سلسله پژوهش‌های تفسیر تطبیقی

کتاب پنجم: مناقب اهل البیت علیهم‌السلام در قرآن

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ
بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ
تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا
وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ
نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ
عَلَى الْكَاذِبِينَ

بررسی تطبیقی تفسیر آیه مباهله (آل عمران، ٦١) از دیدگاه مفسران فریقین

حجة‌الاسلام دکتر فتح‌الله نجارزادگان
استاد گروه علوم قرآن دانشگاه تهران - دانشکدگان فارابی

بسم الله الرحمن الرحيم

سلسله پژوهش‌های تفسیر تطبیقی

کتاب پنجم: مناقب اهل‌البیت در قرآن

بررسی تطبیقی تفسیر آیهٔ مباهله (۶۱/آل‌عمران)

از دیدگاه مفسران فریقین

حجةالاسلام دکتر فتح‌اله نجارزادگان

استاد گروه علوم قرآن دانشگاه تهران ـ دانشکدگان فارابی (قم)

زمستان ۱۴۰۴

سرشناسه: نجارزادگان، فتح‌الله، ۱۳۳۷-
عنوان و نام پدیدآور: بررسی تطبیقی تفسیر آیهٔ مباهله (٦١/ آل‌عمران) از دیدگاه مفسران فریقین / فتح‌الله نجارزادگان؛ [برای] انجمن علمی امامت حوزه علمیه، مرکز تدوین متون و منابع درسی حوزه علمیه.
مشخصات نشر: قم: بنیاد بین‌المللی امامت، نشر امامت اهل‌البیت‌الطاهرین‌ﷺ، ١٤٠٤.
مشخصات ظاهری: ۳۸۹ص.
فروست: سلسله پژوهش‌های تفسیر تطبیقی؛ کتاب پنجم. مناقب اهل‌البیت در قرآن.
شابک دوره: ۹-٤-۸۸۸٦۷-٦۲۲-۹۷۸
شابک: ٦-٥-۸۸۸٦۷-٦۲۲-۹۷۸
فهرست‌نویسی: براساس اطلاعات فیپا.
یادداشت: کتابنامه: ص. [۳٤۰]- ۳٦۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت: نمایه
موضوع: ۱. تفاسیر (سوره آل‌عمران. آیه مباهله)؛ ۲. خاندان نبوت -- فضایل -- جنبه‌های قرآنی؛ ۳. Muhammad, Prophet, d. ٦۳۲ -- Family -- Virtues -- Qur'anic teaching ؛ ٤. خاندان نبوت -- احادیث شیعه؛ ٥. Muhammad, Prophet, d. ٦۳۲ -- Family in shiite hedith ؛ ٦. خاندان نبوت -- احادیث اهل سنت؛ ۷. Muhammad, Prophet, d. ٦۳۲ -- Family -- Hadiths (Sunnite) ؛ ۸. خاندان نبوت -- مطالعات تطبیقی؛ ۹. Qur'an -- Commentaries -- Comparative studies ؛ ۱۰. تفاسیر -- مطالعات تطبیقی؛ ۱۱. Fourteen Innocents of Shiite --Virtues -- studies ؛ ۱۲. چهارده معصوم -- فضایل -- جنبه‌های قرآنی؛ ۱۳. Fourteen Innocents of Shiite -- Virtues -- Qur'anic teaching؛ ۱٤. چهارده معصوم -- فضایل -- احادیث شیعه؛ ۱٥. Fourteen Innocents of Shiite -- Hadiths (Shiite)* ؛ ۱٦. چهارده معصوم -- فضایل -- احادیث اهل سنت؛ ۱۷. Fourteen Innocents of Shiite -- Virtues -- Hadiths (Shiite)*
شناسه افزوده: بنیاد بین‌المللی امامت. نشر امامت اهل‌البیت الطاهرینﷺ
شناسه افزوده: انجمن علمی امامت حوزه علمیه
شناسه افزوده: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه. مرکز تدوین متون و منابع درسی
رده‌بندی کنگره: BP۱۰۲/۱٦
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۱۸
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۲۳۹٥٤٦

بررسی تطبیقی تفسیر آیهٔ مباهله (٦١ / آل‌عمران) از دیدگاه مفسران فریقین

مؤلف: حجت‌الاسلام دکتر فتح‌الله نجارزادگان (استاد گروه علوم قرآن دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران)
ناشر: بنیاد بین‌المللی امامت، نشر امامت اهل‌البیت الطاهرینﷺ
صفحه‌آرا: اعظم یزدلی
چاپ اول: زمستان ١٤٠٤
تعداد: ۱۰۰ نسخه
چاپ: اشراق-قم
قیمت: ٥٧٥/۰۰۰ تومان
شابک: ٦-٥-۸۸۸٦۷-٦۲۲-۹۷۸

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

سخن بنیاد بین‌المللی امامت

امامت یکی از اصول بنیادین معارف قرآن کریم است و «امام» از واژگان کلیدی و کانونی در ادبیات این کتاب الهی به‌شمار می‌آید. قرآن، جریان هدایت و ضلالت در این جهان را بر محور امامان نور و نار می‌داند و امت‌ها را بر پایه گوناگونی پیشوایانشان تقسیم می‌کند. از همین رو، در هنگامه حسابرسی و پاداش و کیفر، انسان‌ها را با امامشان فرامی‌خواند. قرآن مؤمنان را به پناه‌جستن در سلسله راهبران الهی دعوت می‌کند و اطاعت از اولوالامر را در امتداد اطاعت از خداوند و رسول او، شایسته و بایسته می‌شمارد.

البته اهمیت اصل امامت در قرآن به این اندازه محدود نمی‌شود، بلکه بسیاری از اصول دیگر نیز به عنصر امامت بازمی‌گردد و از آن مایه می‌گیرد. برای نمونه، ولایت و نظام سرپرستی بشر در گرو ولایت و تولّی است (آیه ولایت)، و بسیاری از رویدادهای بزرگ در حیات بشر و مسیر آینده انسان در گرو پیوند با ولایت الهی و پرهیز از ولایت طاغوتیان دانسته شده است (آیةالکرسی). نظام نور و ظلمت، جریان مستمر ابتلا و امتحان، جهاد با شرک و کفر و نفاق، قیام در برابر سرکشان و ایستادگی در مقابل نیرنگ‌ها و وسوسه‌ها، در سراسر حیات این عالم با مدیریت و راهبری امامان در هر دو جبهه، و تحت ولایت الهی یا شیطانی شکل می‌گیرد و سرانجام به فرجام نیک یا بد می‌انجامد.

از همین رو قرآن کریم از گونه‌ها و درجات امامت یاد می‌کند و هر دسته از امامان را جایگاه و مرتبتی خاص می‌بخشد. در این سلسله، امامت بزرگ الهی به بندگان خاص خویش، از ابراهیم و برخی از ذریه ویژه او، اعطا شده است (آیه امامت).

امامت و ولایت در قرآن کریم یک ضرورت تبلیغی و بخش پایانی رسالت است (آیهٔ تبلیغ)، و از ارکان اسلام و کامل‌کننده دین و پایان‌بخش نعمت الهی به‌شمار می‌رود (آیهٔ اکمال). بدین‌سان، رسالت در لباس امامت استمرار یافته است.

امامت الهی با چنین جایگاه و رسالتی، نیازمند ویژگی‌های برجسته‌ای است که قرآن کریم بر دو اصل آن تأکید کرده است: عصمت (مطهّرون، مخلَصین و صادقین) و علم ویژه الهی (من عنده علم الکتاب).

افزون بر این وجوه، موضوع امامت همواره همراه با نزول آیات، و همپای تلاوت، تبیین و تأویل آنها، از سوی پیامبر اکرمﷺ تفسیر شده و به مفهوم و مصداق آن پرداخته شده است؛ از همان آغاز رسالت با حدیث وزارت و وصایت در ماجرای انذار اقربین، و در ادامه با احادیث ثقلین، منزلت، غدیر و دیگر روایات که همگی تفسیر آیات وحی بوده‌اند.

بر این اساس باید گفت: قرآن به‌تنهایی کتابی جامع در باب امامت و امام‌شناسی است و با واکاوی گوشه‌گوشه آیات آن می‌توان به ابعاد و شئون گوناگون این رکن رکین دست یافت. از همین رو دانشمندان مسلمان، مباحث امامتی خویش را با برگ‌های زرین آیات امامت آذین بسته‌اند.

هرچند امامت‌پژوهی بیش از همه در دانش کلام رونق یافت و رویکردهای میان‌فرقه‌ای بر آن غلبه داشت، اما دو پایه مرجعیت قرآن و سنت همواره زیربنای اساسی مطالعات امامتی بوده است. اندیشوران در هر دوره، متناسب با شرایط زمانه و پرسش‌های عصر خویش، روش و رویکردی خاص برگزیده و ساختار معرفتی امامت را متناسب با مخاطبان سامان داده‌اند.

اندیشه‌ورزی‌های عقلی در اوج منازعات الهیاتی قرون چهارم و پنجم هجری، در بغداد، بصره و شامات، بر دانش کلام غلبه یافت و امامت نیز رنگ‌وبوی استدلالی و نظری به خود گرفت. این رویکرد در سده‌های بعدی نیز ادامه یافت و کلام و امامت بر همین پایه در مدرسه ری، حله و فارس، در هر دو جریان شیعی و سنی استوار بود؛ تا آن‌که در قرن هشتم، جهان اهل سنت تحت تأثیر موج سنت‌گرایی ابن‌تیمیه، و جهان تشیع در پرتو نهضت اخباری‌گری، چرخشی اساسی به سوی حدیث‌گرایی یافت و شرق و غرب عالم اسلام توجهی جدی‌تر به سیره و سنت پیامبر اکرمﷺ و اهل‌بیت‌علیهم‌السلام نشان دادند.

در این فضای جدید، امامت‌پژوهی نیز به سنت گرایش یافت و مطالعات حدیثی در این عرصه رونق فراوان گرفت. در نتیجه، امامت‌پژوهان شیعه با درک درست شرایط زمانه، پروژه‌ای گسترده در

امامت‌پژوهی نص‌گرا سامان دادند و موسوعه‌های عظیمی پدید آمد؛ آثاری که میراث حدیثی امامت را بازیابی و بازنمایی کرد و زمینه بازخوانی و تفسیر دوباره آن را فراهم ساخت.

با این همه، هرچند قرآن کریم در سراسر این تاریخ بلند و پرفرازونشیب، همواره منبعی اصلی و جان‌مایه گفت‌وگوهای علمی بوده است، اما کمتر به‌عنوان محور مستقل در مطالعات امامت قرار گرفته و «امامت در قرآن» به‌صورت موضوعی مستقل، کانون تدبر و پژوهش واقع نشده است.

در یکصد سال اخیر، به دلایلی که مجال طرح آن در اینجا نیست، مطالعات قرآنی در جهان اسلام گسترش یافته و توجه به مرجعیت قرآن کریم در علوم اسلامی شتابی تازه گرفته است. در پی این تحول، مباحث قرآنی امامت نیز سیمایی نو یافت و گونه‌های جدیدی از مطالعات امامتی پدید آمد.

در این رویکرد تازه، قرآن نه صرفاً یکی از منابع، بلکه مرجع اصلی و نقطه تمرکز مباحث امامتی قلمداد شد.

هرچند مطالعات قرآنی امامت تا رسیدن به نقطه مطلوب فاصله دارد و نیازمند بهره‌گیری از ابزارهای روش‌شناختی نوین و کارآمد است، اما نسبت به گذشته از رشدی چشمگیر ـ هم در کمّیت و هم در کیفیت ـ برخوردار شده است.

در این میان، استاد فاضل و قرآن‌پژوه سخت‌کوش، حضرت حجت‌الاسلام‌والمسلمین دکتر نجارزادگان، که عمری را در تحقیق و تربیت نسلی از قرآن‌پژوهان جوان در حوزه و دانشگاه سپری کرده‌اند، در سال‌های اخیر با تمرکز بر تفسیر آیات امامتی به روش تطبیقی (مقارن)، ذخیره‌ای ارزشمند فراهم آورده و راهی هموار فراروی محققان گشوده‌اند.

روش ایشان در این مجموعه بر دو محور «تبیین» و «ارزیابی» استوار است. در محور تبیین، با تتبع حداکثری در منابع تفسیری روایی و اجتهادی فریقین، رویکرد و اصول دیدگاه امامیه و اهل سنت در تفسیر هر آیه کشف، تنظیم و تدوین می‌شود؛ سپس مناقشه‌ها و پاسخ‌های دو طرف نسبت به یکدیگر طرح می‌گردد. در محور ارزیابی ـ که مهم‌ترین و حساس‌ترین بخش این آثار و نوآوری اصلی آن به‌شمار می‌رود ـ اصول تفسیری و مناقشه‌ها با معیارهای علمی سنجیده و نقادی می‌شود؛ در این فرآیند، نقاط قوت و ضعف آشکار، و هر یک از دیدگاه‌ها به اقتضای مورد تثبیت، تکمیل، تصحیح یا ابطال می‌گردد.

از دیگر ویژگی‌های این آثار، توجه به آرای معاصران است. مؤلف در پایان هر کتاب، فصلی را

به بررسی و ارزیابی دیدگاه‌ها و مناقشه‌های سلفیان معاصر ـ که در روش و منش پژوهش متمایزند ـ اختصاص داده است. این بخش، بستری برای گفت‌وگوهای نوین قرآنی در حوزه امامت میان اندیشمندان معاصر فراهم می‌آورد.

در مجموع، این سلسله پژوهش‌های قرآنی، اثری تخصصی و مبتنی بر منطق مطالعات تطبیقی است که امید می‌رود هم برای محققان سودمند باشد و مسیر پژوهش‌های آنان را هموار سازد، و هم مرجعی قابل اعتماد برای علاقه‌مندان به قرآن و امامت فراهم آورد. پژوهش‌های یکی دو دهه اخیر و بالندگی نسل جدیدی از محققان پرکار و ژرف‌اندیش، نویدبخش آثاری گران‌سنگ در آینده است و امید می‌رود تلاش‌های ارزشمند استادان این عرصه، با پژوهش‌های بعدی تکمیل و تعمیق گردد.

در پایان، ضمن تقدیر از زحمات محقق ارجمند و تجلیل از این اثر ارزشمند، از پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و نیز سازمان سمت که ویراست نخست چند جلد از این مجموعه را منتشر کرده‌اند، و همچنین از همکارانی که در نشر مشترک این آثار کوشیده‌اند، سپاسگزاری می‌کنم و از خداوند متعال مسئلت دارم این خدمت به ساحت معارف علوی را از همگان بپذیرد.

محمدتقی سبحانی
رئیس انجمن علمی امامت
و رئیس بنیاد بین‌المللی امامت

فهرست اجمالی

فصل اول: کلیات

(۱-٤٨)

درآمد: اصطلاح‌شناسی تفسیر تطبیقی (مقارن) ۳
گفتار اول: نقش قرآن و احادیث فریقین در تفسیر تطبیقی ۵
گفتار دوم: اصطلاح‌شناسی مناقب اهل‌البیت و تنقیح موضوع بحث ۱۳
گفتار سوم: حکمت عدم تصریح نام خاص ائمه اهل‌البیت در قرآن ۳٤
گفتار چهارم: سیری در پیشینهٔ پژوهش ۳۹
خلاصهٔ فصل ٤٦
پژوهش ٤٨

فصل دوم: بررسی دیدگاه فریقین در تفسیر آیهٔ مباهله

(٤۹-۱٦۰)

درآمد: مروری بر رخداد مباهله ۵۱
گفتار اول: حضور اهل‌البیت در مباهله در روایات متواتر فریقین ۵٦
گفتار دوم: تبیین اصول دیدگاه امامیه در تفسیر آیه ۷٤
گفتار سوم: تبیین اصول دیدگاه اهل‌سنت در تفسیر آیه ۱۲۲
خلاصهٔ فصل ۱۵۵
پژوهش ۱۵۹

فصل سوم: مناقشه‌های اهل‌سنت به دیدگاه امامیه و پاسخ‌های امامیه

(۱٦۱-۲۲۲)

گفتار اول: مناقشه درباره اصل حضور اهل‌البیت در مباهله و پاسخ‌های امامیه ۱٦۳

گفتار دوم: مناقشه درباره تلقی امامیه از تعابیر «أبناءنا» و «نساءنا» و پاسخ امامیه ۱۷۳
گفتار سوم: مناقشه دربارهٔ تلقی امامیه از تعبیر «انفسنا» و پاسخ‌های امامیه ۱۸۰
خلاصهٔ فصل ۲۱۹
پژوهش ۲۲۲

فصل چهارم: ارزیابی اصول فریقین در تفسیر آیه
(۲۶۳-۲۲۳)

خلاصهٔ فصل ۲۶۰
پژوهش ۲۶۳

فصل پنجم: ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه
(۳۳۷-۲۶۵)

گفتار اول: ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه درباره حضور اهل‌البیت در مباهله ۲۶۷
گفتار دوم: ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه درباره تلقی امامیه از «أبناءنا» و «نساءنا» ۲۷۲
گفتار سوم: ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه دربارهٔ تلقی امامیه از «انفسنا» ۲۷۸
گفتار چهارم: بررسی و ارزیابی مناقشه‌های برخی از سلفیان معاصر در مواجهه با دیدگاه امامیه ۳۱۱
خلاصهٔ فصل ۳۳۱
پژوهش ۳۳۶

منابع و مآخذ
(۳۶۳-۳۳۹)
نمایه آیات
(۳۶۷-۳۶۵)

فصل اول

کلیات

- گفتار اول: نقش قرآن و احادیث فریقین در تفسیر تطبیقی
- گفتار دوم: اصطلاح‌شناسی مناقب اهل‌البیت و تنقیح موضوع بحث
- گفتار سوم: حکمت عدم تصریح نام خاص ائمه اهل‌البیت در قرآن
- گفتار چهارم: سیری در پیشینهٔ پژوهش

فصل اول

کلیات

درآمد: اصطلاح‌شناسی تفسیر تطبیقی (مقارن)

تعریف: تفسیر تطبیقی کشف، تبیین (توصیف) و ارزیابی نظام‌مند از دیدگاه‌های مفسران شیعی و سنی (فریقین) به صورت مقایسه‌ای است که به صورت موضوعی یا ترتیبی صورت می‌پذیرد.

پیشینه: تفسیر قرآن به دو نوع کلی تفسیر ترتیبی و تفسیر موضوعی تقسیم می‌شود و آن‌چه تاکنون مورد اهتمام مفسران فریقین بوده، همین دو نوع تفسیر با تقسیم‌بندی‌های خاص خود آنهاست.

هرچند هر دو فریق در تفاسیر اجتهادی (در برابر تفاسیر روایی یا بالمأثور) کم‌وبیش به بررسی و نقد دیدگاه‌های یکدیگر اشاره شده است (مانند تفسیر روض الجنان ابوالفتوح رازی و تفسیر مفاتیح الغیب فخررازی از تفاسیر کهن فریقین شیعی و اهل‌سنت و یا تفسیر المیزان علامه طباطبایی و تفسیر تسنیم آیةالله جوادی با تفسیر روح المعانی آلوسی و المنار محمد رشیدرضا از تفاسیر متأخر آنان)، لیکن بررسی مستقل و همه جانبه با توصیف و ارزیابی نظام‌مند از دیدگاه‌ها، پیشینه‌ای در بین فریقین ندارد.[1]

ضرورت: ضرورت این نوع تفسیر ـ به‌ویژه در جهان امروز که با وسایل ارتباط جمعی همانند دهکده شده است ـ در درک و ارزیابی درست از مبانی و مفاهیم آیات از دیدگاه‌های فریقین نهفته است که آثاری درخشان در پی خواهد داشت، از جمله:

---

۱. دراین‌باره تنها می‌توان به کتاب «بین الشیعة والسنة، دراسة مقارنة فی التفسیر واصوله» تألیف: علی احمد سالوس اشاره کرد که متأسفانه برخی از گزارش‌های وی غیرعلمی و پاره‌ای از داوری‌های او نیز غیرمنصفانه و یک‌سویه است مانند داوری وی درباره منابع تفسیر روایی کهن شیعه و چشم‌پوشی از همین نوع منابع در اهل‌سنت؛ داوری درباره دیدگاه شیعه پیرامون آیه تطهیر و... . بزودی شواهد این ادعا را در گفتار چهارم از فصل پنجم خواهید دید.

الف) شناخت نقاط اشتراک و افتراق فریقین در مبانی تفسیر و مفاهیم تفسیری؛

ب) مرزبندی دقیق از اختلاف‌های مبنایی با تفاوت‌های بنایی و بررسی و نقد هر کدام در جای خود؛

ج) کشف اختلاف‌های لفظی فریقین (که حجم زیادی از اختلاف‌ها را به خود اختصاص داده) و اخراج آنها از دایره بحث؛

د) کشف نقاط قوت و ضعف فریقین در مبانی تفسیر و دیدگاه‌های تفسیری؛

ه) محک زدن نقاط افتراق براساس مدارک و اصول پذیرفته شده نزد هر کدام از دو فریق؛

و) کشف و یا تدوین دیدگاه درست و دفاع معقول و منطقی از آن؛

ز) بر ملا ساختن بسیاری از داوری‌های ناآگاهانه و یا اتهام‌های متعصبانه؛

ح) ارایه راهکارها برای برون‌رفت از اختلاف‌ها و فرو نشاندن اتهام‌ها.

قلمرو تفسیر تطبیقی: تفسیر تطبیقی به دو حوزه «مبانی» و «مفاهیم» تقسیم می‌شود؛ در حوزه مبانی تفسیر، اصول و پیش‌فرض‌های فریقین درباره تفسیر قرآن در دو بخش مبانی مشترک و مبانی مختص مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ کتاب اول این سلسله با نام «بررسی تطبیقی مبانی تفسیر قرآن از دیدگاه فریقین» به این قلمرو اختصاص دارد؛ در حوزه مفاهیم تفسیری، موضوعاتی از قرآن براساس اولویت‌ها و نیازها گزینش می‌شوند که بخشی از آنها درباره دیدگاه‌های تفسیری شیعه و اهل‌سنت و بخشی در مورد دیدگاه‌های شیعه (و بلکه اهل‌سنت) با سلفیان معاصر ضد شیعه است. مطالب در این حوزه بدین صورت است:

یک) درآمد، مشتمل بر پیش آگاهی‌های فشرده و لازم در بررسی موضوع مدنظر؛

دو) توصیف منطقی از دیدگاه‌های تفسیری فریقین (شیعه و اهل‌سنت) براساس اصول و رویکردهای آنها به موضوع مورد بحث؛

سه) کشف نقاط مشترک و مختص فریقین درباره تفسیر آیات مورد بحث؛

چهار) بیان توصیفی از مناقشه‌ها و پاسخ‌های هر دو فریق نسبت به دیدگاه یکدیگر؛

پنج) ارزیابی دیدگاه‌ها (اصول)، مناقشه‌ها و پاسخ‌های فریقین با بررسی و نقد دلایل آنها و گزینش دیدگاه درست یا تکمیل آن و یا ارایه دیدگاه جدید

شش) بررسی و ارزیابی مناقشه‌های سلفیان معاصر دربارهٔ دیدگاه‌های فریقین به‌ویژه دیدگاه امامیه؛

هفت) خلاصه فصل.

این کتاب پنجمین اثر از مجموعه تفسیر تطبیقی است که به «بررسی مناقب اهل‌البیت در آیه مباهله (آل‌عمران/٦١) از دیدگاه مفسران فریقین» پرداخته است.[1]

گفتار اول: نقش قرآن و احادیث فریقین در تفسیر تطبیقی

مرجعیت قرآن در کشف حقایق و حل اختلاف‌ها: تفسیر تطبیقی که شیوه خاصی در تفسیر است، اقتضائاتی دارد؛ از جمله در این روش پس از توصیف دیدگاه‌های فریقین ـ که هر کدام طی گفتار جداگانه ذکر می‌شود ـ باید آنها را ارزیابی کرد تا صحت و سقم آنها کشف گردد، اما باید با چه معیاری این ارزیابی صورت پذیرد تا برای هر دو فریق ـ به‌ویژه در موضوع امامت و ولایت که محل نزاع جدی فریقین است ـ قابل قبول باشد؟ قطعاً هر دو فریق، میزان و معیار بودن قرآن را می‌پذیرند لیکن نباید مانند برخی از افراد به خطایی بزرگ دچار شده و گمان بریم که هر کس می‌تواند همه اختلاف‌ها را با رجوع به قرآن حل کند و به حقیقت نایل شود؛ مانند دلیمی که می‌نویسد:

«فلنرجع الی کتاب ربّنا فإنّ فیه جواباً لکل سؤال وحَلّاً لکل خلاف واشکال اذ انزله الله ﴿تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ (النحل/٨٩) و من ذلك العلامة الواضحة التّی تمیز بین الفریقین، تلك هی أنّ

---

۱. کتاب‌های این سلسله بدین شرحند: کتاب اول «بررسی تطبیقی مبانی تفسیر قرآن از دیدگاه فریقین»؛ کتاب دوم «بررسی تطبیقی آموزه توحید و شرک از دیدگاه مفسران فریقین»؛ کتاب سوم «بررسی تطبیقی آموزهٔ شفاعت، توسل و استغاثه از دیدگاه مفسران فریقین»؛ کتاب چهارم «مناقب اهل البیت در قرآن، بررسی تطبیقی تفسیر آیه تطهیر (احزاب/۳۳) از دیدگاه مفسران فریقین»؛ کتاب پنجم همین کتاب که به «مناقب اهل البیت در قرآن، بررسی تطبیقی تفسیر آیه مباهله (آل‌عمران/٦١) از دیدگاه مفسران فریقین» اختصاص دارد؛ کتاب ششم «بررسی تطبیقی نظریه امامت در قرآن از دیدگاه مفسران فریقین و تطبیق آن بر رسول خدا و اهل البیت»؛ کتاب هفتم «ولایت اهل البیت در قرآن، بررسی تطبیقی تفسیر آیات ولایت (٥٥ و ٥٦/مائده) از دیدگاه مفسران فریقین»؛ کتاب هشتم «ولایت اهل البیت در قرآن، بررسی تطبیقی تفسیر آیهٔ تبلیغ (٦٧/مائده) از دیدگاه مفسران فریقین»؛ کتاب نهم «ولایت اهل البیت قرآن، بررسی تطبیقی تفسیر آیهٔ اکمال (۳/مائده) از دیدگاه مفسران فریقین»؛ کتاب دهم «بررسی تطبیقی تفسیر آیات مهدویت و شخصیت‌شناسی امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از دیدگاه مفسران فریقین».

نگارنده با اذعان به حجم گسترده و دشواری این کار و اعتراف به بضاعت ناچیز خود، در نظر دارد با لطف خداوند، در حوزه مفاهیم، تمام موضوعات قرآنی را که در تفاسیر فریقین نقاط اشتراک فراوان و یا اختلاف نظر جدی دارند، به همین شکل مورد مطالعه و بررسی قرار دهد. ان‌شاءالله

اهل الحق يتَّبِعون الآيات المحكمات، أی: النُّصوص الصّريحة الخالية من الإشكال والاحتمال وذلك يقين لاشبهة فيه وأنّ اهل الباطل يتَّبعون المتشابهات التّی تحتمل وجوهاً متعددة وذلك ظن لايقين فيه».[1]

البته مرجعیت قرآن برای حل اختلاف‌ها فی الجمله پذیرفتنی است؛ اما نباید همانند دلیمی از چند نکته اساسی و کلیدی غفلت کنیم؛ از جمله، **اولاً**: اگر به کتاب خدا رجوع کنیم می‌فرماید: ﴿**لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللهِ وَرَسُولِهِ**...﴾ (حجرات/۱)؛ ﴿**النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ**﴾ (احزاب/٦)؛ ﴿**فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ**...﴾ (نساء/۵۹) این آیات و آیات نظیر آنها نظریه «قرآن بسندگی» را باطل و تفاوتی نیز بین اصول دین و فروع آن در پیروی از خدا و رسولش نمی‌گذارند؛ **ثانیاً**: اگر واقعاً این طیف، چنین باوری دارد باید استدلال زهرای مرضیه﵄ را دربارهٔ فدک بپذیرند و موضع دیگران را ناصواب بدانند؛ چون حضرت می‌خواست با استناد به آیات محکم قرآن مانند ﴿**وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ**﴾ (نمل/١٦)؛ ﴿**فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ**﴾ (مریم/۵-٦)؛ اختلاف‌ها را برانداز و مشکل را حل کند، آیاتی که دلالتشان بر ادعا آشکار و جزو محکمات بود[2] و الاّ صحابه حاضر در مسجد پس از آن‌که این آیات را شنیدند به حضرت زهرا﵄

---

۱. دلیمی، الامامة فی منظور القرآن الکریم، ص٨٦.

۲. ابن‌ابی طیفور، بلاغات النساء، ص۳۵. برخی مانند قرطبی می‌نویسند: «فأمّا طلب فاطمه میراثها من ابیها من ابی‌بکر، فکان ذلك قبل أن تسمع الحدیث الذی دلّ علی خصوصیة النبی بذلك و کانت متمسکة بما فی کتاب الله من ذلك فلمّا اخبرها ابوبکر بالحدیث توقفت عن ذلك ولم تعد علیه بطلب» (قرطبی، المفهم، ج۳، ص٥٦١ و به نقل از وی، مغراوی، التدبر والبیان، ج۲۰، ص۳۳٤) با آن‌که واقعیت عکس این بود ابتدا خلیفهٔ اول، حدیث «**نحن معاشر الأنبیاء لانورث**» را گفت و سپس زهرای مرضیه﵄ آن را به کتاب خدا ارجاع داد و ابطال کرد نه آن‌که اول ایشان به کتاب خدا استناد کرد و چون حدیث مذکور را از ابوبکر شنید ساکت شد؛ بنابراین سکوت حضرت زهرا﵄ برای آن بود که حجت را بر آنان تمام کرد و آنان جوابی در برابر حضرت نداشتند. به همین دلیل **اولاً**: برخی از خلفا درصدد برآمدند فدک را به اولاد فاطمه زهرا﵄ برگردانند. **ثانیاً**: حضرت زهرا پس از این محاجّه و اتمام حجت، خشمگین شد و هرگز با ابوبکر سخن نگفت تا از دنیا رفت. در صحیح بخاری می‌خوانیم: «فأبی ابوبکر أن یدفع الیها شیئاً منها، فوجدت علی ابی بکر من ذلك فهجرته فلم تکلّه ابداً حتی توفیت» (بخاری، صحیح البخاری، ج۵، ص۸۳) مسلم نیز در صحیح خود همین تعابیر را آورده است (ر.ک: مسلم، صحیح مسلم، ج۵، ص١٥٤-١٥٥) بر این اساس، اگر توجیه اینان درست بود باید بگوییم: زهرای مرضیه﵄ بیهوده و باطل خشمگین شد و به دلیل همین خشم باطل هرگز با ابوبکر سخن نگفت؟! با آن‌که چنین واکنشی از یک انسان عادی عادل انتظار نمی‌رود چه رسد به فاطمه زهرا﵄ که سیدة نساء العالمین است قول قرطبی به نحوی از ابن‌تیمیه نیز نقل شده (ر.ک: منهاج السنة، ج٤، ص۲۳٤ ط، المحقق و ج۲، ص١٦٤ ط، غیرالمحقق) مانند توجیه دیگری از ابن‌تیمیه است که از آن ضعیف‌تر است که می‌نویسد: «وغایة مایقال إنّ ابابکر کبس البیت لینظر

می‌گفتند: این آیات دلالتی بر ادعای شما ندارد!؟ لیکن آنان حداقل با سکوت خود این استدلال را پذیرفتند؛ **ثالثاً:** اختلاف و تنازع امت تنها به دلیل إتباع از متشابهات نیست چون هر طائفه‌ای ادعا می‌کند از محکمات خدا پیروی می‌کند و یا از متشابهاتی پیروی می‌کند که برای آن آیهٔ محکمی در قرآن دارد. آیا طائفه یا فردی وجود دارد که بگوید من از متشابهات پیروی می‌کنم؟! پس ابتدا باید معیار «متشابه» و «محکم» مشخص شود اگر معیار محکمات بنا به قول دلیمی «النصوص القرانیة الصریحة الخالیة من الاشکال و الاحتمال» باشد؛ پس، باید گفت: اهل‌سنت بلکه خود سلفیان ضد شیعه از محکمات قرآن پیروی نمی‌کنند چون اگر چنین بود در عقاید و اصول خود ـ چه رسد در فروع ـ با یکدیگر نزاع نمی‌کردند بلکه باید ادعای جریان سلفیان جهادی تکفیری نیز که خون و مال مسلمین را حلال می‌دانند و خود را پیرو محکمات قرآن می‌داند درست باشد؟! پس، صرف ادعای پیروی از محکمات، مشکلی را حل نمی‌کند؛ **رابعاً:** اگر اختلاف‌ها را به قرآن ارجاع دهیم باز مشکل حل نمی‌شود چه این‌که تاکنون در خود اهل‌سنت ـ فارغ از شیعه ـ هم حل نشده است؛ پس باید دید چه اموری را باید به کتاب خدا ارجاع داد آن هم به صورت کلی‌نگری با روش تفسیر قرآن به قرآن ـ که خواهید دید ـ بدون تجزیه‌نگری و گسسته‌بینی در معارف قرآن که خود، منشأ اختلاف خواهد بود و چه اموری را باید به سنت پیامبر اکرمﷺ ارجاع دهیم و چون امروز دست ما از سنت پیامبر اکرمﷺ ـ پر نیست از جمله به این دلیل که پس از وفات پیامبر اکرم از کتابت و نشر حدیث ایشان جلوگیری شد و تا چند دهه حداقل تا پایان قرن اول ادامه یافت،[1]

هل فیه شیء من مال الله الذی یقسمه و ان یعطیه لمستحقه»؟! (ر.ک: ابن‌تیمیه، منهاج السنة، ج۸، ص۲۹۱ ط، محقق و ج٤، ص۲۲۰ ط، غیرمحقق) در هر صورت، درباره محاجّه حضرت زهراؑ و فدک و مناقشه‌ها و ردّ و ایرادهای آنها منابع فراوانی نوشته است (به‌طور نمونه ر.ک: تستری، کشف القناع، ج٤، ص۲۷۵-۲۷۸؛ ابن‌طاووس، الطرائف، ص۲۲٦؛ لجنة التألیف، الرد الکبیر، ج۲، ص۲۹-٤۲۹) برخی دراین‌باره به حقیقتی اشاره کرده می‌گویند: «اگر حدیث زید بن علی درست باشد که گفته است «پدرم آتش تنور را از من دور می‌کرد و برای من دلسوزی داشت» لکانت فاطمة أحقّ بأن یخبرها النبی بمضمونه ـ یعنی مضمون حدیث مذکور ـ لأنّه أشفق علیها من أن یخفی عنها تحریم ماحرّم الله تعالی علیها لتقع فی ارتکابه مع اظهاره لغیره (تستری، کشف القناع، حاشیه بر بیضاوی، ج۳، ص۱۲۰).

۱. ر.ک: ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج۱، ص۳-۷؛ ابن‌عبدالبر، جامع بیان العلم وفضله، ج۱، ص٦۵ و... برای توضیح بیش‌تر درباره مقولهٔ منع نگارش و نقل حدیث ر.ک: حسینی جلالی، تدوین السنة الشریفه. این پیشگیری عاملی اساسی برای از بین رفتن بخشی از میراث حدیثی و ایجاد تضاد و تناقض در برخی دیگر از احادیث شد؛ با آن‌که پیامبر خداﷺ دستور به نشر حدیث خود داده‌اند؛ از جمله در این حدیث صحیح که می‌فرماید: «نضّر الله امرءاً سمع منّا حدیثاً فحفظه حتي یُبلغه غیره...» (ر.ک: ألبانی، سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج۱، ص٦۸۹).

و همین‌طور، اسباب دیگری که در طول تاریخ اتفاق افتاد ـ پس، لابد خداوند و پیامبرش به‌عنوان مرجع حل منازعات (نساء/۵۹) تدبیری دراین‌باره اندیشیده‌اند، این‌جاست که جایگاه «اهل‌البیت» در این امت شناخته می‌شود؛ آنان بنا به «حدیث ثقلین» قرین قرآنند و هرگز از قرآن جدا نمی‌شوند؛ پس، همانند قرآن و رسول مکرم اسلامﷺ از هر نوع از باطل و انحرافی پیراسته‌اند.[۱] حضرت فاطمهعليها السلام نیز در خطبه خود فرمود: «... **وطاعتُنا نظاماً للملّة وإمامَتنا أماناً من الفُرقة...**».[۲]

اما متأسفانه نسخه حدیث متواتر ثقلین ـ که در کتاب چهارم دربارهٔ اسناد و مدارک و مفاد آن به تفصیل بحث شد و در این فصل نیز اشاره‌ای به آن خواهیم داشت ـ نیز که پیامبر خداﷺ برای نجات این امت از گمراهی معرفی کردند نزد برخی ضعیف و نزد دلیمی «الروایة المخترعة» نامیده می‌شود و آن را فرو می‌گذارد سپس در کتاب خدا در جست‌وجوی حل اختلاف‌ها و مشکلات بر می‌آید؟! لابد وی می‌تواند اختلاف‌ها و مشکلات چندین قرن جهان اهل‌سنت را ـ فارغ از شیعه ـ با نسخه خود حل کند؟! با آن‌که خداوند می‌فرماید: ﴿**وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**﴾ (حشر/۷).

روش تفسیر قرآن به قرآن و نقش کاربردی آن در تفسیر تطبیقی: گفتیم: هر دو فریق، معیار و میزانیّت قرآن را برای سنجش صحت و سقم دیدگاه‌ها می‌پذیرند اما نباید به خطایی که برخی دچار شده‌اند مبتلا شویم در عین حال باید دید چگونه می‌توان از این میزان دراین‌باره بهره گرفت ـ به‌ویژه آن‌که هر دو فریق بر این باورند که نظر خود را از قرآن اخذ کرده‌اند ـ این از یک سو، از سوی دیگر اگر بپذیریم که یکی از اهداف تفسیر تطبیقی فروکاستن از اختلاف‌های بین مسلمین است و باید همگان با تسلیم در برابر کتاب خدا به اتحاد رسند؛ پس، باید روش قرآن به قرآن را در دستور کار خود قرار دهیم و آن را نقطهٔ عزیمت برای این هدف به‌شمار آوریم؛ چون، هر دو فرقه به اعتبار و استحکام این روش اذعان دارند.[۳]

---

۱. بزودی در همین فصل اندکی درباره مفاد حدیث ثقلین بحث خواهم کرد. برای توضیح بیش‌تر درباره این حدیث، کتاب چهارم را ملاحظه کنید.

۲. ر.ک: ابن‌ابی طیفور، بلاغات النساء، ص۳۰؛ إربلی، کشف الغمه، ج۲، ص۴۳؛ این خطبه در منابع متعدد نقل شده است. شیخ علی فاضلی، محقق کتاب کشف الغمه آنها را در پاورقی (ج۲، ص۴۳) آورده است.

۳. ر.ک: معرفت، التفسیر والمفسّرون فی ثوبه القشیب، ج۲، ص۲۲؛ قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج۱، ص۲؛ ابن‌تیمیه، مقدّمة فی أصول التفسیر، ص۹۳؛ رشیدرضا، تفسیر المنار، ج۱، ص۲۲؛ عکّ، أصول التفسیر وقواعده، ص۷۹ و...

نکته قابل توجه این‌که ریشه و منشأ روش تفسیر قرآن به قرآن را می‌توان در مدارک روایی فریقین دید، و چه‌بسا فریقین به همین دلیل به این روش اعتنا و اهتمام دارند مانند این حدیث از امام علی علیه‌السلام که می‌فرماید: «**ینطق بعضه ببعضٍ و یشهدُ بعضه علی بعض**».[۱]

و نیز این روایت که فرمود: «**إن کتاب الله یُصدِّق بعضه بعضا...**»[۲] و حدیث امام رضا علیه‌السلام که می‌فرماید: «هر کس متشابه قرآن را به محکمش برگرداند راه راست را پیموده است»[۳] مضامین این احادیث در مصادر اهل‌سنت نیز یافت می‌شود. سیوطی به نقل از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین آورده است:

«**القرآن یصدِّق بعضه بعضاً فما عرفتم منه فاعملوا به و ما تشابه علیکم فآمنوا به**».[۴]

این حدیث با همین مضمون در مسند احمد و دیگر منابع نقل شده است.[۵] به همین جهت جمله «**القرآن یفسِّر بعضه بعضاً**» بر زبان مفسران اشتهار یافته است. شیخ خالد العک نیز این روش تفسیری را اجماع علما دانسته، می‌نویسد:

«اجماع علما بر آن است که هر کس می‌خواهد قرآن را تفسیر کند، نخست باید آن را از خود قرآن جست‌وجو کند...».[۶]

سیوطی نیز چنین شیوه‌ای را «قول علما» می‌داند و می‌گوید:

«هر کس می‌خواهد کتاب خدا را تفسیر کند، نخست باید آن را از خود قرآن بجوید».[۷]

با آن‌که ارکان این نظریه تا حدودی در میان فریقین مدلل شده، و با ادعای اجماع بر اهمیت آن همداستانند، ولی در مقام عمل و اجرا نتوانسته‌اند به شایستگی آن را به کار بندند و همین امر موجب پیدایش برخی از تناقض‌های مذهبی در میان امت اسلامی شده است. شهید صدر در همین رابطه می‌گوید:

---

۱. شریف رضی، نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۳.
۲. همو، نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸.
۳. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج۱، ص۲۹۰، ح۲۹.
٤. سیوطی، الدرالمنثور، ج۲، ص۱٤۹.
۵. ابن‌حنبل، المسند، ج۱۱، ص۳۰٤، ح۶۷۰۲ و به نقل از وی، هندی، کنزالعمال، ج۱، ص۶۱۹، ح۲۸۶۱ و نیز، ر.ک: ابن‌اثیر، اسد الغابه، ج٤، ص۶۲۵.
۶. عک، اصول التفسیر و قواعده، ص۷۹.
۷. سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج٤، ص۱۶۸، النوع ۷۸.

«نگرش گسسته و گرایشِ تجزیه‌ای در تفسیر ـ که ارتباط معنایی آیات را نادیده می‌گیرد ـ به جای رویکرد یگانه‌نگری به معارف قرآن موجب پیدایش تناقض‌های مذهبی فراوان در میان امت اسلامی شده است».[۱]

بدین‌سان باید برای اجرای درست و موفق تفسیر قرآن با روش تفسیر قرآن به قرآن چند گام اساسی بدین شرح برداشت. **اولاً:** باید قرآن را مجموعه به هم پیوسته دید که اجزای آن با یکدیگر پیوند معنایی دارند. این اجزا را می‌توان از یک نظر، همانند هرم چند ضلعی دید که در رأس آنها کلمهٔ طیبه «لا اله الا الله» قرار دارد و در کتاب دوم به شرح نسبتاً تفصیلی آن پرداختیم؛ **ثانیاً:** بافت قرآن از محکمات و متشابهات است؛ پس، باید ابتدا در هر موضوع قرآنی، آیات محکم و آیات متشابه آن را تعیین و جدا کنیم و سپس متشابه آن را به محکم ارجاع دهیم این امر مستلزم این است که معیارهای علمی برای مرزبندی محکمات از متشابهات را به درستی شناخته باشیم؛ **ثالثاً:** باید آیات غرر قرآن را بشناسیم و آنها را در فرایند تفسیر به کار گیریم، یعنی آیاتی که مشتمل بر حقایق ژرف و پربارند و نیز نقش کلیدی در فهم سایر آیات قرآن دارند؛[۲] **رابعاً:** باید مفردات پایه (اساسی) در قرآن را شناخت و رابطه معنایی آنها را با یکدیگر دریافت مانند واژه‌های ربّ، إله، عبادت، ایمان، کفر، شرک، نفاق، اسلام، کتاب، رسالة، ملائکة، امام، و... در حوزه باور عقیده، و واژه‌های حیاة، موت، خسران، علم، جهل، قلب، عقل، سعادت، شقاوت، حق، باطل، رشد، غیّ، آیات، هدایت، ضلالت، ابتلا، دنیا، نعمت و... در حوزه بینش و معرفت و واژه‌های

---

۱. صدر (شهید صدر)، السنن التاریخیة فی القرآن، ص۱۷.

۲. علامه طباطبایی نوزده مورد از آیات قرآن را به‌عنوان «آیات غرر» توصیف می‌کند مانند آیهٔ ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا...﴾ (رعد/۱۷) علامه دربارهٔ این آیه می‌گوید: «والآیة الکریمه من غرر الآیات القرآنیة تبحث عن طبیعة الحق والباطل فتصف بدء تکونهما وکیفیة ظهورهما والآثار الخاصة بکل منهما، وسنّة الله سبحانه الجاریة فی ذلك ولن تجد لسنة الله تحویلاً ولن تجد لسنة الله تبدیلاً» (طباطبایی، المیزان، ج۱۱، ص۳۳۵) و نیز مانند آیه ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (یس/۸۲) که درباره آن چنین آورده است: «الآیة من غرر الآیات القرآنیة تصف کلمة الایجاد وتبیّن أنّه تعالی لایحتاج فی ایجاد شی ممّا اراده إلی ماوراء ذاته المتعالیه من سبب یوجد له ما أراده او یُعینه فی إیجاده أو یدفع عنه مانعاً یمنعه ...» (همو، المیزان، ج۱۷، ص۱۱٤) و نیز این آیه ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ (حجر/۲۱) که علامه آن را از آیات غرر به‌شمار آورده و سپس به توضیح آن می‌پردازد. (همو، المیزان، ج۱۲، ص۱٤۳) برخی دیگر از آیات که از نظر علامه طباطبایی، آیات غرر محسوب می‌شوند عبارتند از: اسراء/۱۱۰؛ طه/۸؛ نور/۲۵؛ انفطار/۱۹؛ ذاریات/٥٦ و...

تقویٰ، فجور، فسق، عصیان، ذنب، ذکر، شکر، غفلت، صدق، کذب، عمل صالح و فاسد، حسنة، سیئة، استغفار، شکر، توبة، توکل و... در حوزه منش و رفتار، و واژه‌های انذار، تبشیر، محبة، برائت، تولی، تبری، شیطان، نفس، عهد، میثاق، بلا و... در حوزه تحریک و انگیزش. به نظر می‌رسد، مفردات پایه در قرآن بالغ بر ٦٠ واژه باشد.

گام‌های بعد که باید در نظر گرفت عبارتند از: پیوستگی صدوری میان آیات، پیوند میان مجموعه‌های مستقل یک سوره، مرجعیت محکمات برای متشابهات، بهره‌گیری از سیاق و محوریت آیات کلیدی (غُرر آیات). این شیوه، موجب می‌شود تا مراد خداوند را درست کشف کنیم.[1]

نقش کاربردی احادیث فریقین در تفسیر تطبیقی: روایات در کشف و تدوین نظریه‌های قرآن به‌طور عام و در تفسیر تطبیقی به‌طور خاص چه نقشی دارند؟ آیا می‌توان در فرایند تفسیر اعم از توصیف دیدگاه‌های مفسران و نیز ارزیابی آنها، روایات را نادیده گرفت؟ قطعاً چنین امری ممکن نیست چون همان‌گونه که ملاحظه کردید دانشمندان نیز می‌گویند: «قرآن و احادیث برای کشف حقیقت متعاضدند و نمی‌توان از احادیث چشم پوشید»[2] پس چه باید کرد؟ چون **اولاً:** عموماً روایاتی که هر کدام از دو فریق در منابع خود نقل می‌کنند برای دیگری فاقد اعتبار است؛ **ثانیاً:** چه‌بسا هر کدام از دو فریق به روایاتی که در منابع دیگری استناد کنند ولی آنان بنا به معیارهایی که برای صحت و سقم روایات دارند آن را ـ هرچند صحیح السند ـ مردود بدانند؛ **ثالثاً:** چه‌بسا در بین خود علمای هر کدام از دو فریق درباره ردّ یا قبول روایات، اختلاف نظر باشد و مشکلات دیگری که در این زمینه وجود دارد.

با این وصف به نظر ما می‌توان دست‌کم دو دسته روایات را که مورد قبول طرفین است در این عرصه به کار گرفت:

---

۱. نمونهٔ نسبتاً موفق از این شیوه را می‌توان در تفسیر المیزان طباطبایی دید، هرچند متأسفانه برخی مانند «فهد رومی» در کتاب «اتجاهات التفسیر فی القرن الرابع عشر» (ج۱، ص۲٤۹) تفسیر المیزان را به خرافه‌گویی و پندارزدگی متهم کرده است. وی می‌نویسد: «اگر در تفسیر المیزان دیدگاه تشیع افراطی مطرح نمی‌شد، بهترین تفسیر در عصر حاضر می‌بود... در شگفتم! این قدرت اندیشه که معانی مشکل و حقایق پیچیده را از قرآن آشکار می‌سازد، چگونه حقایق و راه‌ها بر او مشتبه می‌شود و به خرافات و امور بی‌مقدار گردن می‌نهد؟! ... تفسیر المیزان چیزی جز تفسیر بر عقیده مذهب امامیه و منهج آن نیز جز منهجی برای اثبات باورهای امامیه نیست». در هر صورت، برای توضیح بیش‌تر درباره مبانی، معیارها، و برخی از گام‌های اجرایی روش تفسیر قرآن به قرآن، به کتاب اول این سلسله «بررسی تطبیقی مبانی تفسیر قرآن در دیدگاه فریقین»، ص۵۱-۵۳ مراجعه کنید.

۲. به‌طور نمونه، ر.ک: زرکشی، البرهان، ج۲، ص۱۲۹.

یک: روایات متواتر[۱] یا روایاتی که کثرت طرق دارد پس آن‌گاه که هر کدام از دو فریق به دیگری بگوید: این روایت در منابع شما با اسناد صحیح نقل شده و متواتر است و یا اگر هم أسناد آن ضعیف است لیکن کثرت طرق دارد که جبران ضعف سند می‌کند،[۲] باید به آن ملتزم شود. **دو:** روایاتی که امکان دارد تعدد طریق نداشته باشد لیکن اگر مفاد آنها موافق با قرآن باشد یا حداقل مخالف با قرآن نباشد و شواهد دیگری در منابع فریقین آن را تأیید کند، برای احتجاج به کار می‌آید. البته اگر حدیثی مخالف کتاب خدا یا حکم قطعی عقل بود فاقد اعتبار است.[۳]

---

۱. ر.ک: شهید ثانی، الرعایة، ٦٤ قال: «انتفاء العلم المستفاد منه المتواتر اضطراراً»، صبحی صالح نیز در کتاب علوم الحدیث و مصطلحه، ۱۵۱، از «شرح النخبة» ابن‌حجر چنین نقل می‌کند: «اِنّ المتواتر لیس من مباحث الاسناد... والمتواتر لایبحث عن رجاله، بل یجب العمل به من غیر بحثه». سیوطی نیز در کتاب الأزهار المتناثره، ص۳۵ می‌گوید: «هر حدیثی که از ده نفر از صحابه نقل شود از نظر ما علمای اهل حدیث، متواتر محسوب می‌شود».

۲. ر.ک: شهید ثانی، الرعایة، ص۹۲؛ مامقانی، مقباس الهدایة، ج۱، ص۱۸۱؛ صدر، نهایة الدرایة، ص۲٦۱. ابن‌حجر عسقلانی در مقام اجرای این قاعده درباره روایتی که ابن‌منده از صحابه از پیامبر خداﷺ در عصر روز عرفه نقل کرده می‌نویسد: «وفی روایة هذا الحدیث من لایعرف حاله اِلّا إنّ کثرة الطُرق اذ اختلفت المخارج تزید المتن قوّة» (القول المسدّد، ٦۲)؛ نووی نیز در کتاب المجموع ج۷، ص۱۹۷ در بحث از میقات ذات عرق... می‌گوید: «و احتج القائلون بأنها منصوص علیها بالأحادیث السابقة فیه عن النبی: قالوا: وان کانت أسانید مفرداتها ضعیفة بمجموعها یقوّی بعضه بعضاً ویصیر الحدیث حسناً ویحتجّ به» و همین‌طور مناوی در فیض القدیر ج۵، ص۳٦٦ پس از ذکر روایتی از پیامبر خداﷺ در زمان فتح مکه می‌گوید: «وفیه محمد بن محیصن کذاب ولکن تعدد الطرق دلّ علی أنّ للحدیث أصلاً»؛ ابن‌تیمیه نیز درباره این قاعده چنین اظهارنظر می‌کند: «تعدد الطرق و کثرتها یقوّی بعضها بعضاً و یحصل العلم بها ولو کان الناقلون فجّاراً فسّاقاً فکیف اذا کانوا علما عدولاً ولکن کثر فی حدیثهم غلط.» (ابن‌تیمیه، مجموع الفتاوی، ج۱۸، ص۲۸ و منهاج السنة، ج۲، ص۳۰) ألبانی نیز در مقام بیان دیدگاه علما دربارهٔ اعتبار بخشیدن و تصحیح احادیث می‌گوید: «انّ الحدیث الضعیف یقوّی بکثرة الطرق». (ألبانی، السلسلة الصحیحة، ج٤، ص۳٥٦، رقم ۱۷٦۱) و نیز درباره این قاعده ر.ک: کتانی، نظم المتناثر، ص۸؛ و زبیدی در لقط اللآلی المتناثره، ص۱۷ و ملاعلی قاری در شرح الشفا ج۱، ص٥۹٦ در مقام تصحیح حدیث ردّ الشمس برای امام علی‌علیه‌السلام. در هر صورت، اگر جست‌وجو کنیم باز هم به مواردی برمی‌خوریم که علما از این قاعده استفاده کرده‌اند. لازم به ذکر است اعتبار این قاعده از سیرهٔ عقلاست؛ در این سیره همین که همدستی بر کذب روایان احراز نشود به کثرت طرق استناد کرده و به صدور اصل مخبر عنه اطمینان می‌یابند. بنابراین کسی نمی‌تواند براساس ذوق و سلیقهٔ خود برای این قاعده شروط و قیودی بیاورد؛ در این صورت، هیچ ضابطه‌ای برای این قاعده نخواهیم داشت و به کلی باید از آن چشم پوشید.

۳. مانند حدیثی که از امام رضاعلیه‌السلام دربارهٔ نفی رؤیت حقتعالی با چشم سر نقل شده است و چون بر ابوقرّة گران آمد و از امام پرسید: آیا روایاتی که اثبات رؤیت می‌کند را تکذیب می‌کنید؟! امام فرمود: «**اذا کانت الروایات مخالفة للقرآن کذّبتها**» (کلینی، الکافی، ج۱، ص۹٦).

گفتار دوم: اصطلاح‌شناسی مناقب اهل‌البیت و تنقیح موضوع بحث

موضوع بحث در این کتاب «مناقب اهل‌البیت» است؛ پس، ابتدا لازم است واژه‌های «مناقب» و «اهل‌البیت» را از نظر لغت و کاربرد قرآنی و روایی آنها بشناسم.

معناشناسی مناقب: مراد از مناقب اهل‌البیت، فضایلی است که خداوندی که دارای فضل عظیم است از سر حکمت و رحمت به آنان عطا کرده و آنان را بر همه امت با درجاتی برتری داده است به‌گونه‌ای که هیچ کس از این امت با آنان مقایسه نمی‌شود و کسی به پای آنان نمی‌رسد؛ به تعبیر امام علی﵇ که می‌فرماید: «**لایُقاس بآل محمد من هذه الأُمّة أحدٌ**»[1] فضایلی که در آیات قرآن درباره اهل‌البیت به چشم می‌خورد بسی فراوانند؛ علامه مجلسی در جلد ۲۳ و ۲٤ بحارالأنوار در ٦٧ باب، هزار و پانصد و هفت روایت در شرح آیات مربوط به فضائل اهل‌بیت و شیعیانشان و نکوهش دشمنان آنان نقل کرده است.[2] برای آگاهی از فضایل اهل‌البیت در منابع اهل‌سنت نیز کافی است. جلد اول و دوم کتاب «موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة» را مرور کنیم؛ در این کتاب تحت عنوان «اهل‌البیت فی القرآن» تعداد هزار و هفتصد و پنجاه و چهار روایت در ذیل آیات مربوطه نقل شده است؛ این روایات در چند گروه دسته‌بندی می‌شوند که در تنقیح موضوع بحث خواهید دید. در خصوص فضایل و خصائص اهل‌البیت در روایات غیرتفسیری اهل‌سنت نیز کافی است مجلدهای سوم، چهارم و پنجم همان کتاب «موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة» به‌ویژه فصل ششم از جلد سوم تحت عنوان «خصائص اهل‌البیت و مکانتهم و فضائلهم» و ادامه آن در جلد چهارم را مدنظر قرار دهیم؛ هر کدام از خصائص، مکانت و فضائل اهل‌البیت در این جلدهامشتمل بر چند باب و هر باب دارای چندین روایت از منابع سنی است. هرچند روایات تفسیری و غیرتفسیری فریقین نیاز به اعتبارسنجی صدوری دارد؛ البته طرق آنها در موارد متعدد متواترند و با کثرت طرق ـ بر فرض ضعف سند ـ اعتبار صدوری آنها احراز می‌شود؛ بخش عمده آنها از نظر دلالی نیز به نحو تأویل یعنی از معانی بطونی آیات به‌شمار می‌آیند و برای اعتبارسنجی، ملاک‌های خاص خود را دارند. بزودی در همین فصل در پیشیهٔ پژوهش، منابع دیگری را دراین‌باره خواهید دید.

---

۱. شریف رضی، نهج‌البلاغه، خطبه ۲ و نیز، ر.ک: عدة من المحققین، موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة، ج٤، ص۲۲-۲۵.

۲. سید هاشم بحرانی نیز در کتاب اللوامع النورانیه والبرهان تفسیر القرآن و ابوالحسن عاملی در مرآة الانوار و مشکاة الاسرار و نیز علی جلائیان در کتاب اهل البیت فی القرآن الکریم به نقل این روایات پرداخته‌اند.

اصطلاح‌شناسی اهل‌البیت: این اصطلاح نیز به تفصیل از نظر لغت و کاربرد قرآنی و روایی آن در کتاب چهارم از سلسله پژوهش‌های تفسیر تطبیقی درباره تفسیر آیه تطهیر (احزاب/۳۳) مورد بررسی قرار گرفت و نیازی به تکرار آن نیست؛ تنها در این‌جا به ذکر برخی از نتایج بحث اکتفا می‌کنیم. آیا این اصطلاح، شامل همسران، و سایر مؤمنان از خویشاوندان و بلکه غیر خویشاوندان پیامبر خداﷺ می‌شوند یا آنان افرادی خاص و معین‌اند که از ناحیه خدا و رسول او از قبل مشخص شده‌اند؟

اهل‌البیت در قرآن: این اصطلاح در قرآن در دو آیه (هود/۷۳ و احزاب/۳۳) به کار رفته است نتایج کلی که از مباحث قبلی درباره این اصطلاح در قرآن و به‌ویژه در آیه تطهیر گرفتیم بدین شرحند:

۱. «اهل‌بیت» در لغت به هر شخصی که ساکن خانهٔ انسانند، مانند زن و فرزند، اطلاق می‌شود و از آن می‌توان به «اهل‌بیت سکونت» یاد کرد و به معنای خویشاوندان او نیز به کار می‌رود که آن را می‌توان «اهل‌بیت قرابت» نامید. در عرف نیز به همین معناست.[۱]

کلمه اهل‌بیت دربارهٔ پیامبر اکرمﷺ را می‌توان به دو صورت در نظر آورد؛ گاهی به همان معنای لغوی است که در مورد دیگران به کار می‌رود؛ یعنی ساکنان خانه، خانواده یا مطلق خویشاوندان آن حضرت؛ اهل‌بیت به این معنا در این روایات به کار رفته است: پیامبر خداﷺ به عائشه می‌فرمود: «**السلام علیکم اهل البیت**»[۲] و در روایتی نیز از انس بن مالک چنین نقل شده که پیامبر خداﷺ در مواجهه با هر کدام از همسران خود سلام می‌کرد و می‌فرمود: «**سلام علیکم کیف انتم یا اهل البیت، فیقولون: بخیر یا رسول الله**»[۳] و گاهی اهل‌بیت پیامبر به لحاظ ویژگی محل نزول وحی و بیت نبوت است و به معنای ساکنان خانه، خانواده یا مطلق خویشاوندان آن حضرت نیست؛ بلکه منظور افرادی‌اند که از نظر علمی و عملی و صفات انسانی، شایستهٔ بیت آن حضرت

---

۱. فراهیدی، العین، ج۴، ص۸۹؛ ابن‌منظور، لسان العرب، ج۱، ص۲۵۳.

۲. بخاری، صحیح البخاری، ج۷، رقم ۱۵۷۵.

۳. مسلم، صحیح مسلم، رقم ۱۴۲۸؛ نووی و ابن‌کثیر براساس همین تفاوت در کاربرد اصطلاح «اهل‌البیت» درباره بیت پیامبر خدا، روایت زید بن ارقم را درباره «اهل‌البیت» شرح و اختلاف آن را برطرف ساخته‌اند. در روایتی از زید بن ارقم چنین نقل شده «نساؤه من اهل‌بیته» (مسلم، صحیح مسلم، رقم ۲۴۰۸) و در روایتی آن را انکار و گفته است: «اهل‌بیته اصله و عصبته الذین حرموا الصدقة بعده» (همان، قم ۱۸۷۴)، نووی و ابن‌کثیر می‌گویند: مراد از اهل‌بیت در نقل اول ساکنان خانه و در نقل دوم غیر از آنهایند (ابن‌کثیر، ج٦، ص۵۱۴؛ نووی، شرح صحیح مسلم، ج۱۵، ص۱۴٦).

می‌باشند... در این صورت: تعبیر «اهل‌بیت نبوت» را برای آنان به کار می‌بریم. گویی الف و لام بر سر کلمه «بیت» ـ آن‌گاه که می‌گوییم: «اهل‌البیت» ـ معرِّف همین معناست. این تعبیر در برخی از روایات نیز به کار رفته است؛ مانند حدیث طبرانی که چون ملک الموت برای قبض روح پیامبر اکرم می‌آید در نزد در خانه چنین می‌گوید: «**السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة أأدخُلُ؟**».[1] و باز حدیث خوارزمی که کلام امام حسین علیه‌السلام را نقل می‌کند که خطاب به ولید بن عتبة والی مدینه فرمود: «**ایّها الامیر اِنّا اهل بیت النبوّة و معدن الرسالة و...**»[2] و در صدر زیارت منقول از امام هادی علیه‌السلام نیز تعبیر «**السلام علیکم یا اهل بیت النبوة**» به کار رفته است[3] و مواردی دیگر نیز از این دست می‌توان یافت.

۲. چون اهل‌البیت در معنای دوم قابلیت تطبیق بر افراد مختلف دارد، باید از ناحیهٔ خود شارع مقدس مصادیق آن برای ورود و خروج در این معنا تعیین شوند؛ پس، امکان دارد برخی از افراد که از اهل‌بیت به معنای اول به‌شمار می‌آیند از معنای دوم بیرون روند؛ چون شایستگی بیت رسالت و نبوت را ندارند؛ برای نمونه، خداوند به حضرت نوح درباره فرزندش می‌فرماید: ﴿**... إنّه لَیْسَ مِنْ أهلِك...**﴾؛ «این پسر از اهل تو نیست» (هود/٤٦) منظور این نیست که واقعاً وی فرزند حضرت نبوده. بلکه بنا به سیاق آیه و روایت امام رضا علیه‌السلام[4] منظور این است که این فرزند، شایستگی برای بیت نبوت را ندارد و در برابر آن امکان دارد برخی دیگر در این معنا وارد شوند؛ مانند همسر حضرت ابراهیم علیه‌السلام که فرشتگان به او چنین خطاب می‌کنند ﴿**أَتَعْجَبِینَ مِنْ أَمْرِ اللهِ رَحْمَتُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ عَلَیکُمْ أَهْلَ الْبَیتِ**﴾ (هود/۷۳). مراد از اهل‌البیت در این آیه، اهل‌بیت نبوت است.

شاهد آن هم حضور حضرت ابراهیم علیه‌السلام در خانه‌ای بوده که فرشتگان وارد شدند و به پاس تکریم و احترام ایشان، خطاب به همسر ابراهیم به جای ضمیر مفرد مؤنث به صورت جمع مذکر گفتند: ﴿**رَحْمَتُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ عَلَیکُمْ أَهْلَ الْبَیتِ**﴾ پس اگر همسر حضرت ابراهیم در این خطاب داخل شده به این دلیل نبود که ایشان همسر حضرت ابراهیم است بلکه به دلیل شایستگی انتساب ایشان به بیت نبوت و به دلیل ارزش‌هایی است که این بانو واجد آنها بوده است. احتمالاً زمخشری نیز از تعبیر اهل‌البیت

---

۱. طبرانی، المعجم الکبیر، ج۳، ص٦۲، ح۲٦۷٦.
۲. خوارزمی، مقتل الحسین علیه‌السلام، ج۱، ص۱۸۴.
۳. صدوق، عیون الاخبار، ج۱، ص۳۰۵ و من لایحضر، ج۲، ص٦۰۹.
٤. ر.ک: صدوق، عیون الاخبار، ج۲، ص۷۵ و ص۲۳۳ و علل الشرائع، ج۱، ص۳۰ و ۱۰۵.

در این آیه همین معنای اهل‌بیت نبوت را دریافته که می‌نویسد:

«وإنّما أنكرت عليها الملائكة تعجّبها... لأنها كانتْ فی بيتِ الايات و مَهبط المعجزات والامور الخارقة للعادات... و الی ذلك اشارت الملائكة ـ صلوات الله عليهم ـ فی قولهم «رحمه الله و بركاته عليكم اهل البيت» أرادوا ان هذه و امثالها مما يكرمكم به ربّ العزة و يخصّكم بالإنعام به يا اهل البيت النبوة، فليست بمكان عجب».[۱]

۳. برعکس نمونه قبل، برخی از افراد با آن‌که از اهل‌بیت به معنای اول نیستند اما بر اثر صلاحیت‌های خاص (ذاتی یا اکتسابی) به بیت نبوت، منسوب می‌شوند. مانند سلمان فارسی که از خویشاوندان پیامبر خدا نیست اما از میان صحابه عرب و غیر عرب (مانند صهیب رومی و بلال حبشی) با عبارت «**منّا اهل البیت**؛ وی از ما اهل‌بیت است»[۲] شهره است این توصیف مبتنی بر اصل ﴿فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ (ابراهیم/۳٦) در کتاب خداست.

٤. «اهل‌البیت» به معنای دوم در عالی‌ترین نمونهٔ شایستگی انتساب به بیت نبوت، تنها بر افرادی خاص با تعدادی مشخص تطبیق شده و به صورت اصطلاح درآمده است به‌گونه‌ای که هرگاه کلمه «اهل‌بیت» (و گاهی با افزودن کلمه «عترت» به آن) به کار می‌رود، همین افراد به ذهن انسان می‌آیند.[۳] نمونهٔ بارز از شایستگی این افراد خاص در احادیث نبوی به‌ویژه در حدیث ثقلین منعکس شده است که خواهید دید. این اصطلاح، أخص از معنای اهل‌بیتی است که مؤمنان از بنی‌هاشم‌اند و صدقه بر آنان حرام است.

اهل‌البیت در آیهٔ تطهیر: تعبیر «اهل‌بیت» در آیه تطهیر نیز به همین معنای «اهل‌بیت نبوت» است که در این آیه منصوب بر مدح آمده[۴] و تنها افرادی خاص با اوصاف ویژه را در بر می‌گیرد؛ چون، به‌طور کلی می‌توان دیدگاه‌ها درباره معنای «اهل‌البیت» در این آیه را به چهار گروه تقسیم کرد: **الف)** همسران پیامبر خدا ﷺ؛[۵] **ب)** زهرای مرضیه، شوهر و دو فرزندانشان ﷺ؛ **ج)** هر کس صدقه بر او حرام است؛[٦] **د)** جمع بین قول اول و دوم.

---

۱. زمخشری، الکشاف، ج۲، ص۴۱۱.
۲. ر.ک: کلینی، الکافی، ج۱، ص۴۰۱؛ مِزّی، تهذیب الکمال، رقم ۲۴۳۸.
۳. ر.ک: عدة من المحققین، موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة، ج۳، ص۸۳-۲۲۷.
٤. شوکانی، فتح القدیر، ج۴، ص۲۷۸.
۵. این قول از عکرمه است که گفته شده: در بازار فریاد می‌زد این آیه تنها دربارهٔ همسران پیامبر خدا ﷺ نازل شده است (ر.ک: قرطبی، الجامع، ج۱۴، ص۱۸۳؛ ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج۶، ص۳۶۵).
٦. مسلم در صحیح، ج۴، ص۱۸۷۴، ح۲۴۰۸ این قول را از زید بن ارقم نقل کرده است.

ادلهٔ قول اول و سوم ضعیف و مخدوش است به همین رو طرفداران قابل توجهی ندارد؛ قول دوم، اتفاق شیعه و برخی از اهل‌سنت است؛[۱] شیعه می‌گوید براساس اسناد و مدارک بسیار فراوان که به قول آلوسی «اکثر من ان تحصی؛ بیش از آن است که به‌شمارش آید»[۲] ـ و تنها در مدارک اهل‌سنت از حداقل سیزده نفر از صحابه با ۲۸٤ روایت و با حداقل ٤۰ طریق نقل شده است[۳] ـ این آیه تنها برای خمسه طیبه است و قول چهارم؛ دیدگاه جمعی از مفسران بزرگ اهل‌سنت است؛[۴] پس، می‌توان گفت اجماع امت درباره قول دوم منعقد است و همین جا بحث را به پایان برد. اما اگر بخواهیم اندکی توضیح دهیم باید گفت: دلیل کسانی که آیه را شامل ازدواج پیامبر اکرم نیز می‌دانند دو چیز است، **الف)** سیاق آیات،[۵] **ب)** کلمه «اهل‌البیت» که شامل زنان پیامبر هم می‌شود این دو دلیل ناکارآمد است؛ و اِلّا طرفداران این قول باید به این پرسش‌ها پاسخ دهند.

۱. چرا پیامبر خدا از اهل‌البیت تنها امام علی﵇، حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین﵈ را داخل در این امر کردند و هیچ کدام از خویشاوندان را مانند عباس، جعفر و... را شرکت ندادند و یا پس از این ماجرا آنان را مشمول این آیه ندانستند؛ هیچ سندی معتبر از پیامبر خدا ﷺ دراین‌باره نیست. با آن‌که آنان نیز به پیامبر منسوب‌اند.

۲. هیچ کدام از زنان پیامبر خود را مورد خطاب این آیه ندانسته‌اند دراین‌باره روایت معتبر قابل استناد در دست نیست؛ بلکه آنان به صراحت می‌گویند: آیه تنها درباره این چهار نفر است. مانند حدیث عائشه که می‌گوید:

«خرج النبی ﷺ غداة و علیه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن علی فأدخله، ثم جاء الحسین فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فأدخلها، ثم جاء علی فأدخله، ثم قال ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ

---

۱. ر.ک: آلوسی، روح المعانی، ج۱۱، ص۱۹۵.
۲. همو، روح المعانی، ج۱۱، ص۱۹۵.
۳. ر.ک: عدة من المحققین، موسوعة الامامة، ج۲، ص۷۲-۱۸۲.
٤. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج۱۴، ص۱۸۳؛ فخررازی، مفاتیح الغیب، ج۱۳، ص۲۱۰؛ ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج۶، ص۴۱۱؛ شوکانی، فتح القدیر، ج۵، ص۳۹۴؛ ابوالسعود، ارشاد العقل السلیم، ج۷، ص۱۰۳؛ زمخشری، الکشاف، ج۳، ص۲۶۰ و دیگران.
۵. شگفتا که جمعی از قرآن‌پژوهان سنی همه شواهد و مدارک در درون آیه و روایات فراوان بر عدم وحدت سیاق آیه تطهیر با سایر آیات را فرو می‌گذارند ولی ـ همان‌گونه که ملاحظه کردید ـ در آیه امامت، سیاق را غیر معتبر و به همین رو «عهد» را غیر از امامت می‌دانند با آن‌که شاهدی بر آن نیست!!

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾»[1] یا ام سلمه یکی دیگر از همسران پیامبر اعظم که می‌گوید: «أنا أُصلّی فی الحجرة فانزل الله هذه الآیة ﴿**إِنَّمَا يُرِيدُ**...﴾ قالت: فاخذ فضل الکساء فغشّاهم به، ثم أخرج یده فألوی بها الی السّماء، ثم قال: «**اللّهم هولاء اهل بیتی و خاصّتي، فأذهب عنهم الرّجس و طهِّرهم تطهیراً، اللّهم هولاء اهل بیتی و خاصّتی فأذهب عنهم الرّجْس و طهِّرهم تطهیراً**» قالت: فأدخلت رأسی البیت فقلت: و انا معکم یا رسول الله! قال «**إنّك الی خیر إنّك الی خیر**».[2]

۳. آیا اگر زنان پیامبر داخل در آیه باشند ام سلمه که آیه در بیت او نازل شد و همین‌طور عائشه که شاهد نزول آیه بوده سزاوارتر به بیان آن نبوده‌اند؟!

٤. آیا ام سلمه و عائشه و همه کسانی که شأن نزول این آیه را نقل کرده‌اند گفته‌اند این آیه با آیات قبل و بعد آن یکجا نازل شده تا بتوان با تمسک به وحدت سیاق، زنان پیامبر خدا ﷺ را داخل در آیه دانست؟!

۵. باید از طرفداران نظریه سیاق پرسید: از نظر شما باید پیامبر خدا ﷺ چه کار دیگری می‌کردند و به ام سلمه چه می‌گفتند تا آیه را مخصوص امام علی ؑ و همسر و دو فرزندشان بدانیم آیا همین که پیامبر خدا ﷺ اطراف کسا را گرفتند و تنها آنان را تحت پوشش قرار دادند و دوبار فرمودند: «**اللهم هولاء اهل بیتی و خاصّتي**» و نیز این‌که به ام سلمه گفتند: «**إنّك الی خیر**» برای این اختصاص کافی نیست؟! آیا به‌طور نمونه حدیث سعد بن ابی وقاص که می‌گوید: «پیامبر خدا، و حضرت علی و فاطمه و دو فرزندشان را زیر پارچه خود قرار دادند و فرمودند: «**اللهم هولاء اهلی، اهل بیتی أحق**»[3] کافی نیست؟!

٦. باید برای معناشناسی «اهل‌البیت» در آیهٔ تطهیر، سایر آیات و نیز عناوینی که خداوند برای اهل‌البیت نازل کرده را در نظر آوریم و همه را با یکدیگر ببینیم این همان، روش تفسیر قرآن به قرآن است که در مناظرهٔ امام رضا ؑ با دانشمندان که دربارهٔ معنای «الذین اصطفَینا» در آیه: ﴿**ثُمَّ أَورَثنَا الكتَابَ الَّذِينَ اصطفَينَا مِن عِبَادِنَا**...﴾ (فاطر/۳۲) گزارش شده است و خواهید دید.

---

۱. مسلم، الصحیح، ج۴، ص۱۸۸۳؛ ح۲۴۲۴؛ ابن‌حنبل، المسند، ج۶، ص۱۶۲؛ ابوداود، السنن، ج۴، ص۳۱۵، ح۴۰۳۲ و...

۲. ابن‌حنبل، المسند، ج۶، ص۲۲۸ و ۳۰۴؛ ترمذی، السنن، ج۵، ص۶۵۶، ح۳۸۷۱؛ ألبانی در الصحیح من سنن الترمذی، ج۳، ص۹۱ آن را صحیح می‌داند؛ ابن‌جریر، جامع البیان، ج۲۲، ص۸ و...

۳. ابن‌حنبل، المسند، ج۱، ص۱۸۵؛ مسلم، الصحیح، ج۴، ص۱۸۷۱، ح۲۴۰۴.

به هر روی، همین چند دلیل برای کشف حقیقت کافی است؛ ادلهٔ دیگر آن را ـ همان‌گونه که گفتیم ـ در کتاب چهارم ملاحظه کنید.

۷. آیهٔ تطهیر یکی از اصول محکم درباره عصمت اهل‌بیت یعنی امام علی، زهرای مرضیه، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام ـ سایر ائمه معصومان نیز با کشف ملاک ـ است. تنها آنان خود را جزو این آیه و آن را فضل و لطف خاص و تکریم خداوند نسبت به خویش برشمرده‌اند؛ از جمله در حدیثی از امام حسن علیه‌السلام درباره فضیلت این تطهیر می‌خوانیم:

«إنا اهل بیتٍ اکرَمنا الله بالاسلام وَاختارنا وَاصطفانا وَاجتبانا فأذهب عنّا الرجس وطَهَّرنا تطهیراً».[۱]

و نیز از امام رضا علیه‌السلام که می‌فرماید:

«وهذا فضل الذي لایجهله احد الاّ معاند ضالّ لأنه لافضل بعد طهارة تُنتظر».[۲]

آنان به دلیل همین تطهیر ویژه ـ همانند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ شایستگی ولایت و امامت دارند. و نیز چه‌بسا به همین دلیل است که امام علی، سید الاوصیاء،[۳] زهرای مرضیه سیدة نساء العالمین[۴] و امام حسن و امام حسین سیدا شباب اهل الجنة توصیف شده‌اند؛[۵] بدین‌سان، اذهاب رجس از آنان برای دفع ـ و نه برای رفع ـ است چون پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در جمع آنان حضور دارند، اذهاب با «عن» آمده که به معنای مجاوزه است ـ مانند «من اطعم أخاه حلاوة أذهب الله عنه مرارة الموت» ـ و حسنین علیهماالسلام تحت کساء نیز در زمان نزول آیه، خردسال بودند، پس آنان همانند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله معصومند؛ بر همین اساس اگر هر کدام زنان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز مشمول این آیه بودند باید از همه زنان برتر می‌بودند با آن‌که آنان برتر نیستند و بلکه زنانی بهتر از آنان وجود دارد همان‌گونه که قرآن

---

۱. طوسی، الامالی، ص۵۶۲، ح۱۱۷۴.
۲. صدوق، عیون الاخبار، ج۲، ص۲۰۸؛ حرانی، تحف العقول، ص۲۲۰.
۳. ر.ک: ابن‌مغازلی، المناقب، ص۱۷۲؛ ابن‌ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج۱۳، ص۲۱۰؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج۳، ص۵۷، ح۲۶۷۵ و المعجم الاوسط، ج۷، ص۲۷۶، ح۶۵۳۶؛ خوارزمی، المناقب، ص۸۵؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ج۱، ص۶۳.
۴. ر.ک: شریف رضی، نهج‌البلاغه، نامه ۲۸؛ ترمذی، السنن، ج۵، ص۷۰۰، ح۳۸۷۲؛ طوسی، الامالی، ص۳۳۳، ح۶۶۹؛ ابن‌حبان، الصحیح، ج۱۵، ص۴۰۲؛ ابن‌ابی شیبة، المصنف، ج۶، ص۲۹۱، ح۳۲۲۶۰ و...
۵. ر.ک: حاکم نیشابوری، المستدرك، ج۲، ص۱۵۴؛ ابن‌حنبل، المسند، ج۱۸، ص۱۶۱، ح۱۱۶۱۸ و ص۲۷۹، ح۱۱۷۵۶ و ص۱۳۸، ح۱۱۵۹۴ و...؛ ترمذی، السنن الترمذی، ص۶۵۶، ح۳۷۶۸ و ص۶۶۰، ح۳۷۸۱؛ شریف رضی، نهج‌البلاغه، نامه ۲۸ و...

می‌فرماید ﴿عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا﴾ (تحریم/۵) تعبیر «خیراً منکُنّ» از نظر تسلیم، ایمان، فرمانبرداری و... است و دلالت بر این ادعا دارد.

حاصل آن‌که، خداوند چنین خواست که موهبت عصمت برای اهل‌البیت تداوم یابد و آنان را از اعتقادات باطل و رفتارهای زشت و آثار آنها دور نگه داشت؛ این عصمت موجب می‌شود تا در عالی‌ترین مقامات «**عبادالله المخلَصین**» ببینیم و با مطالعه در اوصاف «عباد الله المخلَصین» در قرآن تا حدودی به شناخت اوصاف و مقام اهل‌البیت علیهم‌السلام راه یابیم. از جمله براساس این آیات ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾ (ص/۸۲-۸۳) هیچ نصیبی برای شیطان و غیر شیطان در آنها نیست علامه طباطبایی با الهام از آیات قرآن، بیانی پربار درباره بندگان مخلص دارد که بخشی از آن بدین شرح است:

«خداوند آنان را برای خود ناب و خالص کرد و آنان را برای خود برگزید ... پس خود را به آنان شناساند و غیر خود را از یاد آنان برد، آنان خدا را [در کمال معرفت] به خودش و غیر خدا را به خدا شناختند. پس آن‌گاه که خدا را در جان خود ـ بدون قالب الفاظ ـ توصیف می‌کنند این توصیف سزاوار ساحت کبریایی حق‌تعالی است و آن‌گاه که با زبانشان به توصیف خدا می‌پردازند، به قصور بیان اعتراف می‌کنند چون الفاظ، قاصر و معانی محدودند و ناگزیر اقرار به ضعف و کندی زبان دارند، این حقیقت در این آیات منعکس شده که می‌فرماید: ﴿سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يَصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ﴾ (صافات/۱۵۹-۱۶۰) آنان جز آن‌چه خدا بخواهد هیچ چیزی نمی‌خواهند و جز برای خدا کاری صورت نمی‌دهند؛ هیچ تعلقی به غیر خدا از زینت‌های حیات دنیا و نعمت‌های آخرت ندارند و در دلشان جز خدا هیچ چیز دیگری نیست همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ﴾ و...».[1]

اهل‌البیت در حدیث ثقلین و سایر احادیث: از جمله احادیث نبوی که در آن واژه «اهل‌البیت» به کار رفته، حدیث ثقلین است. حضرت می‌فرماید: «**إنّی تارك فیكم الثقلین كتاب الله واهل‌بیتی...**»؛ اسناد این حدیث صحیح و طرق آن بسیار زیاد است. در کتاب «مسند حدیث ثقلین» این حدیث را از ۲۶۰ طریق نقل کرده و می‌گوید: «اسانید این حدیث بسی بیش از اینهاست».[2] در کتاب

---

۱. طباطبایی، المیزان، ج۱۷، ص۱۳۵، ۱۷۴-۱۷۳ و ۲۲۷.
۲. محمودی، مسند حدیث الثقلین، ص۷.

«موسوعة الإمامة فی نصوص اهل السنة» نیز اسانید و گونه‌های این حدیث از منابع اهل‌سنت نقل شده است.[۱] در کتاب چهارم اسناد، گونه‌ها و دلالت‌های این حدیث بررسی شد؛ در این‌جا به ذکر برخی از نتایج آنها اکتفا می‌کنیم.

علی‌رغم نقل این حدیث با گونه‌های مختلف از رسول خدا ﷺ،[۲] هیچ تناقضی بین مفاد آنها نیست و می‌توان بین آنها جمع دلالی کرد؛ از جمله گونه‌های این حدیث که با طرق مختلف و أسانید صحیح در مصادر فریقین از حضرت رسول خدا ﷺ نقل شده این‌گونه است: «**إنی تارکٌ فیکم الثقلین، ما إن تمسّکتم به لن تضلّوا: کتاب الله، و عترتی أهل بیتي. وإنّهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض**».[۳]

و نیز این‌گونه که می‌فرماید: «**انی تارك [او ترکت] فیکم الثقلین، ... کتاب الله و عترتی اهل بیت ... فأنّهما لن یتفرّقا حتی یردا علی الحوض**».[۴] در کتاب چهارم از این سلسله درباره اسانید، گونه‌ها

---

۱. ر.ک: عدة من المحققین، موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة، ج٤، ص٦٤-١٢٤.

۲. به‌طور نمونه، مسلم در صحیح خود، ج۴، ص۱۸۷، ح۲۴۰۸ این حدیث را بدین گونه نقل کرده است: «... **وأنا تارک فیکم ثقلین، أوّلهما کتاب الله... وأهل بیتی. أذکّرکم الله فی أهل بیتی، أذکرکم الله فی أهل بیتی، أذکرکم الله فی أهل بیتی**» (مسلم، صحیح مسلم، ج۴، ص۱۸۷، ح۲۴۰۸؛ ر.ک: ابن‌حنبل، المسند، ج۳۲، ص۱۰، ح۱۹۲۸؛ ابن‌مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب ﷺ، ص۲۲۶، ح۲۸۴ و...).

۳. از مصادر اهل‌سنت، ر.ک: ترمذی، سنن الترمذی، ج۵، ص۶۲۲، ح۳۷۸۶ و ص۶۶۳، ح۳۷۸۸؛ حاکم نیشابوری، المستدرك علی الصحیحین، ج۳، ص۱۰۹-۱۱۰؛ ابن‌ابی عاصم، کتاب السنة، ص۶۲۹، ح۱۵۵۳ و ص۶۳۰، ح۱۵۵۸؛ ابن‌حنبل، المسند، ج۱۷، ص۱۶۱، ح۱۱۱۰۴؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج۳، ص۶۵-۶۷، ح۲۶۷۸ و ۲۶۸۰-۲۶۸۱ و ج۵، ص۱۶۶، ح۴۹۷۱ و المعجم الاوسط، ج۵، ص۳۸؛ ابن‌حمید، المسند، ص۱۰۷-۱۰۸، ح۲۴۰.

از مصادر شیعه نیز، ر.ک: صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۲۳۴، الباب ۲۲، ح۴۴-۶۲؛ المحمودی، ترتیب الأمالی، ج۳، ص۱۵۸، ح۱۲۱۰ و ص۱۶۰-۱۶۲، ح۱۲۱۳-۱۲۱۵ و... .

از مصادر زیدیه ر.ک: ابن‌شجری، الامالی الخمیسیة، ج۱، ص۱۵۵؛ کوفی، مناقب الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ، ص۱۱۲، ح۶۱۶ و ص۱۱۶، ح۶۱۸ و ص۱۳۵، ح۶۳۳ و ص۱۷۰، ح۶۶۳ و ص۳۱۳، ح۷۹۹ و ص۴۳۵-۴۳۶، ح۹۲۸-۹۲۹ و ص۴۴۹-۴۵۰، ح۹۴۸-۹۴۹.

برخی از مصادری که حدیث ثقلین را از منابع گوناگون گرد آورده‌اند عبارتند از: بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج۱، ص۹-۱۵؛ شرف‌الدین، المراجعات، هوامش تحقیق حسین علی راضی، ص۳۲۷؛ شوشتری، إحقاق الحقّ وإزهاق الباطل، ج۹، ص۳۰۹-۳۷۷؛ هندی، عبقات الأنوار، ج۱، ص۱۷-۳۲۸ و ج۲، ص۱۰-۳۹۲ و...

٤. برخی از منابع این حدیث در مصادر اهل‌سنت عبارتند از: نسائی، الخصائص، ص۱۱۲، ح۷۸؛ أبویعلی، مسند أبی یعلی، ج۲، ص۲۹۷، ح۱۰۲۱؛ ابن‌مغازلی، مناقب علی بن أبی طالب ﷺ، ص۲۳۵، ح۲۸۱؛ ابن‌ابی عاصم، کتاب السنة، ص۶۳۰، ح۱۵۵۵ و ۱۵۹۷-۱۵۹۸؛ ابن‌حنبل، مسند الامام احمد بن حنبل، ج۳، ص۱۴، ح۱۱۱۰۴ و ج۴، ص۳۷۱، ح۱۹۳۱۳ و ج۵، ص۱۸۹، ح۲۱۶۵۴ و ۲۱۵۷۸ و ج۱۷، ص۲۱۱، ح۱۱۱۳۱؛

و مفاد این حدیث، بحث کرده‌ایم و تنها در این‌جا به برخی از مطالب و نتایج آن اشاره خواهیم کرد.

۱. این حدیث صحیح السند است، ناصرالدین ألبانی این حدیث را در ضمن سلسلة الاحادیث الصحیحة آورده و می‌گوید:

«أن من ضعَّف هذا الحدیث **اولاً**: إنّما اقتصر فی تخریه علی بعض المصادر المطبوعة المتداول ولذلك انما اکتفی ببعض طرقه دون غیرها قصَّر تقصیراً شدیداً فاحشاً فی تحقیق الکلام و فاته کثیر من الطرق و الاسانید التی هی بذاتها صحیحة او حسنة فضلاً عن الشواهد و المتابعات **ثانیاً**: انه لم یلتفت الی اقوال المصححین للحدیث من العلماء ولا الی قاعدتهم التی ذکروها فی «مصطلح الحدیث» اِنّ الحدیث الضعیف یتقوی بکثره الطرق فوقع فی هذا الخطاء الفادح من تضعیف الحدیث الصحیح».[1]

۲. **تعبیر «عترت» و «اهل‌البیت»** در این احادیث، اصطلاح خاص است و آن‌چه که برخی از اهل‌سنت مانند شیخ ألبانی گفته‌اند، قابل دفاع نیست؛ ایشان دو وجه برای این تعبیر ذکر کرده در وجه اول می‌گوید:

«اِن العترة فیه [ای فی الحدیث] هم اهل‌بیته ﷺ، جاء ذلك موضحاً فی بعض طرقه کحدیث الترجمه «وعترتی اهل‌بیتی» واهل‌بیته فی الاصل هم نساؤه و فیهن الصدیقة عائشه رضی الله عنهن جمیعاً. کما هو صریح قوله تعالی فی الاحزاب ﴿**إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ**...﴾.

ادله‌ای که پیش از این دربارهٔ مفاد این آیه ذکر کردیم در ردّ دیدگاه ألبانی کافی است و نیازی به تکرار آنها نیست؛ در آن‌جا اثبات شد، همسران پیامبر خدا داخل در «اهل‌البیت» در این آیه نیستند؛ افزون بر آن، اگر مراد از تمسک به اهل‌البیت و عدم افتراق آنان از قرآن این است که باید

طبرانی، المعجم الکبیر، ج۵، ص۱۶۹، ح۴۹۸۰-۴۹۸۱؛ حاکم نیشابوری، المستدرك، ج۳، ص۱۴۸، ح۴۷۱۱؛ خوارزمی، المناقب، ص۱۸؛ ابن‌ابی شیبة، المصّنف، ج۶، ص۳۱۳، ح۳۱۶۷۰؛ ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ج۲، ص۷۸۶، ح۱۴۰۳؛ ابن‌اثیر، الکامل، ج۶، ص۶۶.

برخی از مصادر شیعی نیز عبارتند از: صدوق، کمال الدین، ج۱، ص۲۳۴ و الخصال، ص۶۵ و کمال الدین، ج۱، ص۲۷۴؛ عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۶۸؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ج۱، ص۴۰۸، ج۱۰۱۲؛ صفار، بصائر الدرجات، ج۲، ص۱۸۴، ح۱۴۴۱-۱۴۴۴؛ طوسی، الامالی، ص۵۱۷، ح۱۳۱.

از جمله مصادر زیدیه نیز می‌توان از ابن‌شجری در الامالی الخمیسیه، ج۱، ص۱۴۹ نام برد.

۱. ألبانی، السلسلة الصحیحة، ج۴، ص۳۵۵ رقم ۱۷۶۱.

سنت قولی و فعلی پیامبر خدا را تنها از آنان اخذ کرد، این امر اختصاصی به زنان پیامبر ندارد بلکه آنان مانند سایر صحابه‌اند که محضر پیامبر اکرمﷺ را درک کرده و سنت پیامبر اکرم را نقل می‌کنند و اگر مراد از تمسک به آنان، پذیرش و پیروی از تدابیر و تصمیماتی است که آنان اخذ می‌کنند، هرگز نمی‌توان به دو امر متضاد در سیره آنان ملتزم شد. به‌طور نمونه آیا در جنگ جمل باید به عائشه ام المؤمنین تمسک کنیم یا به امام علی؟ قطعاً باید به امام علی تمسک کرد؛ چون ام سلمه دربارهٔ همین جنگ جمل می‌گوید: از پیامبر خداﷺ شنیدم که فرمود: «**علي مع القرآن و القرآن مع علي لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض**»[1] و نیز این حدیث مستفیض با اسناد صحیح از پیامبر خداﷺ که درباره امام علی فرموده است: «**إنّ منكم [ای علی بن ابی طالب] مَن يُقاتل على تأويل القرآن، كما قاتلتُ عَلى تنزيله**»[2] قطعاً کسی که بر تأویل قرآن می‌جنگد و هرگز از قرآن جدا نمی‌شود خطا نکرده و معصوم است.

ألبانی در وجه دوم برای معنای «اهل‌البیت» در حدیث ثقلین می‌گوید:

«إنّما هم العلماء والصالحون منهم والمتمسكون بالكتاب والسنة، قال الامام ابوجعفر الطحاوی: «العترة هم اهل‌بيته، الذين هم على دينه، وعلى التمسك بامره».[3]

این معنا برای «اهل‌البیت» نیز قابل دفاع نیست؛ چون:

۱. آنان‌که به نحوی با پیامبر خداﷺ پیوند خویشاوندی دارند مانند عقیل و آل عقیل، عباس و آل عباس، جعفر و آل جعفر و... و نیز زنان پیامبر اکرمﷺ چنین ادعایی نداشته‌اند که یکی از دو ثقل در حدیث ثقلین و هم ردیف قرآن‌اند و از قرآن تا قیامت جدا نمی‌شوند برخلاف ائمه معصومان از فرزندان امام علی که همواره خود را ثقل قرآن و دارای این اوصاف دانسته‌اند.

۲. اگر همهٔ خویشاندان صالح پیامبر خداﷺ هم ردیف قرآن بودند به‌گونه‌ای که انسان با

---

۱. ر.ک: حاکم نیشابوری، المستدرك، ج۳، ص۱۲۴ وی می‌گوید: این حدیث به شرط شیخین صحیح است و ذهبی هم بر آن اقرار دارد.

۲. این حدیث از پنج نفر از صحابه از پیامبر خداﷺ نقل شده است (ر.ک: عدة من المحققين، موسوعة الامامة، ج۱، ص۷۹-۹۴) برخی از مصادر این حدیث عبارتند از: حاکم نیشابوری، المستدرك، ج۳، ص۱۲۲؛ بغوی، شرح السنة، ج۱۰، ص۲۳۳، ح۲۵۵۷؛ ابن‌حنبل، المسند، ج۳، ص۳۱، ح۱۱۲۵۸ و ۱۱۲۵۹ و ج۱۷، ص۳۶۰، ح۱۱۲۵۸ و ص۳۹۰، ح۱۱۲۸۹ و ج۱۸، ص۲۹۶، ح۱۱۷۷۳؛ طوسی، الامالی، ص۲۵۴، ح۲۵۸؛ خوارزمی، المناقب، ص۲۶۰، ح۲۴۳؛ نسائی، الخصائص، ص۱۶۰، ح۱۵۶؛ ابویعلی، المسند، ج۲، ص۳۴۱، ح۱۰۸۶ به نقل از وی ابن‌حبّان، الصحیح، ج۱۵، ص۳۸۵، ح۶۹۳۷.

۳. ألبانی، السلسلة الصحيحة، ج۴، ص۳۶۰، رقم ۱۷۶۱.

تمسک به سیره و سنت آنان از گمراهی نجات می‌یافت، نباید آنان با یکدیگر اختلاف می‌کردند؛ چون، کسانی که همسنگ قرآنند مانند خود قرآن از اختلاف و تشتت مصونند؛ پس، اختلاف آنان با یکدیگر حکایت از این دارد که برخی از آنها باطل و از قرآن جدایند؛ چون، قرآن حق محض است و باطل در آن راه ندارد (فصلت/٤٢) پس اهل‌البیت، همه خویشاوندان صالح پیامبر خدا نیستند.

۳. به‌طور قطع پیامبر خدا مقصود خود را از «اهل‌بیت» در این حدیث تبیین کرده‌اند که در آثار فراوان از پیامبر اعظم مشاهده می‌کنیم[۱] چون حضرت، درصدد ارائه راه برای هدایت بشرند، و در غیر این صورت، نقض غرض لازم می‌آید و امکان داشت منسوبین به بیت رسالت نیز طمع کرده خود را در این مقام و موقعیت بلند، قلمداد کنند. به همین رو، در برخی از روایات نقل شده که چون رسول خداﷺ حدیث ثقلین را ذکر فرمود برخی از اصحاب پرسیدند: ای رسول خدا، [اهل‌بیت از] عترت شما چه کسانی‌اند؟ فرمود: «علی و حسن و حسین و امامانی که از فرزندان حسین‌اند، تا روز قیامت»[۲] دراین‌باره احادیثی دیگر در کتاب‌های شیعه و سنی نقل شده است[۳] بدون آن‌که در بین آنها تعارض باشد؛ به عبارت دیگر هیچ حدیثی در مصادر شیعه و سنی از رسول خداﷺ یافت نمی‌شود که در آن، اهل‌بیت در حدیث ثقلین را به غیر از دوازده معصوم تفسیر کرده باشند. با آن‌که اگر افرادی دیگر غیر از ائمه معصوم مشمول اهل‌بیت می‌بودند، لابد در حدیثی به آنان اشاره می‌شد. چون ثقل قرآن بودن، اهمیت بسزایی دارد و داعی بر نقل آن فراوان است.

در روایات شیعی با سند صحیح[۴] و نیز در برخی از روایات اهل‌سنت از امام صادقؑ چنین نقل شده که پیامبر خداﷺ، مراد از اهل‌البیت در حدیث ثقلین را بیان کرده‌اند؛ حضرت می‌فرماید:

قال رسول اللهﷺ «**اوصیکم بکتابِ الله و اهلِ بیتي، فإنی سألتُ الله عزّ و جلّ أن لایفرَّق بینهما حتی یُوردَهما عَليَّ الحوض، فأعطاني ذلك؛ و قال: لا تُعلِّموهم فَهم أعلمُ مِنكم؛ وقال؛ إنّهم لا یُخرِجُوكم**

---

۱. ر.ک: عدة من المحققین، موسوعة الامامة، ج۳، ص۱۷۳-۲۰۰. تبیین پیامبر خداﷺ در این منبع از ۹ نفر از صحابه نقل شده است.

۲. صدوق، معانی الاخبار، ص ۹۰ و ۹۱، ح ٤ (سند این حدیث، صحیح است) و ٥؛ همو، کمال الدین، ج ۱، ص ٢٤٤؛ جوینی، فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲-۳۱۸؛ ابن‌عقده، کتاب الولایة، ص ۲۰۲.

۳. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص۲٤۰ و ۲۵۳؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۷؛ قُندوزی، ینابیع الموده، ص ٤۳۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۳۷۵.

٤. ر.ک: مجلسی، مرأة العقول، ج ۳، ص ۲۱۳.

من باب هُدیً ولن یُدخِلوکم في باب ضَلاله، فلو سَکَتَ رسولُ الله ﷺ فلم یبین مَن اهل بیته، لادّعاها آل فلان و آل فلان لکن الله عزّ و جلّ أنزله في کتابه تَصدیقاً لنبیه ﷺ «انّما یُرید اللهُ لِیُذهِبَ عنکم الرِّجسَ اهلَ البیت و یطهرکم تطهیراً» فکانَ عليّ والحسنُ والحسینُ وفاطمهُ فأدخلَهم رسولُ الله تحتَ الکِساء في بیت أمِّ سَلَمَه، ثم قال: اللّهم إنّ لکل نبيّ أهلاً و ثقلاً وهؤلاء أهلُ بیتي و ثِقلي، فقالتْ أمُّ سَلَمَه: ألستُ مِنْ أهلك؟ فقال: إنّكِ إلي خیرٍ ولکن هؤلاء أهلي وثقلي...».[1]

پیامبر خدا ﷺ، در این حدیث، صریحاً اهل‌بیت را برای ما معرفی کرده‌اند تا در شناخت اهل‌بیت خطا نکنیم و به بیراهه نرویم.

٤. واقعیت موجود در زندگی منسوبین به بیت رسالت نیز حکایت از آن دارد که تنها حضرت علی علیه السلام و یازده امام پس از ایشان به همه معارف قرآن آگاه بود و علوم و معارفی که امام علی علیه السلام از رسول خدا ﷺ دریافت کرده‌اند به ایشان یکی پس از دیگری منتقل شده است. از این رو، در هیچ خبر یا روایتی دیده نشده در علوم و معارف از دیگران تقلید کنند و یا از سایر دانشمندان علم بیاموزند و یا آنان معنای آیه‌ای را که از آنان می‌پرسند، ندانند[2] یا در مقام احتجاج با دیگران درمانده گردند؛[3] یا کسی بتواند دلیل آنان را ابطال کند. پس تنها اینانند که از قرآن جدا نمی‌شوند آنان که در جست و جوی حقیقت بوده‌اند همواره در پیشگاه ائمه معصوم به بلندای علوم آنان و ویژگی منحصر به فردشان در کشف حقایق قرآن، معترفند. امام رضا علیه السلام درباره این نکته که چرا ائمه طاهرین در پاسخ به پرسش‌ها درمانده و در احتجاج‌ها سرگردان نمی‌شوند می‌فرماید:

«وإنّ العبدَ اذا إختاره الله عَزَّوجَلّ لأمور عبادِه شرح صدره لذالك وأودعَ قلبه ینابیع الحکمة وألهمه العِلمَ إلهاماً فلم یَعیَ بَعده بجوابٍ ولایحیرُ فیه عن الصّواب فهو معصوم مؤیّد موفَّقٌ مُسَدّدٌ قد أمِنَ من الخطایا والزّلل والعِثارِ یَخُصّه الله بذلك لیکون حجّته علی عباده وشاهدَه علی خلقه وذلك فضلُ الله یؤتیه من یشاءُ والله ذو الفضل العظیم».[4]

٥. باید اهل‌بیت در حدیث ثقلین افرادی باشند که رسول خدا ﷺ آنان را با اوصاف پرارج

---

۱. کلینی، الکافی، ج۱، ص۲۸٦ و ۲۸۷؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ج۱، ص٤۰۸ و ٤۰۱؛ جوینی، فرائد السمطین، ج۱، ص۳۱۷؛ ابن‌عقده، کتاب الولایه، ص۲۰۲؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج۱، ص۱۹۱.

۲. به‌طور نمونه ر.ک: کلینی، الکافی، ج۱، ص۲۸٤، و ج۸، ص۳۹۰؛ نهج‌البلاغه، خطبه ٤۳۲ و حکمت ۲۰٦.

۳. مانند قتاده از تابعین در مناظره با امام باقر علیه السلام (ر.ک: حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۷، باب ۱۳، ح۲۵) و علی بن جَهم در مناظره با امام رضا علیه السلام (ر.ک: محمودی، ترتیب الامالی، ج۲، ص۷-۱۱) و...

٤. کلینی، الکافی، ج۱، ص۱۹۸؛ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج۱، ص۲۱٦ و معانی الاخبار، ص۹٦، نعمانی، کتاب الغیبة، ص۲۱٦.

ستوده‌اند مانند: «سفینة نوح»[۱] و «أمان الأمة او أمان لاهل الارض»[۲] و «محاربتهم محاربةٌ لرسول الله، ومسالمتهم مسالمةٌ لرسول الله».[۳] قطعاً اگر این صفات را با دقت بنگریم و همه را با یکدیگر ـ به جای تجزیه‌نگری و گسسته‌بینی ـ ببینیم به این نتیجه می‌رسیم که این صفات بر هر کسی که صرفاً منسوب به بیت نبوت است اطلاق نخواهد شد بلکه تنها برای افرادی خاص است که آبشخور علمشان از قرآن و سیره و سنت‌اشان منطبق بر کتاب خدا و سنت پیامبر است. آنان که همچون قرآن و پیامبر اکرمﷺ از مقام عصمت برخوردارند. امام علی‌علیه‌السلام در خطبه ۹۷ در این زمینه می‌فرماید:

«أُنظروا اهلَ بيت نبيِّكم فألزموا سَمتَهم واتّبِعوا أثرهم فلن يخرجوكم من هُدى و لن يُعيدوكم في ردىً

---

۱. حدیث سفینة نوح که در آن پیامبر خدا، اهل‌بیت را به سفینه نوح تشبیه و فرموده‌اند: «مَن رکبها نجا، ومَن تخلّف عنها غرق وهوی» با طرق متعدد در مصادر فریقین و برخی با سند صحیح نقل شده است (ر.ک: عدة من المحققین، موسوعة الامامة، ج٤، ص٤٤ـ٤٦ این کتاب از مصادر گوناگون این حدیث را از ۹ نفر از صحابه نقل کرده است از جمله، خطیب، تاریخ بغداد، ج۱۲، ص۹۰؛ حاکم نیشابوری، مستدرك، ج۲، ص۳۴۳ و ج۳، ص۱۵۰-۱۵۱؛ ابن‌مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب‌علیه‌السلام، ص۱۳۲ـ۱۳٤، ج۱۷۳ـ۱۷۷؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج۱، ص۳٦۰، ح۳۷۳؛ ابن‌ابی‌شیبة، المصنف، ج٦، ص۳۷٤، ح۳۲۱۰٦ نیز، ر.ک: جوینی، فرائد السمطین، ج۲، ص۲٤۳، ح۵۱۷ و ص۲٤٦، ح۵۱۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج۲، ص٤۵، ح۲٦۳٦ و المعجم الصغیر، ج۱، ص۱۳۹ و ج۲، ص۲۲؛ شهرستانی، مفاتیح الأسرار، ص۱۹۹؛ ابن‌حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص۱۸٤ و ۲۳٤؛ أبونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ج٤، ص۳۰٦) از مصادر شیعه، ر.ک: حر عاملی، إثبات الهداة، ج۱، ص۵۵۲، ح۳۸۳ و ۳۸۵.

۲. ر.ک: عدة من المحققین، موسوعة الامامة، ج۳، ص۲۹۵-۳۰٤ این حدیث در این کتاب از ۷ نفر از صحابی از مصادر گوناگون نقل شده است. مانند حاکم نیشابوری، مستدرك، ج۲، ص٤٤۸ و ج۳، ص۱٤۹ و ٤۵۷؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج۷، ص۲۲، ح٦۲٦۰؛ ابن‌جریر، تاریخ طبری، ج٤، ص۲۳٦ حوادث سنه ۲۳؛ ابن‌حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص۱٤۰ و ۱۹۱؛ طبری، ذخائر العقبی، ص۱۷؛ قندوزی، ینابیع المودّة، ص۱۹ـ۲۱ و ۱۸۸؛ جوینی، فرائد السمطین، ج۱، ص٤۵ و ج۲، ۲۲۵۲، ح۵۲۲. پیامبر خداﷺ در این حدیث می‌فرماید: «النجوم أمانٌ لأهل الأرض من الغرق، وأهل بیتی أمانٌ لأمّتی من الاختلاف؛ فإذا خالفتها قبیلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبلیس» (ر.ک: خوارزمی، مقتل الحسین، ج۱، ص۱۰۸).

۳. این حدیث از زید به أرقم از رسول اللهﷺ چنین نقل شده که حضرت به امام علی، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین‌علیهم‌السلام فرمود: «أنا حربٌ لمن حاربتم، و سلمٌ لمن سالمتم» (ر.ک: حاکم نیشابوری، مستدرك، ج۳، ص۱٤۹؛ ذهبی، تلخیص المستدرك، ج۳، ص۱٤۹؛ ترمذی، سنن الترمذی، ج۵، ص۳٦۰، ح۳۹٦۲؛ ابن‌ماجه، سنن ابن‌ماجة، ج۱، ص۵۲، ح۱٤۵؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج۲، ص۲۷؛ خوارزمی، المناقب، ص۹۱؛ طبرانی، المعجم الصغیر، ج۲، ص۳؛ جوینی، فرائد السمطین، ج۲، ص۳۸، ح۳۷۲؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج۷، ص۱۳٦ و درباره سایر مصادر این حدیث ر.ک: تستری، إحقاق الحقّ وإزهاق الباطل، ج۹، ص۱٦۱ـ۱۷٤.

فإن لَبَدوا فالبِدوا و إن نَهَضوا فَانهَضُوا ولا تَسبِقوهم فَتَضلوا ولا تَتَأخروا عنهم فتهلكوا».

امام علی علیه‌السلام به دلیل همین جایگاه ویژه اهل‌بیت علیهم‌السلام در نظام هدایتی بشر رابطهٔ آنان را با قرآن با تعبیری ژرف و زیبا بدین‌گونه ترسیم فرمود:

«فمضی صلی‌الله‌علیه‌وآله لسبیله و ترك كتاب الله وأهل بیته إمامین لا یختلفان و أخوین لا یتخاذلان و مجتمعین لا یتفرقان...».[1]

پس تنها آنان، هم سنگ و هم ثِقل قرآن‌اند و سفارش‌های ویژه پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره آنان است وگرنه ممکن نیست هر مؤمنی که با پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رابطه قومی یا نسبی داشته باشد، از چنین مقام و موقعیتی برخوردار شود؛ این خلاف تعالیم وحی و سنت و سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

اگر اهل‌سنت بخواهند از اختلاف آرا و توجیه‌های بی‌مبنا نسبت به معنای احادیث با اسانید صحیح از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نجات یابند که در آن حضرت سخن از «اثناعشر خلیفه» پس از خود دارند؛[2] ناگزیر باید این احادیث را با حدیث ثقلین و احادیث لزوم داشتن امام و دیگر آموزه‌های

---

۱. ابن‌طاووس، کشف المحجه، ص۲۳۸.

۲. اهل‌سنت این حدیث را در صحیحین از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین نقل کرده‌اند که فرمود: «**لایزال الدّین قائماً حتی تقوم السّاعة او یکون اثنی عشر خلیفة کلّهم من قریش...**» (بخاری، صحیح، ج۹، ص۸۱؛ مسلم، صحیح مسلم، ج۳، ص۱۴۵۳؛ ترمذی، سنن، ج۴، ص۵۰۱، ح۲۲۲۳؛ ابن‌حنبل، مسند، ج۷، ص۴۱۲، ح۲۰۸۸۲ و...) مضمون این حدیث در منابع شیعی نیز با تفصیل بیش‌تری نقل شده و بر ائمه اطهار تطبیق شده است (ر.ک: کلینی، الکافی، ج۱، ص۵۲۵ «باب ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم» درباره اسانید و معنای این حدیث در مصادر فریقین ر.ک: اربلی، کشف الغمة، ج۱، ص۱۳۰ـ۱۱۳؛ المحسن، مسائل الخلافیة و الرأی الحق فیه، ص۴۳ـ۹؛ سیوطی، تاریخ الخلفا، ص۱۱ـ۱۳) مناقشه‌ها و ردّ و ایرادهای اهل تسنن درباره تلقی شیعه از این روایات قابل دفع است. به‌طور نمونه دو مناقشه مهم آنان بدین قرار است **یک**: خلیفه به معنای امیر است و ائمه اهل‌البیت اُمرا نبودند، **جواب**: خلیفه لزوماً به معنای «امیر» نیست و دلیلی بر این ادعا وجود ندارد مانند بسیاری از انبیاء که امارت نداشتند اما خلیفة الله در امر هدایت مردم و دعوت آنان به سوی حق بودند؛ چون هدایت و دعوت به حق، بالاصالة از آنِ خداست ﴿... وَاللهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾ (احزاب/۴)؛ ﴿وَاللهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (یونس/۲۵) و به‌طور واضح‌تر، حضرت اسحاق و یعقوب چون مقام امامت را دارند خلیفة الله در امر هدایت بودند ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾ (انبیاء/۷۳) اما امارت نداشتند ائمه اهل‌البیت نیز خلیفة الله و خلیفة الرسول در امر هدایت‌اند چه امارت داشته و چه نداشته باشند. **دو**: در مناقشه دوم می‌گویند: در برخی از روایات چنین نقل شده است «لایزال الاسلام عزیزاً او لایزال هذا الدّین عزیزاً منیعاً الی اثنی عشر خلیفه» (مسلم، صحیح مسلم، ج۳، ص۱۴۵۲) ولی دین در عصر ائمه اهل‌البیت، عزیز منیع نبوده است با آن‌که **اولاً**: در قدر متیقن این روایات سخن از عزیز و منیع نیست **ثانیاً**: باید دید عزت و منعت دین به چه معناست **ثالثاً**: آیا اهل‌سنت که عثمان و امام علی علیه‌السلام را جزو این خلفای اثنی

نبوی مانند حدیث سفینهٔ نوح یکجا بنگرند. چون همه این احادیث از یک حقیقت دربارهٔ ائمه دوازده‌گانه معصوم از عترت پیامبر خداﷺ حکایت می‌کند.

حاصل آن‌که ائمه اطهار، مطهر و میزان هدایت‌اند، علم آنان از خطا و انحراف مصون و دل آنان ظرف اراده خداست و چون خدا چیزی را اراده کند آنان نیز همان را اراده می‌کنند،[۱] آنان ظاهر و باطن، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و... قرآن را به‌طور کامل می‌دانند و به سنت رسول گرامی اسلام نیز احاطه کامل دارند، آنان از مردم بی‌نیازند و مردم به دانش و منش آنان نیازمندند چون علم آنان بدون واسطه با الهام الهی و یا از میراث رسول خداست که از طریق اجدادشان به آنان رسیده است[۲] گویی به همین رو ـ و ادلهٔ دیگر ـ است که امام علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: «**لا يُقاسُ بآل محمدٍ من هذه الأمة أحد**».[۳]

نکته پایانی در این بحث آن‌که بر فرض صدور حدیث «ترکت فیکم امرین لن تضلّوا إن تمسکتم بهما کتاب الله و سنّة رسوله» ـ که دربارهٔ میزان اعتبار صدور آن از پیامبر اکرمﷺ در کتاب چهارم بحث شد و خلاصهٔ آن نیز گفتار چهارم فصل ششم از کتاب هشتم نقل شده است ـ با توضیحی که درباره اصطلاح «اهل‌البیت» گفتیم قابل جمع است؛ سنت پیامبر خداﷺ همانند معارف قرآن باید توسط اهل‌بیت معصوم پیامبر خدا بیان و نشر یابد و الاّ اختلاف در این دو منبع (تفسیر قرآن و سنت) همچنان پا بر جا خواهد بود. این نکته‌ای است که شهرستانی صاحب ملل و نحل نیز به آن توجه کرده می‌گوید:

عشر می‌دانند چه توجیهی در اواخر خلافت عثمان و قتل او و نیز عصر امام علی‌علیه‌السلام که قتال مسلمین بوده، می‌کنند به‌ویژه بنا به قول ابن‌تیمیه که عصر امام علی‌علیه‌السلام را عصر الفتنه والإفتراق می‌داند (ابن‌تیمیه، منهاج السنة، ج۲، ص۱۰٤) اگر این فتنه‌ها و قتل‌ها ـ و افتراق‌ها ـ منافاتی با عزّت اسلام ندارد درباره زمان سایر اهل‌البیت هم همین‌گونه است و اگر منافات دارد پس عثمان و امام علی‌علیه‌السلام نباید جزو این خلفا باشند با آن‌که هیچ کس از اهل‌سنت به آن ملتزم نیست.

۱. این تعبیر برگرفته از قول حضرت حجت‌عجل‌الله‌تعالی‌فرجه است که به کامل بن ابراهیم مدنی می‌فرماید: «**جئت تسأل عن مقالة المفوضة، كذبوا بل قلوبنا اوعية لمشية الله عزّوجل فاذا شاء شئنا والله يقول ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ﴾**» (راوندی، الخراج والجرائح، ج۱، ص٤٥۹؛ طوسی، کتاب الغیبة، ص۲٤۷).

۲. دربارهٔ ویژگی‌ها و جایگاه و فضایل اهل بیت در مصادر اهل‌سنت، ر.ک: موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة، ج۳، فصل «خصائص اهل البیت» و ج٤، فصل «مکانة اهل البیت و فضائل اهل البیت».

۳. شریف رضی، نهج‌البلاغة، خطبه ۲، و ر.ک: عدة من المحققین، موسوعة الامامة في نصوص أهل السنة، ج٤، ص۲۲-۲۵.

«فالقَدری یفسّر آیات القدر [التی یتوهّم منها الجبر] علی ما یوافق مذهبه، والأشعری علی ما یوافق مذهبه، و المشبِّهی یتمسّك بالظّاهر و إلخ».[۱]

سپس ریشه این گرایش‌ها و تحیرها را چنین تبیین می‌کند:

«وإنّما وقع لهم هذا التحیر لأنّهم لم یأتوا العلم من بابه، ولم یتعلّقوا بذیل أسبابه؛ فانغلق علیهم الباب، وتقطّعت بهم الأسباب، وذهبت بهم المذاهب حیاری ضالّین».[۲]

آن‌گاه برای نجات از این سرگردانی، روایات متعدد از علم اختصاصی امام علی‌علیه‌السلام و اهل‌بیت‌علیهم‌السلام نسبت به معارف قرآن نقل می‌کند از جمله این حدیث از امام علی‌علیه‌السلام که می‌فرماید: **«والله ما نزلت آیة إلاّ وقد علمتُ فیما نزلت وأین نزلت؛ إنّ ربّی وهبَ لی قلباً عَقولاً ولساناً سؤولاً [من رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله]»**، و نیز حدیث «ثقلین» و «سفینة» و «أهل الذکر» و... و بالاخره تنها راه نجات را در تمسک به اهل‌البیت‌علیهم‌السلام می‌یابد.[۳]

البته اگر اختلاف و تناقضی در روایات اهل‌بیت‌علیهم‌السلام به چشم می‌خورد برخی به دلیل اختلاف در نقل روایت است؛ چون، گاهی روایت تقطیع یا نقل به معنا می‌شود و گاهی نیز در آن ادراج صورت می‌گیرد و یا راوی دچار سهو می‌شود و... و یا آن‌که اهل‌البیت در موقعیت تقیه بسر می‌برده‌اند و نیز مخاطبان آنان در درجه هوشمندی متفاوت بوده‌اند و با آنان به اندازه درکشان سخن گفته‌اند؛ این امور نیز موجب اختلاف در روایات آنهاست و اِلّا حقیقت امر همان است که در این حدیث از امام رضاعلیه‌السلام می‌خوانیم:

«إنّا عن الله وعن رسوله نُحدِّث ولا نقول قال فلان و فلان فیتناقض کلامنا؛ إنّ کلام اخرنا مثل کلام أوّلنا وکلام أوّلنا مصادق لکلام اخرنا...».[۴]

تنقیح موضوع بحث با دسته‌بندی آیات درباره اهل‌البیت

حضور اهل‌البیت با اوصاف گوناگون و در سطوح معنایی قرآن متنوع است؛ برای تنقیح و تعیین موضوع بحث در این کتاب، لازم است آیات را دسته‌بندی کنیم؛ به نظر می‌رسد آیات قرآن دربارهٔ اهل‌بیت را دست‌کم می‌توان به دو صورت کلی دسته‌بندی کرد:

---

۱. شهرستانی، مفاتیح الأسرار، ص۱۹۶.
۲. همو، مفاتیح الأسرار، ص۱۹۷.
۳. همو، مفاتیح الأسرار، ص۱۹۷-۲۰۰.
٤. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج۲، ص٤۹۰؛ و به همین مضمون از کلینی، الکافی، ج۱، ص۵۳، ح١٤.

الف) دسته‌بندی آیات در سطح ظواهر و بطون

برخی تعالیم قرآن دربارهٔ اهل‌بیت از ظواهر الفاظ آن به دست می‌آیند. یعنی مرتبه‌ای از معانی قرآن که براساس قواعد تفسیر از ظاهر آیه قابل حصول است. برخی از این تعالیم نیز در ظاهر لفظ نمایان نیست و به اصطلاح در بطن آیات نهفته است. بطن در این صورت به معنای تأویل است.

معارف قرآن در سطح تنزیل ـ یا همان ظواهر قرآن ـ دربارهٔ اهل‌بیت را می‌توان از روایات فراوان اهل‌بیت دریافت کرد. از جمله در مناظرهٔ امام رضا با دانشمندان که دربارهٔ «الذین اصطفَینا» در آیه: ﴿**ثُمَّ أَورَثنَا الکتَابَ الَّذِینَ اصطفَینَا مِن عِبَادِنَا**...﴾ (فاطر/۳۲) صورت گرفت و صدوق[۱] وحرانی[۲] آن را گزارش کرده‌اند امام رضا بندگان برگزیده را تنها اهل‌بیت می‌دانند و می‌فرمایند: «**فَسّر الإصطفاءَ في الظَاهر سِوی الباطنِ في إثنی عَشَرَ مَوضِعاً**؛ خداوند در سطح ظاهر ـ غیر از باطن قرآن ـ در دوازده مورد، این بندگان برگزیده را تفسیر کرده است.» سپس امام رضا به شرح این دوازده مورد در آیات قرآن می‌پردازد. که از جمله این آیات، آیهٔ انذار (شعراء/۲۱٤)، آیهٔ تطهیر (احزاب/۳۳)، آیهٔ مباهله (آل‌عمران/٦۱)، آیهٔ ﴿**وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ**...﴾ (اسراء/۲٦)، آیهٔ مودّت (شوری/۲۳)، آیهٔ صلوات (احزاب/٥٦) آیهٔ خمس (انفال/٤۲)، آیهٔ اهل‌الذکر (نحل/٤۳)، آیهٔ تحریم (نساء/۲۲) و آیهٔ ﴿**وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ**...﴾ (طه/۱۲۲) و... است.[۳]

اهل‌البیت در ظاهر قرآن با عناوین و اوصاف گوناگون: براساس معارف رضوی در روایت مذکور و نیز سایر ادله به این نتیجه می‌رسیم که خداوند در سطح ظواهر قرآن از اهل‌بیت معصوم با عناوین گوناگون یاد کرده است و هر کدام از آنها به اقتضای کاربرد خود دلالت بر بُعدی از شئون اهل‌البیت و بیان حقیقتی در این زمینه دارد. برخی از این نام‌ها عبارتند از «**اهل‌البیت**» (احزاب/۳۳)، «**القربی**» (شوری/۲۳)، «**ذی القربی**» (انفال/٤۲ و حشر/۷)، «**اهل الذکر**» (نحل/٤٤)، «**الذین اصطفینا من عبادنا**» (فاطر/۳۳)، «**اولی الامر**» (نساء/٥۹)، «**آل ابراهیم**» (آل‌عمران/۳۳، نساء/٥٤)، «**الصادقین**» (توبه/۱۱۹)، «**من عنده علم الکتاب**» (رعد/٤۳)، «**اوتوا العلم**» (عنکبوت/٤۹) و... برای درک این واقعیت از یک سو، باید معارف قرآن را در این آیات که

---

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج۱، ص۲۲۸.

۲. حرانی، تحف العقول، ص۱٦.

۳. این مناظره قرآنی ژرف از امام رضا با دانشمندان اهل‌سنت، راهی روشن برای شناخت ابعاد حقوق و فضائل اهل‌بیت است. برای شناخت روایات اهل‌سنت درباره رابطه این آیات با اهل‌البیت ر.ک: عدة من المحققین، موسوعة الامامة، ج ۱ و ۲، ذیل آیات مربوطه.

در موضوع واحدند مانند سایر موضوعات قرآنی به جای جزئی‌نگری، نظام‌مند و مرتبط ببینیم. در این صورت آیات قرآن همچون قطعه‌های یک پازل کنار یکدیگر می‌نشیند و شکل منطقی و معقول با تعالیمی ژرف و قابل فهم پدید می‌آورند و در پی آن ما را به شئون گوناگون و پربهای اهل‌البیت و لزوم پیروی از آنان آگاه می‌کند. و از سوی دیگر، باید در مفاد این آیات با توجه به سایر قراین و شواهد به‌ویژه درمنابع تفسیر روایی فریقین ـ که برخی از آنها پیش از آن معرفی شدند و همهٔ آنها در پیشینهٔ بحث ذکر خواهد شد ـ در ذیل این آیات نظری بیفکنیم.

معارف دیگری از آیات درباره اهل‌بیت علیهم‌السلام در سطح بطونی قرآن هست که به آن تأویل نیز گفته می‌شود.

گاهی این تأویل در سطح فراعرفی است، یعنی: معارفی از آیات که نمی‌توان آنها را با قواعد رایج در سیره عرف عقلا به دست آورد؛ مانند تأویل در آیات شریفه: ﴿**مَرَجَ البَحرَينِ يَلتَقِيانِ * بَينَهُمَا بَرزَخٌ لَا يَبغِيانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**﴾ (رحمن/۱۹ـ۲۲) که در روایات «البحرین» را به امام علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام و «اللّولو و المرجان» را به امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام تأویل کرده‌اند. این معنا در کتاب‌های تفسیری مأثور و غیرمأثور و منابع دیگر روایی و غیرروایی از فریقین، با اسناد متعدد نقل شده است.[۱] اگر این روایات نبود نمی‌توانستیم این معنا را از این آیات به دست آوریم. گاهی تأویل در سطح عرفی است که با تجرید خصوصیات نزول آیه و کشف مناط حکم و با تعمیم بر موارد مشابه صورت می‌پذیرد مانند آیهٔ: ﴿**وَنُرِيدُ أَن نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ استُضعِفُوا فِي الأَرضِ وَنَجعَلَهُم أَئِمَّة وَنَجعَلَهُمُ الوَارِثِينَ**﴾ (قصص/۵) که دربارهٔ بنی‌اسرائیل است اما بر اهل‌بیت علیهم‌السلام در عصر ظهور، تطبیق می‌شود؛ روایات نیز این معنا را تأیید می‌کند.[۲]

---

۱. ر.ک: بابایی، مکاتب تفسیری، ج۲، ص۳۶-۴۴؛ عدة من المحققین، موسوعة الامامة، ج۲، ص۲۷۳-۲۷۶، در این کتاب روایت مذکور را از منابع اهل‌سنت از انس بن مالک، سلمان فارسی، عبدالله بن عباس، ضحاک و سفیان ثوری نقل کرده است.

۲. ر.ک: شریف رضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۲۰۹؛ طوسی، کتاب الغیبة، ص۱۸۴؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج۱، ص۵۵۶. وی با چند سند از امام علی علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام این حدیث را نقل کرده است؛ شیخ محمدکاظم محمودی در مقدمه کتاب شواهد التنزیل حسکانی می‌نویسد: «الحافظ، أبوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن أحمد الحسکانی؛ القرشی، النیسابوری من علماء الحنفیة فی القرن الخامس. قال الذهبی فی ترجمته فی سیر اعلام النبلاء: «الإمام المحدِّث البارع... الحنفی الحاکم» (ج۸، ص۲۶۸، رقم ۱۳۶) و قال فی التذکرة «الحسکانی، القاضی، المحدث... الحنفی الحاکم شیخ متقن ذو عنایة تامّة بعلم الحدیث» (ج۳، ص۱۲۰۰، رقم ۱۰۳۲) و ایضاً انظر ترجمته فی «الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة» لمحیی الدین الحنفی (م/۷۷۵ه) و «طبقات علماء

ب) دسته‌بندی آیات براساس فضائل و حقوق اهل‌بیت

آیات قرآن براساس این دسته‌بندی، به دو گروه عمده «فضائل و مناقب اهل‌بیت» و «حقوق اهل‌بیت» تقسیم می‌شود.

گروه اول از آیات درباره تبیین جایگاه والای اهل‌بیت با بیان ویژگی‌ها، فضائل و مناقب آنان به‌طور عام، یا به‌طور خاص دربارهٔ یکی از آنان، مانند امام علی، زهرای مرضیه، امام زمان پرداخته است. این آیات اعم از آن است که شأن نزولی آیه را همراهی کند؛ مانند: آیات سوره دهر و یا آیه مباهله (آل‌عمران/٦١) ـ که خداوند از آنان با تعبیر «أبناءنا» و «نساءنا» و «أنفسنا» یاد کرده است ـ و آیه معروف **تطهیر** (احزاب/٣٣) و... دربارهٔ همه اهل‌بیت و به‌طور خاص آیهٔ «**لیلةالمبیت**» (بقره/٢٠٧) دربارهٔ امام علی، یا بدون شأن نزول بر این موضوع ناظر باشد؛ مانند آیه شریفه **اصطفا** (آل‌عمران/٣٢) که با عنوان «آل ابراهیم» از اهل‌بیت یاد می‌کند. ما در این کتاب تنها تفسیر آیه مباهله (آل‌عمران/٦١) را از دیدگاه فریقین مورد بررسی و ارزیابی قرار خواهیم داد. ان‌شاءالله

الحدیث» لأبی عبدالله ابن‌عبدالهادی الدمشقی (م/٧٤٤ه) و المعروف من مذهبه و مذهب اُسرته و أولاده أنّهم علی مذهب أبی حنیفة، وهکذا ترجم له کافة من ذکره من المتقدّمین، و لهذا تجد ترجمته فی طبقات الحنفیة مثل «الجواهر السنیة» و «الطبقات السنیة»؛ بل عبر عنه صاحب تاریخ بیهق بأنّه محدّث خراسان، و خراسان آنذاك بأغلبیتهما علی مذاهب السنّة من شافعیة وحنفیة وکرامیة.

و أیضاً عامة مشایخه من أهل السنة و من مختلف المذاهب إلاّ القلیل الذی یشبه النادر، و عامة مصادره هی من أهل السّنة اِلاّ تفسیر فرات و العیاشی.

و هذا الکتاب وهو خیر شاهد علی اتّجاهات المؤلف یدلّ علی ذلك بوضوح، ففیه الکثیر من الأحادیث تتوافق مع مذهب أهل السنة کالاحادیث التی ذکرها المؤلف فی مناقب أبی بکر و عمر و بعضها عثمان فی تفسیر الآیة ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (الفاتحة/٦) الرقم ٩٧ الی ١٠٠، و تفسیر الآیة ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا للهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ...﴾ (آل‌عمران/١٧٢) الرقم ١٨٧، و تفسیر الآیة ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا...﴾ (آل‌عمران/٢٠٠) الرقم ١٩٣، و تفسیر الآیة ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ...﴾ (التوبة/١٠٠) الرقم ٣٤٦ و ٣٤٧، و تفسیر الآیة ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ...﴾ (الحجر/٤٧) الرقم ٤٤١ و ٤٤٢، و تفسیر الآیة ﴿وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي﴾ (طه/٢٩) الرقم ٥١٦؛ و تفسیر الآیة ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ...﴾ (الانبیاء/١٠١) الرقم ٥٢٨، و تفسیر الآیة ﴿وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾ (الحج/٣٤) الرقم ٥٥٣؛ و تفسیر الآیة ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ...﴾ (الفتح/٢٩) الرقم ٨٩٤ الی ٨٩٨؛ و تفسیر سورة والعصر (الایات ١ الی ٣) الرقم ١١٦٠ الی ١١٦٢. وغَیرها من الاحادیث التی أوردها الحسکانی فی مناقب الخلفاء».

برای اطلاع بیش‌تر از شرح حال حسکانی ر.ک: مقدمة شواهد التنزیل بقلم شیخ محمدکاظم محمودی.

گروه دوم از آیات دربارهٔ حقوق اهل‌بیت علیهم‌السلام است. این حقوق متنوع و گسترده‌اند از جمله: حق «**ولایت بر انسان‌ها در همه شئون دینی، سیاسی و اجتماعی و...**» (مائده/۵۵ و ٥٦ و ٦٧ و ٣)، «**اطاعت مطلق**» (نساء/٥٩)، «**مرجعیت دینی**» (نحل/٤٣)، «**وراثت کتاب**» (فاطر/٣٢)، «**مودّت قلبي و اکرام و پیوند با آنان**» (شوری/٢٣) و حقوق مالی مانند «**ادای خمس**» (انفال/٤١) و «**دیگر واجبات مالی**» (اسراء/٢٦ و حشر/٧)؛ شرح و توضیح حقوق اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز که گاه هر کدام چند آیه را دربر می‌گیرند مجال دیگری می‌طلبد؛ ما در کتاب هفتم تا نهم به بررسی حق ولایت اهل‌البیت به ترتیب به بررسی تطبیقی حق ولایت در دو آیه ولایت (مائده/٥٥ و ٥٦) و در آیهٔ تبلیغ (مائده/٦٧) و در آیهٔ اکمال (مائده/٣) آن هم تنها در سطح ظواهر قرآن می‌پردازیم. ان‌شاءالله

حقوق اهل‌البیت هم ردیف با حق خدا و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: خداوند حقوقی از اهل‌بیت را در ردیف حق خود و حق پیامبرش قرار داد. این نکته نیز بسی ارجمند و قابل تأمل است. هرچند آنچه از حقوق برای حق تعالی است بالاصالة و بالذات خواهد بود و برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت علیهم‌السلام بالتبع و بالعرض است؛ چون همه کمالات و ارزش‌ها فقط از خدا و برای اوست و دیگران هرچه دارند همه را از سر لطف و رحمت خداست.

به‌طور نمونه خداوند، درباره حق خمس اهل‌البیت فرمود: ﴿**وَاعلَمُوا أَنَّمَا غَنِمتُم مِن شَيءٍ فَأَنَّ لله خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي القُربَي...**﴾ (انفال/٤٢) خداوند در این آیه، سهم خود را با سهم پیامبر اکرم و سهم ذی القربی (اهل‌بیت) در کنار یکدیگر قرار داد. دربارهٔ سهم فیء نیز همین ردیف به چشم می‌خورد. قرآن می‌فرماید: ﴿**مَا أَفَاءَ الله عَلَى رَسُولِهِ مِن أَهلِ القُرَى فَللهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي القُربَى...**﴾ (حشر/٧) امام رضا علیه‌السلام براساس روایت صدوق و حرانی می‌فرماید:

> «**فَقَرَنَ سَهم ذي القربي مع سَهمه وسَهم رسوله... ورَضِيَ لهم ما رَضى لنفسه واصطفاهم فيه و ابتدأ بنفسه ثم ثنى برسوله ثم بذى القربى في كل ما كان من الفيء والغنيمة وغير ذلك مما رضيه عزّوجلّ لنفسه ورَضيه لهم ... وقَرَنَ سَهمَهم بِسهمِ الله وسهم رسوله**».[1]

همین صورت‌بندی در آیات قرآن درباره حق اطاعت و ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام مطرح است. باز در همان مصادر از امام رضا علیه‌السلام چنین نقل شده است:

> «**وكذلك في الطاعة قال عزّ وجلّ: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا الله وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمرِ مِنكم» فَبَدأ بنفسه ثمّ برسولهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله ثم بأهلِ بَيته و كذلك آيةالولآية: «إِنَّمَا وَلِيكمُ الله وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...**»

---

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج۱، ص۳۳۹؛ حرانی، تحف العقول، ص٤٥٧.

فَجَعلَ وِلایتهم مع طاعةالرّسول مقرونة بطاعته کما جَعَلَ سَهَمه مع سهمِ الرسول مَقروناً بأسهمهم في الغَنیمة والفَیء».

امام علیه‌السلام در ادامه این بحث از عظمت و بلندای این نعمت پرده برمی‌دارد و می‌فرماید: «**فَتبارك الله ما أعظمُ نِعمَة علي اهل هذا البیت.**»

آن‌گاه امام رضا علیه‌السلام در ادامه به حقیقتی دیگر در این زمینه اشاره کرده، می‌فرماید:

«فلمّا جاءت قصة الصدقة نَزَّه نفسه عِزَّ ذکرُه و نَزّه رسوله صلی‌الله‌علیه‌وآله و نزّه اهل‌بیته عنها فقال «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلفُقَرَاءِ وَالمَسَاکینِ وَالعَامِلِینَ عَلَیهَا وَالمُؤَلَّفَة قُلُوبُهُم وَ...» فَهل تَجِدُ في شيء من ذلك أنّه جَعَلَ لنفسه سَهما او لِرسوله صلی‌الله‌علیه‌وآله ولذي القربی؟ ... لا، بل حرّم علیهم لإنّ الصّدقَة مُحرّمة علي محمدٍ و اهل‌بیتِه وَ هِي أوساخُ النّاس لا تَحِلَّ لَهم لأنّهم طَهَّروا مِن کلِّ دَنَسٍ وَ وَسَخٍ فلمّا طَهّرَهم وَ اصطّفاهُم رَضِی لَهم ما رَضِی لِنفسِه و کرِهَ لَهم ما کرِهَ لِنفسِه....»[1]

گفتار سوم: حکمت عدم تصریح نام خاص ائمه اهل‌البیت در قرآن

چرا نام ائمه اهل‌بیت و مقام پیشوایی و امامت آنان در قرآن به‌طور صریح نیامده است؟ پیشینه این پرسش به عصر امامان معصوم علیهم‌السلام می‌رسد و نصوص روایی بر جای مانده در مصادر فریقین شاهد آن است؛ در پاسخ به این پرسش سه دیدگاه مطرح است. در کتاب ششم به تفصیل این سه دیدگاه را ذکر و ارزیابی کردیم و در این‌جا به ذکر برخی از مطالب آن اکتفا می‌کنیم:

دیدگاه افراطی: در این دیدگاه گفته می‌شود نام اهل‌بیت علیهم‌السلام و مقام پیشوایی آنان در قرآن به‌طور صریح بوده، ولی پس از وفات پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و در عصر جمع‌آوری قرآن و تدوین آن، قرآن تحریف گشت و نام اهل‌بیت از قرآن ساقط شد. این دیدگاه در بین شیعه و سنی طرف‌دارانی بسیار اندک دارد. استناد این افراد چیزی جز روایات نیست؛ روایاتی که از نظر سند و دلالت مخدوش و بسیاری از مصادر آنها بی‌اعتبارند. از این طیف می‌توان به ابن‌شنبوذ بغدادی (محمدبن‌احمد المقری، م/۳۲۸ق) از اهل‌سنت اشاره کرد. وی برای نمونه آیه شریفه: ﴿**وَلَقَد نَصَرَکُمُ الله بِبَدرٍ وَأَنتُم أَذِلَّة...**﴾ (آل‌عمران/۱۲۳) را چنین قرائت می‌کرده است: «**ولقد نصرکم الله ببدر ـ بسیف علی ـ و أنتم أذلّه**»[2] ابن‌شنبوذ تأویل آیات و مورد نزول آنها را با تنزیل آیات خلط کرده است، بی‌آنکه بر این

---

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج۱، ص۳٤۰؛ حرانی، تحف العقول، ص٤٥٧.

۲. ر.ک: قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج۱، ص۸۰؛ بغدادی، تاریخ بغداد، ج۱، ص۲۸۰، رقم ۱۲۲؛ مقدسی، المرشد الوجیز، ص۱۸۷.

توهم خود دلیلی اقامه کند. یا مانند محدث نوری م/۱۳۲۰ق از شیعه که گفته شده انگیزه وی در تدوین کتاب فصل الخطاب اثبات همین مدعاست که نام اهل‌بیت علیهم‌السلام در قرآن بوده و سپس به تحریف ساقط شده است. وی در دلیل نهم خود می‌گوید:

«إنّه تعالي قد ذكر أسامي أوصياء خاتم النبيين وإبنته الصديقة الطاهرة عليها‌السلام وبعض شمائلهم وصفاتهم في تمام الكتب المباركة ألتي أنزلها على رسله... فكيف يحتمل أن يهمل الله تعالى، ذكر أساميهم في كتابه المهيمن على جميع الكتب الباقي مرّ الدهور الواجب التمسك به الي يوم الساعة».[1]

در واقع محدث نوری با این قول، ناخواسته با خود قرآن مخالفت می‌کند؛ زیرا اگر قرآن سِمَت سیطره بر کتاب‌های آسمانی پیشین را دارد، همان‌گونه که فرموده: ﴿**وَأَنزَلنَا إِلَيكَ الكتَابَ بِالحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَينَ يدَيهِ مِنَ الكتَابِ وَمُهَيمِنًا عَلَيهِ**...﴾ (مائده/٤٨) بنابراین، باید قرآن معیار صحت و سقم محتوای کتاب‌های پیشین باشد و تکلیف آنها را تعیین کند، اما محدث نوری معیار صحت و سقم آیات قرآن را کتاب‌های آسمانی قبلی می‌داند و تکلیف قرآن را با آنها روشن می‌کند و در پی آن، با حکم به تحریف قرآن، می‌گوید: نام ائمه از قرآن ساقط شده است! محدث نوری دراین‌باره نیز به روایاتی استناد می‌کند که از دیدگاه محققان از نظر اعتبار سند و دلالت بر مدعا مخدوش‌اند.[2]

دیدگاه تفریطی: در این دیدگاه گفته می‌شود نه تنها نام اهل‌بیت علیهم‌السلام در قرآن نیامده، بلکه هرگز مقام پیشوایی و امامت آنان به‌طور مطلق در قرآن مطرح نشده است و هر آیه‌ای که درباره اهل‌بیت علیهم‌السلام به‌طور عام و یا امام علی علیه‌السلام به‌طور خاص نازل شده باشد، تنها بیان‌کننده فضائل و مناقب آنهاست، نه آن‌که خداوند از حق ولایت و امامت آنان سخنی گفته باشد. این دیدگاهِ جمهور اهل‌تسنن است و با بررسی دیدگاه فریقین در تفسیر آیات پیرامون حق امامت و ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام در کتاب ششم و سه کتاب پس از آن، نقاط قوت و ضعف این قول نمایان خواهد شد.

---

۱. نووی، فصل الخطاب، ص۱۸۳.

۲. برای توضیح بیش‌تر، ر.ک: محمدی (نجارزادگان)، سلامة القرآن من التحریف، ص۷۹-۸۴؛ و مبحث «فصل الخطاب و نقاط مهمة»، ص۹۳-۱۲۵ از همان کتاب. لازم به ذکر است علمای امامیه از همان آغاز نشر این کتاب، نقدهای عالمانه‌ای بر این کتاب نوشتند مانند «کشف الارتیاب» معرب طهرانی (م/۱۳۱۳ق) که نخستین کتاب در ردّ بر فصل الخطاب در عصر خود محدث نوری است؛ الحجة علی فصل الخطاب، هیدجی؛ مقدمه تفسیر «آلاء الرحمن» شیخ محمدجواد بلاغی (م/۱۳۵۲ق) و... که حدود ۲۰ تألیف مستقل و غیرمستقل است و اسامی آنها در کتاب سلامة القرآن من التحریف، ص۱۲۰ آمده است.

دیدگاه معتدل: این، دیدگاهِ جمهور متکلمان، مفسران و محدثان شیعه است. آنان بر این باورند همان‌گونه که خداوند برای برخی از بنی‌اسرائیل مقام امامت قرار داد و فرمود: ﴿**وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ**﴾ (سجده/۲٤) ولی نام آنان را به صراحت نیاورد،[۱] به همین صورت در آیه ۱۲٤ بقره از امامت ذرّیّه ابراهیم که قطعاً شامل اهل‌بیت می‌شود یاد کرد و همین‌طور آیات متعدد دیگر درباره ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام و مناقب آنان (به‌ویژه امام علی علیه‌السلام) نازل کرد ولی نام آنان را به صراحت نیاورد. در عین حال پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که مُبین و معلم آیات خداست، این آیات را به‌طور صریح و روشن برای امت بیان کردند ـ که در چهار کتاب بعدی خواهید دید ـ به‌گونه‌ای که اگر جهالت‌ها و عنادها رخت بر بندد، برای همگان آشکار خواهد شد.

تفسیر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و دیگر معصومان علیهم‌السلام از آیاتی که درباره اهل‌بیت علیهم‌السلام نازل شده، این دیدگاه را تأیید می‌کنند؛ برای نمونه، می‌توان به این روایت با سند صحیح از ابی بصیر از امام صادق علیه‌السلام درباره ﴿**أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمرِ مِنكم**﴾ (نساء/۵۹) اشاره کرد که در آن می‌فرماید:

«**إنّ رسول الله نزلت عليه الصلاة ولم يسمّ الله لهم ثلاثاً ولا أربعاً، حتي كان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله هو الذي فسَّر ذلك لهم و[هكذا] نزلت الآية في علي بن ابي طالب والحسن والحسين علیهم‌السلام وفسَّر رسول الله ذلك للناس...**».[۲]

در حدیثی دیگر باز با سند صحیح از ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام چنین نقل شده است:[۳]

«**أمر الله عزّوجلّ بولاية علي وانزل عليه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (المائدة/۵۵) وفرض ولاية اولي الامر فلم يدروا ما هي فأمر الله محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله أنّ يفَسِّر لهم الولاية كما فَسَّر لهم الصّلاة و الزكاة و الصّوم...**».

ابن‌طاووس، ضمن نقل این نمونه از احادیث از کتاب تفسیر ابوالعباس بن‌عقده (که هم اکنون مفقود است) مضمون این حدیث را آورده و می‌گوید: «وی با سندهای متعدد آن را نقل کرده است».[۴]

در مصادر اهل‌سنت نیز از این نمونه احادیث (که در آن تبیین ولایت به عهده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

---

۱. امامت در این آیه غیر از نبوت است و معنای این آیه نیست «جعلنا منهم انبیاء...» برای توضیح بیش‌تر، ر.ک: جلد ششم از همین از سلسله که دربارهٔ «تفسیر تطبیقی نظریهٔ امامت از دیدگاه مفسران فریقین» است.
۲. کلینی، الکافی، ج۱، ص۱۸۷-۱۸۹، ح۷ و ۱٦؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ج۱، ص۲٤۹.
۳. همو، الکافی، ج۱، ص۲۸۹-۲۹۰، ح٤ و ٦ و ج۲، ص٦٤.
٤. ابن‌طاووس، سعد السعود، ص۱٤٤.

نهاده شده است) به چشم می‌خورد.[۱] در کتاب قبلی روایات متعدد فریقین را دراین‌باره ملاحظه کردید در این کتاب و کتاب‌های بعدی نیز نمونه‌هایی دیگری از این روایات را خواهید دید.

در هر صورت، چنان‌که ملاحظه کردید پاسخ امام صادق‌علیه‌السلام به ابابصیر در آن روایت براساس جدال احسن است؛ یعنی آنچه مورد قبول خصم می‌باشد، مقدمه برای احتجاج علیه او به کار رفته است؛ زیرا آنان پذیرفته‌اند که کلیات نماز و دیگر احکام در قرآن آمده ولی شرح و تبیین جزئیات، شرط‌ها و قیدهای آنها به عهده پیامبر خداست؛ درباره نام ائمه و ولایت آنان نیز همین‌گونه است. اگر راوی پرسش خود را ادامه می‌داد و از امام می‌پرسید: چرا خداوند این تبیین را به عهده پیامبرش گذاشته است؟ شاید ادامه پاسخ امام به‌گونه‌ای دیگر، غیر از شکل جدال احسن مطرح می‌شد.

البته این نکته را از یاد نبریم که بر فرض اگر نام ائمه در قرآن به صراحت برده می‌شد، معلوم نبود دیگران گردن نهند همان‌گونه که اهل کتاب پیامبری رسول خدا را تکذیب کردند با آن‌که قرآن در مقام معرفی پیامبر اعظم به اهل کتاب می‌فرماید: ﴿... **الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ...**﴾ (اعراف/۱۵۷) و نیز می‌فرماید: ﴿... **يَعرِفُونَهُ كمَا يَعرِفُونَ أَبنَاءَهُمُ...**﴾ (بقره/۱٤٦) این حقیقت تلخ بدین دلیل است که خواستن غیر از دانستن است؛ چه‌بسا انسان حقیقتی را بداند، اما نخواهد آن را باور کند و به آن گردن نهد.

آزمون امت، حکمت عدم تصریح: به نظر می‌رسد یکی از حکمت‌های قابل توجه در تصریح نشدن نام خاص ائمه در قرآن و واگذاشتن تبیین آیات در این زمینه بر عهده پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله (و دیگر معصومان) در کنار عوامل دیگر،[۲] به دلیل آزمون این امت است که در سرنوشت نسل‌ها اثر مستقیم دارد. شرح این حکمت را در کتاب قبلی ملاحظه کنید در این‌جا به صورت فشرده به آن در چند بند اشاره می‌کنیم.

یک: آزمون خداوند از همه افراد بشر (به صورت فردی) و نیز تمام امت‌ها (به صورت گروهی) قطعی است و آیاتی از قرآن بر آن دلالت دارد؛[۳]

دو: شیوه آزمون خداوند از افراد و امت‌ها متفاوت است و هر فردی و امتی را با امتحان‌های

---

۱. ر.ک: عدة من المحققین، موسوعة الامامة، ج۱، ص۱۷۱-۱۷٤ و ۲۱۰.

۲. مانند این عامل که در علم بلاغت مطرح است و می‌گوید: در قرآن پاره‌ای از امور به دلیل تعظیم و تفخیم به صورت وصفِ کامل، بدون اسم بیان شده است. (ر.ک: سیوطی، الاتقان، ج۲، ص۳۱۴) عدم تصریح نام ائمه هم می‌تواند از این نمونه باشد.

۳. مانند آیات ۱۳۱/طه، ۲ و ۳/عنکبوت، ۳۵/انبیاء و...

گوناگون در سطوح مختلف و شیوه‌های متفاوت می‌آزماید و در آیات و روایات بیان شده است؛[۱]

سه: یکی از آزمون‌های الهی از این امت، در چگونگی پیروی آنان از پیامبرخداست. خداوند برای اجرای این آزمون و پیشگیری از هر نوع عذر و بهانه مقدمات آن را بدین‌گونه فراهم کرد:

اولاً: حرمت و منزلت رسولش را به امت نمایاند؛[۲]

ثانیاً: دستور به اطاعت محض از پیامبرش را صادر کرد،[۳] بلکه قرآن، تسلیم‌شدن قلبی و صادقانه به پیامبر را نشانه وجود ایمان دانست.[۴] در روایات نیز بر این مطلب تأکید فراوان شده است.[۵]

ثالثاً: پیامبر خداﷺ نیز بر مشروعیتِ اطاعت از سنّت خود و پیروی از تبیین و تفسیرشان از قرآن در همه دوران‌ها تأکید کرده‌اند و وقوع تخلّف را در این امت پیش‌بینی و امت را از این تخلّف و نافرمانی بر حذر داشته‌اند. در این زمینه احادیثی با اسناد متعدد از پیامبر خداﷺ در منابع اهل‌سنت نقل شده است؛ از جمله، این حدیث صحیح که می‌فرماید:

«لا أعرِفَنَّ الرَّجُلَ يأتِيه الأمرُ مِن أمري، إمّا أمرتُ بِهِ وَإمّا نَهَيتُ عَنهُ فَيَقُولُ: ما نَدرِي ما هذا، عندنا كتابُ الله لَيسَ هذا فِيهِ».[۶]

چهار: خداوند در این پیروی و اطاعت، تفاوتی بین دستورها و تبیین‌های رسولش نگذاشته است و هیچ مرزبندی در قرآن و در روایات در این مورد بین امور اعتقادی و غیر اعتقادی فرعی نیست؛ ازاین‌رو کسی نمی‌تواند بهانه کند یا عذر بیاورد و بگوید چون فلان مسئله جزء اعتقادات است (مثلاً مسئله امامت که یکی از ارکان مذهب شیعه است) باید در قرآن به صورت نص بیان می‌شد (نه آن‌که در ظاهر آیات به صورت کلی و سربسته مطرح شود و پیامبرخدا آن را مانند مسائل دیگر، تبیین کنند) ما دلیلی بر این‌که حتماً باید اصول در قرآن به صورت نص باشد و نیز دلیلی بر این

---

۱. مانند آیات ٦٥ و ١٥٥/بقره، ١٨٦/آل‌عمران، و خطبه ۱۹۲ نهج‌البلاغه.
۲. مانند آیات ۲ و ۳/حجرات.
۳. نک: سوره حشر/۷ و توبه/۱۲۰.
٤. نک: سوره نساء/٦٥.
٥. به‌طور نمونه، ر.ک: کلینی، الکافی، ج۱، ص۳٦۷، ح۷.
٦. حاکم نیشابوری، المستدرك، ج۱، ص۱۰۸؛ ذهبی نیز آن را صحیح می‌داند، همان‌جا؛ ابن‌حبان، صحیح ابن‌حبان، ج۱، ص۱۹۰، ح۱۳. محققان در پاورقی این حدیث را صحیح به شرط مسلم می‌دانند؛ ترمذی، سنن الترمذی، ج٥، ص۳۷، ح۲٦٦۳ و مانند آن این حدیث از حاکم در المستدرك، ج۱، ص۱۰۹ از پیامبر خداﷺ: «يوشك الرجل مُتّكئاً فی أريكته يحدّث بحديث من حديثی فيقول: «بيننا و بينكم كتاب الله عزّو جلّ فما وجدنا فيه من حلالٍ استحللناه و ما وجدنا فيه من حرام حرّمناه ألا، وإنّ ما حرّم رسول الله مثل ما حرّم الله...»».

عذرها نمی‌شناسیم جز آن‌که آن را رسوبات تفکر «قرآن بسندگی» بدانیم. به هر حال، اطلاق پیروی از رسول‌خدا و تأکید فراوان بر آن این مرزبندی را درهم می‌شکند، بلکه بعید است آن همه آیات و روایات در پیروی مطلق از رسول مکرم اسلامﷺ تنها در مورد پیروی از احکام فرعی باشد؛ زیرا برای همه روشن است که هرگز نمی‌توان تنها با قرآن به دستورهای خدا در احکام فرعی عمل کرد؛ زیرا قرآن جزئیات آنها را نگفته و نیازی هم به این همه تأکید ندارد.

کوتاه سخن آن‌که، خداوند نام ائمه اهل‌بیت‌علیهم‌السلام را به صورت صریح در قرآن نیاورد و با بیان مفاهیم کلی، تبیین آیات درباره مناقب و حقوق اهل‌بیت‌علیهم‌السلام را به عهده پیامبرش نهاد تا یکی از راه‌های آزمون این امت هموار شود و جوهره ایمان آنان در فرمانبرداری یا نافرمانی از پیامبرخدا آشکار گردد. پیامبرخدا نیز بدون هیچ مدارا و کوتاهی آن را به انجام رساند؛ همان‌گونه که در مدارک فراوان فریقین بررسی حقوق و مناقب اهل‌بیت‌علیهم‌السلام ملاحظه خواهید کردید؛ با این حال، بیشتر این امت، مانند امت‌های پیشین، در این آزمون موفق نبوده‌اند.

گفتار چهارم: سیری در پیشینهٔ پژوهش

موضوع این کتاب با انبوهی از منابع کلامی، روایی، تفسیری و تاریخی و نیز با کتاب‌ها و رساله‌های دانشگاهی و حوزوی و مقاله‌ها در مجله‌های علمی که در موضوع «فضائل و مناقب» ـ به شیوه‌های کلامی، تفسیری، حدیثی و... ـ نگاشته شده‌اند، پیوند دارد کافی است دراین‌باره به کتاب‌های فهرست و معاجم و به لوح‌های فشرده مراجعه کنیم. مانند کتاب «معجم ما کتب عن الرسول واهل‌البیت» مجلد ۹ و ۱۰ از عبدالجبار الرفاعی؛ «کتاب شناخت اهل‌البیت» مجمع جهانی اهل‌بیت. ما در این‌جا به صورت بسیار فشرده به برخی از این منابع اشاره می‌کنیم:

الف) منابع عام

منابع تفسیری: این حقیقت بر کسی پوشیده نیست که منابع انبوه تفسیر فریقین پیش از هر منبع دیگری به‌طور مستقیم به موضوع این کتاب ارتباط دارند و پیشینه بحث را پربار کرده‌اند؛ به همین روست که در این کتاب بیش از صد تفسیر از تفاسیر فریقین و به‌ویژه تفاسیر اجتهادی آنان که گاهی به نقد دیدگاه دیگری نیز پرداخته‌اند مورد استناد یا ارزیابی و انتقاد قرار گرفته‌اند.

دانشنامه‌ها: در دانشنامه‌ها و دائرةالمعارف‌ها به‌ویژه در آثاری که از این دست به قرآن و اهل‌البیت

اختصاص دارد به آیه مباهله با گستردگی نسبی پرداخته شده است. مانند فرهنگ‌نامه مباهله؛ دانشنامه کلام و عقاید، مقاله اهل‌بیت در آیهٔ مباهله، مقاله مباهله در دائرةالمعارف قرآن کریم.

منابع روایی: دسته سوم از منابع در این زمینه کتاب‌هایی است که به جمع‌آوری روایات ـ بدون اعتبارسنجی آنها ـ درباره آیاتِ ناظر به مناقب و حقوق اهل‌بیت پرداخته‌اند. از این نمونه می‌توان به جز کتاب‌های مناقب که عرصه ویژه با کمیتی قابل توجه دراین‌باره‌اند از منابعی یاد کرد که سید عبدالعزیز طباطبائی در کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی از آنها نام برده است؛ اساساً این کتاب‌ها باید به شیوهٔ روایی نگاشته شده باشند و نیز این منابع: «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل» حاکم عبیدالله حسکانی حنفی (م/حدود ٤٧٠ق)؛ «عمدة عیون صحاح الاخبار» ابن‌بطریق حلی (م/٦٠٠ق)؛ «تأویل الآیات الظاهرة» تألیف السید شرف‌الدین استرآبادی (از دانشمندان قرن دهم)، «اللوامع النورانیة فی اسماء علی علیه‌السلام و اهل‌بیته القرآنیة» و نیز کتاب «غایة المرام وحجة الخصام» هر دو از سیدهاشم بحرانی (م/١١٠٩ق)، «مرآة الأنوار و مشکاة الأسرار» ابوالحسن عاملی (م/١١٣٩ق) و جلد اول «موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة» در ذیل آیهٔ مباهله و نیز کتاب «اهل‌البیت فی القرآن الکریم» تألیف علی جلائیان.[1] محقق ارجمند تفسیر الحِبری ـ ابوعبدالله الکوفی الحسین بن الحکم ـ م/٢٨٦ق ـ در مقدمه عالمانه خود در ص ١٥٢ از ٦٥ کتاب دراین‌باره نام برده و تأکید می‌کند قصد تتبع کامل را نداشته است.[2] در کتاب تبویب الذریعة نیز به پاره‌ای از این منابع[3] برمی‌خوریم. این کتاب‌ها غیر از تفاسیر جامع مأثور مانند «الدر المنثور» جلال‌الدین سیوطی (م/٩١٠ق) و «البرهان فی تفسیر القرآن» سیدهاشم بحرانی (م/١١٠٩ق) و «تفسیر اهل‌البیت» علی‌رضا برازش و «موسوعة التفسیر المأثور» یا کتاب‌های اسباب النزول مانند «اسباب النزول» واحدی نیشابوری، «لباب النقول» جلال‌الدین سیوطی و به‌طور مشخص‌تر کتاب «رجال انزل فیهم قرآناً» اثر عبدالرحمن عمیره می‌باشد که به تناسب آیات، به ذکر روایات در اسباب النزول پرداخته و روایات را ارزش‌گزاری کرده است. در همان مقدمه تفسیر الحِبَری فهرست ٢٩ کتاب در باب اسباب النزول را مشاهده می‌کنیم.[4] ناگفته پیداست پژوهشگر در استفاده از این منابع باید

---

١. دو جلد از این کتاب تا پایان سوره بقره را به خود اختصاص داده و به چاپ رسیده است.
٢. ر.ک: جلالی، مقدمه تفسیر الحبری، ص١٥٢.
٣. ر.ک: دیباجی، تبویب الذریعة، ص٨٠-٨١.
٤. جلالی، مقدمه تفسیر الحبری، ص١٣٢-١٣٨.

درجه اعتبار این کتاب‌ها و میزان استحکام روایات در آنها را در نظر گیرد.

کتاب‌های انتقادی: پاره‌ای از نگاشته‌ها در این زمینه انتقادی است و تناسب بیشتری با موضوع این پژوهش دارد از این نظر که ناظر به دیدگاه‌های مخالف و پاسخ به ردّ و ایراد آنهاست.

برخی آثار مدون در این زمینه عبارت‌اند از: «الشافی فی الامامة» از علم الهدی شریف مرتضی (م/٤٢٨ق) که ردّ بر دیدگاه‌های قاضی عبدالجبار همدانی و دیگران و نیز سایر مناقشه‌ها در این زمینه است؛ «تلخیص الشافی» از شیخ الطائفه طوسی (م/٤٦٠هـ) که در واقع گویی بازخوانی الشافی است؛ برخی از کتاب‌های ابن‌مطهر حلّی (م/٧٢٨ق) در باب امامت همانند «الألفین» و «نهج الحق» و یا کتاب «منهاج الکرامة فی معرفة الإمامة» و نقد آن توسط ابن‌تیمیه، احمد بن عبدالحلیم حرانی (م/٧٢٨ق) به نام «منهاج السنة النبویة فی الرد علی الشیعة القدریة» و مختصر آن از شمس‌الدین ذهبی (م/٧٤٨ق) با نام «المنتقی من منهاج الاعتدال فی نقض اهل الرفض والاعتزال» و نقد منهاج السنة با نام «منهاج الشریعة» اثر سید مهدی بن سید صالح قزوینی که در سال ۱۳۱۸ آن را تألیف کرده و نیز کتاب «اکمال المنة فی نقض منهاج السنة» از سید سراج الدین حسن بن عیسی یمانی لکهنوی و به‌طور کلی کتاب‌هایی که از ناحیه دو طرف برای نقادی دیدگاه طرف مقابل نگاشته شده است؛ مانند کتاب «نقض» نصیرالدین عبدالجلیل قزوینی (م/٥٦٠ق) هرچند درباره آیهٔ مباهله بسیار موجز بحث کرده است کتاب وی ردّ بر کتاب «بعض فضائح الروافض» است که در سال ۵۵۵ قمری نگاشته شده است. و کتاب «بناء المقالة الفاطمیة فی نقض الرسالة العثمانیه» که نگاشته احمد بن موسی بن طاووس (م/٦٧٣) است و نیز الصواعق المحرقة اثر ابن‌حجر هیتمی و نقد آن با نام الصوارم المهرقة از قاضی نورالله شوشتری (م/١٠١٩ق) و کتاب دیگر قاضی با نام حاشیة علی تفسیر البیضاوی است؛ کتاب دیگر «التحفة الاثنی عشریة» شاه عبدالعزیز دهلوی (م/١٢٣ق) با دوازده باب که گفته می‌شود مشهورترین کتابی است که متکلمان سنی در نقد شیعه و تشیع نگاشته‌اند؛ باب هفتم این کتاب دربارهٔ امامت است و دربارهٔ آیهٔ مباهله نیز بحث کرده است. بر این کتاب و از جمله بر مبحث امامت آن ردّیه‌های فراوانی به زبان فارسی، عربی و اردو نگاشته شده؛ محقق طباطبایی، فهرستی از آنها را در مقاله «موقف الشیعة من هجمات الخصوم» برشمرده است؛ مانند کتاب «النزهة الإثنی عشریه» در ۹ جلد از محمد عنایة دهلوی که ردّ بر جمیع ابواب این کتاب است و کتاب «عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار» از میرحامد حسین هندی (م/١٣٠٦ق) در ردّ ـ باب هفتم ـ باب امامت کتاب مذکور و «الجواهر العبقریه فی الرد علی باب الإمامة» از محمدعباس تستری و «برهان

الصادقین فی الرد علی باب الامامة» از ابوعلی جعفرخان بنارسی و «برهان السعادة فی الرد علی باب الامامة» از محمدقلی کنتوری و... . باز از کتاب‌های انتقادی می‌توان به رسالة فی «الرد علی الرافضه» از مقدسی و کتاب «النفحات القدسیة» از شهاب‌الدین سید محمود آلوسی (م/۱۲۷۰ق) و «السیوف المشرقة، مختصر التحفة الاثنی عشریة» از محمود شکری بن عبدالله بن شهاب‌الدین آلوسی (م/۱۳۲٤) نام برد.

و همین‌طور کتاب «دلائل الصدق لنهج الحق» از محمدحسین مظفر (م/۱۳۵۰ق) که دیدگاه‌های ابن‌روزبهان را بر ردّیه‌ای که بر نهج الحق ابن‌مطهر حلّی نگاشته، نقد و ابطال کرده است و نیز کتاب «الغدیر فی الکتاب والسنة والادب» علامه عبدالحسین امینی (م/۱۳۹۰ق) که در جلد اول به بررسی رابطه معنایی حدیث نبوی «**من کنت مولاه فعلیّ مولاه**» در غدیر با «انفسنا» در آیه مباهله و در جلد هفتم آن به بررسی نسبتاً تفصیلی از رابطهٔ «أبناءنا» در آیهٔ مباهله با رسول خداﷺ و نقد دیدگاه‌های دیگران پرداخته است و بالاخره منابع دیگری که هر دو فریق برای تبیین و نقد دیدگاه‌های یکدیگر نگاشته‌اند و برخی از آنها در لابه‌لای مطالب کتاب ذکر خواهد شد.

از آثار انتقادی دیگر می‌توان به کتاب‌های برخی از سلفیان معاصر به‌ویژه در نیم قرن اخیر اشاره کرد که و نیازی به بیان فهرست آنها در این‌جا نیست چون در فصل ششم این کتاب، به صورت مستقل به بررسی و ارزیابی روش و دیدگاه‌های آنان در این آثار خواهیم پرداخت.

ب) منابع خاص

نگاشته‌های مستقل خاص درباره این موضوع فراوانند و نوعاً در آثار امامیه و به‌ویژه در سده اخیر به چشم می‌خورند؛ مرکز دائرةالمعارف اسلامی، مقاله‌ای از حسین متقی با عنوان «عید مباهله و نگاهی به دستنویس‌های آن» منتشر کرده و در آن برخی از آثار مستقل و آثار تراثی (نسخه‌های خطی) و نیز چند اثر از کتاب‌های چاپی و حدود ٤٠ مقالهٔ مرتبط با رویداد مباهله را گزارش کرده است؛ محمدرضا انصاری از معاصران نیز فصل آخر کتاب «اسرار مباهله» را به کتاب‌شناسی مباهله و اسناد و منابع آن اختصاص داده است. موضوع مباهله ذوابعاد است به همین رو، تألیف‌ها درباره آن نیز متنوع‌اند. آثار برجای مانده دراین‌باره می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد برخی از آنها عبارتند از: **الف)** منابعی که به شرح و تفسیر آیه و رخداد مباهله پرداخته و احیاناً پاره‌ای از شبهات و مناقشه‌ها را ذکر و پاسخ داده‌اند؛ مانند کتاب «المباهله» عبدالله حسینی که شرف‌الدین عاملی

نیز بر آن مقدمه‌ای نگاشته و در سال ۱۳٦٦ در تهران و ۱٤۰۲ در بغداد چاپ شده است؛ کتاب «المباهله» که آیةالله مرعشی در پانوشت‌های خود بر احقاق الحق (ج۲، ص۱۱۰) از آن یاد کرده و می‌گوید آن گونه که به خاطر دارم این کتاب از اهل‌سنت است و به‌طور مفصل و کامل دراین‌باره بحث کرده است؛ «المباهلة» از عبدالله السبیتی، نشر ۱٤۰۲ مکتبة النجاح؛ «المباهله فی الکتاب والسنة او معجزة الحوار» اثر محمدصالح القشعمی البحرانی، نشر شرکة المصطفی بحرین ۱٤۲٤ق؛ کتاب «مباهله» مشتمل بر ده مقاله تحقیقی به قلم جمعی از نویسندگان که توسط بنیاد پژوهش‌های اسلامی به چاپ رسیده است و از جمله مقاله‌های این کتاب که به موضوع ما ارتباط بیش‌تری دارد عبارتند از: «مباهله در تفاسیر کهن؛ مفهوم‌شناسی «ممترین» و «ابتهال»؛ «تفسیر آیهٔ مباهله و اصطفا در کلام امام رضا علیه السلام»؛ کتاب «آیهٔ مباهله» محمدتقی شریعتمداری که مؤسسه البعثة للدراسات الاسلامیه آن را چاپ و منتشر کرده است؛ «بررسی تحلیلی آیهٔ ابتهال» از غلامرضا صادقی فرد، «شکوه مباهله» از حمید امیری، نشر روشنایی مهر؛ «از مباهله تا عاشورا» اثر محمد امینی گلستانی از انتشارات سپهر آذین، و دو کتاب دیگر که به بررسی و نقد شبهات دراین‌باره اهتمام خاص داشته‌اند، کتاب «نگاهی به تفسیر آیه مباهله» از آیةالله حسینی میلانی نشر حقایق اسلامی که مشتمل بر چهار فصل است؛ فصل سوم دربارهٔ دلالت آیه بر امامت اهل‌بیت و فصل چهارم پاسخ به شبهات است و نیز جلد سوم کتاب «جواهرالکلام» از نامبرده که دو آیهٔ مباهله و تطهیر را بررسی و به شبهات پاسخ داده است و کتاب «آیة المباهلة» اثر رافد تمیمی از نشر مشعر که برخی از شبهات ابن‌تیمیه را درباره دلالت آیه بر امامت حضرت علی علیه السلام ذکر و ابطال می‌کند؛ مقاله «نقد دیدگاه ابن‌تیمیه در شأن نزول آیه مباهله» از علی ملاموسی میبدی در مجله سراج منیر، ش۱۱ سال ۱۳۹۲ و مقاله «نقد دیدگاه ابوالفضل برقعی در تفسیر آیه مباهله» در مجله پژوهش دینی، ش٤۵، سال ۱٤۰۱ نیز در همین زمینه است؛ **ب)** آثاری که با روش تطبیقی به بررسی مفاد آیه و موضوع مباهله پرداخته‌اند از جمله کتاب «بررسی تطبیقی مباهله پیامبر صلی الله علیه و آله با مسیحیان نجران» اثر کمال الدین غراب که در سال ۱۳۹۰ توسط نشر حکمت سینا چاپ و منتشر شده است، وی با استفاده از بیش از هشتاد منبع، ابتدا و در فصل اول به پیشینهٔ تاریخی مباهله و سپس در فصل دوم به ذکر روایات مباهله در منابع سنی و در فصل سوم، روایات مباهله در منابع شیعی و اختلاف آنها با روایات سنی را ذکر می‌کند. وی اشاره‌ای نیز به برخی از روایات غالی که در منابع شیعه معتدل راه یافته دارد. تفکیک روایات فریقین در این کتاب براساس روش

مطالعات تطبیقی به موضوع ما ارتباط مستقیم دارد؛ فصل چهارم و پنجم کتاب، ارتباط چندانی با موضوع بحث ما ندارد؛ پایان‌نامه «تفسیر تطبیقی آیهٔ مباهله و شبهات جدید» از گلزار احمد جعفری است که در جامعة المصطفی در سال ۱۳۹٦ش با راهنمایی فاکر میبدی دفاع شده است و نیز مقاله «بررسی تطبیقی فضایل اهل‌البیت در آیه مباهله» اثر عبدالله حاجی علی لالائی و محمدتقی اسدی که در مجله مطالعات تطبیقی قرآن و حدیث، ش ۱۱، سال ۱۳۹۷ به چاپ رسیده است و مقاله «آیه مباهله از دیدگاه امامیه و معتزله» از محمد معینی‌فر و لیلا سادات داودی که در مجله مطالعات مقارنه‌ای مذاهب اسلامی، ش۱ سال ۱۳۹٦ منتشر شده است؛ در این مقاله بر حقانیت امامت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام براساس مبانی معتزله استدلال شده است؛ **ج)** آثاری که به‌طور خاص به تعیین شخصیت‌ها در مباهله و فضیلت اهل‌بیت پرداخته‌اند؛ مانند کتاب «تفسیر انفسنا» در آیه مباهله از عبدالخالق بن عبدالرحیم یزدی (م/۱۲٦۸ق)؛ کتاب «حل الاعضاء» اثر شیخ علی بن علی رضا خویی (م/۱۳۵۰ش) که شرح حدیث مناظره مأمون با امام رضاعلیه‌السلام درباره آیه مباهله و به صورت پرسش و پاسخ است؛ کتاب «برهان مجادله در تفسیر آیه مباهله» که ناظر به اسباب نزول آیه مباهله و فضیلت اهل‌بیت نگاشته شده است و مقاله «عظمت اهل‌بیت در آیه مباهله» اثر آیةالله جوادی آملی در مجله الکترونیکی اسراء، ش٦، سال ۱۳۸۸؛ **د)** منابعی که آیه مباهله را از این نظر که بین الادیانی است و به نوعی دربارهٔ تعامل و ارتباط بین اسلام و مسیحیت است مدنظر این گروه از نگاشته‌هاست؛ از جمله، کتاب «مباهله در مدینه، تعامل تاریخی اسلام و مسیحیت» که در واقع ترجمه مقاله «مباهله» اثر لویی ماسینیون خاورشناس فرانسوی با تحقیقی کم حجم و با ترجمه محمود افتخارزاده است؛ فصل دوم آن‌که درباره ریشه قرآنی و اسناد مباهله است با به موضوع ما ارتباط دارد؛ مقاله درازدامن حبیب رضا ارزانی و حامد اهتمام با عنوان «الگوی ارتباطات میان فرهنگی مسلمانان با مسیحیان در قرآن کریم» به آیه مباهله نیز پرداخته و در مجله الهیات تطبیقی، ش۱٤، ۱۳۹٤ش به چاپ رسیده است؛ پایان‌نامه «مناسبات سیاسی اجتماعی اهل کتاب با حکومت اسلامی در عصر پیامبر اکرمﷺ» اثر سمیه مجتهدی با راهنمایی جهانبخش ثواقب، به آیه مباهله نیز از این منظر پرداخته است.

هـ) برخی از آثار دراین‌باره به صورت ادبیات داستانی و یا ترجمه نشر یافته‌اند مانند «المباهله» که ابن‌طاووس در الاقبال از ابی المِفضل محمد بن مطلب شیبانی و از اصل کتاب حسن بن اسماعیل أشناس، روایت می‌کند. برخی گفته‌اند ابن‌طاووس، این دو متن را با یکدیگر درآمیخته

است و برخی مانند کلبرگ، ابن‌أشناس را تنها واسطهٔ نقل کتاب شیبانی دانسته‌اند. نکتهٔ مهم، احتمالی است که برخی مانند لویی ماسینیون در مقاله خود درباره «مباهله» و کلبرگ در «کتابخانه ابن‌طاووس» داده و می‌گویند: روایت ابن‌طاووس برگرفته از کتاب «المباهله» شلمغانی (ابوجعفر محمد بن علی معروف به ابن‌ابی العزافر) است چون شیبانی با او دیدار داشته و نجاشی در رجال خود در ذیل شرح حال شلمغانی (ص۳۷۸-۳۷۹ رقم ۱۰۲۹) از کتاب المباهلة وی نام برده و منبع او سند ابوالمفضل به آثار شلمغانی است؛ هرچند آقابزرگ تهرانی در الذریعة (ج۱۹، ص٤٧) آنها را دو کتاب مستقل می‌داند. در هر صورت این کتاب به دلیل آن‌که اثری از عصر غیبت صغری است و گفته شده چون اندیشه‌های غالیان را نشان می‌دهد، اهمیت یافته است.

مجلسی نیز این متن را از ابن‌طاووس در بحارالأنوار (ج۲۱، ص۲۸٦ به بعد) نقل کرده و محمد احمدآبادی اصفهانی آن را ترجمه و با شرح و مقدمه با عنوان «آفتاب درخشان در مباهله نصارای نجران» در سال ۱۲٦٦ش منتشر کرده است؛ این کتاب با نام «تاریخ نجران» نیز شناخته می‌شود؛ کتاب «اسرار مباهله» از محمدرضا انصاری، که در سال ۱۳۸۲ش به چاپ رسیده است؛ «مباهله، داستان رویارویی فرهنگی پیامبر اکرمﷺ با مسیحیت» اثر نادر فاضلی و کتاب «مباهله» از محمد خالصی که به شیوهٔ داستانی است و نیز ترجمه کتاب قوام‌الدین وشنوی با عنوان «اهل‌بیت و آیه مباهله» توسط سید ابوالفضل رضوی شیرازی و نیز ترجمه مقاله لویی ماسینیون که ذکر آن به میان آمد.

در هر صورت، مفاد آیه مباهله ذوابعاد است که هر کدام از آثار مستقل و غیر مستقل با شیوهٔ خود به ابعادی از آن پرداخته‌اند که ملاحظه کردید.

ضرورت تفسیر تطبیقی در آیهٔ مباهله: با این پیشینهٔ کهن و پربار در تفسیر این آیه باید گفت: باز جای بررسی تطبیقی از تفسیر آیات مناقب اهل‌البیت از جمله در آیه مباهله، خالی است؛ چون آثار موجود یا به روش تطبیقی نیست و یا این روش به صورت کامل و نظام‌مند در آنها اجرا نشده است؛ کاربرد این شیوه در تفسیر قرآن ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در عصر کنونی است که آن را عصر ارتباطات در دهکده جهانی می‌نامند چون در این شیوه ـ همان‌گونه که خواهید دید ـ دیدگاه‌های هر دو فریق به صورت همه جانبه و جداگانه در قالب چند اصل کشف و توصیف سپس در فصلی مستقل شبهات و مناقشه‌های هر دو فریق نسبت به یکدیگر طبقه‌بندی و تبیین گردیده است و بالاخره در مهم‌ترین گام به ارزیابی اصول فریقین در تفسیر آیه و مناقشه‌های آنها پرداخته است؛

در واقع همین ارزیابی و نوآوری‌ها در تفسیر این آیه به این پژوهش ارزش و غنا بخشیده است.

بدین‌سان با روش تفسیر تطبیقی می‌توان حقایقی را از تلقی فریقین در تفسیر آیات دریافت و مناقب اهل‌البیت در آیه مباهله را به صورت عمیق‌تر و دقیق‌تر شناخت و به درک و ترسیم نظام معنایی این آیه با سایر آیات دربارهٔ اهل‌البیت در قرآن نایل شد و بالاخره بسیاری از مناقشه‌ها را برطرف و اختلاف‌ها را فرو نشاند. ان‌شاءالله

خلاصهٔ فصل

خلاصهٔ مطالب این فصل با یک مقدمه و پنج گفتار در چند بند بدین شرح است:

۱. تفسیر مقارن، کشف، تبیین (توصیف) و ارزیابی نظام‌مند از دیدگاه‌های مفسران فریقین (شیعه و سنی) به صورت مقایسه‌ای است و ضرورت آن در جهان ارتباطات امروز اجتناب‌ناپذیر است؛ این منهج تفسیری، آثاری درخشان دارد از جمله: کشف نقاط قوت و ضعف، نقاط اشتراک و افتراق فریقین، آشکار شدن بسیاری از داوری‌های ناآگاهانه و یا اتهام‌های متعصبانه و ارایه راه‌کار برون‌رفت از اختلاف‌ها و فرو نشاندن اتهام‌ها.

۲. مرجعیت قرآن در حل اختلاف‌ها فی الجمله با احراز شرایط قابل پذیرش است و تفاوتی بین عصر صحابه و اعصار دیگر نیست؛ اما نباید مانند برخی گمان بریم هر کس می‌تواند همه اختلاف‌ها را با رجوع به قرآن حل کند. این امر شدنی نیست؛ چون، نمی‌توان از تدبیری که خداوند و پیامبرش در این امت با مرجعیت سنت و اهل‌البیت علیهم‌السلام برای هدایت و حل نزاع‌ها نهادند چشم پوشید و اِلّا اختلاف‌ها همچنان‌که بوده باز هم هست و خواهد بود.

۳. هر دو فریق، میزانیت قرآن را فی الجمله برای ارزیابی دیدگاه‌ها می‌پذیرند اما نمی‌توان نگاه تجزیه‌ای به قرآن داشت بلکه باید برای کشف دیدگاه قرآن از روش تفسیر قرآن به قرآن بهره گرفت و این روش را مبتنی بر اسلوب علمی تدوین کرد و در تفسیر مقارن به کار گرفت.

٤. در فرایند توصیف و ارزیابی دیدگاه‌های فریقین، دست‌کم می‌توان دو دسته از روایات را که در عرصه تفسیر مقارن مورد قبول طرفین است به کار گرفت؛ روایات متواتری که کثرت طرق دارد و روایاتی که مفاد آنها مخالف با نص قرآن نیست.

۵. اصطلاح «اهل‌البیت» در آیه ۳۳ سوره احزاب و نیز در روایات متعدد رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ مانند حدیث ثقلین ـ «اهل‌بیت النبوة» است. یعنی: افرادی خاص که اهلیت علمی و عملی و

شایستگی تام برای انتساب به بیت نبوت را دارند نه آن‌که صرفاً ساکن بیت ـ بیت سکونت ـ و یا اقربا ـ بیت قرابت ـ و یا مطلق کسانی باشند که صدقه بر آنان حرام است؛ این معنا با ادلهٔ متعدد از مفاد آیه تطهیر و حدیث ثقلین درباره بیت رسول اسلامﷺ قابل اثبات است و مراد ما در عنوان این کتاب همین معناست.

٦. معارف قرآن درباره اهل‌بیت را می‌توان در دو دسته کلی سطح ظواهر و سطح بطونی (تأویلی عرفی و فراعرفی) تقسیم کرد و به این حقیقت ـ که در روایات نیز به آن اشاره شده ـ رسید: حجم عظیمی از آیات قرآن درباره اهل‌بیت است چون اهل‌البیت، مطهرند و بنا به ملاک حکم، تمام عناوین ارزشی ـ مانند صدیقین، شهدا، صالحین، محسنین و... ـ در کتاب خدا بر آنان در سطح تأویل در عالی‌ترین درجه تطبیق می‌شود.

دسته‌بندی دیگر آیات درباره فضائل و حقوق اهل‌بیت است؛ خداوند، حقوقی از اهل‌بیت را در ردیف حق خود و حق پیامبرش قرار دارد مانند حق فیئ، حق اطاعت، حق ولایت و... این کتاب تنها به بررسی فضائل اهل‌البیت و تنها در آیهٔ مباهله (آل‌عمران/٦١) در سطح ظواهر قرآن ـ بدون سطح بطون و تأویل ـ از دیدگاه فریقین می‌پردازد.

۷. در پاسخ به این پرسش کهن که چرا نام ائمه و مقام ولایت آنان به صورت نص در قرآن نیامده سه دیدگاه وجود دارد؛ دیدگاه افراطی، تفریطی و معتدل؛ دیدگاه معتدل قول جمهور علمای شیعه است که می‌گویند نام اهل‌بیت به صورت صریح در قرآن نیامده ولی آیات فراوانی درباره مناقب و حقوق آنهاست که توسط پیامبر اعظمﷺ ـ که مبین و معلم وحی‌اند ـ تفسیر و به صورت روشن برای امت بیان شده است. این نظریه بر ادلهٔ گوناگون استوار است. خداوند، تبیین و تفسیر این آیه را به عهده پیامبر اکرم نهاد تا این امت را در پیروی از پیامبر خود بیازماید و هیچ تفاوتی بین امور اعتقادی و غیر اعتقادی نگذاشت؛ چون، آزمون امت‌ها یکی از سنت خداست که به أشکال گوناگون رخ می‌دهد. خداوند برای اجرای این آزمون تمام مقدمات آن را فراهم و اعلان کرده تا هیچ عذری برای کسی باقی نماند.

۸. پیشینه موضوع این کتاب، بسی کهن و پر بار با انبوهی از منابع کلامی، روایی، تفسیری و... است؛ ولی این منابع یا به روش تطبیقی نیست و یا این روش در آنها به صورت کامل و نظام‌مند اجرا نشده است با آن‌که این روش ـ همان‌گونه که گفتیم ـ یکی از ضروریات عصر ماست و دستاوردهای درخشانی خواهد داشت؛ از جمله در این روش، حقایقی از تلقی فریقین از این

آیه آشکار و مناقب اهل‌البیت در آیهٔ مباهله به صورت عمیق‌تر و دقیق‌تر شناخته می‌شود و گامی برای درک نظام معنایی این آیه با سایر آیات درباره اهل‌البیت فراهم می‌آورد و بیش‌تر اتهام‌ها و اختلاف‌ها را فرو می‌نشاند.

پژوهش

۱. دربارهٔ قاعده «جبران ضعف سند با کثرت طر ق» در منابع فریقین پژوهش کنید.

۲. روایات اهل‌سنت را درباره مناقب اهل‌البیت در سورهٔ انسان اعتبارسنجی کنید.

۳. حکمت‌های دیگری که درباره عدم ذکر نام خاص اهل‌البیت در قرآن است را بررسی و ارزیابی کنید.

٤. چه پژوهش‌های دیگری دربارهٔ آیهٔ مباهله صورت گرفته، بررسی و ارزیابی کنید.

فصل دوم

بررسی دیدگاه فریقین در تفسیر آیهٔ مباهله

- درآمد: مروری بر رخداد مباهله
- گفتار اول: حضور اهل‌البیت در مباهله در روایات متواتر فریقین
- گفتار دوم: تبیین اصول دیدگاه امامیه در تفسیر آیهٔ مباهله
- گفتار سوم: تبیین اصول دیدگاه اهل‌سنت در تفسیر آیهٔ مباهله

فصل دوم

بررسی دیدگاه فریقین در تفسیر آیهٔ مباهله

درآمد: مروری بر رخداد مباهله

خداوند در آیات ۵۹ تا ٦۳ سوره آل‌عمران می‌فرماید:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ * إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا اللهُ وَإِنَّ اللهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ﴾

این آیات به موضوع محاجّه پیامبر اکرمﷺ با مسیحیان نجران پرداخته و آن را گزارش می‌کند؛ آیه ٦۱ که می‌فرماید: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ...﴾ به آیهٔ مباهله شهره است.

رخداد مباهلهٔ پیامبر اکرمﷺ با نجرانیان کم و بیش در منابع گوناگون تاریخی، روایی، اسباب النزول، تفسیری، کلامی، کتب مناقب و فضایل به صورت مشروح و غیر مشروح نقل شده است؛ خلاصه فشرده این رخداد بدین شرح است: پس از فتح مکه و سایر غزوات و انتشار اسلام در حجاز، طوائف گوناگون از دور و نزدیک برای پذیرش اسلام یا تحقیق و مناظره با رسول خداﷺ به مدینه می‌آمدند؛ به همین‌رو، آن را عام الوفود نامیدند، گروهی از بزرگان از مسیحیان نجران که گفته شده سی نفر بودند همراه با اسقف نجران با نام ابوحارثه به محضر پیامبر خداﷺ رسیدند و گفت‌وگوهایی بین آنان و رسول خداﷺ صورت گرفت؛ یکی از موضوع‌های اصلی مناظره آنان درباره حضرت عیسیٰ علیه‌السلام بود؛ حضرت رسول خداﷺ می‌فرمود: عیسیٰ علیه‌السلام بنده خدا و برگزیدهٔ اوست، آنان می‌گفتند: چگونه ممکن است او بندهٔ خدا و مخلوق او باشد درحالی‌که مانند سایر مخلوقات و بندگان خدا نیست و بدون پدر متولد شده است، خداوند با شیوهٔ جدال احسن و براساس باور

مسیحیان می‌فرماید: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (آل‌عمران/۵۹) تا قول آنان را ابطال کند؛ اینان که خلقت آدم را بدون پدر و مادر پذیرفته‌اند باید جریان خلقت حضرت مسیح را به طریق اولی بپذیرند؛ قید «عندالله» در آیه نیز از بطلان‌ناپذیر بودن این سخن پرده برمی‌دارد. پس از آن‌که آنان از سر تعصب که یا از عناد و یا بر اثر سیطرهٔ پندار باطل بر اذهان آنان، به مخاصمه برخاستند و از حقیقت سرباز زدند ناگزیر دستور به مباهله نازل شد تا دروغگویان بهانه‌جو و آنان که در چنبره پندار باطل خود گرفتار آمده‌اند و نمی‌خواهند اندکی تعقل کنند، رسوا شوند.

نجرانیان که چه‌بسا ـ طبق گزارش‌هایی که خواهید دید ـ حقیقت را در انتخاب نوع افراد حاضر و رفتار آنان در مباهله و نیز در چهره مبارک پیامبر اکرمﷺ و همراهان ایشان مشاهده کردند به دلیل ترس از هلاکت، از مباهله سرباز زدند و ناگزیر مصالحه و پرداخت جزیه را پیشنهاد کردند که از ناحیهٔ پیامبر اکرمﷺ پذیرفته شد.

این ماجرا بنا به قول برخی مربوط به سال دهم هجری و به نقل از اعمش در ۲۱ ذی الحجة و به نقل دیگران ۲٤ ذی الحجة است؛ در این صورت باید این ماجرا چند روز پس از رخداد غدیر باشد که در هیجدهم همان ماه صورت گرفت.[۱]

رخداد مباهله در آیات ۵۹ تا ٦۱ سوره آل‌عمران گزارش شده است و آیات ٦۲ و ٦۳ که در حکم جمع‌بندی است می‌فرماید: ﴿إِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلٰهٍ إِلَّا اللهُ وَإِنَّ اللهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ﴾ یعنی آن‌چه خداوند در امر حضرت عیسیؑ با معارف پی در پی و یکی پس از دیگری از ولادت تا رفع به آسمان بیان کرد تنها همان، حق است و آن‌چه که مسیحیان درباره الوهیّت حضرت عیسیؑ می‌پندارند، عاری از حقیقت بوده و هیچ الهی غیر از الله وجود ندارد مضمون تعبیر ﴿وَمَا مِنْ إِلٰهٍ إِلَّا اللهَ﴾ در آیات تثلیث نیز به کار رفته (نساء/۱۷۱ و

---

۱. ابن‌اثیر در اسد الغابة ج۲، ص۵۰، جریان مباهله را در سال دهم هجری در روز ۲٤ ذی الحجة و شیخ عباس قمی در سفینة البحار ج۱، ص٤۱۸ آن را اظهر دانسته است؛ میبدی در کشف الاسرار ج۲، ص۱٤۷ می‌گوید: مباهله در روز ۲۱ ذی الحجة رخ داده است، برخی مانند ابن‌کثیر در تفسیر خود، ج۲، ص٤۷ و حلبی در السیرة و شیخ درّه در تفسیر القرآن الکریم واعرابه وبیانه، ج۲، ص۱۲ آن را سال نهم هجری می‌دانند؛ قولی دیگر دربارهٔ این رخداد، سال ششم هجری است که شاذ است هرچند علامه طباطبایی آن را خالی از قوت نمی‌داند (ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۳٦۸) شحاته در التفسیر القرآن الکریم، ج۲، ص۵۷۹ ماجرای مباهله را قبل از فتح مکه دانسته است.

مائده/۷۳) و هر نوع شرک در ذات، صفات و الوهیّت و معبودیت را نفی می‌کند؛ خداوند با بیان ﴿وَإِنَّ اللهَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ از یک سو، خلقت حضرت عیسی﵇ را حکیمانه توصیف کرد؛ همان خداوند عزیزی که هیچ مانعی در برابر او نیست و هیچ کس بر اراده او غالب نخواهد شد و از سوی دیگر، قلب رسول خدا ﷺ را آسوده کرد که خداوندِ عزیز حکیم یاور اوست. پس اگر آنان رویگردان شدند، خداوند به فساد و إفساد آنان آگاه و کیفر آنان را با قضای حق خود در همین دنیا خواهد داد: ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ﴾.

معناشناسی «ابتهال»: معنای این واژه را در منابع لغت‌پژوهی و مفردات و در پی آن تفاسیر فریقین می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: برخی معنای مطابقی «بَهْل» را لَعْن دانسته و برخی دیگری لعنت را لازمه آن قلمداد کرده‌اند. به‌طور نمونه ابوعبیده از گروه اول می‌گوید:

«نبتهل ای: نلتعن؛ یقال: ما له؟ بهله الله، ویقال: علیه بهلة الله والناقة باهل وباهلة، اذا کانت بغیر صرار...».[۱]

ابن‌منظور در لسان العرب نیز می‌گوید:

«المباهلة: الملاعنة. یقال: باهلت فلاناً أی لاعنته، ومعنی المباهلة ان یجتمع القوم اذا اختلفوا فی شی فیقولوا: لعنة الله علی الظالم مِنّا».[۲]

بر این اساس، برخی از قرآن‌پژوهان درباره تعبیر «ثم نبتهل» در آیه کریمه چنین گفته‌اند:

«یعنی، ثم نتباهل بأن نقول بَهَله الله أی: لَعَنه الله علی الکاذب منّا ومنکم... وبَهَلَه الله لَعَنه وأبعده من رحمته من قولك «أبهله» اذا أهمله، وناقة باهِل: لاصِرار علیها، اصل الإبتهال هذا، ثم استعمل فی کل دعاء یجتهد فیه وان لم یکن إلتعاناً».[۳]

از گروه دوم می‌توان از ابن‌فارس نام برد که سه معنا برای ماده «بهل» بدین شرح آورده است:

«أحدهما التخلیة، والثانی جنس من الدعا، والثالث قِلّة الماء، فأمّا الاول فیقولون: بهلتُه، اذا خلّیته وارادته، ومن ذلك الناقة الباهل. واما الآخر: فالابتهال والتضرع فی الدعا، والمباهلة

---

۱. ابوعبیده، مجاز القرآن، ج۱، ص۲۶؛ کسائی نیز قائل به همین قول است (به نقل از بغوی، معالم التنزیل، ج۱، ص۴۵۰) نیز ر.ک: ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۰۹.

۲. ابن‌منظور، لسان العرب، ج۱۱، ص۷۲، ماده «ب.هـ.ل».

۳. طبرانی، التفسیر الکبیر، ج۲، ص۶۳؛ ماتریدی، تأویلات اهل السنة، ج۲، ص۳۹۲؛ نحاس، اعراب القرآن، ج۱، ص۱۶۲؛ زمخشری، الکشاف، ج۱، ص۳۶۸؛ طبرسی، جوامع الجامع، ج۱، ص۱۷۸؛ ابن‌عاشور، التحریر، ج۳، ص۱۱۴؛ ملکی میانجی، مناهج البیان، ج۳، ص۲۶۹؛ طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲۲۴ و...

یرجع الی هذا، فإنّ المتباهلین یدعو کلّ واحدٍ منهما علی صاحبه قال تعالی: ﴿ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ﴾ والثالث: الماء القلیل».[۱]

برخی از قرآن‌پژوهان معنای دوم ـ ابتهال و تضرع در دعا ـ را از ابن‌عباس، مقاتل و کلبی نقل کرده‌اند؛ ابن‌عباس «نبتهل» را به معنای «نتضرع فی الدعا» و مقاتل «نخلص فی الدعاء» و کلبی «نجهد ونبالغ فی الدعا» دانسته‌اند.[۲]

راغب در زمره همین گروه است وی معنای مطابقی «ابتهال» را إلتعان نمی‌داند و می‌گوید:

«اصل البهل، کون الشی غیر مراعی، والباهل: البعیر المخلّی عن قیده او عن سِمة او المُخلّی ضَرعُها عن صِرار... والبَهلِ والإبتهالِ فی الدعا، الاسترسال فیه والتضرع نحو قوله تعالی: ﴿ثُمَّ نَبْتَهِلْ...﴾ ومَن فسَّر الابتهال باللعن فلأجل أنّ الإسترسال فی هذا المکان لأجل اللعن».[۳]

بر همین اساس، جمعی می‌گویند: ابتهال در اصطلاح به معنای تضرع و مبالغه در دعاست هرچند در آن التعان نباشد[۴] بلکه این معنا را در آیه متعین می‌دانند تا موجب تکرار در آیه نشود؛ چون ادامه می‌فرماید: ﴿فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ﴾.[۵]

برخی در تبیین رابطه بین معنای تخلیه با دعا و تضرع در این ماده می‌گویند:

«والمسترسل فی الدّعاء والتضرع یقال له «مبتهل» لإنخلاعه عن جمیع ما یشغله عن التوجّه التام إلی جناب عزّته تعالی وجعل الافتعال [یعنی نبتهل] ههنا بمعنی التفاعل... وتفاعل وافتعل أخوان فی مواضع نحو اقتتلوا وتقاتلوا».[۶]

برخی نیز ـ با توجه به معنای ابتهال در انخلاع و ترک ـ به جای آن‌که ابتهال را در توجه و اخلاص تام در دعا با ترک و بریدن از همه شواغل و عوامل بدانند آن را به انخلاع و بریدن از دیگران و کار را به خدا واگذاشتن معنا کرده‌اند و می‌گویند: این واژه به تدریج در معنای تضرع و زاری خاص در درگاه خدا اختصاص یافته است.[۷]

---

۱. ابن‌فارس، مقاییس اللغة، ص۱۲۲، ماده «ب.هـ.ل».
۲. ر.ک: ثعلبی، الکشف والبیان، ج۳، ص۸٤.
۳. راغب، مفردات القرآن، ص٦۱، ماده «ب.هـ.ل».
٤. نیشابوری، غرائب القرآن، ج۲، ص۱۷۹؛ درّه، تفسیر القرآن الکریم واعرابه، ج۲، ص۱۲۰؛ صادقی تهرانی، الفرقان، ج۵، ص۱٦۹.
۵. نیشابوری، غرائب القرآن، ج۲، ص۱۷۹.
٦. بروسوی، روح البیان، ج۲، ص٤٤.
۷. جوادی آملی، تسنیم، ج۱٤، ص٤۵۱.

در هر صورت، ابتهال به معنای از غیر خدا بریدن و کار را به خدا واگذاشتن و یا تضرع و زاری خالصانه با ترک و بریدن از دیگران است و در خصوص مباهله برای نزول عذاب ـ یا همان لعنت و دور شدن از رحمت خدا ـ است که کیفر دنیوی دروغگویان به‌شمار می‌آید. در واقع مباهله در جایی به کار می‌رود که شخص مضطر است و راه به جایی ندارد چون طرف مقابل از نظر او در مقام تکذیب و انکار برآمده و دلیل و برهان برای او کارساز نیست؛ در این شرایط اضطرار، تضرع نمایان و اخلاص و بریدن از غیر خدا به اوج می‌رسد؛ خداوند نیز وعده داده که دعای مضطرین را اجابت کند ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ...﴾ (نمل/٦٢)[1] به‌ویژه آن‌که شخص مباهله‌کننده حاضر است جان خود را برای اقامه حق و افشای باطل فدا کند.

تحریر موضع نزاع: ماجرای مباهله ذو ابعاد است که در منابع روایی فریقین به آن پرداخته شده است، حضرات معصومان به‌طور خاص از آیه مباهله (آیه ٦١) معارف ژرف و پربهایی را به‌ویژه درباره مقام بی‌نظیر امام علی‌علیه‌السلام نسبت به سایرین به ارمغان آورده‌اند که در گفتار اول همین فصل خواهید دید؛ دانشمندان فریقین و به‌طور خاص مفسران نیز در آثار مستقل و غیر مستقل بنا به علاقه‌ها و نیازها به ابعاد این موضوع توجه کرده و مباحثی را رقم زده‌اند.

این مباحث در دوازده اصل برای هر کدام از دو فریق دسته‌بندی شده و در گفتار دوم و سوم ملاحظه خواهید کرد.

اساس مباحث فریقین دربارهٔ استنتاج درجه مناقب اهل‌بیت‌علیهم‌السلام از آیه مباهله است. هر دو فریق از شیعه و سنی، حضور اهل‌بیت در مباهله را فضیلتی برای آنان می‌دانند این نقطه مشترک آنهاست؛ اختلاف آنان درباره دلالت آیه بر أفضلیت اهل‌بیت به‌ویژه امام علی‌علیه‌السلام است، امامیه به پیروی از اهل‌بیت عترت بر استنتاج أفضلیت و اهل‌سنت بر عدم آن همداستانند. پس نزاع بر سر مقام فضیلت اهل‌بیت یا أفضلیت آنهاست. در این میان، باید نقطه کانونی نزاع را در تعبیر «انفسنا» دید؛ امامیه بدون هیچ‌گونه اختلاف و تردید آن را شخص امام علی‌علیه‌السلام و آن را به معنای «جان ما بمنزلهٔ خود ما» دانسته و از این تعبیر و سایر شواهد و قراین، امام علی‌علیه‌السلام را در همهٔ کمالات و صفات همانند و مساوی پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله ـ جز مقام نبوت و جز آن‌چه که از خصائص النبی به‌شمار می‌آید ـ قلمداد کرده‌اند؛ بر این اساس، هیچ کس جز پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله، همتای امام علی‌علیه‌السلام در فضایل و مناقب نیست. آثار این تلقی از «انفسنا» از یک سو، در برتری شخص امام

---

۱. ر.ک: صادقی تهرانی، الفرقان، ج۵، ص۱۶۹.

علی‌علیه‌السلام بر همگان حتی خلفاست و از سوی دیگر، در اولویت امام علی‌علیه‌السلام برای خلافت و ولایت بلافصل است یا به دلیل آن‌که تقدم مفضول بر فاضل قبیح است و یا آن‌که امام علی، مساوی پیامبر خدایند و چون ولایت عامه تنها برای پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله تحقق دارد، پس، چنین ولایتی تنها برای مساوی ایشان یعنی امام علی‌علیه‌السلام خواهد بود.

برخی از امامیه، مقام ولایت و امامت برای سائر اهل‌بیت را نیز از این آیه استنباط کرده می‌گویند: اگر افرادی غیر از اهل‌البیت در درجهٔ اهل‌البیت یا برتر از آنان برای استجابت دعا در مباهله می‌بودند، خداوند به پیامبرش دستور می‌داد آنان برای در این موقعیت خطیر بیاورد چون به آنان نیاز بود و چون کسی غیر از آنان برای این امر ـ استجابت دعا ـ دعوت نشدند پس آنان افضل از دیگرانند و افضلیت، موجب اولویت آنان برای امامت است؛ اما اهل‌سنت، این نوع تلقی را از آیه و به‌طور خاص از «انفسنا» برنمی‌تابند؛ آنان درباره معنا و مصداق این تعبیر به اختلاف فاحش دچارند، برخی اندک از آنان درباره اصل وجود امام علی‌علیه‌السلام در مباهله تردید می‌کنند و دیگران یا اساساً تعبیر «انفسنا» را مربوط به امام علی‌علیه‌السلام نمی‌دانند و یا اشتراک و مشابهت امام با پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله را از این تعبیر به حداقل ممکن، مانند داماد، پسرعمو، قرابت و... کاهش می‌دهند ـ که در اصل هفتم از اصول آنها خواهید دید ـ تا بتوانند افضلیت امام علی‌علیه‌السلام بر دیگران و نیز اولویت ایشان را برای ولایت مخدوش و ابطال کنند.

گفتار اول: حضور اهل‌البیت در مباهله در روایات متواتر فریقین

نخستین گام برای بررسی مناقب اهل‌البیت در آیهٔ مباهله اثبات اصل حضور آنان در رخداد مباهله است؛ چون در هر کدام از منابع روایی فریقین جست‌وجو کنیم، به انبوهی از روایات در حد تواتر می‌رسیم به‌گونه‌ای که علم قطعی به حضور آنان پدید می‌آید؛ این روایات به تفکیک در مصادر امامیه و اهل‌سنت عبارتند از:

مصادر امامیه

۱. امام علی‌علیه‌السلام

حضور اهل‌بیت در رخداد مباهله با چند طریق از امام علی‌علیه‌السلام در منابع گوناگون نقل شده از جمله:

الف) شیخ صدوق در خصال با سند خود از مکحول چنین نقل می‌کند:

قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علی‌بن‌ابی‌طالب﵇ «لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفِظُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍﷺ أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ رَجُلٌ لَهُ مَنْقَبَةٌ إِلَّا وَ قَدْ شَرِكْتُهُ فِيهَا وَ فَضَلْتُهُ، وَ لِي سَبْعُونَ مَنْقَبَةً لَمْ يَشْرَكْنِي فِيهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ. قُلْتُ يَا اميرالمؤمنين فَأَخْبِرْنِي بِهِنَّ. فَقَالَ﵇... وَ أما الرَّابِعَةُ وَ الثَّلَاثُونَ فَإِنَّ النَّصَارَى ادَّعَوْا أَمْراً فَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾ فَكَانَتْ نَفْسِي نَفْسَ رَسُولِﷺ، وَ النِّسَاءُ فَاطِمَةَ، وَ الْأَبْنَاءُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ، ثُمَّ نَدِمَ الْقَوْمُ فَسَأَلُوا رسول‌اللهﷺ الْإِعْفَاءَ فَأَعْفَاهُمْ، وَ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ عَلَى مُوسَى﵇ وَ الْفُرْقَانَ عَلَى مُحَمَّدٍﷺ لَوْ بَاهَلُونَا لَمُسِخُوا قِرَدَةً وَ خَنَازِيرَ».[1]

ب) در رساله «اصناف الآیات» منسوب به نعمانی چنین نقل شده است:

قال: أمیرالمؤمنین علی﵇: «وَ أما الرَّدُّ عَلَى النَّصَارَى فَإِنَّ رسول‌اللهﷺ احْتَجَّ عَلَى نَصَارَى نَجْرَانَ ... قَالَ فَأَخْبِرُونِي مَنْ أَبُوهُ آدم؟ فَلَمْ يُجِيبُوهُ بِشَيْءٍ وَ لَزِمَتْهُمُ الْحُجَّةُ فَلَمْ يُقِرُّوا بَلْ لَزِمُوا السُّكُوتَ فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ الله عَلَى الْكاذِبِينَ﴾ فَلَمَّا دَعَاهُمْ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ قَالَ عُلَمَاؤُهُمْ لَوْ بَاهَلَنَا بِأَصْحَابِهِ بَاهَلْنَاهُ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَنَا صَادِقٌ فِي قَوْلِهِ فَأَمَّا إِنْ يُبَاهِلْنَا بِأَهْلِ بَيْتِهِ خَاصَّةً فَلَا نُبَاهِلُهُ وَ أَعْطَوْهُ الرِّضَا وَ شَرَطَ عَلَيْهِمُ الْجِزْيَةَ وَ السِّلَاحَ حِقْناً لِدِمَائِهِمْ وَ انْصَرَفُوا».[2]

در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم (م/حدود ۳۰۷) نیز شبیه به همین مضمون نقل شده است که در بخش احادیث امام صادق﵇ خواهید دید.[3]

ج) حدیث دیگر از امالی شیخ طوسی بسند خود از امام علی﵇ است که می‌فرماید:

«خرج رسول اللهﷺ حین خرج لمباهلة النصاری بي وبفاطمة والحسن والحسین».[4]

د) حدیث دیگر به نقل از مناقب ابن‌شهرآشوب از امام علی﵇ است که می‌فرماید:

«إنّه... لمّا انزل الله علی نبیّهﷺ فقل ﴿تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَكُمْ...﴾ قال جبرئیل یا رسول اللهﷺ ما من نبیّ إلّا وأنا بشیرُه ونذیرُه فما افتخرتُ بأحدٍ مَن الأنبیاء إلّا بکم اهل البیت فقال النبیﷺ یا جبرئیل أنت منّا فقال جبرئیل أنا منکم فقال رسول اللهﷺ أنتَ منّا فقال یا رسول اللهﷺ بیّن لی لیکونَ فرج لأمّتکَ...».[5]

---

۱. صدوق، الخصال، ج۲، ص۵۷۶ و به نقل از وی مجلسی، بحارالأنوار، ج۹۳، ص۳۹.
۲. نعمانی، أصناف آیات القرآن، ص۹۳ و به نقل از وی، مجلسی، بحارالأنوار، ج۹۳، ص۳۹.
۳. ر.ک: قمی، تفسیر [المنسوب الی] القمی، ج۱، ص۱۰۴.
٤. طوسی، الامالی، ص۲۵۹، مجلس ۱۰ ح٤٦٩.
۵. ابن‌شهرآشوب، المناقب، ج۲، ص۷۵ به نقل از صعقب بن زهیر؛ نوری، مستدرك الوسائل، ج۲، ص۲۹.

هـ) علی بن عیسی اربلی به نقل از ابن‌طلحه شافعی (م/٦٥٤ق) چنین نقل می‌کند:

قَالَ ابْنُ‌طَلْحَة: عَسْكَرُوا الخَوَارِج بِالنَّهْرَوَانِ و خَرَجَ إِلَيْهِمْ عَلِيٌّ عليه السلام فَسَارَ حَتَّى بَقِيَ عَلَى فَرْسَخَيْنِ مِنْهُمْ وَ كَاتَبَهُمْ وَ رَاسَلَهُمْ فَلَمْ يَرْتَدِعُوا فَأَرْكَبَ إِلَيْهِمْ إبن‌عباس رحمه الله فَلَمَّا جَاءَهُم قَالَ مَا الَّذِي نَقَمْتُمْ مِنْ امیرالمؤمنین عليه السلام قَالُوا نَقَمْنَا أَشْيَاءَ لَوْ كَانَ حَاضِراً لَكَفَّرْنَاهُ بِهَا وَ عَلِيٌّ عليه السلام وَرَاءَهُ يَسْمَعُ ذَلِكَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا علی‌بن‌ابی‌طالب عليه السلام فَتَكَلَّمُوا بِمَا نَقَمْتُمْ عَلَى... قَالُوا فَإِنَّا نَقَمْنَا عَلَيْكَ أَنَّكَ قُلْتَ لِلْحَكَمَيْنِ انْظُرَا كِتَابَ اللهِ فَإِنْ كُنْتُ افْضَلَ مِنْ مُعَاوِيَةَ فَأَثْبِتَانِي فِي الْخِلَافَةِ فَإِذَا كُنْتَ شَاكّاً فِي نَفْسِكَ فَنَحْنُ فِيكَ أَشَدُّ وَ أَعْظَمُ شَكّاً فَقَالَ عليه السلام إِنَّمَا أَرَدْتُ بِذَلِكَ النَّصَفَةَ فَإِنِّي لَوْ قُلْتُ احْكُمَا لِي وَ ذَرَا مُعَاوِيَةَ لَمْ يُرْضَ وَ لَمْ يُقْبَلْ وَ لَوْ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله لِنَصَارَى نَجْرَانَ لَمَّا قَدِمُوا عَلَيْهِ تَعَالَوْا حَتَّى نَبْتَهِلَ وَ أَجْعَلَ لَعْنَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ لَمْ يَرْضَوْا وَ لَكِنْ أَنْصَفَهُمْ مِنْ نَفْسِهِ كَمَا أَمَرَهُ اللهُ تَعَالَى فَقَالَ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ فَأَنْصَفَهُمْ عَنْ نَفْسِهِ فَكَذَلِكَ فَعَلْتُ أَنَا».[1]

عیاشی به صورت مرسل و صدوق به صورت مسند از ابوالحسن امام هادی عليه السلام مضمون این معنا را نقل کرده‌اند؛ امام هادی عليه السلام می‌فرماید:

«ولو قال: تعالوا نبتهل فنجعل لعنة الله عليكم لم يكونوا يجيبون للمباهلة، وقد علم أنّ نبيّه مؤدٍّ عنه رسالته، وما هو من الكاذبين».[2]

۲. امام حسن عليه السلام

امام حسن عليه السلام در بخشی از خطبه خود پس از صلح با معاویه می‌فرماید:

«... وَ لَهُ الْحَمْدُ فِيمَا أَدْخَلَ فِيهِ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله وَ أَخْرَجَنَا وَ نَزَّهَنَا مِمَّا أَخْرَجَهُ مِنْهُ وَ نَزَّهَهُ عَنْهُ كَرَامَةً أَكْرَمَنَا اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا وَ فَضِيلَةً فَضَّلَنَا بِهَا عَلَى سَائِرِ الْعِبَادِ فَقَالَ اللهُ تَعَالَى لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله حِينَ جَحَدَهُ كَفَرَةُ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ حَاجُّوهُ فَقُلْ ﴿تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكاذِبِينَ﴾ فَأَخْرَجَ رسول‌الله صلى الله عليه و آله مِنَ الْأَنْفُسِ مَعَهُ أَبِي وَ مِنَ الْبَنِينَ أَنَا وَ أَخِي وَ مِنَ النِّسَاءِ أُمِّي فَاطِمَةَ مِنَ النَّاسِ جَمِيعاً فَنَحْنُ أَهْلُهُ وَ لُحْمُهُ وَ دَمُهُ وَ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ مِنْهُ وَ هُوَ مِنَّا».[3]

۳. امام باقر عليه السلام

---

۱. اربلی، کشف الغمة، ج۱، ص٤٧١.
۲. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج۱، ص١٧٦، ح٥٥؛ صدوق، علل الشرائع، ج۱، ص۱۲۹، باب ۱۰۷، ح۱.
۳. طوسی، الامالی، ص٥٦٣، مجلس ۲۱، ح۱ و به نقل از وی، محمودی، ترتیب الامالی، ج٥، ص۱۲۹، ح٢٣٦٣.

امام باقر﵇ به ابی الجارود می‌فرماید:

يَا أَبَاالْجَارُودِ مَا يَقُولُونَ لَكُمْ فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ﵈ قُلْتُ يُنْكِرُونَ عَلَيْنَا أَنَّهُمَا ابْنَا رسول‌الله ﷺ قَالَ: فَأَيَّ شَيْءٍ احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ قُلْتُ: احْتَجَجْنَا عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي عِيسَى‌ابْنِ‌مَرْيَمَ﵇ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى فَجَعَلَ عِيسَى‌ابْنَ‌مَرْيَمَ﵇ مِنْ ذُرِّيَّةِ نُوحٍ﵇ قَالَ: **فَأَيَّ شَيْءٍ قَالُوا لَكُمْ** قُلْتُ: قَالُوا قَدْ يَكُونُ وَلَدُ الِابْنَةِ مِنَ الْوَلَدِ وَ لَا يَكُونُ مِنَ الصُّلْبِ قَالَ: **فَأَيَّ شَيْءٍ احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ** قُلْتُ احْتَجَجْنَا عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى لِرَسُولِهِ ﷺ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ قَالَ: **فَأَيَّ شَيْءٍ قَالُوا** قُلْتُ: قَالُوا: قَدْ يَكُونُ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ أَبْنَاءُ رَجُلٍ وَ آخَرُ يَقُولُ أَبْنَاؤُنَا قَالَ فَقَالَ أَبُوجَعْفَرٍ﵇ يَا أَبَا الْجَارُودِ **لَأُعْطِيَنَّكَهَا مِنْ كِتَابِ اللهِ جَلَّ وَ تَعَالَى أَنَّهُمَا مِنْ صُلْبِ رسول‌الله ﷺ لَا يَرُدُّهَا إِلَّا الْكَافِرُ** قُلْتُ: وَ أَيْنَ ذَلِكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ: مِنْ حَيْثُ قَالَ اللهُ تَعَالَى ﴿**حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ**﴾ **الْآيَةَ** إِلَى أَنِ انْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿**وَحَلائِلُ أَبْنائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلابِكُمْ**﴾ **فَسَلْهُمْ يَا أَبَاالْجَارُودِ هَلْ كَانَ يَحِلُّ لِرسول‌الله ﷺ نِكَاحُ حَلِيلَتَيْهِمَا** [ای حلیلتی الحسن والحسین﵈] **فَإِنْ قَالُوا نَعَمْ كَذَبُوا وَ فَجَرُوا وَ إِنْ قَالُوا لَا فَهُمَا ابْنَاهُ لِصُلْبِهِ.»**[1]

٤. امام صادق﵇

حضور اهل‌بیت در رخداد مباهله با چند سند از امام صادق﵇ در منابع گوناگون نقل شده که بدین شرح است:

الف) حدیث عیاشی از امام صادق﵇ که می‌فرماید:

«إِنّ رسول الله ﷺ أَتَاهُ حِبْرَانِ مِنْ أَحْبَارِ النَّصَارَى مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ فَتَكَلَّمَا فِي أَمْرِ عِيسَى فَأَنْزَلَ اللهُ هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ الله كَمَثَلِ آدَمَ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ فَدَخَلَ رسول‌الله ﷺ فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ ثُمَّ خَرَجَ وَ رَفَعَ كَفَّهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ فَرَّجَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ...».[2]

ب) حدیث علی بن ابراهیم قمی که احتمال دارد با سند خود از امام صادق﵇ آن را نقل کرده باشد و یا احتمالاً قول خود علی بن ابراهیم است؛ در هر صورت در بخشی از آن درباره حضور اهل‌بیت در مباهله می‌گوید:

«قال رؤساؤهم... إن باهلنا بأهل بيته خاصّة فلا نباهله... فلمّا اصبحوا جاءوا [ای: النصاری] الى

---

۱. کلینی، الکافی، ج۸، ص۳۱۷ ح۵۰۱؛ قمی، تفسیر *[منسوب به]* القمی، ج۱، ص۲۰۹ (ذیل آیه ۸۲ سوره انعام)؛ حلی، علی بن یوسف، العدد القویة، ص۴۰.

۲. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج۱، ص۱۷۵، ح۵۴؛ قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج۱، ص۱۶.

رسول الله ﷺ ومعه امیرالمؤمنین وفاطمه و الحسن والحسین علیهم السلام فقال النصاری من هولاء؟ فقیل لهم: هذا ابن‌عمّه ووصیّه وختنه علی بن ابی طالب وهذه إبنته فاطمه وهذان إبناه الحسن والحسین ففرّقوا [فعرفوا] وقالوا لرسول الله ﷺ: نعطیك الرضا فاعفنا عن المباهله، فصالحهم رسول الله ﷺ علی الجزیة وانصرفوا».[1]

ج) حدیث دیگر از عیاشی امام صادق علیه السلام به نقل از ابوجعفر احول که می‌گوید:

قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ علیه السلام **«مَا تَقُولُ قُرَيْشٌ فِي الْخُمُسِ؟»** قَالَ: قُلْتُ: تَزْعُمُ أَنَّهُ لَهَا. قَالَ: **«مَا أَنْصَفُونَا وَ اللهِ لَوْ كَانَ مُبَاهَلَةٌ لَتُبَاهِلَنَّ بِنَا وَ لَئِنْ كَانَ مُبَارَزَةٌ لَتُبَارِزَنَّ بِنَا ثُمَّ نكون و هم علی سواء؟»**[2]

مفاد این حدیث با حدیث بعدی روشن می‌شود.

د) محاسن برقی از حجاج خشّاب چنین نقل می‌کند: از ابی عبدالله علیه السلام شنیدم که فرمود:

«خَبِّرُونِي عَنِ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ شَدِيدَةٌ مَنْ خَصَّ بِهَا أَلَيْسَ إِيَّانَا خَصَّ بِهَا حِينَ أَرَادَ أَنْ يُلَاعِنَ أَهْلَ نَجْرَانَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ».[3]

هـ) حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام به نقل از شیخ صدوق با سند خود در موضوع احتجاج امام علی علیه السلام با ابوبکر است؛ امام علی علیه السلام در بخشی از آن به ابوبکر می‌گوید:

«فَأَنْشُدُكَ بِاللهِ أَ بِي بَرَزَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَ بِأَهْلِ بَيْتِي وَ وُلْدِي فِي مُبَاهَلَةِ الْمُشْرِكِينَ مِنَ النَّصَارَى، أَمْ بِكَ وَ بِأَهْلِكَ وَ وُلْدِكَ؟ قَالَ: بِكُم».[4]

۵. امام کاظم علیه السلام

از امام کاظم علیه السلام نیز حضور اهل‌بیت در مباهله در سه روایت نقل شده است.

الف) احتجاج امام موسی بن جعفر علیه السلام با هارون رشید که در آن امام می‌فرماید:

دَخَلْتُ عَلَى الرَّشِيد ... فَقَالَ لِي لِمَ جَوَّزْتُمْ لِلْعَامَّةِ وَ الْخَاصَّةِ أَنْ يَنْسِبُوكُمْ إِلَى رسول‌الله وَ يَقُولُونَ لَكُمْ يَا بَنِي رسول‌الله وَ أَنْتُمْ بَنُو عَلِيٍّ وَ إِنَّمَا يُنْسَبُ الْمَرْءُ إِلَى أَبِيهِ وَ فَاطِمَةُ إِنَّمَا هِيَ وِعَاءٌ وَ النَّبِيُّ جَدُّكُمْ مِنْ قِبَلِ أُمِّكُمْ ... تُخبرني بحجّتكم فيه يا ولد علي! وانت يا موسى يعسوبهم وامام زمانهم، كذا أنهى إليّ... ولست أُعفيك فی کل ما أسالك عنه حتی تأتینی فیه بحجّة من کتاب

---

۱. قمی، تفسیر [منسوب به] القمی، ج۱، ص۱۰۴.
۲. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج۱، ص۱۷۶ ح۵۶ و به نقل از وی حویزی، نورالثقلین، ج۱، ص۳۴۸ ح۱۵۹.
۳. برقی، المحاسن، ج۱، ص۱۴۴.
۴. صدوق، الخصال، ص۵۵۳، ح۳۰.

الله وانتم تدّعون معشر وُلد علي أنّه لايسقط عنكم منه [اى من القرآن] شى ألِف و لا واو اِلّا تأويله عندكم... واستغنيتم عن رأى العلماء وقياسهم...
فَقُلْت: «قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَأَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ الله عَلَى الْكاذِبِينَ﴾ وَ لَمْ يَدَّعِ أَحَدٌ أَنَّهُ أَدْخَلَ النَّبِيُّ تَحْتَ الْكِسَاءِ عِنْدَ مُبَاهَلَةِ النَّصَارَى إِلَّا على بن ابى طالب وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَكَانَ تَأْوِيلُ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَبْناءَنا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ نِساءَنا فَاطِمَةَ وَ أَنْفُسَنا على بن ابى طالب».[1]

ب) حدیث دوم دعای امام کاظم‌علیه‌السلام که در این زمینه می‌فرماید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَخِيهِ وَ صِنْوِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قِبْلَةِ الْعَارِفِينَ وَ عَلَمِ الْمُهْتَدِينَ وَ ثَانِي الْخَمْسَةِ الْمَيَامِينِ الَّذِينَ فَخَرَ بِهِمُ الرُّوحُ الْأَمِينُ وَ بَاهَلَ اللهُ بِهِمُ الْمُبَاهِلِينَ فَقَالَ وَ هُوَ أَصْدَقُ الْقَائِلِين ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ الله عَلَى الْكاذِبِينَ﴾.[2]

ج) حدیث سوم با سند کتاب الاختصاص از امام کاظم‌علیه‌السلام چنین نقل می‌کند: «أجمعت الامّة بَرُّها وفاجرها انّ حديث النجرانّى حين دعاه النبى‌صلی‌الله‌علیه‌وآله إلى المباهلة لم يكن فى الكساء اِلّا النبى‌صلی‌الله‌علیه‌وآله وعلىّ وفاطمه والحسن والحسين‌علیهم‌السلام فقال الله تبارك وتعالى ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ... فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ...﴾ فكان تأويل أبناءنا الحسن والحسين ونساءَنا فاطمه وانفسنا على بن ابى طالب‌علیه‌السلام».[3]

د) حدیث چهارم از امام کاظم‌علیه‌السلام دربارهٔ پیوند معنایی آیهٔ مباهله، مودت (شوری/۲۳)، تطهیر (احزاب/۳۳) و صادقین (توبه/۱۱۹) نقل شده و جملگی آنان دربارهٔ اهل‌البیت حاضر در مباهله‌اند.[4]

٦. امام رضا‌علیه‌السلام

از امام رضا‌علیه‌السلام نیز سه حدیث دراین‌باره به چشم می‌خورد:

الف) حدیث شیخ مفید درباره پرسش مأمون از امام رضا‌علیه‌السلام که می‌گوید:

«أَخْبِرْنِى بِأَكْبَرِ فَضِيلَةٍ لِامیرالمؤمنين يَدُلُّ عَلَيْهَا الْقُرْآنُ قَالَ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا‌علیه‌السلام: «فَضِيلَةٌ فِى الْمُبَاهَلَةِ قَالَ اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ الله عَلَى الْكاذِبِينَ﴾ فَدَعَا رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَكَانَا ابْنَيْهِ وَ دَعَا فَاطِمَةَ فَكَانَتْ فِى هَذَا الْمَوْضِعِ نِسَاءَهُ وَ دَعَا امیرالمؤمنين

---

۱. صدوق، عیون الاخبار، ج۱، ص۸۳؛ مفید، الاختصاص [المنسوب الیه]، ص۵۶؛ نویری، نهایة الإرب، ج۸، ص۱۷۳؛ و نیز ر.ک: فاضل آبی، تثالدر، ج۱، ص۳۶۰؛ ابن‌حمدون، التذکرة الحمدونیة، ج۷، ص۱۸۰، ح۸۳۴.
۲. طوسی، مصباح المتهجد، ج۲، ص۷۶۷؛ کفعمی، المصباح، ص۹۰ و البلد الامین، ص۲۶۷.
۳. مفید، الاختصاص [المنسوب الیه]، ص۵۶.
۴. کفعمی، البلد الامین، ص۲۶۵؛ ابن‌طاووس، اقبال الاعمال، ص۵۱۵.

فَكَانَ نَفْسَهُ بِحُكْمِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ ثَبَتَ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللهِ تَعَالَى أَجَلَّ مِنْ رسول‌اللهﷺ وَ أَفْضَلَ فَوَجَبَ أَنْ لَا يَكُونَ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِنْ نَفْسِ رسول‌اللهﷺ بِحُكْمِ اللهِ تَعَالَى» فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: **أَلَيْسَ قَدْ ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى الْأَبْنَاءَ بِلَفْظِ الْجَمْعِ وَ إِنَّمَا دَعَا رسول‌اللهﷺ ابْنَيْهِ خَاصَّةً وَ ذَكَرَ النِّسَاءَ بِلَفْظِ الْجَمْعِ وَ إِنَّمَا دَعَا رسول‌اللهﷺ ابْنَتَهُ وَحْدَهَا فَأَلَّا جَازَ أَنْ يُذْكَرَ الدُّعَاءُ لِمَنْ هُوَ نَفْسُهُ وَ يَكُونَ الْمُرَادُ نَفْسَهُ فِي الْحَقِيقَةِ دُونَ غَيْرِهِ فَلَا يَكُونُ لِامیرالمؤمنین مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْفَضْلِ** فَقَالَ لَهُ الرِّضَاﷺ: **«لَيْسَ يَصِحُّ مَا ذَكَرْتَ يَا امیرالمؤمنین وَ ذَلِكَ أَنَّ الدَّاعِيَ إِنَّمَا يَكُونُ دَاعِياً لِغَيْرِهِ كَمَا أَنَّ الْآمِرَ آمِرٌ لِغَيْرِهِ وَ لَا يَصِحُّ أَنْ يَكُونَ دَاعِياً لِنَفْسِهِ فِي الْحَقِيقَةِ كَمَا لَا يَكُونُ آمِراً لَهَا فِي الْحَقِيقَةِ وَ إِذَا لَمْ يَدْعُ رسول‌اللهﷺ رَجُلًا فِي الْمُبَاهَلَةِ إِلَّا امیرالمؤمنین فَقَدْ ثَبَتَ أَنَّهُ نَفْسُهُ الَّتِي عَنَاهَا اللهُ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ وَ جَعَلَ حُكْمَهُ ذَلِكَ فِي تَنْزِيلِهِ»**.

فَقَالَ: الْمَأْمُونُ: إِذَا وَرَدَ الْجَوَابُ سَقَطَ السُّؤَالُ».[1]

شریف رضی نیز بخش پایانی این حدیث را بدین صورت نقل کرده است: امام رضاﷺ می‌فرماید:

«والداعی لایدعُو نفسَه، إنّما یدعُو غیره، فلمّا دعا الأبناء والنسّاء لایصحّ أن یَدعو نفسَه، لم یصحّ ان یتوجّه دعاء الأنفس اِلّا إلی علیّ بن ابی طالبﷺ اذا لم یکن بحضرته ـ بعد ما ذکرناه ـ غیره ممن یَجوز توجه دعاء الانفس الیه ولو لم یکن ذلك کذلك لَبطل معنی الآیة...

قال [المأمون] یا ابا الحسن اذا اصیب الصواب انقطع الجواب».[2]

ب) حدیث دوم در منابع گوناگون نقل شده است و در آن مناظره امام رضاﷺ را با دانشمندان در مجلس مأمون در مرو گزارش می‌کند؛ این حدیث راهبردی مشتمل بر معارف ژرف قرآنی دربارهٔ شئون و فضایل گوناگون اهل‌البیت و نیز لزوم پیروی از آنان است و پیش از این در فصل اول کتاب، بخش‌هایی از این حدیث را نقل کردیم. مأمون عباسی می‌پرسد: «... هَلْ فَضَّلَ اللَّهُ الْعِتْرَةَ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ؛ آیا خداوند عترت پیامبر اکرمﷺ را بر سائر مردم برتری داده است» امام می‌فرماید:

إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَبَانَ فَضْلَ الْعِتْرَةِ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّ اللهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلعمران عَلَى الْعالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ ...﴾ و آیات دیگری که برمی‌شمرند. دانشمندان در مجلس می‌گویند: فَأَخْبِرْنَا هَلْ فَسَّرَ اللَّهُ تَعَالَى الِاصْطِفَاءَ فِي الْكِتَابِ؟ امام رضاﷺ می‌فرماید: «**فَسَّرَ الِاصْطِفَاءَ فِي الظَّاهِرِ سِوَى الْبَاطِنِ فِي اثْنَيْ عَشَرَ مَوْطِناً**... سومین

---

۱. مفید، الفصول المختارة، ص۳۸.

۲. شریف رضی، حقائق التأویل، ص۱۱۲.

موردی که امام از این دوازده مورد برمی‌شمرند، آیه مباهله است می‌فرماید: **وَ أما الثَّالِثَةُ فَحِينَ مَيَّزَ اللهُ الطَّاهِرِينَ مِنْ خَلْقِهِ فَأَمَرَ نَبِيَّهُ ﷺ بِالْمُبَاهَلَةِ بِهِمْ فِي آيَةِ الِابْتِهَالِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ يَا مُحَمَّدُ ﷺ ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكاذِبِينَ﴾ فَأَبْرَزَ النَّبِيُّ ﷺ عَلِيّاً وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ فَاطِمَةَ وَ قَرَنَ أَنْفُسَهُمْ بِنَفْسِهِ فَهَلْ تَدْرُونَ مَا مَعْنَى قَوْلِهِ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ»** دانشمندان می‌گویند: منظور، خود پیامبر خداست؛ امام علیه السلام می‌فرماید: **«إِنَّمَا عَنَى بِهَا علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام وَ مِمَّا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ لَيَنْتَهِيَنَّ بَنُو وَلِيعَةَ أَوْ لَأَبْعَثَنَّ إِلَيْهِمْ رَجُلًا كَنَفْسِي يَعْنِي علی‌بن‌ابی‌طالب وَ عَنَى بِالْأَبْنَاءِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَنَى بِالنِّسَاءِ فَاطِمَةَ فَهَذِهِ خُصُوصِيَّةٌ لَا يَتَقَدَّمُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ وَ فَضْلٌ لَا يَلْحَقُهُمْ فِيهِ بَشَرٌ وَ شَرَفٌ لَا يَسْبِقُهُمْ إِلَيْهِ خَلْقٌ إِذْ جَعَلَ نَفْسَ عَلِيٍّ كَنَفْسِهِ فَهَذِهِ الثَّالِثَة»**.[1]

ج) حدیث سوم پرسش مأمون از امام رضا علیه السلام است که می‌گوید: «ما الدليل على خلافة جدّك علی بن ابی طالب؟ قال: «**آية انفسنا**» قال: لولا نساءنا، قال: «**لولا أبناءنا**».[2]

۷. امام حسن عسکری علیه السلام

در بخشی از حدیث درازدامن امام عسکری علیه السلام چنین نقل شده است:

قال رسول الله ﷺ: فألحق الله فاطمة علیها السلام بمحمد ﷺ وعلي علیه السلام فی الشهادة وألحق الحسن والحسين علیهما السلام بهم؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكاذِبِينَ﴾ فَكَانَ الْأَبْنَاءُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیهما السلام جَاءَ بِهِمَا رسول‌الله ﷺ... وَ أما النِّسَاءُ فَكَانَتْ فَاطِمَةَ علیها السلام جَاءَ بِهَا رسول‌الله ﷺ... وَ أما الْأَنْفُسُ فَكَانَ علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام جَاءَ بِهِ رسول‌الله ﷺ... فَقَالَ رسول‌الله ﷺ: اللَّهُمَّ هَذَا نَفْسِي وَ هُوَ عِنْدِي عِدْلُ نَفْسِي اللَّهُمَّ هَذِهِ نِسَائِي أَفْضَلُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ قَالَ اللَّهُمَّ هَذَانِ وَلَدَايَ وَ سِبْطَايَ فَأَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبُوا وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمُوا مَيَّزَ اللهُ تَعَالَى عِنْدَ ذَلِكَ الصَّادِقِينَ مِنَ الْكَاذِبِينَ فَجَعَلَ مُحَمَّداً ﷺ وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیهم السلام أَصْدَقَ الصَّادِقِينَ وَ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَمَّا مُحَمَّدٌ ﷺ فَهُوَ أَفْضَلُ رِجَالِ الْعَالَمِينَ وَ أما عَلِيٌّ فَهُوَ نَفْسُ مُحَمَّدٍ ﷺ أَفْضَلُ رِجَالِ الْعَالَمِينَ بَعْدَهُ وَ أما فَاطِمَةُ فَأَفْضَلُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ أما الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَسَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَّا مَا كَانَ مِنِ ابْنَيِ الْخَالَةِ عِيسَى وَ يَحْيَى فَإِنَّ اللهَ

---

۱. صدوق، عیون الاخبار، ج۱، ص۲۳۱ و الامالی، مجلس ۷۹، ح۱؛ و به نقل از وی، محمودی، ترتیب الامالی، ج۲، ص۴۲۱، ح۹۳۷؛ حرانی، تحف العقول، ص۲۱۵.

۲. این حدیث ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ در منابع کهن نقل نشده است؛ جابلقی بروجردی (م/۱۳۱۳ق) در طرائف المقال، ج۲، ص۳۰۲ و شیخ علی نمازی (م/۱۴۰۵ق) در مستدرک سفینة البحار، ج۱۰، ص۱۱۸ آن را نقل کرده‌اند.

تَعَالَى مَا أَلْحَقَ صِبْيَاناً بِرِجَالٍ كَامِلِي الْعُقُولِ إِلَّا هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ».[1]

۸. عبدالله بن عباس

حدیث ابن‌عباس در امالی شیخ طوسی با سند خود از مجاهد نقل شده که می‌گوید: «قلت لابن عباس رضی الله عنه: مَن الذین أراد النبیّ صلی الله علیه و آله أن یُباهل بهم قال:

علی وفاطمه والحسن والحسین. والأنفس النبیّ وعلیّ».[2]

حدیث دیگر ابن‌عباس در روضة الواعظین فتال نیشابوری (م/۵۰۸) به صورت مرسل بدین شرح است:

«وَفَدَ وَفْدُ نَجْرَانَ عَلَى نَبِيِّ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ فِيهِمُ السَّيِّدُ وَ الْعَاقِبُ وَ أَبُوالْحَارِثِ وَ هُوَ عَبْدُالْمَسِيحِ بْنُ يَوْمَانَ أُسْقُفُّ نَجْرَانَ سَادَةُ أَهْلِ نَجْرَانَ فَقَالُوا لِمَ تَذْكُرُ صَاحِبَنَا قَالَ وَ مَنْ صَاحِبُكُمْ قَالُوا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ تَزْعُمُ أَنَّهُ عَبْدُ اللهِ قَالَ أَجَلْ هُوَ عَبْدُ اللهِ قَالُوا فَأَرِنَا فِيمَنْ خَلَقَ اللهُ عَبْداً مِثْلَهُ فَأَعْرَضَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَنْهُمْ فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ الله كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ـ إِلَى قَوْلِهِ ـ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ الله عَلَى الْكاذِبِينَ﴾ فَقَالَ لَهُمْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ الله عَلَى الْكاذِبِينَ قَالُوا نَعَمْ نُلَاعِنُكَ فَخَرَجَ رسول‌الله صلی الله علیه و آله فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ مَعَهُ فَاطِمَةُ علیها السلام وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السلام فَقَالَ رسول‌الله صلی الله علیه و آله: هَؤُلَاءِ أَبْنَاؤُنَا وَ نِسَاؤُنَا وَ أَنْفُسُنَا فَهَمُّوا أَنْ يُلَاعِنُوهُ ثُمَّ إِنَّ السَّيِّدَ قَالَ لِأَبِي الْحَارِثِ وَ الْعَاقِبِ مَا تَصْنَعُونَ بِمُلَاعَنَةِ هَذَا؟! إِنْ كَانَ كَاذِباً مَا تَصْنَعُ بِمُلَاعَنَتِهِ شَيْئاً وَ إِنْ كَانَ صَادِقاً لَنَهْلِكَنَّ فَصَالِحُوهُ عَلَى الْجِزْيَةِ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَوْمَئِذٍ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَاعَنُونِي مَا حَالَ الْحَوْلُ وَ بِحَضْرَتِهِمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ».[3]

این حدیث از ابن‌عباس در منابع گوناگون اهل‌سنت به صورت مسند نقل شده که خواهید دید.

۹. سعد بن ابی وقاص

حدیث سعد بن ابی وقاص در چندین منبع شیعی و اهل‌سنت با اسناد صحیح نقل شده و مشهور

---

۱. امام عسکری علیه السلام، تفسیر [المنسوب الی] الامام العسکری، ج۱، ص۶۶۰ و به نقل از آن، مجلسی، بحارالأنوار، ج۳۷، ص۴۸.
۲. طوسی، الامالی، ص۳۳۴، مجلس ۱۲، ح۶۷۰ و ص۲۷۱ ح۵۰۷.
۳. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص۱۱۰.

است؛ معاویه به سعد دستور می‌دهد امام علی﵇ را دشنام دهد ولی وی امتناع می‌ورزد، معاویه به او می‌گوید: چرا ابوتراب را سبّ نمی‌کنی؟! می‌گوید: چون سه چیز از رسول خدا ﷺ دربارهٔ او به یاد دارم به همین‌رو هرگز وی را سبّ نمی‌کنم... سومین آنها این است:

«لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ﴾ دَعَا رسول‌الله ﷺ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَناً وَ حُسَيْناً فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي».[1]

۱۰. ابوذر

شیخ طوسی با سند خود از ابوذر، حدیث مناشده امام علی﵇ را در شورای انتخابی خلیفه دوم نقل کرده است؛ امام در بخشی از آن می‌فرماید:

«فهل فيكم أحد أنزل الله عزّ وجلّ فيه وفي زوجته و وَلديه آية المباهله وجعل الله عزّ وجلّ نفسه نفس رسوله غيري؟ قالوا: لا».[2]

ابن‌جریر طبری شیعی (م/اوائل قرن چهارم) نیز همین مضمون را نقل کرده است.[3]

۱۱. عبدالله بن عبیدالله بن ابی رافع

شیخ طوسی با سند خود از وی ماجرای مباهله را بدین شرح نقل کرده است:

«فَدَعَا رسول‌الله ﷺ عَلِيّاً فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَتَوَكَّأَ عَلَيْهِ وَ مَعَهُ ابْنَاهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ خَلْفَهُمْ فَلَمَّا رَأَى النَّصَارَى أَشَارَ عَلَيْهِمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ مَا أَرَى لَكُمْ تُلَاعِنُوهُ فَإِنْ كَانَ نَبِيّاً هَلَكْتُمْ وَ لَكِنْ صَالِحُوهُ قَالَ فَصَالَحُوهُ قَالَ رسول‌الله ﷺ لَوْ لَاعَنُونِي مَا وُجِدَ لَهُمْ أَهْلٌ وَ لَا وُلْدٌ وَ لَا مَال».[4]

۱۲. جدّ محمد بن المنکدر

شیخ مفید با سند خود از طریق عبدالرزاق بن همام از محمد بن المنکدر از پدرش از جدش درباره افراد مباهله چنین نقل می‌کند:

---

۱. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج۱، ص۱۷، ح۵۹؛ طوسی، الامالی، مجلس ٦، ح۳۹ و مجلس ۱۱، ح٦۳؛ اربلی، کشف الغمة، ج۱، ص۲۱۹؛ حلیّ، کشف الیقین، ص۲۸۱.
۲. طوسی، الامالی، ص۵۵۰، مجلس ۲۰، ح٤ و به نقل از وی، ترتیب الامالی، ج٤، ص۳۰۸، ح۱۸۹٦.
۳. ابن‌جریر، المسترشد، ص۳۵٤، رقم ٤٦.
٤. طوسی، مصباح المتهجد، ص۷۵۹.

«**فلمّا کان غداً النبیﷺ بیمینه علیّ وبیسارة الحسن والحسین ومن ورائهم فاطمه...**».[۱]

این روایات متواتر که برخی با سند صحیح نقل شده‌اند دربردارندهٔ معارف ژرف و پربها دربارهٔ رخداد مباهله‌اند که پس از اتمام حجت با شیوهٔ منصفانه برای اثبات توحید و حقانیت رسالت پیشنهاد شد و افزون بر اثبات حضور اصحاب کسا در مباهله، فضائل بی‌مانند اهل‌البیت را نمایان می‌سازد، امام علی‌علیه‌السلام را جان پیامبر خداﷺ و بزرگ‌ترین فضیلت برای ایشان و امام حسن و امام حسین را دو فرزند حقیقی پیامبر خدا قلمداد کرده و بر این حقایق از کتاب خدا و سنت پیامبر اکرمﷺ، دلیل اقامه می‌کند؛ این معارف و حقایق دیگری که در این روایات ـ و سایر احادیث ـ بیان شده در جای خود در فصول بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. ان‌شاءالله

مصادر زیدی

در مصادر زیدی نیز رخداد مباهله با حضور رسول اعظم اسلامﷺ امام علی و زهرای مرضیه و امام حسن و امام حسین‌علیهم‌السلام با اجمال یا تفصیل نقل شده است، فرات کوفی (م/زنده در سال ۳۰۷ق) این ماجرا را با اسانید خود از امام علی‌علیه‌السلام،[۲] عبدالله بن عباس[۳] و ابی رافع مدنی[۴] و از تابعین از امام باقرعلیه‌السلام[۵] ـ ایشان را در این‌جا جزو تابعین محسوب می‌کنیم ـ عامر شعبی،[۶] شهر بن حوشب[۷] و ابوهارون عبدی[۸] نقل کرده است.

در روایت امام باقرعلیه‌السلام و ابوهارون عبدی و شعبی تصریح شده مراد از «انفسنا» امام علی‌علیه‌السلام است. ابن‌عقده (م/۳۲۳ق) نیز ـ که زیدی جارودی است ـ با سند خود حضور اهل‌بیت را در

---

۱. مفید، الإختصاص [المنسوب الیه]، ص۱۱۶؛ ابن‌طاووس، سعد السعود، ج۱، ص۲۰۹.
۲. ر.ک: فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ج۱، ص۸۷، ح۶۶.
۳. همو، تفسیر فرات الکوفی، ج۱، ص۸۹، ح۶۹.
۴. همو، تفسیر فرات الکوفی، ج۱، ص۸۶، ح۶۳.
۵. همو، تفسیر فرات الکوفی، ج۱، ص۸۴، ح۶۱ و ۶۲.
۶. همو، تفسیر فرات الکوفی، ج۱، ص۸۷، ح۸۴.
۷. همو، تفسیر فرات الکوفی، ج۱، ص۸۹، ح۶۷.
۸. همو، تفسیر فرات الکوفی، ج۱، ص۸۹، ح۶۸. محقق تفسیر فرات در پانوشت درباره ابی هارون عبدی (م/۱۳۴ق) می‌نویسد: «له ترجمة فی التهذیب وقد ضعّفه جمع ووصفوه بالکذب والوضع والتلون و...» قال ابن‌المدینی عن یحیی بن سعید: «مازال ابن عون یروی عنه حتی مات، وقال ابن عبدالبر: وکان فیه تشیع واهل البصرة یفرطون فیمن یتشیع بین أظهرهم لأنّهم عثمانیون».

مباهله از عبدالله بن عبیدالله بن ابی رافع گزارش کرده است.[۱] قاسم بن ابراهیم رَسّی (از دانشمندان زیدی قرن سوم) در کتاب الکامل المنیر می‌گوید: «فدعا رسول الله من الأبناء الحسن والحسین ومن النساء فاطمة الزهراء ومن الأنفس علیّاً»؛[۲] وی در موضع دیگری از کتاب خود درباره آیه مباهله می‌گوید:

«لا اختلاف بین الأمة أنّها نزلت فی علي وفاطمة والحسن والحسین لایقدر أحد من الخلق أن یَدّعیه لنفسه ولا لغیره غیرهم صلوات الله علیهم ورحمته».[۳]

وی از جمله نتایجی که از رخداد مباهله می‌گیرد درباره شهادت امام علی‌علیه‌السلام بر مالکیت فدک برای زهرای مرضیه‌علیهاالسلام است و می‌گوید:

«فنفس رسول الله لاتشهد بالزورو لاتعمل بالخطاء ولا یفضّلها أحد من المخلوقین».

و در پی آن با استناد به این آیه شریفه ﴿**یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَيِ اللهِ وَرَسُولِهِ...**﴾ (حجرات/۱) می‌گوید:

«فمن قدّم علی علي فقد قدّم علی رسول الله اذ سمّاهما نفساً واحداً».[۴]

مصادر اهل‌سنت

۱. امام علی‌علیه‌السلام

ابن‌عساکر با سند خود از امام علی‌علیه‌السلام چنین نقل می‌کند:

«**خرج رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله حین خرج لمباهلة النصاري بي وبفاطمة والحسن والحسین**».[۵]

۲. ابی رباح مولی اُم سلمه

سید علی همدانی حنفی از وی چنین نقل کرده است:

قال رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله: «**لو علم الله تعالی أنّ فی الأرض عباداً اکرم من علي وفاطمة والحسن والحسین**

---

۱. ابن‌عقده، فضائل امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، ج۱، ص۱۸٤.
۲. رسیّ، الکامل المنیر، ص۲٦۲.
۳. همو، الکامل المنیر، ص۱۷۱.
٤. همو، الکامل المنیر، ص۲٦۲.
۵. ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج۱٤، ص۱۷، ترجمة الحسین بن علی، رقم ۱۵٦٦.

لأمرنی أن أباهل بهم، ولکن أمرنی بالمباهلة مع هولاء وهم أفضل الخلق فغلبت بهم الیهود والنصاری».[1]

۳. جابر بن عبدالله

حدیث جابر در منابع گوناگون با چند طریق از شعبی نقل شده که می‌گوید:

قدم وفد أهل نجران علي النبيﷺ، العاقب والسیّد، فدعاهما إلي الإسلام، فقالا: أسلمنا قبلك. قال: کذبتما، إن شئتما أخبرتکما بما یمنعکما من الإسلام. فقالا: هات أنبئنا. قال: حبّ الصلیب، وشرب الخمر، وأکل لحم الخنزیر. فدعاهما إلي الملاعنة، فواعداه علي أن یغادیاه بالغداة، فغدا رسول اللهﷺ، فأخذ بید علي وفاطمة وبید الحسن والحسین، ثمّ أرسل إلیهما فأبیا أن یجیبا، فأقرّا له بالخراج. فقال النبيﷺ: والّذي بعثني بالحقّ لو فعلا لمطر الوادي ناراً.
قال جابر: فنزلت فیهم هذه الآیة: ﴿فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ﴾.
قال الشعبي: (أَبْناءَنا) الحسن والحسین، (نِساءَنا) فاطمة، (أَنْفُسَنا) علي بن أبي طالب رضی الله عنهم».

این روایت در برخی از نقل‌ها مانند نقل ابن‌مردویه، ابونعیم و حسکانی چنین آمده است:

قال جابر: «**(أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ) رسول اللهﷺ وعلي بن أبي طالب، و (أَبْناءَنا)الحسن والحسین، و (نِساءَنا) فاطمة».**[2]

---

۱. همدانی، مودة القربی، مخطوط، برگ ۳۷ به نقل از عبقات الانوار میرحامد حسین هندی، ج۲، ص۳۵۹.
۲. ابونعیم، الدلائل، ج۲، ص۳۵۳، ح۲٤٤؛ واحدی، اسباب النزول، ص۸۹-۸۸؛ ابونعیم، النور المشتعل من کتاب مانزل من القرآن فی علي، ص۲۳؛ ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی طالب، ج۱، ص۲۲٦، ح ۳۲۰؛ ایجی، فضائل الثقلین، ج۱، ص۱٦۸، رقم ٤۷٦؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج۱، ص۱۸۷، ح۱۷۲ و ص۱۹۲، ح۷۵؛ نظنزی، الخصائص العلویة، ص۱۰۲ ح۹۲؛ خوارزمی، المناقب، ص۹٦؛ ابن‌مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب، ص۲٦۳، ح۳۱۰؛ حاکم نیشابوری نیز حدیث جابر را نقل و آن را به شرط مسلم صحیح می‌داند (مستدرك، ج۲، ص٤۱۵۷، ح۱٦۷) ولی در متن آن نام امام علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام نیست و تنها می‌گوید: «... فجاء النبیﷺ وجمع ولده الحسن والحسین...». با این وصف، ابن‌کثیر در تفسیر خود، ج۱، ص٤۷ درباره حدیث جابر می‌گوید: «رواه الحاکم فی مستدرکه... بمعناه ثم قال: صحیح علی شرط مسلم، ولم یخرجاه...» چه‌بسا از ظاهر عبارت ابن‌کثیر بتوان استفاده کرد که در نسخه‌ای که از مستدرك نزد وی بوده، نام امام علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام نیز در اعضای مباهله وجود داشته است؛ شوکانی (م/۱۲۵۰ق) نیز در فتح القدیر (ج۱، ص۲۹۷) از حاکم، شبیه قول ابن‌کثیر را نقل کرده است.

٤. حذیفه بن یمان

حاکم حسکانی با سند خود از حذیفة یمان چنین نقل می‌کند:

«جاء العاقب والسيّد أسقفا نجران يدعوان النبي ﷺ إلى الملاعنة، فقال العاقب للسيّد: إن لاعن بأصحابه، فليس بنبي، وإن لاعن بأهل بيته، فهو نبي، فقام رسول الله ﷺ، فدعا عليّاً، فأقامه عن يمينه، ثمّ دعا الحسن، فأقامه عن يساره، ثمّ دعا الحسين، فأقامه عن يمين علي، ثمّ دعا فاطمة، فأقامها خلفه. فقال العاقب للسيّد: لا تلاعنه إنّك إن لاعنته لانفلح نحن ولا أعقابنا. فقال رسول الله: لو لاعنوني، ما بقيت بنجران عين طرف».[1]

٥. سعد بن ابی وقاص

حدیث سعد بن ابی وقاص در منابع گوناگون از جمله در صحیح مسلم بدین صورت نقل شده است:

«أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً، فقال: ما منعك أن تسبّ أباالتراب؟ فقال: أمّا ما ذكرت ثلاثاً قالهنّ له رسول الله ﷺ فلن أسبّه، لأن تكون لي واحدة منهنّ أحبّ إلي من حمر النعم.

سمعت رسول الله ﷺ يقول له، خلّفه في بعض مغازيه، فقال له علي: يارسول الله، خلّفتني مع النساء والصبيان؟ فقال له رسول الله ﷺ: «أما ترضي أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسي، إلّا أنّه لانبوّة بعدي؟

وسمعته يقول يوم خيبر «**لأعطينّ الراية رجلاً يحبّ الله ورسوله، ويحبّه الله ورسوله**»، قال: **فتطاولنا لها، فقال: «ادعوا لي عليّاً فأتي به أرمد، فبصق في عينه، ودفع الراية إليه، ففتح الله عليه».**

ولمّا نزلت هذه الآية: ﴿فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ﴾، دعا رسول الله ﷺ عليّاً وفاطمة وحسناً وحسيناً، فقال: اللهمّ هؤلاء أهلي».[2]

---

۱. حسکانی، شواهد التنزیل، ج۱، ص۱٦٤-۱٦۳، ح۱۷٤.

۲. مسلم، الصحیح، ج٤، ص۱۸۷۱، ح۲٤۰٤؛ ترمذی، الجامع الصحیح، ج٥، ص۲۲٥ ح۲۹۹۹ و ص٦۳۸، ح۳۷۲٤؛ ابن‌ابی‌عاصم، کتاب السنة، ص٥۸۷-٥۸٦، ح۱۳۳٦ و ۱۳۳۸؛ نسائی، خصائص امیرالمؤمنین، ص۳٥-۳۲، ح۱۱؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج۱، ص۱٦۰، ح۱۷۲؛ ابن‌حنبل، المسند، ج۳، ص۱٦۰، ح۱٦۰۸؛ حاکم نیشابوری، المستدرك، ج۳، ص۱٥۰، ح۳۱۷، وی پس از نقل حدیث می‌گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه» ذهبی نیز با او موافق است (همان جا) حمیدی نیز در کتاب الجمع بین الصحیحین در حدیث ششم از مسند سعد بن ابی وقاص آن را نقل و می‌گوید: «من إفراد مسلم» جمعی یا در صدد توجیه دستور معاویه به سبّ امام علی علیه‌السلام و یا حذف این بخش از حدیث برآمده‌اند؛ درباره این توجیه‌ها و پاسخ به آنها ر.ک: حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۲٦۷-۲۷۳.

٦. علباء بن احمر یشکری

ابن جریر طبری با سند خود از وی چنین نقل می‌کند:

«لمّا نزلت هذه الآية: ﴿فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ﴾ الآية، أرسل رسول الله ﷺ إلى علي وفاطمة وابنيها الحسن والحسين، ودعا اليهود ليلاعنهم، فقال شابّ من اليهود: ويحكم! أليس عهدكم بالأمس إخوانكم الّذين مسخوا قردة وخنازير؟ لاتلاعنوا، فانتهوا».[1]

۷. عبدالله بن عباس

حدیث عبدالله بن عباس نیز در منابع گوناگون و از چند طریق از کلبی و نیز از کامل بن العلا (ابوالعلا کوفی) از ابی صالح از ابن‌عباس نقل شده است.

از جمله حاکم نیشابوری از طریق کلبی از ابی صالح از ابن‌عباس چنین نقل کرده است:

«في قوله ـ عزّ وجلّ ـ: ﴿فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ﴾ إلى قوله ﴿الْكاذِبِينَ﴾، نزلت على رسول الله ﷺ وعليٌّ نفسه، ﴿نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ﴾ في فاطمة، و ﴿أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ﴾ في حسن وحسين، والدعاء على الكاذبين نزلت في العاقب والسيّد وعبدالمسيح وأصحابهم».[2]

۸. ابورافع

حدیث ابورافع با سند ابوالفرج اصفهانی در الاغانی نقل شده که در بخشی از آن می‌گوید:

«وجاء النبی بعلي فأقامه بين يديه، وجاء بفاطمة فأقامها بين كتفيه، وجاء بحسن فأقامه عن يمينه وجاءبحسين فأقامه عن يساره...».[3]

۹. ابوالطفیل عامر بن واثلة

ابن‌عساکر با سند خود از طریق ابوالحسن دارقطنی و نیز ابن‌حجر هیتمی از ابی الطفیل صحابی،

---

۱. ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۱۳.

۲. حاکم نیشابوری، معرفة علوم الحدیث، النوع السابع عشر، ص٦۲؛ و نیز ر.ک: حبری، تفسیر الحبری، ص۲٤۷، ح۱۲؛ ابونعیم، دلائل النبوة، ج۱، ص۳٥٤، ح۲٤٥؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج۱، ص۱٥۷، ح۱٦۹ و ص۱٦٥-۱٦٤، ح۱۷٥؛ ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی طالب، ج۲، ص۲۲۷، ح ۳۲۱ و با سند کامل بن العلا ـ وی کامل بن العلا التمیمی، ابوالعُلا السعدی است ـ از ابی صالح از ابن‌عباس، حسکانی، شواهد التنزیل، ج۱، ص۱۸۹، ح۱۷۳؛ ابن‌مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب، ص۳۱۸، ح۳٦۲.

۳. ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ج۱۲، ص۲٦٦.

مناشده امام علی﵇ را در روز شورا (شورای تعیین خلیفه توسط خلیفه دوم) نقل کرده‌اند؛ امام علی﵇ در بخشی از آن می‌فرماید:

«أنشدکم بالله هل فیکم أحد أقرب إلی رسول الله فی الرحم ومن جعله رسول الله نفسه وأبناءه أبناءه ونساءه نساءه غیری؟ قالوا: اللهم لا...».[۱]

جمعی از تابعین نیز بنا به اسانید اهل‌سنت، حضور امام علی، زهرای مرضیه و امام حسن و امام حسین﵈ را در رخداد مباهله نقل کرده‌اند؛ از جمله از امام باقر﵇[۲] ـ که ایشان را در این‌جا از طبقه تابعین محسوب می‌کنیم ـ به نقل از آجرّی در کتاب الشریعة با سند خود از امام که چنین می‌گوید:

فی قوله تعالی: ﴿**قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ**﴾ قال: الحسن والحسین ﴿**نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ**﴾ قال: فاطمه ﴿**أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ**﴾ قال: علی بن ابی طالب».[۳]

شعبی،[۴] زید بن علی،[۵] حسن بصری،[۶] حصین بن عبدالرحمن،[۷] و سدّی[۸] نیز، حضور اهل‌البیت ر ادر مباهله نقل کرده‌اند.

اینها روایات متواتر اهل‌سنت درباره حضور اهل‌بیت در رخداد مباهله است که برخی از آنها نیز با سند صحیح نقل شده‌اند.

ابن‌طاووس درباره طرق این روایات از کتاب تفسیر محمد بن العباس بن علی بن مروان معروف به الحجّام چنین می‌آورد:

«روی الحدیث فی تفسیر الآیة الکریمه من کتابه «ما انزل من القرآن فی علي» من المجلد الاول من الجزء الثانی عن احد و خمسین طریقاً عمن سمّاه من الصحابة وغیرهم».[۹]

---

۱. ابن‌عساکر، تاریخ دمشق، ج۴۲، ص۴۳۲؛ ابن‌حجر، الصواعق المحرقة، ج۲، ص۴۵۴.
۲. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج۱۲، ص۲۶۶.
۳. آجرّی، الشریعة، ج۵، ص۲۲۰۴ ح۱۶۹۲.
۴. ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی طالب، ج۱، ص۲۲۷؛ خوارزمی، المناقب، ص۱۵۹، ح۱۸۹.
۵. ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۲۲؛ ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج۱۲، ص۲۶۶.
۶. ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی طالب، ج۱، ص۲۲۸؛ خوارزمی، المناقب، ص۱۵۹، ح۱۸۹.
۷. حسکانی، شواهد التنزیل، ج۱، ص۱۵۵، ح۱۶۸؛ ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی طالب، ج۱، ص۲۲۸.
۸. ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۲۲.
۹. ابن‌طاووس، سعد السعود، ص۹۱.

ابن‌طاووس نام بسیاری از راویانی که محمد بن العباس از آنان نقل کرده در اوائل باب دوم از کتاب سعد السعود ذکر می‌کند. در بین این راویان، نام برخی از صحابه و تابعین ـ غیر از آنان‌که نام بردیم ـ مانند براء بن عازب، أنس بن مالک و دیگران از تابعین مانند مجاهد بن جبر، شهر بن حوشب به چشم می‌خورد.[۱]

برخی دیگر از علمای اهل‌سنت نیز بر کثرت طرق و حضور قطعی اهل‌البیت در رخداد مباهله تصریح کرده‌اند. مانند ابوبکر احمد بن علی جصاص (م/۳۷۰ق) از بزرگان حنفی که می‌گوید:

«فنقل رواة السِّیر ونَقَلة الأثر لم یختلفوا فیه أن النبیﷺ أخذ بید الحسن والحسین وعلی وفاطمه علیهم السلام ثم دعا النصاری الذین حاجّوه الی المباهلة فأحجموا عنها».[۲]

حاکم نیشابوری (م/٤٠٥ق) نیز دراین‌باره چنین اظهار نظر می‌کند:

«وقد تواتر الأخبار فی التفاسیر عن عبدالله بن عباس وغیره: أنّ رسول اللهﷺ أخذ یوم المباهلة بید علي وحسن وحسین وجعلوا فاطمه وراءهم ثم قال: **هولاء أبناؤنا وأنفسنا ونساءنا، فهلموا انفسکم وأبناءکم ونساءکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین**».[۳]

محمد بن طلحه شافعی (م/٦٥٢ق) می‌گوید:

«فقد نقل الرواة الثقات والنقلة الإثبات، أنّ سبب نزول آیة المباهلة، هی قوله تعالی ﴿**قُلْ تَعَالَوْا** نَدْعُ...﴾ فلما أصبحوا جاؤوا إلی رسول الله فخرج إلیهم محتضن الحسین اٰخذاً بید الحسن وفاطمه خلفه وعلیّ خلفهما ویقول: «**اللّهم هولاء اهلی**».[۴]

در برابر این روایات و اقوال، روایات برخی از تابعین به چشم می‌خورد که یا از حضور شخص امام علی علیه السلام در مباهله خبر نمی‌دهند؛ مانند حدیث قتاده،[۵] و ازرق بن قیس،[۶] و یا در نقل آنها اختلاف است برخی بر عدم حضور و برخی بر حضور امام دلالت دارد؛ مانند روایت عامر

---

۱. ابن‌طاووس، سعد السعود، ص۹۱.
۲. جصاص، احکام القرآن، ج۲، ص۲۹۵.
۳. حاکم نیشابوری، معرفة علوم الحدیث، ص۵۰.
٤. ابن‌طلحه، مطالب السؤول، ص۳۷.
۵. ر.ک: عبدالرزاق، تفسیر القرآن العزیز (تفسیر عبدالرزاق)، ج۱، ص۱۲۹ رقم ٤۱۰؛ ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۱۲.
٦. ابن‌سعد، الطبقات، ترجمة حسین بن علی، ص۳۰-۲۹، رقم ۲۱٤.

شعبی[۱] و حسن بصری؛[۲] حضور امام علی‌ؑ و زهرای مرضیه‌ؑ در مباهله در سند شعبی از جابر در مستدرك حاکم نیشابوری ـ براساس نسخه‌ای که هم اکنون رایج است ـ ذکر نشده ولی در سایر نقل‌ها از شعبی از جابر مانند نقل ابن‌مردویه، واحدی نیشابوری و حسکانی ذکر شده که ملاحظه کردید و همین‌طور در نقل حاکم نیشابوری از ابن‌عباس که نام امام علی‌ؑ و زهرای مرضیه آمده است.

بیهقی در کتاب «الدلائل» از طریق «سلمة بن عبد یشوع» از پدرش از جدش نیز تنها از حضور امام حسن و امام حسین و زهرای مرضیه‌ؑ در مباهله خبر داده و از حضور امام علی‌ؑ نام نبرده است.[۳]

ابن‌جریر طبری حقیقتی را درباره شعبی از قول مغیره نقل کرده می‌گوید:

«حدثنا ابن‌حمید، قال: ثنا جریر: قال: قلت للمغیرة: «إن الناس یرون فی حدیث اهل نجران أن علیاً کان معهم فقال: اما الشعبی فلم یذکره، فلا أدری لسوء رأی بنی أمیّه فی علي، أو لم یکن فی الحدیث».[۴]

البته توجیه دوم وی نادرست است؛ چون روایات متواتر سنی ـ فارغ از شیعه ـ از حضور امام علی‌ؑ در مباهله حکایت دارد از برخی دیگر از روایات نیز می‌توان ذهنیت افراد را نسبت به حذف نام امام علی‌ؑ در رخداد مباهله دریافت؛ مانند حدیث فرات کوفی که در بخشی از آن چنین می‌آورد:

«فقال رجل لشریك [بن عبد الله] یا عبد الله ﴿إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ﴾ (البقرة/۱۵۹) قال یلعنهم کل شی حتی الخنافس فی حُجرها ثم غضب شریك واستشاط فقال: یا معافاة فقال له رجل یقال له ابن‌المُقعَد یا ابا عبد الله إنّی لم یعنك [یفنك] فقال انت [له] أیقع [أنفع] إنّما أرادنی ترکتُ ذکر علي [بن ابی طالب]».[۵]

---

۱. ر.ک: ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۱۲ ولی حضور امام در سایر نقل‌ها از شعبی از جابر ذکر شده که مشاهده کردید.

۲. ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ج۲، ص۷۷٦ رقم ۱۳۷٤ ولی حضور امام در نقل خوارزمی از حسن بصری ذکر شده است (ر.ک: خوارزمی، المناقب، ص۱۵۹ رقم ۱۸۹).

۳. بیهقی، الدلائل، ج۵، ص۳۸۸ و به نقل از وی سیوطی، الدر المنثور، ج۲، ص۳۸.

٤. ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۱۱.

۵. فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص۸۷ رقم ٦۵.

باز در برابر این روایات متواتر و انبوه در منابع فریقین یکی دو خبر واحد در کتاب‌های تاریخی سیرهٔ حلبی[۱] و تاریخ دمشق[۲] نقل شده که از حضور دیگران در مباهله خبر می‌دهند. برخی از علمای امامیه با بررسی اعتبار صدوری و دلالی این روایات، آنها را ابطال کرده و می‌گویند: «این احادیث غریب با اسناد ضعیف، خود، شاهدی بر فضیلت اهل‌بیت در رخداد مباهله خواهد بود چون اگر فضیلتی برای حضور آنان در مباهله نبود چنین احادیثی را جعل نمی‌کردند».[۳] بررسی تفصیلی سندی و دلالی این روایات در اصل سوم از اصول امامیه و نیز در ارزیابی اصول فریقین بیان خواهد شد.

گفتار دوم: تبیین اصول دیدگاه امامیه در تفسیر آیه

قرآن پژوهان شیعی در تفسیر این آیه همداستانند و اختلاف محسوسی در کلام آنان به چشم نمی‌خورد؛ دیدگاه علمای امامیه را می‌توان در طی چند اصل (مبنا) از عبارات آنان استخراج کرد که بدین شرحند:

اصل اول: تبیین حکمت دعوت به مباهله

نوعاً امامیه با الهام از مفاد آیه و روایات، حکمت دعوت به مباهله را برای جداسازی محسوسِ حق از باطل و نمایاندن راستگو از دروغگو برای پایان دادن به ستیزه‌جویی‌ها دانسته‌اند؛ این دعوت پس از اقامه دلیل از راه جدال احسن یا برهان عقلی برای اثبات حق و ابطال باطل است؛ بدین‌سان، مباهله در جایی به کار می‌رود که دلیل و برهان کارایی ندارد و به مخاصمه پایان نمی‌دهد.

آن‌چه گفتیم قدر متیقن از دیدگاه‌های امامیه در تمام اعصار است که به صورت مشروح یا موجز به آن پرداخته‌اند و ابهامی در آن نیست.[۴] تنها در این‌جا به ذکر چند نکتهٔ قابل توجه از

---

۱. حلبی، السیرة الحلبیة، ج۳ ص۲۳٦؛ ابن‌حجر به درستی این روایت را از مستغربات دانسته می‌گوید: «ومن مستغربات مقاتل بن سلیمان أنّه نقل فی هذه القصة أنّ عمر قال للنبیﷺ «لو لاعنتهم...» (ابن‌حجر، العجاب، ج۲، ص٦٨٦).

۲. ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج۳۹، ص۱۷۷.

۳. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۱۰.

٤. به‌طور نمونه، ر.ک: طوسی، التبیان، ج۲، ص٤٨٥؛ طبرسی، مجمع البیان، ج۲، ص٤٨۲؛ شوشتری، حاشیة علی البیضاوی، ج٤، ص۱٤۷؛ گنابادی، بیان السعادة، ج۱، ص۲٦۹؛ بلاغی (محمدجواد)، آلاء الرحمن، ج۲، ص٥۳۳؛ فضل‌الله، من وحی القرآن، ج٤، ص٦٥ و ۷۳؛ ملکی میانجی، مناهج البیان، ج۳، ص۲٦۸؛

عبارات امامیه به ترتیب اجزای آیه اکتفا خواهیم کرد.

الف) واژه «محاجّه» در قرآن کریم برای امر باطل، متعدد به کار رفته است مانند ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ﴾ (بقره/۲۵۸) و ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ﴾ (آل‌عمران/٦٥) و آیات دیگر؛ به همین روست که گاهی حجت گمراهان با وصف داحضه آمده است مانند آیه ۸۰ سوره انعام؛ مراد از محاجّه در آیه مورد بحث، مصداق باطل آن است به دو قرینه یکی جمله ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ و دیگری قید ﴿مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾ که در این سیاق به کار رفته است.[۱]

ب) درباره مرجع ضمیر «فیه» در ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾ دو احتمال ذکر کرده‌اند؛ برخی آن را حقیقت امر عیسی﵇ دانسته‌اند ـ قولی که از قتاده نیز نقل شده است[۲] ـ خداوند این حقیقت را به صورت شفاف و با دلیل بیان کرد؛ پس جایی برای تردید و شک در آن نیست و برخی، مرجع آن را کلمهٔ «حق» در ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ می‌دانند در این صورت شخصیت واقعی عیسی﵇ مصداقی از آن خواهد بود.[۳]

ج) «علم» در ﴿جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾ برخاسته از ادلهٔ واضح و مطابق واقع است که یا از طریق برهان عقلی[۴] و یا از طریق کلام وحیانی و یا هر دو ـ ابتدا از طریق عقل و سپس از طریق وحی ـ تحصیل می‌شود؛[۵] در این تنظیر که فرمود: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ﴾ می‌توان هر دو را مشاهده کرد؛ برخی دراین‌باره چنین گفته‌اند: «إنّ قصة عیسی﵇ التی اوضحها الله سبحانه فی کتابه، فی موضوع بشریته التی تبتعد به عن الالوهیة فی ایّ جانب من الجوانب هو الحق الذی لامجال لإنکاره لأنّه یرتکز علی منطق العقل ومنطق الوحی».[۶]

د) هرگز نمی‌توان در برابر برهان عقلی و کلام وحیانی از عقل تجربی برای نفی آنها بهره گرفت چون محصول عقل تجربی فقط اثبات است نه نفی؛ عقل تجربی گزارشگر اموری است که آنها را آزموده پس چیزی که از حوزه آزمایش آن بیرون است مورد قضاوت او نیست. عقل تجربی

سبزواری، الجدید، ج۲، ص٧٤؛ موسوی همدانی، انوار درخشان، ج۳، ص۹۷؛ طیب اصفهانی، اطیب البیان، ج۳، ص۲۲۳ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج۲، ص۵۸۰؛ جعفری، تفسیر کوثر، ج۲، ص١٤٥ و...

۱. جوادی آملی، تسنیم، ج١٤، ص٤٥٣.

۲. به‌طور نمونه، ر.ک: التبیان، ج۲، ص٤٨٤.

۳. به‌طور نمونه، ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲۱۳.

٤. طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲۲۲؛ سبزواری (عبدالاعلی)، مواهب الرحمن، ج٦، ص١٥.

٥. صادقی تهرانی، الفرقان، ج٥، ص٥٨.

٦. فضل الله، من وحی القرآن، ج٦، ص۷۳.

می‌گوید انسان از پدر و مادر متولد می‌شود اما این‌که راه دیگری وجود دارد که وی بدون پدر و مادر یا بی‌پدر متولد گردد هرگز با عقل تجربی نفی‌پذیر نیست.[۱]

هـ) روش مباهله، اکتشاف بشری نیست بلکه حق‌تعالی آن را به انسان‌ها آموخته و اثر آن در هلاکت دروغگو نیز با معادلات عادی قابل تبیین نیست.[۲] مباهله از این نظر مانند نماز باران و یا استخاره و همانند آنهاست.[۳]

و) از این‌که فرمود ﴿فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ به جای آن‌که بگوید: «ندعوا ان یلعنه الله» به دست می‌آید که لعنت همانند رحمت، واقعیتی خارجی دارد و امری مفروغ عنه است[۴] که به وسیله آن حق از باطل جدا می‌گردد؛ برخی می‌گویند: چون بقای هر موجودی به افاضهٔ خاص و رحمت الهی است پس، با لعنت، این فیض و رحمت، سلب و در نتیجه، آن موجود ریشه‌کن می‌شود.[۵]

ز) «**الکاذبین**» در آیه برای استغراق یا جنس نیست بلکه عهد حضوری است و مراد از آن قرار دادن لعنت بر طرف دعوا در مباهله در موضوع توحید و تثلیث است.[۶]

ح) مباهله ـ همان‌گونه که گفته شد ـ اولین راه حل برای کشف حقیقت و پایان دادن به مخاصمه نیست بلکه آخرین گام است و نخستین گام، گفت‌وگوی علمی سالم براساس دلیل و برهان است؛ چه این‌که این گفت‌وگو تنها اختصاص به امر حضرت عیسی ندارد بلکه در تمام جهاتی که مسلمین با مسیحیان و غیر مسیحیان در موضوعات اساسی ـ مانند اعتقادات ـ اختلاف دارند جاری است پس آن‌گاه که مخالفان نمی‌خواهند حق را بپذیرند و وارد جدال بیهوده می‌شوند که هیچ هدف و اثری ندارد نوبت به مباهله می‌رسد؛[۷] بر این اساس، مباهله امری ضروری، برای حیات هدایتی بشر است چون مؤمنان را صیانت می‌بخشد، به عذرهای نامعقول و بهانه‌های فرصت‌سوز پایان می‌دهد، بر گمراهی‌ها خط بطلان می‌کشد و ریشه فساد را با خواری و خفت

---

۱. جوادی آملی، تسنیم، ج۱٤، ص٤۲۷-٤۲۸.
۲. مغنیه، الکاشف، ج۲، ص۷۵.
۳. سبزواری (عبدالاعلی)، مواهب الرحمن، ج٦، ص۳۱.
٤. طالقانی، پرتوی از قرآن، ج۵، ص۱٦۸.
۵. جوادی آملی، تسنیم، ج۱٤، ص٤٤۹.
٦. طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲۲٤؛ جوادی آملی، تسنیم، ج۱٤، ص٤٤۹.
۷. فضل الله، من وحی القرآن، ج٦، ص۷۳؛ سبزواری (عبدالاعلی)، مواهب الرحمن، ج٦، ص۳۱؛ جوادی آملی، تسنیم، ج۱٤، ص٤۳۸، ٤٤۷ و ٤۵۳.

برمی‌کند.[۱]

ط) برخی بر این باورند که مباهله نوعی اعجاز است چون امری خارق‌العاده بوده که حقانیت پیامبر اکرمﷺ و صدق دعوت ایشان را درباره حضرت عیسی‌ؑ به اثبات رساند.[۲]

ی) خدای سبحان در آغاز داستان مباهله با جمله ﴿**الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ**﴾ حقانیت ادعای پیامبر اکرمﷺ را یادآوری فرمود، در پایان داستان مباهله نیز با جمله اسمیه، لام تأکید و ضمیر فصل، بار دیگر با تأکید تمام چنین می‌گوید: ﴿**إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا اللهُ وَإِنَّ اللهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**﴾ (آل‌عمران/٦٢) تا حقانیت داستان مباهله، توحید و نفی تثلیث، عزّت و صلابت در اجرای لعنت بر دروغگویان را که از سر حکمت است نمایان سازد آن‌گاه فرمود: ﴿**فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ**﴾ آنان که پس از اتمام حجت با ادله و برهان و نیز با مشاهده صحنه مباهله از حق رویگردان شدند نه تنها فاسدند بلکه مفسدند و عقاید دیگران را نیز به تباهی می‌برند، پس، اینان در واقع حق‌جو نیستند و با محاجّه خود نمی‌خواهند حق، آشکار و عقاید اصلاح شود بلکه می‌خواهند به غلبه ظاهری دست یابند و موقعیت خود را حفظ کنند هرچند به قیمت تباه کردن حیات فطری الهی خود و دیگران باشد.[۳]

اصل دوم: مباهله، شیوهٔ منصفانه در مواجهه با مخالفان

برخی از مفسران امامیه به این نکته توجه کرده مباهله را شیوهٔ منصفانه در مواجهه با مخالفان دانسته و به آن تصریح کرده‌اند. مانند علی بن ابراهیم قمی (م/حدود ۳۰۷ق) که می‌گوید:

«فقال رسول الله ﷺ فباهلونی ان کنت صادقاً انزلت اللعنة علیکم وان کنت کاذباً نزلت علي، فقالوا: انصفت...».[۴]

---

۱. سبزواری (عبدالاعلی)، مواهب الرحمن، ج٦، ص٦-٨.

۲. به‌طور نمونه، ر.ک: مفید، الارشاد، ج۱، ص١٦٩؛ خسروی، تفسیر خسروانی، ج۲، ص١٥-١٦؛ جوادی آملی، تسنیم، ج١٤، ص٤٢٨ و ٤٤٧.

۳. فضل الله، من وحی القرآن، ج٦، ص٧٣-٧٤؛ طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲۲۸؛ سبزواری (عبدالاعلی)، مواهب الرحمن، ج٦، ص١٣-١٤؛ قرشی، احسن الحدیث، ج۲، ص۹۳؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج۲، ص٥٩٢؛ جوادی آملی، تسنیم، ج١٤، ص٤٩٩-٥٠١.

٤. قمی، تفسیر [منسوب به] قمی، ج۱، ص١٠٤ و به نقل از وی، فیض کاشانی، الصافی، ج۱، ص٣٤٤؛ قمی مشهدی، کنز الدقائق، ج۳، ص١١٧؛ و نیز، ر.ک: بروجردی، تفسیر جامع، ج۱، ص٤٤١؛ جعفری، تفسیر کوثر، ج۱، ص١٤٨؛ ثقفی، روان جاوید، ج۱، ص٤٢٩؛ جوادی آملی، تسنیم، ج١٤، ص٤٨٦.

البته منشأ این تلقی درباره انصاف در مباهله را باید در روایات اهل‌بیت جست‌وجو کرد که در گفتار اول این فصل نقل کردیم؛ از جمله در محاجّه امام علی‌ؑ با خوارج در موضوع حکمیت که حضرت آن را با مباهله پیامبر اکرمﷺ تنظیر کرد و فرمود:

«ولو قال النبیﷺ لنصاری نجران لمّا قدِموا علیه تعالوا حتی نبتهل واجعل لعنة الله علیکم لم یرضوا ولکن أنصفهم من نفسه کما أمره الله تعالی فقال فنجعل لعنة الله علی الکاذبین فأنصفهم عن نفسه فکذلك أنا...».[1]

امام هادی‌ؑ نیز می‌فرماید:

«ولو قال: تعالوا نبتهل فنجعل لعنة الله علیکم لم یکونوا یجیبون للمباهلة، وقد علم [الله] أنّ نبیّه مؤدٍّ عنه رسالته، وما هو من الکاذبین».[2]

اصل سوم: اتفاق درباره حضور اهل‌البیت در مباهله

جملگی امامیه از قرآن‌پژوهان و متکلمان، محدثان و... از قدما تا معاصران دربارهٔ حضور اهل‌بیت در مباهله و نیز در معنا و مصادیق تعابیر یاد شده در آیه اتفاق نظر دارند و هیچ اختلافی در دیدگاه‌های آنان نیست. آنان «أبناءنا» را امام حسن و امام حسین‌ؑ «نساءنا» را صدیقه طاهره‌ؑ و «انفسنا» را امام علی‌ؑ می‌دانند؛ منشأ این اتفاق نظر، مدارک و اسناد روایی و تاریخی متواتری است که در منابع فریقین نقل شده و در گفتار اول همین فصل ملاحظه کردید.

در این‌جا نیازی به ذکر همه علمای امامیه نیست و تنها به‌عنوان نمونه به نقل تعدادی از نام قدما، قرون میانه، متأخران و معاصران اکتفا می‌کنیم.

جمعی از قدما عبارتند از: علی بن ابراهیم قمی[3] (م/حدود ۳۰۷ق)، شریف مرتضی (م/٤٣٦ق) که می‌گوید: «اجمع اهل النقل واهل التفسیر علی ذلك...»[4] و نیز شیخ الطائفه طوسی (م/٤٦٠ق) که شبیه همین عبارت را آورده است[5] و فضل بن حسن طبرسی (م/٥٤٨ق) که می‌گوید:

---

۱. اربلی، کشف الغمة، ج۱، ص٤٧١.
۲. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج۱، ص١٧٦، ح٥٥؛ صدوق، علل الشرایع، ج۱، ص۱۲۹، باب ۱۰۷، ح۱.
۳. قمی، تفسیر [منسوب به] قمی، ج۱، ص١٠٤.
٤. شریف مرتضی، الشافی، ج۲، ص٢٥٤.
٥. طوسی، التبیان، ج۲، ص٤٨٤.

«أجمع المفسرون على ان المراد بـ«أبناءنا» الحسن والحسين واتفقوا على ان المراد بـ«نساءنا» فاطمهعليها‌السلام لانه لم يحضر المباهلة غيرها من النساء... و«أنفسنا» يعنى علياً خاصة... لانه لا أحد يدعى دخول غير اميرالمؤمنين علي وزوجته وولديه فى المباهلة».[۱]

ابوالفتوح رازی (م/حدود ۵۵۲ق) که با تعبیر به اتفاق، مراد از «أبناءنا» حسن و حسینعليهما‌السلام و «نساءنا» فاطمه زهراعليها‌السلام و «انفسنا» امیرالمؤمنینعليه‌السلام است، یاد می‌کند[۲] و همین‌طور ابن‌بطریق (م/۶۰۰ق) که با تعبیر «فی الصحاح من الاخبار...»[۳] از این حقیقت نام برده است؛ علی بن عیسی اربلی (م/۶۹۲ق) نیز حضور اهل‌بیت در مباهله را امری مشهور و متواتر دانسته، می‌گوید:

«اورده اصحاب الصحاح فی کتبهم وارباب السیر والتواریخ فی سیرهم وتواریخهم، فاستوی فی ایراده المؤالف والمخالف واحاط علماً بحقیقته الجاهل والعارف»[۴] و دیگران.

از قرون میانه نیز می‌توان از حسن بن یوسف حلی (ابن‌مطهر حلّی، م/۷۶۲ق) نام برد که می‌گوید:

«اتفق المفسرون کافّة ان الأبناء اشارة الى الحسن والحسينعليهما‌السلام والنساء اشاره الى فاطمهعليها‌السلام والانفس اشارة الى عليعليه‌السلام».[۵]

جرجانی (زنده در سال ۷۷۲) نیز درباره معنا و مصداق أبناءنا و نساءنا ادعای اتفاق می‌کند[۶] و نیز ملافتح اله کاشانی (م/۹۸۸ق) که در سه تفسیر خود می‌گوید: «اجماع مفسران... بلکه جمیع امت بر این است که مراد از أبناءنا، حسن و حسین‌اند... و به اتفاق مفسران مراد بـ«نساءنا» فاطمه زهراعليها‌السلام است... و مراد بـ«انفسنا» امیرالمؤمنینعليه‌السلام است...».[۷]

و همین‌طور استرآبادی (م/نیمه دوم قرن دهم) در تأویل الآیات الظاهرة،[۸] فیضی دکنی (م/۱۰۴۰ق) در سواطع الالهام،[۹] و شریف لاهیجی (م/۱۰۸۸ق) که از این حقیقت با تعبیر

---

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج۲، ص۷۶۳.
۲. ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج۴، ص۳۶۴-۳۶۵.
۳. ابن‌بطریق، العمدة، ص۱۹۰.
۴. اربلی، کشف الغمة، ج۱، ص۵۴۰.
۵. حلی، کشف المراد، ص۳۰۴.
۶. جرجانی، جلاء الاذهان، ج۲، ص۶۲.
۷. کاشانی، منهج الصادقین، ج۱۲، ص۲۴۱ و خلاصة المنهج، ج۱، ص۲۰۸؛ همو، زبدة التفاسیر، ج۱، ص۴۹۸.
۸. استرآبادی، تأویل الآیات الظاهرة، ص۱۱۷.
۹. فیض دکنی، سواطع الالهام، ج۱، ص۲۹۸.

«به اجماع مفسران...» یاد کرده است[۱] و نیز محمد بن محمدرضا قمی مشهدی (از دانشمندان قرن دوازدهم)،[۲] فیض کاشانی[۳] (م/۱۰۹۱ق)، محمد بن مرتضی فیض کاشانی[۴] (م/۱۱۱۵ق)، ابن‌ابی جامع عاملی.[۵]

متأخران نیز درباره حضور اهل‌البیت و معنا و مصداق «أبناءنا، نساءنا و أنفسنا» همداستانند و اختلافی در بین آنان نیست تعداد افراد در این طبقه نیز فراوانند مانند عبدالله شبّر[۶] (م/۱۲٤۲)، صفی علیشاه[۷] (م/۱۳۱٦ق)، جنابذی[۸] (م/۱۳۲۷ق) و ابراهیم عاملی[۹] (م/۱۳٤۷ق) وی عبارت ابوالفتوح رازی را دراین‌باره آورده و به آن استناد کرده است؛ محمدجواد بلاغی (م/۱۳۵۲ق) دراین‌باره می‌گوید:

«والقدر المشترك فی الاحادیث هو ان رسول اللهﷺ دعا علیّاً وفاطمة والحسن والحسینعليهم‌السلام لیباهل بهم نصاری نجران؛ رواه الفریقان بأسانیدهم عن جماعة من الصحابة والتابعین وائمه اهل البیت...».

وی سپس به ذکر اسامی و برخی از منابع دراین‌باره می‌پردازد.[۱۰] باز می‌توان از نفحات الرحمن نهاوندی (م/۱۳۷۱ق) نام برد، وی به ذکر برخی از روایات دراین‌باره نیز پرداخته است[۱۱] و نیز مناهج البیان ملکی میانجی[۱۲] (م/۱۳۷۷ق)، تفسیر اثنی عشری از شاه عبدالعظیمی[۱۳] (م/۱۳۸٤ق) که از حضور امام علیعليه‌السلام، حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسینعليهم‌السلام در مباهله با تعبیر

---

۱. لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، ج۱، ص۳۲۳.
۲. قمی مشهدی، کنز الدقائق، ج۳، ص۱۱۷.
۳. فیض کاشانی، الصافی، ج۱، ص۳٤٤.
٤. فیض کاشانی (محمد بن مرتضی)، تفسیر المعین، ج۱، ص۱٦۱.
۵. عاملی، الوجیز، ج۱، ص۲٤۲.
٦. شبّر، الجوهر الثمین، ج۱، ص۳۲۹.
۷. صفی علیشاه، تفسیر منظوم، ص۱۱۰.
۸. جنابذی (گنابادی)، بیان السعادة، ج۱، ص۲٦۹.
۹. عاملی، تفسیر عاملی، ج۲، ص۹٦-۹۷.
۱۰. بلاغی، آلاء الرحمن، ج۱، ص۲۹۱.
۱۱. نهاوندی، نفحات الرحمن، ج۲، ص۷.
۱۲. ملکی میانجی، مناهج البیان، ج۳، ص۲۷۷.
۱۳. شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنی عشری، ج۲، ص۱۲٤.

«به اتفاق خاصه و عامه...» یاد کرده است[۱] و همین‌طور خسروانی (م/۱۳۸٦ق) در تفسیر خسروی با تعبیر: «روایات صحیحه فریقین اتفاق دارد...»[۲] و دیگران.

معاصران در قرن پانزدهم نیز با عبارات گوناگون و با مضمون مشترک بر این اتفاق نظر تأکید کرده‌اند؛ مانند علامه طباطبایی (م/۱٤۰۲ق) که می‌گوید:

«واعلم انه قد اجمعت الامة واتفقت روایات الفریقین واعترف به المؤالف والمخالف أنّ النبی ﷺ إنمّا احضر یوم المباهلة لها علیا وفاطمه والحسن والحسین علیهم السلام».[۳]

و نیز مخزن العرفان بانو اصفهانی (م/۱٤۰۳ق) که این تعبیر را آورده است: «تمام مسلمین از سنی و شیعه بدون اختلاف نقل کرده‌اند...»[٤] و ارشاد الاذهان محمد سبزواری (م/۱٤۰۹ق) با تعبیر «اجمع المفسرون... اتفق المفسرون...»[٥] و مواهب الرحمن سبزواری (م/۱٤۱٤ق) با تعبیر «اتفقت الروایات المتواتره...»؛[٦] موسوی همدانی (م/۱٤۱۸ق) با تعبیر «برحسب روایات متواتر...»[۷] و قرشی در احسن الحدیث با تعبیر «به اتفاق شیعه و اهل‌سنت...»[۸] از این حقیقت یاد کرده‌اند و علمای دیگری که نیازی به ذکر نام و عبارات آنان نیست.

آن‌چه گفته شد گزارشی کوتاه از اتفاق نظر امامیه از حضور اهل‌بیت و معنا و مصادیق «أبناءنا، نساءنا و أنفسنا» در مباهله بود که مبتنی بر مدارک و اسناد متواتر در منابع فریقین است.

برخی از علمای امامیه در مقام تأیید و تأکید بر این اتفاق نظر به بررسی و ارزیابی دیدگاه‌ها و اقوالی پرداخته‌اند که نوعاً در منابع تاریخی نقل شده و با موضوع مباهله، مواجهه دیگری دارند؛ آنها عبارتند از:

الف) اساساً اصل داستان مباهله را در تاریخ و سیره پیامبر اکرم ﷺ نقل نکرده‌اند؛ **ب)** از خروج پیامبر اکرم ﷺ به همراه اهل‌بیت برای مباهله سخنی به میان نیاورده‌اند؛ **ج)** ماجرای مباهله را ذکر

---

۱. خسروانی، تفسیر خسروی، ج۲، ص۱۲.
۲. طباطبایی، المیزان، ج۲، ص۲۳٤.
۳. بانو اصفهانی، مخزن العرفان، ج۳، ص۱۳۳.
٤. سبزواری، ارشاد الاذهان، ص٦۲.
٥. سبزواری (عبدالاعلی)، مواهب الرحمن، ج٦، ص۹.
٦. موسوی همدانی، انوار درخشان، ج٦، ص۲۲.
۷. صادقی تهرانی، الفرقان، ج٥، ص۱۷۰.
۸. قرشی، احسن الحدیث، ج۲، ص۹٤.

اما از حضور امام علی‌علیه‌السلام در مباهله خبر نمی‌دهند، و گاهی به جای آن «ناس من اصحابه» را آورده‌اند؛ د) نام عائشه وحفصه را در جمع گروه مباهله افزوده‌اند؛ هـ) حضرت فاطمه‌علیهاالسلام را در مباهله حذف و به جای آن عبارت «جاء [النبی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله] بأبی بکر وولده، وبعمر وولده، و بعثمان وولده، وبعليّ وولده» را گذاشته‌اند. برخی از علمای امامیه با بررسی نسبتاً تفصیلی از این رویکردها به این نتیجه رسیده‌اند که آنها بی‌اعتبار و باطل‌اند چون خبر واحدند، دچار تناقض درونی و تهافت با یکدیگرند، برخی نیز با سند ضعیف نقل شده‌اند و در برابر روایات متواتر به تصریح علمای بزرگ سنی که برخی نیز با اسناد صحیح در منابعی همچون صحیح مسلم نقل شده ـ و در گفتار اول همین فصل ملاحظه کردید ـ اعتباری ندارند. در واقع این احادیث غریب و ضعیف السند خود شاهدی بر فضیلت اهل‌البیت در رخداد مباهله است؛ چون اگر فضیلتی برای حضور این افراد نبود چنین احادیثی جعل نمی‌شد؛[1] بررسی فزون‌تر امامیه دراین‌باره در گفتار اول از فصل سوم خواهد آمد. ان‌شاءالله

اصل چهارم: حضور اهل‌البیت در مباهله برای نمایاندن افضلیت (برتری بی‌مانند) آنان نسبت به امت

اساساً در مباهله نیاز به حضور دیگران نیست بلکه حضور شخص داعی از هر کدام از دو طرف کافی است؛ پس، چرا خداوند در این مباهله چنین دستور می‌دهد: ﴿**قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ**...﴾ و پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز در مقام امتثال امر خدا، اهل‌بیت خود یعنی امام حسن و امام حسین و زهرای مرضیه و امام علی‌علیه‌السلام را آوردند؟! حکمت حضور این افراد در مباهله چیست؟

پاسخ علمای امامیه به این پرسش گوناگون است؛ از جمله حضور اهل‌بیت برای نمایاندن برتری بی‌مانند آنان نسبت به سایر امت؛ اظهار جایگاه آنان به نجرانیان؛ نمایاندن حقانیت و یقین پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله بر صدق خویش؛ حضور اهل‌بیت با نقش مستقل در اثبات حقانیت و در دعا بر یکدیگر و... .

البته این پاسخ‌ها مانعة الجمع نیستند و هیچ کس از امامیه نمی‌گوید تنها یکی از پاسخ‌ها درست است بلکه گاهی به صحت جمع بین چند پاسخ یا همه پاسخ‌ها اذعان می‌کنند.

---

۱. برای توضیح بیش‌تر ر.ک: حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۲۷۳-۳۱۵.

ما بزودی در طی چند اصل به تبیین دیدگاه امامیه درباره هر کدام از این حکمت‌ها می‌پردازیم.

دیدگاه امامیه در این اصل که درباره حکمت حضور اهل‌البیت در مباهله برای نمایاندن برتری آنان نسبت به امت است را می‌توان در دو محور مورد بررسی قرار داد.

محور اول: نمایاندن برتری اهل‌بیت بر دیگران به دلیل حضور آنان در مباهله؛ برخی از علمای امامیه مانند شیبانی (زنده در سال ٦٤٠ق) به این حقیقت تصریح کرده می‌گویند: «وقد استدلّ اصحابنا ومشایخنا [مشایخهم] بهذه الآیة علی فضل اهل‌بیته علی سائر الناس»[1] و محور دوم: نمایاندن برتری هر کدام از امام حسن و امام حسین و زهرای مرضیه و امام علی‌علیهم‌السلام به صورت جداگانه به دلیل عناوینی که قرآن با «أبناءنا، نساءنا و أنفسنا» دربارهٔ آنان به کار برده است. اثبات فضیلت از هر کدام از این عناوین در اصول بعدی بررسی خواهند شد.

ادله و تعابیر امامیه در محور اول را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد؛ این دو دسته در این عبارت کوتاه و دقیق مناهج البیان ملکی میانجی (م/١٤١٨ق) منعکس شده که می‌گوید:

> «فعدم إحضاره‌صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ وهو نبیّ معصوم ـ جمیع نسائه وأبنائه وأحبّته من المؤمنین کاشف قطعی عن المأموربه؛ [الف] إمّا لعدم صلاحیّة مَن سِواهم [ب] أو لأنّهم أفاضل خاصّته وخواصّ أحبّته».[2]

الف) عدم صلاحیت حضور دیگران در مباهله: ادله عدم صلاحیت دیگران در نزد امامیه بدین شرح است:

یک: اقتضای نفس موضوع مباهله؛

دو: اقتضای لزوم حجت بر مخالفان در مباهله؛

سه: لزوم حضور خواص از اهل ایمان برای جدا ساختن حق از باطل در مباهله؛

چهار: ویژگی حاضران در صحنه مباهله به‌عنوان «اهل‌بیت رسالت» و برگزیدگان خاندان وحی و تنزیل؛

پنج: ویژگی حاضران به‌عنوان اصحاب کساء و اهل‌بیت مطهّر (در آیه تطهیر).

برخی بر این باورند نفس موضوع مباهله اقتضا می‌کرد کسانی دعوت شوند که بر دیگران نزد خدا برترند و همین که حضرت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله غیر از اینان، کسی را دعوت نکرد برای اثبات فضل

---

۱. شیبانی، نهج البیان، ج۲، ص٤١.
۲. ملکی میانیج، نهج البیان، ج۳، ص٢٦٩.

و برتری آنان بر دیگران کافی است؛[۱] بلکه عدم مشارکت دیگران نشانگر عظمت و جلالت حاضران در نزد خداست و چنان چه در میان مسلمانان احدی از نظر جایگاه و منزلت نظیر اهل‌بیت‌ﷺ بود اختصاص این امر به ایشان وجهی نداشت.[۲]

شریف مرتضی (م/٤٣٦ق) در خصوص دلیل اول و دوم چنین می‌گوید:

«لاشبهة فی دلالة آیة المباهلة علی فضل من دعی الیها وجعل حضوره حجة علی المخالفین، واقتضائها تقدّمه علی غیره، لأنّ النبی لایجوز ان یدعو إلی ذلك المقام لیکون حجة فیه اِلّا من هو فی غایة الفضل وعلوّ المنزلة».[۳]

شیخ الطائفة طوسی (م/٤٦٠ق) نیز از همین قول پیروی کرده و عبارت «النبی لایجوز...» تا آخر آن را آورده است.[۴]

دلیل سوم از شیخ طوسی و پیروان اوست؛ ایشان در شرح این دلیل می‌گوید: «أن موضوع المباهلة لتمیز المحق من المبطل وذلك لایصح ان یفعل اِلّا بمن هو مأمون الباطن مقطوع فی صحة عقیدته، أفضل الناس عند الله تعالی»[۵] ابن‌شهرآشوب (م/٥٨٨ق) همین عبارت را آورده و سپس به آن چنین افزوده است: «ولو أنّ الرسول وجد من یقوم مقامهم لباهل بهم وهذا دال علی فضلهم ونقص غیرهم».[۶]

دلیل چهارم در تفسیر پرتوی از قرآن بیان شده که می‌گوید:

«اگر برای شرکت در مباهله اینان، مانند داشتند باید جز اینان را به همراه می‌آورد تا بر اسماء جمع آیه کامل‌تر تطبیق شود؛ بنابراین، با تطبیق آیه مباهله بر [خصوص] اینان و تنزیل آیه درباره آنان، آشکارا به خودی و بیگانه و آینده نمایاند که آنان کانون و گزیدگان خاندان وحی و تنزیل و همگام با دعوت و وارث رسالت او می‌باشند».[۷]

به همین روست که پیامبر خداﷺ بنا بر برخی از روایات درباره مباهله، پس از حضور این

---

۱. طوسی، التبیان، ج۲، ص٤٨٥؛ سبزواری، الجدید، ج۲، ص٧٦.
۲. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۲۹.
۳. شریف مرتضی، نفائس التأویل، ج۲، ص۱٥.
٤. طوسی، تلخیص الشافی، ج٤، ص٦.
٥. همو، التبیان، ج۲، ص٤٨٥.
٦. ابن‌شهرآشوب، متشابه القرآن، ج۲، ص۳۳-۳٤.
۷. طالقانی، پرتوی از قرآن، ج٥، ص۱۷٤.

افراد فرمود: «**اللهم هولاء اهلي**» مراد از «اهل» در این‌جا اهلیّت رسالت و وحی است و اِلّا دیگران از اقوام و زنان پیامبر خداﷺ نیز «اهل» ایشان بوده‌اند و اختصاص به آنان وجهی نخواهد داشت.[۱]

برخی از امامیه در دلیل پنجم و در مقام تبیین این برتری به ارتباط معنادار افراد حاضر در مباهله و دقیقاً همین افراد در آیه تطهیر به‌عنوان «اهل‌بیت مطهَّر» ـ به تطهیر ویژه ـ استناد و به قول فخررازی در این زمینه استشهاد کرده‌اند.[۲] موسوی همدانی از معاصران (م/۱٤۱۸ق) در همین زمینه می‌نویسد:

> «اهل‌بیت بنا به آیهٔ تطهیر دارای طهارت اعتقادی، خلقی و عملی و بنا به تعبیر آیه که می‌فرماید: ﴿**مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ**﴾ تابع حق و عالم به حقیقت بودند؛ چون باید با رسول اکرمﷺ برای اثبات حق و نفرین در یک صف می‌ایستادند و بدیهی است که هر فردی از جامعه اسلامی چنین شایستگی را ندارد که در انجام وظایف رسول خداﷺ شرکت کند».[۳]

ب) حاضران در مباهله، بهترین و محبوب‌ترین خواص نزد پیامبر اکرمﷺ: در این دلیل گفته می‌شود: برترین نزدیکان و محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر خداﷺ امام حسن و امام حسین و صدیقه طاهره و امام علی‌ؑ بوده‌اند و هیچ کس از اقوام و یاران پیامبر خداﷺ همپایهٔ اینان در این اوصاف نبوده‌اند تا دعوت شوند.

علمای امامیه از این اوصاف خاص دربارهٔ اهل‌بیت با این تعابیر یاد کرده‌اند: «أعزّة اهله»،[٤] «أعزّ الناس علی قلبه»،[٥] «أعزّة أهله و اصحابه»،[٦] «أقرب الناس الی الرّسول العظیم»،[۷] «أحبّ الناس عند الرسول»،[۸] «أعزّ الاهل وألصقهم بالقلب»،[۹] «أعزّة أهله وألصقهم بقلبه»[۱۰] همه این تعابیر در حکم صغرای قضیه است و کبرای آن این است آنان که أعزّ، أقرب، أحبّ و... نزد رسول

---

۱. ر.ک: بانو اصفهانی، مخزن العرفان، ج۳، ص۱۳۲؛ صادقی تهرانی، الفرقان، ج۵، ص۱٦۹-۱۷۰.
۲. ر.ک: مغنیه، الکاشف، ج۲، ص۷۸؛ نهاوندی، نفحات الرحمن، ج۲، ص۷.
۳. موسوی همدانی، انوار درخشان، ج۳، ص۱۰۰.
٤. حائری طهرانی، مقتنیات الدرر، ج۲، ص۲۱۱.
۵. مغنیه، الکاشف، ج۲، ص۷۸.
٦. ثقفی، روان جاوید، ج۱، ص٤۲٦ و ٤۲۸.
۷. سبزواری، مواهب الرحمن، ج٦، ص۹.
۸. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۲۲۷.
۹. صادقی تهرانی، الفرقان، ج۵، ص۱۷۲.
۱۰. نهاوندی، نفحات الرحمن، ج۲، ص۷. این تعبیر از بیضاوی در انوار التنزیل، ج۲، ص۲۰ است.

خدایند پس افضل از دیگرانند و هیچ کس به رتبهٔ آنان نمی‌رسد؛ چون ملاک قرب و بعد نزد رسول مکرم اسلامﷺ که معصوم است همان ملاک قرب و بعد نزد خداست و آن فارغ از پیوند خویشاوندی است و اِلّا حضرت، همسران و سایر خویشاوندان خود را نیز دعوت می‌کردند؛ برخی از امامیه به این حقیقت تصریح کرده‌اند مانند قاضی نورالله شوشتری (م/۱۰۱۹ق) که می‌گوید:

«إنّ حب الرسول لأهله ووُلده ليس كحبنّا لأهلنا ووُلدنا على الهوى فان النبیﷺ انما أحبّ أحداً لله فمن كان افضل عند الله كان احبّ لديه».[۱]

حسینی میلانی نیز می‌گوید:

«آن بزرگواران محبوب‌ترین افراد نزد رسول خداﷺ بودند... و محبوب‌ترین، بافضیلت‌ترین‌اند».[۲]

در پایان این اصل به نقل عبارت یکی از علمای اهل‌سنت به نام سلیمان بن عبدالقوی طوفی (م/۷۱۶ق) در این زمینه می‌پردازیم؛ چون چه‌بسا بتوان قول وی را به نوعی تقریر برخی از ادلهٔ امامیه قلمداد کرد؛ وی در کتاب خود به نام «الاشارات الالهية الى المباحث الاصوليه» در ذیل آیه مورد بحث می‌گوید:

«فيهما بحثان مع النصارى والشيعة فإنّ نصارى نجران وفدوا إلى النبیﷺ... واما البحث فيها مع الشيعة فإنّهم إحتجّوا بهذه القصة على أنّ أهل البيت هؤلاء الأربعة أفضل الناس بعد النبیﷺ من الصحابة والقرابة، و على أنّ عليّا أفضل من أبى بكر، وفاطمة أفضل من عائشة، وقرروا هذه الدعاوى من حيث الجملة بوجوه:

أحدها: أنه عليه الصلاة والسلام ـ عوّل على هؤلاء الأربعة فى أهم الأمور، وهو إثبات التوحيد على منكريه دون غيرهم، وكل من عوّل عليه فى أهم الأمور دون غيره فهو أفضل.

الوجه الثانى: أنهم منصوص عليهم للمباهلة فى القرآن من السماء، وكل من كان منصوصا عليه من السماء فهو أفضل.

الوجه الثالث: أن الجهاد ضربان: روحانى وجسمانى، والروحانى أفضل، ثم إنّ عليه الصلاة والسلام جعل هؤلاء القوم جنده فى أفضل الجهادين، وهو الروحانى؛ فكانوا أفضل من جنده فى الجهاد الجسمانى، ثم كان علىّ أفضل أهل البيت لاجتماع الجهادين له، أما الروحانى ففى هذا المقام، وأما الجسمانى فكم له فيه من مقام.

---

۱. شوشتری، حاشية على البيضاوى، ج٤، ص١٤٢.
۲. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۲۷.

الوجه الرابع: أن نساءه فی هذا المقام المشهود کانت فاطمة، ونفسه کان هو علیّا، فوجب أن یکونا أفضل من عائشة وأبی بکر.
الوجه الخامس: لو کان أبوبکر وعمر وعاشئة وحفصة فی طبقة أهل البیت فی الفضیلة، لأخرجهم معهم للمباهلة، لأنّ أهل الفضل إنما یدّخرون لأوقات الکروب، کما أن الشجعان إنما یدّخرون للحروب.
وقصة المباهلة علی معنی ما ذکرناه ثابتة فی صحیح مسلم، وهی بیان للآیة».[۱]

اصل پنجم: اتفاق در تبیین رابطه «أبناءنا» با رسول خداﷺ و دلالت «أبناءنا» بر فضیلت حسنین علیهما السلام

گفتیم یکی از حکمت‌های حضور اهل‌بیت در مباهله نمایاندن برتری (فضیلت) بی‌مانند آنان به دیگران بود، این امر در دو محور یکی به دلیل حضور آنان در مباهله و دیگری به دلیل عناوین «أبناءنا»، «نساءنا» و «انفسنا» است؛ ابتدا در این‌جا ادلهٔ امامیه را درباره رابطهٔ «أبناءنا» با رسول خداﷺ و سپس درباره فضیلت آنان ملاحظه خواهید کرد.

یک: تبیین رابطهٔ حقیقی «أبناءنا» با رسول خداﷺ

ادلهٔ مفسران امامیه درباره این تبیین بدین شرح است:

الف) اخبار متعددی در منابع فریقین بر این امر دلالت دارد که رسول خداﷺ امام حسن و امام حسین را فرزند خود می‌نامیدند؛ مانند این روایت از رسول خدا: «**ابنای هذان امامان**»[۲] و حدیث «**ابنای هذان ریحانتای من الدنیا**»[۳] و این حدیث به نقل از سلمان از پیامبر اکرمﷺ که فرمود: «**انی سمیّت ابنی الحسن والحسین بما سمّی هارون ابنیه**»[۴] و حدیث اسامة بن زید که می‌گوید: حسنین را بر دو

---

۱. طوفی، الاشارات الالهیة، ص۱۳۸؛ محقق این کتاب، خالد بن فوزی حمزه می‌گوید: «وهذا ایضاً من المواطن التی لم یذکر فیها المصنف رداً علی الشیعة فیما استدلوا به واستدلالهم ساقط...» و سپس به ردّ ادلهٔ مصنّف می‌پردازد که در فصل ششم نقل و ارزیابی خواهد شد.
۲. طبرسی، مجمع البیان، ج۲، ص۷۶۳.
۳. رازی، روض الجنان، ج٤، ص٣٦٤؛ جرجانی، جلاء الاذهان، ج۲، ص٦٢؛ کاشانی، منهج الصادقین، ج۲، ص٢٤١؛ کاشانی، زبدة التفاسیر، ج۱، ص٤٩٨.
٤. شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنی عشری، ج۲، ص۱۲۵.

زانوی حضرت رسول خداﷺ دیدم و فرمود: «**هذا إبنای وابنا ابنتی اللهمّ إنّی احبّهما فاحبّهما واحبّ من یحبهما**»[۱] و... چه‌بسا بتوان کمّیت این روایات را در مصادر فریقین، در حد تواتر دانست.

امت نیز بر این اتفاق نظر دارد که آنان در عهد رسول خداﷺ و پس از ایشان با عنوان «یابن رسول الله» خطاب می‌شدند.[۲]

ب) امام علی‌علیه‌السلام نیز آندو را فرزندان رسول خدا می‌نامید؛ از جمله در جنگ صفین که امام علی‌علیه‌السلام به محمد حنفیه که شجاعانه می‌جنگید فرمود: «**اشهد أنّك إبنی حقّا**» به حضرت گفته شد: پس حسن و حسین؟! فرمود: «**هما ابنا رسول الله**».[۳]

ج) قرآن نیز نوهٔ دختری را ذرّیه انسان می‌داند، و درباره حضرت عیسی می‌فرماید: ﴿**وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ... وَعِيسَىٰ...**﴾ (انعام/۸۴-۸۵) خداوند در این آیه، عیسی‌علیه‌السلام را ذرّیه ابراهیم می‌نامد؛[۴] امام کاظم‌علیه‌السلام در پاسخ به هارون الرشید که در مقام اعتراض گفت: چرا شما خود را ذرّیه رسول خدا می‌دانید به همین آیه استناد کرده‌اند.[۵]

د) دلیل دیگری از آیات که برخی از امامیه به آن تمسک کرده‌اند آیه ۲۷ سوره نساء است که می‌فرماید: ﴿**حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ... وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ...**﴾ مسلماً حلائل حسنین‌علیهماالسلام و سایر اهل‌بیت به اتفاق فریقین بر پیامبر خداﷺ حرام بوده است؛[۶] امام باقر‌علیه‌السلام نیز با استناد به این آیه می‌فرماید: «**إنّهما من صلب رسول الله... فهما إبناه لصلبه**»[۷] متن کامل این حدیث از مصادر امامیه در گفتار اول از همین فصل ذکر شد.

هـ) بیت شعری که گاهی به آن استناد شده که می‌گوید:

بنونا بنو أبناءنا وبناتنا بنوهنّ ابناء الرجال الأباعد

---

۱. شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنی عشری، ج۲، ص۱۲۶.
۲. ر.ک: رازی، ابوالفتوح، روض الجنان، ج٤، ص٣٦٤.
۳. رازی، ابوالفتوح، روض الجنان، ج٤، ص٣٦٤؛ جرجانی، جلاء الاذهان، ج۲، ص٦٢؛ کاشانی، منهج الصادقین، ج۲، ص۲٤۲ و خلاصة المنهج، ج۱، ص۲۱۰.
٤. مغنیه، الکاشف، ج۲، ص۷۸؛ نهاوندی، نفحات الرحمن، ج۲، ص۸؛ صادقی تهرانی، الفرقان، ج٥، ص۱۷۳.
٥. طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲۲۹.
٦. طیب، اطیب البیان، ج۳، ص۲۲۹؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج۲، ص٥٨٨.
۷. کلینی، الکافی، ج۸، ص۳۱۷، ح٥۰۱.

فاقد اعتبار است؛ ابوالفتوح رازی (م/۵۵۲ق) می‌گوید:

«این بیت از شعر در برابر آیهٔ محکم از کتاب خدا اعتباری ندارد و چه‌بسا آن را بر سبیل مبالغه گفته یا با خویشان اهل خود دشمنی داشته و از سر رنج گفته و یا...».[۱]

شیخ عبدالحسین امینی (م/۱۳۹۰ق) دراین‌باره به تفصیل بحث کرده و نقطه ابهامی باقی نگذاشته است؛ وی درباره مصدر این بیت شعر می‌نویسد:

«قال البغدادی فی خزانة الأدب (ج۱، ص۲۰۰) هذا البیت لایعرف قائله مع شهرته فی کتب النحاة... وقال العینی: «... لم ار احداً منهم [ای من النحاة والفقها و اهل المعانی والبیان] عزّاه الی قائله ورأیت فی شرح الکرمانی فی شواهد شرح الکافیه للخبیصی انه قال: «هذا البیت قائله ابوفراس همام الفرزدق».

وی در پانوشت الغدیر، قول صاحب جامع الشاهد را نیز نقل کرده که می‌گوید: «هو من ابیات لعمر بن الخطاب» آن‌گاه امینی در ادامه می‌گوید:

«سبحانك اللّهم ما اجرأهم علی هذا الرأی ـ السیاسی ـ فی دین الله لإخراج آل الله عن نبوّة رسول الله ﷺ و ما قیمة قول الشاعر تجاه قول الله تعالی: ﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ و...﴾ فهو نص صریح علی أنّ الحسنین السبطین إبنی النبی الأقدس».

امینی در پی آن اقوال علمای اهل‌سنت مانند فخررازی، قرطبی و ابن‌کثیر و نیز احتجاج یحیی بن یعمر با حجاج را به نقل از ابن‌ابی حاتم رازی ذکر می‌کند؛ اینان به آیات ۸۴ و ۸۵ سوره انعام ـ که حضرت عیسی علیه‌السلام را ذرّیه ابراهیم نامیده ـ استناد کرده‌اند. علامه امینی در پایان با نقل ۲۲ روایت از روایات پیامبر خدا ﷺ و ۲۸ روایت و قول از اهل‌بیت علیهم‌السلام و سایر علما و شعرا برای اثبات این قول دلیل و شاهد اقامه کرده تا هیچ جایی برای انکار و تردید باقی نماند.[۲]

محمدحسین فضل الله (م/۱۴۳۲ق) نیز با استناد به آیات ۸۴ و ۸۵ سوره انعام و ۲۷ سوره نساء و آیه مباهله، قولی که می‌گوید: نوه‌های دختری، فرزند ما نیستند را «النظرة الجاهلیة» می‌نامد و سپس از علوم تجربی بهره می‌گیرد که تکوین فرزند را از مادر و پدر یکسان می‌داند؛[۳] تفسیر نمونه

---

۱. رازی ابوالفتوح، روض الجنان، ج۴، ص۳۶۵ و نیز، ر.ک: شوشتری، حاشیة علی تفسیر البیضاوی، ج۴، ص۱۳۳-۱۳۴.

۲. امینی، الغدیر، ج۷، ص۱۲۱-۱۲۹.

۳. فضل الله، من وحی القرآن، ج۶، ص۷۱.

نیز این پندار را سنت غلط جاهلی دانسته و با استناد به آیات و اشاره به روایات آن را ابطال کرده است.[۱]

بنابراین ادله، امام حسن و امام حسین‌علیهما‌السلام فرزندان حقیقی رسول خدایند و این کاربرد از باب مجاز برای تشریف نیست.

دو: کشف فضیلت از تعبیر «أبناءنا»

از نظر علمای امامیه تعبیر «أبناءنا» اضافه أبنا به رسول مکرم اسلام به خودی خود همانند تعبیر «نساءنا» و «أنفسنا» دلالت بر فضیلت آنان دارد؛ چون خداوند، این عناوین را از بین مردان و زنان و فرزندان از خویشاوندان پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و از امت تنها برای آنان به کار برد؛[۲] ثلاثی (م/۸۳۳ق) که شیعه زیدی است می‌گوید:

«فیستفاد من الآیة فضیلة علي وفاطمه والحسنین لأنّه‌صلی‌الله‌علیه‌وآله جعل علیّاً کنفسه والحسنین ابنین له».[۳]

بدین‌سان کشف این فضیلت از این اضافه آشکار و مناقشه‌های آن ضعیف و باطل است که در گفتار دوم از فصل سوم خواهید دید.

اصل ششم: تبیین برتری (افضلیت) زهرای مرضیه‌علیها‌السلام از تعبیر «نساءنا»

از نظر جمعی از امامیه، تعبیر «نساءنا» در آیه مباهله دلالت بر افضلیت زهرای مرضیه‌علیها‌السلام بر دیگران دارد که بدین شرح است:

همگان به اتفاق می‌گویند: مراد از «نساءنا» فاطمه زهراعلیها‌السلام است و چون نبی مکرم اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ کس از زنان غیر از حضرت زهراعلیها‌السلام را به صحنهٔ مباهله نیاوردند؛ این امر دلالت بر تفضیل ایشان بر همه زنان می‌کند. این حقیقت با روایات متعدد از پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله ـ برخی از آنها را خواهید دید ـ که از مقام والای حضرت زهراعلیها‌السلام پرده برمی‌دارد تأیید و تثبیت می‌شود.[۴]

---

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج۲، ص۵۸۸.
۲. ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲۲۵؛ سبزواری، مواهب الرحمن، ج٦، ص۱۵؛ شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنی عشری، ج۲، ص۱۲۵؛ صادقی طهرانی، الفرقان، ج۵، ص۱٦۸؛ کرمی، المنیر، ج۲، ص۵۵.
۳. ثلاثی، الثمرات الیانعة، ج۳، ص۱۷۹.
٤. ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج۲، ص۷٦۳؛ کاشانی، منهج الصادقین، ج۲، ص۲٤۲ و خلاصة المنهج، ج۱،

برخی از امامیه در مقام شرح این تفضیل می‌گویند: لفظ «نساءنا» جمع است و طبق قاعده باید جمعی از زنان را شامل شود ولی مقصود از آن کسانی‌اند که نسبت به پیامبر اکرمﷺ اهلیّت برای مباهله داشته‌اند[۱] ولی هیچ کس دیگر از جمله زنان پیامبر خدا چنین اهلیّتی را برای حضور در آن مقام نداشته‌اند؛[۲] پس، اگر کسی در تراز زهرای مرضیهؑ یافت می‌شد او را هم همراه خود می‌بردند چنان‌چه در «أبناءنا»، حسنینؑ را که هم تراز یکدیگرند برای مباهله آوردند.[۳]

از جمله احادیثی که برخی با سند صحیح است و از مقام والای حضرت زهراؑ پرده برمی‌دارد و مفسران امامیه به آنها استناد کرده‌اند تا اهلیّت منحصر به فرد حضرت زهراؑ برای مباهله و نیز تفضیل حضرت را در آیه تأیید و تثبیت کنند این احادیث است:

پیامبر خداﷺ فرموده است: «**فاطمة بضعة منی یریبنی ما رابها**»،[۴] «**ان فاطمة بضعة منی یؤذینی من آذاها**»،[۵] «**إنّ الله یغضب لغضب فاطمة ویرضی لرضاها**».[۶]

و نیز حدیث صحیح از حذیفة که می‌گوید: «سمعت النبیﷺ یقول: «**اتانی ملك فبشّرنی أنّ فاطمه سیدة نساء اهل الجنة أو نساء امتی**»[۷] و همین‌طور احادیث صحیح و مستفیض دیگر از رسول خداﷺ که فرموده‌اند: «**إنّ فاطمة سیدة نساء العالمین**»[۸] در حدیث دیگر از حضرتﷺ چنین نقل شده است: «**فاطمة سیدة نساء اهل الجنة**».[۹]

عائشه، همسر پیامبر خداﷺ دراین‌باره می‌گوید: «أسرّ النبی الی فاطمة شیئاً فضحکت

ص۲۱۰؛ همو، زبدة التفاسیر، ج، ص۴۹۸؛ قاضی نورالله شوشتری، حاشیة علی البیضاوی، ج٤، ص۱۳۵؛ حائری طهرانی، مقتنیات الدرر، ج۲، ص۲۱۲؛ شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنی عشری، ج۲، ص۱۲۷؛ کرمی، تفسیر المنیر، ج۲، ص۵۵؛ صادقی تهرانی، البلاغ، ص۵۷؛ بانو اصفهانی، مخزن العرفان، ج۳، ص۱۳۲.

۱. بلاغی، آلاء الرحمن، ج۱، ص۲۸۹.

۲. ابوالفتوح، روض الجنان، ج٤، ص۳٦۵؛ صادقی تهرانی، الفرقان، ج۵، ص۱۷۵؛ قرشی، احسن الحدیث، ج۲، ص۹٤.

۳. طیب اصفهانی، اطیب البیان، ج۳، ص۲۲۹.

٤. طبرسی، مجمع البیان، ج۲، ص۷٦٤.

۵. شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنی عشری، ج۲، ص۱۲۷.

٦. طبرسی، مجمع البیان، ج۲، ص۷٦٤.

۷. همو، مجمع البیان، ج۲، ص۷٦٤؛ شوشتری، حاشیة علی البیضاوی، ج٤، ص۱۳۵.

۸. بلاغی، آلاء الرحمن، ج۱، ص۲۹۳.

۹. شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنی عشری، ج۲، ص۱۲۷.

فسألتها فقالت: «**قال لي ألا ترضين ان تكوني سيدة نساء هذه الأمّة او نساء المؤمنين فضحكت لذلك**».[۱]

و نیز این حدیث از ابن‌عباس که می‌گوید: پیامبر خداﷺ فرمود: «**افضل رجال العالمين فی زمان هذا علي وافضل نساء الاولين والآخرين فاطمه**»[۲] و حدیث دیگری که در آن پیامبر اکرمﷺ فرموده است: «**فاطمة روحی التی بين جنبی**»[۳] و نیز چنین فرموده است: «**لولا علي لما كان لفاطمة كفوء آدم ومن دونه**»[۴] برخی از امامیه از این دو حدیث چنین استفاده کرده‌اند: «ان فاطمةعليها السلام التی كانت دون عليعليه السلام فی الفضل، و كانت افضل من سائر الانبياء»[۵] برخی دیگر از مفسران امامیه درباره مقام حضرت زهراعليها السلام به دلیل حضور در مباهله چنین گفته‌اند: «صدیقه طاهرةعليها السلام عدیل مقام نبوت و ولایت و امامت و عصمت بوده که در صف حضرت رسالت و سه نفر امام بزرگوار قرار گرفته و تمام شئون نبوت و امامت را دارا بوده جز عنوان نبوت و امامت، چون شرط نبی و امام، مرد بودن است؛ مانند حضرت مریمعليها السلام که معصوم بوده و ملائکه بر او نازل و مورد وحی قرار می‌گرفته ولی نبیّ نبوده چون شرط آن را نداشته است».[۶]

اصل هفتم: اتفاق در معنا و مصداق «أنفسنا» و دلالت آن بر افضلیت امام علیعليه السلام

همه امامیه از مفسران، متکلمان، محدثان و... از قرون کهن تاکنون در معنا و مصداق این تعبیر اتفاق نظر دارند؛ آنان معنای «انفسنا» را بمنزلهٔ جان ما و مصداق آن را تنها شخص امام علیعليه السلام و آن را دال بر افضلیت بی‌مانند امام دانسته‌اند؛ اهمیت این موضوع نزد امامیه بسی والاست. به همین رو، به صورت نسبتاً گسترده به آن پرداخته‌اند؛ این گستردگی موجب شده اقوال و ادلهٔ درون متن و برون متن، نتایج و پیامدها و... دربارهٔ این موضوع در منابع امامیه متعدد و متنوع گردد آن هم به‌گونه‌ای که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت و یا تنها به گزارشی از آنها اکتفا کرد؛ پس، ناگزیر باید لااقل برخی از نصوص آنان را نقل کنیم ـ هرچند مطالب پر حجم خواهد شد ـ تا در مقام

---

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج۲، ص۷٦٤؛ حائری طهرانی، مقتنیات الدرر، ج۲، ص۲۱۲.
۲. شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنی عشری، ج۲، ص۱۲۷ به نقل از قاضی نورالله شوشتری، احقاق الحق، ج۱۰، ص٤۲ و ج٤، ص۲۵۷ از کتاب مودة القربی همدانی شافعی.
۳. نهاوندی، نفحات الرحمن، ج۲، ص۹ به نقل از صدوق، امالی، ص۱۷۵، ح۲.
٤. همو، به نقل از کلینی، کافی، ج۱، ص۳۸۳؛ صدوق، من لایحضر، ج۳، ص۲٤۹؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج۷، ص٤۷؛ خوارزمی، مقتل الحسینعليه السلام، ج۱، ص٦.
۵. نهاوندی، نفحات الرحمن، ج۲، ص۹.
٦. طیب اصفهانی، اطیب البیان، ج۳، ۲۳۰.

ارزیابی در فصل چهارم بتوان واقعبینانه قضاوت کرد؛ برای تسهیل نقل قول‌ها را در چهار مقطع به صورت مجزا ذکر می‌کنیم.

الف) دیدگاه‌های قدما: دیدگاه برخی از قدمای امامیه بدین شرح است:

یک: ابن‌جریر طبری شیعی (م/اوائل قرن چهارم) با استناد به «انفسنا» می‌گوید: «وكان علي من نفس رسول الله» سپس وی در تبیین این حقیقت که چرا امام علی‌علیه‌السلام جان پیامبر خدایند چنین می‌آورد:

«وكان هاشمی الوالدين، وكان أشبه برسول الله لأنّه لم يعبد وثناً قط ولاحجراً من دون الله كما عبده من قعد مقعده ولا اكل رباً ولا ذبح لغير الله ولا أكل منه وكان مبرّاً من الأقذار، مطهراً من الآفات، لم يدنس بالريب...

قال رسول الله لم يمسّنی سفاح اهل الجاهلية ولم ازل انقلب من اصلاب الطاهرين إلى ارحام المطهرات فليس لأحد ان يدعی الطهارة اِلّا من جری مع رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله إلى عبد المطلب الذّی هو جدّه وجدّ اهل بيته ولا يصلح للامامة اِلّا مَن هذه صفته وكان قلبه كما وصف الله قلب ابراهيم حيث قال ﴿إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ (الصافات/۸۳) هكذا من اختصّه الرسول وربّاه ونشأ على أدبه وهديه وخُلقه».[۱]

دو: شیخ مفید (م/٤١٣ق) نیز پس از بیان داستان مباهله می‌نویسد:

«إنّ الله حكم فی آية المباهلة لاميرالمؤمنين‌علیه‌السلام بأنّه نفس رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله كاشفاً بذلك عن بلوغ نهاية الفضل، ومساواته للنبی فی الكمال والعصمة من الآثام... وهذا فضل لم يشركهم فيه أحد من الأُمة، ولا قاربهم فيه ولا ماثلهم فی معناه...».[۲]

سه: شریف مرتضی (م/٤٣٦ق) نیز در مقام پاسخ به بخشی از مناقشه‌های قاضی عبدالجبار ـ که تفصیل آن را در فصل چهارم خواهید دید ـ می‌گوید:

«إنّ النبی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله لايجوز أنّ يدعو الى ذلك المقام ليكون حجة اِلّا من هو فی غاية الفضل وعلو المنزلة... ونحن نعلم ان قوله «وانفسنا وأنفسكم» لايجوز ان يعنی بالمدعوّ فيه النبی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله، لأنّه هو الداعی، ولايجوز ان يدعو الانسان نفسه... كما لايجوز ان يأمر نفسه وينهاها واذا كان قوله تعالى «وانفسنا وانفسكم» لابد ان يكون اشارة إلى غير الرسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله فوجب ان يكون اشارة الى اميرالمؤمنين... وليس يجوز ان يكون المعنى فی قوله تعالى «وانفسنا وانفسكم» قرب القرابة

---

۱. ابن‌جریر، المسترشد، ص۵۸۰-۵۸۱، رقم ۲۵۲.
۲. مفید، الارشاد، ج۱، ص۱۶۹-۱۷۰.

حسب ماظن، بل لابد ان تكون هذه الاضافة مقتضية للتخصيص والتفضيل.
وقد عضد هذا القول من اقوال الرسولﷺ فی مقامات كثيرة بمشهد من اصحابه ما يشهد بصحة قولنا، فمن ذلك ما تظافرت به الرواية من أنّهﷺ سئل عن بعض اصحابه فقال له قائل: فعلي؟ فقال: «**انما سألتنی عن الناس ولم تسألنی عن نفسی**» (كفاية الطالب للكنجی، ص۱۵۵ و مناقب ابن‌شهرآشوب، ج۲، ص۵۸ و نهج البيان علی بن يوسف بن جبر، ص۳۵۱)[1] وقولهﷺ لبريدة الأسلمی «**يا بريدة لاتبغض عليّاً فإنّه منّی وأنا منه، انّ الناس خُلقوا من شجر شتی وخلقت أنا وعلي من شجر واحدة**» (مسند الامام احمد، ج۵، ص۳۵۶ و...) وقولهﷺ يوم أحد وقد ظهرت من وقاية اميرالمؤمنينؑ له بنفسه ونكايته فی المشركين وفضّه لجمع منهم بعد الجمع ما ظهر هذا بعد انهزام الناس وانفلالهم... حتی قال جبرئيلؑ: «**يا محمد إنّ هذه لهی المواساة**» فقالﷺ: «**يا جبرئيل إنّه منّی وانا منه**» فقال جبرئيل «**وأنا منكما**» (هيثمی، مجمع الزوائد، ج٦، ص١١٤ عن الطبرانی و...) ولا شبهة فی أنّ الاضافة فيما ذكرناه من الأخبار انما تقتضی التفضيل والتعظيم والاختصاص دون القرابة».[2]

چهار: شیخ طوسی (م/٤٦٠ق) نیز همین مضمون را آورده و در بخش روایی چنین افزوده است:

«ومما يدل على فضلهؑ قوله ﴿**وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ**﴾ (التحريم/٤) و قد ثبت بالخبر الذی اشترك فی روايته الخاصة والعامة: ان صالح المؤمنين المذكور فی الآية هو اميرالمؤمنين».[3]

پنج: فضل بن حسن طبرسی (م/٥٤٨ق) نیز پس از آن‌که شبیه استدلال شریف مرتضی را می‌آورد تا اثبات کند مراد از «انفسنا» تنها امام علیؑ است می‌گوید:

«وهذا يدل على غاية الفضل وعلو الدّرجة والبلوغ منه إلى حيث لايبلغه أحد اذ جعله الله نفس الرسول وهذا ما لايدانيه فيه أحد ولا يقاربه ومما يعضده من الروايات...» و سپس همان روایات را نقل و دربارهٔ اعتبار سندی روایت اول که می‌گفت: «أنّهﷺ سئل عن بعض اصحابه...» حکم به صحت می‌کند.[4]

شش: ابوالفتوح رازی (م/حدود ٥٥٢ق) نیز در تبیین «انفسنا» افضلیت امام علیؑ در گامی فراتر می‌گوید:

---

۱. جملگی این منابع به نقل از پانوشت جواهرالکلام، ج۳، ص۳۳۳ است.
۲. شریف مرتضی، نفائس التأویل، ج۲، ص۱۸.
۳. طوسی، التبیان، ج٤، ص٦.
٤. طبرسی، مجمع البیان، ج۲، ص٧٦٤.

«یعنی بخوانیم کسی را که حکم نفس او حکم نفس ما باشد و آنچه ما را باشد او را باشد، و آنچه بر ما باشد بر او باشد، حکم او در عصمت و طهارت و غنا و کفایت، حکم من باشد؛ پس همچنان‌که باشد که من او باشم او من باشد، و این کنایت باشد از غایت اختصاص و محبت و دوستی تا دو دوست چون در دوستی بغایت باشند، گویند: اینان متحد شدند اگرچه به صورت دواند به معنا یکی‌اند؛ چنان‌که شاعر می‌گوید:

انا من اهوی و من اهوی أنا　　نحـن روحـان حللنـا بدنـــا
فـــاذا أبصـــرتنی أبصـــرته　　واذا ابصـــــرته کـــان أنـــا

و این لفظ دلیل کند بر آن‌که امیرالمؤمنین علی بهتر از همه صحابه و اهل‌البیت بود برای آن‌که وی را خدای تعالی نفس رسول خواند؛ بر این وجه که گفتیم تا مدانات و مقاربتی سخت نباشد چنان‌که کثیر التفاوت نباشد، میانشان این لفظ اجرا نکنند».[۱]

هفت: عبدالجلیل قزوینی (زنده در سال ٥٦٠) از «انفسنا» چنین استفاده کرده است: «خدای سبحان، امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام را در متن قرآن با سید اولین و آخرین برابری داده است» وی سپس برخی از احادیث را در تأیید آن نقل می‌کند؛ مانند حدیث رسول مکرم اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود: «**أنت منّی وأنا منك**».[۲]

هشت: ابن‌شهرآشوب (م/٥٨٨ق) نیز در تبیین «انفسنا»، ابتدا قولی که حضور امام علی‌علیه‌السلام در مباهله را به دلیل معنا یا مصداق «أبناءنا» می‌داند، ابطال کرده، می‌گوید:

«چون به اتفاق مراد از «أبناءنا» امام حسن و امام حسین هستند؛ پس، دلیل حضور امام علی‌علیه‌السلام، «انفسنا» است... و اِلّا اگر «انفسنا»، فقط خود پیامبر باشند، نجرانیان به ایشان می‌گفتند کسی را آوردی که شرط نکرده بودی و به شرط خود عمل نکردی؛ پس امام علی‌علیه‌السلام جان پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله است و هیچ کس در این فضیلت همتای او و به او نزدیک نیست».

سپس ادلهٔ دیگری برای اثبات افضلیت امام علی‌علیه‌السلام اقامه کرده و می‌گوید:

«ومما یدل علی أنّه افضلُ الناس وخیرهم واکثر ثواباً بعد النبی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله اجماع الامامیه وثبوت کونه معصوماً ونصاً فی جعل النبی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله فی خبر تبوك جمیع منازل هارون من موسی، وهارون کان افضل اُمّته... وثبوت المحبّة فی خبر الطائر وهی اذا اُضیفت إلی الله تعالی بقوله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله «**اللهم إئتنی بأحبّ خلقك الیك یأکل معی من هذا الطیر**» (خصائص النسائی، رقم ۱۰؛ سنن الترمذی،

---

۱. ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج٤، ص٣٦٥-٣٦٦.
۲. قزوینی، نقض، ص٥٧١.

ج٥، ص٦٣٦، رقم ٣٧٢ و...) يفيد الدين وكثرة الثواب فالأحبّ اليه هو الأفضل ومن أتقن صحة هذا الحديث ثم زعم أنّه أحداً أفضل من علي‌عليه‌السلام لايخلو من ان يقول: دعاء النبی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله مردود او يقول: انّ الله تعالى لم يعرف الفاضل من الفضول او يقول: إنّ الله تعالى عرف الفاضل مِن خلقه فكان المفضول احبّ اليه منه».[1]

نه: سدیدالدین حمصی (م/اوائل قرن هفتم) نیز تعبیر «انفسنا» را نه تنها دال بر برتری امام علی‌علیه‌السلام بر همه صحابه و امت بلکه دال بر برتری بر سائر انبیاء دانسته است؛ فخررازی عبارت وی را چنین نقل کرده است:

«لايمكن ان يكون المراد منه أنّ هذه النفس هی عين تلك النفس فالمراد أنّ هذه النفس مثل تلك النفس وذلك يقتضی الإستواء فی جميع الوجوه [و] ترك العمل بهذا العموم فی حق النبوّة... ولانعقاد الاجماع على أنّ محمداًصلی‌الله‌علیه‌وآله كان أفضل من علي فيبقى فيما وراءه معمولاً به، ثم الاجماع دلّ على أنّ محمداًصلی‌الله‌علیه‌وآله كان أفضل من سائر الانبياءعليهم‌السلام فليزم ان يكون علیّ أفضل من سائر الانبياء، ... ويؤيد الاستدلال بهذه الآية، الحديث المقبول عند الموافق والمخالف وهو قولهصلی‌الله‌علیه‌وآله: «**من أراد ان يرى آدم فی علمه ونوحاً فی طاعته وابراهيم فی خلّته وموسى فی هيبته وعيسى فی صفوّته فلينظر الى علی بن ابی طالب**» فالحديث دل على أنّه اجتمع فيه ما كان متفرقاً فيهم وذلك يدل على ان عليّا افضل من جميع الانبياء سوى محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله...».[2]

ده: حسنی واعظ (از علمای سده هفتم) با استفاده از همین افضلیت می‌گوید:

«پس اگر کسی گوید کی ابوبکر بهتر از علی است کافر شود زیرا کی خذای ـ عزّوجلّ ـ نفس علي را نفس رسول خواند و آن کس کی این اعتقاد دارد ابوبکر را بهتر از پیغمبر دانسته باشند و هر کس کی کسی را از رسول بهتر داند کافر بود».[3]

یازده: خواجه طوسی (م/٦٧٢ق) نیز در ذیل عنوان «إنّ عليا افضل الصحابه» ادله‌ای را برشمرده که از جمله آنها تعبیر «انفسنا» است.[4] ابن‌مطهر حلّی (م/٧٦٢ق) در شرح آن می‌گوید:

«والأنفس اشارة إلى علي‌عليه‌السلام ولايمكن ان يقال أنّ نفسهما واحدة فلم يبق المراد من ذلك اِلّا

---

١. ابن‌شهرآشوب، متشابه القرآن، ج٢، ص٣٤.

٢. به نقل از فخررازی، مفاتیح الغیب، ج٨، ص٢٤٨. سدیدالدین حمصی کتابی به نام «المنقذ من التقلید» دارد که در آن این قول یافت نشد. نیشابوری (م/٧٢٨ق) نیز در تفسیر غرائب القرآن، ج٢، ص١٧٩ قول حمصی را نقل کرده است.

٣. حسنی واعظ، دقائق التأویل، ص٤٧.

٤. خواجه طوسی، تجرید الاعتقاد، ص٣٠٤.

المساوی ولاشك فی انّ رسول اللهﷺ أفضل الناس فمساویه کذلك ایضاً».[۱]

دوازده: محمد بن حسن شیبانی (زنده در سال ٦٤٠ق) نیز از «انفسنا» نتیجه‌ای شبیه نتیجه سدیدالدین حمصی گرفته و می‌گوید:

«وقد استدل اصحابنا ومشایخنا [ومشایخهم] ـ رحمهم الله ـ بهذه الآیة علی فضل اهل بیته علی سائر الناس وفضلوا لها علیّاًعليه‌السلام علی سائر الانبیاء والاوصیاء بقوله «انفسنا وانفسکم». قال اصحابنا... لاخلاف فی ان رسول اللهﷺ أفضل من سائر الأنبیاء والملائکة [والاوصیاء] فوجب ان یکون علیعليه‌السلام مثله فی الفضل».[۲]

و سپس برای اثبات افضلیت رسول اسلامﷺ بر سائر انبیاء و ملائکه به حدیث معراج استناد می‌کند.

سیزده: علی بن عیسی اربلی (م/٦٩٢ق) نیز با نقل عبارت پیش گفته شیخ مفید از دیدگاه وی پیروی کرده است.[۳]

چهارده: جرجانی (زنده در ۷۷۲ق) در جلاء الاذهان به نقل مضمون عبارت ابوالفتوح اکتفا کرده است.[۴]

ب) دیدگاه‌های قرون میانه: از قرون میانه نیز می‌توان از این علما نام برد:

یک: بیاضی عاملی (م/۸۷۷ق)؛ وی در این زمینه به بیان همان نتیجه سدیدالدین حمصی پرداخته و می‌نویسد:

«واکثر شیوخنا یفضّلونه [ای علیّاًعليه‌السلام] علی اولی العزم... لانه مساوٍ للنبی الذّی هو أفضل...» و سپس ادلهٔ دیگری برای آن اقامه کرده می‌گوید: «ولأنّه افضل من الحسنین فی قولهﷺ «**أبوهما خیر منهما**» وقد جعلهما جدّهما سیّدَین لأهل الجنة فی الحدیث المشهور فیهما وقد أسند الاعمش الی جابر الانصاری قول النبیﷺ له: «**أیّ الاخوان افضل؟** قلت النبیّیون فقال: «**أنا أفضلهم وأحبّ الإخوة إلیّ علی بن ابی طالب فهو عندی افضل من الانبیاء فمن قال: إنّهم خیر منه، فد جعلنی أقلّهم لأنّی اتخذته أخاً لما علمت من فضله وأمرنی ربّی به**» و نیز این حدیث منقول از پیامبر خداﷺ که ـ شبیه آن را فخررازی از حمصی نقل کرد ـ می‌فرماید: «**من أراد ان ینظر**

---

۱. حلی، کشف المراد، ص۳۰٤، و نیز، ر.ک: همو، کشف الیقین، ج۱، ص۲۱٤.
۲. شیبانی، نهج البیان، ج۲، ص٤۲.
۳. اربلی، کشف الغمة، ج۱، ص٥٩٥.
٤. جرجانی، جلاء الاذهان، ج۲، ص٦۳-٦٤.

إلی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه وإلی ابراهیم فی حلمه وإلی موسی فی هیبته وإلی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب» فقد اجتمع فیه ما تفرق فیهم فهو أفضل من کل واحدٍ منهم»[۱] و ادلهٔ دیگری که آورده است.

دو: محقق دوانی (م/۹۰۸ق) نیز در تبیین حکمت کاربرد «انفسنا» برای امام علی‌علیه‌السلام می‌نویسد:

«إن علیاً بلغت کمالاته العلمیة والعملیة إلی حد جعله النبی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله بأمر الله عزّوجلّ فی مرتبة نفسه الشریفة».[۲]

وی با استناد به تعبیر «انفسنا»، خلافت انحصاری امام علی‌علیه‌السلام را اثبات کرده که در اصل هشتم خواهید دید.

سه: استرآبادی (م/نیمه دوم قرن دهم) نیز ابتدا همان استدلال شریف مرتضی و دیگران را آورده تا اثبات کند مراد از «انفسنا» در آیه کسی جز امام علی‌علیه‌السلام نیست؛ سپس می‌گوید:

«ویؤیّد هذا من الروایات ما صحّ عنه‌صلی‌الله‌علیه‌وآله وقد سأله سائل عن بعض اصحابه فأجابه عن کل بصفته فقال له قائل: فعلي؟ فقال: «**إنّما سألتنی عن الناس و لم تسألنی عن نفسی**».[۳]

این، همان حدیثی است که شریف مرتضی و دیگران به آن استناد کردند؛ وی در ادامه چنین آورده است:

«فاذا نظرت ببصر البصیرة رأیت ان امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام هو الحاوی لجمیع فضائل المباهلة لأنّ الأبناء ابناؤه والنساء نساؤه والانفس نفسه الزکیة التی فضلت علی الانفس البشریّة حیث إنّها نفس محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله أفضل البریة...».

چهار: مولی فتح اله کاشانی (م/۹۸۸ق) وی نیز در سه تفسیر خود شبیه به استدلال دیگران از جمله شریف مرتضی و نیز روایات یاد شده دراین‌باره را نقل کرده و سپس می‌گوید:

«وحدیث مساوات که بیهقی در کتاب مناقب آورد، نیز مشعر است و مخبر بر صدق این مقاله و آن حدیث این است که حضرت رسالت‌صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده که: «**من اراد أن ینظر إلی آدم فی علمه**...».

این حدیث را در نقل قول دیدگاه بیاضی عاملی نقل کردیم؛ وی در ادامه چنین می‌آورد:

---

۱. بیاضی، الصراط المستقیم، الباب السابع، ج۱، ص۲۱۰ و ۲۱۲.
۲. دوانی، نور الهدایة، ص۵۲.
۳. استرآبادی، تأویل الآیات، ص۱۱۸.

«محمد بن طلحه شافعی در کتاب مطالب السؤول تصریح کرده که «هذه من أعلی الدرجات وأسناها حیث شبهته بهولاء الانبیاء المرسلین».

از جمله نتایجی که وی از این بحث گرفته این است که می‌گوید:

«پس قول اهل‌سنت که برترین مردم پس از رسول خداﷺ را خلفا می‌دانند باطل و از روی تعصب است چه این‌که اگر اینان بر امام علی‌ؑ مزیتی داشتند بایستی که حضرت رسالتﷺ در استجابت دعا، استعانت به آمین ایشان می‌نمود؛ چنان‌که از علی بن ابی طالب استمداد فرمود... [در هر صورت] در اشرفیت و أفضلیت علی بن ابی طالبؑ همین آیه کافی است».[1]

پنج: قاضی نورالله شوشتری (م/۱۰۱۹ق) در چهار گام، ابتدا اشاره به این حقیقت دارد که «انفسنا» در آیه مباهله جز امام علی‌ؑ کسی دیگر نیست و در گام دوم به تبیین «انفسنا» می‌پردازد، ابتدا با استناد به روایات و در ادامه آن از دیدگاه ابوالفتوح رازی ـ پیش گفته ـ پیروی می‌کند؛ وی در گام سوم به بیان مناقشه‌ها و ابطال آنها می‌پردازد که در فصل بعد خواهید دید و در گام آخر با دو وجه بر افضلیت امام علی‌ؑ بر همگان جز پیامبر اکرمﷺ استدلال می‌کند.

قاضی در گام اول می‌گوید:

وأمّا قوله: «انفسنا» فقد اتّفقوا أیضاً علی أنّ المراد به علیؑ خاصّة ویدلّ علیه الأخبار الصحیحة عند أهل السنّة: منها ما في کتاب الصواعق المحرقة (ص١٥٦) لابن حجر المتأخّر روایة عن الدارقطني: أنّ علیاً یوم الشوری احتجّ علی أهلها فقال لهم: «**أنشدکم الله هل فیکم أحد أقرب إلی رسول اللهﷺ في الرحم منّي، ومن جعله نفسه وابناه ابناه، ونساءه نساءه غیري؟**» قالوا: اللّهم لا، الحدیث.

قاضی در گام دوم در تبیین رابطهٔ امام علی‌ؑ در «أنفسنا» با پیامبر اکرمﷺ به این اخبار استناد کرده است:

ما رواه أبو الحسن الشهرزوري بإسناده عن فاطمة بنت رسول اللهﷺ أنّها قالت: قال النبيﷺ: «**أنّ علیاً نفسي**» (میزان الاعتدال، ج٢، ص٣٤٩ و لسان المیزان، ج٣، ص٢١٧) وهذا حدیث صحیح حسن بین أهل السنّة ذکره ابن‌المقبر البغدادي بطرق شتّی.

ومنها ما رواه محدّث الشام أبو نصر محمد بن هبة الله الشافعي الشیرازي عن محدّث العراق بطرق شتّی عن عکرمة عن ابن‌عبّاس قال: قالؑ: «**خلق الله قضیباً من نور قبل أن یخلق الله**

---

۱. کاشانی، منهج الصادقین، ج۲، ص۲۴۲-۲۴۳؛ همو، خلاصهٔ منهج، ج۱، ص۲۱۰؛ همو، زبدة التفاسیر، ج۱، ص۴۹۹.

الدنيا بأربعين ألف عام، فجعله أمام العرش حتّى كان أوّل مبعثى فشقّ منه نصفاً فخلق منه نبيّكم ومن النصف الآخر علي ابن‌أبي طالب» (تاريخ مدينة دمشق، ج٤٢، ص٤٧ و ميزان الاعتدال، ج٤، ص٥٢٢ و لسان الميزان، ج٧، ص٤٦).

ومنها ما أخرجه محدّث الشام وصحّحه بإسناده عن سلمان الفارسي قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «**كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله مطيعاً فيسبّح الله ذلك النور، ويقدّس قبل أن يخل آدم بأربعة عشر ألف عام، فلمّا خلق الله آدم ركّز ذلك النور في صلبه، فلم يزل في شيء واحد حتّى افترقا في صلب عبد المطّلب فجزء أنا وجزء علي**» (تاريخ مدينة دمشق، ج٤٢، ص٦٧ و مناقب على بن ابى طالب لابن مردويه، ص٢٨٦).

ومنها ما رواه أبو الحسن الأزجي بإسناده عن أُمّ سلمة قالت: كان النبي ﷺ في بيتي فاستأذن عليّ فقال ﷺ: «**أتعرفينه**»؟ قلت: نعم هذا علي بن أبي طالب، قال: «**صدقت سجيّته سجيّتي ودمه كدمي وهو عيبة علمي**» (مناقب الخوارزمى، ص٣٩ و كشف الغمة، ج١، ص٩٠).

ومنها ما رواه الحافظ أبو العلاء الهمداني، عن زيد بن علي عن أجداده، عن النبي ﷺ قال يوم فتح خيبر: «**لولا أن تقول فيك طوائف من أُمّتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك اليوم مقالاً لا تمرّ عليك ملأ من المسلمين إلّا أخذوا تراب رجليك وفضل طهورك استشفوا به، ولكن حسبك أن تكون منّي وأنا منّك، حربك حربي وسلمك سلمي، وسرّك سرّي وعلانيتك علانيتي، وسريرة صدرك كسريرة صدري، وأنت باب علمي وولدك ولدي، ولحمك لحمي ودمك دمي، ونفسك نفسي، والحقّ معك وعلى لسانك وفي قلبك وبين عينيك، والإيمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمى**» (المعجم الكبير للطبراني، ج١، ص٣٢٠، شرح نهج البلاغه ابن‌ابى الحديد، ج١٨، ص٣٨٢، الارشاد للمفيد، ج١، ص١١٧، ينابيع المودة قندوزى، ج١، ص٢٠٠).

ومنها ما رواه محدّث العراق ـ وهو الخطيب البغدادى ـ بإسناده عن سيّدنا موسى بن جعفر عليه السلام عن آبائه عن النبي ﷺ قال: «**خلقت أنا وهارون بن عمران ويحيى بن زكريا وعلي بن أبي طالب من طينة واحدة**» (تاريخ بغداد، ج٦، ص٥٦) ومنها ما رواه الطبراني في معجمه بإسناده عن أبي أمامة الباهلي قال: قال ﷺ: «**إنّ الله خلق الأنبياء من أشجار شتّى وخلقنى وعلياً من شجرة واحدة**» (ميزان الاعتدال، ج٣، ص٣٤٧ و شواهد التنزيل للحسكانى، ج١، ص٥٥٤ و تاريخ مدينة دمشق، ج٤١، ص٣٣٥ و ج٤٢، ص٦٥).

استدلال قاضی در گام چهارم برای اثبات افضلیت امام علی علیه السلام بر همگان جز پیامبر اکرم ﷺ با دو وجه صورت پذیرفته و بدین شرح است:

وجه اول: استدلال با تحلیل از تعبیر «انفسنا» که می‌گوید:

«یدل علی مساواته للنبی ﷺ فی جوهر النفس والکمالات النفسانیة لافی الکمالات الخارجیة کالنبوّة... ولاشك أنّ ثواب النبی ﷺ حسب کمالاته النفسانیّة اکثر من ثواب الامّة مطقا،

ومساوی الأفضل أفضل... ولو کان النبیﷺ أفضل بحسب کمالاته النفسانیّة من الأنبیاء السابقه بحسب سائر الفضائل کما هو الظاهر، لکان علیؑ أفضل منهم علی الاطلاق وإلّا لکان افضل منهم بحسب الکمالات النفسانیّة».

وجه دوم: قاضی در این وجه می‌گوید:

«احتیاج النبیﷺ الی امیرالمؤمنینؑ علی سبیل التأیید وقد صحّ عن رسول اللهﷺ أنّه قال: «**مکتوب علی العرش لا اله الا الله وحدی لاشریك لی، محمد عبدی ورسولی أیّدته بعلي**»، ذکره القاضی عیاض المالکی فی کتاب الشفا، وقد نزل فیه قوله تعالی ﴿**هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ**﴾ (الانفال/٦٢) یرید به علیّاً وحده... وهو یدل علی أنّه لا مساوي لهم [ای من اهل البیت فی المباهله] فی الفضل من الأمة... ولو کان لغیرهم منزلة مساویة لهم عند الله لدعاهم فی المباهلة، فإنّ کثرة الأفاضل أدخل فی الاستجابة، فترك دعوة من یساویهم فی الفضل عندالله من النبیﷺ إخلال بشدة الاهتمام والنبی منزّه عنه».[1]

شش: شرف لاهیجی (م/۱۰۸۸ق)؛ وی نیز استدلال سدیدالدین حمصی را درباره برتری امام علیؑ بر سایر انبیاء ـ که پیش از این از تفسیر فخررازی نقل کردیم ـ از تفسیر غرائب القرآن نیشابوری (ج۲، ص۱۷۹) نقل و بر آن تأکید می‌ورزد و سپس می‌گوید: روایات در این باب ـ که امام علیؑ جان پیامبرند ـ به حد تواتر معنوی رسیده است.[2]

هفت: تفسیر کنز الدقائق قمی مشهدی (از دانشمندان قرن دوازدهم) نیز به صورت موجز چنین می‌آورد:

«وعنی النبیﷺ من الابناء هو الحسن والحسین و من النساء فاطمة وبقی علیؑ لایدخل فی شی إلّا فی قوله «وانفسنا» فهو نفس الرسولﷺ وقد صح فی الخبر انّهﷺ قد سأله سائل عن بعض اصحابه...».[3]

که همان حدیث است که شریف مرتضی و دیگران به آن استناد کردند.

ج) دیدگاه‌های متأخران: دیدگاه گروهی از متأخران امامیه دراین‌باره بدین شرح است:

یک: حائری طهرانی (م/۱۳۰۰ق)؛ وی استدلال شریف مرتضی را در ادلهٔ درون متنی آیه برای اثبات «انفسنا» درباره امام علیؑ و افضلیت امام آورده و می‌گوید:

---

۱. شوشتری، حاشیة القاضی نورالله التستری علی البیضاوی، ج٤، ص۱۳۸-۱٤۱.
۲. شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، ج۱، ص۳۳۳.
۳. قمی مشهدی، کنزالدقائق، ج۳، ص۱۱۷.

«وهذا هو الأفضيلة على من عليها فى المشرق والمغرب اذ جعله الله سبحانه نفس الرسول ﷺ ومما يعضده من الروايات ماصحّ...».[۱]

که همان ادلهٔ روایی برون متنی از شریف مرتضی است.

دو: صفی علیشاه (م/۱۳۱٦ق) در تفسیر منظوم خود نیز از أفضلیت امام علی ﷺ بر سائر انبیاء با استناد به حدیث نبوی «**من أراد أن ينظر إلى آدم...**» ـ که در نقل سدیدالدین حمصی و بیاضی عاملی آوردیم ـ خبر داده است.[۲]

سه: در تفسیر آلاء الرحمن، تفصیل و دقت بیش‌تری دراین‌باره به چشم می‌خورد؛ ایشان ابتدا در تبیین «انفسنا» می‌گوید:

«وندع انفسنا و لابد ان يكون الداعى غير المدعو والمراد هو الشخص الذى يرى داعيه أنّ وجوده فى الاثر والمزايا والفضيلة والغاية بمنزلة وجوده فى ذلك أو اقرب الناس إلى مقام وجوده وما يطلبه من غاية وجوده وبذلك يقول هذا نفسى بتنزيل صحيح و مجاز مقبول».

سپس روایات متعددی را از منابع فریقین درباره حضور اهل‌بیت در ماجرای مباهله نقل و می‌گوید:

«ونتيجة الآية الكريمه والحديث القطعى هى أنّ الله عزّوجلّ أمر رسوله ﷺ بأن يسمّى علي ﷺ نفسه ليبيِّن للناس أنّه ثانيه من أُمّته فى الفضيلة والغاية الكريمة والولاية العامة والزعامة الكبرى والقيام بامر الامة والدين وسياسته والامامة التى هى دعوة ابراهيم فى قوله ﴿**وَمِنْ ذُرِّيَّتِي**﴾(البقرة/۱۲٤) وهل ترى غير الواجد لهذه المزايا يأمر الله رسوله بأن يسميه نفسه؟!... وقد تكرر من رسول الله ﷺ بيان هذا المعنى المتجلى من قوله «وانفسنا» كما امره الله وشرحه بعبارات متناسبة فى الايضاح واقامة الحجة فهى «نور على نور».

وی سپس به ذکر برخی از احادیث پیامبر خدا ﷺ دراین‌باره می‌پردازد مانند حدیث منزلت و حدیث غدیر که فرمود: «**ايها الناس الست اولى بالمؤمنين من انفسهم**» فلمّا قالوا اللهم بلى قال... «**من كنت مولاه فعلي مولاه**» واحادیث دیگری که نقل کرده است.[۳]

شیخ محمدجواد بلاغی به نقل و نقد دیدگاه ابن‌تیمیه و محمد عبده دراین‌باره نیز پرداخته که در فصل بعدی خواهید دید.

---

۱. حائری طهرانی، مقتنیات الدرر، ج۲، ص۲۱۳.
۲. صفی علیشاه، تفسیر قرآن، ص۱۱۰.
۳. بلاغی نجفی، آلاء الرحمن، ج۱، ص۲۸۹-۲۹۳.

چهار: نفحات الرحمن نهاوندی (م/۱۳۷۱ق)؛ وی «انفسنا» را «بمنزلة الروح منا و ألصق بقلوبنا» دانسته و از آن چنین نتیجه می‌گیرد: «وهذا دليل على ان اميرالمؤمنين﵇ نفسه، وأفضل من سائر البريّة، وأنّه خليفته»[1] وی استدلال سدیدالدین حمصی را بر برتری امام علی﵇ بر سایر انبیاء به نقل از فخررازی همراه با نقد وی آورده و سپس نقد فخررازی را ابطال کرده است که در فصل بعد خواهید دید.

پنج: شاه عبدالعظیمی (م/۱۳۸٤ق) نیز ابتدا چنین استدلال می‌کند:

> «أبناءنا» حضرات حسنین و «نساءنا» حضرت فاطمه است پس اگر مراد از «انفسنا» نفس مبارک خود حضرت رسولﷺ می‌بود، البته حضرت علی﵇ را داخل نمی‌نمود با آن‌که اجماع امت است که حضرت علی﵇ داخل در مباهله بود؛ پس، امام علی﵇ معنا و مصداق «انفسنا» و نفس رسول خداست.

آن‌گاه می‌گوید: احادیث بسیاری وارد شده که حضرت، نفس رسول و نازل منزله آن سرور است. وی پانزده روایت دراین‌باره نقل می‌کند که برخی از آنها را در اقوال دیگر علما آوردیم مانند حدیث منزلت، غدیر، حدیث «**عليّ منی وأنا منه**» برخی نیز صراحتی در این معنا برای اثبات ادعا ندارد هرچند درباره فضایل امام علی﵇ است؛ مانند این احادیث از پیامبر اکرمﷺ درباره امام علی﵇: «**حرب علي حرب الله وسلم علي سلم الله**» و «**حبّ علی ایمان وبغضه کفر**» و «**علی قسیم الجنة والنار**» و... برخی نیز نص در این معناست؛ مانند این حدیث از پیامبر اکرمﷺ به نقل از الصواعق المحرقه که می‌فرماید: «... **والذی نفسی بیده لتقیمن الصلاة ولتؤتن الزکاة أو لأبعثن الیکم رجلاً منیّ او کنفسی یضرب اعناقکم، ثم أخذ بید علي ثم قال هو هذا**»[2] و نیز خطاب حضرتﷺ به بنی ولیعه که فرمود: «**لینتهیّن بنو وَلیعه أو لأبعثنَّ رجلاً کنفسی...**»[3] (مستدرك حاكم نيشابوری، ج۲، ص۱۳۱، ح۲۵۵۹؛ مصنف ابن‌ابی شیبة، ج٦، ص۳۷۷، ح۳۲۱۲۸ و الصواعق المحرقه، ص۱۲٤ و...).

شش: تحلیل محمدحسین فضل الله (م/۱۳۸۹ق) نیز از «انفسنا» این است:

> «والمقصود بالكلمة، الذين يجسدون الذات فی معنی التمثل الحیّ لكل ما يمثّله النبیﷺ من صفات روحيه واخلاقيه وعملية بحيث تكون الذات يجسدون الذات حتی لتكاد تكون هي فی

---

۱. نهاوندی، نفحات الرحمن، ج۲، ص۷۲.
۲. همو، نفحات الرحمن، ج۲، ص۷۲.
۳. شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنی عشری، ج٦، ص٦۲.

المعنی والصورة من الداخل؛ وقد طبق النبیﷺ هذا العنوان علی علي بن ابی طالب‌ؑ فلا أحدٌ یدعی دخول غیره مع زوجته ووَلَدیه».[۱]

وی در جای دیگر به دلیل این امر اشاره کرده از زبان حال پیامبر خداﷺ می‌گوید:

«لأنّی رَبّیته وانشأته منذ طفولته علی صورتی فی اخلاقی و روحیّاتی واقوالی وأمثالی، فکان منّی بمنزلة النفس من النفس، والذات من الذات والروح من الروح، والعقل من العقل... ولیس هناك فی الساحة غیر علی‌ؑ الذی عاش معی کما لم یعش أحد غیره معی وکان منّی «**بمنزلة هارون من موسی اِلّا انه لانبی بعدی**».[۲]

د) دیدگاه‌های معاصران: قرآن‌پژوهان معاصر در قرن پانزدهم نیز همان خط مشی را دنبال کرده‌اند، آنان با تبیین «انفسنا» و سایر ادله بر افضلیت امام علی‌ؑ بر همگان تأکید و به نتایج و پیامدهای آن پرداخته‌اند از جمله

یک: مخزن العرفان بانوی اصفهانی (م/۱٤۰۳ق)؛ وی دیدگاه شیخ مفید و برخی از روایات پیش گفته را دراین‌باره نقل کرده است.[۳]

دو: تفسیر کوثر از یعقوب جعفری (م/۱٤۰۳ق)؛ او می‌گوید: «پیامبر از امام علی به‌عنوان جان خود یاد می‌کند و هیچ کس جز علی‌ؑ این فضیلت را ندارد.»[۴]

سه: روان جاوید ثقفی تهرانی (م/۱٤۰٦ق) می‌گوید:

«نفس علی‌ؑ را نفس خود دانسته حقیقتاً، چون هر دو از یک نورند و یک حقیقت و یک روحند در دو بدن و اِلّا صحیح نیست کسی بگوید خودم و اراده کند کس دیگر را گرچه برادر یا نزدیک‌ترین اشخاص به او باشد؛ پس، علی‌ؑ، نفس محمدﷺ و محمدﷺ، نفس علی‌ؑ است».[۵]

وی بر همین اساس چنین نتیجه می‌گیرد:

«چون مسلم است پیامبر اسلامﷺ بر جمیع انبیاء و مرسلین برترند پس امام علی‌ؑ نیز برتر

---

۱. فضل الله، من وحی القرآن، ج٦، ص٦۲.
۲. همو، من وحی القرآن، ج٦، ص٦۸.
۳. بانو اصفهانی، مخزن العرفان، ج۳، ص۱۳۳.
٤. جعفری، تفسیر کوثر، ج۲، ص۱٤۷.
۵. ثقفی تهرانی، روان جاوید، ج۱، ص٤۲٦.

از آنانند».

چهار: طیب اصفهانی (م/۱٤۱۲ق) نیز چنین استدلال می‌کند:

«داعی در آیه باید غیر از مدعو باشد و مسلماً غیر از ابناء و نساء زیرا مقابل آنان ذکر شده است... پس باید از رجال باشد که با پیامبر خداﷺ مساس داشته باشد تا صدق «انفسنا» بکند و مساس با پیغمبرﷺ مراتبی دارد یک مرتبه أدنی [که] مسلم و مؤمن باشد سپس از قریش و هکذا از بنی هاشم و هکذا تا برسد به مرتبه اعلا که در جمیع شئونات از اخلاق و اعمال و مراتب ایمان و عصمت و علم و فضیلت و سایر شئون نبوی، شبیه به پیغمبرﷺ باشد... و مقتضای اطلاق «انفسنا» دلالت دارد بر این‌که من جمیع الجهات مشابه باشد جز جهتی که ممکن نیست مثل نبوت و رسالت...».[۱]

پنج: مواهب الرحمن عبدالاعلی سبزواری (م/۱٤۱٤ق) نیز از تعبیر «انفسنا» چنین استفاده کرده است:

«القائم بالدعوة الی الله ومن هو بمنزلته فی العلم والعمل والقضا بالحق وهو منحصر فی علي نصوصاً واجماعاً».[۲]

وی پاره‌ای از مناقشه‌ها ـ مانند مناقشه ابن‌تیمیه ـ درباره «انفسنا» را نیز نقل و نقد کرده است که در فصل بعد خواهید دید و در شرح «انفسنا» به نکته‌ای لطیف پرداخته می‌گوید:

«ولا یمکن ان یکون أحد نفس شخص اخر اِلّا اذا کان مشتملاً علی مزایا کبیرة یکون ثانیاً فی مزایاه او الوجود المکرر له فی الخصال ونحوها... وما یستفاد من سیرة رسول اللهﷺ بالنسبة إلی علیؑ فی مواطن کثیرة تکون مبنیة [مبیِّنة] لمعنی «انفسنا» فی هذه الآیة المبارکه...».[۳]

شش: موسوی همدانی (م/۱٤۱۸ق) به نکتهٔ جدیدی دراین‌باره اشاره کرده می‌گوید:

«مفاد «ندع... انفسنا» آن است که هر یک از رسول اکرمﷺ و علیؑ دیگر را برای شرکت در دعوت به حق و نفرین به دشمن دعوت نماید زیرا شخص خود را دعوت نمی‌کند... و برای علیؑ در این تعبیر فضیلتی است که حدی نمی‌توان برای آن تصور نمود...».[٤]

---

۱. طیب اصفهانی، اطیب البیان، ج۳، ص۲۳۰.
۲. سبزواری، مواهب الرحمن، ج٦، ص۱۱.
۳. همو، مواهب الرحمن، ج٦، ص۱۹.
٤. موسوی همدانی، انوار درخشان، ج۳، ص۹۸.

هفت: صادقی تهرانی (م/۱٤۳۲ق) با تفصیل بیش‌تری به این بحث پرداخته و در بخشی از کلام خود می‌گوید:

«فآیة المباهلة هی من أبرز الآیات الدالات علی موقف الامام علی‌علیه‌السلام المنقطع النظیر مع البشیر النذیر، ولو کان للرسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله انفس او نفس أُخری لکانت علیا‌علیه‌السلام دون من سواه... وهنا تجاوب لاحول عنه بین الآیة ومتواتر النقل کل یؤید الآخر... وقد تواتر عن الرسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله قوله یحق هذه المماثلة السامیة والمباعضة الحانیة: «**علي منی وأنا منه لایؤدی عنّی اِلّا علي**» او «**لایؤدّی عنی اِلّا انا او رجل منی**».

وی سپس با نقل احادیث دیگر شبیه به همین مضمون و نیز احادیث دیگر نتایجی از این بحث گرفته که از جمله آنها این است:

«فکون علی‌علیه‌السلام نفس محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله لایدل فقط علی أفضلیته علی سائر الامة بأسرهم، بل و علی أفضلیته علی کافّة السابقین والمقربین واولی العزم من النبیین صلوات الله علیهم اجمعین، ولا فارق بین محمد وعلی‌علیهما‌السلام اِلّا فی الرسالة فهو یساویه فیما سواها من العصمة القِمّة وسائر المدارج القدسیة الروحیة والزمنیّة بأسرها».[1]

هشت: قرشی در احسن الحدیث نیز می‌گوید: «معنای «انفسنا» این است:

«کسی را بخوانیم که در فضیلت و مقام و ارزش بمنزلهٔ خود ما است. این کلمه جمع است ولی تنها یک مصداق داشته وگرنه لازم بود رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله اقلاً سه مرد را با خود ببرد که مصداق جمع باشند، از این‌جا مقام والای علی بن ابی طالب‌علیه‌السلام کاملاً روشن می‌شود.»[2]

نه: آیة‌الله جوادی در تسنیم با دقت فزون‌تر به تبیین این افضلیت پرداخته می‌گوید:

«ابناء» به معنای پسران و مصداق «نساء» دختران است؛ بنابراین، باید مصداق «انفسنا» کسی باشد که از پسر و دختر به صاحب دعوت نزدیک‌تر است؛ «انفسنا» یعنی (خودمان) و از تعابیر دیگر پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله مانند «**حسین منّی وأنا من حسین**» (ارشاد مفید، ج۲، ص۱۲۷ وسنن ابن‌ماجه، ج۱، ص۵۱) و «**علیّ منی وأنا من علی**» (امالی صدوق، ص۵۲۵ و کنزالعمال، ج۱۱، ص۵۹۹) بالاتر است. تأمل در این آیه نشان می‌دهد که پس از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله کسی برتر از امیرمؤمنان‌علیه‌السلام نیست... چون دعوت‌کننده غیر از دعوت شونده است... و آن کسی است که حضرتصلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: «**یا علي! من قتلك فقد قتلنی ومن أبغضك فقد ابغضنی ومن سبّك فقد**

---

۱. صادقی تهرانی، الفرقان، ج۵، ص۱۷۳-۱۷٦ و نیز، همو، البلاغ، ص۵۷.
۲. قرشی، احسن الحدیث، ج۲، ص۹۵.

سبّنی، لأنّك منّی کنفسی» (امالی صدوق، ص۹۳، وکنزالعمال، ج۱۱، ص٦١٢) «**روحك من روحی وطینتك من طینتی**» (امالی صدوق، ص٨٦).

ایشان حدیث منزلت و احادیثی دیگر را نیز نقل و سپس به نقد محمد بن عبده و آلوسی پرداخته است[1] که در فصل چهارم خواهید دید. انشاءالله

ده: حسینی میلانی نیز در این زمینه می‌گوید:

«حضرت امیرالمؤمنین بمنزلهٔ نفس خاتم النبیین ﷺ است هرچند در قالب و صورت از ایشان جداست اما در کمالات و فضائل با ایشان برابر است».[2]

همان‌گونه که ملاحظه کردید دیدگاه نزدیک به چهل نفر از امامیه از قدما تا عصر حاضر درباره تبیین و برتری بی‌مانند امام علی علیه‌السلام از تعبیر «أنفسنا» نقل شد و به تفصیل گرایید ولی ظاهراً گریزی هم از آن نبود؛ چون مطالب آنان دراین‌باره متنوع و متعدد است و هرچند می‌توان مطالب آنان را در چند محور کلی بدین شرح دسته‌بندی کرد:

یک: بیان ادله‌ای که اثبات می‌کند «انفسنا» شخص رسول خدا ﷺ نیستند بلکه غیر ایشان است.

دو: لفظ «انفسنا» جمع است ولی تنها یک مصداق برای آن وجود داشته و آن امام علی علیه‌السلام است.

سه: حضور امام علی علیه‌السلام در مباهله در غیر معنا و مصداق «انفسنا» نیست به این‌که مثلاً آن را مصداقی از «أبناءنا» محسوب کنیم؛ آنان بر این قول اتفاق دارند و برای آن ادله‌ای اقامه کردند.

چهار: تحلیل و تبیین «انفسنا» برای درک این حقیقت که این تعبیر برای قرابت یا محبت و فضل نیست بلکه بسی والاتر و برتر از این‌هاست و دلالت بر رسیدن امام علی علیه‌السلام به نهایت فضل و مساوات با پیامبر خدا ﷺ در مدارج و کمال علمی و عملی، عصمت، طهارت، آثار و... دارد. پس، هیچ کس از این امت، مساوی با امام علی علیه‌السلام در این سطح از فضیلت نیست و همانند آن نمی‌توان یافت.

پنج: این تعبیر بنا به قول جمعی از امامیه، کنایه اختصاص و قرب نهایی امام علی علیه‌السلام با پیامبر

---

۱. جوادی آملی، تسنیم، ج١٤، ص٤٥٩-٤٦٠.
۲. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۲۳۹.

خدا دارد به‌گونه‌ای که با تسامح می‌توان گفت: آندو در معنا متحد و در صورت از یکدیگر جدایند.

شش: جمعی با بیان فزون‌تر به تبیین چرایی این حقیقت پرداختند که چرا امام علی‌علیه‌السلام جان پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ از جمله به شباهت امام علی‌علیه‌السلام با رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله در طهارت و قداست نفس و این‌که امام تحت تربیت پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله از طفولیت تا مراحل بعد بودند و بالاخره با استناد به روایات خلقت نوری و طینت و سایر روایات استناد کردند.

هفت: برخی از تعبیر «انفسنا»، افضلیت امام علی‌علیه‌السلام را بر سایر انبیاء و ملائکه، مقربان و... اثبات و بر آن ادله‌ای درون متنی و برون متنی اقامه کردند.

هشت: تقریباً تمام امامیه از ادلهٔ روایی و اساساً از منابع اهل‌سنت دراین‌باره بهره گرفتند؛ روایات صحیح السند و ـ به گفته‌ای برخی از آنان ـ متواتری که پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله در مواضع گوناگون امام علی‌علیه‌السلام را از خود و خود را از امام علی دانسته‌اند؛ این روایات، شرح «انفسنا» و نیز موافق با کتاب خداست.

نه: برخی از این تعبیر، ولایت عامه و زعامت و ولایت انحصاری امام علی‌علیه‌السلام را استفاده و اثبات کردند که در اصل بعدی به تفصیل بیان خواهد شد.

ده: گروهی از امامیه با این تعبیر، حکم به تعصب و بطلان دیدگاه اهل‌سنت کردند که خلفا را برتر از امام علی‌علیه‌السلام می‌دانند.

یازده: جمعی با ادلهٔ درون متنی آیه و برون متنی روایات به نقد دیدگاه ابن‌تیمیه، محمد بن عبده، فخررازی، آلوسی و... پرداختند که تفصیل آن را در فصل بعد خواهید دید.

اصل هشتم: تبیین شایستگی انحصاری امام علی‌علیه‌السلام برای ولایت و امامت از تعبیر «انفسنا»

جمعی از امامیه از قدما تا معاصران از تعبیر «انفسنا» شایستگی انحصاری امام علی‌علیه‌السلام بر امر ولایت و امامت و خلافت بلافصل حضرت را اثبات کرده‌اند.

در این زمینه ـ تا آنجا که می‌دانیم ـ حدیثی از معصومان به‌طور مستقیم و صریح در خصوص این موضوع نقل نشده است جز روایتی که مأمون از امام رضاعلیه‌السلام می‌پرسد: «ما الدلیل علی خلافة جدّك علی بن ابی طالب؟ قال: «آیة انفسنا، قال: لو لا نساءنا قال: **لولا أبناءنا**»[1] در فصل اول همین بخش گفتیم: این حدیث در منابع روایی کهن یافت نشد هرچند متن آن از

---

۱. نمازی، مستدرك سفینة البحار، ج۱۰، ص۱۱۸.

یک سو، هماهنگ با روایاتی است که از اهل‌بیت معصوم درباره معنای «انفسنا» نقل شده و بالاتفاق آن را بر امام علی‌ﷺ تطبیق کرده‌اند و از سوی دیگر، حضرت را همانند جان پیامبر خداﷺ با برترین فضیلت دانسته‌اند؛ مراد امام رضاﷺ در این حدیث نیز همین معناست، مأمون می‌گوید: «لولا نساءنا» یعنی مراد از «انفسنا»، رجالنا است و فضیلتی برای امام علی‌ﷺ نیست تا در پی آن خلافت انحصاری ایشان اثبات شود. امامﷺ می‌فرماید: «**لولا أبناءنا**» یعنی تعبیر «أبناءنا» در آیه این احتمال را باطل می‌کند؛ چون اگر مراد از «انفسنا»، رجالنا بود نیازی به ذکر «أبناءنا» نبود چون «رجالنا» آن را دربرمی‌گرفت.

در هر صورت، از قدما ابن‌جریر طبری شیعی (م/اوائل قرن چهارم) در کتاب خود، باب «تثبیت الامامة و انّها مفترضة (وتثبیت الوصایة) لقرب الامر بینهما» را گشوده و از جمله در آن می‌گوید:

«ومن الدلیل ایضاً علی أنّ علیّاً هو المخصوص بالامامة والخلافة والوصیة وأنّه کان ارضاً له [ای للمخصوص بالامامة] وسماءً اذ کان نفس رسول اللهﷺ؛ إنّ القوم لما ساورا إلی رسول اللهِ لیحاجّوه فی المسیح أنزل الله ﴿**قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ**...﴾ دعا اهل بیته وکان علي من نفس رسول الله».[1] ادامهٔ عبارت وی را در اصل قبلی آوردیم.

شریف مرتضی (م/٤٣٦ق) نیز مناقشه قاضی عبدالجبار را نقل کرده که گفته است: «وإنّما انکرنا ان یدل ذلك [ای: انفسنا]... علی الإمامة»[2] که نشان می‌دهد استناد به «انفسنا» برای امامت حضرت علی‌ﷺ در آن عصر، رایج بوده است.

ابن‌مطهر حلی (م/٧٢٦ق) در این زمینه می‌نویسد:

«فجعله الله نفس محمد والمراد المساواة ومساوی الأکمل الاولی بالتصرف، اکمل واولی بالتصرف».[3]

وی در منهاج الکرامة نیز می‌گوید:

«وهذه الآیة دلیل علی ثبوت الإمامة لعلي لأنّه تعالی قد جعله نفس رسول اللهﷺ والاتحاد محال فیبقی [فینبغی] المراد بالمساواة له الولایة [فیبقی المراد المساوی، ولهﷺ الولایة

---

۱. ابن‌جریر، المسترشد، ص۵۸۰ رقم ۲۵۲.
۲. شریف مرتضی، نفائس التأویل، ج۲، ص۱۸.
۳. حلی، نهج الحق، ص۱۷۷ و به نقل از وی: مظفر، دلائل الصدق، ج٤، ص٤٠٠.

العامة فكذا لمساويه] وايضاً لوكان غير هولاء مساوياً لهم وأفضل منهم فى إستجابة الدعاء لأمره تعالى بأخذهم لأنّه فى موضع الحاجة، واذا كانوا هم الأفضل تعيَّنت الإمامة منهم».[۱]

دوانی (م/۹۰۸ق) ابتدا به بیان کبرای کلی درباره میزان شایستگی خلیفة النبی می‌پردازد و سپس صغرای آن را از «انفسنا» اثبات می‌کند؛ وی می‌گوید:

«لمّا راجعت الى قانون العقل قضيت بأنّ خليفة النبىﷺ كان آية و انموذجاً له فلابد ان يكون فى الكمالات العلمية والعملية والنفسانيه والروحانية مشابهاً لهﷺ وان يكون ذا نفس قدسية ليكون على حسب استعداده معصوماً من اوّل العمر إلى آخره ويكون قوله حجة لاشائبة فيه اصلاً ويبقى دين النبىﷺ وشريعته على حاله، وبعد التتبع فى الكمالات المتفق عليها [بين الفريقين] والمختلف فيها علمت بأن عليّاً بلغت كمالاته العلمية والعملية إلى حد جعله النبىﷺ بأمر الله عزّوجلّ فى مرتبة نفسه الشريفه كما نطقت به آية المباهلة فالمراد «بِأنفسنا» على بن ابى طالب بإتفاق المفسرين».[۲]

بلاغی (م/۱۳۵۲ق) نیز در تبیین این موضوع و پس از نقل روایات متعدد درباره حضور اهل‌بیت در مباهله می‌نویسد:

«ونتيجة الآية الكريمه والحديث القطعى، هى أنّ الله عزّوجلّ أمر رسوله بان يُسمّى علىؑ نفسه ليبيِّن للنّاس أنّه ثانيه من أُمّته فى الفضيلة والغاية الكريمة والولاية العامة والزعامة الكبرى والقيام بأمر الأمّة والدين وسياسته، والامامة الّتى هى دعوة ابراهيم فى قوله تعالى ﴿من ذرّيّتى﴾ (البقرة/۱۲٤)».[۳]

نهاوندی (م/۱۳۷۱ق) در نفحات الرحمن پس از نقل قول بیضاوی که درباره آیه مباهله می‌گوید: «هذا دليل على نبوّته و فضل من أتى بهم من اهل‌بيته» می‌نویسد:

«وأقول: هذا دليل على أنّ اميرالمؤمنينؑ نفسه وأفضل من سائر البريّة وأنّه خليفته».[۴]

امینی (م/۱۳۹۰ق) نیز با پیوند بین حدیث نبوی غدیر که می‌فرماید: «**مَن كنتُ مولاه فعلي مولاه**» با تعبیر «انفسنا» در آیه، ولایت انحصاری امام علیؑ را اثبات کرده و می‌گوید:

---

۱. حلی، منهاج الکرامة، ص۱۲٤.
۲. دوانی، نور الهدایة، ص۵۲.
۳. بلاغی، آلاء الرحمن، ج۱، ص۲۹۲.
٤. نهاوندی، نفحات الرحمن، ج۲، ص۷.

«ولیُعلم أنّ هذا الحدیث هو من أسرار قوله تعالی فی آیة المباهلة... فإنّ رسول الله أثبت لعليّ ـ وهو نفسه ـ ما هو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموماً، فإنّه اولی بالمؤمنین... فعلي علیه السلام هکذا... خصصَّه بها دون غیره».[۱]

حسینی میلانی از معاصران نیز از طرق گوناگون به این موضوع پرداخته از جمله می‌گوید:

«خداوند هرگز به پیامبرش امر نمی‌کند که فاقد این مناصب یعنی امامة کبریٰ و ولایت عامه را نفس خود بنامد».[۲]

وی در نقد قول ابن‌روزبهان بقلی که شبیه قول قاضی عبدالجبار ـ پیش گفته ـ است می‌گوید: «لامیرالمؤمنین علی علیه السلام فی هذه الآیة فضیلة عظیمة وهی مسلَّمة ولکن لاتصیر دالة علی النص بإمامته» می‌نویسد:

«حضرت علی علیه السلام طبق این آیه با فضیلت‌ترین صحابه است، و افضلیت نیز لزوماً اثبات‌کننده امامت است».[۳]

وی به دو روایت امام رضا علیه السلام دراین‌باره استناد کرده است؛[۴] یکی، حدیثی که در آن مأمون می‌پرسد «أخبرنی بأکبر فضیلة لأمیرالمؤمنین علي یدل علیها القرآن» فقال الرضا علیه السلام: «**فضیلة فی المباهلة... فکان [علي] نفسه بحکم الله...**» متن کامل این روایت را در گفتار اول از فصل دوم نقل کردیم؛ و دیگری حدیثی که ملاحظه کردید مأمون پرسید: «ما الدلیل علی خلافة جدّك...».

برخی دیگر از معاصران نیز به این حدیث برای امر خلافت انحصاری امام علی علیه السلام استناد کرده‌اند.[۵]

دلیل روایی دیگر بر این امر از ثقفی تهرانی (م/۱٤۰٦ق) است که می‌نویسد:

«از روایت علی بن ابراهیم قمی که می‌گوید: «فقال النصاری مَن هولاء؟ فقیل لهم: هذا ابن عمّه ووصیُّه وخَتَنُه علی بن ابی طالب وهذه بنته فاطمه وهذان ابناه الحسن والحسین...» معلوم می‌شود که مقام وصایت حضرت امیر از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بین مردم مسلّم و معروف بوده است که با این عنوان آن حضرت را معرفی کردند».[۶]

---

۱. امینی، الغدیر، ج۱، ص٦۸۳.
۲. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۳۲.
۳. همو، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۳۵.
٤. همو، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۳۵.
۵. ر.ک: سبزواری، الجدید، ج۲، ص۷۵؛ طیب، اطیب البیان، ج۳، ص۲۳۱؛ صادقی تهرانی، الفرقان، ج۵، ص۱۷۸.
٦. ثقفی تهرانی، روان جاوید، ج۱، ص٤۲٦.

اصل نهم: حضور اهل‌البیت برای نمایاندن جایگاه آنان به نجرانیان

از نظر امامیه یکی از حکمت‌های دستور خداوند برای دعوت از اهل‌بیت در مباهله، نمایاندن جایگاه والا و پر ارج اهل‌بیت به نجرانیان بوده است. این جایگاه به دو صورت به آنان ارایه شد؛ **یک:** چون حضرت رسول خداﷺ با اهل‌بیت آمدند، اسقف نجرانیان پرسید: «من هولاء؛ اینان چه کسانی‌اند؟» در پاسخ به وی گفته شد: «هذا ابن‌عمه و زوج ابنته وأحبّ الخلق الیه، وهذان إبنا بنته من علي‌علیه‌السلام وهذه الجارية بنته فاطمه، اعزّ الناس علیه وأقربهم إلی قلبه» تا آن‌جا که می‌دانیم، کهن‌ترین اثری که این عبارت را نقل کرده، شیخ مفید (م/٤١٣ق) در کتاب الارشاد است[1] و شبیه به مضمون آن در تفسیر [منسوب به] قمی نیز نقل شده است.[2]

دو: چون اسقف (یا برخی دیگر از نجرانیان) چهره‌های نورانی همراه با آرامش و پر عظمت اهل‌بیت را دید گفت: «إنّی لأریٰ وُجوهاً لو سألوا الله أن یزیل جبلاً من مکانه لأزاله فلا تبتهلوا فتهلکوا ولا یبقی علی وجه الأرض نصرانی إلی یوم القیامة».

نکتهٔ قابل توجه این‌که **اولاً:** برخی از مفسران مشهور اهل‌سنت مانند طبرانی، ثعلبی، زمخشری، فخررازی و... نیز وجه دوم را نقل کرده‌اند که به تفصیل در اصل نهم از اصول اهل‌سنت در گفتار بعد خواهید دید. **ثانیاً:** این دو وجه ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ در منابع فریقین از اهل‌بیت یا از صحابه و یا از تابعین نقل نشده است؛ به همین رو، اکثر قرآن‌پژوهان فریقین با تعبیر «رُوی» از وجه دوم و گاهی با همین تعبیر از وجه اول یاد می‌کنند.[3]

برخی نیز وجه دوم را به کتب تفسیری اهل‌سنت مانند کشاف و مفاتیح الغیب ارجاع داده‌اند؛[4] در هر صورت ـ تا آن‌جا که جست‌وجو کردیم ـ حدیث مسندی برای این دو وجه در منابع فریقین

---

۱. مفید، الارشاد، ج۱، ص١٦٨.

۲. ر.ک: القمی، تفسیر [منسوب به] قمی، ج۱، ص١٠٤.

۳. ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج۲، ص٧٦١؛ اربلی، کشف الغمة، ج۱، ص٥٤١؛ فیض کاشانی، الصافی، ج۱، ص٣٤٣؛ عاملی، الوجیز، ج۱، ص٢٤٢؛ حائری طهرانی، مقتنیات الدرر، ج۲، ص٢١١؛ نهاوندی، نفحات الرحمن، ج۲، ص٦؛ سبزواری (محمد)، ارشاد الاذهان، ص٦٢؛ جعفری، تفسیر کوثر، ج۲، ص١٤٦؛ طباطبایی، المیزان، ج۳، ص٢٣١؛ سبزواری (عبدالاعلی)، مواهب الرحمن، ج٦، ص٢٧؛ بلاغی، آلاء الرحمن، ج۱، ص٢٩١؛ مغنیه، الکاشف، ج۲، ص٧٧ و...

٤. مانند: کاشانی، منهج الصادقین، ج۲، ص٢٤١؛ بلاغی، آلاء الرحمن، ج۱، ص٢٩١؛ ثقفی تهرانی، روان جاوید، ج۱، ص٤٢٦؛ مغنیه، التفسیر المبین، ص٧٢؛ جوادی آملی، تسنیم، ج١٤، ص٤٨٨ وی وجه دوم را به نقل از کشاف و مجمع البیان آورده است.

نقل نشده است؛ هرچند تعابیر دیگری در منابع فریقین نقل شده که از موقعیت پر ارج اهل‌بیت در مباهله حکایت می‌کند و در اصل بعدی خواهید دید.

اصل دهم: حضور اهل‌البیت برای نمایاندن حقانیت و یقین پیامبر اکرمﷺ بر صدق خویش و حجت بر نجرانیان

باز در پاسخ به این پرسش که چرا خداوند، دستور می‌دهد پیامبر اکرمﷺ و نجرانیان با فرزندان، زنان و افرادی که بمنزلهٔ جان آنانند، در مباهله شرکت کنند با آن‌که حضور افراد دیگر در مباهله شرط نیست؛ حکمت این دستور چیست؟

یکی دیگر از حکمت‌های حضور اهل‌بیت از نگاه امامیه، نمایاندن (اظهار) حقانیت قطعی رسول خداﷺ به نجرانیان و نیز نمایاندن یقین حضرت بر صدق ادعا و دعوت خویش و اتمام حجت بر آنان است؛ این حکمت که در واقع به نوعی ریشه روایی (نقلی) دارد با تحلیل عقلی عاطفی، شرح و وضوح بیش‌تری یافته و در منابع تفسیری اهل‌سنت نیز ذکر شده است که در اصل دهم اهل‌سنت خواهید دید.

در گفتار اول از فصل دوم در بخش روایات در مصادر امامیه، حدیثی از رساله أصناف الآیات منسوب به نعمانی، از امام علی‌ؑ نقل کردیم که در بخشی از آن چنین آمده بود: «فلمّا دعاهم إلی المباهلة قال علماؤهم لو باهلنا [النبیﷺ] بأصحابه باهلناه ولم یکن صادقاً فی قوله، فأمّا إن یباهلنا باهل‌بیته خاصّة فلا نباهله...».[1]

شبیه به مفاد این روایات در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی (م/حدود ۳۰۷ق) نیز نقل شده که می‌گوید: «قال رؤساؤهم... إن باهلنا بقومه باهلناه فإنه لیس بنبّی وإن باهلنا بأهل بیته خاصّة فلا نباهله فإنّه لایُقدم علی اهل بیته اِلّا وهو صادق فلمّا أصبحوا جاءوا الی رسول الله ومعه امیرالمؤمنین وفاطمه والحسن والحسین...».[2]

حدیث دیگر از شیخ مفید با سند خود از جدّ محمد بن المنکدر نقل شد که در آن می‌گوید: «فقال القوم بعضهم لبعض حتی ننظر بما یباهلنا غداً بکثرة أتباعه من أوباش الناس أم بأهله من أهل الصَّفوة والطهارة فإنّهم وشیج الأنبیاء وموضع نَهَلِهم فلما کان من غدٍ غدا النبیﷺ بیمینه

---

۱. نعمانی، اصناف الآیات، ص۹۳ و به نقل از وی، مجلسی، بحارالأنوار، ج۹۳، ص۳۹.
۲. قمی، تفسیر [منسوب به] القمی، ج۱، ص۱۰٤.

علي ويساره الحسن والحسين وعن ورائهم فاطمه... فقالا يا باالقاسم أبهولاء تباهلنا قال: **نعم هولاء أوجه من على وجه الأرض بعدى الى الله عزّوجلّ وجهة واقربهم إليه وسيلة**».[۱]

از مصادر اهل‌سنت نیز حدیث حذیفة بن یمان با سند حاکم حسکانی را ملاحظه کردید که در آن می‌گفت: «جاء العاقب والسيّد أُسقفا نجران يدعوان النبى الى الملاعنه فقال العاقب للسيد: ان لاعن باصحابه فليس بنبيّ، وان لاعن بأهل بيته، فهو نبى، ... فقام رسول اللهﷺ فدعا عليا... والحسن... والحسين... وفاطمه فقال العاقب للسيد: لاتلاعنه إنّك إن لاعنتَه لانفلح نحن ولا أعقابنا...».[۲]

تفسیر مجمع البیان (م/٥٤٨ق) و گویی برای نخستین بار و چه‌بسا با الهام از مفاد روایات می‌نویسد:

«ولو لم يكن النبىﷺ متيقناً بنزول العقوبة بعدوّه دونه لما أدخل أولاده وخواص أهله فى ذلك مع شدّة إشفاقه عليهم».[۳]

ابوالفتوح رازی (م/حدود ٥٥٢ق) در همین زمینه چنین نقل می‌کند:

«اسقف آنان گفت... بنگرید که محمد[ﷺ] چگونه واثق است که به مباهله فرزندان و خاصگان خود را آورده است».[۴]

این نوع تبیین از حکمت حضور اهل‌بیت در تفاسیر امامیه در قالب‌های گوناگون منعکس شده است؛ گاهی با نقل نص روایات یا عبارت مجمع و یا مضمون آن و به صورت موجز یا مشروح؛[۵] برخی نیز در بیان این معنا از عبارت کشاف زمخشری یا مضمون آن پیروی

---

۱. مفید، الاختصاص [المنسوب اليه]، ص١١٦.
۲. حسکانی، شواهد التنزیل، ج۱، ص١٦٣، ح١٧٤.
۳. طبرسی، مجمع البیان، ج۲، ص٧٦٤.
٤. ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج٤، ص٣٦٠-٣٦١.
۵. ر.ک: شیبانی (محمد بن حسن)، نهج البیان، ج۲، ص۳۸؛ جرجانی، جلاء الاذهان (تفسیر گازر)، ج۲، ص٦١-٦٢؛ کاشانی (ملا فتح الله)، منهج الصادقین، ج۲، ص۲۳۹؛ همو، خلاصة المنهج، ج۱، ص۲۰۸؛ همو، زبدة التفاسیر، ص۵۰۱؛ شیبانی (محمد بن علی)، مختصر نهج البیان، ص۵۷؛ بلاغی، آلاء الرحمن، ج۱، ص۲۸۹؛ مغنیه، التفسیر الکاشف، ج۲،ص۷۸؛ فضل الله، من وحی القرآن، ج٦، ص٦٥-٦٦ و ۷۰؛ بروجردی، تفسیر جامع، ج۱، ص٤٤٢؛ موسوی همدانی، انوار درخشان، ج۳، ص۹۹؛ ثقفی تهرانی، روان جاوید، ج۱، ص٤٢٩؛ جعفری، تفسیر کوثر، ج۲، ص١٤٥؛ سبزواری، مواهب الرحمن، ج٦، ص۸؛ کرمی، التفسیر لکتاب الله المنیر، ج۲، ص۵۵؛ قرشی، احسن الحدیث، ج۲، ص۹۹؛ صادقی تهرانی، الفرقان، ج۵،

کرده‌اند[۱] که می‌گوید:

فان قلت... فما ضمّ الابناء والنساء؟ قلت: ذلك أكد فی الدلالة علی، ثقته بحاله واستيقانه بِصِدقه، حيث استجرأ علی تعريض أعزّته وأفلاذ كبده وأحبّ الناس اليه لذلك... وخصّ الأبناء والنساء لأنهم أعزّ الاهل وألصقهم بالقلوب...».[۲]

این حکمت در تفسیر المیزان نیز به صورت واضح‌تر و مشروح‌تر بیان شده، می‌گوید:

«والمباهلة والملاعنة وان كانت بحسب الظاهر كالمحاجّة بين رسول الله وبين رجال النصارى لكن عممت الدعوة للأبناء والنساء ليكون أدلّ على اطمينان الداعی بصدق دعواه وكونه على الحق لما أودعه الله سبحانه فی قلب الإنسان من محبّتهم والشّفقة عليهم فتراه يقيهم بنفسه ويركب الأهوال والمخاطرات دونهم، وفی سبيل حمايتهم والغيرة عليهم والذبّ عنهم، ولذلك بعينه قدم الأبناء على النساء لأنّ محبّة الإنسان بالنسبة اليهم أشدّ وأدوم».[۳]

پس، دعوت از عزیزترین و نزدیک‌ترین و محبوب‌ترین افراد خانواده برای حضور در مباهله، بیانگر صدق و حقانیت قطعی شخص مباهله‌کننده است و هیچ عاقلی اگر در اعماق وجود خویش به حقانیت ادعا و دعوت خود ـ براساس ادله قطعی عقلی و نقلی ـ ایمان نداشته باشد به چنین امر پر مخاطرهٔ سهمگینی اقدام نمی‌کند. این تبیین برای حکمت حضور اهل‌بیت در مباهله از نوع عقلی عاطفی است.

برخی از علمای امامیه از این درجه از محبت و قرب در خصوص اهل‌البیت، افضلیت آنان را اثبات می‌کند. مانند قاضی نورالله شوشتری (م/۱۰۱۹ق) که می‌گوید:

«حبّ الرسول لأهله و ولده ليس كحبّنا لأهلنا ووَلَدنا على الهَوىٰ، فإنّ النبی إنّما أحبّ أحداً لله فمن كان أفضل عند الله كان أحبّ لديه».[۴]

نکتهٔ دیگر آن‌که برخی از امامیه اتمام حجت را نیز بر این حکمت افزوده و به آن تصریح

ص۱۷۲؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج۲، ص۵۸۱؛ جوادی آملی، تسنیم، ج٤، ص٤٤٨؛ حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۲۳۸.

۱. ر.ک: کاشانی (ملافتح الله)، منهج الصادقین، ج۲، ص۲۳۹؛ همو، زبدة التفاسیر، ج۱، ص٤۹۷؛ فیض کاشانی، الصافی، ج۱، ص۳٤۳؛ همو، الاصفی، ج۱، ص۱۵۳؛ گنابادی، بیان السعادة، ج۱، ص۲۷۰؛ فضل الله، من وحی القرآن، ج٦، ص٦٨-٦۹.

۲. زمخشری، الکشاف، ج۱، ص۳٦۸.

۳. طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲۲۳.

٤. شوشتری، حاشیة علی تفسیر البیضاوی، ج٤، ص۱٤۲.

کرده‌اند ـ به این معنا که حضور اهل‌بیت در مباهله، حجتی برای پیامبر خداﷺ علیه نجرانیان به‌شمار می‌رود ـ مانند شیخ مفید (م/٤١٣ق) که می‌گوید:

«إنّ الله جلّ ذکره جعله [ای: علیّا] وزوجته وولدیه ـ مع تقارب سنّهما ـ حجة لنبیّه علیه وآله والسلام و برهاناً علی دینه... وهذا فضل لم یشرکهم فیه أحد من الأمة ولا قاربهم فیه ولا ماثلهم فی معناه...».[۱]

شریف مرتضی (م/٤٣٦ق) نیز در این زمینه می‌گوید:

«لاشبهة فی دلالة آیة المباهلة علی فضل من دُعی الیها وجعل حضوره حجّة علی المخالفین واقتضائها تقدّمه علی غیره؛ لأنّ النبیﷺ لایجوز أن یدعو إلی ذلك المقام، لیکون حجة فیه، اِلّا من هو فی غایة الفضل».[۲]

شبیه به همین مضامین در کلام دیگر علمای امامیه نیز به چشم می‌خورد.[۳]

در عبارت اینان نیز بین حضور اهل‌بیت برای اتمام حجت با افضلیت (برتری) آنان، ارتباط ایجاد شده است.

نوع دیگری از تبیین اتمام حجت با حضور اهل‌بیت در مباهله در کلام یحیی بن الحسن، ابن‌بطریق (م/٦٠٠ق) به چشم می‌خورد؛ وی در گامی فراتر می‌گوید:

«حضور اهل‌بیت، دلیل بر صدق پیامبر اکرمﷺ در ادعای نبوّت و در پی آن علامت بر صدق قرآن عظیم بوده و نتیجه آن تصدیق سایر کتاب‌های آسمانی و انبیاءﷺ است؛ چون قرآن، مُصدِّق کتاب‌های گذشته است که در آیات بقره/٩٧ و آل‌عمران/٣ به آن تصریح شده است و با تصدیق این کتاب‌ها، صحت ادعای انبیاء در نبوّت اثبات می‌شود؛ بدین‌سان نقش اهل‌بیت در مباهله تصدیق نبوت خاتم، قرآن کریم، سایر کتاب‌های آسمانی و انبیای گذشته است».[۴]

اصل یازدهم: حضور اهل‌البیت برای استجابت دعا و نقش مستقل در اثبات توحید و رسالت

در این اصل گفته می‌شود حضور اهل‌بیت در مباهله نه تنها برای نمایاندن جایگاه آنان به امت و

---

۱. مفید، الارشاد، ج۱، ص١٦٩.
۲. شریف مرتضی، الشافی، ج۲، ص٢٥٤.
۳. ر.ک: طوسی، تلخیص الشافی، ج۳، ص٦؛ ابن‌بطریق، العمدة، ص۱۹۰؛ اربلی، کشف الغمة، ج۱، ص٤٢٣؛ حلی، کشف الیقین، ج۱، ص٢١٤؛ شوشتری، حاشیة علی تفسیر البیضاوی، ج٤، ١٤١؛ صادقی تهرانی، الفرقان، ج٥، ص١٧٧.
٤. ابن‌بطریق، العمدة، ص۱۹۰-۱۹۱.

نجرانیان و نیز نمایاندن حقانیت و یقین پیامبر اکرمﷺ بر صدق در ادعا و دعوت بوده بلکه بنا به باور جمعی از امامیه آنان دعوت شدند تا «آمین» گویند و آمین آنان در نفرین تأثیر مستقیم داشته باشد؛ چون پیامبر خداﷺ بنا به برخی از اخبار از جمله، روایت ابونعیم در دلائل النبوة به آنان فرمود: «آن‌گاه که دعا کردم شما «آمین» گویید»؛[۱] آنان نیز از برگزیدگان برای مباهله و مقربان درگاه خدا و در نتیجه دعایشان مستجاب بود. برخی از امامیه در نقشی برتر برای حضور اهل‌بیت در مباهله می‌گویند: آنان در این عرصه خطیر به صورت مستقل و به موازات پیامبر اعظمﷺ مدعی حق بوده‌اند و به مباهله دعوت شدند تا صدق و کذبشان آشکار شود.

از قدما دراین‌باره می‌توان از ابوالفتوح رازی (م/حدود ۵۵۲ق) نام برد که می‌گوید:

«رسول خدا، خاصگان خود را آن‌جا برد آنان را که خدای تعالی به دعای ایشان عذاب فرستد و عذاب صرف کند».[۲]

ابن‌مطهر حلی (م/۷۶۲ق) دراین‌باره در خصوص امام علیؑ می‌نویسد:

«... أنّه تعالی عیّنه [ای: علیؑ] فی استعانة النبیﷺ فی الدعاء وأیّ فضیلة أعظم من أن یأمر نبیّه بأن یستعین به علی الدعاء إلیه والتوسل به ولمن حصلت هذه المرتبة؟!»[۳]

شبیه به همین معنا در حاشیه قاضی نورالله (م/۱۰۱۹ق) بر تفسیر بیضاوی و دلائل الصدق محمدحسین مظفر[۴] (م/۱۳۷۵ق) به چشم می‌خورد.[۵] ابن‌مطهر حلی، حضور اهل‌بیت در مباهله را نیز برای استجابت دعا مدنظر قرار داده و از آن افضلیت آنان را استنباط کرده و براساس آن، امامت را برای اهل‌بیت متعیّن دانسته است.[۶] متن عبارت وی را در اصل هشتم از اصول امامیه ملاحظه کردید؛ از معاصران نیز می‌توان از عبدالاعلی سبزواری (م/۱٤۱٤ق) نام برد که دراین‌باره می‌گوید:

«إنّهم أقرب الناس الی الرسول العظیمﷺ وإنّ دعاؤهم لایردّ ولهم منزلة عظیمة عندالله تبارك

---

۱. ابونعیم، دلائل النبوة، ج۲، ص۳۵۵، ح۲٤۵ و نیز ر.ک: زمخشری، الکشاف، ج۱، ص٤۳٤؛ فخررازی، مفاتیح الغیب، ج۸، ص۹۰ و... روایت ابونعیم در گفتار اول از فصل دوم نقل شد.
۲. ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج٤، ص۳٦۰.
۳. حلی، نهج الحق، ص۱۷۷.
٤. مظفر، دلائل الصدق، ج٤، ص٤۱۰.
۵. شوشتری، حاشیة علی تفسیر البیضاوی، ج٤، ص۱٤۰.
٦. حلی، منهاج الکرامة، ص۱۲٤.

وتعالی ولذا أمر سبحانه وتعالی رسوله بإشراکهم فی الدعاء والمباهلة بهم».[۱]

و همین‌طور آیة‌الله جوادی که در همین زمینه می‌گوید:

«شرکت در مباهله شرطی داشت که جز اینان کسی آن را نداشت و آن تأثیر «آمینِ» همراهان در استجابت دعا بود».[۲]

برخی دیگر از معاصران نیز به این امر تصریح کرده‌اند.[۳]

نقش مستقل اهل‌بیت در اثبات حق را می‌توان در این عبارت از محمدحسین مظفر (م/۱۳۷۵ق) دریافت که با استناد به این بخش از آیه که می‌فرماید: ﴿فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ می‌گوید:

«فجعل الحسنین ممن تشمله اللعنة لوکانا من الکاذبین واشرکهما فی تحقیق دعوة الاسلام وتأیید دین الله فکانا شریکی رسول الله، وامیرالمؤمنین، والزهراء فی ذلك ممتازَین علی الأمّة کما امتاز عیسی وهو صبّی علی غیره».[۴]

و همین‌طور در عبارت موسوی همدانی (م/۱٤۱۸ق) از معاصران که می‌گوید:

«هر یک از اعضای هیئت اجتماع که رسول اکرمﷺ به دستور آیه معرفی نمود، عالم به شخصیت عیسی مسیح‌ؑ بوده و کاملاً آشنا به معارف الهی و اصول توحید می‌باشند... و [بنا به سیاق آیه] هر یک از دو طرف دعوا باید به هیئت اجتماع باشند و گروهی که مدعی حق‌اند در برابر گروهی که مدعی باطل‌اند ایستاده به یکدیگر نفرین کنند».[۵]

در این میان، علامه طباطبایی (م/۱٤۰۲ق) به تفصیل به تبیین این نقش پرداخته و مناقشه‌های آن را ذکر و پاسخ داده است؛ استدلال علامه در این امر بر تعبیر «الکاذبین» در آیه متمرکز است و خلاصه آن این است:

«الکاذبین مسوق سوق العهد دون الاستغراق او الجنس اذ لیس المراد جعل اللعنة علی کل کاذب او علی جنس الکاذب بل علی الکاذبین فی طرفی الدعوی وهما: التوحید والتثلیث...

---

۱. سبزواری (عبدالاعلی)، مواهب الرحمن، ج٦، ص۹.
۲. جوادی آملی، تسنیم، ج۱٤، ص٤٤۸.
۳. ر.ک: طالقانی، پرتوی از قرآن، ج۵، ص۱۷٤؛ قرائتی، تفسیر نور، ج۱، ص۵۳۰.
٤. مظفر، دلائل الصدق، ج٤، ص٤۰٤.
۵. موسوی همدانی، انوار درخشان، ج۳، ص۹۹-۱۰۰.

ولو كانت الدعوى والمباهلة عليها بين النبیﷺ وبين النصارى أعنى كون أحد الطرفين مفرداً والاخر جمعاً كان من الواجب التعبير عنه بلفظ يقبل الانطباق على الفرد والجمع معاً كقولنا: «فنجعل لعنة الله على من كان كاذباً» لكن تعبير بـ«الكاذبين» به صورة الجمع يعطى ان يكون الحاضرون للمباهلة شركاء فى الدعوى والدعوة مع رسول اللهﷺ وهذا من افضل المناقب التى خصّ الله به اهل بيتهعليهم‌السلام كما خصهم بإسم الانفس والنساء والأبناء لرسوله من بين رجال الامة ونساءهم وأبنائهم».[۱]

سپس علامه تمام مناقشه‌های احتمالی به این استدلال را ذکر و پاسخ می‌دهد. این استدلال که متمرکز بر تعبیر «الکاذبین» در آیه بود در این عبارت از عبدالاعلی سبزواری (م/۱٤۱٤ق) نیز بیان شده که می‌گوید:

«دلالة الآية الشريفة على أنّ مع رسول اللهﷺ شركاء معه فى الدعوة والدعاء والصِّدق مقابل الطرف الاخر الذين وصفوا بالكذب».[۲]

حسینی میلانی براساس همین تلقی از حضور اهل‌بیت در مباهله می‌نویسد:

«روز مباهله روز آشکار شدن برهان راستگویانی بود که خداوند مردم را در قرآن به تبعیت از ایشان دستور داد و فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (توبه/۱۱۹)»[۳] از جمله نتایج دیگری که از این حضور گرفته این است: «چون اهل‌بیت در مقام یاری دین خدا بودند پس برترین‌اند».[۴]

اصل دوازدهم: بقای مشروعیت و کارآمدی مباهله در امر دین

جمعی از امامیه با صراحت می‌گویند: مباهله تنها اختصاص به نجرانیان با پیامبر اکرمﷺ ندارد و با احراز شرایط آن می‌توان در هر امر خطیر دینی مباهله کرد؛[۵] برخی این امر را از سیاق آیه استفاده کرده می‌گویند: «آیه در مقام حکم کلی است و شأن نزول مخصص آن نیست بلکه از

---

۱. طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲۲٤ و البیان، ج۲، ص۲۳۲.
۲. سبزواری، مواهب الرحمن، ج٦، ص۱٦.
۳. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۲۳۹.
٤. همو، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۳۰.
۵. ر.ک: فضل الله، من وحی القرآن، ج٦، ص٦۵، ۷۲ و ۷٦؛ طیب اصفهانی، تفسیر اطیب البیان، ج۳، ص۲۳۱-۲۳۲؛ جعفری، تفسیر کوثر، ج۲، ص۱٤٦؛ قرشی، احسن الحدیث، ج۲، ص۹۹؛ رضایی اصفهانی، تفسیر قرآن مهر، ج۳، ص۱۳۱؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج۲، ص۵۸۹ و...

باب انطباق حکم کلی به مصداق است»؛[۱] برخی نیز برای اثبات این امر از دلیل نقلی روایات بهره گرفته‌اند؛ مانند روایت ابن‌جریر طبری با سند خود از علباء بن احمر الیشکری که ـ در بخش روایات در فصل دوم ملاحظه کردید ـ می‌گوید: «لما نزلت هذه الآیة ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا...﴾ ارسل رسول الله ﷺ إلی علي وفاطمه وابنیهما الحسن والحسین ودعا الیهود لیلاعنهم، فقال شابّ من الیهود: ویحکم! ألیس عهدکم بالأمس إخوانکم الذین مسخوا قردة وخنازیر؟ لاتلاعنوا، فانتهوا»[۲] این روایت از مباهله پیامبر خدا ﷺ با یهودیان خبر می‌دهد که غیر از نصارای نجران است.

علامه طباطبایی (م/۱٤۰۲ق) از این روایت چنین استفاده کرده است:

«والروایة تؤیّد ان یکون الضمیر فی قوله ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ﴾ راجعاً الی الحق فی قوله ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ فیتمّ بذلك حکم المباهلة لغیر خصوص عیسی بن مریم».[۳]

حدیث دیگر به نقل از کلینی با سند خود از ابی مسروق از امام صادق علیه السلام است که در آن امام به صورت صریح دستور به مباهله می‌دهند؛ ابی مسروق می‌گوید:

«قلت له إنّا نکلّم الناس فنحتج علیهم بقوله عزّوجلّ ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (النساء/۵۹) فیقولون نزلت فی امراء السرایا فنحتج علیهم بقوله عزّوجلّ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ (المائدة/۵۵) فیقولون فی المؤمنین ونحتج علیهم بقول الله عزّوجل ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ (الشوری/۲۳) فیقولون نزلت فی قربی المسلمین. قال: فلم ادع شیئاً مما حضرنی ذکره من هذا وشبهه اِلّا ذکرته فقال علیه السلام لی: **اذا کان کذلك فادعهم الی المباهله. قلت: کیف اصنع...**».

تا آخر روایت که امام شیوه درست مباهله را به او می‌آموزند و ابی مسروق نیز می‌گوید: «فو الله ما وجدت خلقا یجیبنی الیه».[۴]

ابوالعباس نجاشی (م/٤۵۰ق) نیز در شرح حال محمد بن احمد بن عبدالله قضاعه که او را شیخ

---

۱. طالقانی، پرتوی از قرآن، ج۵، ص۱۷٤.
۲. طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲۱۳.
۳. همو، المیزان، ج۳، ص۲۱۳؛ و نیز، ر.ک: جوادی آملی، تسنیم، ج۱٤، ص٤۵٤.
٤. کلینی، الکافی، ج۲، ص۵۱۳-۵۱٤، ح۱؛ آیةالله جوادی آملی از این حدیث برای اعتبار مباهله بهره گرفته می‌گوید: «همواره می‌توان پس از اقامه برهان برای اثبات مطلب حقی، خصم را به مباهله دعوت کرد، همان‌گونه که «لعان» در فقه، نوعی مباهله میان زن و شوهر است» (جوادی آملی، تسنیم، ج۱٤، ص٤۹۷).

الطائفه، ثقه و فقیه فاضل می‌نامد، می‌نویسد: «وی با قاضی موصل در امامت در حضور ابن‌حمدان مناظره کرد و کار به مباهله کشید و دست در دست هم گذاشته مباهله کردند و از مجلس برخاستند؛ قاضی که هر روز در مجلس امیر ابن‌حمدان حاضر می‌شد آن روز و فردای آن نیامد و چون امیر از احوال او پرسید گفتند: از وقتی که از مجلس مباهله برخاسته تب و دستی که با آن مباهله کرده ورم کرده است سپس دست او سیاه شد و فردای آن روز از دنیا رفت».[۱]

قاضی نورالله شوشتری (م/۱۰۱۹ق) نیز می‌گوید:

«ائمه اهل‌بیت به شیعیان خویش ـ در شرایط خاص ـ دستور به مباهله داده‌اند و سپس به نقل از شریف مرتضی از ابی جعفر محمد بن النعمان چنین نقل می‌کند: «قال: قال لی ابوعبدالله الصادق علیه السلام «**خاصِموهم وبيّنوا لهم الهُدىٰ الذّی أنتم عليه وبيّنوا لهم ضلالتهم وباهِلوُهم في علي**» سپس قاضی نورالله چنین ادامه می‌دهد: «وكان ابن‌عباس رضی الله عنه يقول: فی كتاب الله غسلتان ومسحتان و مَن باهلَنی باهلتُه».[۲]

در هر صورت، هیچ کس از امامیه، مشروعیت مباهله را انکار نکرده است؛ اما برخی از شروطی که در لابلای عبارات امامیه برای مباهله ذکر شده عبارتند از:

الف) داعی با علم یقین باشد و مخالف که نماینده عقیده‌ای است، لجاج نماید و از راه موعظه و برهان و جدال احسن تسلیم حق نشود و مورد ابتهال اصل اصیل اعتقادی باشد.

ب) داعی بر علم مطابق با عقل سلیم باشد که هر فرد عاقلی آن را می‌پذیرد مانند توحید که حکم عقل سلیم است و تثلیث که بطلان آن نیز مبتنی بر حکم عقل سلیم است.

ج) مورد مباهله از احکام تعبدی شرعی که تنها از طریق رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله شناخته می‌شود نباشد بلکه از احکام مستقله عقلیه باشد که طبع سلیم آن را می‌پذیرد و رسول اسلام صلی الله علیه و آله تنها واسطه فیض ـ در این امر ارشادی ـ برای ابلاغ‌اند.

د) شرایط دیگر اصلاح نفس و خلوص نیت است؛ این شرط از دستور العمل امام صادق علیه السلام به ابی مسروق به دست می‌آید که از او چنین خواستند «**أصلح نفسك ثلاثاً** و[قال ابن‌مسروق] وأظنه قال: **وصُم واغتسل...**» و نیز به نوعی از این تحلیل عقلی است که می‌گوید: «وتكون هذه المباهلة تعليماً لكل مرشد قام بين الناس داعياً للحق وناصراً له فلابد من خلوص النيّة وصفاء السّريرة ليستعدّ بذلك

---

۱. نجاشی، رجال النجاشی، ج۱، ص۲۹۳ رقم ۱۰۵۰.
۲. شوشتری، حاشیة علی تفسیر البیضاوی، ج٤، ص١٤٧.

لِتجلّی الله جلّ جلاله، وفی الحدیث «**إتقوا دعوة المظلوم فانها تخرق الحجب السبع**».[۱]

در پاسخ به این پرسش که آیا مباهله پیش از اسلام شناخته شده بوده یا خیر؟ امامیه به آن نپرداخته‌اند تنها محمد بن علی شیبانی (زنده در سال ٦٤٠ق) در تفسیر نهج البیان می‌گوید:

«وکانت المباهلة فی سُنّتهم من کان کاذباً فی إدعائه أکلته النار ومن کان صادقاً نجامنها».[۲]

عبدالحجة بلاغی (از علمای قرن چهاردهم) نیز به نقل از ناسخ التواریخ (ج۳، ص٤٨٣) می‌نویسد:

«موسی و هارون با قارون مباهله کردند و در نتیجه قارون و اهل و مال و یاوران او را زمین به دم در کشید».[۳]

شیخ عباس قمی دراین‌باره می‌نویسد:

«از روایات معلوم می‌شود که مباهله در امت‌های گذشته نیز بوده است از جمله، در روایات مباهله آمده که اسقف نجران پس از دیدن رسول خداﷺ گفت: «جثّی واللهِ محمد کما یجثوا الانبیاءﷺ للمباهلة».[۴]

با این وصف، سید حسینی میلانی می‌گوید:

«مباهله به گواه اخبار و روایات صحیح، پیش از اسلام سابقه نداشته است».[۵]

گفتار سوم: تبیین اصول دیدگاه اهل‌سنت در تفسیر آیه

اصل اول: تبیین حکمت دعوت به مباهله

اهل‌سنت نیز همانند امامیه با الهام از مفاد آیه و روایات، حکمت دعوت به مباهله را برای جداسازی محسوس حق از باطل، نمایاندن راستگو از دروغگو و برای پایان دادن به مخاصمه دانسته‌اند؛ این دعوت پس از اقامهٔ دلیل برای اثبات حق و ابطال باطل است. بدین‌سان، مباهله در

---

۱. جعفری، تفسیر کوثر، ج۲، ص١٤٦؛ سبزواری (عبدالاعلی)، مواهب الرحمن، ج٦، ص١٤ و ۳۱-۳۲؛ جوادی آملی، تسنیم، ج١٤، ص٤٩٧.
۲. شیبانی، نهج البیان، ج۲، ص۳۸.
۳. بلاغی (عبدالحجة)، حجة التفاسیر، ج۱،ص۳۷۰.
٤. قمی، شیخ عباس، سفینة البحار، ج۱، ص٤١٨.
۵. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۲۳۹.

جایی به کار می‌رود که دلیل و برهان کارایی ندارد و به ستیزه‌جویی‌ها پایان نمی‌دهد.

آن‌چه که گفتیم قدر متیقن از دیدگاه‌های اهل‌سنت است آنان نیز ـ همانند امامیه ـ به صورت مشروح یا موجز به آن پرداخته‌اند و ابهامی در آن نیست.[۱]

نکات قابل توجهی که از عبارات اهل‌سنت دراین‌باره به چشم می‌خورد عبارتند از:

الف) «علم» در ﴿مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾ برخاسته از حقایقی است که از طریق وحی در همین آیات از جمله آیه ۵۹ ذکر شده است.[۲] و یا به‌طور کلی مراد از «علم» در این‌جا «بیّنات» است که موجب علم می‌شود،[۳] برخی نیز از آن با تعبیر «اقامة الحجة» یاد کرده‌اند؛[۴] فخررازی (م/٦٠٦ق) و پیروان وی «علم» را در این‌جا اعم از دلایل عقلی و وحی و تنزیل می‌دانند که در آیه ذکر شده‌اند[۵] و محمد عبده آن را به یقین معنا می‌کند چون بحث در موضوع اعتقادات است.[۶]

---

۱. به‌طور نمونه، **از قدما**، ر.ک: مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل، ج۱، ص۲۸۱؛ ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۰۹ و ۲۱۱؛ سمرقندی، بحرالعلوم، ج۱، ص۲۲۰؛ ثعلبی، الکشف والبیان، ج۳، ص۸٤؛ بغوی، معالم التنزیل، ج۱، ص٤٤۹؛ ابن‌عربی، احکام القرآن، ج۱، ص۲۷٤ و **از قرون میانه:** خازن، لباب النقول، ج۱، ص۲٥٤؛ ابوحیان، البحر المحیط، ج۳، ص۱۸۹؛ شربینی، السراج المنیر، ج۱، ص۲٥٥؛ ابوالسعود، ارشاد العقل السلیم، ج۲، ص٤٦؛ مهائمی، تبصیر الرحمن، ج۱، ص۱۱۳؛ بروسوی، روح البیان، ج۲، ص٤٤؛ و دیگران و **از متأخرین:** آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۰؛ قاسمی، محاسن التأویل، ج۲، ص۳۲۷؛ دیوبندی، تفسیر کابلی، ج۱، ص۳۲۲؛ آل غازی، بیان المعانی، ج٥، ص۳٥۰؛ رشیدرضا، المنار، ج۳، ص۳۲۱؛ مراغی، تفسیر المراغی، ج۳، ص۱۷٤؛ سعدی، تیسیر الکریم الرحمن، ص۱٤۲؛ سید قطب، فی ظلال القرآن، ج۱، ص٤۰٥؛ ابوزهرة، زهرة التفاسیر، ج۳، ص۱۲٥۲؛ ابن‌عاشور، التحریر، ج۳، ص۱۱۳؛ و **از معاصران:** صابونی، صفوة التفاسیر، ج۱، ص۱۸۸؛ درّه، تفسیر القرآن الکریم، ج۲، ص۱۲۰؛ دروزه، التفسیر الحدیث، ج۱، ص۲۳۸. (وی بر این باور است پیامبر خداﷺ با مسیحیان نجرانی که به مدینه آمدند، در امر حضرت عیسی با تعالیمی که در سوره‌های مکی مانند مریم و انبیاست مناظره کردند ولی آنان بر موضع خود اصرار ورزیدند و ناگزیر به مباهله فراخوانده شدند). جزائری، ایسر التفاسیر، ج۱، ص۳۲٥؛ وهبة زحیلی، التفسیر المنیر، ج۳، ص۲٤۷؛ حوی، الاساس، ج۲، ص۷۷۲؛ طنطاوی، الوسیط، ج۲، ص۱۲۹.

۲. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل، ج۱، ص۲۸۱؛ ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۰۹؛ مکی بن حموش، الهدایة، ج۲، ص۱۰۲۷؛ ابن‌عطیه، المحرر الوجیز، ج۱، ص٤٤۷؛ ثعالبی، الجوهر الحسان، ج۲، ص٤؛ ابوزهرة، زهرة التفاسیر، ج۳، ص۱۲٥۲.

۳. زمخشری، الکشاف، ج۱، ص۳٦۸؛ بیضاوی، انوار التنزیل، ج۲، ص۲۰؛ نسفی، مدارک التنزیل، ج۱، ص۲٤۳؛ نیشابوری، غرائب القرآن، ج۲، ص۱۷۸؛ و افراد فراوان دیگر.

٤. ابن‌جوزی، زاد المسیر، ج۱، ص۲۸۹.

٥. فخررازی، مفاتیح الغیب، ج۸، ص۲٤۸؛ شیخ زاده، حاشیة علی تفسیر البیضاوی، ج۳، ص۸۲.

٦. به نقل از رشیدرضا، المنار، ج۳، ص۳۲۳.

ب) درباره مرجع ضمیر «فیه» در ﴿مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾ دو احتمال ذکر کرده‌اند، برخی آن را حقیقت امر عیسی‌علیه‌السلام دانسته‌اند[۱] برخی ضمیر را کلمه «حق» در ﴿الحق من ربك﴾ می‌دانند؛[۲] در این صورت، شخصیت واقعی حضرت عیسی‌علیه‌السلام مصداقی از «حق» خواهد بود. جمعی از اهل‌سنت نیز هر دو احتمال را موجه دانسته‌اند.

ج) برخی مانند بقاعی (م/۸۸۵ق) و پانی پتی (م/۱۲۲۵ق) و قنوجی (م/۱۳۰۷ق) از کلمه «ثم» در ﴿ثُمَّ نَبْتَهِلْ﴾ چنین استفاده کرده‌اند:

«مشیراً بحرف التراخی إلی خطر الامر و أنّه مما ینبغی الاهتمام به والتروی له وامعان النظر فیه لوخامة العاقبة وسوء المنقلب للکاذب».[۳]

د) برخی نیز از این آیه حجیة قیاس را استفاده کرده می‌گویند:

«لأنّ الله نبّه علی الحکم بجواز خلق عیسی من غیر أب قیاساً علی خلق آدم».[۴]

هـ) از نظر جمعی چه‌بسا نجرانیان که از مباهله امتناع کردند چون اوصاف و ویژگی‌های پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله را در کتاب‌هایشان دیده و شناخته بودند[۵] و یا به تعبیر بقاعی (م/۸۸۵ق):

«إنّهم ترکوا المباهلة رهبة منه سبحانه وتعالی علماً منهم بأنّهم لله عاصون ولحِقِّه مضیِّعون وأن ما یدعون الالهیته لاشی فی یده من الدفع عنهم ولا من النفع لهم، فلا برهان أقطع من هذا».[۶]

و) دعوت به مباهله که در این‌جا ملاعنه است اولین راه حل نیست بلکه آخرین راه حل برای

---

۱. به‌طور نمونه، ر.ک: مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل، ج۱، ص۲۸۱؛ ابن‌حموش، الهدایة، ج۲، ص۱۰۳۷؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج٤، ص۱۰٤؛ سمین احمد یوسف، الدر المصون، ج۲، ص۱۲۰. وی این قول را اظهر می‌داند و همین‌طور جمل در الفتوحات الالهیة، ج۱، ص٤۲۰؛ ابن‌عجیبه، البحر المدید، ج۱، ص۳٦۳؛ شوکانی، فتح القدیر، ج۱، ص۳۹۸؛ صابونی، صفوة التفاسیر، ج۱، ص۱۸۸؛ طنطاوی، التفسیر الوسیط، ج۲، ص۱۲۸.

۲. به‌طور نمونه، ر.ک: ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۰۹؛ ماوردی، النکت والعیون، ج۱، ص۳۹۸؛ بغوی، معالم التنزیل، ج۱، ص٤٤۹؛ ابن‌عطیه، المحرر الوجیز، ج۱، ص٤٤۷؛ ثعالبی، الجوهر الحسان، ج۲، ص٥٤.

۳. بقاعی، نظم الدرر، ج۲، ص۱۰٦؛ پانی پتی، التفسیر المظهری، ج۲، ص٦۰؛ قنوجی، فتح البیان، ج۱، ص٤۸۱.

٤. پانی پتی، التفسیر المظهری، ج۲، ص٦۰.

٥. دینوری، الواضح، ج۱، ص۱۱۰؛ جصاص، احکام القرآن، ج۲، ص۲۹٥؛ فخررازی، مفاتیح الغیب، ج۸، ص۲٤۹.

٦. بقاعی، نظم الدرر، ج۲، ص۱۰٦.

افرادی است که از علم و برهان رویگردانند و در جهل خویش باقی می‌مانند و در پی آن به جدال و خصومت روی می‌آورند؛[۱] فخررازی (م/٦٠٦ق) این موضوع را به‌طور جامع با دقت فزون‌تر پی گرفته، می‌گوید:

«انّ الله تعالی بیَّن فی اوّل هذه السّورة وجوهاً من الدلائل القاطعة علی فساد قول النصاری... واتَّبعها بذکر الجواب عن جمیع شبههم علی سبیل الاستقصاء التام... فعند ذلك قال تعالی: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ...﴾ بعد هذه الدلائل الواضحة والجوابات اللائحة فاقطع الکلام معهم وعاملهم بما یعامل به المعاند وهو ان تدعوهم الی الملاعنة».[۲]

تحلیل عبدالکریم خطیب (م/١٤٠٦ق) دراین‌باره لطیف و واقعبینانه است که می‌گوید:

«وانّه لمن العسیر ان یتخلصوا من هذا المعتقد الذی دانوا به، واقاموا له بناء ضخماً من المنطق العاطفی الذی امتزج بتکفیرهم، واختلط بمشاعرهم... واذن فالحدیث الیهم بمنطق العقل لایجدی شیئاً... فلیکن مقطع الحق فی هذا الموقف، ان یصار فیه إلی الاسلوب العملی الملموس الذی یجابه الحواس...».[۳]

ز) تأثیر مباهله به دلیل اتصال نفوس انبیاء به روح القدس و تأیید حق‌تعالی است که به اذن الله در این عالم عنصری اثر می‌گذارد.[۴]

ح) مباهله، معجزه است؛ واحدی نیشابوری (م/٤٦٨ق) می‌گوید: «... امر النبیﷺ ان یحتج علیهم من طریق الإعجاز»[۵] در البحر المحیط ابوحیان (م/٧٤٥ق) نیز شبیه به آن نقل شده است.[۶]

ی) آنان‌که پس از اتمام حجت با ادله و برهان، رویگردانند و حقیقت را نمی‌پذیرند بنا به این آیه ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ﴾ مفسدند؛ ابن‌جریر (م/٣١٠ق) در تبیین وجه فساد آنان می‌گوید:

---

۱. ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۱۱؛ مهائمی، تبصیر الرحمن، ج۱، ص۱۱۳؛ دیوبندی، تفسیر کابلی، ج۱، ص۳۲۲؛ ابن‌عاشور، التحریر، ج۳، ص۱۱۳؛ طنطاوی، الوسیط، ج۲، ص۱۲۸.
۲. فخررازی، مفاتیح الغیب، ج۸، ص۲٤٥؛ بروسوی، روح البیان، ج۲، ص٤٢٤.
۳. خطیب، التفسیر القرآنی للقرآن، ج۲، ص٤٨٣.
٤. قاسمی، محاسن التأویل، ج۲، ص۳۲۸ به نقل از کاشانی.
٥. واحدی نیشابوری، الوجیز، ج۱، ص٢١٤.
٦. ابوحیان، البحر المحیط، ج۳، ص۱۸۹.

«یعملون فی ارضه وبلاده بما نهاهم عنه وذلك هو افسادهم».[۱]

ماتریدی (م/۳۳۳ق) دراین‌باره می‌نویسد:

«تولّوا عن طاعة الله وتوحیده، وصرف العبادة الیه... تولّوا عن قبول ما دعوتهم الیه من الاجتماع علی الکلمة».[۲]

ثعلبی (م/٤۲۷ق) در این تبیین با تعبیری دقیق‌تر می‌گوید:

«الذین یعبدون غیر الله ویدعون الناس إلی عبادة غیره».[۳]

به همین روی، برخی آنان را مستحق دو عذاب می‌دانند؛[٤] سید قطب (م/۱۳۸۷ق) این فساد را بنا به موضوع اعراض از حقیقت توحید دانسته آن را فساد عظیم قلمداد می‌کند چون آثار منفی آن در ابعاد گوناگون زندگی بشر نمایان می‌شود.[٥] و بالاخره سعید حوی (م/۱٤۰۹ق) می‌گوید:

«وأیّ فساد أعظم من نسبة الولد الی الله!! والدعوة الی ذلك؟! وأیّ ذنب أفظع؟ اِلّا ذنب انکار وجود الله اصلاً».[٦]

ک) ابن‌کثیر (م/۷۷٤ق) که به تفصیل به شرح ماجرای مباهله پرداخته با استناد به صحیحین و دیگر منابع کوشیده جایگاه ابوعبیده جراح را در رخداد مباهله نمایان سازد. وی می‌گوید:

چون نجرانیان از مباهله سرباز زدند به پیامبر خدا گفتند: «إنا نعطیك ما سألتنا وأبعث معنا رجلاً أمیناً ولا تبعث معنا اِلّا أمیناً» پیامبر اکرمﷺ فرمودند: «**لأبعثنّ معکم رجلاً امیناً حق أمین**» فاستشرف رسول اللهﷺ فقال: «**قم یا ابا عبیدة بن الجراح**» فلما قام، قال رسول اللهﷺ: «**هذا امین هذه الأمّة**»[۷] در برخی از نقل‌ها می‌گوید: «فکان عمر بن الخطابرضی الله عنه یقول: ما احببت الامارة قط حبّی ایاها یومئذٍ رجاءً ان اکون صاحبها... فجعلت اتطاول له [ای للنبی] لیرانی فلم

---

۱. ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۰۹.
۲. ماتریدی، تأویلات اهل السنة، ج۲، ص۳۹٤.
۳. ثعلبی، الکشف والبیان، ج۳، ص۸٤.
٤. ر.ک: رسعنی، رموز الکنوز، ج۱، ص۲۰۰.
٥. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج۱، ص٤۰٦.
٦. حوی، الاساس، ج۲، ص۷۷۲.
۷. ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج۲، ص٤٤ و به نقل از وی، قاسمی، محاسن التأویل، ج۲، ص۳۲۸؛ نیز ر.ک: شوکانی، فتح القدیر، ج۱، ص۳۹۸؛ آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۰؛ رشیدرضا، المنار، ج۲، ص۳۲۱؛ مراغی، تفسیر المراغی، ج۳، ص۱۷٤؛ درّه، تفسیر القرآن واعرابه، ج۲، ص۱۲۱؛ وهبة زحیلی، التفسیر المنیر، ج۳، ص۲٤۸؛ شحاته، تفسیر القرآن الکریم، ج۲، ص۵۸۰.

یزل یلتمس ببصره حتی رأی ابا عبیدة بن الجراح فدعاه، فقال: «**أخرج معهم فاقض بینهم بالحق فیما اختلفوا فیه**».[۱]

ل) نیشابوری (م/۷۲۸ق) این بخش را از آیه ٦۲ که می‌فرماید: ﴿**وَإِنَّ اللهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**﴾ جواب شبهه نصاری می‌داند که می‌گویند: «إن عیسی یقدر علی الإحیاء ویخبر عن الغیوب فیکون الهاً» وی می‌گوید:

«فإن هذا القدر من القدرة والعلم لایکفی فی الالهیة بل یجب ان یکون الاله [عزیزاً] غالباً لایدفع ولا یمنع وهم یقولون إنّه قد قتل ولم یقدر علی الدفع ویلزم ان یکون [حکیماً] عالماً بکل المعلومات وبعواقب الامور و عیسی﵇ لم یکن کذلك».[۲]

قاسمی (م/۱۳۳۲ق) نیز از همین نتیجه را گرفته، می‌گوید:

«فلا یشارکه احد فی العزّة والحکمة، لیشارکه فی الالوهیة».[۳]

م) رشیدرضا (م/۱۳٥٤ق) از آیه برای نخستین بار ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ جواز بلکه لزوم حضور زنان مسلمان را در عرصه‌های اجتماعی و دینی از تعبیر «تعالوا ندع... نساءنا...» استنباط و به تفصیل ـ و با مقایسه وضع روز زنان مسلمان ـ درباره آن بحث کرده است؛[۴] مراغی (م/۱۳۷۱ق) نیز به پیروی از رشیدرضا این موضوع را پی گرفته است[۵] هر دو در این موضوع به آسیب‌شناسی حضور زنان در جامعه نیز پرداخته و بر تربیت دینی و اصلاح در اخلاق و عادات بانوان تأکید کرده‌اند.

محمد ابوزهرة (م/۱۳۹٤ق) نیز با الهام از دیدگاه رشیدرضا می‌گوید:

«أنّه یجب ان تعلم الذرّیّة والنساء شئون الدین ولذلك کانوا مشترکین فی تلك المنازلة بین الحق والباطل و...».[٦]

ن) موضوع دیگری که به مناسبت بحث از آیه مباهله مدنظر برخی از علما قرار گرفته، حرمت

---

۱. ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج۲، ص٤۳.
۲. نیشابوری، غرائب القرآن، ج۲، ص۱۷۹.
۳. قاسمی، محاسن التأویل، ج۲، ص۳٤۱؛ و نیز، رشیدرضا، المنار، ج۳، ص۳۲٤.
٤. رشیدرضا، المنار، ج۳، ص۳۲۳-۳۲٤.
٥. مراغی، تفسیر المراغی، ج۳، ص۱۷٦.
٦. ابوزهرة، زهرة التفاسیر، ج۳، ص۱۲٥٤.

و جواز لعنت بر دیگران است؛ ابوحیان (م/۷٤٥ق) از تعبیر ﴿فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ چنین استفاده کرده است:

«هذا دلیل علی جواز اللعن لمن اقام علی کفره».[۱]

شیخ محمدعلی طه درّه (م/۱٤۰۲ق) به تفصیل و با تفکیک گروه‌های مورد لعن به این موضوع پرداخته است.[۲]

اصل دوم: مباهله شیوهٔ منصفانه مباهله در مواجهه با مخالفان

برخی از اهل‌سنت به این امر تصریح کرده، مباهله را شیوهٔ منصفانه در مواجهه با مخالفان دانسته‌اند مانند: ابن‌جریر به نقل از محمد بن جعفر بن الزبیر که می‌گوید: «فدعاهم الی النصف وقطع عنهم الحجة».[۳]

ابن‌شبّه (م/۲٦۲ق) نیز در تاریخ خود حدیثی مضمر بدین شرح آورده است: «جاء راهبا نجران إلى النبی ﷺ یعرض... قال: فدعاهما النبی ﷺ إلى المباهله وأخذ بید علي وفاطمة والحسن والحسین ﷺ فقال احدهما للآخر: قد أنصفك الرجل...».[٤]

این روایت، شیوهٔ مباهله ـ غیر از اصل مباهله ـ را منصفانه می‌داند چون هر دو طرف به صورت یکسان دعوت شدند تا فرزندان، زنان و آنان که بمنزلهٔ جانشان است را به صحنهٔ مباهله بیاورند.

چه‌بسا بتوان از عبارت فخررازی نیز این حقیقت را استفاده کرد چون می‌گوید:

«ومن أنصف وطلب الحق، علم أنّ البیان قد بلغ الی الغایة القصوی فعند ذلك قال تعالی: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ...﴾... وهو تدعوهم الی الملاعنه».[٥]

سیواسی (م/۸٦۰ق) نیز شیوهٔ قرآن را در مباهله در غایت انصاف دانسته است؛[٦] ابن‌عاشور (م/۱۳۹٤ق) در نکته‌ای قابل توجه احتمال می‌دهد مباهله در سنت مسیحیان، روشی منصفانه

---

۱. ابوحیان، البحر المحیط، ج۳، ص۱۸۸.
۲. درّه، تفسیر القرآن الکریم واعرابه، ج۲، ص۱۲۲.
۳. ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۱۱.
٤. ابن‌شبّه، تاریخ المدینة، ج۲، ص۵۸۳.
٥. فخررازی، مفاتیح الغیب، ج۸، ص۲٤٥.
٦. سیواسی، عیون التفاسیر، ج۱، ص۱٥۹.

برای اقامه حجت به‌شمار می‌رفته و به همین رو، پیامبر خداﷺ آنان را به مباهله دعوت کردند؛[۱] وی در ادامه نیز می‌گوید:

«وهذه دعوة انصاف لایدعو لها اِلّا واثق بأنّه علی الحق».[۲]

محمد متولی شعراوی (م/۱٤۱۸ق) در همین زمینه می‌گوید:

«وعندما یقول الطرفان «یا ربّ لتنزل لعنتك علی الکذاب منّا» فهذا دعاء یحمل مطلق العدالة».[۳]

اصل سوم: اختلاف درباره حضور اهل‌البیت در مباهله

اهل‌سنت برخلاف امامیه درباره حضور اهل‌بیت در مباهله همداستان نیستند هرچند اکثر آنان به این حضور تصریح کرده‌اند[۴] ولی اقوال دیگری نیز در بین آنان یافت می‌شود که عبارتند از:

---

۱. ابن‌عاشور، التحریر والتنویر، ج۳، ص۱۱٤.
۲. همو، التحریر والتنویر، ج۳، ص۱۱٤.
۳. شعراوی، تفسیر الشعراوی، ج۳، ص۱۵۱۹.
٤. به‌طور نمونه، ر.ک: سمرقندی، بحرالعلوم، ج۱،ص۲۳۰؛ ابن‌قتیبه، الاختلاف، ص٥٦؛ هود بن محکم، تفسیر کتاب الله العزیز، ج۱، ص٢٦٤؛ طبرانی، التفسیر الکبیر، ج۲، ص٦۳؛ جصاص، احکام القرآن، ج۲، ص۲۹٥؛ وی می‌گوید: «فنقل رواة السیر ونقلة الاثر لم یختلفوا فیه، أنّ النبیﷺ اخذ بید الحسن والحسین وعلي وفاطمه علیهم‌السلام ثم دعا النصاری الذین حاجوه الی المباهلة...»، ثعلبی، الکشف والبیان، ج۳، ص۸٤؛ ماوردی، النکت والعیون، ج۱، ص۳۹۸؛ واحدی نیشابوری، الوجیز، ج۱، ص۲۱٤؛ جرجانی، درج الدرر، ج۱، ص٤۰٤؛ بغوی، معالم التنزیل، ج۱، ص٤٤۹؛ میبدی، کشف الاسرار، ج۲، ص۱٤۷؛ زمخشری، الکشاف، ج۱، ص۳٦۸؛ ابن‌جوزی، زاد المسیر، ج۱، ص۲۸۹؛ بیضاوی، انوار التنزیل، ج۲، ص۲۰؛ رسعنی، رموز الکنوز، ج۱، ص۱۹۸. وی این قول را به علمای تفسیر نسبت می‌دهد و ابن‌جزی، التسهیل، ج۱، ص۱٥٥؛ نیشابوری، غرائب القرآن، ج۲، ص۱۷۸؛ خازن، لباب النقول، ج۱، ص۲٥٤؛ ابوحیان، البحر المحیط، ج۳، ص۱۸۹؛ طوفی، الاشارات الالهیة، ص۱۳۷؛ سیواسی، عیون التفاسیر، ج۱، ص۱٥۹؛ شیخ علوان، الفواتح الالهیة، ج۱، ص۱۱۲؛ کاشفی، مواهب علیّه، ص۱۲۰؛ شربینی، السراج المنیر، ج۱، ص۲٥٥؛ ابوالسعود، ارشاد العقل السلیم، ج۲، ص٤٦؛ خفاجی، عنایة القاضی، ج۳، ص٦۱؛ بروسوی، روح البیان، ج۲، ص٤٤؛ ابن‌عجیبه، البحر المدید، ج۱، ص۳٦۳؛ آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۲؛ پانی پتی، التفسیر المظهری، ج۲، ص٦۰؛ نووی، مراح لبید، ج۱، ص۱۳۰؛ دیوبندی، تفسیر کابلی، ج۱، ص۳۲۲؛ آل غازی، بیان المعانی، ج٥، ص۳٥۰؛ درّه، تفسیر القرآن الکریم واعرابه، ج۲، ص۱۲۰؛ وهبة زحیلی، التفسیر المنیر، ج۳، ص۲٤۸؛ حوی، الاساس، ج۲، ص۷۷٤ به نقل از حاکم نیشابوری، شعراوی، تفسیر الشعراوی، ج۲، ص۱٥۲۰؛ شحاته، تفسیر القرآن الکریم، ج۲، ص٥۷۹.

الف) عدم تصریح: آنان‌که به حضور اهل‌بیت در مباهله تصریح نکرده‌اند عبارتند از: ابن‌قتیبه[۱] (م/۲۷٦ق) در کتاب تفسیر غریب القرآن البته وی در کتاب دیگرش به نام «الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمیة والمشبهة» به حضور اهل‌بیت در مباهله تصریح و «انفسنا» را بر امام علی علیه‌السلام تطبیق کرده است که در قول قبل ذکر شد. دینوری[۲] (م/۳۰۸ق)، ماتریدی[۳] (م/۳۳۳ق)، ثعالبی[۴] (م/۸۷۵ق)، بقاعی[۵] (م/۸۸۵ق)، سعدی[۶] (م/۱۳۷٦ق)، سید قطب[۷] (م/۱۳۸۷ق) و وهبة زحیلی[۸] (م/۱٤۰۸ق).

ب) تردید درباره حضور اهل‌البیت در مباهله: مفسرانی که دراین‌باره تردید دارند عبارتند از: مکی بن حموش (م/٤۳۷ق) که می‌گوید:

> وقوله «وانفسنا وانفسکم ای: اهل دیننا ودینکم... وروی إنّهم قالوا: نباهلك فأخذ النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله بید علی وفاطمه والحسن والحسین...».[۹]

خازن (م/۷٤۱ق) در لباب التأویل نیز با تعبیر «قیل» از حضور اهل‌بیت در مباهله یاد می‌کند و سپس می‌گوید: «قیل هو علی العموم لجماعة اهل الدین».[۱۰]

شوکانی (م/۱۲۵۰ق) و صدیق حسن خان (م/۱۳۷۰ق) نیز با آن‌که روایات صحیح السند درباره حضور اهل‌بیت را نقل کرده‌اند از خبری واحد شاذ که فقط ابن‌عساکر نقل کرده یاد می‌کنند بدون آن‌که آن را ابطال کنند.[۱۱] ابن‌عساکر از جعفر بن محمد عن ابیه چنین نقل کرده است: «فجاء بابی بکر و ولده، وبعمر وولده، وبعثمان وولده، وبعلیّ وولده».

گویی رشیدرضا (م/۱۳۵٤ق) نیز درباره حضور اهل‌بیت در مباهله تردید دارد وی با آن‌که

---

۱. ابن‌قتیبه، تفسیر غریب القرآن، ص۹۵.
۲. دینوری، الواضح، ج۱، ص۱۱.
۳. ماتریدی، تأویلات اهل السنة، ج۲، ص۳۹۲.
٤. ثعالبی، الجواهر الحسان، ج۲، ص٥٤.
٥. بقاعی، نظم الدرر، ج۲، ص۱٦۰.
٦. سعدی، تیسیر الکریم الرحمن، ص۱٤۲.
۷. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج۱، ص٤۰٥.
۸. وهبة زحیلی، الوسیط، ج۱، ص۱۹۹.
۹. ابن‌حموش، الهدایة، ج۲، ص۱۰۳۷.
۱۰. خازن، لباب التأویل، ج۱، ص۲٥٤.
۱۱. شوکانی، فتح القدیر، ج۱، ص۳۹۹؛ صدیق حسن خان، فتح البیان، ج۱، ص٤۸۰.

روایات سنی از جمله روایت سعد بن ابی وقاص را از صحیح مسلم و سنن ترمذی درباره حضور اهل‌بیت در مباهله نقل کرده، حدیث پیش گفته از ابن‌عساکر را نیز می‌آورد و در پی آن می‌نویسد: «والظاهر انّ الکلام فی جماعة المؤمنین» افزون بر آن وی قول استاد خود محمد عبده را که حضور اهل‌بیت را در مباهله انکار کرده ابطال نمی‌کند و پاسخ آن را مسکوت می‌گذارد؛[۱] مراغی (م/۱۳۷۱ق) نیز با آن‌که روایت حضور اهل‌بیت در مباهله را نقل کرده ولی از آن چشم می‌پوشد و همانند محمد عبده قائل به عموم افراد در «أبناءنا» و «نساءنا» است؛[۲] پس چه‌بسا بتوان وی را جزو منکران حضور اهل‌بیت در مباهله محسوب کرد.

محمد ابوزهرة (م/۱۳۹٤ق) نیز می‌گوید:

«ظاهر الآیة تدل علی الدعوة الاجتماعیة من الفریقین لیکون الجمع فی مقابل الجمع... وهناك معنی آخر تشیر الیه مرویات الصحاح من السنة وهو ان یدعو النبی خاصته من اهل بیته...».[۳]

ولی هیچ کدام از این دو قول را ترجیح نمی‌دهد.

تنها آلوسی، روایت ابن‌عساکر را درباره حضور ابوبکر با فرزندانش و عمر با فرزندانش و... را ابطال کرده و می‌گوید: «وهذا خلاف ما رواه الجمهور» و از حضور اهل‌بیت با تعبیر «هو المشهور المعول علیه لدی المحدثین» یاد می‌کند.[۴]

ج) قول به حضور افراد دیگر در جمع اهل‌البیت در مباهله: برخی با نقل خبر واحد از حضور افراد دیگر در جمع اهل‌بیت در مباهله خبر می‌دهند؛ مانند مقاتل بن سلیمان که می‌گوید: «قال عمر ـ رضی الله عنه ـ [للنبی صلی الله علیه و آله] لو لاعنتهم بید من کنتَ تأخذ. قال: «**آخذ بید علي وفاطمه والحسن والحسین وحفصه وعائشه**»[۵] عبدالکریم خطیب (م/۱٤۰٦ق) می‌نویسد:

«ولقد خرج النبی الکریم بنفسه وبأبنته فاطمه، وولدیها الحسن والحسین وبنسائه جمیعاً».[۶]

د) عدم حضور برخی از اهل‌البیت در مباهله: برخی نیز با نقل خبر واحد از عدم حضور

---

۱. رشیدرضا، المنار، ج۳، ص۳۲۲-۳۲۳.
۲. مراغی، تفسیر المراغی، ج۳، ص۱۷۵.
۳. ابوزهرة، زهرة التفاسیر، ج۳، ص۱۲۵۳.
٤. آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۲.
۵. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل، ج۱، ص۲۸۱.
٦. خطیب، التفسیر القرآنی للقرآن، ج۲، ص٤۸۳.

شخص امام علی﵇ در مباهله خبر می‌دهند؛ مانند قتاده به نقل از عبدالرزاق که می‌گوید: «لما اراد النبیﷺ ان یباهل اهل نجران، اخذ بید حسن وحسین وقال لفاطمة «اتبعینا» فلمّا رأی ذلك أعداء الله رجعوا»؛[۱] ابن‌جریر به نقل از عامر[۲] و ابن‌ابی حاتم به نقل از حسن[۳] و ابن‌عربی در احکام القرآن با تعبیر «روی المفسرون...»[۴] و نیز نام امام علی در مباهله را نمی‌آورند.

ابوحیان (م/٧٤٥ق) می‌گوید: «وفی صحیح مسلم لما نزلت هذه الآیة دعا رسول اللهﷺ فاطمه وحسناً وحسیناً فقال: اللهم هولاء اهلی»[۵] البته در صحیح مسلم، نام امام علی نیز وجود دارد و ابوحیان غفلت کرده است. صابونی (م/١٤٠٠ق) نیز مرتکب همین غفلت شده است.[۶] عبدالکریم خطیب و جابر جزائری نیز از حضور امام علی﵇ در مباهله نام نمی‌برند.[۷]

هـ) انکار حضور اهل‌البیت در مباهله: قول به انکار حضور اهل‌بیت در مباهله سابقه ندارد و تنها ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ از محمد عبده از متأخران به نقل از رشیدرضا[۸] و به پیروی از وی مراغی (م/١٣٧١ق) است؛[۹] چه‌بسا بتوان ابن‌عاشور (م/١٣٩٤ق) را نیز در همین جرگه به حساب آورد؛ وی «أبناءنا» را فرزندان پیامبر خدا و مسلمین، «نساءنا» را ازواج و «انفسنا» را انفس المتکلمین به معنای «ایانا» دانسته است. ابن‌عاشور با آن‌که می‌گوید: «روی المفسرون واهل السیره أنّ وقد نجران...» ولی از آن‌چه که اینان با روایات متواتر دربارهٔ حضور اهل‌بیت در مباهله گفته‌اند غفلت کرده و تنها می‌گوید:

> «وقد روی ابونعیم فی الدلائل أنّ النبی هیّأ علیا وفاطمه وحسناً وحسیناً لیصحبهم معه للمباهله؛ ولم یذکروا فیه احضار نسائه ولا احضار بعض المسلمین وطلبوا منه ان یبعث معهم رجلاً امیناً... فبعث معهم ابا عبیدة من جراح...».[۱۰]

---

۱. عبدالرزاق، تفسیر القرآن العزیز، ج۱، ص۱۲۹؛ ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۱۲.
۲. ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۱۱.
۳. ابن‌ابی‌حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج٦، ص٦٦٧.
٤. ابن‌عربی،احکام القرآن، ج۱، ص٢٧٤.
٥. ابوحیان، النهر الماد، ج۱، ص٣٣٤.
٦. صابونی، صفوة التفاسیر، ج۱، ص۱۸۸.
۷. خطیب، التفسیر القرآنی للقرآن، ج۲، ص٤٨٣؛ جزائری، أیسر التفاسیر، ج۱، ص۳۲۵.
۸. رشیدرضا، المنار، ج۳، ص۳۲۳.
۹. مراغی، تفسیر المراغی، ج۳، ص۱۷۵.
۱۰. ابن‌عاشور، التحریر والتنویر، ج۳، ص١١٤.

دروزه (م/۱٤۰٤ق) نیز در همین گروه قرار می‌گیرد از تعابیر و جهت‌گیری مباحث وی مشخص می‌شود وی در موضع تردید نیست بلکه در موضع انکار است.[۱]

در هر صورت، اقوال این گروه را ـ که نوعی مناقشه نسبت به دیدگاه شیعه محسوب می‌شود ـ همراه با پاسخ‌های امامیه در فصل سوم و ارزیابی آنها را در فصل پنجم خواهید دید. ان‌شاءالله

اصل چهارم: اتفاق در عدم افضلیت (برتری بی‌مانند) اهل‌البیت در مباهله و اختلاف در تبیین درجه فضیلت آنان

اهل‌سنت ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ قائل به افضلیت اهل‌بیت به دلیل حضور آنان در مباهله نیستند به این معنا که گفته شود نفس حضور آنان در مباهله و نیز تعابیری که قرآن برای آنان به کار برده دلالت بر برتری بی‌مانند آنان نسبت به سایر صحابه و امت دارد؛ بلکه این حضور و نیز تعابیر قرآن درباره آنان را تنها دلالت بر فضیلت اهل‌بیت قلمداد می‌کنند؛ هیچ کس از اهل‌سنت که از حضور اهل‌بیت در مباهله یاد کرده این فضیلت را انکار نکرده است؛ هرچند ـ خواهید دید ـ همهٔ اهل‌سنت نیز به این فضیلت تصریح نکرده‌اند.

دیدگاه‌های اهل‌سنت درباره فضیلت اهل‌بیت به دلیل حضور در مباهله را می‌توان به دو دسته عمده دسته‌بندی کرد:

دسته اول: آنان که از حضور اهل‌بیت در مباهله خبر نمی‌دهند و یا آن را انکار می‌کنند که در اصل سوم از اصول اهل‌سنت ملاحظه کردید؛ از قدما مانند مقاتل بن سلیمان[۲] (م/۱۵۰ق)، ابن‌قتیبه (م/۲۷٦) در غریب القرآن،[۳] دینوری (م/۳۰۸ق) در الواضح[٤] و ماتریدی[۵] (م/۳۳۳ق) و تعداد پنج نفر دیگر در قرون بعدی که مجموعاً ده نفرند و در اصل سوم از آنان نام بردیم؛ تعداد بسیار اندک ـ مانند محمد عبده ـ نیز حضور اهل‌بیت در مباهله را انکار می‌نمایند موضع اینان درباره فضیلت اهل‌بیت از آیه مباهله سالبه به انتفاء موضوع است.

---

۱. دروزه، التفسیر الحدیث، ج۱، ص۲۳٦.
۲. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج۱، ص۲۸۱.
۳. ابن‌قتیبه، غریب القرآن، ص۹۵.
٤. دینوری، الواضح، ج۱، ص۱۱.
۵. ماتریدی، تأویلات اهل السنة، ج۲، ص۳۹۲.

دسته دوم: سایر علمای اهل‌سنت که از حضور اهل‌بیت در مباهله خبر می‌دهند و می‌توان درجه فضیلت اهل‌بیت را از کلام آنان دریافت در سه گروه دسته‌بندی می‌شوند:

گروه اول: قرآن‌پژوهان سنی با کمیت فراوان که به صورت صریح نظر خود را درباره فضیلت اهل‌بیت در مباهله بیان نمی‌کنند لیکن از نقشی که برای حضور اهل‌بیت در این مباهله نقل کرده‌اند از جمله برای نمایاندن جایگاه آنان به نجرانیان و نیز نمایاندن حقانیت و یقین پیامبر اکرمﷺ بر صدق خویش و همین‌طور شرکت در دعا ـ که در اصول ۹، ۱۰ و ۱۱ خواهید دید ـ می‌توان به دیدگاه آنان درباره فضیلت اهل‌بیت به دلیل شرکت در مباهله پی برد.

گروه دوم: در این گروه نیز تعداد معتنابهی از اهل‌سنت قرار دارند که به ذکر برخی از آیات، روایات در این خصوص پرداخته‌اند و از آنها می‌توان به درجه فضیلت اهل‌بیت از نظر آنان پی برد؛ مانند جرجانی (م/٤٧٧ق) که از دعای پیامبر اکرمﷺ در حق اهل‌بیت در رخداد مباهله بدین صورت خبر می‌دهد:

> «وجعلهم تحت کسائه ثم دعا فقال: «**اللهم هولاء اهلی، وال من والاهم، وانصر من نصرهم، واخذل من خذلهم**» ورجع مستجاباً له بفضل من الله ورحمته».[1]

این دعا برای اهل‌بیت در روز مباهله ـ که البته قول شاذی است ـ برای اثبات فضیلت بلکه أفضلیت آنان کافی است. چون پیامبر خداﷺ آنان را تراز هدایت قرار داده‌اند و اگر آنان در درجهٔ والای کمال بلکه عصمت نبودند چنین دعایی در حق آنان قابل توجیه نبود.

زمخشری (م/٥٣٨ق)، فخررازی (م/٦٠٦ق) و اعرجی نیشابوری (م/٧٢٨ق) در توصیف اهل‌بیت در مباهله، آیه تطهیر را ذکر می‌کنند[2] این امر نیز از فضیلت خاص امام علی، زهرای مرضیه و حسنینﷺ در دیدگاه اینان حکایت می‌کند؛ از جمله آثار این تطهیر در نمایاندن جایگاه اهل‌بیت به نجرانیان و نیز «آمین» گفتن آنان است که در اصول ۹ و ۱۱ خواهید دید.

شربینی (م/٩٧٧ق) آیه تطهیر را در همین رخداد ذکر و آن را دلیل بر فضل اصحاب اهل کساء بر سایر صحابه دانسته است.[3] جمع زیادی از اهل‌سنت نیز حدیث سعد بن ابی وقاص را از

---

۱. جرجانی، درج الدرر، ج۱، ص٤٤٠.
۲. ر.ک: زمخشری، الکشاف، ج۱، ص۳٦۹؛ فخررازی، التفسیر الکبیر، ج۸، ص۲٤۷؛ اعرجی نیشابوری، غرائب القرآن، ج۲، ص۱۷۸.
۳. شربینی، السراج المنیر، ج۱، ص۲٥٥.

منابعی همچون صحیح مسلم، سنن ترمذی حاکم مستدرك و... در موضوع مباهله نقل کرده‌اند ـ که در گفتار اول از فصل دوم ملاحظه کردید ـ در این حدیث، سعد بن ابی وقاص از دستور معاویه برای سب امام علی استنکاف می‌ورزد و دلیل آن را سه فضیلت ویژه برای امام می‌داند و در پی آن می‌گوید: پیامبر خداﷺ درباره اصحاب مباهله فرمودند: «**اللهمّ هولاء أهلی**»[1] بدون شک، این توصیف از فضیلت اصحاب مباهله پرده برمی‌دارد؛ توضیح بیش‌تر درباره این توصیف‌ها در فصل چهارم در مقام ارزیابی اصول فریقین خواهد آمد. ان‌شاءالله؛ در آن‌جا مشخص می‌شود از این اوصاف و عناوین به خوبی می‌توان فضیلت بلکه چه‌بسا أفضلیت اهل‌بیت را اثبات کرد.

گروه سوم: این گروه درصدد تبیین حکمت از دستور خداوند از تعابیر «أبناءنا» و «نساءنا» برآمده می‌گویند: «وإنما خصّ الأبناء والنساء لأنّهم اعزّ الأهل وأحبَّهم وألصقهم بالقلب وربما فداهم الرجل بنفسه وحارب دونهم حتی یقتل» این تعابیر برای اثبات فضیلت ـ بلکه افضلیت ـ اهل‌بیت کافی است؛[2] چون افرادی که برای مباهله دعوت شدند عزیزترین، محبوب‌ترین و دلنشین‌ترین افراد در قلب مبارک پیامبر خداﷺ بودند و چون محبت پیامبر اکرمﷺ حکیمانه و جز برای خدا نیست پس، اینان نزد خدا نیز محبوب‌ترین، عزیزترین افراد و در نتیجه بافضیلت‌ترین انسان‌هایند.

نخستین کسی که این روش را برگزیده و تعابیر مذکور را به کار برده ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ زمخشری (م/۵۳۸ق) است.[3] چه این‌که هیچ کس از اهل‌سنت نیز قول او را انکار و یا در آن مناقشه نکرده است؛ زمخشری در پی این کلام به تبیین وجه دیگری برای اثبات فضیلت اهل‌بیت پرداخته می‌گوید:

---

۱. به‌طور نمونه، ر.ک: ابن‌جوزی، زاد المسیر، ج۱، ص۲۸۹؛ ابوحیان، البحر المحیط، ج۳، ص۱۸۸؛ همو، النهر الماد، ج۱، ص۳۲٤؛ آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۲؛ شوکانی، فتح القدیر، ج۱، ص۳۹۹؛ رشیدرضا، المنار، ج۳، ص۳۲۳.

۲. تنها ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ ابوبکر نقاش (م/۳۵۱ق) از تک تک این عناوین، فضیلت اهل‌بیت را استنباط کرده می‌گوید: «حصلت هذه الفضیلة للحسن والحسین من بین جمیع ابناء اهل بیت رسول الله وابناء امّته، وحصلت هذه الفضیلة لفاطمة بنت رسول الله من بین بنات النبی وبنات اهل بیته وبنات اُمّته، وحصلت هذه الفضیلة لامیرالمؤمنین علیّ من بین أقارب رسول اللهﷺ ومن اهل بیته وامّته بأن جعله رسول الله کنفسه...» (به نقل از ابن‌طاووس، الطرائف، ج۱، ص٤٤).

۳. زمخشری، الکشاف، ج۱، ص۳٦۹.

«وقدمّهم فی الذکر علی الانفس لینبّه علی لطف مکانهم وقرب منزلتهم، ولیؤذن بأنّهم مقدمون علی الأنفس مفدون بها وفیه دلیل لا شی أقوی منه علی فضل اصحاب الکساءﷺ».[۱]

ابن‌عطیه اندلسی (م/٥٤١ق) نیز از این فضیلت با تعبیر «وظاهر الأمر انّ النبیﷺ جاءهم بما یخصّه»[۲] یاد کرده و اعرجی نیشابوری (م/۷۲۸ق) در تبیین این تقدیم می‌گوید: «هم اعزّ من النفس»؛[۳] محمد ابوزهرة (م/١٣٩٤ق) از متأخرین با این تعبیر وجه این تقدیم را بیان کرده است:

«انّ الذّی یؤمن بما یقول لایمتنع عن تقدیم احبّ الناس الیه فی المباهلة مادام مؤمناً بانّ الحق فی جانبه».[۴]

نکته قابل توجه این است که بسیاری از قرآن‌پژوهان سنی از زمخشری پیروی کرده‌اند، گاهی مضمون و در مواردی عین عبارت وی را آورده‌اند؛ هرچند جمع قابل توجهی از آنان تنها تا عبارت «مفدون بها...» یا مضمون آن را نقل می‌کنند[۵] ولی در هر صورت لازمه کلام زمخشری و پیروان او فضیلت ـ بلکه همان‌گونه که در فصل چهارم خواهید دید افضلیت ـ اهل‌بیت با حضور در مباهله است و در آن شکی نیست.

برخی نیز به این لازمه تصریح کرده‌اند؛ مانند: بیضاوی (م/٦٨٥ق) که مضمون قول زمخشری و نیز قول پیامبر خداﷺ که به اهل‌بیت فرمود: «**اذا انا دعوت فآمّنوا**» و نیز قول اسقف نجران که گفت: «یا معشر النصاری انی لأریٰ وجوهاً...» را نقل و ـ چه‌بسا ـ از مجموع این اقوال به این نتیجه می‌رسد: «وهو دلیل علی نبوّته و فضل من أتی بهم من اهل‌بیته»[۶] همین‌طور ابن‌التمجید

---

۱. زمخشری، الکشاف، ج۱، ص٣٦٩.
۲. ابن‌عطیه، المحرر الوجیز، ج۱، ص٤٤٨.
۳. اعرجی نیشابوری، غرائب القرآن، ج۲، ص۱۷۸.
٤. ابوزهرة، زهرة التفاسیر، ج۳، ص۱۲۵۳.
٥. ر.ک: خازن، لباب التأویل، ج۱، ص٢٥٤؛ ابوحیان، البحر المحیط، ج۳، ص۱۸۹؛ مهائمی، تبصیر الرحمن، ج۱، ص۱۱۳؛ بقاعی، نظم الدرر، ج۲، ص١٠٦؛ ابوالسعود، ارشاد العقل، ج۲، ص٤٦؛ شیخ‌زاده، حاشیه شیخ‌زاده علی تفسیر البیضاوی، ج۳، ص۸۳؛ شربینی، السراج المنیر، ج۳، ص۸۳؛ خفاجی، عنایة القاضی، ج۳، ص٦٢؛ جمل، الفتوحات الالهیة، ج۱، ص٤٣٠؛ ابن‌عجیبه، البحر المدید، ج۱، ص٣٦٢؛ صدیق حسن خان، فتح البیان، ج۱، ص٤٨٠؛ قاسمی، محاسن التأویل، ج۳، ص۳۳۰؛ درّه، تفسیر القرآن الکریم واعرابه وبیانه، ج۲، ص۱۲۱؛ حوی، الاساس فی التفسیر، ج۲، ص۷۷۳؛ شعراوی، تفسیر الشعراوی، ج۳، ص۱۵۱۹؛ طنطاوی، الوسیط، ج۲، ص۱۳۰.
٦. بیضاوی، انوار التنزیل، ج۲، ص۲۰.

(م/۸۸۰ق) و قونوی (م/۱۱۹۵ق) در حاشیه بر تفسیر بیضاوی؛[۱] اعرجی نیشابوری (م/۷۲۸ق) نیز دیدگاه خود را در این زمینه با صراحت بیان و چنین می‌گوید:

«واما فضل اصحاب الکساء فلاشك فی دلالة الآیة علی ذلك، ولهذا ضَمّهم إلی نفسه بل قدّمهم فی الذکر».[۲]

خفاجی (م/۱۰۶۹ق) فضیلت اهل‌البیت در مباهله را با توجه به عبارات و دیدگاه بیضاوی، چنین توصیف می‌کند: «فالنهار لایحتاج الی دلیل».[۳] و دهلوی (م/۱۲۳۹ق) که عزیز بودن این اشخاص را نزد پیامبر خداﷺ ثابت دانسته در پی آن به نکتهٔ قابل توجهی اشاره و می‌گوید:

«و چون پیغمبران از محبت و بغض نفسانی معصوم‌اند، این عزت ایشان لابد بحسب دین و تقوا و صلاح خواهد بود».[۴]

و بالاخره آلوسی (م/۱۲۷۰ق) که می‌گوید:

«ودلالتها [ای هذه القصه] علی فضل آل الله ورسولهﷺ مما لایمتری فیها مؤمن، والنصب جازم الایمان».[۵]

وی در نقد نواصب که گفته‌اند: «إنّه لایدل علی فضل اولئك...» می‌گوید:

«وانت تعلم أنّ هذا الزعم، ضرب من الهذیان واثر من مسّ الشیطان».[۶]

اصل پنجم: اختلاف در تبیین رابطه «أبناءنا» با رسول خداﷺ و عدم استنباط فضیلت از تعبیر «أبناءنا»

خداوند در این آیه به پیامبرش دستور می‌دهد به نجرانیان بگوید: ﴿تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ خداوند می‌داند پیامبر اکرمﷺ در زمان مباهله، فرزند پسری ندارند، حضرت نیز به اتفاق فریقین

---

۱. ر.ک: ابن‌التمجید، حاشیة علی تفسیر البیضاوی، ج٦، ص۱۷۵؛ قونوی، حاشیة علی تفسیر البیضاوی، ج٦، ص۱۷٤.
۲. اعرجی نیشابوری، غرائب القرآن، ج۲، ص۱۷۹.
۳. خفاجی، عنایة القاضی، ج۳، ص٦۱.
٤. دهلوی، تحفه اثنی عشریه، ص٤۰۷.
۵. آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۱.
٦. همو، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۲.

در مقام امتثال، حسنین علیهما السلام را برای مباهله آوردند؛ روایات اهل‌سنت نیز به این امر تصریح کرده است مانند حدیث ابن‌جریر (م/۳۱۰ق) با سند خود از ابن‌زید که چنین نقل کرده است: «قال: قیل لرسول الله صلی الله علیه و آله: لو لاعنت القوم بمن کنت تاتی حین قلت: «أبناءنا وابناءکم» قال: «حسن وحسین».[۱]

ابن‌ابی‌حاتم رازی (م/۳۲۷ق) نیز با سند خود از شعبی همین معنا را نقل کرده است؛ وی می‌گوید: «لما نزلت ﴿تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله الحسن والحسین ثم انطلق» ابن‌ابی حاتم می‌گوید: «وروی عن ابی جعفر بن علی نحو ذلك».[۲]

اهل‌سنت در تبیین این رابطه اختلاف نظر دارند. به نظر می‌رسد نخستین قرآن‌پژوهی است که به اقتضای موضوع کتاب خود درباره احکام القرآن به بررسی اجتهادی درباره این موضوع ابوبکر احمد بن علی رازی معروف به جصاص (م/۳۷۰ق) ـ از بزرگان حنفی مذهب و معاصر شیخ صدوق ـ پرداخته است؛ وی دراین‌باره، دو دیدگاه کلی را همراه با برخی از ادلهٔ آنها ذکر کرده[۳] و سپس دیگران به اقتضای موضوع آن را پی گرفته‌اند.[۴]

قول اول: این ارتباط، استثنایی است پس اگر حسنین، فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب شده‌اند تنها به رابطه این دو نفر با رسول خدا صلی الله علیه و آله اختصاص دارد، و از خصائص النبی است؛ کیاهرّاسی (م/۵۰٤ق) و قرطبی (م/٦٧١ق) این قول را به کثیری از علما نسبت می‌دهند.[۵]

ادلهٔ این قول عبارتند از:

یک: روایتی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که فرموده است: «**کل سبب ونسب ینقطع یوم القیامة اِلّا سببی ونسبی**».[۶] کیاهرّاسی می‌گوید: «قال کثیر من العلماء: اِنّ هذا مخصوص بالحسن

---

۱. ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۱۳.
۲. ابن‌ابی‌حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج۲، ص٦٦٨، ح۳٦۱٦؛ حاکم حسکانی (م/۵٤۹ق) از کتابی از خود به نام «الارشاد إلی اثبات الأحفاد» یاد می‌کند که در آن به این موضوع پرداخته است (ر.ک: شواهد التنزیل، ج۱، ص۱٦٦).
۳. جصاص، احکام القرآن، ج۲، ص۲۹۵.
٤. ر.ک: کیاهراسی، احکام القرآن، ج۲، ص۲۸۷؛ ابن‌عربی، احکام القرآن، ج۱، ص۲۷٤؛ فخررازی، التفسیر الکبیر، ج۸، ص۲٤۸؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج٤، ص۱۰٤؛ ابوحیان، البحر المحیط، ج۳، ص۱۸۹؛ درّه، تفسیر القرآن الکریم واعرابه، ج۲، ص۱۲۰؛ وهبة زحیلی، التفسیر المنیر، ج۳، ص۲٤۷.
۵. ر.ک: کیاهراسی، احکام القرآن، ج۲، ص۲۸۷؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج٤، ص۱۰٤.
٦. ابن‌حنبل، فضائل اهل البیت من فضائل الصحابة، ص۱۳۰، ح۱۹۳ و ۱۹٤؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج۳، ص۳۲، ح۲٦۲٤؛ حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱٤۲؛ بیهقی، السنن الکبری، ج۷، ص٦۳.

والحسین أن یسمّیا إبنی رسول الله دون غیرهما لقوله علیه السلام «**کل سبب ونسب ینقطع یوم القیامة اِلّا سببی ونسبی**».[۱]

دو: فتوای برخی از فقها مانند شافعی و ابوحنیفه که می‌گویند: «من أوصی لولد فلان ولم یکن له ولد لصلبه وله ولد ابن‌و ولد ابنته إنّ الوصیة لولد الابن دون ولد الابنة».[۲]

سه: برخی به عرف مردم استناد کرده می‌گویند: «انّ الناس ینسبون الی الآباء وقومهم دون قوم الأم فإنّ الهاشمی اذا استولد جاریة رومیة او حبشیّة إنّ إبنه یکون هاشمیاً إلی قوم ابیه دون اُمّه».[۳]

چهار: قول شاعری که گفته است:

بنونـا بنو ابنائنا وبناتنا　　بنوهن أبناء الرجال الأباعـد[۴]

قول دوم: اینان این رابطه را مصداقی از قاعده کلی دانسته و می‌گویند: نوهٔ دختری نیز همانند نوهٔ پسری فرزند و ذریّه (دودمان) انسان به‌شمار می‌آیند.

ادلهٔ این قول نیز عبارتند از:

یک: خداوند، حضرت عیسی را از ذرّیه ابراهیم دانست و فرمود: ﴿**وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ** ـ الی قوله تعالی ـ **وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ...**﴾ (انعام/۸۴-۸۵) و إنّما نسبته الیه من جهة امّه لأنّه لا اب له.[۵]

دو: روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دراین‌باره نقل می‌کنند از جمله:

الف) إنّه قال للحسن علیه السلام: «**اِنّ ابنی هذا سیّد**».[۶]

ب) قال صلی الله علیه و آله: حین بال أحدهما وهو صغیر «**لاتزرموا ابنی**».[۷]

ج) قد قال صلی الله علیه و آله: «**کل نبیّ ابناؤه من صلبه، وابنائی من صلب علي**».[۸]

---

۱. کیاهراسی، احکام القرآن، ج۲، ص۲۸۷.
۲. به نقل از قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج٤، ص۱۰٤.
۳. جصاص، احکام القرآن، ج۲، ص۲۹۵؛ کیاهرّاسی، احکام القرآن، ج۲، ص۲۸٦.
٤. جصاص، احکام القرآن، ج۲، ۲۹۵.
۵. فخررازی، التفسیر الکبیر، ج۸، ص۲٤۸ و جمعی دیگر نیز قائل به همین قولند.
٦. احمد، بخاری و اصحاب سنن به جز ابن‌ماجه این حدیث صحیح را از ابی بکره نقل کرده‌اند (به نقل از پاورقی التفسیر المنیر اثر وهبه زحیلی، ج۳ ص۲٤۷).
۷. جصاص، احکام القرآن، ج۲، ص۲۹۵.
۸. ر.ک: ابن‌عربی، احکام القرآن، ج۱، ص۲۷٤.

گروه اول در نقد گروه دوم گفته‌اند: این اطلاق به صورت مجازی به کار رفته است.[۱] ولی ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ گروه دوم مناقشه و نقدی نسبت به ادلهٔ گروه اول ذکر نکرده‌اند.

در این میان، عبدالرزاق رسعنی (م/٦٦٠ق) در قولی شاذ می‌گوید: «وابناؤه ﷺ ـ فی الآیة المباهلة ـ فاطمه وابناها».[۲]

اهل‌سنت ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ برخلاف امامیه از خصوص تعبیر «أبناءنا» در این آیه، فضیلتی را استنباط نکرده‌اند یا از آن غفلت کرده و یا لااقل درباره آن سکوت کرده‌اند.

البته فضیلت ایندو از نقش آنان در مباهله که در اصول ۹ و ۱۰ و ۱۱ خواهید دید و نیز از اوصاف و ویژگی‌هایی که اهل‌سنت از آیات و روایات برای حاضران در مباهله ذکر کرده‌اند قابل حصول است که به تفصیل در اصل چهارم با مدارک و اسناد آن را نقل کردیم؛ مانند ذکر آیه تطهیر درباره اهل‌بیت، حدیث صحیح سعد بن ابی وقاص از پیامبر خدا که درباره آنان فرمود: «**اللهم هولاء اهلی**» و نیز تعابیر «اعزّ الاهل وأحبّهم والصقهم بالقلب وقدَّمهم بالذکر...» و «جاء النبی بما یخصه... وکان یکتفی بنفسه وخاصته» و همین‌طور قول برخی از بزرگان تفسیرپژوه سنی که گفتند: «لا شیءَ أقویٰ منه علی فضل اصحاب الکساء».

اصل ششم: عدم استنباط فضیلت برای زهرای مرضیه علیها السلام از تعبیر «نساءنا»

موضع اهل‌سنت دراین‌باره نیز همانند موضع آنان درباره «أبناءنا» است که در اصل قبلی ملاحظه کردید؛ هیچ کس از اهل‌سنت ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ از تعبیر «نساءنا» فضیلت حضرت زهرا علیها السلام را استنباط نکرده است؛ این موضع با موضع امامیه متفاوت است ؛ امامیه دو دسته دلیل برای اثبات بر این فضیلت اقامه کردند. از یک سو، می‌گفتند: لفظ «نساءنا» جمع است و طبق قاعده باید جمعی از زنان را شامل شود ولی هیچ کس از زنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین اهلیتی برای حضور در مباهله نداشتند،[۳] پس تعبیر «نساءنا» با چنین اهلیتی دلالت بر فضیلت بلکه افضلیت حضرت

---

۱. درّه، تفسیر القرآن الکریم واعرابه، ج۲، ص۱۲۰.

۲. رسعنی، رموز الکنوز، ج۱، ص۱۹۹.

۳. پیش از این در گفتار اول از فصل دوم احادیثی که دلالت بر معنا و مصداق «نساءنا» بر زهرای مرضیه دارد را نقل کردیم مانند حدیث جابر از ابن‌مردویه، حسکانی و ابونعیم؛ ابن‌کثیر در تفسیر خود نیز (ج۲، ص٤٦) به نقل از بیهقی در دلائل می‌گوید: «فلمّا أصبح رسول الله الغد بعد ما اخبرهم الخبر اقبل مشتملاً علی الحسن والحسین فی خمیل له وفاطمه تمشی عند ظهره للملاعنة وله یومئذٍ عدّة نسوة».

زهراعليها می‌کند؛ از سوی دیگر، روایات فراوانی این حقیقت را ـ اهلیّت برای امر خطیر مباهله ـ برای حضرت زهرا تأیید و تثبیت می‌کند که در اصل ششم از اصول امامیه ملاحظه کردید. اما اهل‌سنت از این دو دسته دلیل و یا ادلهٔ دیگر یاد نکرده و ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ نقدی هم بر این ادله نکرده‌اند. در هر صورت، موضع اهل‌سنت دراین‌باره را تنها می‌توان از نقش حضرت زهراعليها در مباهله و نیز عناوینی که آنان از آیات و روایات برای حاضران در مباهله ذکر کرده‌اند، دریافت؛ مانند ذکر آیه تطهیر، تعبیر پیامبر خدا در حدیث سعد بن ابی وقاص که فرمود: «**اللهم هولاء اهلی**»، تعابیر «اعزّ الاهل وأحبّهم والصقهم بالقلب وقدمهم بالذکر» و... که در اصل چهارم از اصول اهل‌سنت ملاحظه کردید.

اصل هفتم: اختلاف در معنا و مصداق «انفسنا» و اتفاق در عدم دلالت آن بر افضلیت امام علیعليه

این اصل بسی پر اهمیت است چون نقطهٔ کانونی دیدگاه فریقین را در آیه مباهله نشان می‌دهد؛ اهل‌سنت ـ برخلاف امامیه ـ درباره معنا و مصداق «انفسنا» و وجه اطلاق این واژه بر امام علیعليه اختلاف جدی دارند؛ ابن‌جوزی (م/۵۹۴ق) تا پنج مورد را برشمرده[1] که البته بیش از ده مورد است و همین جا خواهید دید؛ در واقع بیش‌ترین حجم اختلاف اهل‌سنت دربارهٔ مفاد این آیه به این امر اختصاص دارد و هر پژوهشگری را به شگفتی و پرسش وا می‌دارد.

در مجموع، دیدگاه‌های اهل‌سنت را دربارهٔ معنا و مصداق «انفسنا» می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

یک: قولی که می‌گوید: تعبیر «انفسنا» با امام علیعليه پیوند معنایی و مصداقی دارد هرچند در وجه اطلاق این تعبیر بر امام علیعليه دچار اختلاف است و احتمال‌های گوناگونی را دربارهٔ آن ذکر می‌کند؛ این قول به دو گروه تقسیم می‌شود؛ گروهی که «انفسنا» را فقط دربارهٔ امام علیعليه دانسته و گروهی که آن را شامل امام علیعليه و پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله، هر دو می‌داند.

دو: قولی که ارتباطی بین تعبیر «انفسنا» با امام علیعليه نمی‌بیند؛ این قول نیز درباره معنای این واژه دچار اختلاف است؛ در این‌جا به تفکیک این دو قول را ملاحظه خواهید کرد.

---

۱. ابن‌جوزی، زاد المسیر، ج۱، ص۲۸۹.

دیدگاه اول: این دیدگاه ریشه در مدارک روایی اهل‌سنت دارد، هیچ کس از صحابه و تابعین، ارتباط بین تعبیر «انفسنا» با امام علی‌علیه‌السلام را انکار نکرده است، بلکه عبدالله بن عباس و شعبی به این ارتباط تصریح کرده‌اند که در گفتار اول همین فصل ملاحظه کردید.

حاکم نیشابوری (م/٤٠٥ق) دراین‌باره می‌نویسد:

«وقد تواتر الأخبار فی التفاسیر عن عبدالله بن عباس و غیره أنّ رسول اللهصلی‌الله‌علیه‌وآله أخذ یوم المباهلة بید علي وحسن وحسین وجعلوا فاطمة وراءهم ثم قال: «**هولاء أبناؤنا وانفسنا ونساءنا...**».[1]

ابن‌حجر هیتمی (م/٩٧٤ق) نیز «انفسنا» را شخص امام علی‌علیه‌السلام می‌داند و مناشده امام علی‌علیه‌السلام در شورای شش نفرهٔ خلیفه دوم را در تأیید آن نقل می‌کند.[2]

گروه دوم از این دیدگاه ـ که انفسنا را پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علی‌علیه‌السلام دانسته‌اند ـ نیز ریشه روایی دارد که در گفتار اول همین فصل ذکر شد؛ ابن‌مردویه از جابر بن عبدالله چنین نقل کرده است: «انفسنا وانفسکم رسول الله وعلي بن ابی طالب و أبناءنا الحسن والحسین ونساءنا فاطمه»[3] ابن‌کثیر نیز این حدیث را از ابن‌مردویه و دیگران[4] است. همین‌طور ابن‌ابی حاتم از جابر از ابی جعفرعلیه‌السلام نقل کرده‌اند.[5]

برخی دیگر همین معنا را برای «انفسنا» متعین می‌دانند؛ مانند ثلائی[6] (م/٨٣٢ق) از شیعیان زیدی، سیواسی[7] (م/٨٦٠ق) و سعید حوی (م/١٤٠٩ق) وی حدیث جابر ـ پیش گفته ـ را دراین‌باره نقل کرده و معنای دیگری برای «انفسنا» ذکر نکرده است.[8] جمعی نیز مانند بغوی (م/٥١٦ق) و خازن (م/٧٤١ق) از این معنا با تعبیر «قیل» یاد کرده‌اند.[9]

---

١. حاکم نیشابوری، معرفة علوم الحدیث، ص٥٠.
٢. هیتمی، الصواعق المحرقة، ص٩٣.
٣. ر.ک: ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی‌طالب، ج١، ص٢٢٦، ح٣٢٠؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج١، ص١٨٧، ح١٧٢؛ و ص١٩٢، ح٧٥؛ ابونعیم، الدلائل، ج٢، ص٣٥٣، ح٢٤٤.
٤. ر.ک: ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج٣، ص٤٧.
٥. ابن‌ابی‌حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج٢، ص٦٦٨، ح٣٦١٩.
٦. ثلائی، الثمرات الیانعة، ج٢، ص١٧٩.
٧. سیواسی، عیون التفاسیر، ج١، ص١٥٩.
٨. حوی، الاساس، ج٢، ص٧٧٤.
٩. بغوی، معالم التنزیل، ج١، ص٤٥٠؛ خازن، لباب التأویل، ج١، ص٢٥٤.

گفتیم این گروه دربارهٔ وجه اطلاق «انفسنا» بر امام علی‌ﷺ دچار اختلافند، دیدگاه‌های آنان بدین شرح است:

الف) بمنزلة نفس رسول الله (بمنزلهٔ جان پیامبر اکرمﷺ): این دیدگاه می‌گوید: وجه اطلاق «انفسنا» بر امام علی‌ﷺ به این روست که امام علی‌ﷺ بمنزلهٔ جان پیامبر خداست، این قول که همانند قول امامیه است در بین اهل‌سنت طرفداران بسیار اندک دارد. ابن‌قتیبه (م/۲۷٦) در کتاب الاختلاف این معنا را پذیرفته است؛[۱] ابوبکر محمد بن الحسن النقاش (م/۳۵۱ق) نیز به این معنا تصریح کرده می‌گوید:

«وحصلت هذه الفضیلة لأمیرالمؤمنین علی‌ﷺ من بین أقارب رسول الله ومن اهل بیته وأُمّته بأن جعله رسول الله کنفسه یقول «انفسنا وانفسکم».[۲]

نیشابوری (م/۷۲۸ق) در تفسیر غرائب القرآن نیز دو معنا برای «انفسنا» ذکر کرده است، معنای دوم را امام علی‌ﷺ و وجه اطلاق آن را بر امام همین قول دانسته است؛[۳] برخی دیگر از این وجه با تعبیر «قیل» یاد کرده‌اند.[۴]

ب) بنی العم (پسرعمو): واحدی نیشابوری (م/٤٦٨ق) با صراحت، تنها همین وجه را برای «انفسنا» آورده است؛[۵] بغوی (م/٥١٦ق) نیز در تفسیر خود در بین احتمال‌ها این وجه را نیز ذکر کرده می‌گوید: «والعرب تسمّی ابن‌عم الرجل نفسه»؛[۶] رسعنی (م/٦٦٠ق) این وجه را به شعبی تابعی نسبت می‌دهد[۷] و ابوحیان (م/٧٤٥ق) این وجه را مجاز و در عین حال أشهر اقوال می‌نامد.[۸]

ج) القرابة القریبة (خویشاوندی بسیار نزدیک): این وجه از ابوهاشم جبائی (م/۳۲۱ق) است که

---

۱. ابن‌قتیبة، الاختلاف، ص٥٦.
۲. نقاش، شفاء الصدور به نقل از ابن‌طاووس، الطراف، ج۱، ص٤٤؛ ابن‌طاووس در پی این نقل درباره شخصیت وی می‌نویسد: «وقد ذکر الخطیب فی تاریخ بغداد فضل ابی‌بکر محمد بن الحسن بن زیاد النقاش وکثرة رجاله وأنّ الدارقطنی وغیره رووا عنه وذکر انه قال عند موته «لمثل هذا فلیعمل العاملون» ثم مات فی الحال.
۳. نیشابوری، غرائب القرآن، ج۲، ص۱۷۸.
٤. شیخ‌زاده، الحاشیه علی تفسیر البیضاوی، ج۳، ص۸۳.
۵. واحدی نیشابوری، الوجیز، ج۱، ص۲۱۵.
٦. بغوی، معالم التنزیل، ج۱، ص٤٥.
۷. رسعنی، رموز الکنوز، ج۱، ص۱۹۹.
۸. ابوحیان، البحر المحیط، ج۳، ص۱۹۰.

می‌گوید:

«یقال فی الرجل یقرب فی النسب من القوم «إنّه من انفسهم».[۱]

واحدی نیشابوری نیز به نقل از ابن‌جوزی، قائل به همین قول است؛[۲] ملاعلی قاری (م/۱۰۱٤ق) نیز همین وجه را ذکر کرده می‌گوید: «دعا رسول الله علیّاً فنزله منزلة نفسه لما بینهما من القرابة والاخوة»[۳] ابن‌تیمیه (م/۷۲۸ق) نیز در یکی از احتمال‌های خود این وجه را پذیرفته است.[۴]

د) رجالنا (مردان ما): ابن‌تیمیه (م/۷۲۸ق)، ابن‌روزبهان خنجی (م/۹۳۰ق) و دهلوی (م/۱۲۳۹ق) این وجه را برای اطلاق «انفسنا» بر امام علی‌علیه‌السلام ذکر کرده‌اند؛[۵] ابن‌تیمیه در شرح آن می‌گوید:

«وانفسنا وانفسکم، ای: رجالنا ورجالکم، ای الرجال الذین هم من جنسنا فی الدین والنسب، والرجال الذین هم من جنسکم...».[۶]

هـ) من بنی‌هاشم (فردی یا افرادی از بنی‌هاشم): این معنا از ابوحیّان (م/۷٤٥ق) در مقام مناقشه به استدلال محمد بن علی حمصی از امامیه است، وی می‌گوید: «فیکون نفسه [ای نفس علي] مثل نفسه [ای مثل نفس النبی] لایلزم ان تکون فی جمیع الاشیاء بل تکفی المماثلة فی شیء ما... فعلی هذا تکفی المماثلة فی صفة واحدة وهو کونه من بنی هاشم، والعرب تقول هذا من انفسنا؛ ای: من قبیلتنا».[۷]

دیدگاه دوم: این قول به این باور است که «أنفسنا» در این آیه برای معانی دیگری وضع شده و ارتباطی با امام علی‌علیه‌السلام از نظر معنا ندارد که بدین شرح است:

الف) تصریح به انکار: این قول اساساً منکر روایات حضور اهل‌بیت در مباهله است؛ مانند

---

۱. به نقل از قاضی عبدالجبار، المغنی، ج۲۰، ص۱٤۲ و به نقل از وی شریف مرتضی، نفائس التأویل، ج۲، ص۱۵.
۲. ابن‌جوزی، زاد المسیر، ج۱، ص۲۸۹.
۳. قاری، المفاتیح، ج۱۷، ص٤۹۲.
٤. ابن‌تیمیه، منهاج السنة، ط محقق، ج۷، ص۱۲٤.
۵. ر.ک: همو، منهاج السنة، ط محقق، ج۷، ص۱۲٤؛ ابن‌روزبهان، ابطال نهج الباطل، به نقل از مظفر، دلائل الصدق، ج٤، ص٤۰۱؛ دهلوی، تحفه اثنی عشریة، ص٤۱۵.
٦. ابن‌تیمیه، منهاج السنة، ج۷، ص۱۲٤.
۷. دهلوی، تحفة اثنی عشریه، ص٤۱۵.

محمد عبده که روایات دراین‌باره را وضع ناشیانه شیعی دانسته و دراین‌باره می‌گوید:

«وأبعد من ذلك [ای: فی معنی انفسنا] عليّ عليه الرضوان».[۱]

ب) انفسنا: (خود ما، شخص پیامبر اکرمﷺ): مراد خداوند از «انفسنا» تنها شخص پیامبر خدایند تعداد قابل توجهی از همین معنا را برای «انفسنا» در نظر گرفته‌اند؛ مانند رسعنی (م/٦٦٠ق) که با صراحت می‌گوید: «وانفسنا وانفسكم يعني: نفسه الكريمة»[۲] و نیز نسفی[۳] (م/۷۱۰ق)، و نیشابوری (م/۷۲۸ق) در یکی از دو احتمالی که برای معنای «انفسنا» آورده و می‌گوید: «وانما يعلم إتيانه بنفسه من قرينة ذكر النفس، ومن احضار من هم أعزّ من النفس...»،[۴] مهائمی[۵] (م/۸۳۵ق)، شربینی[۶] (م/۹۷۷ق)، ابوالسعود[۷] (م/۹۸۲ق)، بروسوی[۸] (م/۱۱۲۷ق)، قونوی[۹] (م/۱۱۹۵ق)، ابن‌عجیبه[۱۰] (م/١١٢٤ق)، دهلوی (م/۱۲۳۹ق)،[۱۱] شوکانی[۱۲] (م/۱۲۵۰ق)، صدیق حسن خان[۱۳] (م/۱۳۰۷ق)، نووی[۱۴] (م/١٣١٦ق).

عمده این افراد چون از دیدگاه زمخشری پیروی کرده‌اند بلکه اصولاً نص عبارت او را نقل می‌کنند ناگزیر «انفسنا» را شخص پیامبر خداﷺ می‌دانند؛ زمخشری می‌گوید:

«ولم يقتصر على تعريض نفسه له... وخصّ الابناء والنساء لأنّه اعزة الاهل والصقهم بالقلوب وربما فداهم الرجل بنفسه وحارب دونهم حتى يقتل وقدّمهم فی الذكر على الأنفس لينبّه على

---

۱. به نقل از رشیدرضا، المنار، ج۳، ص۲۲.
۲. رسعنی، رموز الکنوز، ج۱، ص۱۹۹.
۳. نسفی، مدارک التنزیل، ج۱، ص۲٤۳.
٤. نیشابوری، غرائب القرآن، ج۲، ص۱۷۸.
۵. مهائمی، تبصیر الرحمن، ج۱، ص۱۱۳.
٦. شربینی، السراج المنیر، ج۱، ص۲۵۵.
۷. ابوالسعود، ارشاد العقل السلیم، ج۲، ص٤٦.
۸. بروسوی، روح البیان، ج۲، ص٤٤.
۹. قونوی، حاشیة القونوی علی تفسیر البیضاوی، ج۲، ص۱۷۳.
۱۰. ابن‌عجیبه، البحر المدید، ج۱، ص۳٦۲.
۱۱. دهلوی، تحفة اثنی عشریه، ص٤۱۳.
۱۲. شوکانی، فتح القدیر، ج۱، ص۳۹۹.
۱۳. صدیق حسن خان، فتح البیان، ج۱، ص٤۷۹.
١٤. نووی، مراح لبید، ج۱، ص۱۳۰.

لطف مکانهم وقرب منزلتهم، ولیؤذن بأنهم مقدمون علی الأنفس مفدون بها...».[۱]

برخی از اینان مانند پانی پتی (م/۱۱۲۵ق) در تأیید دیدگاه زمخشری که از آن پیروی کرده می‌گویید:

«والمغایرة بین الرجل وبین ابنائه ونسائه حقیقی وبینه وبین نفسه اعتباری فقدم الحقیقی علی الاعتباری».

و سپس از سر ناچاری امام علی‌ؑ را از معانی و مصادیق «أبناءنا» بعموم المجاز محسوب می‌کند.[۲]

آلوسی (م/۱۲۷۰ق) در تفسیر روح المعانی نیز در مقام ابطال دیدگاه شیعه از همان ادلهٔ ثناء الله پانی پتی پیروی و آن نقل کرده است.[۳] بزودی در فصل چهارم در ارزیابی اصول فریقین به تفصیل دراین‌باره بحث خواهیم کرد. ان‌شاءالله

ج) نفس النبی و نفس من تبعه (شخص پیامبر خداﷺ و کسانی که پیرو ایشانند): در تفسیر مظهری در مقام ردّ دیدگاه شیعه این معنا را آورده و در وجه استدلال آن می‌گوید:

«إنّ الانفس بصیغة الجمع یدل علی نفس النبی و نفس من تبعه ولا یدل ذلك علی کون نفسهما واحداً مع کونه ظاهر البطلان».[۴]

جالب است که وی حدیث سعد بن ابی وقاص پیش گفته را نقل کرده ولی گویی متوجه تهافت بین این قول با مفاد این حدیث نیست. توضیح بیش‌تر در فصل چهارم خواهد بود.

د) اخواننا (برادران ـ دینی ـ ما): سمرقندی (م/۲۷۵ق) این معنا را برای نخستین بار ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ با تعبیر «یقال» آورده است.[۵] ابن‌قتیبه (م/۲۷٦ق) در کتاب غریب القرآن نیز همین معنا را پذیرفته است[۶] و دیگران از وی نقل کرده‌اند؛[۷] البته شاید بتوان امام علی‌ؑ را در این قول یکی از مصادیق «اخواننا» دانست.

---

۱. زمخشری، الکشاف، ج۱، ص۳٦۹-۳۷۰.
۲. پانی پتی، التفسیر المظهری، ج۲، ص٦۲.
۳. آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۱-۱۸۲.
٤. پانی پتی، التفسیر المظهری، ج۲، ص٦۲.
۵. سمرقندی، بحرالعلوم، ج۱، ص۲۲۰.
٦. ابن‌قتیبه، غریب القرآن، ص۹۵.
۷. ر.ک: ابن‌جوزی، زاد المسیر، ج۱، ص۲۸۹؛ همو، تذکرة الاریب، ص٤٦؛ رسعنی، رموز الکنوز، ج۱، ص۱۹۹؛ ابوحیان، البحر المحیط، ج۳، ص۱۸۸.

هـ) انفسنا: الازواج (همسران): این معنا به نقل از ابن‌جوزی از علی بن احمد نیشابوری است.[۱] ثعلبی با «قیل» از آن یاد کرده است.[۲] البته این معنا و معنای قبلی در تفسیر الوجیز نیشابوری ذکر نشده و شاید در جای دیگر گفته باشد.

و) جماعة اهل دین، اهل دین اسلام (اهل دین، مسلمین): بغوی (م/۵۱۶ق) در بین سایر برای «انفسنا» از این معنا نیز با تعبیر «وقیل: «هو علی العموم لجماعة اهل الدین» یاد کرده است[۳] ابن‌جوزی (م/۵۹۶ق) و ابوحیان (م/۵۹۶ق) نیز این معنا را به ابوسلیمان دمشقی نسبت می‌دهند.[۴]

ثناءالله پانی پتی (م/۱۲۲۵ق) شبیه به همین معنا را آورده می‌گوید:

«جاز ان یکون المراد بانفسنا من یتصل به نسباً ودیناً کما فی قوله تعالی «ولا تخرجون انفسکم من دیارکم» وقوله تعالی «لاتلمزوا انفسکم».[۵]

در این قول نیز احتمال دارد امام علی‌علیه‌السلام را یکی از مصادیق آن بدانیم.

ز) جمیع القرابة وخدم النبی (همه خویشاوندان و خدمت‌گزاران پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله): قاضی ایجی در مواقف و جرجانی در شرح آن این معنا را برای «انفسنا» در نظر گرفته‌اند.[۶]

براساس احتمال‌های یاد شده در قول دوم که امام علی‌علیه‌السلام را معنا و یا مصداق «انفسنا» نمی‌داند ناگزیر اگر حضور امام علی‌علیه‌السلام را در مباهله بپذیرند؛ ایشان را تحت «أبناءنا» آورده و می‌گویند: عرب به داماد «ابن» می‌گوید.[۷]

در هر صورت، از دیدگاه‌های اهل‌سنت می‌توان به صورت روشن دریافت که آنان قائل به دلالت «انفسنا»، بر افضلیت امام علی‌علیه‌السلام نیستند؛ هرچند تعدادی از قائلین به قول اول، این تعبیر را دال بر فضیلت بلکه فضیلت بزرگ برای امام علی‌علیه‌السلام دانسته‌اند اما افضلیت هرگز!

بزودی پاسخ‌های امامیه را دربارهٔ این وجوه در گفتار سوم از فصل سوم خواهید دید. ان‌شاءالله؛ تنها در این‌جا به صورت سربسته اشاره کنم، چرا اهل‌سنت به این اختلاف شدید

---

۱. ابن‌جوزی، زاد المسیر، ج۱، ص۲۸۹.
۲. ثعلبی، الکشف والبیان، ج۳، ص۸٤.
۳. بغوی، معالم التنزیل، ج۱، ص٤٥٠.
٤. ر.ک: ابن‌جوزی، زاد المسیر، ج۱، ص۲۸۹؛ ابوحیان، البحر المحیط، ج۳، ص۱۸۸.
٥. پانی پتی، التفسیر المظهری، ج۲، ص٦۲.
٦. ایجی، مواقف، ج۳، ص٦۳۱؛ جرجانی، شرح المواقف، ج۸، ص۳٦۷.
۷. مانند دهلوی در تحفهٔ اثنی عشریه، ص٤۸؛ آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۱ و...

دچارند؟ چرا آنان در قول امامیه که بالاتفاق «انفسنا» را بنا به ادلهٔ درون متن و برون متن، شخص امام علی‌علیه‌السلام و وجه اطلاق آن را بمنزلهٔ جان پیامبر خدا می‌داند ـ و به برخی از آنها در اصل هفتم از اصول امامیه اشاره شد ـ مناقشه و آن را باطل می‌دانند؟ آیا نگرانند مبادا با این معنا برای انفسنا، فضیلت خلفا به‌ویژه ابوبکر و عمر نسبت به امام علی‌علیه‌السلام مخدوش شود؟ دراین‌باره در مقام ارزیابی در فصل چهارم و پنجم به تفصیل بحث خواهیم کرد.

اصل هشتم: اتفاق در عدم دلالت «انفسنا» بر ولایت و خلافت انحصاری امام علی‌علیه‌السلام

در اصل هشتم از اصول امامیه ملاحظه کردید، امامیه با دو دلیل از تعبیر «انفسنا» ولایت و خلافت بلافصل امام علی‌علیه‌السلام را اثبات کردند.

دلیل اول: امام علی مساوی رسول خدا ـ در غیر خصائص النبی ـ است و چون ولایت عامه تنها برای رسول خداست پس، این ولایت برای مساوی ایشان نیز تحقق دارد.

دلیل دوم: امام علی‌علیه‌السلام جان رسول خدایند، پس افضل از همهٔ صحابه و امت است، و کسی که افضل است به امامت سزاوارتر و شایسته‌تر است و اِلّا قبح تقدم مفضول بر فاضل پدید می‌آید؛ در اصل هفتم از اصول اهل‌سنت مشخص شد آنان ـ به جز افرادی بسیار معدود ـ «انفسنا» را دال بر مساوات امام علی‌علیه‌السلام با پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و یا بمنزلهٔ جان ایشان نمی‌دانند هرچند به قیمت اختلاف شدید دربارهٔ وجه اطلاق «انفسنا» بر امام علی‌علیه‌السلام باشد؛ افزون بر آن برخی از اهل‌سنت برای ابطال این دو دلیل، مناقشه‌هایی صورت داده‌اند که همراه با پاسخ امامیه در گفتار سوم از فصل بعد خواهید دید.

اصل نهم: حضور اهل‌البیت برای نمایاندن جایگاه آنان به نجرانیان

گفتیم به اتفاق امت غیر از دو نفر مدعی، حضور افراد دیگر در مباهله شرط نیست؛ ولی خداوند در آیه مورد بحث افراد دیگر را نیز برای مباهله فرا می‌خواند؛ حکمت این دستور چیست، آیا یکی از حکمت‌های آن ـ در جنب حکمت‌های دیگر ـ نمایاندن جایگاه اهل‌بیت به نجرانیان بوده است؟ این حکمت از برخی از روایات و تعابیری که بسیاری از اهل‌سنت ـ همانند امامیه ـ در ماجرای مباهله ذکر کرده‌اند قابل کشف است؛ برخی از اهل‌سنت با تعبیر «روی» و جمعی به صورت مستقیم بدون «روی» چنین نقل کرده‌اند: چون نجرانیان، همراهان پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله یعنی

علی بن ابی طالب، حسنین و فاطمه زهرا دیدند، اسقف آنان یا یکی از مسیحیان نجرانی گفت: «والله إنّی لأری وجوهاً لو سألوا الله ان یزیل جبلاً من مکانه لأزاله بها فلا تبتهلوا فتهلکوا لایبقی علی وجه الارض نصرانی...».[۱]

رسعنی (م/٦٦٠ق) قول اسقف را به علمای تفسیر نسبت می‌دهد و می‌گوید: «قال العلماء بالتفسیر... فقال اسقف نجران...»[۲] و همین‌طور خازن (م/٧٤١ق) با تعبیر «قال المفسرون ...».[۳]

طوفی (م/٧١٦ق) نیز با این تعبیر از جایگاه اهل‌بیت یاد می‌کند:

«فلما راه النصاری ومن معه عرفوا الحق وقال بعضهم لبعض: إنا لنری وجوهاً إن دعوا علینا اضرم علینا الوادی ناراً فاحترقنا...».[۴]

دیوبندی (م/۱۳۳۹ق) نیز آن‌چه که نجرانیان از این جمع دیدند را چنین توصیف کرده است:

«چون نگاه نصرانیان به این جمعیت فرخنده نورانی افتاد لات پادری شان گفت: از این چهره‌ها فروغ ایمان و حقیقت می‌تابد و چنان است که اگر دعای ایشان به کوه تصادم کند از جای خویش برکنده شود!...».[۵]

بدین‌سان، این تلقی از مسیحیان نجرانی نسبت اهل‌بیت از فضیلت آنان پرده برمی‌دارد و چه‌بسا حکایت از آثار تطهیری است که خداوند به‌طور خاص برای آنان رقم زده و برخی از

---

۱. طبرانی، التفسیر الکبیر، ج۲، ص٦٤؛ ثعلبی، الکشف والبیان، ج۳، ص٨٤؛ بغوی، معالم التنزیل، ج۱، ص٤٥٠؛ و به نقل از وی پانی پتی، التفسیر المظهری، ج۲، ص٦١؛ میبدی، کشف الاسرار، ج۲، ص١٤٧؛ زمخشری، الکشاف، ج۱، ص٣٦٨؛ فخررازی، التفسیر الکبیر، ج٨، ص٢٤٧؛ بیضاوی، انوار التنزیل، ج۲، ص۲۰؛ نسفی، مدارک التنزیل، ج۱، ص٢٤٣؛ نیشابوری، غرائب القرآن، ج۲، ص۱۷۸؛ ثلاثی، تفسیر الثمرات البانعة، ج۲، ص۱۷۹؛ مهائمی، تبصیر الرحمن، ج۱، ص۱۱۳؛ سیواسی، عیون التفاسیر، ج۱، ص۱۵۹؛ شیخ علوان، الفواتح الالهیة، ج۱، ص۱۱۲؛ کاشفی، مواهب علیه، ص۱۲۰؛ شیخ‌زاده، حاشیة علی تفسیر البیضاوی، ج۳، ص۸۳؛ شربینی، السراج المنیر، ج۱، ص۲۵۵؛ ابوالسعود، ارشاد العقل السلیم، ج۲، ص٤٦؛ خفاجی، حاشیة الشهاب (عنایة القاضی) علی البیضاوی، ج۲، ص٦١؛ بروسوی، روح البیان، ج۲، ص٤٤؛ قونوی، حاشیة القونوی علی تفسیر الامام البیضاوی، ج٦، ص۱۷۳؛ ابن‌عجیبة، البحر المدید، ج۱، ص٣٦٣؛ آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۱؛ نووی، مراح لبید، ج۱، ص۱۳۰؛ ال غازی، بیان المعانی، ج٥، ص٨٥؛ درّه، تفسیر القرآن الکریم واعرابه وبیانه، ج۲، ص۱۲۰.

۲. رسعنی، رموز الکنوز، ج۱، ص۲۰۰.

۳. خازن، لباب التأویل، ج۱، ص٢٥٤.

٤. طوفی، الاشارات الالهیة، ص۱۳۷.

٥. دیوبندی، تفسیر کابلی، ج۱، ص۳۲۳.

اهل‌سنت مانند زمخشری و فخررازی نیز از آن (تطهیر) یاد کردند که در اصل چهارم از اصول اهل‌سنت ملاحظه کردید، توضیح بیش‌تر دراین‌باره در فصل چهارم در ارزیابی اصول دیدگاه‌های فریقین خواهد بود. ان‌شاءالله

اصل دهم: حضور اهل‌البیت برای نمایاندن حقانیت و یقین پیامبر اکرمﷺ بر صدق خویش و حجت بر نجرانیان

یکی دیگر از حکمت‌های حضور اهل‌بیت در مباهله، نمایاندن (اظهار) حقانیت قطعی رسول خداﷺ و یقین حضرت بر صدق ادعا و دعوت خویش به نجرانیان و اتمام حجت بر آنان است، این حکمت ـ که اصل دهم امامیه را نیز شکل داد ـ افزون بر آن‌که ریشهٔ روایی دارد، از پشتوانه دلیل عقلی عاطفی نیز برخوردار است و اصولاً اهل‌سنت از همین پشتوانه بهره گرفته‌اند؛ از جمله ادلهٔ روایی دراین‌باره در منابع اهل‌سنت حدیث حذیفة بن یمان با سند حاکم حسکانی است که در آن می‌گوید:

«جاء العاقب والسید أسقفا نجران یدعوان النبیﷺ إلی الملاعنه فقال العاقب للسید: إن لاعنَ بأصحابه فلیس بنبیّ، و ان لاعن بأهل بیته، فهو نبیّ ... فقام رسول اللهﷺ علیا... والحسن... والحسین... وفاطمه فقال العاقب للسید: لاتلاعنه إنّك ان لاعنته لانفلح نحن ولا أعقابنا».[1]

مکی بن حموش (م/٤٣٧ق) ناظر به همین حکمت می‌نویسد:

«وروی انهم قالوا: نباهلك فأخذ النبیﷺ بید علي وفاطمه والحسن والحسین، فلمّا رأوا ذلك نکصوا وعلموا أنّ اللعنة علیهم واقعه».[2]

شبیه به این مضمون در تفسیر النکت والعیون ماوردی (م/٤٥٠ق) است.[3]

زمخشری (م/٥٣٨ق) در همین زمینه به این قول سروسامان داده ابتدا می‌پرسد: «فما معنی ضم الأبناء والنساء [فی المباهله]؟» و در پاسخ می‌گوید:

«قلت: ذلك آکد فی الدلالة علی ثقته بحاله واستیقانه بصدقه حیث إستجرأ علی تعریض أعِزّته

---

۱. حسکانی، شواهد التنزیل، ج۱، ص۱۷٤.
۲. ابن‌حموش، الهدایة، ج۲، ص۱۰۳۷.
۳. ر.ک: ماوردی، النکت والعیون، ج۱، ص۲۹۸.

وأفلاذ كبده وأحبّ الناس اليه لذلك... وعلى ثقته بكذب خصمه».[۱]

جمع زیادی از قرآن‌پژوهان اهل‌سنت از زمخشری پیروی کرده و با نقل مضمون یا نص عبارت وی آن را تأیید کرده‌اند.[۲]

فخررازی (م/٦٠٦ق) نیز شبیه به پاسخ زمخشری را آورده می‌گوید:

«فهوﷺ أحضر صبيانه ونساءه مع نفسه... ليكون ذلك أبلغ فى الزجر وأقوى فى تخويف الخصم وأدل على وثوقه صلوات الله عليه وعلى آله بأنّ الحق معه».[۳]

و نیز ابوالسعود (م/۹۸۲ق) در ارشاد العقل السلیم؛[۴] ابوزهرة (م/١٣٩٤ق) نیز از این حقانیت و یقین چنین یاد می‌کند:

«إنّ الذى يؤمن بما يقول لايمتنع عن تقديم أحبّ الناس اليه فى المباهلة مادام مؤمنان بأنّ الحق فى جانبه».[۵]

و بالاخره شعراوی (م/١٤١٨ق) که می‌گوید:

«لقد ظنوا أنّ الدعوة الى المباهلة هى مجرد تهديد لن ينفذه الرسول، لكن صاحب اليقين الصادق جاء ومعه اهله استعداداً للمباهلة، ولن يقبل على مثل هذا الموقف اِلّا من عنده عمق الايمان واليقين».[٦]

اصل یازدهم: حضور اهل‌البیت برای شرکت در دعا

یکی دیگر از حکمت‌های حضور اهل‌بیت در مباهله، برای «آمین» گفتن آنهاست؛ حضور اهل‌بیت مانند سایر کسانی که تنها برای تماشای صحنه مباهله آمدند، نبود؛ بلکه بنا به منابع روایی و غیر روایی دست‌کم برای نقش‌آفرینی با گفتن «آمین» نیز بوده است؛ چون پیامبر خداﷺ اهل‌بیت را در

---

۱. زمخشری، الکشاف، ج۱، ص۳٦۹.
۲. مانند اعرجی نیشابوری، غرائب القرآن، ج۲، ص۱۷۹؛ سیواسی، عیون التفاسیر، ج۱، ص۱۵۹؛ بقاعی، نظم الدرر، ج۲، ص۱۰٦؛ جمل، الفتوحات الالهیة، ج۱، ص٤۳۱؛ آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۱؛ صدیق حسن خان، فتح البیان، ج۱، ص٤۸۰؛ مراغی، تفسیر المراغی، ج۳، ص۱۷٤ و...
۳. فخررازی، التفسیر الکبیر، ج۸، ص۲۹٤.
٤. ابوالسعود، ارشاد العقل السلیم، ج۲، ص٤٦.
۵. ابوزهرة، زهرة التفاسیر، ج۳، ص۱۲۵۳.
٦. شعراوی، تفسیر الشعراوی، ج۳، ص۱۵۲۰.

صحنه مباهله آوردند به آنان فرمودند: «**اذا أنا دعوت فآمّنوا**».[۱] برخی مانند واحدی نیشابوری (م/٤٦٨ق) به این حکمت تصریح کرده پس از نقل روایت پیامبر خداﷺ می‌گوید: «فذلك قوله: «ندع أبناءنا...»؛[۲] ابن‌عطیه اندلسی (م/٥٤١ق) نیز ناظر به همین حضور می‌گوید:

«ودعاء النساء والأبناء للملاعنة أهز للنفوس و أدعى لرحمة الله [للمحقين] او لغضبه على المبطلين».[۳]

رسعنی (م/٦٦٠ق) دستور پیامبر خداﷺ به آمین گفتن را به علمای تفسیر نسبت می‌دهد و می‌گوید:

«قال العلماء بالتفسير... خرج رسول الله... وهو يقول: «**اذا انا دعوت فامّنوا**».[۴]

و نیز خازن (م/٧٤١ق) که از آن با تعبیر «قال المفسرون...»[۵] یاد می‌کند.

پرسشی که در این‌جا مطرح می‌شود این است آیا نقش اهل‌بیت در «آمین» گفتن در حد افراد عادی و به قول ابن‌عطیه اندلسی همانند دعای فرزندان و زنان اهزّ للنفوس و أدعى لرحمة الله... است یا دعای اهل‌بیت به دلیل جایگاهی که نزد خدا و رسول او داشتند خاص و بسی مؤثر بوده است و اِلّا چرا پیامبر خداﷺ کودکان یا همسران خود و افراد دیگر را نیاوردند؟ توضیح بیش‌تر در ارزیابی اصول فریقین در فصل چهارم خواهد بود.

---

۱. ر.ک: ثعلبی، الکشف والبیان، ج۳، ص۸٤؛ بغوی، معالم التنزیل، ج۱، ص٤٥۰؛ میبدی، کشف الاسرار، ج۲،ص۱٤۷؛ زمخشری، الکشاف، ج۱، ص۳٦۸؛ فخررازی، التفسیر الکبیر، ج۸، ص۲٤۷؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج٤، ص۱۰٤؛ بیضاوی، انوار التنزیل، ج۲، ص۲۰؛ ثلاثی، الثمرات البانعة، ج۲، ص۱۷۹ (وی شیعه زیدی است)؛ مهائمی، تبصیر الرحمن، ج۱، ص۱۱۳؛ شیخ علوان، الفواتح الالهیه، ج۱، ص۱۱۲؛ کاشفی، مواهب علیه، ص۱۲۰؛ سیوطی و محلی، تفسیر جلالین، ص٦۰؛ شیخ زاده، حاشیة علی تفسیر البیضاوی، ج۳، ص۸۳؛ خفاجی، حاشیة الشهاب (عنایة القاضی) علی تفسیر البیضاوی، ج۲، ص٦۱؛ بروسوی، روح البیان، ج۲، ص٤٤؛ قونوی، حاشیة القونوی علی تفسیر البیضاوی، ج٦، ص۱۷٤؛ جمل، الفتوحات الالهیة، ج۱، ص٤۳۲؛ شربینی، السراج المنیر، ج۱، ص۲٥٥؛ ابوالسعود، ارشاد العقل السلیم، ج۳، ص٤٦؛ نووی، مراح لبید، ج۱، ص۱۳۰؛ رشیدرضا، المنار، ج۳، ص۳۲۲؛ ال غازی، بیان المعانی، ج٥، ص۳٥۰؛ درّه، تفسیر القرآن الکریم واعرابه وبیانه، ج۲، ص۱۲۰.

۲. واحدی نیشابوری، الوجیز، ج۱، ص۲۱٤.

۳. ابن‌عطیه، المحرر الوجیز، ج۱، ص٤٤۸ و به نقل از وی، ابوحیان، البحر المحیط، ج۳، ص۸۹؛ ثعالبی، الجواهر الحسان، ج۲، ص٥٤.

٤. رسعنی، رموز الکنذی، ج۱، ص۲۰۰.

٥. خازن، لباب التأویل، ج۱، ص۲٥٤.

اصل دوازدهم: بقای مشروعیت و کارآمدی مباهله در امر دین

اهل‌سنت همانند شیعه به بقای مشروعیت و کارآمدی مباهله اذعان دارند؛ نخستین کسی که از این آیه مشروعیت مباهله را استنباط و بر آن استدلال کرده ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ ابن‌قیّم (م/۷۵۱ق) در زاد المعاد است و سپس دیگران مانند سیوطی (م/۹۱۱) در الاکلیل آن را پی گرفته‌اند؛[۱] ابن‌قیم می‌گوید:

«ان السُّنة فی مجادلة اهل الباطل اذا قامت علیهم حجة الله، ولم یرجعوا، بل اصرّوا علی العناد أن یَدعوهم إلی المباهله وقد أمر الله سبحانه بذلك رسوله، ولم یقل: ان ذلك لیس لامّتك من بعدك، ودعا الیه ابن عمه عبدالله بن عباس لمن أنکر علیه بعض مسائل الفروع ولم ینکر علیه الصحابة ودعا الیه الاوزاعی عن سفیان الثوری فی مسألة رفع الیدین، ولم ینکر علیه ذلك، وهذا من تمام الحجة».[۲]

سلیمان بن عمر جمل (م/۱۲۰٤ق) در الفتوحات الالهیة ذیل عنوان «تنبیه» از رساله‌ای خبر می‌دهد که محقق دوانی درباره مباهله و شروط آن نوشته و می‌گوید:

«وحاصل کلامه فیها إنّها لاتجوز اِلّا فی امر مهم شرعاً وقع فیه اشتباه وعناد ولایتیسر دفعه اِلّا بالمباهلة فیشترط کونها بعد اقامة الحجة والسعی فی إزالة الشبهة وتقدیم النصح والانذار وعدم نفع ذلك ومساس الضرورة إلیها».[۳]

شوکانی (م/۱۲۵۰ق) نیز مشرعیت مباهله را ذکر و برای آن چنین استدلال می‌کند:

«یمکن ان یقال هو [ای: فمن حاجك فیه] علی عمومه فیدل علی جواز المباهله منه ﷺ لکل مَن حاجّه فی عیسی علیه السلام وامّته أسوته».[٤]

صدیق حسن خان (م/۱۳۰۷ق) نص عبارت شوکانی را نقل و پس از ذکر دیدگاه دوانی می‌گوید:

«قلت: وقد دعا الحافظ ابن القیم رحمه الله من خالفه فی مسألة صفات الرّب تعالی شأنه وإجرائها

---

۱. سیوطی، الالکلیل، ص٦۹.
۲. ابن‌قیم، زاد المعاد، ج۲، ص٥٦۱-٥٦۲.
۳. جمل، الفتوحات الالهیة، ج۱، ص٤۳۰ و نیز ر.ک: قاسمی، محاسن التأویل، ج۲، ص۳۲۸.
٤. شوکانی، فتح القدیر، ج۱، ص۳۹۷.

على ظواهرها من غير تأويل ولا تحريف ولا تعطيل الى المباهلة بين الركن والمقام، فلم يجبه إلى ذلك وخاف سوء العاقبة، وتمام هذه القصة مذكور فى اول كتابه المعروف بالنونيّة».[۱]

برخی از علمای اهل‌سنت درباره این موضوع به حدیث عبد بن حمید استناد می‌کنند که به نقل از قیس بن سعد می‌گوید:

«إنّ ابن‌عباس كان بينه وبين آخر شيء فدعاه إلى المباهلة، وقرأ الآية ورفع يديه فاستقبل الركن وكأنّه يشير بذلك الى كيفيّة الابتهال».[۲]

دیوبندی (م/۱۳۳۹ق) نیز در این زمینه ابتدا می‌گوید:

«از طریق عمل برخی از سلف و از تصریحات فقهای حنفی معلوم می‌شود که مشروعیت مباهله اکنون نیز باقی است».

و سپس برخی از شروط مباهله را برمی‌شمرد؛ از جمله می‌گوید:

«حضور زنان و اطفال در مباهله ضروری نیست؛ نزول عذاب نیز لازم نیست چون مباهله یک نوع اتمام حجت است که بدان وسیله از بحث بر کنار شوند، تنها باید با کاذب معاند ـ با قید معاند ـ مباهله کرد».[۳]

ابوبکر جزائری (م/۱٤۰٦ق) مشروعیة مباهله را بیان و برای آن چنین شرط می‌کند: «غير أنّها تكون فى الصالحين الذين يستجاب لهم».[۴]

و بالاخره شعراوی (م/۱٤۱۸ق) که دعوت به مباهله با مسیحیان را در موضوع حضرت عیسی‌علیه‌السلام مشروع و برای پایان دادن به حجت مسیحیان، کارآمد می‌داند.[۵]

از مجموع این مطالب می‌توان نتیجه گرفت که اعتبار و مشروعیت مباهله در نزد اهل‌سنت باقی است چه این‌که هیچ کس از اهل‌سنت، مشروعیت آن را انکار نکرده است.

---

۱. صدیق حسن خان، فتح البیان، ج۱، ص٤۷۹. قاسمی در محاسن التأویل (ج۱، ص۳۳۰) عبارت صدیق حسن خان را نقل و سپس می‌گوید: «وقد ذكر [ابن القيم] فى زاد المعاد...» که ملاحظه کردید.
۲. آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۱؛ قاسمی به نقل از ابن‌جوزی، محاسن التأویل، ج۲، ص۳۲۱.
۳. دیوبندی، تفسیر کابلی، ج۱، ص۳۲۳.
٤. جزائری، ایسر التفاسیر، ج۱، ص۳۲٦.
۵. شعراوی، تفسیر الشعراوی، ج۳، ص۱۵۲۰.

خلاصهٔ فصل

خلاصه مطالب این فصل که مشتمل بر یک درآمد و سه گفتار بود، بدین شرح است:

در درآمد، گزارشی کوتاه از رخداد مباهله و براساس منابع فریقین بیان شد؛ دعوت به مباهله از ناحیهٔ خداوند پس از اقامه برهان و جدال احسن دربارهٔ شخصیت حقیقی حضرت عیسی بود تا دروغگویان بهانه‌جو از راستگویان جدا شوند؛ این رخداد که بنا به قول مشهور در سال دهم هجری است در آیات ۵۹ تا ٦١ سوره آل‌عمران گزارش شده‌اند، آیات ٦٢ و ٦٣ نیز در حکم جمع‌بندی آن به‌شمار می‌آید. نجرانیان که چه‌بسا حقیقت را در انتخاب نوع افراد حاضر و نیز رفتار و چهره مبارک رسول اکرم و همراهان ایشان مشاهده کردند به دلیل ترس از هلاکت و رسوایی از مباهله سرباز زدند و ناگزیر مصالحه و پرداخت جزیه را پیشنهاد کردند که از ناحیهٔ رسول خدا ﷺ پذیرفته شد.

«ابتهال» به معنای از غیرخدا بریدن و کار را به خدا واگذاشتن و یا تضرع و زاری خالصانه با بریدن از دیگران است؛ کاربرد کلمه «مباهله» برای نزول عذاب یا همان لعنت و دور شدن از رحمت خداست که کیفر دنیوی دروغگویان به‌شمار می‌آید.

ماجرای مباهله ذوابعاد است؛ اساس مباحث فریقین در این ماجرا درباره استنتاج درجه مناقب اهل‌بیت از آیه مباهله است؛ هر دو فریق، بر این باورند حضور اهل‌بیت در مباهله فضیلتی برای آنان محسوب می‌شود این نقطه مشترک آنهاست؛ اختلاف آنان درباره دلالت آیه بر افضلیت اهل‌بیت به‌ویژه امام علی علیه‌السلام است؛ امامیه بدون هیچ اختلاف و تردید، «انفسنا» را فقط شخص امام علی علیه‌السلام و آن را به معنای «جان ما، بمنزلهٔ خود ما» می‌داند و از آن مساوات امام علی علیه‌السلام با پیامبر اکرم ﷺ ـ جز در خصائص النبی ـ و نیز أفضلیت و در پی آن ولایت بلافصل امام را استنباط کرده‌اند. برخی از امامیه از این آیه، مقام ولایت و امامت سائر اهل‌بیت را نیز برداشت کرده‌اند؛ اما اهل‌سنت این تلقی‌ها و استنباط‌ها را از این آیه و از «انفسنا»برنمی‌تابند؛ آنان درباره معنا و مصداق این تعبیر به اختلاف فاحش دچارند.

گفتار اول: این گفتار به ذکر روایات فریقین درباره حضور اهل‌بیت در مباهله به تفکیک منابع امامیه، زیدیه و اهل‌سنت پرداخت؛ روایات در منابع امامیه متواتر و از دوازده نفر از اهل‌بیت و صحابه و برخی با سند صحیح نقل شده‌اند؛ این روایات دربردارندهٔ معارف ژرف و پربها درباره رخداد مباهله‌اند و فضائل بی‌مانند اهل‌البیت را نمایان می‌سازند. این رخداد در منابع زیدی نیز

از هشت نفر از صحابه و تابعین در منابع اهل‌سنت از نه نفر صحابه و برخی با سند صحیح و شش نفر از تابعین نقل شده‌اند. برخی از اهل‌سنت به تواتر این اخبار اذعان کرده‌اند؛ روایات اهل‌سنت نیز حاوی نکات دقیق و عمیق دربارهٔ اهل‌البیت است. در برابر این روایات، چند حدیث معدود دیگر از برخی از تابعین به چشم می‌خورد که به نوعی با مفاد آن روایات ناهماهنگ‌اند و عموماً اهل‌سنت به آنها اعتنا نکرده‌اند.

گفتار دوم: این گفتار درباره تبیین اصول امامیه در تفسیر آیه است که در دوازده اصل استنتاج و گزارش شدند؛ قرآن‌پژوهان شیعی در تفسیر این آیه همداستانند و اختلاف محسوسی در کلام آنان نیست. **اصل اول** درباره تبیین حکمت دعوت به مباهله است؛ در این تبیین، نکاتی در عبارات امامیه به چشم می‌خورد؛ مانند: شرح واژه «محاجّه»، بررسی مرجع ضمیر «فیه» و معنای «علم» در ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾، موضع عقل تجربی نسبت به مباهله، آموزش مباهله از حق‌تعالی، اصطلاح‌پژوهی «الکاذبین»، مباهله به‌عنوان آخرین راه حل و نوعی معجزه و معناشناسی «مفسدین»؛ **اصل دوم**، مباهله، شیوهٔ منصفانه است؛ این حقیقت در روایات منعکس شده است. **اصل سوم:** اتفاق امامیه از قرآن‌پژوهان، متکلمان، محدثان و... از قدما تا معاصران درباره حضور اهل‌بیت در مباهله براساس مدارک و اسناد روایی و تاریخی متواتر؛ در این اصل نام جمعی از قدما، قرون میانه و متأخران و معاصران با ذکر برخی از عبارات آنان بیان شد. **اصل چهارم:** این اصل در دو محور گزارش شد؛ محور اول نمایاندن برتری اهل‌بیت بر دیگران با حضور آنان در مباهله و بیان ادلهٔ عدم صلاحیت حضور دیگران و محور دوم حضور اهل‌بیت به‌عنوان بهترین و محبوب‌ترین خواص پیامبر اکرمﷺ؛ **اصل پنجم:** تبیین رابطه حقیقی «أبناءنا» با رسول خداﷺ براساس آیات و اخبار متواتر در منابع فریقین و کشف فضلیت از تعبیر «أبناءنا»؛ **اصل ششم:** تبیین برتری (افضلیت) زهرای مرضیه از تعبیر«نساءنا» با استناد به روایات متواتر در منابع فریقین و برخی با اسناد صحیح و ذکر تعدادی از آنها؛ **اصل هفتم:** اتفاق در مصداق یگانهٔ «انفسنا» برای امام علی‌علیه‌السلام و تنها معنای آن به «خود ما، بمنزلهٔ جان ما» و نیز دلالت آن بر افضلیت و مساوات امام با پیامبر خداﷺ؛ در این اصل به دلیل اهمیت والای آن برخی از نصوص امامیه ـ حدود ۴۰ مورد ـ نقل شد و به تفصیل گرایید. قول امامیه در این‌جا مبتنی بر ادلهٔ روایی و اساساً از منابع اهل‌سنت و موافق با کتاب خداست؛ **اصل هشتم:** این اصل دربارهٔ تبیین شایستگی انحصاری امام علی‌علیه‌السلام بر ولایت و امامت از تعبیر «انفسنا» است؛ هرچند در این خصوص

روایتی معتبر از اهل‌بیت نقل نشده لیکن حدود ده نفر از امامیه از قدما و متأخران با شواهد و قراین دیگر به اثبات این امر پرداخته‌اند؛ **اصل نهم**: از نظر امامیه، یکی از حکمت‌های دستور خداوند برای حضور اهل‌بیت در مباهله، نمایاندن جایگاه والا و پرارج آنان به نجرانیان بود؛ این امر به دو صورت بوده و در این اصل تبیین شدند؛ **اصل دهم**: این اصل، استنتاج و شرح دیدگاه امامیه از این حقیقت است که می‌گویند: یکی از حکمت‌های حضور اهل‌بیت نمایاندن (اظهار) حقانیت قطعی رسول خداﷺ به نجرانیان و نیز نمایاندن یقین حضرت بر صدق ادعا و دعوت خویش و اتمام حجت بر نجرانیان است؛ این حکمت به نوعی ریشه در ادلهٔ روایی (نقلی) دارد و با تحلیل عقلی عاطفی، شرح و وضوح بیش‌تری یافته است. امامیه، نمایاندن حقانیت و اتمام حجت را به صورت متنوع بیان کرده‌اند؛ **اصل یازدهم**: بنا به باور جمعی از امامیه، دعوت از اهل‌بیت برای گفتن «آمین» بود که در نفرین اثر مستقیم داشت؛ برخی نیز در نقش برتر برای اهل‌بیت می‌گویند: آنان در این عرصهٔ خطیر به صورت مستقل و به موازات پیامبر اعظمﷺ مدعی حق بوده‌اند و به مباهله دعوت شدند تا صدق و کذبشان آشکار گردد، استدلال اینان بر تعبیر «الکاذبین» ـ به صیغهٔ جمع ـ متمرکز است؛ برخی نیز بر پایهٔ استجابت دعا، أفضلیت اهل‌بیت و در پی آن امامت آنان را اثبات کرده‌اند. این مطالب در این اصل بیان شده‌اند؛ **اصل دوازدهم**: این اصل به تبیین بقای مشروعیت و کارآمدی مباهله در امر دین پرداخته و می‌گوید: مباهله اختصاصی به نجرانیان ندارد و با احراز شرایط می‌توان در هر امر خطیر دینی مباهله کرد؛ هیچ کس از امامیه این امر را انکار نکرده است؛ این ادعا مبتنی بر سیاق آیه، روایات و به‌طور خاص دستور معصومان بر مباهله است؛ در این اصل برخی از شروطی که در لابه‌لای عبارات امامیه برای مباهله ذکر شده در چند بند گزارش شدند.

گفتار سوم: این گفتار به تبیین اصول اهل‌سنت در تفسیر آیه اختصاص یافت؛ دیدگاه‌های اهل‌سنت نیز در دوازده اصل بدین شرح استنتاج و گزارش شدند؛ **اصل اول**: همانند اصل اول امامیه دربارهٔ تبیین حکمت دعوت به مباهله است؛ در این تبیین نیز نکات قابل توجهی در عبارات اهل‌سنت به چشم می‌خورد؛ مانند: شرح معنای «علم»، بررسی مرجع ضمیر «فیه» در ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾، جایگاه کلمه «ثم» در ﴿ثُمَّ نَبْتَهِلْ﴾، استفاده حجیت قیاس از آیه، امتناع نجرانیان از مباهله به دلیل آگاهی آنان از اوصاف پیامبر خداﷺ در کتاب‌هایشان، مباهله به‌عنوان آخرین راه حل و نوعی معجزه، تأثیر مباهله به دلیل اتصال نفوس انبیاء به روح القدس و

تأیید حق‌تعالی، معناشناسی «مفسدین»، نقش ابوعبیده جراح در رخداد مباهله، استدلال به این بخش از آیه ٦٢ که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ برای ابطال پندار الوهیّت حضرت عیسی، استنباط ـ برخی از اهل‌سنت ـ لزوم حضور زنان مسلمان در جامعه از آیه مباهله، بررسی حرمت و جواز لعنت از تعبیر ﴿فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛ **اصل دوم:** مباهله، شیوه منصفانه مبتنی بر برخی از روایات و تحلیل مفاد آیه است؛ **اصل سوم:** این اصل به گزارش دیدگاه اهل‌سنت دربارهٔ حضور اهل‌بیت در مباهله پرداخته است؛ اکثر اهل‌سنت به این حضور تصریح کرده‌اند ولی اقوال دیگری نیز در بین آنان یافت می‌شود؛ از جمله، عدم تصریح، تردید، انکار و نیز نقل برخی از خبرهای واحد که دلالت بر افزودن افرادی دیگر و یا عدم حضور برخی از اهل‌بیت در مباهله دارد؛ امامیه به ردّ و ابطال این اقوال پرداخته‌اند که در فصل سوم خواهد آمد؛ **اصل چهارم:** اهل‌سنت از یک سو، به اتفاق به عدم افضلیت اهل‌بیت در مباهله رأی می‌دهند و از سوی دیگر، دربارهٔ درجه فضیلت اختلاف می‌کنند، در این اصل، دیدگاه‌های اهل‌سنت درباره درجه فضیلت در دو دسته کلی و سپس دسته دوم در سه گروه طبقه‌بندی و گزارش شده است؛ **اصل پنجم:** این اصل، دیدگاه اهل‌سنت را دربارهٔ تبیین رابطه حسنین‌علیهما‌السلام با رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و استنباط فضیلت از «أبناءنا» را بیان می‌کند؛ برخی این رابطه را استثنایی و از خصائص النبی و برخی آن را مصداقی از قاعده کلی دانسته که می‌گوید: نوهٔ دختری همانند نوهٔ پسری فرزند و ذرّیّه (دودمان) انسان به‌شمار می‌آید؛ هر دو گروه، ادله‌ای برای قول خود اقامه کرده‌اند؛ اهل‌سنت برخلاف امامیه از خصوص تعبیر «أبناءنا» فضیلتی برای حسنین‌علیهما‌السلام استنباط نکرده و لااقل دربارهٔ آن سکوت کرده‌اند؛ **اصل ششم:** دربارهٔ موضع اهل‌سنت نسبت به استنباط فضیلت از تعبیر «نساءنا» است؛ موضع آنان همانند مواجهه با «أبناءنا» است؛ آنان تصریحی به فضیلت نکرده‌اند؛ البته از نقشی که برای «أبناءنا» و «نساءنا» در مباهله ذکر می‌کنند می‌توان فضیلت آنان را استنباط کرد؛ **اصل هفتم:** این اصل ـ که اهمیت بسزا دارد ـ دیدگاه اهل‌سنت را دربارهٔ معنا و مصداق «انفسنا» و نیز تلقی آنان را از عدم افضلیت امام علی‌علیه‌السلام بیان می‌کند؛ اهل‌سنت درباره معنا و مصداق «انفسنا» و به‌ویژه درباره وجه اطلاق این تعبیر بر امام علی‌علیه‌السلام، اختلاف جدی دارند و به بیش از ده مورد می‌رسد؛ اقوال آنان در دو دسته کلی و هر دسته به چند گروه تقسیم و گزارش شده‌اند؛ قول بسیار اندک از اهل‌سنت همانند امامیه است و می‌گویند: وجه اطلاق «انفسنا» بر امام علی‌علیه‌السلام به این روست که امام بمنزلهٔ جان پیامبر خدایند؛ ولی اجماع اهل‌سنت برخلاف این است؛ گویی آنان نگرانند فضیلت دیگران با این معنا برای «انفسنا» مخدوش

شود؛ **اصل هشتم:** اهل‌سنت به اتفاق بر این باورند که «انفسنا» دلالتی بر ولایت و خلافت انحصاری امام علی﵇ ندارد، این باور به صورت موجز در این اصل گزارش شده است؛ **اصل نهم:** یکی از حکمت‌های حضور اهل‌بیت در مباهله، نمایاندن جایگاه آنان به نجرانیان است؛ این حکمت در این اصل مبتنی بر برخی از روایات و تعابیری که بسیاری از اهل‌سنت در ماجرای مباهله ذکر کرده‌اند گزارش شده تا از فضیلت اهل‌بیت پرده بردارد؛ **اصل دهم:** این اصل، شرح حکمت حضور اهل‌بیت در مباهله برای نمایاندن حقانیت قطعی رسول خداﷺ و یقین حضرت بر صدق خویش و حجت بر نجرانیان است؛ این حکمت افزون بر آن‌که ریشه روایی در مدارک سنی دارد از پشتوانه دلیل عقلی و عاطفی نیز برخوردار است و اصولاً اهل‌سنت از همین پشتوانه بهره گرفته‌اند؛ **اصل یازدهم:** این اصل به شرح یکی دیگر از حکمت‌های حضور اهل‌بیت در مباهله می‌پردازد؛ بسیاری از اهل‌سنت بر این باورند که اهل‌بیت در مباهله برای گفتن «آمین» آمدند؛ البته باید دید آیا «آمین» آنان در حد افراد عادی ـ از فرزندان و زنان ـ است یا فراتر از آن است که در ارزیابی اصول فریقین بررسی خواهد شد؛ **اصل دوازدهم:** اهل‌سنت، همانند شیعه به بقای مشروعیت و کارآمدی مباهله اذعان دارند؛ آنان به روایات و دعوت برخی مانند ابن‌عباس به مباهله و عدم انکار صحابه نسبت به آن، استناد کرده‌اند؛ برخی از اهل‌سنت دراین‌باره رسالهٔ مستقل نوشته و شروط آن را برشمرده‌اند؛ برخی از شروط مباهله در عبارات اهل‌سنت گزارش شدند.

پژوهش

۱. دربارهٔ سال و روز رخداد مباهله پژوهش کنید.

۲. چه روایات دیگری در مصادر فریقین دربارهٔ رخداد مباهله نقل شده، بررسی و اعتبارسنجی کنید.

۳. درباره معنا و مصداق «انفسنا» در آیهٔ مباهله در آثار اهل‌البیت پژوهش کنید.

٤. آیا رابطه پیامبر اکرمﷺ با امام علی﵇ در «انفسنا» اختصاصی است یا امکان تنقیح مناط و تطبیق آن با سایر معصومان نیز وجود دارد؛ ادله نفی و اثبات آن را بررسی و ارزیابی کنید.

۵. درباره معنا و مصداق «انفسنا» در آیه مباهله در آثار صحابه و تابعین پژوهش کنید.

٦. اهل‌سنت چه معنای دیگری ـ غیر از آن‌چه که بیان شد ـ دربارهٔ «انفسنا» برشمردند بررسی و ارزیابی کنید.

۷. دیدگاه ملاعلی قاری درباره معنای «انفسنا» را که می‌گوید: «دعا رسول الله علیّاً فنزله منزلة نفسه لما بینهما من القرابه والاخوة» (مرقاة المفاتیح، ج۱۷، ص۴۹۲) ارزیابی کنید.

۸. دربارهٔ سیر تاریخی دیدگاه زمخشری پژوهش کنید.

۹. دربارهٔ نقش ابوعبیده جراح در مباهله پژوهش کنید.

۱۰. سیر تاریخی تلقی امامیه را از «انفسنا» برای ولایت انحصاری امام علی‌علیه‌السلام بررسی کنید.

۱۱. چه ادلهٔ دیگری برای بقای مشروعیت و کارآمدی مباهله در امر دین وجود دارد؟

۱۲. دیدگاه قاضی نورالله شوشتری را دربارهٔ وجه مساوات امام علی‌علیه‌السلام با پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بررسی و ارزیابی کنید.

فصل سوم

مناقشه‌های اهل‌سنت به دیدگاه امامیه و پاسخ‌های امامیه

- گفتار اول: مناقشه دربارۀ اصل حضور اهل‌البیت در مباهله و پاسخ‌های امامیه
- گفتار دوم: مناقشه دربارۀ تلقی امامیه از تعابیر «أبناءنا» و «نساءنا» و پاسخ‌های امامیه
- گفتار سوم: مناقشه دربارۀ تلقی امامیه از تعبیر «انفسنا» و پاسخ‌های امامیه

فصل سوم

مناقشه‌های اهل‌سنت به دیدگاه امامیه و پاسخ‌های امامیه

مناقشه‌های اهل‌سنت نسبت به تلقی امامیه از آیه مباهله را می‌توان به سه دستهٔ کلی تقسیم کرد؛ در این‌جا در طی سه گفتار مستقل همراه با پاسخ‌های امامیه آنها را ملاحظه می‌کنید.

دسته اول: مناقشه درباره حضور اهل‌بیت در مباهله؛

دسته دوم: مناقشه درباره تلقی امامیه از تعابیر «أبناءنا» و «نساءنا»؛

دسته سوم: مناقشه درباره تلقی امامیه از تعبیر «انفسنا».

هرچند غیر از این سه دسته، مناقشه‌ها و تردیدهای دیگری نیز به چشم می‌خورد لیکن جزئی است و در اثنای مباحث به آنها اشاره خواهد شد.

گفتار اول: مناقشه درباره اصل حضور اهل‌البیت در مباهله و پاسخ‌های امامیه

این مناقشه، طیف‌گونه است از انکار حضور اهل‌بیت در مباهله گرفته تا تردید در حضور آنان و عدم حضور برخی از اهل‌بیت و بالاخره در آخرین طیف، حضور افراد دیگر در جمع اهل‌بیت؛ این طیف‌ها را در اصل سوم از اصول دیدگاه‌های اهل‌سنت برشمردیم؛ نخستین کسی که در طیف اول با صراحت حضور جمع اهل‌بیت در مباهله را انکار کرده محمد عبده (م/۱۳۲۳ق) از متأخران است؛ شاگرد او رشیدرضا (م/۱۳۵٤ق) از قول وی می‌نویسد:

«قال الاستاذ الامام: الروايات متفقة على انّ النبیﷺ إختار للمباهلة عليّا وفاطمة وولديهما ويحملون كلمة «نساءنا» على فاطمه وكلمة «انفسنا» على علي فقط و مصادر هذه الروايات الشيعة ومقصدهم منها معروف وقد اجتهدوا فی ترويجها ما استطاعوا حتى راجت على كثير من اهل السنة، ولكن واضعيها لم يحسنوا تطبيقها على الآية فإنّ كلمة «نساءنا» لايقولها العربی ويريد بها بنته لاسيّما اذا كان له أزواج ولايفهم هذا من لغتهم. وأبعد من ذلك ان يراد بإنفسنا علي عليه

الرضوان. ثُمّ إنّ وفد نجران الذیّن قالوا إنّ الآیة نزلت فیهم لم یکن معهم نساؤهم واولادهم... وفی قوله «ندع أبناءنا وأبناءکم» الخ وجهان: أحدهما أنّ کل فریق یدعو الآخر فأنتم تدعون أبناءنا ونحن ندعو أبناءکم وهکذا الباقی وثانیهما إنّ کلّ فریق یدعو أهله فنحن المسلمین ندعوا أبناءنا ونساءنا وانفسنا وانتم کذلك ولا اشکال فی وجه من وجهی التوزیع فی دعوة الأنفس وإنّما الاشکال فیه علی قول الشیعة ومن شایعهم علی القول بالتخصیص».[1]

پس، از نظر عبده: **اولاً:** مصادر حضور اهل‌بیت در مباهله، شیعی است و سپس به منابع سنی راه یافته است؛ **ثانیاً:** مفاد این روایات با تعبیر «نساءنا» و به‌ویژه «انفسنا» در آیه ناهمخوان و غیر قابل تطبیق است چه این‌که «نساءنا» در کلام عرب برای دختر به کار نمی‌رود؛ **ثالثاً:** نجرانیان به همراه خود زنان و فرزندانی نداشتند تا با این شرط در مباهله شرکت کنند؛ **رابعاً:** دو وجه برای تعبیر ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...﴾ قابل تصور است با هر کدام از دو فریق، فرزندان و زنان و مدعیان طرف مقابل را برای مباهله دعوت کنند یا آن‌که هر کدام از مسلمین و نجرانیان فرزندان و زنان و خودشان را برای مباهله فرا خوانند، هر دو وجه موجّه است **خامساً:** اشکال اساسی بر قول شیعه و پیروانشان، تخصیص «أبناءنا»، «نساءنا» و «انفسنا» به افراد خاص یعنی حسنین، فاطمه زهرا و امام علی علیهم‌السلام است با آن‌که مفاد آیه عام است.

پاسخ‌های امامیه: مناقشه‌های محمد عبده از چشم محققان امامیه پنهان نمانده و جمعی از آنان به وی پاسخ داده‌اند؛ از جمله شیخ محمدجواد بلاغی (م/۱۳۵۰ق) که هم عصر محمد عبده است؛ وی ابتدا به ریشهٔابی موضع محمد عبده پرداخته می‌گوید:

«فإن الشیخ محمد عبده مع تظاهره ورغبته بأن یعرف بحریّة الضمیر والنزعة ونزاهة البحث کأنّه إلتفت إلی حقیقة النتیجة من الآیة الکریمه والحدیث وفطن إلی ما یرد علی شیخه ابن‌تیمیه فیما قاله فأراد ان یسدّ باباً فتحه الله ورسوله علی مصراعیه فقال فی درسه علی ما ذکره صاحب المنار فی تفسیره».

و سپس نص عبارت وی را نقل می‌کند. و در پی آن به مناقشه‌های وی بدین شرح پاسخ می‌دهد: **اولاً:** بلاغی چندین روایت از منابع اهل‌سنت، درباره حضور اهل‌بیت در مباهله را از جمعی از صحابه و تابعین را نقل می‌کند ـ ما نیز در گفتار اول از فصل دوم آوردیم ـ و همین روایات را برای ابطال قول محمد عبده کافی می‌داند؛ لیکن برای آن‌که به محمد عبده تنبه دهد که قول وی تا چه اندازه ضعیف و زیانبار است می‌گوید:

---

۱. رشیدرضا، المنار، ج۳، ص۳۲۲-۳۲۳.

«ومن این لنا أن یروی احادیث المباهلة وأمثالها فی فضل علي و اهل البیت مسندة الی عصرنا من أمثال عمران بن حطان، ولمازة بن زبار، وعبد الله بن شقیق، ونعیم بن هند، و جریر بن عثمان، و ازهر بن عبدالله، وابراهیم السعدی، وأمثالهم ممن شهد علماء رجالهم بنصبهم العداوة لاهل البیت علیهم السلام وإن تساهل فی أمرهم بعض کابن حجر فی التقریب قال فیه «یُرمی بالنصب» ولیت شعری ماذا أبقی هذا الشیخ من الشأن لحدیثهم وجوامعهم ومحدّیثم وتفاسیرهم ومفسریّهم اذا کان یروّج علی عامّتهم مثل ما زعمه من الوضع».[1]

ثانیاً: بلاغی در مقام پاسخ به مناقشه دوم محمد عبده می‌گوید:

«لماذا لا یقول العربی نساءنا نظرا إلی الجنس ومجانسة الجمع بالجمع فی اللفظ وهو یرید بها بنته لأن ذلك أقرب إلی الحشمة من التصریح بإبنته أو لغیر ذلك من وجوه الکلام وهل یقول ان النساء لا تطلق إلا علی الأزواج. إذن فما ذا یقول بقول القرآن الکریم ﴿فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ﴾ (النساء/۱۱) و ﴿وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ﴾ (النساء/۳۲)، ﴿وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾ (البقرة/٤٩).

وکثیر من مثل ذلك ولا حاجة إلی الاستشهاد بشعر العرب. ومما أشرنا الیه من وجوه الکلام هو بیان أنّ فاطمة علیها السلام هی الممتازة الوحیدة من ناحیة الرسول من عنوان نساء الأهلین فی فضیلتها واهمیتها ولیاقتها لهذا المقام، وقد صح واستفاض عن رسول الله صلی الله علیه و آله: «**إنّ فاطمة سیدة نساء العالمین**» کما أشرنا الیه فی تفسیر الآیة الأربعین. وکذا الکلام فی التعبیر بـ«أنفسنا» وارادة علی علیه السلام وحده.

وقد صحّ واستفاض عن رسول الله صلی الله علیه و آله قوله لعلي علیه السلام: «**أنت منی وانا منك**» کما رواه البخاری ومسلم عن البراء والحاکم عن علي علیه السلام والترمذی والحاکم عن عمران بن حصین. وأحمد والترمذي والنسائی وابن ماجه عن حبشی بن جنادة. وأحمد والحاکم عن بریده وأبی رافع وابن أبی شیبة وابن جریر عن بریدة.

وأنه صلی الله علیه و آله جعل علیاً کنفسه کما رواه أحمد فی فضائل الصحابة عن عبد الله بن حنطب من قوله صلی الله علیه و آله لوفد ثقیف.

وما أخرجه ابن‌النجار من أن ابن‌العاص سأل النبی صلی الله علیه و آله عن حبّه لعلي علیه السلام فقال: «**ان هذا یسألنی عن النفس**».

---

۱. ر.ک: ابن‌حجر، تقریب التهذیب، ترجمه عمران بن حطان، ج۲، ص۸۲، رقم ۷۲۲، قال: «انه کان علی مذهب الخوارج»، وترجمه نعیم بن ابی هند، ج۲، ص۳۰٦، رقم ۱۳۷، قال: «رمی بالنصب»، وترجمه جریر بن عثمان، ج۱، ص۱۵۹، رقم ۲۱٤، قال: «رمی بالنصب»، وترجمه ازهر بن عبدالله، ج۱، ص۲۰۵، رقم ۳۸۵، قال: «إنّه کان یسبّ علیّا»، و ترجمه ابراهیم السعدی، ج۱، ص٤۷، رقم ۳۰٤، قال: «رمی بالنصب» و نیز ر.ک: المزی، تهذیب الکمال، ج۱۵، ص٤۳۳ ترجمه لمازة بن زبار، قال: «إنّه من الخوارج» و ج۱۰، ص۲۱٤ ترجمه عبدالله بن شقیق قال: «یبغض علیاً».

وفی اللئالئ المصنوعة عن ابن‌النجار ایضاً عنه بسند آخر قال ﷺ: «**علیّ نفسی فمن رأیته یقول فی نفسه شیئا**».

وعن أبی عمر الزاهد فی کتاب الیواقیت عنه ایضا بسند آخر فقال ﷺ: «**ما ظننت أحدا یسأل عن نفسه**».

لکن إذا ذکرنا هذه الروایات وأمثالها قیل ان مصادرها الشیعة ومقصدهم منها معروف إلی آخر الکلام المتقدم ویحکم الله وهو خیر الحاکمین.

ثالثاً: بلاغی با این پاسخ‌ها، مناقشه پنجم محمد عبده را نیز ابطال می‌کند؛ افزون بر آن پاسخ‌های نقضی آورده، می‌گوید:

«وقد جاء الجمع و ارادة الواحد منه فی القرآن الکریم. أفلا یکفی من ذلك قوله تعالی فی سورة الشعراء ﴿**كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ**﴾ (الشعراء/۱۰۵-۱۰۷) ونحوه ﴿**كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ...**﴾ (الشعراء/۱۲۳-۱۲٤) [وقوله تعالی] ﴿**كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ...**﴾ (الشعراء/۱٤۱-۱٤۲) و ﴿**كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ...**﴾ (الشعراء/۱۷٦-۱۷۷) إلی آخره. والمراد من المرسلین فی کل من الآیات هو واحد».[۱]

علامه طباطبایی (م/۱٤۰۲ق) نیز با تعبیر «ومن عجیب الکلام ما ذکره بعض المفسرین»، دیدگاه محمد عبده را نقل و سپس به تفصیل به پاسخ و نقد آن پرداخته است؛ وی ابتدا در صدر پاسخ‌های خود می‌گوید:

«أقول: وهذا الکلام ـ وأحسب أن الناظر فیه یکاد یتهمنا فی نسبته إلی مثله، واللبیب لا یرضی بإیداعه وأمثاله فی الزبر العلمیة ـ إنما أوردناه علی وهنه وسقوطه لیعلم أن النزعة والعصبیة إلی أین یورد صاحبه من سقوط الفهم و رداءة النظر فیهدم کل ما بنی علیه ویبنی کل ما هدمه ولا یبالی، ولأن الشر یجب أن یعلم لیجتنب عنه».[۲]

آن‌گاه در پاسخ به مناقشه اول محمد عبده می‌گوید:

«لیت شعری أی روایات یعنی بهذا القول؟ أمراده هذه الروایات المتظافرة التی أجمعت علی نقلها وعدم طرحها المحدثون، ولیست بالواحدة و الاثنتین والثلاث [و] أطبق علی نقلها وتلقیها

---

۱. بلاغی، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج۱، ص۲۹۳-۲۹٤. شبیه به این پاسخ از سید محمود طالقانی در تفسیر پرتوی از قرآن، ج۵، ص۱۷۲ نقل شده است.

۲. طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲۳٦.

بالقبول أهل الحديث، وأثبتها أرباب الجوامع فی جوامعهم، ومنهم مسلم فی صحيحة والترمذی فی صحيحة وأيّدها أهل التاريخ.
ثم أطبق المفسرون علی إيرادها وإيداعها فی تفاسيرهم من غير اعتراض أو ارتياب، وفيهم جمع من أهل الحديث والتاريخ كالطبری وأبی الفداء بن كثير والسيوطی وغيرهم ثم من الذی يعنيه من الشيعة المصادر لهذه الروايات؟ أ يريد بهم الذين تنتهی إليهم سلاسل الأسناد فی الروايات أعنی سعد بن أبی وقاص و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس و غيرهم من الصحابة؟ أو التابعين الذين نقلوا عنهم بالأخذ والرواية كأبی صالح والكلبی والسدی والشعبی وغيرهم، وأنهم تشيعوا لنقلهم ما لا يرتضيه بهواه فهؤلاء وأمثالهم ونظراؤهم هم الوسائط فی نقل السنة، ومع رفضهم لا تبقی سنة مذكورة ولا سيرة مأثورة، وكيف يسع لمسلم أو باحث حتی ممن لا ينتحل بالإسلام أن يبطل السنة ثم يروم أن يطلع علی تفاصيل ما جاء به النبیﷺ من تعليم وتشريع والقرآن ناطق بحجيّة قول النبیﷺ وسيرته، وناطق ببقاء الدين علی حياته، ولو جاز بطلان السنة من رأس لم يبق للقرآن أثر ولا لإنزاله ثمر.
أو أنه يريد أن الشيعة دسوا هذه الأحاديث فی جوامع الحديث وكتب التاريخ، فيعود محذور سقوط السنة، وبطلان الشريعة بل يكون البلوی أعم والفساد أتم».[۱]

طباطبایی در پاسخ به مناقشه دوم می‌گوید:
«وقد أساء الفهم فليس المراد فی الآية بلفظ «نسائنا» فاطمة،و بلفظ «أنفسنا» علي بل المراد أنهﷺ إذ لم يأت فی مقام الامتثال إلا بها وبه كشف ذلك أنها هی المصداق الفرد لنسائنا، وأنه هو المصداق الوحيد لأنفسنا وأنهما مصداق أبنائنا، وكان المراد بالأبناء والنساء والأنفس فی الآية هو الأهل فهم أهل بيت رسول الله وخاصته كما ورد فی بعض الروايات بعد ذكر إتيانهﷺ بهم إنه قال: «**اللهم هؤلاء أهل بيتی**» فإن معنی الجملة أنی لم أجد من أدعوه غير هؤلاء».
لا وعمری، وإنما التبس الأمر علی هذا القائل واشتبه عنده المفهوم بالمصداق... فهذا هو الذی دعاه إلی طرح الروايات ورماها بالوضع، وليس الأمر كما توهمه».[۲]

سپس علامه طباطبایی به توضیح منشأ این خطا می‌پردازد و می‌گوید: در واقع چون محمد عبده بین مقتضای مقام و طبع و عادت با واقعیت خارجی تفاوت نگذاشته دچار این لغزش فاحش شده است وی می‌گوید:
«فأحد القبيلين المتخاصمين إذا أراد أن يخبر صاحبه أن الخصومة والدفاع قائمة بجميع

---

۱. طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲۳۷.
۲. همو، المیزان، ج۳، ص۲۳۸-۲۳۹.

أشخاص قبيله من ذكور وإناث وصغير وكبير فإنما يقول: نخاصمكم أو نقاتلكم بالرجال والظعائن والأولاد فيضع الكلام على ما تقتضيه الطبع والعادة فإن العادة تقتضى أن يكون للقبيل من الناس نساء وأولاد والغرض متعلق بأن يبين للخصم أنهم يد واحدة على من يخاصمهم ويخاصمونه.
فللطبع والعادة وظاهر الحال حكم، ولواقع الأمر وخارج العين حكم، وربما يختلفان، فمن بنى كلامه على حكاية ما يعلم من ظاهر حاله، ويقضى به الطبع والعادة فيه ثم بدا حقيقة حاله وواقع أمره على خلاف ما حكاه من ظاهر حاله لم يكن غالطا فى كلامه، ولا كاذبا فى خبره، ولا لاغيا هازلا فى قوله. والآية جارية على هذا المجرى.

وی بر همین اساس، مناقشه سوم محمد عبده را نیز باطل دانسته و می‌گوید:

«ومن هنا يظهر فساد ما أورده بقوله ثم وفد نجران الذين قالوا إن الآية نزلت فيهم لم يكن معهم نساء ولا أبناء».[1]

اما اشکال چهارم وی که می‌گفت: «ان كل فريق يدعو أهله، فنحن المسلمين ندعوا أبناءنا ونساءنا وأنفسنا وأنتم كذلك» از نظر علامه طباطبایی دعوت به محال است؛ چون حضور همه مسلمین و فرزندان و زنان آنان برای مباهله امکان نداشت و این عذری موجّه برای نجرانیان می‌شد تا از دعوت پیامبر خداﷺ برای مباهله سر باز زنند و خود را بر حق بدانند و حضور همه مسلمین از اهل مدینه و همه مسیحیان نجران نیز محال عادی بود و این نیز اعتراف به عدم کشف حقیقت می‌شد؛ باز قول وی در اشکال چهارم که می‌گفت: در آیه دو وجه قابل تصور است و هر دو موجه و بدون اشکال است: خطا و باطل است چون اگر آیه می‌فرمود: «تعالوا نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين» غرض حاصل می‌شد لیکن آیه، اضافه‌ای دارد و می‌فرماید: ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ علامه درباره حکمت این اضافه می‌گوید:

«ليدل على لزوم إحضار كل من الفريقين عند المباهلة أعز الأشياء عنده وأحبها إليه وهو الأبناء والنساء والأنفس (الأهل والخاصة)، وهذا إنما يتمّ لو كان معنى الآية: ندعو نحن أبناءنا ونساءنا وأنفسنا وتدعون أنتم أبناءكم ونساءكم وأنفسكم، ثم نبتهل، وأما لو كان المعنى ندعو نحن أبناءكم ونساءكم وأنفسكم وتدعون أنتم أبناءنا ونساءنا وأنفسنا ثم نبتهل بطل الغرض المذكور؛ على أنّ هذا المعنى فى نفسه مما لا يرتضيه الطبع السليم فما معنى تسليط رسول اللهﷺ النصارى على أبنائه ونسائه، وسؤاله أن يسلطوه على ذراريهم ونسائهم ليتداعوا فيتم الحضور

---

۱. طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲۳۹-۲۴۰.

والمباهلة مع تأتی ذلك بدعوة كل فريق أهل نفسه لها؟»[۱]

و بالاخره مناقشه پنجم محمد عبده نیز از نظر طباطبایی ساقط است به این دلیل که می‌گوید:

«أن المراد بأنفسنا هو الرجال من أهل بيت رسول الله ﷺ، وهم بحسب المصداق رسول الله وعلی ؑ، ولا إشكال فی دعوة بعضهم بعضا. فلا إشكال عليهم حتی علی ما نسبه إليهم بزعمه: أن معنی أنفسنا علي فإنه لا إشكال فی دعوة النبی ﷺ عليا ؑ».[۲]

عبدالاعلی سبزواری (م/۱٤۱٤ق) نیز شبیه به استدلال علامه طباطبایی را در تفکیک بین مقام اقتضای طبع و عادت با واقع خارجی آورده تا مناقشه دوم و پنجم محمد عبده را ابطال کند؛ وی این حقیقت را با برخی دیگر از آیات تنظیر کرده است؛ مانند تنظیر با آیهٔ ﴿**وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ...**﴾ (بقره/۲۱۹) و آیهٔ ﴿**الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ...**﴾ (آل‌عمران/۱۷۳) این آیات با الفاظ جمع آمده ولی قائل آن در واقع خارجی تنها یک مصداق داشته است [بنا به قول جمعی از مفسران نعیم ابن‌مسعود است] بر این اساس، باید دلالت لغوی را از انطباق و مصداق جدا ساخت و در یک جمله باید گفت: «مصداق النزول والتنزيل لايكون مقيّداً لأصل الحكم» وی سپس چنین می‌افزاید:

«يضاف الی ذلك إن اتيان لفظ الجمع من الأدب المحاوری الذی يلاحظ القرآن الكريم وهو دائر فی المحاورات الفصيحة».[۳]

پاسخ سبزواری به مناقشه دوم درباره عدم کاربرد «نساءنا» برای دختران تقریباً همانند پاسخ شیخ محمدجواد بلاغی است؛ وی می‌گوید:

«الشواهد القرانيه والشعر العربی الفصيح تدلان علی صحة استعمال كلمة النساء فی البنات... لاسيما اذا كان قصد المتكلم الإحتشام من التصريح بإبنته مع ان الروايات الكثيرة التواترة التی تدل علی ان المراد من النساء ابنته فاطمة الزهرا ؑ كافية فی رده».[۴]

وی در ابطال مناقشه اول نیز، روایات فراوان از صحابه و تابعین در مصادر معتبر سنی مانند صحیح مسلم و سنن ترمذی و نیز سایر منابع حدیثی، تفسیری و تاریخی را کافی دانسته و با پیروی از نص

---

۱. طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲٤۲.
۲. همو، المیزان، ج۳، ص۲٤۳.
۳. سبزواری، مواهب الرحمن، ج٦، ص۹-۱۰.
٤. همو، مواهب الرحمن، ج٦، ص۱٦.

عبارت علامه طباطبایی، آثار زیانبار این نوع قضاوت شتابزده از محمد عبده را ـ که می‌گفت «ومصادر هذه الروایات الشیعة... وراجت علی کثیر من اهل السنة» ـ برملا ساخته است.[۱]

ملکی میانجی (م/۱٤۱۸ق) نیز نص عبارت محمد عبده را نقل و سپس آن را نقد کرده است؛ از جمله در نقد اشکال پنجم محمد عبده می‌گوید:

«إنّ المکلّف والمأمور به هو نبیّ معصوم فعمله فی مقام الامتثال شرح وتفسیر للآیة الکریمة فتخصیصه ﷺ بأفراد خاص وعدم إحضاره ﷺ جمیع نسائه وأبنائه وأحبّته من المؤمنین کاشف قطعی عن المأمور به اما لعدم صلاحیة مَن سِواهم أو لأنهمّ أفاضل خاصّته وخواص أحبّته... والإتیان بلفظ الجمع لاینافی ذلك» سپس به این آیه تنظیر می‌کند: ﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً﴾ (النور/٦١) و می‌گوید: «فلا اشکال فی صدق الأمر بالتسلیم ولو کان فی البیتَ واحد من اهل البیت».[۲]

سایر قرآن‌پژوهان امامیه نیز که به تصریح یا به کنایه متعرض دیدگاه محمد عبده و پیروان او شده‌اند شبیه به همین پاسخ‌ها را با ایجاز یا تفصیل و گاهی با تنظیر به سایر آیات و روایات آورده‌اند؛ مانند موسوی همدانی (م/۱٤۱۸ق) در انوار درخشان،[۳] فضل الله (م/۱٤۳۲ق) در من وحی القرآن[٤] و صادقی تهرانی (م/۱٤۳۲ق) در الفرقان،[٥] آیةالله مکارم شیرازی در تفسیر نمونه[٦] و آیةالله جوادی آملی در تسنیم؛ ایشان شواهد متعددی را از قرآن درباره کلمه «نساء» اقامه می‌کند و می‌گوید:

«در هر مورد بنا به شواهد همراه، مصداق معینی دارد، «نساء» به معنای خواهر در برابر برادر (نساء/۱۷٦)، زن در برابر شوهر (احزاب/۳۰ و ۳۲)، زن در برابر مرد (اعراف/۸۱، نساء/۳۲)، دختر در برابر پسر (بقره/٤۹) چه این‌که اگر رسول خدا ﷺ نفرمود پسران و دختران را می‌آوریم شاید برای حفظ عفاف باشد».[۷]

وی در جای دیگر می‌گوید:

---

۱. سبزواری، مواهب الرحمن، ج٦، ص۳۰.
۲. ملکی میانجی، مناهج البیان، ج۳، ص۲٦۹.
۳. ر.ک: موسوی همدانی، انوار درخشان، ج۳، ص۱۰۰.
٤. ر.ک: فضل الله، من وحی القرآن، ج٦، ص٦۲ و ص٦۹-۷۱.
٥. ر.ک: صادقی تهرانی، الفرقان، ج٥، ص۱۷۹-۱۸۰.
٦. ر.ک: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج۳، ص٥۸۲-٥۸۸.
۷. جوادی آملی، تسنیم، ج۱٤، ص٤٥۷-٤٥۹.

«رسول خداﷺ که ممثل قرآن و معصوم است ومبیّن کلام الهی در مقام امتثال، این اشخاص را برای مباهله آوردند و این بدان معناست که اگر یک فرزند داشتید یک فرزند و اگر دو فرزند یا بیش‌تر، همه را بیاورید و همین‌طور است درباره نساء و انفس... بنابراین، دختری همتای فاطمهعليها‌السلام و نیز کسی که بمنزلهٔ جان او باشد، جز امیرمؤمنانعليه‌السلام نداشته است».[۱]

پس از نظر ایشان کاربرد الفاظ جمع در آیه و تطبیق آن بر این مصادیق براساس تفکیک بین مقام دلالت و مفهوم واژگان با مقام امتثال و مصداق آنهاست؛[۲] این کاربرد در تفسیر نمونه با تفکیک بین مرحله قرارداد با مرحله اجرا تبیین شده، می‌گوید:

«پیامبر اکرمﷺ موظف بودند طبق قراردادی که با نصارای نجران بست همه فرزندان و زنان خاصِ خاندانش و تمام کسانی که بمنزلهٔ جان ایشان بودند همراه خود به مباهله ببرد ولی در مرحله اجرا، مصداقی جز دو فرزند و یک زن و یک مرد نداشت».[۳]

حسینی میلانی نیز با اندکی تفصیل پاسخ به محمد عبده را پی گرفته که شبیه پاسخ‌هایی است که از بلاغی و علامه طباطبایی و دیگران نقل کردیم.[۴] وی به دو نکته دیگر نیز در پاسخ خود اشاره می‌کند:

اولاً: اگر مراد محمد عبده از کلمه «شیعه» که می‌گفت: «ومصادر هذه الروایات الشیعة ومقصدهم منها معروف...» مخالفان عثمان و معاویه و امثال آنان باشد ـ چون کلمه شیعه و نیز رافضی برای اینان نیز به کار می‌برند و شواهدی بر آن برشمرده است ـ این اشکال درون فرقه‌ای است و به شیعیان امامیه ارتباطی ندارد. هرچند در این صورت نیز قول محمد عبده و به صورت ناخواسته اعتبار کتب روایی سنی را ساقط می‌کند ـ که در بیان بلاغی نیز ذکر شد ـ **ثانیاً**: اگر از نظر محمد عبده که گفت: چون نجرانیان به همراه خود زنان و فرزندانی نداشتند پس روایات حضور اهل‌بیت در مباهله فاقد اعتبار است ـ یعنی همان اشکال سوم وی ـ در این صورت باید عبده مشخص کند این آیه ناظر به چه کسانی است؟! چه این‌که این قول ناشی از عدم دقت و توجه وی به ماجرای مباهله است؛ چون در واقع رسول خداﷺ موظف بودند تا با نجرانیان قرار مباهله گذارند نه این‌که به هنگام نزول آیه بلافاصله با آنان مباهله کنند بنابراین اگر نجرانیان قرار مباهله را می‌پذیرفتند باید زنان و فرزندان خود را حاضر می‌کردند که البته

---

۱. جوادی آملی، تسنیم، ج۱٤، ص٤٧١.
۲. همو، تسنیم، ج۱٤، ص٤٤٨.
۳. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج۳، ص٥٨٧.
٤. ر.ک: حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۸٤-۳۸۸.

حاضر به مباهله نشدند.[۱]

از جمله افراد دیگری که به صورت صریح یا ضمنی، حضور اهل‌بیت در مباهله انکار و یا در آن یا تردید کرده، رشیدرضاست، وی پس از اشاره به برخی از روایات از جمله روایت سعد بن ابی وقاص به نقل از مسلم و ترمذی درباره حضور اختصاصی اهل‌بیت در مباهله از روایت ابن‌عساکر یاد می‌کند که به نقل از جعفر بن محمد از پدرشان می‌گوید: «جاء بابی بکر و ولده و بعمرو ولده و بعثمان و ولده و بعلی و ولده» سپس بدون آن‌که به ضعف‌های این حدیث از نظر سند و دلالت و تعارض با احادیث متواتر دیگر بپردازد با تلقی به قبول از آن چنین استفاده می‌کند: «والظاهر من الکلام فی جماعة المؤمنین» و در پی آن کلام محمد عبده پیش گفته را نقل می‌نماید. دروزه (م/۱٤۰٤ق) نیز از همین قماش است وی نه تنها از احادیث امامیه بلکه از احادیث اهل‌سنت نیز دربارهٔ حضور اهل‌بیت در مباهله خبر نمی‌دهد و به صورت سربسته می‌گوید:

«وأمر النبیّ بأن یکلِّفهم لیبتهل هو و ایّاهم مع مَن یحبّه ویحبّونهم من الأبناء والنساء اِلی الله بأن یجعل لعنته علی الکاذبین».[۲]

علامه طباطبایی در واکنش به دیدگاه رشیدرضا درباره اعتبار صدوری این روایات، می‌گوید:

«فهی روایة شاذة تخالف جمیع روایات الآیة علی کثرتها واشتهارها وقد أعرض عن هذه الروایة المفسرون».

وی درباره تلقی رشیدرضا از مفاد این روایات که می‌گوید: «والظاهر إنّ الکلام فی جماعة المؤمنین» چند احتمال وجود دارد؛ اگر منظور او این است که رسول خداﷺ همه مؤمنان و فرزندانشان را برای مباهله احضار کردند و بر این اساس، مراد روایت از این‌که می‌گوید: «فجاء بابی بکر وو لده الخ» کنایه از احضار همه مؤمنان است، این معنا از نظر علامه طباطبایی همان قول محمد عبده و تأیید آن است که با ادلهٔ گوناگون ابطال شد. و اگر مقصود او این است: دستور خداوند، عام برای احضار جمیع مؤمنان بود اما حضرت رسول اکرمﷺ در مقام امتثال، فقط زهرای مرضیه با همسرشان و فرزندانشان را آوردند، این تلقی نیز خطا و باطل است همان‌گونه که ملکی میانجی در مناهج البیان می‌گوید:

«وقد أمر اللهُ تعالی أن یدعو کل من الطرفین اهلهم من نساءهم وأبناءهم وممن هو بمنزلة

---

۱. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۸۷-۳۸۹.
۲. دروزه، التفسیر الحدیث، ج۱، ص۳۲۸.

أنفسهم ولا تتجاوز هذه الدعوة إلی سِواهم لجماعة المؤمنین کما قال به رشیدرضا، فلیس هنا عموم لجماعة المؤمنین کی یطالب بدلیل تخصیصه فإنّ المکلف والمأمور به هو نبیّ معصوم، فعمله فی مقام الامتثال شرح و تفسیر للآیة الکریمة، فعدم إحضارهﷺ جمیع نسائه وابنائه واحبّته من المؤمنین کاشف قطعی عن المأمور به، اما لعدم صلاحیة مَن سِواهم او لأنّهم أفاضل خاصّته وخواص أحبّته».[1]

علمای امامیه در این خصوص این‌که چرا دیگران صلاحیت حضور مباهله نداشتند، به تفصیل در اصل چهارم و نهم تا یازدهم از اصول امامیه در تفسیر آیه بحث کرده‌اند که ملاحظه کردید.

از مجموع مطالبی که از علمای امامیه درباره حضور اهل‌بیت در مباهله نقل کردیم، قول همه طیف‌ها در این مناقشه‌ها ابطال می‌گردد؛ طیفی که تصریح به حضور اهل‌بیت در مباهله نداشت یا درباره این حضور تردید می‌کرد و یا قائل به عدم حضور برخی از اهل‌بیت و یا حضور افراد دیگر در جمع اهل‌بیت در مباهله بود.

گفتار دوم: مناقشه درباره تلقی امامیه از تعابیر «أبناءنا» و «نساءنا» و پاسخ امامیه

این مناقشه‌ها را می‌توان به دو محور تقسیم کرد:

محور اول: مناقشه درباره تبیین رابطه «أبناءنا» با رسول خداﷺ: امامیه در تبیین این رابطه اتفاق نظر داشتند ولی اهل‌سنت به دو گروه تقسیم شدند که در اصل پنجم از اصول آنان ملاحظه کردید؛ برخی از اهل‌سنت آن را زیرمجموعه قاعده کلی دانستند که مطابق با آیات قرآن است و نوهٔ دختری را دودمان انسان می‌داند و برخی آن را از خصائص النبی برشمردند؛ البته این دو قول، اختلاف درونی خود اهل‌سنت است ولی چون علمای شیعه، ادله و شواهدی برای تأیید قول اول و ابطال قول دوم اقامه کرده‌اند تا دیدگاه خود را تثبیت کنند، می‌توان قول دوم را به نوعی مناقشه اهل‌سنت نسبت به دیدگاه امامیه دانست؛ ادله و شواهد امامیه برای پاسخ به این مناقشه در اصل پنجم از اصول آنان ذکر شد و در فصل بعد در ارزیابی اصل پنجم از اصول فریقین نیز کامل خواهد شد و در این‌جا نیازی به تکرار آنها نیست.

محور دوم: مناقشه درباره تلقی امامیه از «أبناءنا» و «نساءنا» برای فضیلت (و یا افضلیت) اهل‌البیت: این تلقی کم و بیش در اصل چهارم تا یازدهم از اصول امامیه ذکر شد.

---

۱. ملکی میانجی، مناهج البیان، ج۳، ص۲۶۸-۲۶۹.

بسیاری از اهل‌سنت به فضیلت اهل‌بیت در مباهله تصریح و سایرین از اهل‌سنت نیز آن را انکار نکرده‌اند که در اصل چهارم و سایر اصول آنان بیان شد ولی هرگز قائل به أفضلیت اهل‌البیت به‌طور عام و فضیلت با استفاده از تعابیر «أبناءنا» و «نساءنا» به‌طور خاص نیستند، این نیز مناقشه دیگری نسبت به نظر امامیه است؛ مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه را درباره «أبناءنا» و «نساءنا» در این گفتار و دربارهٔ «انفسنا» در گفتار بعد ملاحظه خواهید کرد.

شیخ طوسی، مناقشه مذکور را بدین صورت نقل کرده است:

«إنّه أُدخل فی المباهلة الحسن والحسین علیهما السلام مع کونهما غیر بالغین وغیر مستحقین للثواب».

آنان با این تلقی چنین نتیجه گرفته‌اند:

«فلم یکن القصد بالمباهلة إحضار مَن له فضل فی الدین، بل کان المقصود بذلك من یقرب إلیه فی النسب لأنّه أحضر الحسن والحسین علیهما السلام فی المباهلة وان کان طفلین صغیرین فَعُلم أنّه لم یکن المقصد مراعاة الفضل».[۱]

مناقشه عبدالجبار، جبّائی، ابن‌تیمیه و روزبهان: منشأ این مناقشه از قاضی عبدالجبار در کتاب المغنی است؛ وی آن را از استاد خود ابوهاشم جبّائی (م/۳۲۱ق) نقل کرده است؛ جبّائی در مقام نقد دیدگاهی که می‌گوید: «مراد از «انفسنا» در آیه مباهله، امام علی علیه السلام است که جان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قلمداد شده و چون امام علی جان پیامبرند پس افضل از دیگرانند و آن‌که افضل است به امامت سزاوارتر است» می‌گوید:

«إنّما خصّص صلی الله علیه و آله من تقرّب منه فی النّسب ولم یقصد الإبانة عن الفضل».

وی برای این ادعا چنین دلیل می‌آورد:

«ودلّ علی ذلك بأنّه علیه السلام أدخل فیه الحسن والحسین مع صغرهما لما اختصّ به من قُرب النسب وقوله ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ یدل علی هذا المعنی[۲] [ای: قرب النسب]».[۳]

پس، حضور در مباهله برای هیچ کدام از افراد آن از جمله امام حسن و امام حسین و زهرای مرضیه علیهم السلام، فضیلت محسوب نمی‌شود چه رسد به افضلیت آنان؛ چون ملاک حضور اینان در

---

۱. طوسی، تلخیص الشافی، ج۲، ص۷.

۲. قاضی عبدالجبار، المغنی، ج۲۰، ص۱۴۲.

۳. عجیب است که جبّائی پس از بیان این ملاک می‌نویسد: «أراد «بأنفسنا» قرب القرابة... ولاینکر ان یدلّ ذلك لطف محله من رسول الله وشدّة محبته له وفضله، وإنّما أنکرنا ان یدل ذلك علی أنّه الافضل أو علی الامامة» (قاضی عبدالجبار، المغنی، ج۲۰، ص۱۴۲) اگر ملاک حضور، قرب در نسب است چگونه از آن، شدت محبت و فضل استفاده می‌شود؟!

مباهله چیزی جز قرب در نسب نبوده است.

ابن‌تیمیه (م/۷۲۸ق) نیز شبیه قول جبّائی را آورده می‌گوید:

«أنّه أراد الأقربین الینا من الذکور الاناث، من الاولاد والعَصَبّة ولهذا دعا الحسن والحسین من الأبناء ودعا فاطمه من النساء ودعا علیّاً من رجاله، ولم یکن عنده أحد أقرب الیه نسباً مِن هولاء، وهم الّذین أدار علیهم الکساء والمباهلة إنّما تحصل بالأقربین إلیه... والنفوس تَحنو علی أقاربها ما لا تَحنُو عَلیٰ غیرهم... فلهذا دعا هؤلاء... له [ای لعلي علیه السلام] بالمباهلة نوع فضیلة وهی مشترکة بینه وبین فاطمه وحسن وحسین ... ولا یقتضی ان یکون مَن باهل به [ای علي علیه السلام] أفضل من جمیع الصحابة کما لم یوجب ان یکون فاطمه وحسن وحسین افضل من جمیع الصحابة... واما قول الرافضی [ای: ابن المطهر الحلی]: «لو کان غیر هؤلاء مساویاً لهم، أو أفضل منهم فی استجابة الدعا لأمره الله تعالی بأخذهم معه فی موضع الحاجة». فیقال فی الجواب: لم یکن المقصود اجابة الدعاء، فإنّ دعاء النبی وحده کاف، ولو کان المراد بمن یدعوه معه ان یستجاب دعاوه لَدعا المؤمنین کلهم ودعا بهم... بل لاجل المقابله بین الأهل والأهل».

وی درباره «نساءنا» نیز می‌گوید:

فإنّ قوله «نساءنا» لایختص بفاطمه، بل مَن دعاه مِن بناته کانت بمنزلتها فی ذلك لکن لم یکن عنده اذ ذاك اِلّا فاطمة... فکذلك «انفسنا» لیس مختصاً بعلي... وکذلك «أبناءنا» صیغة جمع، وانما دعا حسناً وحسیناً لأنّه لم یکن ممن یُنسب الیه بالبنوّة سواهما فی زمن المباهلة فإنّ رقیه وام کلثوم وزینب، بنات النبی قد توفین قبل ذلك وهکذا ابراهیم ابن الرسول فهو طفل لایدعی وعاش بضعة عشر شهراً و مات».[1]

در همین جا اشاره کنم، اساس بحث و مناقشه‌های ابن‌تیمیه ـ و برخی دیگر ـ درباره تلقی امامیه از «انفسنا» است که خواهید دید و آن‌چه درباره «أبناءنا» و «نساءنا» ملاحظه می‌کنید در اثنای مباحث آنهاست.

فضل‌الله ابن‌روزبهان (م/۹۲۵ق) نیز ملاک حضور را قرب در نسب دانسته و می‌نویسد:

«کان عادة ارباب المباهلة أن یجمعوا اهل بیتهم وقربائهم لیشمل البهله سائر أصحابهم... والمراد بالانفس هنا الرجال ... وکان امر رسول الله بأن یجمع نسائه واولاده و رجال اهل بیته».[2]

---

۱. ابن‌تیمیه، منهاج السنة، ط محقق، ج۷، ص۱۲۸.

۲. ابن‌روزبهان، ابطال نهج الباطل، ضمن کتاب احقاق الحق، ج۳، ص۶۲ و به نقل از وی مظفر، دلائل الصدق،

سید محمود آلوسی (م/۱۲۷۰ق) که در مقام نقد دیدگاه شیعه با تفصیل نسبی بحث کرده در خصوص موضوع بحث، پاسخ شیعه را ـ که خواهید دید ـ نقل می‌کند ولی نسبت به آن ردّ و ایرادی نمی‌آورد؛ با آن‌که وی قائل به افضلیت اصحاب مباهله نیست ولی قائل به فضیلت آنهاست و به شدت از آن دفاع می‌کند؛[۱] عبارت وی را در اصل چهارم از اصول اهل‌سنت آوردیم.

در بین اهل‌سنت ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ افرادی دیگر درباره موضوع بحث مناقشه‌ای صورت نداده‌اند چون گفتیم: کانون توجه آنان به تلقی شیعه از «انفسنا» است؛ تنها از معاصران خالد بن فوزی حمزه در پانوشت کتاب سلیمان بن عبد القوی طوفی (م/۷۱٦ق) به این موضوع پرداخته که تقلید از دیدگاه‌ها و عبارات ابن‌تیمیه است[۲] و نیز دروزه (م/۱٤۰٤ق) که بخش‌هایی از تفسیر التبیان از شیخ طوسی را نقل و طبق عادت همیشگی خود ـ که در تفسیر آیهٔ تبلیغ (مائده/٦۷) و آیهٔ اکمال (مائده/۳) خواهید دید ـ در مواجهه با امامیه می‌نویسد: «والهوی الحزبی ظاهر البروز فی ذلك كله».[۳]

پاسخ‌های امامیه به مناقشه: امامیه از قدما مانند شریف مرتضی و متأخران مانند طیب اصفهانی به این مناقشه پاسخ داده، می‌گویند:

> «إن صغر السّن ونقصانهما عن حد بولغ الحلم لاینافی کمال العقل، وانما جعل بلوغ الحلم حداً لتعلق الأحکام الشرعیة... علی أنّ مِن مذهبنا: أنّ الله تعالی یخرق العادات للأئمة ویخصّهم بما لیس لغیرهم...».[٤]

برخی از امامیه این حقیقت را با حضرت یحیی و عیسی﵇ تنظیر می‌کنند که با خرق عادت در طفولیت به مقام نبوت رسیده‌اند؛[۵] شیخ طوسی در مقام تنظیر، تکلم حضرت عیسی﵇ در

ج٤، ص٤۰۱، ابن‌روزبهان همانند ابن‌تیمیه و جبّائی نیز با آن‌که ملاک حضور را قرب در نسب می‌داند ولی می‌نویسد: «نعم لأمیر المؤمنین علي فی هذه الآیة فضیلة عظیمه وهی مسلمة»؟! ملاحظه کردید ابن‌تیمیه نیز قائل به همین ملاک است ولی برای اصحاب مباهله، نوعی از فضیلت ـ و نه فضیلت عظیمه ـ می‌شناسد ولی دلیل و منشأ آن معلوم نیست.

۱. ر.ک: آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۱.

۲. ر.ک: طوفی، الاصول الاصلیة، ص۵۲.

۳. دروزه، التفسیر الحدیث، ج۱، ص۲۳۸.

٤. شریف مرتضی، نفائس التأویل، ج۲، ص۱۷؛ طوسی، تلخیص الشافی، ج٤، ص٦؛ طیب اصفهانی، اطیب البیان، ج۳، ص۲۲۹.

۵. ر.ک: طیب اصفهانی، اطیب البیان، ج۳، ص۲۲۹.

گهواره را دال بر این حقیقت می‌داند که وی مکلف و عاقل بوده است.[۱] شیخ بر همین مبنا چنین می‌افزاید:

«قال اصحابنا: إنّهما کانا افضل الصحابة بعد أبیهما وجدّهما، لأنّ کثرة الثواب لیس بموقوف علی کثرة الأفعال فصِغر سِنّهما لایمنع من أن یکون معرفتهما وطاعتهما لله، إقرارهما بالنبیﷺ وقع علی وجه یستحق به من الثواب ما یزید علی کل مَن عاصرهما سِوی جدّهما وأبیهما».[۲]

فضل بن حسن طبرسی (م/٥٤٨ق) همان پاسخ شریف مرتضی را آورده و به آن چنین می‌افزاید:

«فلو صحّ أنّ کمال العقل غیر معتاد فی تلك السِّن لجاز ذلك فیهم إبانة لهم عمّن سواهم ودلالة علی مکانهم من الله تعالی واختصاصهم ومما یؤیده من الأخبار قول النبیﷺ: «**ابنای هذان امامان قاما أو قعدا**».[۳]

در این میان قول شاذ تنها از یک نفر به چشم می‌خورد که می‌گوید: «إنّ الحسن والحسین کانا بالغین یوم المباهلة او قریبین من البلوغ».[۴]

قاضی نورالله شوشتری (م/۱۰۱۹ق) در تأیید کمال عقل آندو در آن سن می‌گوید:

«ومما یؤیده من الاخبار... ما رواه البخاری فی جملة حدیث من أنّ النبیﷺ قال لحسن بن علی حین أخذ ثمرة من ثمرات الصدقة ووضعها فی فَمه وهو صَبّی رَضیع «**کخ کخ أما علمت أنّ الصدقة حرام علینا**» وقال الشیخ شهاب الدین احمد بن حجر فی شرحه الموسوم بفتح الباری مجیباً عمّن سأل عن وجه قولهﷺ «**اما علمت...**» مع أنّه طفل رضیع: بدلیل قوله: کخ کخ «أنّ الوجه ذلك أنّهم لیسوا کغیرهم بل هو [ای: الامام الحسن] فی هذا السنّ یطالع اللوح المحفوظ؛ لأنّ علومهم لدنیّة موهبیّة لیست کسبیّة حتی یتوقف علی کسبه وبلوغه الی السنّ الذی یمکن فیه الکسب».[۵]

---

۱. طوسی، التبیان، ج۲، ص٤٨٥.
۲. همو، التبیان، ج۲، ص٤٨٥.
۳. طبرسی، مجمع البیان، ج۲، ص٧٦٣؛ و نیز، ر.ک: کاشانی، منهج الصادقین، ج۲، ص۲٤۱؛ شوشتری، حاشیة علی البیضاوی، ج٤، ص۱۳٥؛ حائری، مقتنیات الدرر، ج۲، ص۲۱۲؛ این حدیث در الارشاد شیخ مفید، ج۲، ص۳۰ و المناقب ابن‌شهرآشوب، ج۳، ص۱٤۱ نقل شده است.
٤. شیبانی، نهج البیان، ج۲، ص٤۲.
٥. ابن‌حجر، فتح الباری، ج۳، ص۳٥٤-۳٥٥ و ج۱۰، ص٥٨٥ به نقل از شوشتری، حاشیة علی البیضاوی، ج٤،

برخی از امامیه برای اثبات فضیلت اهل‌بیت چند دلیل آورده‌اند از جمله؛ **اولاً:** اختصاص اهل البیت بإسم النّفس والنساء والأبناء للرسول الکریمﷺ دون سائر الامة رجالاً ونساء وأبناءً تدل علی الفضل العظیم لاهل البیت **ثانیاً:** دلالة الآیة الشریفة علی انّ مع رسول اللهﷺ شرکاء معه فی الدّعوة والدعاء والصِّدق مقابل الطرف الآخر الذین وصفوا بالکذب»؛[1] براساس این دو دلیل، فضیلت امام حسن و امام حسین و زهرای مرضیهعليها السلام در مباهله اثبات و قولی که می‌گوید حضور آنان صرفاً به دلیل قرابت در نسب بود ابطال می‌گردد.

درک این فضیلت در خصوص حضرت زهراعليها السلام از کلمهٔ «نساءنا» آشکارتر است چون نبی اکرمﷺ هیچ کس از زنان غیر از ایشان را در مباهله شرکت ندادند چون چنین اهلیتی برای حضور در آن مقام را نداشتند با آن‌که صیغهٔ ««نساءنا» جمع است و طبق قاعده باید جمعی از زنان را شامل شود این اختصاص، دلالت بر تفصیل ایشان بر همه زنان دارد. تفضیل این مطلب همراه با مستندات آن در اصل ششم از اصول امامیه ذکر شد و نیازی به تکرار آن نیست.

قاضی نورالله شوشتری (م/۱۰۱۹ق) در خصوص مناقشه ابن‌تیمیه که می‌گفت: «لم یکن المقصود اجابة الدّعاء...» می‌گوید:

> «ومما یدلّ علی استعانتهﷺ بهم فی المباهلة قوله تعالی ﴿ثُمَّ نَبْتَهِلْ﴾ بصیغة الجمع وما ذکر البیضاوی وغیره أنّ رسول اللهﷺ... یقول لهم «**اذا انا دعوت فامِنّوا**»، وکذا ما قال اسقف النصاری... یا معشر النصاری إنّی لأری وجوهاً لو سألوا الله أن یزیل جبلاً من مکانه لأزاله فلا تبتهلوا».[2]

بنابراین، اهل‌بیت در اجابت دعا نقش داشته‌اند و اگر کسی مساوی آنان یا افضل از آنان می‌بود برای این امر به صحنه مباهله دعوت می‌شد.

حسینی میلانی نیز در پاسخ به همین مناقشه می‌گوید: «ادعای ابن‌تیمیه اجتهاد در برابر نص است» و سپس همان پاسخ قاضی را ذکر می‌کند و در ادامه می‌گوید: قول ابن‌تیمیه که می‌گوید:

> «دعوت پیامبر اکرمﷺ از اهل‌بیت به منظور دعای آن حضرت نبود بلکه به جهت مقابله بین اهل‌بیت پیامبر با اهل نصرانیان بوده به قول دهلوی در تحفه اثنی عشریة (ص۲۰۶-۲۰۷) همان تلقی ناصبیان از حضور اهل‌بیت در مباهله است و اهل‌سنت هرگز چنین ادعایی ندارند

ص۱۳۵.

۱. سبزواری، مواهب الرحمن، ج۶،ص۱۶.

۲. شوشتری، حاشیة علی تفسیر البیضاوی، ج۴، ص۱۴۱.

چه این‌که این ادعا با خود کلام ابن‌تیمیه نقض می‌گردد که می‌گوید: مباهله، نوعی فضیلت برای اهل‌بیت محسوب می‌شود».[۱]

پاسخ به مناقشه فضل بن روزبهان خنجی نیز در دلائل الصدق مظفر آمده که بخش‌هایی از آن بدین شرح است:

«دعوى العادة كاذبة! ولا أدري متى أُعتيد أصل المباهلة حتّى يعتاد فيها جمع الأهل والأقارب؟! ولو كانت هناك عادة بذلك لاعترض النصارى على النبي ﷺ بمخالفتها، حيث لم يجمع من أهله وأقاربه إلّا القليل!

ولو سُلّم، فمخالفة النبي ﷺ للعادة دليل على أنّ محلّ العناية الإلهيّة، والكرامة النبويّة، هو مَن جمعهم النبي ﷺ بأمر الله سبحانه، دون بقيّة أقاربه كالعبّاس وبنيه، وسائر بني هاشم وبناتهم، وبنات الزهرا عليها السلام، ودون زوجاته، مع أنّهنّ من نسائه، ومن أهل بيت سكناه. وقد عرف أنّهم محلّ عناية الله والشرف عنده، ومحلّ الخطر والعظمة لديه.»

وی سپس کلام اسقف نجران را نقل می‌کند که گفت: «إنّی لأرىٰ وجوهاً...» که در پاسخ قاضی نورالله به ابن‌تیمیه آوردیم. و در ادامه می‌گوید:

«فيا عجباً قد عرف ذلك لهم النصارى وأنكره من يدّعى الإسلام، كالفضل وأمثاله! حتّى جعلوا جمعهم من العادّات، لا لكرامتهم وفضلهم عند الله تعالى وعزّتهم على الرسول ﷺ... فلا بُدّ أن يكون تخصيص الله والرسول للأربعة الطاهرين؛ لعناية الله بهم وبيانه لفضلهم وكرامتهم عند النبي، وعزّتهم عليه، وأستعانته بدعائهم كما قال سبحانه: ﴿**ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ**﴾ وقال رسول الله ﷺ: «**إذا دعوت فأمّنوا**»، كما رواه ابونعيم فى الدائل (ج۲، ص۳۵۵)، والزمخشرى (الكشاف، ج۱، ص٤٣٤) والرازي (مفاتيح الغيب، ج۸، ص۹۰) والبيضاوي (انوار التنزيل، ج۱، ص١٦٣) وغيرهم...

وبذلك يُعلم أفضليّة الحسن والحسين، فضلاً عن أمير المؤمنين عليه السلام والزهراء عليها السلام، على جميع الصحابة وأقارب النبي ﷺ.

فإنّ استعانة سيد النبيّين بهما في الدعاء بأمر الله سبحانه مع صغرهما، ووجود ذوي السنّ من أقاربه، وأصحابه، لأعظم دليل على امتيازهما بالشِّرف عند الله، وتميّزهما مع صغرهما بالمعرفة والفضل، ولذا قال: ﴿**ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ**﴾، فجعل الحسنين ممّن تشمله اللعنة لو كانا من الكاذبين، وأشركهما في تحقيقَ دعوة الإسلام، وتأييد دين الله. فكانا شريكَي رسول الله، وأمير المؤمنين، والزهراء في ذلك، ممتازَين على الأُمّة كما امتاز عيسى وهو صبيٌّ

---

۱. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۵۸-۳۵۹.

على غيره.
فظهر دلالة الآية الكريمة على أفضلية الأربعة الأطهار، ولا سيّما أمير المؤمنين؛ لأنّها جعلته نفس النبيّ، وعبّرت عنه بالأنفس بصيغة الجمع، كما عبّرت عن فاطمة بالنساء للإعلام من وجهٍ آخر بعظمهم.

دلیل دیگر مظفر برای اثبات فضیلت اهل‌بیت، استناد به حدیث صحیح سعد بن ابی وقاص است که می‌گوید: پیامبر خدا درباره اصحاب مباهله فرمود: «**اللهم هؤلاء اهلي**» مظفر دراین‌باره می‌گوید:

«ولا يخفى ما في قوله: «**هؤلاء أهلي**» من اختصاص أهل النبي في الأربعة الأطهار، كما يدلّ عليه أيضاً حديث الكساء، وغيره.
ونقل السيوطي (الدر المنثور، ج٢، ص٢٢٩) أيضاً، عن البيهقي في «الدلائل» (ج٥، ص٣٨٥)، أنّ رسول الله كتب إلى أهل نجران... وذكر خبراً طويلاً قال في آخره: «فلما أصبح رسول الله أقبل مشتملاً على الحسن والحسين، وفاطمة تمشي خلف ظهره، للملاعنة، وله يومئذٍ عدّة نسوة...» الحديث. وقد أشار بقوله: «وله عدّة نسوة» إلى أنّ أزواجه لَسْنَ من أهل المباهلة، ولا من محلّ العناية!»[1]

گفتار سوم: مناقشه دربارهٔ تلقی امامیه از تعبیر «انفسنا» و پاسخ‌های امامیه

در واقع نقطه کانونی و اساس مناقشه‌های اهل‌سنت نسبت به دیدگاه امامیه درباره «انفسنا» است؛ به جرأت می‌توان گفت سایر مناقشه‌ها و نزاع‌های اهل‌سنت با امامیه در تفسیر آیه مباهله در جهت همین مناقشه و برای تحکیم و تثبیت آن است. به عبارت دیگر اگر امامیه «انفسنا» چنین تلقی نداشت که امام علی را جان پیامبر خدا بداند سایر نزاع‌ها درباره تفسیر این آیه پدید نمی‌آمد.

امامیه به اتفاق این تعبیر را دال بر افضلیت امام علی بر همهٔ اصحاب پیامبر خدا می‌دانند بلکه برخی از آنان این افضلیت را بر سایر انبیاء به جز رسول مکرم اسلام گسترش داده‌اند چون کسی که جان پیامبر اکرم اسلام با مقام عصمت و کمالات در عالی‌ترین سطح است همانند پیامبر اکرم دارای مقام عصمت و کمالات در عالی‌ترین سطح آن است و وجود او در اثر و مزایا و فضیلت و غایت بمنزلهٔ وجود پیامبر خدا در این امور است جز در آن کمالاتی که اختصاص به نبی‌اعظم

---

۱. مظفر، دلائل الصدق، ج٤، ص٤٠٢-٤١٠.

اسلام دارد. برخی از امامیه نیز از همین تعبیر «انفسنا»، شایستگی انحصاری امام علی‌علیه‌السلام را برای ولایت و خلافت بلافصل پس از پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به اثبات رسانده‌اند؛ این امور در اصل هفتم و هشتم از اصول امامیه به تفصیل همراه با مستندات آن بیان شد.

هیچ کدام از اهل‌سنت به جز افراد بسیار معدود بلکه تنها ابوبکر نقاش (م/۳۵۱ق) ـ که قول او در اصل هشتم اهل‌سنت آوردیم ـ از «انفسنا» چنین تلقی ندارند که امام علی‌علیه‌السلام را جان پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بدانند چون باید به نتایج آن ملتزم شوند به این‌که حضرت را مساوی پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و افضل از همه صحابه محسوب کنند؛ ولی این تلقی در تقابل با اندیشه بنیادی اهل‌سنت درباره فضائل خلفاست؛ اهل‌سنت بر همین اساس از عصر اهل‌بیت مانند مأمون عباسی (م/۲۱۸ق) و علمای عصر او در محاجّه با امام رضاعلیه‌السلام تاکنون تلاش کرده‌اند تا در این معنا برای «انفسنا» مناقشه کنند؛ از اصل انکار حضور امام علی‌علیه‌السلام در صحنه مباهله ـ که جمعی اندک‌اند ـ گرفته تا ذکر معانی گوناگون برای «انفسنا» و عدم تطبیق آن بر امام علی‌علیه‌السلام و اختلاف در صورت تطبیق که بیش از ده معنا برای آن برمی‌شمرند و در اصل سوم و هشتم اصول اهل‌سنت در تفسیر آیه ملاحظه کردید.

از آن‌چه گفتیم می‌توان نزاع اهل‌سنت را نسبت به تلقی امامیه از «انفسنا» در دو محور مورد بررسی قرار داد.

محور اول: مناقشه دربارهٔ تلقی امامیه از «انفسنا» به معنای همانند خود ما، بمنزلهٔ جان ما و در نتیجه افضلیت امام علی‌علیه‌السلام و پاسخ‌های امامیه

محور دوم: مناقشه در تلقی امامیه از «انفسنا» برای حقانیت انحصاری ولایت و خلافت امام علی‌علیه‌السلام و پاسخ‌های امامیه

محور اول: مناقشه در تلقی امامیه از «انفسنا» به معنای همانند خود ما، بمنزلهٔ جان ما و استنتاج افضلیت امام علی‌علیه‌السلام

مناقشه‌ها در این محور به تفکیک تاریخی مناقشه‌گران بدین شرح است:

مناقشه جبّائی و عبدالجبار: نخستین مناقشه ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ از ابوهاشم جبّائی (م/۳۲۱ق) و قاضی عبد الجبار (م/٤١٥ق) است که دربارهٔ تلقی امامیه از «انفسنا» برای اثبات خلافت انحصاری امام علی‌علیه‌السلام صورت داده‌اند لیکن برخی از نقدها و مناقشه‌های آنان به موضوع

افضلیت امام علی﵇ نیز ارتباط دارد. قاضی عبدالجبار می‌گوید:

[۱]: إنّ الإمامة قد تكون فيمن ليس بأفضل؛
[۲]: وفی شيوخنا من ذكر عن اصحاب الآثار إنّ عليّاً لم يكن فی الباهلة؛
[۳]: قال شيخنا ابوهاشم انما خصصﷺ من تقرّب منه فی النسب ولم يقصد الإبانة فی الفضل...؛
[٤]: و«انفسنا وانفسكم» يدل على هذا المعنى؛ لأنّه أراد قرب القرابة، كما يقال فی الرجل يقرب فی النسب من القوم «إنّه من انفسهم»؛
[٥]: ولا ينكر أن يدل ذلك على لطف محلّه من رسول اللهﷺ، وشدّة محبته له وفضله، وانما أنكرنا ان يدل ذلك على أنه الأفضل أو على الإمامة».[۱]

پاسخ‌های امامیه: ابتدا و قبل از پاسخ خاص امامیه به مناقشه ایندو به این نکته اشاره کنیم که پاسخ‌های امامیه در هر دو محور از مناقشه‌ها را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

دسته اول: پاسخ‌هایی که به‌طور غیر مستقیم در عبارات و امامیه ذکر شده‌اند به این معنا که به‌طور خاص، در صدد نقد مناقشه‌ای با ذکر نام مناقشه‌گر برنیامده‌اند ولی به خوبی می‌توان از دیدگاه‌های آنان، پاسخ به مناقشه‌ها را دریافت؛ در واقع اگر اقوال امامیه را در تبیین افضلیت امام علی﵇ از تعبیر «انفسنا» ـ که در اصل هفتم از اصول امامیه و با تفصیل نسبی بیان شد ـ مرور کنیم به این حقیقت می‌رسیم و بسیاری از این مناقشه‌ها رنگ می‌بازند. این حقیقت در دو شکل در اقوال امامیه به چشم می‌خورد؛ تحلیل درون متنی از تعبیر «انفسنا» در پاسخ به این‌که چرا امام علی﵇ جان پیامبر خدایند و برون متنی با استناد به ادلهٔ فراوان روایی؛ همان‌گونه که برخی از آنان گفته‌اند: «وما يستفاد من سيرة رسول اللهﷺ بالنسبة إلى علي﵇ فی مواطن كثيرة تكون مبيِّنة [مَبنيّة] لمعنى «انفسنا» فی الآية الكريمة».[۲]

الف) پیشینه تحلیل درون متنی از «انفسنا» کهن است و در اصل هفتم از اصل امامیه ملاحظه کردید، از جمله قول ابن‌جریر طبری امامی (م/اوایل قرن چهارم) که با استناد به آیه مباهله گفت:

«وكان [ای: الامام علي] نفس رسول الله... و سپس در تبیین این رابطه چنین آورد و كان هاشمی الوالدين، وكان اشبه برسول الله لأنّه لم يعبد وثناً قطّ ولا حَجَراً من دون الله كما عَبده

---

۱. به نقل از قاضی عبدالجبار، المغنی، ج۲۰، ص۱٤۲ و به نقل از وی، شریف مرتضی، نفائس التأویل، ج۲، ص۱۵.
۲. سبزواری، مواهب الرحمن، ج٦، ص۱۹.

من قَعد مقعده، ولا اكل رباً ولا ذبح لغير الله ولا اكل ميتة وكان مبرّءاً مِن الأقذار، مطهّراً من الآفات، لم يدنس بالريب... قال رسول الله لم يمسنى سفاح اهل الجاهلية ولم ازل انقلب من أصلاب الطاهرين الى ارحام المطهرات فليس لأحد أن يدعى الطهارة اِلّا مَن جرى مع رسول الله الى عبد المطلب الذى هو جدّه وجد اهل بيته ولا يصلح للامامة اِلّا مَن هذه صفته وكان قلبه كما وصف الله قلب ابراهيم حيث قال ﴿إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ (صافات/٨٤) هكذا صفة من اختصّه الرسول وربّاه ونشأ على أدبه وهديه وخَلقه».[1]

و نیز سایر تحلیل‌ها مانند قول استرآبادی گفت:

«فاذا نظرت ببصر البصيرة رأيت أنّ امير المؤمنين عليه السلام هو الحاوى لجميع فضائل المباهلة لأنّ الابناء ابناؤه والنساء نساؤه والانفس نفسه الزكيّه الّتى فضلت على الأنفس البشرية حيث إنّها نفس محمد صلى الله عليه وآله أفضل البريّة».[2]

و قول فضل الله در «من وحى القرآن» که از زبان حال پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله درباره امام علی علیه السلام چنین آورد:

«لأنّنى ربّيته وأنشأته منذ طفولته على صورتى فى اخلاقى و روحياتى وأقوالى وأمثالى، فكان منّى بمنزلة النفس من النفس... وليس هناك فى السّاحة غير على عليه السلام الذى عاش معى كما لم يعش أحد غيره معى...».[3]

محقق دوانی نیز که ابتدا از قانون عقل برای تعیین جانشین پیامبر خدا صلى الله عليه وآله بهره گرفت و آن را در مشابهت در کمالات علمیه و عملیه، نفسانیه و روحانیه با رسول خدا دانست و سپس در مقام تعیین مصداق چنین گفت:

«وبعد التتبع فى الكمالات المتفق عليها [بين الفريقين] والمختلف فيها علمت بأن عليّا بلغت كمالاته العلمية والعملية إلى حد جعله النبى صلى الله عليه وآله بأمر الله عزّ وجلّ فى مرتبة نفسه الشريف كما نطقت به آية المباهلة».[4]

ب) ادلهٔ برون متن روایی برای تبیین «انفسنا» در عبارات امامیه موج می‌زند و در اقوال آنان در اصل هفتم از اصول امامیه ملاحظه کردید؛ امامیه این روایات را تأییدی نیرومند برای قول خود به

---

۱. ابن‌جریر، المسترشد، ص۵۸۰، ح۲۵۲.
۲. استرآبادی، تأویل الآیات، ص۱۱۸.
۳. فضل الله، من وحی القرآن، ج٦، ص٦٢.
٤. دوانی، نور الهدایة، ص۵۲.

حساب می‌آوردند هرچند مناقشه‌گران جز در دو مورد ـ ابوحیان دربارهٔ اعتبار روایت منقول از پیامبر خداﷺ که فرمود: «**من اراد أن یری آدم فی علمه... فلینظر إلی علی بن ابی طالب**» و ابن‌تیمیه و دهلوی درباره دلالت حدیث «**علي منی وأنا من علی**» ـ نفیاً و اثباتاً متعرض این روایات نشده‌اند که بزودی در گفتار سوم از فصل پنجم دربارهٔ آن بحث خواهیم کرد؛ با آن‌که هرگز نمی‌توان از نقش بنیادین این روایات در فهم درست از معنای «انفسنا» چشم پوشید یا در اعتبار آنها ـ حداقل به دلیل تواتر ـ تردید و یا دلالت آنها را بر مراد انکار کرد؛ پیشینهٔ استناد به روایات در این موضوع را باید کلام اهل‌بیت یافت که در آغاز این مبحث ملاحظه کردید؛ از جمله امام رضاؑ که فرمود: «**وممّا یدل علی ذلك** [بأن علیّاً نفس رسول اللهﷺ] **قول النبیﷺ لَینتهینّ بنو وَلیعه أو لأبعثنّ الیهم رجلاً کنفسی** ـ یعنی علی بن ابی طالب ـ ...» حدیث امام رضاؑ را در گفتار اول از فصل دوم ملاحظه کردید.

دسته دوم: پاسخ‌های مستقیم برخی از امامیه با ذکر نام مناقشه‌گران و یا ناظر به دیدگاه آنان است؛ مانند شریف مرتضی که در پاسخ به ایندو می‌نویسد:

> لا شبهة فی دلالة آیة المباهلة علی فضل من دعی إلیها، وجعل حضوره حجة علی المخالفین، واقتضائها تقدّمه علی غیره؛ لأنّ النبیﷺ لا یجوز أن یدعو إلی ذلك المقام لیکون حجة فیه إلّا من هو فی غایة الفضل وعلوّالمنزلة، ولسنا نعلم إلی أی أصحاب الآثار أشار بدفع أمیر المؤمنینؑ فی المباهلة وما نظن أحدا یستحسن مثل هذه الدعوی، ونحن نعلم أن قوله: «وأنفسنا وأنفسکم» لا یجوز أن یعنی بالمدعو فیه النبیّﷺ؛ لأنّه هو الداعی، ولا یجوز أن یدعو الانسان نفسه، وإنّما یصحّ أن یدعو غیره؛ کما لا یجوز أن یأمر نفسه وینهاها، وإذا کان قوله تعالی: ﴿أنفسنا وأنفسکم﴾ لا بد أن یکون إشارة إلی غیر الرسولﷺ وجب أن یکون إشارة إلی أمیر المؤمنینؑ؛ لأنّه لا أحد یدّعی دخول غیر أمیر المؤمنین و غیر زوجته وولدیهؑ فی المباهلة، وما نظن من حکی عنه دفع دخول أمیر المؤمنینؑ فیها یُقدم علی أن یجعل مکان أمیر المؤمنین غیره، وهذا الضرب من الاستدلال کالمستغنی عن تکلف إطباق أهل الحدیث کافة علی دخول أمیر المؤمنینؑ فی المباهلة، وإنما أورناه استظهارا فی الحجة.
>
> وأمّا ما حکاه عن أبی هاشم من أن القصد لم یکن إلی الإبانة عن الفضل، وإنما قصد إلی إحضار من یقرب منه فی النسب، فظاهر البطلان؛ لأن القصد لو کان إلی ما ادّعاه لوجب أن یدعو العبّاس وولده، وعقیلا إذ کان إسلام العبّاس وعقیل وانضمامهما إلی الرسولﷺ متقدّماً لقصة المباهلة بزمان طویل؛ لأنّ المباهلة کانت فی سنة عشرة من الهجرة، وفی تخصیص النبیّﷺ أمیر المؤمنین بالحضور دون من عداه ممّن یجری مجراه فی القرابة دلیل علی ما ذکرناه.

ولیس یجوز أن یکون المعنی فی قوله تعالی: ﴿وأنفسنا وأنفسکم﴾ قرب القرابة حسب ما ظنّ، بل لا بدّ أن تکون هذه الإضافة مقتضیة للتخصیص والتفضیل.
وقد عضد هذا القول من أقوال الرسول ﷺ فی مقامات کثیرة بمشهد من أصحابه ما یشهد بصحة قولنا».[۱]

سپس شریف مرتضی به ذکر برخی از روایات در تأیید این معنا برای «انفسنا» می‌پردازد؛ شیخ طوسی (م/٤٦٠ق) نیز همین استدلال را آورده و در بخش روایی، برخی از احادیث را به احادیث شریف مرتضی افزوده است[۲] و همین‌طور فضل بن حسن طبرسی (م/٥٤٨ق) که با ذکر همان روایات و حکم به صحت برخی از اسناد آنها که این معنا را برای «انفسنا» تأیید و مناقشه را برطرف ساخته است؛[۳] اقوال اینان، همراه با روایات یاد شده در اصل هفتم از اصول امامیه ذکر شد.

ابن‌شهرآشوب (م/٥٨٨ق) نیز برای اثبات افضلیت امام علی علیه‌السلام و ابطال انکار قاضی عبدالجبار به «خبر الطیر» استناد کرده است ـ که در اصل هفتم از اصول امامیه به تفصیل ذکر شد ـ وی می‌گوید: «فالأحبّ إلیه [ای: الی رسول الله] هو الأفضل...».[۴]

خلاصهٔ پاسخ عبقات الانوار بدین شرح است:

«این‌که عبد الجبار می‌گوید: امامت لزوماً برای افضل نیست از یک سو، تسلیم شدن در برابر افضلیت امام علی علیه‌السلام است و از سوی دیگر توجیهی غیر معقول است چون هیچ عاقلی با وجود افضل به امامت مفضول راضی نمی‌شود... حضور امام علی علیه‌السلام در مباهله نیز قطعی است و موضع قاضی در این‌جا که به برخی از نقل‌های مشکوک استناد جسته غرض‌ورزانه و غیر منصفانه است؛ همین موضع در ماجرای غدیر هم از فخررازی ـ و دیگران ـ به چشم می‌خورد که حضور امام علی علیه‌السلام را در غدیر انکار کرده یا مشکوک می‌دانند... ادعای حضور اهل‌بیت در مباهله به دلیل قرابت ـ که اشاعره نیز بدان تکیه کرده‌اند و حاکی از آن است که از معتزله گرفته‌اند ـ ادعایی واهی است و اِلّا عباس، عموی پیامبر به حضرت نزدیک‌تر بود و دعوت می‌شد و...».[۵]

---

۱. شریف مرتضی، نفائس التأویل، ج۲، ص١٦-١٧.
۲. طوسی، تلخیص الشافی، ج٤، ص٦-٩..
۳. طبرسی، مجمع البیان، ج۲، ص٧٦٤.
٤. ابن‌شهرآشوب، متشابه القرآن، ج۲، ص٣٤.
٥. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۲، ص٣٩٧-٣٩٩.

مناقشه‌های فخررازی و ابوحیان: فخررازی (م/٦٠٦ق) از یکی از علمای امامیه هم عصر خود به نام محمود بن الحسن الحمصی[1] (م/اوایل قرن هفتم) یاد می‌کند که با استناد به تعبیر «انفسنا» می‌گوید: امام علی‌علیه‌السلام بر سایر انبیاء به جز نبی مکرم اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله برتری دارد؛ فخررازی استدلال وی را نقل کرده که بر این چند پایه استوار است:

[یک]: مراد از «انفسنا» شخص پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله نیستند بلکه غیر از ایشان است چون کسی خودش را به کاری دعوت نمی‌کند.

[دو]: این غیر به دلیل اجماع، کسی جز امام علی‌علیه‌السلام نیست.

[سه]: عطف به بندهای قبل، امام علی‌علیه‌السلام، جان پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و بالعکس است.

[چهار]: چون عینیت و اتحاد دو جان ـ دو شخص ـ محال است پس باید گفت: امام علی‌علیه‌السلام و پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله مثل و همانند ـ و نه عین ـ یکدیگرند.

[پنج]: همانندی امام علی‌علیه‌السلام با پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله به عمومیت ـ و اطلاق ـ خود باقی است جز در اموری که اختصاصی به نبی مکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد؛ مانند نبوت حضرت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و افضلیت ایشان نسبت به امام علی‌علیه‌السلام به دلیل اجماع مسلمین.

[شش]: براساس همان عمومیت و اطلاق باید گفت: چون پیامبر اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله از سایر انبیاء برترند پس امام علی‌علیه‌السلام نیز بر سایر انبیاء برتر است.

[هفت]: آن‌چه گفته شد استدلال درون متنی به ظاهر آیه است، این استدلال با دلیل برون متنیِ حدیث مقبول بین موافق و مخالف تأیید می‌شود که از قول پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده و فرموده است: «**من أراد أن یری آدم فی علمه، ونوحاً فی طاعته، وابراهیم فی خلّته، وموسی فی هیبته و عیسی فی صفوته، فلینظر إلی علی بن ابی طالب**» براساس مفاد این حدیث، هر آن‌چه از ارزش‌ها در بین انبیاء به صورت متفرق بوده در امام علی‌علیه‌السلام جمع شده است؛ بنابراین، امام علی افضل از همه انبیاء جز حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله است.

فخررازی در ادامه و پس از نقل استدلال حمصی می‌گوید:

«واما سائر الشیعة فقد کانوا قدیماً وحدیثاً یستدلون بهذه الآیة علی أنّ علیّاً‌رضی‌الله‌عنه مثل نفس محمدعلیه‌السلام اِلّا خصّه الدلیل، وکان نفس محمد أفضل من الصحابة رضوان الله علیهم، فوجب

---

۱. وی سدیدالدین محمود بن علی بن الحسن الحمصی از علمای بزرگ امامیه در قرن ششم و اوایل قرن هفتم و صاحب تألیف‌های متعدد از جمله «المنقذ من التقلید» است؛ البته عبارت منقول فخررازی از وی در این کتاب نیست و چه‌بسا در تألیف‌های دیگر اوست.

أن يكون نفس علي أفضل من سائر الصحابة، هذا تقدير كلام الشيعة».[۱]

وی سپس در مقام مناقشه، تنها استدلال حمصی را در خصوص آیه مورد نقد قرار می‌دهد و می‌گوید:

«أنّه كما انعقد الإجماع بين المسلمين على أنّ محمداً ﷺ أفضل من علي، فكذلك إنعقد الإجماع بينهم قبل ظهور هذا الإنسان، على أنّ النبيّ أفضل ممن ليس بنبيّ، وأجمعوا على أنّ علياً رضي الله عنه ما كان نبيّاً، فلزم القطع بأنّ ظاهر الآية كما أنّه مخصوص فی حق محمد ﷺ، فكذلك مخصوص فی حق سائر الأنبياء عليهم السلام».[۲]

اعرجی نیشابوری (م/۷۲۸ق) متن عبارت فخررازی را درباره دیدگاه حمصی همراه با مناقشه وی آورده و تنها این عبارت را به آن افزوده است:

«واما فضل اصحاب الكساء فلاشك فی دلالة الآية على ذلك، ولهذا ضمّهم إلى نفسه بل قدّمهم فی الذكر».[۳]

که در واقع برگرفته از دیدگاه زمخشری است.

ابوحیان (م/۷٤٥ق) نیز متن عبارت فخررازی را نقل و سپس می‌گوید:

قال الرازی: «إستدلال الحمصی فاسد من وجوه؛

[۱] منها قوله: إن الإنسان لا يدعو نفسه بل يجوز للإنسان أن يدعو نفسه، تقول العرب: «دعوت نفسی إلى كذا فلم تجبنی»، وهذا يسميه أبو على بالتجريد.

[۲] ومنها قوله: وأجمعوا على أن الذی هو غيره هو عليّ، ليس بصحيح، بدليل الأقوال التی سيقت فی المعنى بقوله: وأنفسنا.

[۳] ومنها قوله: فيكون نفسه مثل نفسه، ولا يلزم من المماثلة أن تكون فی جميع الأشياء، بل تكفی المماثلة فی شیء ما، هذا الذی عليه أهل اللغة، لا الذی يقوله المتكلمون: من أن المماثلة تكون فی جميع صفات النفس، هذا اصطلاح منهم لا لغة.

فعلى هذا تكفی المماثلة فی صفة واحدة، وهی كونه من بنی هاشم، والعرب تقول: هذا من أنفسنا: أی: من قبيلتنا.

---

۱. فخررازی، مفاتیح الغیب، ج۸، ص۲٤۸، شبیه به استدلال حمصی از محمد بن حسن شیبانی (زنده در ٦٤۰ق) در نهج البیان، ج۲، ص٤۱-٤۲ نقل شده است.

۲. فخررازی، مفاتیح الغیب، ج۸، ص۲٤۸.

۳. اعرجی نیشابوری، غرائب القرآن، ج۲، ص۱۷۹.

[٤] أما الحديث الذى استدل به فموضوع لا أصل له.
[٥] وهذه النزغة التى ذهب إليها هذا الحمصى من كون علىّ أفضل من الأنبياء سوى محمد، وتلقّفها بعض من ينتحل كلام الصوفية، ووسع المجال فيها، فزعم أن الولى أفضل من النبى، ولم يقصر ذلك على ولىّ واحد، كما قصر ذلك الحمصى، بل زعم: أن رتبة الولاية التى لا نبوة معها أفضل من رتبة النبوة. قال: لأن الولى يأخذ عن الله بغير واسطة، والنبى يأخذ عن الله بواسطة ومن آخذ بلا واسطة أفضل ممن أخذ بواسطة. وهذه المقالة مخالفة لمقالات أهل الإسلام، نعوذ بالله من ذلك، ولا أحد أكذب ممن يدعى أن الولى يأخذ عن الله بغير واسطة، لقد يقشعرّ المؤمن من سماع هذا الافتراء».[1]

البته این مناقشه‌ها و رد و ایرادها که ابوحیان به فخررازی نسبت داده در تفسیر فخررازی نیست؛ شاید فخررازی، قول حمصی را در کتاب دیگر خود آورده و این مناقشه‌ها را بر آن وارد ساخته است و ابوحیان از آن کتاب نقل می‌کند.

پاسخ‌های امامیه: پاسخ امامیه به این مناقشه متنوع و پربار است؛ از جمله بیاضی عاملی (م/۸۷۷ق) که ضمن اذعان به دیدگاه سدید الدین حمصی، ادلهٔ دیگری را برای تأیید قول وی و ابطال مناقشه‌های فخررازی و ابوحیان آورده است از جمله می‌گوید:

«ولأنّه [ای: الامام علی] افضل من الحسنین فی قوله ﷺ «**وأبوهما خير منهما**» وقد جعلهما جدّهما سيدين لأهل الجنة فى الحديث المشهور فيهما... وقول النبى ﷺ «**أىّ الإخوان أفضل...**»[2] و...

نص عبارت وی در اصل هفتم از اصول امامیه ذکر شد.

قاضی نورالله شوشتری (م/۱۰۱۹ق) نیز به تفصیل و با ادلهٔ گوناگون به اثبات افضلیت امام علی بر صحابه و انبیاء جز پیامبر اکرم ﷺ پرداخته است؛ دیدگاه و ادلهٔ وی را در همان اصل هفتم از اصول امامیه ملاحظه کردید وی در پی این کلام، متن مناقشه فخررازی را نقل و سپس در نقد آن می‌گوید:

[اولاً]: إن أراد انعقاد إجماع علماء أهل السنة على أنّ النبى أفضل من كلّ من ليس بنبيّ فلا يسمن ولا يغنى من جوع، وإن أراد إجماع جميع علماء المسلمين حتّى الشيعة فهو غير مسلّم.
[ثانياً]: ما ذكره من أنّ سائر الشيعة قديماً وحديثاً كانوا يستدلّون بهذه الآية على أنّ علياً أفضل

---

۱. ابوحیان، البحر المحیط، ج۳، ص۱۹۰-۱۹۱.
۲. بیاضی، الصراط المستقیم، الباب السابع، ج۱، ص۲۱۰-۲۱۲.

من سائر الصحابة لا يدلّ على أنّ أحداً من الشيعة قبل الفاضل الحمصي لم يستدلّ بها على أفضلية عليعليه السلام من الأنبياء، ولا على أنّهم قديماً وحديثاً لم يخالفوا غيرهم في هذه المسألة حتّى يتمّ دعوى سبق انعقاد الإجماع على وجود ذلك الفاضل.

[ثالثاً]: الحقّ أن يقال: بعدما ظهر بما قرّرناه سابقاً[1] مساواة عليعليه السلام للنبيصلى الله عليه وآله في جوهر النفس وكمالاته النفسانية أنّه لو كان النبيصلى الله عليه وآله أفضل بحسب كمالاته النفسانية من الأنبياء السابقة بحسب سائر الفضائل الثابتة لهم ـ كما هو الظاهر ـ لكان عليعليه السلام أفضل منهم على الإطلاق، وإلّا لكان أفضل منهم بحسب الكمالات النفسية فقد يحمل كلام الفاضل الحمصي وغيره من الإمامية في هذا الباب على أفضليته من الأنبياء بحسب الكمالات النفسية، وليت شعري ما وجه الاستبعاد في أن يكون عليعليه السلام مع كونه نفس النبي ومتشعّباً من نوره وباب مدينة علمه ومقتبساً من مشكاة علومه عند استجماعه للكمالات الشهودية والروحاينة إلى غير ذلك من الكمالات الصوريّة والمعنوية أفضل عن الأنبياءالماضية، الذين غاية خلقهم وإيجادهم ظهور نور محمّدصلى الله عليه وآله ووجوده وإظهار كماله وختمه في عالم شهوده، وقد تفرّق فيهم ما اجتمع في وليّه علي من الصفات الكاملة بفضله تعالى و جوده، وجعل النبيصلى الله عليه وآله علماء أمّته نظيراً لهم بقوله: «**علماء أمّتي كأنبياء بني إسرائيل**» (حلی، تحرير الاحكام، ج۱، ص۳۸؛ احسائی، عوالی اللئالی، ج٤، ص۷۷؛ ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص۸۸)، وقد صحّ عند نقّاد الحديث أنّ عيسى نبي اللهعليه السلام سيقتدي في آخر الزمان بالإمام المهدي من آل محمدصلى الله عليه وآله، وقد جعلهم الله تعالى أولوا الأمر علينا إلى يوم القيامة، وأمرنا النبيصلى الله عليه وآله بأن نتمسّك في ديننا بأذيالهم، ونقتدي بأقوالهم وأفعالهم، بخلاف الأنبياءالسابقة فإنّه لا يلزمنا إلّا مجرّد الإقرار بجملتهم، وأنّهم جاؤوا بالحقّ من عند الحقّ، وأنّ من اتّبعهم نجا ومن خالفهم ضلّ وهلك».[2]

پاسخ به ادعای اجماع فخررازی و به پیروی از وی ابوحیان اندلسی در تفسیر نفحات الرحمن اثر نهاوندی (م/۱۳۷۱ق) آمده است؛ وی می‌گوید:

«انّ دعوى الاجماع على ان كل نبىّ افضل من غير النبي، فى غاية البطلان، بل الاجماع على خلافه، لوضوح أن مريم كانت افضل من انبياء بنى اسرائيل، ولم يكن فى كمالاتها النفسانيّة قصور عن اهليّتها لمنصب النبوة غير أنّ صفة الأُنوثية منعتها عن نيله، والشاهد على ذلك إنّها كانت تحدث الملائكة مشافهة، وزكريّا مع كونه نبيّاً لم يعلم أنّه رأى ملكاً، وانما كان يسمع النداء، وكذلك لم يكن فى كمالات عليعليه السلام قصور عن قابلية رتبة النبوة و لولاختم النبوة بوجود

---

۱. خلاصهٔ استدلال قاضی را در اصل هفتم از اصول امامیه نقل کردیم.

۲. شوشتری، حاشیه علی تفسیر البیضاوی، ج٤، ص۱٤۳-۱٤٤.

خاتم النبیین ﷺ لکان علي ؑ نبیّاً».[۱]

شیخ محمدحسین مظفر (م/۱۳۷۵ق) نیز در مواجهه با مناقشه فخررازی، ابتدا کلام وی را تحلیل کرده می‌گوید:

«ویُستفاد من الرازي فی تفسیر الآیة تسلیمُ دلالتها علی أفضلیه من الصحابة... ونُقل عن الشیعة قدیماً وحدیثاً الاستدلال بذلك علی فضل علي علی جمیع الصحابة وما أجاب الرازي [عن هذا الدعوی] إلّا بدعوی الإجماع علی أن الأنبیاء أفضل من غیرهم قبل ظهور الشیخ محمود الحمصی».

سپس به نقد دیدگاه فخررازی پرداخته می‌گوید:

وفیه: إنّ الإجماع إنّما هو علی فضل صنف الأنبیاء علی غیره من الأصناف، وفضل کلّ نبيّ علی جمیع أُمّته، لا فضل کلّ شخصٍ من الأنبیاء علی کلّ مَن عداهم حتّی لو کان من أُممٍ غیرهم.

فذلك نظیر تفضیل صنف الرجال علی صنف النساء، حیث إنّه لم ینافِ فضل بعض النساء علی کثیر من الرجال.

ولم یختصّ تفضیل أمیر المؤمنین علی من عدا محمد من الأنبیاء بالشیخ محمود الحمصی، حتی ینافی ما ادّعاه الرازی من الاجماع بل قال به الشیعة قبل وجود الحمصی وبعده، مستدلّین بالآیة الکریمه، وغیرها من الآیات والاخبار المتضافرة، التی لیس المقام محل ذکرها، وستعرف بعضاً».[۲]

برخی از مفسران امامیه نیز افضلیت امام علی ؑ را بر انبیاء از آیه ﴿... **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي**...﴾ (بقره/۱۲٤) استفاده کرده‌اند.[۳]

در کتاب جواهرالکلام نیز، پاسخ به مناقشه فخررازی و ابوحیان با تفصیل بیش‌تر آمده می‌گوید:

«استدلال حمصی دو مقدمه دارد فخررازی هر دو مقدمه را پذیرفته است؛ این‌که رسول خدا ﷺ افضل از همه انبیایند، و دوم این‌که علی ؑ در همهٔ کمالات با رسول خدا ﷺ مساوی است ـ سایر سنیان نیز نتوانسته‌ان به‌طور جدی در این مقدمه اشکال کنند ـ و نتیجه این دو مقدمه به

---

۱. نهاوندی، نفحات الرحمن، ج۲، ص۹.
۲. مظفر، دلائل الصدق، ج٤، ص٤٠٧.
۳. سبزواری، مواهب الرحمن، ج٦، ص۲۱.

صورت قهری این است که امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام از سایر انبیاء ـ جز پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ افضل است... فخررازی به ناچار برای رهایی از این نتیجه، آن را ناسازگار با اجماع مسلمین می‌بیند... لیکن این اجماع، کارایی ندارد».[۱]

وی سپس شبیه به همان دلایل قاضی را در ابطال این اجماع می‌آورد و در ادامه می‌گوید:

«حدیثی که حمصی به آن استناد کرده در چند منبع از منابع سنی و با چند سند و با اندکی تفاوت ولی با اشتراک در مضمون نقل شده است پس نمی‌توان آن را نامعتبر دانست».[۲]

وی در ادامه منابع این حدیث را برمی‌شمرد که بزودی در نقد دیدگاه ابوحیان خواهید دید؛ سپس می‌گوید:

افزون بر آن در روایاتی که اهل‌سنت از پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کنند شواهدی مبنی بر برتری سایر امامان شیعه بر انبیاء پیشین وجود دارد مانند اقتدای حضرت عیسی‌علیه‌السلام به نماز امام زمان‌عجل‌الله‌تعالی‌فرجه (مانند: مسلم، الصحیح، ج۱، ص۹۵؛ ابن ماجه، السنن، ج۲، ص۱۳٦۱ و منابع دیگر) که نشانه برتری و افضلیت امام زمان به حضرت عیسی‌علیه‌السلام است. دلیل عقل نیز این معنا را تأیید می‌کند به این‌که چون امام علی‌علیه‌السلام دارای تمام صفات کمالی انبیایند پس برتر از ایشانند؛ بنابراین، عقل، کتاب و سنت، سه شاهد بر افضلیت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام بر سایر انبیاست و در برابر این دلایل قطعی، هیچ اجماعی وجود ندارد.

این نکته نیز لازم به ذکر است که برخلاف ادعای فخررازی، برخی از علمای امامیه پیش از حمصی قائل به افضلیت امام علی‌علیه‌السلام بر سایر انبیاء بوده‌اند؛ شیخ مفید (م/٤۱۳ق) از قول آنان می‌نویسد: «فاستدلّ بها [ای بهذه الآیة] من حکم لأمیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه بأنّه افضل من سالف الأنبیاءعلیهم‌السلام وکافّة الناس سوی نبیّ الهدی محمد».[۳]

مؤلف نفحات الازهار در نقد دیدگاه ابوحیان نیز می‌گوید:

«تعصب ابوحیان از فخررازی و نیشابوری نیز بیشتر است؛ زیرا آن دو در دلالت آیهٔ مباهله و حدیث قطعی الصدوری که حمصی برای اثبات افضلیت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام بر سایر صحابه مطرح کرده بود، مناقشه نکرده‌اند. برخلاف ابوحیان که درصدد مناقشه است و... از سوی دیگر، ابوحیان به رازی نسبت می‌دهد که وی قائل به فساد استدلال حمصی بوده و از سه

---

۱. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۹۷.
۲. همو، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۹۸.
۳. همو، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۹۹-۳۰۲؛ دیدگاه شیخ مفید در رساله‌ای از وی با عنوان «تفضیل امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام علی سائر الصحابة» (ص۲۰) ذکر شده است.

جهت به آن اشکال کرده است. اما چنین چیزی در تفسیر رازی وجود ندارد و ممکن است ابوحیان آن را از مصنفات دیگر رازی گرفته باشد.
نخستین اشکالی که ابوحیان به نقل از رازی مطرح می‌کند آن است که با توجه به عرف عرب، دعوت انسان از خویشتن محذوری ندارد... پاسخ این اشکال را بزودی در نقد دیدگاه دهلوی خواهید دید. افزون بر آن، فخررازی این استدلال را در تفسیر خود تقریر کرده و اشکالی بر آن وارد نساخته است و چنان چه نسبت این گفتار به رازی از سوی ابوحیان صحیح باشد، این کلام بیانگر تناقض‌گویی رازی است.
دومین اشکال وی مربوط به ردّ ادعای اجماع است به این‌که مراد از «انفسنا» در آیه امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام است؛ این اشکال نیز بی‌اساس است، چرا که براساس احادیث موجود در صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن نسائی، مسند أحمد، مستدرك حاکم و سایر منابع معتبر سنیان، مراد از «انفسنا» تنها امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام است نه غیر ایشان...».[1]

وی درباره اشکال مماثلت در یک وجه می‌گوید:

اشکال سوم آن بود که در مماثلت تمامی صفات مورد نظر نیست، بلکه مشابهت در یک صفت نیز کفایت می‌کند، اما این نسبت به فخررازی نمی‌تواند صحیح باشد و در صورت صحت، باز هم بیانگر تناقض‌گویی اوست؛ زیرا فخررازی در تفسیر خود ضمن تقریر استدلال شیعه گفت: «**وذلك يقتضي الإستواء من جميع الوجوه**» و هیچ اشکالی به این استدلال نکرده است.
افزون بر آن‌که اگر در مماثلت یک صفت کفایت می‌کند و آن تعلق امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام به قبیله بنوهاشم است، پس چرا رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله از میان بنوهاشم تنها امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام را فراخواند و آیه را تخصیص زد؟!
اما این‌که ابوحیان روایت مورد استناد مرحوم حمصی را جعلی دانسته است، یا ناشی از جهل وی به احادیث است و یا نشانهٔ تعصب و عناد او؛ چراکه این حدیث در میان مسلمانان متفقّ علیه است و تعدادی از راویان بزرگ سنی آن را نقل کرده‌اند. در کتاب نفحات الأزهار (ج۱۹، ص۲۲۱-۲۳۷)، نام سی و هشت تن از راویان و ناقلان این حدیث ذکر و به تفصیل رجال آن روایات مورد بررسی قرار گرفته و اسانید آنها تصحیح شده است».[2]

در پایان این بحث به دیدگاه آیةالله جوادی می‌رسیم؛ ایشان در مقام پاسخ به فخررازی و پیروان او می‌گوید:

---

۱. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۴۰۱-۴۰۳.
۲. همو، جواهرالکلام، ج۳، ص۴۰۴.

«افزون بر روایاتی که بیان می‌کنند که فضائل همه انبیاء را وجود مبارک امیرمؤمنان﵇ یکجا داراست مانند روایت نبوی که فرمود: «**من أراد ان ینظر إلی علم آدم و...**» شاهد دیگر بر برتری وی بر پیامبران پیشین﵈ آن است که اولاً مقام و منزلت هر پیامبری در حدّ کتاب آسمانی اوست؛ و قرآن کریم نه تنها مصدّق تورات و انجیل و صحف انبیای سلف است، بلکه بر آنها هیمنه، سلطه و سیطره دارد: ﴿**وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ**﴾ (مائده/٤٨)؛ ثانیاً: براساس حدیث ثقلین (طوسی، الامالی، ص١٦٢؛ ترمذی، السنن، ج٥، ص٤٣٤) همه اهل‌بیت﵈ به‌ویژه وجود مبارک امیرمؤمنان﵇ در همهٔ درجات معنوی در ردیف قرآن کریم‌اند و حقیقتی در قرآن نیست که اهل‌بیت﵈ به آن نرسیده باشند، چنان‌که اهل‌بیت﵈ نیز کمالی ندارند که قرآن کریم فاقد آن باشد، وگرنه جدایی قرآن و عترت لازم می‌آید، درحالی‌که معیّت قرآن و عترت تا حوض کوثر، به این معناست که در عالم ظاهر، برزخ، قیامت کبرا و در همهٔ درجات طولی، هیچ درجه‌ای از درجات حقیقی نیست که قرآن دارای آن درجه باشد و اهل‌بیت﵈ آن را نداشته باشند.

براساس این شواهد، اهل‌بیت عصمت، به‌ویژه حضرت امیرمؤمنان﵇ حقیقت قرآن کریم را به همراه دارند و از آن‌جا که قرآن کریم بر همهٔ کتاب‌های پیامبران سلف سیطره دارد و درجه انبیای سلف در حد کتاب‌های آنان است و علی بن ابی طالب﵇ به کنه قرآنِ مهیمن رسیده است، به یقین از پیامبران دیگر برتر است».[1]

سپس آیة‌الله جوادی در نقد اجماع ادعایی فخررازی می‌نویسد:

اولاً چنین اجماعی نیست، به دلیل روایاتی به مضمون روایت «من أراد...». این روایات در حد استفاضه است و از مجموع آنها برتری آن حضرت بر انبیاء ثابت می‌شود و خبر واحد نیست که با آن این گونه معارف اعتقادی ثابت نشود. ثانیاً آن اجماع حجت نیست، زیرا معصوم در آن نیست...

آری علی﵇ نبوت نداشت؛ اما از پشتوانهٔ نبوت ـ یعنی ولایت ـ که به نبوّت ارزش می‌بخشد، برخوردار بود.

نباید تعجب شود که چگونه غیر نبیّ، یعنی امیرمؤمنان﵇ بر نبیّ برتری دارد، چون آن حضرت جانشین پیامبر گرامی اسلامﷺ است و محدودهٔ رسالت رسول خداﷺ تمامی گسترهٔ زمین و زمان بوده است؛ بر خلاف پیامبران دیگر که یا مرز رسالتشان هم از نظر مکان محدود بود و هم از نظر زمان؛ مانند پیامبران غیر اولواالعزم؛ یا اگر هم رسالتشان سراسر زمین را در بر می‌گرفت، مانند پیامبران «اولواالعزم»، در زمانی خاص بوده است، پس زعامت مطلق در عرصهٔ

---

١. جوادی آملی، تسنیم، ج٤، ص٦٠-٦١.

زمین و پهنای زمان، ویژهٔ رسول اکرمﷺ است و امیرمؤمنان‌علیه‌السلام جانشین چنین مقامی است و در ارزیابی باید «نایب» را با «منوب عنه» او سنجید و امیرمؤمنان‌علیه‌السلام جانشین پیامبر اسلامﷺ است نه جانشین انبیای سلف‌علیهم‌السلام؛ و اگر اجماعی منعقد باشد، قدر متیقن آن دلیل لُبّی این است که هر پیامبری بر وصیّ، نائب و امام بعد از خود که جانشین اوست برتر است».[1]

از آن‌چه که آیةالله جوادی دربارهٔ «ولایت» به‌عنوان پشتوانه نبوت اشاره کرد می‌توان به تفاوت اساسی دیدگاه امامیه با دیدگاه صوفیه دربارهٔ مقولهٔ ولایت پی برد و به اتهام ابوحیان که دیدگاه امامیه را برگرفته از صوفیه می‌داند پایان داد.

مناقشه‌های ابن‌تیمیه: ابن‌تیمیه (م/۷۲۸ق) در این زمینه با تفصیل نسبی بحث کرده است؛ دیدگاه‌ها و مناقشه‌های وی در ردّ ادلهٔ ابن‌مطهر حلی است که با دو دسته دلیل از این آیه، ولایت انحصاری امام علی‌علیه‌السلام و نیز امام حسن و امام حسین‌علیهما‌السلام را اثبات کرده است؛ بنابراین، اساس اقوال ابن‌تیمیه به محور دوم بحث ـ درباره ولایت ـ ارتباط دارد هرچند برخی از مناقشه‌های وی به تناسب بحث دربارهٔ محور اول ـ درباره فضیلت ـ نیز به چشم می‌خورد. ابن‌مطهر حلّی (م/۷۲٦ق) ـ همان‌گونه که در اصل هشتم از اصول امامیه ملاحظه کردید ـ در دلیل اول می‌گوید:

«وَهَذِهِ الآيَةُ دَلِيلٌ عَلَى ثُبُوتِ الْإِمَامَةِ لِعَلِيٍّ لِأَنَّهُ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ نَفْسَ رَسُول اللَّهِﷺ، وَالِاتِّحَادُ مُحَالٌ، فَيَبْقَى [فينبغي] الْمُرَادُ بِالْمُسَاوَاةِ لَهُ الْوَلَايَةُ. [وفی نسخة اخری فَيَبْقَى الْمُرَادُ: الْمُسَاوِي، وَلَهُﷺ الْوَلَايَةُ الْعَامَّةُ، فَكَذَا الْمُسَاوِيَةُ]» و در دلیل دوم می‌گوید: «لَوْ كَانَ غَيْرُ هَؤُلَاءِ مُسَاوِيًا لَهُمْ وَأَفْضَلَ مِنْهُمْ فِي اسْتِجَابَةِ الدُّعَاءِ لِأَمْرِهِ تَعَالَى بِأَخْذِهِمْ مَعَهُ لِأَنَّهُ فِي مَوْضِعِ الْحَاجَةِ، وَإِذَا كَانُوا هُمُ الْأَفْضَلُ تَعَيَّنَتِ الْإِمَامَةُ فِيهِمْ. وَهَلْ تَخْفَى دَلَالَةُ هَذِهِ الآيَةِ عَلَى الْمَطْلُوبِ إِلَّا [عَلَى] مَنِ اسْتَحْوَذَ الشَّيْطَانُ عَلَيْهِ، وَأَخَذَ بِمَجَامِعِ قَلْبِهِ، وَحُبِّبَتْ إِلَيْهِ الدُّنْيَا الَّتِي لَا يَنَالُهَا إِلَّا بِمَنْعِ أَهْلِ الْحَقِّ مِنْ حَقِّهِمْ؟»[2]

ابن‌تیمیه در مقام نقد و مناقشه می‌گوید:

«وَالْجَوَابُ أَنْ يُقَالَ:
[۱]: أَمَّا أَخْذُهُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فِي الْمُبَاهَلَةِ فَحَدِيثٌ صَحِيحٌ، رَوَاهُ مُسْلِمٌ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ. قَالَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ
[۲]: لَمَّا نَزَلَتْ الآيَةُ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِﷺ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ

---

۱. جوادی آملی، تسنیم، ج٤، ص٦١-٦٢.
۲. حلی، منهاج الکرامة، ص١٢٤؛ و نیز، ر.ک: همو، نهج الحق، ص١٧٧.

أَهْلِی» . وَلَكِنْ لَا دَلَالَةَ فِی ذَلِكَ عَلَى الْإِمَامَةِ وَلَا عَلَى الْأَفْضَلِيَّةِ. وَقَوْلُهُ: «قَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ نَفْسَ رَسُولِ اللَّهِﷺ، وَالِاتِّحَادُ مُحَالٌ، فَبَقِی الْمُسَاوَاةُ لَهُ، وَلَهُ الْوِلَايَةُ الْعَامَّةُ، فَكَذَا الْمُسَاوِيَةُ

[۳]: قُلْنَا: لَا نُسَلِّمُ أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ إِلَّا الْمُسَاوَاةُ، وَلَا دَلِيلَ عَلَى ذَلِكَ، بَلْ حَمْلُهُ عَلَى ذَلِكَ مُمْتَنِعٌ، لِأَنَّ أَحَدًا لَا يُسَاوِي رَسُولَ اللَّهِﷺ: لَا عَلِيًّا وَلَا غَيْرَهُ

[٤]: وَهَذَا اللَّفْظُ فِي لُغَةِ الْعَرَبِ لَا يَقْتَضِي الْمُسَاوَاةَ.

وی سپس چند آیه که در آن تعبیر «انفس» به کار رفته را ذکر می‌کند مانند آیات ۱۲ و ۱۵/نور؛ ٥٤ و ۸۵/بقره؛ ۲۹/نساء و ۱۱/حجرات تا اثبات کند این واژه به معنای تساوی نیست و در پی آن می‌گوید:

[٥]: بَلْ هَذَا اللَّفْظُ يَدُلُّ عَلَى الْمُجَانَسَةِ وَالْمُشَابَهَةِ. وَالتَّجَانُسُ وَالْمُشَابَهَةُ يَكُونُ بِالِاشْتِرَاكِ فِي الْإِيمَانِ، فَالْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فِی الْإِيمَانِ، وَهُوَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ: ﴿**لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا**﴾ (النُّور/۱۲)، وَقَوْلُهُ: ﴿**وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ**﴾ (الْحُجُرَاتِ/۱۱). وَقَدْ يَكُونُ بِالِاشْتِرَاكِ فِی الدِّين، وَإِنْ كَانَ فِيهِمُ الْمُنَافِقُ، كَاشْتِرَاكِ الْمُسْلِمِينَ فِی الْإِسْلَامِ الظَّاهِرِ.

[٦]: وَإِنْ كَانَ مَعَ ذَلِكَ الِاشْتِرَاكُ فِی النَّسَب فَهُوَ أَوْكَدُ. وَقَوْمُ مُوسَى كَانُوا أَنْفُسَنَا ـ فی قوله تعالی ﴿**فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ**﴾ (البقرة/٥٤) ـ بِهَذَا الِاعْتِبَارِ.

[۷]: قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿**تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ**﴾ (آل‌عمران/٦١) أَیْ رِجَالَنَا وَرِجَالَكُمْ، أَی الرِّجَالُ الَّذِينَ هُمْ مِنْ جِنْسِنَا فِي الدِّينِ وَالنَّسَبِ، وَالرِّجَالُ الَّذِينَ هُمْ مِنْ جِنْسِكُمْ. أَوِ الْمُرَادُ التَّجَانُسُ فِی الْقَرَابَةِ فَقَطْ

[۸]: لِأَنَّهُ قَالَ: ﴿**أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ**﴾ فَذَكَرَ الْأَوْلَادَ وَذَكَرَ النِّسَاءَ وَالرِّجَالَ، فَعُلِمَ أَنَّهُ أَرَادَ الْأَقْرَبِينَ إِلَيْنَا مِنَ الذُّكُورِ وَالْإِنَاثِ، مِنَ الْأَوْلَادِ وَالْعَصَبَةِ. وَلِهَذَا دَعَا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنَ الْأَبْنَاءِ، وَدَعَا فَاطِمَةَ مِنَ النِّسَاءِ، وَدَعَا عَلِيًّا مِنْ رِجَالِهِ، وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ أَحَدٌ أَقْرَبُ إِلَيْهِ نَسَبًا مِنْ هَؤُلَاءِ، وَهُمُ الَّذِينَ أَدَارَ عَلَيْهِمُ الْكِسَاءَ.

[۹]: وَالْمُبَاهَلَةُ إِنَّمَا تَحْصُلُ بِالْأَقْرَبِينَ إِلَيْهِ، وَإِلَّا فَلَوْ بَاهَلَهُمْ بِالْأَبْعَدِينَ فِی النَّسَب، وَإِنْ كَانُوا أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ، لَمْ يَحْصُلِ الْمَقْصُودُ؛ فَإِنَّ الْمُرَادَ أَنَّهُمْ يَدْعُونَ الْأَقْرَبِينَ، كَمَا يَدْعُو هُوَ الْأَقْرَبَ إِلَيْهِ. وَالنُّفُوسُ تَحْنُو عَلَى أَقَارِبِهَا مَا لَا تَحْنُو عَلَى غَيْرِهِمْ، وَكَانُوا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِﷺ، وَيَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ إِنْ بَاهَلُوهُ نَزَلَتِ الْبَهْلَةُ عَلَيْهِمْ وَعَلَى أَقَارِبِهِمْ، وَاجْتَمَعَ خَوْفُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَعَلَى أَقَارِبِهِمْ، فَكَانَ ذَلِكَ أَبْلَغَ فِی امْتِنَاعِهِمْ، وَإِلَّا فَالْإِنْسَانُ قَدْ يَخْتَارُ أَنْ يَهْلَكَ وَيَحْيَا ابْنُهُ، وَالشَّيْخُ الْكَبِيرُ قَدْ يَخْتَارُ الْمَوْتَ إِذَا بَقِيَ أَقَارِبُهُ فِی نِعْمَةٍ وَمَال. وَهَذَا مَوْجُودٌ كَثِيرٌ. فَطَلَبَ مِنْهُمُ الْمُبَاهَلَةَ بِالْأَبْنَاءِ وَالنِّسَاءِ وَالرِّجَالِ وَالْأَقْرَبِينَ مِنَ الْجَانِبَيْنِ، فَلِهَذَا دَعَا هَؤُلَاءِ.

[۱۰]: وَآيَةُ الْمُبَاهَلَةِ نَزَلَتْ سَنَةَ عَشْرٍ ; لَمَّا قَدِمَ وَفْدُ نَجْرَانَ، وَلَمْ يَكُنِ النَّبِيُّﷺ قَدْ بَقِيَ مِنْ أَعْمَامِهِ إِلَّا الْعَبَّاسُ

[۱۱]: وَالْعَبَّاسُ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّابِقِينَ الْأَوَّلِينَ، وَلَا كَانَ لَهُ بِهِ اخْتِصَاصٌ كَعَلِيٍّ.
[۱۲]: وَأَمَّا بَنُو عَمِّهِ فَلَمْ يَكُنْ فِيهِمْ مِثْلُ عَلِيٍّ، وَكَانَ جَعْفَرٌ قَدْ قُتِلَ قَبْلَ ذَلِكَ. فَإِنَّ الْمُبَاهَلَةَ كَانَتْ لَمَّا قَدِمَ وَفْدُ نَجْرَانَ سَنَةَ تِسْعٍ أَوْ عَشْرٍ، وَجَعْفَرٌ قُتِلَ بِمُؤْتَةَ سَنَةَ ثَمَانٍ، فَتَعَيَّنَ عَلِيٌّ رضي الله عنه. وَكَوْنُهُ تَعَيَّنَ لِلْمُبَاهَلَةِ؛ إِذْ لَيْسَ فِي الْأَقَارِبِ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ، لَا يُوجِبُ أَنْ يَكُونَ مُسَاوِيًا لِلنَّبِيِّ ﷺ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ، بَلْ وَلَا أَنْ يَكُونَ أَفْضَلَ مِنْ سَائِرِ الصَّحَابَةِ مُطْلَقًا
[۱۳]: بَلْ لَهُ بِالْمُبَاهَلَةِ نَوْعُ فَضِيلَةٍ، وَهِيَ مُشْتَرَكَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ فَاطِمَةَ وَحَسَنٍ وَحُسَيْنٍ، لَيْسَتْ مِنْ خَصَائِصِ الْإِمَامَةِ، فَإِنَّ خَصَائِصَ الْإِمَامَةِ لَا تَثْبُتُ لِلنِّسَاءِ
[۱٤]: وَلَا يَقْتَضِي أَنْ يَكُونَ مَنْ بَاهَلَ بِهِ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ الصَّحَابَةِ، كَمَا لَمْ يُوجِبْ أَنْ تَكُونَ فَاطِمَةُ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ الصَّحَابَةِ.

ابن‌تیمیه در پاسخ به دلیل دوم ابن‌مطهر حلی درباره امامت حضرت علی و حسنین علیهم‌السلام می‌نویسد:

وَأَمَّا قَوْلُ الرَّافِضِيِّ: «لَوْ كَانَ غَيْرُ هَؤُلَاءِ مُسَاوِيًا لَهُمْ، أَوْ أَفْضَلَ مِنْهُمْ فِي اسْتِجَابَةِ الدُّعَاءِ لَأَمَرَهُ تَعَالَى بِأَخْذِهِمْ مَعَهُ؛ [لِأَنَّهُ] فِي مَوْضِعِ الْحَاجَةِ». فَيُقَالُ فِي الْجَوَابِ:
[۱۵]: لَمْ يَكُنِ الْمَقْصُودُ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ، فَإِنَّ دُعَاءَ النَّبِيِّ ﷺ وَحْدَهُ كَافٍ، وَلَوْ كَانَ الْمُرَادُ بِمَنْ يَدْعُوهُ مَعَهُ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ؛ لَدَعَا الْمُؤْمِنِينَ كُلَّهُمْ وَدَعَا بِهِمْ، فَكَثْرَةُ الدُّعَاءِ أَبْلَغُ فِي الْإِجَابَةِ. لَكِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَقْصُودُ دَعْوَةَ مَنْ دَعَاهُ لِإِجَابَةِ دُعَائِهِ، بَلْ لِأَجْلِ الْمُقَابَلَةِ بَيْنَ الْأَهْلِ وَالْأَهْلِ. وَنَحْنُ نَعْلَمُ بِالِاضْطِرَارِ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَوْ دَعَا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ، وَطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ، وَابْنَ مَسْعُودٍ وَأُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ وَغَيْرَهُمْ لِلْمُبَاهَلَةِ، لَكَانُوا مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ اسْتِجَابَةً لِأَمْرِهِ، وَكَانَ دُعَاءُ هَؤُلَاءِ وَغَيْرِهِمْ أَبْلَغَ فِي إِجَابَةِ الدُّعَاءِ، لَكِنْ لَمْ يَأْمُرْهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِأَخْذِهِمْ معه لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَحْصُلُ بِهِ الْمَقْصُودُ.
[۱٦]: فَإِنَّ الْمَقْصُودَ أَنَّ أُولَئِكَ يَأْتُونَ بِمَنْ يُشْفِقُونَ عَلَيْهِ طَبْعًا، كَأَبْنَائِهِمْ وَنِسَائِهِمْ وَرِجَالِهِمُ الَّذِينَ هُمْ أَقْرَبُ النَّاسِ إِلَيْهِمْ.
[۱۷]: فَلَوْ دَعَا النَّبِيُّ ﷺ قَوْمًا أَجَانِبَ لَأَتَى أُولَئِكَ بِأَجَانِبَ، وَلَمْ يَكُنْ يَشْتَدُّ عَلَيْهِ نُزُولُ الْبَهْلَةِ بِأُولَئِكَ الْأَجَانِبِ، كَمَا يَشْتَدُّ عَلَيْهِمْ نُزُولُهَا بِالْأَقْرَبِينَ إِلَيْهِمْ، فَإِنَّ طَبْعَ الْبَشَرِ يَخَافُ عَلَى أَقْرَبِيهِ، مَا لَا يَخَافُ عَلَى الْأَجَانِبِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَدْعُوَ قَرَابَتَهُ، وَأَنْ يَدْعُوَا أُولَئِكَ قَرَابَتَهُمْ. وَالنَّاسُ عِنْدَ الْمُقَابَلَةِ تَقُولُ كُلُّ طَائِفَةٍ لِلْأُخْرَى: أَزْهِنُوا عِنْدَنَا أَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَكُمْ، فَلَوْ رَهَنَتْ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَجْنَبِيًّا لَمْ يَرْضَ أُولَئِكَ، كَمَا أَنَّهُ لَوْ دَعَا النَّبِيُّ الْأَجَانِبَ لَمْ يَرْضَ أُولَئِكَ الْمُقَابِلُونَ لَهُ.
[۱۸]: وَلَا يَلْزَمُ أَنْ يَكُونَ أَهْلُ الرَّجُلِ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ إِذَا قَابَلَ بِهِمْ لِمَنْ يُقَابِلُهُ بِأَهْلِهِ. فَقَدْ تَبَيَّنَ أَنَّ الْآيَةَ لَا دَلَالَةَ فِيهَا أَصْلًا عَلَى مَطْلُوبِ الرَّافِضِيِّ، لَكِنَّهُ وَأَمْثَالَهُ مِمَّنْ فِي قَلْبِهِ زَيْغٌ، كَالنَّصَارَى الَّذِينَ يَتَعَلَّقُونَ بِالْأَلْفَاظِ الْمُجْمَلَةِ وَيَدَعُونَ النُّصُوصَ الصَّرِيحَةَ، ثُمَّ قَدْحُهُ فِي خِيَارِ الْأُمَّةِ بِزَعْمِهِ

الْكَاذِب، حَيْثُ زَعَمَ أَنَّ الْمُرَادَ بِالْأَنْفُسِ: الْمُسَاوُونَ، وَهُوَ خِلَافُ الْمُسْتَعْمَل فِي لُغَةِ الْعَرَب.
[۱۹]: وَمِمَّا يُبَيِّنُ ذَلِكَ أَنَّ قَوْلَهُ: «نِسَاءَنَا» لَا يَخْتَصُّ بِفَاطِمَةَ، بَلْ مَنْ دَعَاهُ مِنْ بَنَاتِهِ كَانَتْ بِمَنْزِلَتِهَا فِي ذَلِكَ، لَكِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ إِذْ ذَاكَ إِلَّا فَاطِمَةُ، فَإِنَّ رُقَيَّةَ وَأُمَّ كُلْثُوم وَزَيْنَبَ كُنَّ قَدْ تُوُفِّينَ قَبْلَ ذَلِكَ. فَكَذَلِكَ «أَنْفُسَنَا» لَيْسَ مُخْتَصًّا بِعَلِيٍّ، بَلْ هَذِهِ صِيغَةُ جَمْع، كَمَا أَنَّ «نِسَاءَنَا» صِيغَةُ جَمْع وَكَذَلِكَ «أَبْنَاءَنَا» صِيغَةُ جَمْع، وَإِنَّمَا دَعَا حَسَنًا وَحُسَيْنًا لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِمَّنْ يُنْسَبُ إِلَيْهِ بِالْبُنُوَّةِ سِوَاهُمَا، فَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ إِنْ كَانَ مَوْجُودًا إِذْ ذَاكَ فَهُوَ طِفْلٌ لَا يُدْعَى، فَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ هُوَ ابْنُ مَارِيَةَ الْقِبْطِيَّةِ... وَعَاشَ بِضْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا وَمَاتَ».[۱]

یکی از علمای اهل‌سنت به نام سلیمان بن عبدالقوی طوفی (م/۷۱۶ق) فهرست ادلهٔ شیعه را درباره افضلیت اصحاب کساء آورده ـ که در پایان اصل چهارم از اصول امامیه از وی نقل کردیم ـ ولی مناقشه‌ای درباره آن صورت نداده است، خالد بن فوزی حمزه از معاصران در پانوشت کتاب طوفی، دیدگاه‌ها و مناقشه‌های ابن‌تیمیه را به صورت خلاصه در نقد برخی از مطالب این فهرست آورده است.[۲] بزودی قول وی در گفتار چهارم از فصل پنجم ارزیابی خواهد شد. ان‌شاءالله

پاسخ‌های امامیه: دیدگاه محمدجواد بلاغی (م/۱۳۵۲ق) را در اصل هفتم از اصول امامیه ملاحظه کردید، وی در ادامه مباحث خود به نقد مناقشه‌های ابن‌تیمیه پرداخته می‌گوید:

«إنّ ابن تيميه قد اعترف بصحة الحديث الدال على نفس رسول الله ﷺ في الآية علي عليه السلام ولكن حاول ان يمنع ما أشرنا إلى وجهه الوضاح من الدلالة على امتياز اميرالمؤمنين بالفضيلة ومقام الإمامة والزعامة الكبرى فقال ما ملخصه «ان المراد بالانفس في الآية هو من يتصل بالقرابة والقومية واستشهد لذلك بقوله تعالى: ﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ (البقرة/٥٤) في قصة بني اسرائيل وغيرها»... فقيل له: إنّ اضافة النفس قد تفع باعتبار نوع من الرابط كالقرابة والجامعة القومية ولكن هل يخفى ان النفس اذ جعلت مقابلة للاقرباء بل اقرب الأقرباء كما في الآية وفي قوله تعالى ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ (التحريم/٦) و ﴿الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ﴾ (الزمر/١٧، الشورى/٤٣) فلا تكون النفس مستعملة إلّا على وجه الحقيقة كما في تلك الآيات او على وجه المجاز والاستعارة لمن ينزل بما أشرنا اليه من وجوه الشبه[۳] بحسب كل انسان بمنزلة نفس الانسان الخاصة به كما في هذه الآية كما ذكرناه من الدعوة ـ ولابد من يكون

---

۱. ابن‌تیمیه، منهاج السنة، ط محقق، ج۷، ص۱۲۲-۱۲۹.
۲. ر.ک: پانوشت طوفی، الاشارات الالهیة، ص۵۲.
۳. بمعنى ان وجود الشخص في الاثر والمزايا والفضيلة والغاية بمنزلة وجوده في ذلك او اقرب الناس الى مقام وجوده مايطلبه من غاية وجوده وبذلك يقول: «هذا نفسي بتنزيل صحيح ومجاز مقبول». منه

الداعی غیر المدعوّ ـ والروایة الصحیحة المستفیضة المتفق علیها (وهی الروایة سعد بن ابی وقاص).

وی سپس به نقض و اضطراب دیدگاه ابن‌تیمیه در خصوص عدم حضور عباس و سایر اقربا در مباهله اشاره کرده و می‌گوید:

«فانظر الی اضطراب هذا الرجل فإنّه بعد الاطناب فی المغالطه والغفلة عن مقابلة النفس بالأقرب الأقرباء رجع الی الاعتراف بان المقام مقام امتیاز فی الفضل الدینی وکرامة الارفع ـ حیث قال ان العباس لم یکن من السابقین الاولین ـ بحیث یناسب ان یأمر الله رسولهﷺ بان یعبر عن علیؑ لأجل ذلك بأنّه نفسه ولایخفی أنّ هذا لیدل علی أقصی ما تسعه الاستعارة و وجه المجاز فی التفوق بالکمال والولایة العامة بعد ما یختص بالرسالة تفوقاً تلزمه الإمامة بعد رسول اللهﷺ».[۱]

تقریباً شبیه به همین پاسخ در مواهب الرحمن عبدالاعلی سبزواری (م/۱٤۱٤ق) آمده است که می‌گوید:

«ان اطلاق الانفس باعتبار رابطه القرابة والقومیة صحیح لا بأس به کما فی الآیة ﴿**فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ**﴾ وغیرها ولکن هذا الاستعمال فی آیة المباهلة بعید فان جعل الانفس مقابل الاقرباء مثل النساء والابناء لایراد منها الا المعنی الحقیقی الواقعی والادعائی التنزیلی...».[۲]

همین پاسخ در تفسیر تسنیم به چشم می‌خورد می‌گوید:

اگر در آیه مورد بحث می‌فرمود: «تعالوا ندع انفسنا وانفسکم» همین معنای مطلق پیوند قومی را افاده می‌کرد اما اگر انفس، جداگانه در کنار نزدیک‌ترین افراد قوم یا شخص مثل ابناء و نساء ذکر شود ـ که قوی‌ترین پیوندهای قومی است ـ به معنای مطلق رابطه قومی نیست و تفصیل قاطع شرکت است مانند ﴿**قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا**﴾ (تحریم/٦) پس، معنای آیه این است که یا خود تو یا کسی که بمنزلهٔ جان توست... و کسی که بمنزلهٔ جان انسان است با کسی که با انسان پیوند خویشاوندی دارد متفاوت است و تفصیل قاطع شرکت است. البته توقع پاسخگویی مفصل به این گونه شبهات در تفسیر موضوعی یا رساله مستقل رواست نه تفسیر ترتیبی...».[۳]

حسینی میلانی از معاصران با تفصیل بیش‌تری به نقد ابن‌تیمیه پرداخته که بدین شرح است،

---

۱. بلاغی، آلاء الرحمن، ج۱، ص۲۹۲-۲۹۳.
۲. سبزواری، مواهب الرحمن، ج٦، ص۲۰.
۳. جوادی آملی، تسنیم، ج۱٤، ص٤٦۲-٤٦۳.

وی ابتدا می‌گوید در کلام ابن‌تیمیه چند نکته قابل توجه به چشم می‌خورد که لازم است به آنها توجه شود.

یکم: اعتراف به صحت حدیث مباهله. این موضوع ردّی است بر اهل‌سنتی که در صحت حدیث تشکیک کرده‌اند...

دوم: اعتراف به اختصاص جریان مباهله به اهل‌بیت‌علیهم‌السلام. این نکته نیز ردّی بر مخالفان اهل‌بیت‌علیهم‌السلام است که با تحریف حدیث، به حذف نام امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام یا افزودن نام دیگران اقدام نموده‌اند.

سوم: از سویی اعتراف به این‌که اهل‌بیت‌علیهم‌السلام همان کسانی هستند که پیامبر کساء را بر سر ایشان قرار داد که رد ادعایی است که افراد دیگری را داخل در مصداق اهل‌بیت می‌داند. از سویی دیگر در سخن وی تناقض‌گویی است؛ زیرا وی در جایی دیگر از منهاج السنة ادعا کرده است که براساس سیاق آیه تطهیر، زنان پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله نیز در مصداق اهل‌بیت داخلند!

چهارم: اعتراف به این‌که آیه مباهله نوعی فضیلت برای امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام محسوب می‌شود.

وی پس از بیان این نکات می‌گوید:

در کلام ابن‌تیمیه درباره افضلیت و امامت امیرمؤمنان‌علیه‌السلام اضطراب و تهافت وجود دارد. نخستین اشکال وی آن است که احدی با رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله مساوی نیست.

در پاسخ باید گفت که این سخن، اشکالی علمی به حساب نمی‌آید و صرفاً جنبه جدلی دارد، زیرا منظور از مساوات امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام با رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله مقایسهٔ آن دو بزرگوار با یکدیگر نیست، بلکه صرفاً بیان اشتراک ایشان در همهٔ کمالات جز نبوت است. همه قبول دارند که پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله برترین آفریدهٔ خداوند است و از نظر رتبه و مقام، احدی با ایشان برابر نیست؛ اما سخن در رتبهٔ پس از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله است.

براساس روایت امام صادق‌علیه‌السلام، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام در پاسخ یکی از عالمان یهودی که دربارهٔ نبی بودن حضرتش سؤال کرده بود فرمودند: «**ویلك، انّما انا عبد من عبید محمد**صلی‌الله‌علیه‌وآله» (کلینی، الکافی، ج۱، ص۹۰، ح۵؛ طبرسی، الاحتجاج، ج۱، ص۳۱۳) بر پایهٔ این حدیث، امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام خود را تابع رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله معرفی می‌کند و مسلّم است که در رتبهٔ ایشان قرار ندارد؛ اما این بدان معنا نیست که وجود کمالات رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله در امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام ممتنع باشد؛ بلکه براساس ادلهٔ فراوان، امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام با رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله در تمام کمالات جز نبوت مساوی هستند، برخی از ادلهٔ آن بدین شرح است: رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله در چند مورد با روایات صحیح السند دربارهٔ امیرالمؤمنین فرمودند: «**عليّ مني وأنا من عليّ وهو وليّكم بعدي**».

در داستان سورهٔ توبه فرمودند: «**لا يؤدّي عنّي إلّا أنا أو رجل منّي**» (نسائی، السنن الکبری، ج۵،

ص۱۲۹، ح۸٤٦۲ و ص۳۱۸، ح۸٤٥۸؛ الخصائص، ص۹۰ با اندکی اختلاف؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج۱، ص۳۰۸، ح۳۱۵ و ص۳۱۵، ح۳۲۵ و ص۳۱۷، ح۳۲۷ و منابع دیگر).
و نیز پیامبر خداﷺ به هیأت ثقیف فرمودند: «**لَتُسلمن أو لأبعثن رجلاً مني ـ أو قال: مثل نفسي ـ فليضربّن أعناقكم، وليسبينّ ذر اريكم، وليأخذنّ أموالكم. قال عمر: فوالله ما اشتهيّت الإمارة إلّا يومئذٍ فجعلت أنصب صدري له رجاء أن يقول: هذا، فالتفت إلى عليّ رضي الله عنه فأخذ بيده، ثمّ قال: «هو هذا، هو هذا»** (صنعانی، المصنف، ج۱۱، ص۲۲٦، رقم ۲۰۳۸۹؛ ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ج۳، ص۱۱۱۰؛ خوارزمی، المناقب، ص۱۳٦ و منابع دیگر)
رسول اکرمﷺ در جای دیگری، حضرت امیرالمؤمنینؑ را در جایگاه خویش قرار داد، آن‌گاه که فرمود: «**إنّ منكم رجلاً من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلتُ على تنزيله، فاستشرف لها القوم وفيهم أبوبكر وعمر. قال أبوبكر: أنا هو؟ قال: «لا» قال عمر: أنا هو؟ قال: «لا». ثم قال: «ولكن خاصف النعل «وكان أعطى عليّاً نعله يخصفها»**». (ابن‌حنبل، المسند، ج۳، ص۳۳؛ ترمذی، السنن، ج۵، ص۲۹۸؛ حاکم نیشابوری، المستدرك، ج۲، ص۱۳۸)
پس مساوی بودن امیرالمؤمنینؑ با رسول خداﷺ در کمالات، موضوعی است که آیات قرآن و روایات رسول خداﷺ بر آن دلالت دارند. و وظیفه ما اطاعت و پیروی است.

وی در پاسخ ابن‌تیمیه که می‌گفت: براساس لغت عرب، واژه «نفس» بر مساوات دلالت ندارد و مراد «انفسنا» در آیه خویشاوندی با پیامبر است و برای اثبات ادعای خود به چند آیه از قرآن استناد کرد می‌گوید:

لیکن در قرآن، گاهی «نفس» و «اقرباء» در مقابل هم به کار رفته‌اند مانند ﴿**قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا**﴾ (تحریم/٦) و نیز این آیه که می‌فرماید: ﴿**إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**﴾ (زمر/۱۵، شوری/٤۵). در این دو آیه «نفس» در مقابل «اهل» به کار رفته پس، نمی‌توان گفت مراد از «نفس» خانواده و خویشاوندان نزدیک فرد است. البته «نفس» در این آیات به معنای حقیقی آن استعمال شده است، اما در آیهٔ مباهله بر وجه مجاز دربارهٔ کسی به کار رفته که بمنزلهٔ خود پیامبر است و گفتیم در مجاز، أقرب المجازات مقدم است و آن مساوات می‌باشد، در نتیجه علیؑ نفس پیامبرﷺ است و در کمالات با ایشان مساوی است.

وی دربارهٔ قول ابن‌تیمیه که می‌گوید:

«استعانت رسول خداﷺ برای دعا معنا ندارد، زیرا دعای رسول خداﷺ به تنهایی کفایت می‌کند».

چنین پاسخ می‌دهد:

این ادعای، اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا براساس روایات، رسول خداﷺ از اهل‌بیت در خواست کردند که به هنگام دعای حضرت، «آمین» بگویند، از همین رو اسقف نجران نیز این حقیقت را درک کرد و به همین جهت گفت: «من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر خداوند بخواهد کوهی را از جا برکَنَد، آن را به واسطهٔ ایشان برمی‌کند».

اشکال دیگر ابن‌تیمیه این بود: که دعوت پیامبر از اهل‌بیت‌علیهم‌السلام به منظور اجابت دعای آن حضرت نبود، بلکه به جهت مقابله میان اهل پیامبر با نصرانیان بود و مقصود از این کار آن بود که نصرانیان با کسانی بیایند که نسبت به آنها دلسوزند. حسینی میلانی در پاسخ می‌گوید:

اما چنان‌که دهلوی در تحفه اثنی عشریه (ص۲۰۶-۲۰۷) می‌گوید: این سخن، کلام ناصبیان است و اهل‌سنت هرگز چنین ادعایی ندارند، افزون بر آن ابن‌تیمیه نیز در این‌جا دچار تناقض‌گویی شده است و کلام او اضطراب دارد، زیرا رسول خداﷺ نزدیکان زیادی ـ اعم از مرد و زن ـ داشت که در رأس آنها می‌توان از عباس و فرزندان او نام برد. هم چنین رسول خداﷺ می‌بایست عده‌ای از بنوهاشم را فرا می‌خواند. این موضوع باعث شده تا ابن‌تیمیه کلام خود را نقض و اعتراف کند که دعوت اهل‌بیت‌علیهم‌السلام صرفاً به جهت قرابت ایشان نبوده است. وی دربارهٔ عدم دعوت می‌گوید: «**والعباس لم یکن من السابقین الأولین ولا کان له به اختصاص کعلیّ. وأمّا بوعمّه فلم یکن فیهم مثل علیّ**» این نقض کلام خود اوست که می‌گوید دعوت از اهل‌بیت‌علیهم‌السلام صرفاً به جهت مقابله اهل‌بیت با اهل نجران بوده است. وی در جای دیگر می‌گوید: «**فتعیّن علیّ**‌رضی‌الله‌عنه **وکونه تعیّن للمباهلة، إذ لیس في الأقارب من یقوم مقامه**».

و بالاخره وی به ناچار تصریح می‌کند که: «**بل له بالمباهلة نوع فضیلة**».

اگر چنین است، پس لزوماً در مباهله باید شخص مباهله‌کننده دارای مقامی باشد که به واسط آن از دیگران ممتاز گردد و آن را بر دیگران مقدم سازد که این مقام برای امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام ثابت شد، به جهت آن‌که خداوند به رسولش دستور داد از او به‌عنوان نفسش تعبیر کند و مقصود ما از استدلال به آیه مباهله نیز همین بود. پس با اثبات فضیلت برای امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، مقصود ما حاصل می‌گردد.

افزون برآن، شرکت اهل‌بیت‌علیهم‌السلام در مباهله بدون تردید شاهدی است بر صدق نبوت رسول خداﷺ، چنان‌که خدای تعالی در چند آیه از قرآن کریم به این حقیقت اشاره کرده است. از جمله می‌فرماید: ﴿**أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ**﴾ (هود/۱۷) و یا می‌فرماید: ﴿**وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**﴾ (رعد/۴۳).

بنابراین روشن است که اهل‌بیت‌علیهم‌السلام و به‌ویژه امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام شاهدی بر صدق ادعای رسالت پیامبر اکرمﷺ و اثبات‌کننده نبوت آن حضرت است.

آخرین اشکال ابن‌تیمیه از نظر حسینی میلانی این است: که شرکت در مباهله اختصاص به امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام ندارد و حضرت صدیقه طاهره، امام مجتبی و حضرت سید الشهداءعلیهما‌السلام نیز با ایشان در این فضیلت مشترکند؛ وی در پاسخ می‌گوید:

> این اشکال در بحث آیهٔ تطهیر نیز مطرح شد و در پاسخ گفتیم که این مشارکت هرگز به استدلال ما لطمه نمی‌زند و ابن‌تیمیه یا از این موضوع غافل است و یا تغافل می‌کند.
> شکی نیست که شرکت در مباهله از خصائص اهل‌بیت‌علیهم‌السلام است و شیعه هرگز آن را از خصائص امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام نمی‌شمارد؛ اما محل نزاع ما خلافت بلافصل رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله است و امر دائر میان امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و ابوبکر است و اگر ثابت شود که امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام افضل از ابوبکر است، استدلال ما تمام خواهد بود. مسلماً شرکت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام در مباهله یکی از شواهد افضلیت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام بر سایر صحابه است. افزون بر آن‌که مشارکت حضرت صدیقه طاهره و حسنین‌علیهما‌السلام استدلال شیعه را تقویت می‌کند؛ زیرا مباهله یکی از دلایل قطعی أفضلیت دخت نبی اکرم و حسنین‌علیهما‌السلام از سایر صحابه ـ به جز امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام ـ است. بنابراین، براساس آیهٔ مباهله و گفتار و رفتار رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله، به روشنی امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام اثبات می‌شود».[1]

مناقشه قاضی ایجی و جرجانی: قاضی ایجی (م/۷۵٦ق) در المواقف و جرجانی (م/۸۱۲ق) در شرح آن نیز پس از تقریر دیدگاه امامیه در مقام مناقشه بر دیدگاه امامیه دربارهٔ تساوی امام علی‌علیه‌السلام با پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و افضلیت امام از معنای «انفسنا» می‌گویند:

> «وقد يمنع ان المراد بانفسنا علي وحده، بل جميع قراباته وخدمه النازلون عرفاً منزلة نفسه‌صلی‌الله‌علیه‌وآله داخلون فيه، تدلّ عليه صيغه الجميع».[2]

پاسخ‌های امامیه: این مناقشه نیاز به پاسخ تفصیلی ندارد؛ پس از آن‌که در مناقشه دوم به تفصیل دربارهٔ تفکیک بین استعمال لفظ جمع در مفهوم با مصداق بیرونی آن بحث شد؛ تنها در این‌جا به پاسخ جواهرالکلام اکتفا خواهیم کرد؛ وی می‌گوید:

> [اولاً]: اینان معترفند اخبار و روایاتی که دلالت دارند بر این‌که مراد از «أنفسنا» حضرت علی‌علیه‌السلام است صحیح و از نظر محدثان قطعی الصدورند.
> [ثانیاً]: براساس روایات صحیح و روشن، رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله با عمل خویش آیه را این چنین تفسیر

---

۱. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص٤٠١-٤٠٤.
۲. ایجی، المواقف، ج۳، ص٦٣١؛ جرجانی نیز در شرح مواقف (ج۸، ص٣٦٧) با قول وی موافق است.

کرده‌اند که مراد خداوند از «انفسنا» در آیه تنها امیرالمؤمنین علیه السلام است، در نتیجه هیچ استدلالی نمی‌تواند در مقابل تفسیر پیامبر ایستادگی کند.
[ثالثاً]: شواهد قرآنی فراوان وجود دارد که در آیه‌ای صیغهٔ جمع به کار رفته است، اما مراد خداوند فردی واحد است. در این‌جا نیز... مراد فردی واحد است.
[رابعاً]: اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط اهل‌بیت علیهم السلام را با خود همراه کند، احدی حتی عباس عموی خود را برای مباهله با خود بیرون نبرد، چگونه می‌توان ادعا کرد که مراد از «انفسنا» همهٔ خویشاوندان و خدمت‌گزاران پیامبر هستند؟
[خامساً]: ایجی و جرجانی مدعی هستند مراد از «انفسنا» خویشاوندان و خدمت‌گزاران پیامبر هستند، ولی مدعی نیستند که شیخین نیز در این فضیلت شرکت دارند. پس حتی اگر بپذیریم همهٔ أقرباء و خدمت‌گزاران پیامبر صلی الله علیه و آله مصداق «انفسنا» هستند، باز هم افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از شیخین مسلّم و ثابت است... و اگر ثابت شود که امیرالمؤمنین علیه السلام افضل از ابوبکر است، استدلال شیعه برای خلافت بلافصل امام علی علیه السلام تمام خواهد بود و فرقی نمی‌کند که همه خویشاوندان و خدمت‌گزاران مصداق «انفسنا» باشند، یا تنها امیرالمؤمنین علیه السلام مراد خداوند باشد. در هر صورت شیخین از این فضیلت محرومند!»[1]

محور دوم: مناقشه در تلقی امامیه از «انفسنا» برای حقانیت انحصاری ولایت و خلافت امام علی علیه السلام

برخی از علمای امامیه از قدما و معاصران، تعبیر «انفسنا» را با دو دلیل دال بر شایستگی و حقانیت انحصاری امام علی علیه السلام برای خلافت و ولایت دانستند؛ خلاصهٔ دیدگاه آنان در دلیل اول این بود: خداوند در این آیه، امام علی علیه السلام را جان رسول الله قرار داد پس، امام علی علیه السلام مساوی رسول خدا ـ در غیر از خصائص النبی ـ است و چون ولایت عامه تنها برای رسول خداست، پس، این ولایت برای مساوی ایشان نیز تحقق دارد و در دلیل دوم می‌گفتند: امام علی علیه السلام جان رسول خدایند، پس، افضل از همه صحابه و امت است و کسی که افضل از همگان است به امامت سزاوارتر و شایسته‌تر است و اِلّا قبح تقدم مفضول بر فاضل لازم می‌آید؛ خلاصه قول آن درباره ولایت انحصاری اهل‌بیت نیز این بود: اگر کسی مساوی اهل‌بیت یا افضل از ایشان می‌بود خداوند دستور می‌داد برای اجابت دعا به مباهله دعوت شوند چون به دعای آنان نیاز بود؛ ولی چنین

---

۱. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۴۰۵.

دستوری صادر نشد پس تنها اهل‌بیت، افضل از دیگرانند و در نتیجه امامت فقط در آنان متعین است. اهل‌سنت در این دو استدلال، مناقشه‌هایی صورت داده‌اند که بدین شرحند:

مناقشه‌های قاضی عبدالجبار و ابوهاشم جبائی: قول آنان را در محور اول در بندهای ۱، ۲ و ۳ ملاحظه کردید می‌گفتند:

۱ـ قال بعض ان علیاًلم یکن فی المباهلة
۲ـ إن الإمامة قد تکون لیس بأفضل
۳ـ اراد من «انفسنا» قرب القرابة

پاسخ‌های امامیه: پاسخ های امامیه به این شبهات و تردیدها نیز قبلاً در محور اول ذکر شد و نیازی به تکرار ندارد.

مناقشه‌های ابن‌تیمیه: ردّ و ایرادهای ابن‌تیمیه (م/۷۲۸ق) را نیز به تفصیل در مناقشه قبلی ملاحظه کردید؛ همان‌گونه که گفتیم اساس اشکال‌ها و ایرادهای وی نسبت به دیدگاه ابن‌مطهر حلی درباره دلالت «انفسنا» برای این محور یعنی شایستگی انحصاری امام علی﵇ برای امامت و نیز اجابت دعای اهل‌بیت برای تعیّن امامت آنان است. فهرست مناقشه‌های وی که به‌طور مستقیم به موضوع امامت و ولایت مربوط می‌شود عبارتند از: شماره ۳، ٤، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۵ و ۱۸ و می‌توانید ملاحظه کنید.

پاسخ‌های امامیه: پاسخ امامیه به این شبهات نیز پیش از این در محور اول بیان شد و نیازی به تکرار آنها نیست.

مناقشه فضل الله بن روزبهان: ابن‌روزبهان (م/۹۲۵ق) که کتاب ابطال نهج الباطل را در نقد نهج الحق ابن‌مطهر حلی نگاشته، نسبت به همین تلقی از حلی دربارهٔ «انفسنا» مناقشه کرده می‌گوید:

[۱]: کان عادة أرباب المباهلة أن یجمعوا أهل بیتهم وقراباتهم؛ لیشمل البهلة سائر أصحابهم، فجمع رسول الله أولاده، ونساءه.

[۲]: والمراد بالأنفس ها هنا: الرجال، کأنّه أُمر بأن یجمع نساءه وأولاده ورجال أهل بیته فکان النساء: فاطمة، والأولاد: الحسن والحسین، والرجال: رسول الله وعلیّ.

[۳]: وأمّا دعوی المساواة التي ذکرها، فهي باطلة قطعاً، وبطلانها من ضروریات الدین؛ لأنّ غیر النبیّ من الأمّة لا یساوي النبیّ أصلاً، ومن ادّعی هذا فهو خارج عن الدین وکیف یمکن المساواة، والنبیّ نبیٌّ مرسلٌ خاتم الأنبیاء، وأفضل أولي العزم، وهذه الصفات کلُّها مفقودة في

عليّ؟!
[٤]: نعم، لأميرالمؤمنين عليّ في هذه الآية فضيلة عظيمة، وهي مسلمة، ولكن لا تصير دالّة على النصّ بإمامته».[1]

پاسخ‌های امامیه: شیخ محمدحسن مظفر (م/۱۳۷٦) که کتاب دلائل الصدق را در ردّ دیدگاه‌های ابن‌روزبهان ـ در کتاب ابطال الباطل ـ نگاشته در پاسخ به این بخش از مناقشه‌های روزبهان می‌گوید:

دعوى العادة كاذبة! ولا أدري متى اعتيد أصل المباهلة حتّى يعتاد فيها جمع الأهل والأقارب؟!
ولو كانت هناك عادة بذلك لاعترض النصارى على النبيّ ﷺ بمخالفتها، حيث لم يجمع من أهله وأقاربه إلّا القليل!
ولو سلّم، فمخالفة النبيّ ﷺ للعادة دليل على أنّ محلّ العناية الإلهيّة، والكرامة النبويّة، هو مَن جمعهم النبيّ ﷺ بأمر الله سبحانه، دون بقيّة أقاربه كالعبّاس وبنيه، وسائر بني هاشم وبناتهم، وبنات الزهراء عليها السلام، ودون زوجاته، مع أنّهنّ من نسائه، ومن أهل بيت سكناه.
وقد عرف أنّهم محلّ عناية الله والشرف عنده، ومحلّ الخطر والعظمة لديه.

وی سپس ادلهٔ دیگری را براساس منابع روایی و دیدگاه‌های علمای اهل‌سنت برای اثبات این حقیقت که گفت: «انهم محل العناية...» و نیز برای إبطال مناقشه ابن‌روزبهان می‌آورد که در پاسخ به مناقشه اهل‌سنت درباره تلقی امامیه از «أبناءنا» و «نساءنا» در همین فصل آوردیم و در پی آن می‌گوید:

«فلا بُدّ أن يكون تخصيص الله والرسول للأربعة الطاهرين لعناية الله بهم، وبيانه لفضلهم وكرامتهم عند النبيّ، وعزّتهم عليه، واستعانته بدعائهم، كما قال سبحانه: ﴿**ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ**﴾ وقال رسول الله ﷺ: «**إذا دعوت فأمّنوا**»، كما رواه ابونعيم فى الدلائل (ج۲، ص۳۵۵) الزمخشرى (الكشاف، ج۱، ص٤٣٤)، والرازي (مفاتيح الغيب، ج۸، ص۹۰) و البيضاوي (انوار التنزيل، ج۱، ص١٦٣) وغيرهم...
... فظهر دلالة الآية الكريمة على أفضلية الأربعة الأطهار، ولا سيّما أميرالمؤمنين عليه السلام؛ لأنّها جعلته نفس النبيّ، وعبّرت عنه بالأنفس بصيغة الجمع، كما عبّرت عن فاطمة بالنساء للإعلام من وجهٍ آخر بعظمهم.
وقول الفضل: «والمراد بالأنفس ها هنا الرجال»، باطل لوجهين:
الأول: إنّ أمر الشخص نفسه ودعوته لها مستهجن ومخالف لِما ذكره الأصوليّون من أنّ

---

۱. ابن‌روزبهان، إبطال نهج الباطل ضمن كتاب احقاق الحق، ج۳، ص٦۲.

المتكلّم لا يشمله خطابُه، فإذا قال: يا أيّها الناس اتّقوا الله؛ لا يكون من المخاطَبين، وإذا دعا الجماعة لا يكون من المدعوّين (ر.ک: ابو اسحاق شيرازى، التبصرة في أصول الفقه، ص۷۳؛ شوكانى، إرشاد الفحول، ص۲۲۵-۲۲۶).

الثاني: ما نقله ابن حجر في (صواعقه) عند ذكر الآية، وهي الآية التاسعة من الآيات النازلة في أهل البيت عليهم السلام، عن الدارقطني: «إنّ عليّاً يوم الشورى احتجّ على أهلها فقال لهم: **أنشدكم بالله هل فيكم أحد أقرب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله في الرحم منّي، ومن جعله نفسه، وأبناءه أبناءه، ونساءه نساءه، غيري؟!** قالوا: اللهمّ لا» (ابن حجر، الصواعق المحرق، ص۲۳۹).

ونقل الواحدي وغيره، عن الشعبي، أنّه قال: ﴿**أَبْنَاءَنَا**﴾ الحسن والحسين، و﴿**نِسَاءَنَا**﴾ فاطمة، و﴿**أَنْفُسَنَا**﴾ عليُّ بن أبي طالب (واحدى، أسباب النزول، ص۵۷؛ و انظر: ابونعيم، دلائل النبوة، ج۲، ص۳۵۳، ح۲۴۴).

مظفر در پاسخ به ادعای روزبهان که می‌گفت: «دعوى المساواة خروج عن الدين»، می‌گوید:

فخروج عن سنن الحقّ المبين؛ لأنّ مقصود المصنّف رحمه الله هو المساواة في الخصائص والكمال الذاتي، عدا خاصّة أوجبت نبوّته وميّزته عنه، وهو مفاد ما حكاه في «كنز العمال» في فضائل عليّ عليه السلام (ص۴۰۷ من الجزء السادس ج۱۳، ص۱۱۳، ح۳۶۳۶۸ و ص۱۵۱، ح۳۶۴۷۴ و ص۱۷۰، ح۳۶۵۱۳) عن ابن أبي عاصم، وابن جرير، قال: وصحّحه، وعن الطبراني في «الأوسط»، وابن شاهين في «السُنّة»، أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله قال لعليّ: «**ما سألتُ الله لي شيئاً إلّا سألتُ لك مثله، ولا سألتُ الله شيئاً إلّا أعطانيه، وغير أنّه قيل لي: إنّه لا نبيّ بعدك**».

ويدلّ عليه ما روي مستفيضاً عن النبيّ صلى الله عليه وآله: «**إنّ عليّاً منّي وأنا منه**» (البخارى، صحيح البخارى، ج۴، ص۲۲ و ج۵، ص۸۷؛ ترمذى، سنن الترمذى، ج۵، ص۵۹۰-۵۹۱؛ نسائى، السنن الكبرى، ج۵، ص۴۵ و ۱۲۶ و ۱۲۸ وغيرهم)

فتدلّ الآية الشريفة على إمامة أمير المؤمنين عليه السلام؛ لأنّ مساواته للنبي صلى الله عليه وآله في خصائصه عدا مزية النبوّة تستوجب أن يكون مثله أولى بالمؤمنين من أنفسهم، وأفضل من غيره بكلّ الجهات، وأن يمتنع صيرورته رعيّةً ومأموراً لغيره، كالنبيّ صلى الله عليه وآله بل يكفي في الدلالة على إمامته مجرّد دلالتها على أفضليّته من جميع الأمّة».[1]

در کتاب جواهرالکلام حسینی میلانی از معاصران نیز تقریباً پاسخ‌های مشابه شیخ محمدحسین مظفر را به ابن‌روزبهان ملاحظه می‌کنیم؛ وی می‌گوید:

«[اولاً]: ابن‌روزبهان ادعا می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله براساس عادت مباهله‌کنندگان اهل‌بیت خویش را برای مباهله برده است. با آن‌که نویسندهٔ تحفة إثنی عشریه چنین ادعایی را ادعای

---

۱. مظفر، دلائل الصدق، ج۴، ص۴۰۲-۴۰۹.

ناصبیان می‌داند و معتقد است سنیان چنین ادعایی ندارند. [ثانیاً]: اگر حضور در مباهله بر طبق عادت بوده، چرا عباس و فرزندانش را دعوت نکرد و همراه خود نبرد؟ ابن‌تیمیه ـ ملاحظه کردید ـ خود این پرسش را مطرح ساخته و در پاسخ گفت: علت عدم دعوت از عباس آن بود که وی از «سابقین اولین» نبوده است. اما اگر واقعاً رسول خداﷺ براساس عادت، خانوادهٔ خود را برای مباهله دعوت کرده است، پس «سابقین اولین» بودن یا نبودن چه نقش و تأثیری در دعوت پیامبر می‌تواند داشته باشد؟! [ثالثاً]: همان پاسخی که مظفر نیز به آن پرداخت به این‌که عملکرد رسول خداﷺ به دلیل خصوصیتی در دعوت‌شدگان نزد خدای تعالی است که دارای ارج و منزلتی بوده‌اند ـ چنان‌که ابن‌تیمیه در تناقضی آشکار مجبور شده به این حقیقت اعتراف کند ـ.

[رابعاً]: مراد خداوند در آیه دقیقاً حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین‌علیهم‌السلام بوده است. حتی اگر بپذیریم که دستور خداوند کلی بوده است، در عمل می‌بینیم که رسول خداﷺ این بزرگواران را گزینش کرده است و همین واقعیت، به روشنی بر افضلیت ایشان از سایر مسلمانان دلالت دارد و چون افضلیت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام بر سایر صحابه با استناد به آیهٔ مباهله و عملکرد رسول خداﷺ ثابت است، از این رو استدلال شیعه تمام است و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام اثبات می‌گردد.

حسینی میلانی در ادامه پاسخ‌ها می‌گوید:

[خامساً]: اشکال دیگری ابن‌روزبهان همان اشکالی است که در عبارات ابن‌تیمیه نیز مطرح شده بود. به این‌که هیچ کس با پیامبر اکرمﷺ مساوی نیست بلکه ادعای مساوات غیر نبی با نبی انکار ضروری دین بوده و موجب خروج از دین می‌گردد.

پاسخ این اشکال نیز پیش‌تر بیان شد و گفتیم که مسلماً رسول خداﷺ اشرف مخلوقات است و مساوات در کمالات حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام با رسول خداﷺ در همه کمالات جز نبوت و رسالت ـ همان طور که از روایات فراوان از جمله «حدیث منزلت» استفاده می‌شود ـ است و هر نسبتی بر خلاف این به شیعیان، به یقین دروغ و شیطنت‌آمیز است.

[سادساً]: ابن‌روزبهان ضمن اعتراف به فضیلت شرکت در مباهله، همانند ابن‌تیمیه دلالت این فضیلت را بر امامت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام انکار می‌کند. لیکن مساوات امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام با پیامبر اکرمﷺ ـ در همهٔ کمالات جز نبوت ـ بر این امر دلالت دارد و اگر از این امر تنزل کنیم، حداقل بر افضلیت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام از سایر مسلمانان دلالت می‌کند و همین امر برای اثبات خلافت بلافصل امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام کفایت می‌کند؛ زیرا نزاع بر سر خلافت ابوبکر و امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام است و چون براساس آیهٔ مباهله فضیلتی برای امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام ثابت می‌شود که ابوبکر از آن محروم

است، پس ایشان خلیفهٔ بلافصل رسول خداﷺ خواهد بود».[۱]

مناقشه‌های ثناءالله مظهری، دهلوی و آلوسی: ثناءالله پانی پتی (م/۱۲۲۵ق) در مقام مناقشه بر دیدگاه شیعه چنین می‌گوید:

«واستدل الروافض قبحهم الله بهذه الآية على نفى خلافة الخلفاء الثلاثة رضی الله عنهم وكون علي عليه السلام هو الخليفة بعد رسول اللهﷺ قالوا المراد... بأنفسنا علي فجعل الله سبحانه عليّاً نفس محمدﷺ وأراد الله تعالى به كون علي رضی الله عنه مساوياً لهﷺ فى الفضائل وكان رسول اللهﷺ أولىٰ بالتّصرف فى الناس من أنفسهم قال الله تعالى ﴿**النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ**﴾ فكان عليّ كذلك فهو الامام ـ والجواب عنه بوجوه:

أحدها: ان الأنفس بصيغة الجمع يدل على نفس النبى ونفس من تبعه ولا يدل ذلك على كون نفسهما واحدا مع كونه ظاهر البطلان

ثانيها: إنّه جاز ان يكون عليّ أيضا مرادا بالأبناء كالحسن والحسين بعموم المجاز فان الختن يطلق عليه الابن عرفا

وثالثها: انه جاز ان يكون المراد بانفسنا من يتصل به نسباً ودیناً كما فى قوله تعالى: ﴿**وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ**﴾ وقوله تعالى ﴿**تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ**﴾ وقوله تعالى ﴿**ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا**﴾ وقوله تعالى ﴿**وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ**﴾ فحينئذ لا يلزم المساوات بينهما أصلا

ورابعها: ان مساواة علىّ النبىﷺ فى جميع الصفات باطل باتفاق الفريقين والمساوات فى بعضها لا يفيد المساوات فيما نحن فيه

خامسها: انه لو كانت الآية دالة على كون على اولى بالتصرف لزم كونه كذلك فى حياتهﷺ وأنتم لا تقولون به لكن هذه القصة تدل على كون هؤلاء الكرام أحبّ الناس الى رسول اللهﷺ».[۲]

دهلوی (م/۱۲۳۹ق) نیز در مقام مناقشه بر دیدگاه امامیه، ابتدا استدلال شیعه را بدین شرح تقریر می‌کند:

«چون حضرت امیر نفس رسول شد و ظاهر است که معنی حقیقی نفس بودن در اینجا محال است پس مراد مساوی خواهد بود و هر که مساوی پیغمبر زمان باشد بالضرور أفضل و أولیٰ بالتصرف فیکون اماما اذ لا معنی للامام اِلّا للافضل [و] الاولی بالتصرف».[۳]

وی بر این ادعاست که تقریر شیعه از این آیه برای امر امامت، مبهم و پریشان است و تقریر او

---

۱. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۷۱-۳۷۳.
۲. پانی پتی، التفسیر المظهری، ج۲، ص۶۲.
۳. دهلوی، تحفهٔ اثنی عشریة، ص۴۱۱.

نظم و نسق منطقی دارد و از این نظر شیعه باید وامدار او باشد؛ می‌گوید:

«و این تقریر منتظم، اکثر علما شیعه را در این آیت بهم نرسیده و این حق این رسالت بر ذمه ایشان که اکثر دلایل غیر منتظمه ایشان را به ترتیب انیق و تقریر رشیق تهذیب و تصویر داده و اگر کسی را در صدق این مقال ترددی باشد در کتب ایشان نظر کند که چه قدر کلام را منتشر ساخته‌اند و بمطلب نرسانیده».

وی سپس ادعای دیگری دارد و می‌گوید:

«این آیت در اصل از دلایل اهل‌سنت است که در مقابله نواصب بدان تمسک جسته‌اند و وجه تمسک ایشان پر ظاهر است که حضرت امیر و این بزرگان را همراه بردن و تخصیص فرمودن وجهی و مرجحی می‌خواهد و آن از دو چیز بیرون نیست [یک]: یا برای آن بود که این بزرگواران را نهایت عزیز می‌دانست... و هیچ عاقلی تا جازم نباشد بصدق دعوی خود، خود را و أعِزّه خود را در معرض هلاک و استیصال نمی‌اندازد و بر آنها قسم نمی‌خورد و همین وجه است مختار اکثر اهل‌سنت و شیعه چنانچه ملا عبد الله نیز در اظهار الحق همین وجه را پسندیده و ترجیح داده است پس، درین آیت عزیز بودن این اشخاص نزد پیغمبر ثابت شد و چون پیغمبران از محبت و بغض نفسانی معصوم‌اند این عزّتِ ایشان لابد بحسب دین و تقوی و صلاح خواهد بود پس این معانی برای این اشخاص ثابت شد و چون مذهب نواصب خلاف آن است در مقابله آنها مفید افتاد [دو]: یا برای آن بود که این حضرات نیز در دعای بد که بر کفار نجران منظور بود شریک شوند و آنجناب را به تأمین خود امداد نمایند که زودتر دعای آنجناب به آمین گفتن ایشان مستجاب شود و چنانچه اکثر شیعه گفته‌اند و ملا عبدالله هم ذکر نموده و برین تقدیر نیز علو مرتبه ایشان در دین و استجابت دعای ایشان عندالله ثابت شد و این هم در مقابله نواصب مفید است.»

دهلوی در پی این مطالب به نقل ادعای نواصب می‌پردازد که می‌گویند: حضور اهل‌بیت در مباهله برای الزام خصم با آن‌چه که مسلّم الثبوت نزد آنان بوده صورت گرفته است و آن را با همین دو وجه ابطال می‌کند و می‌گوید:

«پس باطل و فاسد است به فضل الله تعالی، کلام ایشان را اهل‌سنت قلع و قمع واجبی نموده‌اند چون در این رساله مقام آن بحث نیست بخوف اطالت متعرض آن نشده بالجمله این آیت در اصل دلیل این مدعا [در برابر نواصب] است شیعه از راه غلو این آیت را در مقابله اهل‌سنت آورده‌اند؛ بیت:

کس نیاموخت علم تیر از من که مرا عاقبت نشانه نکرد»

دهلوی پس از این مقدمات به مناقشه در استدلال شیعه می‌رسد و می‌گوید:

«و در این تمسک به وجوه بسیار خلل راه یافته **اول** آن‌که لا نسلم که مراد از «انفسنا» حضرت امیر است بل نفس نفیس پیغمبر است و [**دوم**] آنچه علما ایشان در ابطال این احتمال گفته‌اند که الشخص لا یدعو نفسه، کلامی است شبیه به کلام نابخردان[۱] [چون] در عرف قدیم و جدید شایع و ذایع است «دعته نفسه الی کذا» و «دعوت نفسی الی کذا» و ﴿**فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ**﴾ و «امرت نفسی» و «شاورت نفسی» الی غیر ذلك من الاستعمالات الصحیحة الواقعة فی کلام البلغاء. پس، حاصل معنی ندع انفسنا نحضر انفسنا شد [**سوم**] از جانب پیغمبر اگر حضرت امیر را مصداق انفسنا قرار دادیم از جانب کفار در «انفسکم» کدام کس را مصداق انفس کفار قرار خواهیم داد حال آن‌که در صیغه ندع آنها هم شرکت دارند اذ لا معنی لدعوة النبیﷺ آباءهم[۲] و ابناءهم بعد قوله «تعالوا» پس معلوم شد که حضرت امیر در «ابناؤنا» داخل است چنانچه حسنین نیز حقیقة در ابنا نیستند حکما داخل ابنا شدند و لأنّ العرف یَعدّ الخَتَن إبناء من غیر ریبة فی ذلك».[۳]

وی در ابطال قول امامیه دربارهٔ «انفسنا» می‌گوید:

[**چهارم**] «نفس» بمعنی قریب و هم نسب و هم دین و هم ملت آمده قوله تعالی: ﴿**يُخْرِجُونَ أَنْفُسَهم مِنْ دِيَارِهُمْ**﴾ (البقرة/۸٤)[۴] ای اهل دینهم ﴿**...وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ...**﴾ (الحجرات/۱۱) و ﴿**لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا**﴾ (النور/۱۲) پس، حضرت امیر را چون اتصال نسب و قرابت و مصاهرت و اتحاد دین و ملت و کثرت معاشرت و الفت به حدی بود که «**علیّ منی وأنا من علی**» در حق او ارشاد شد اگر به نفس تعبیر فرمایند چه بعید است فلا یلزم المساواة کما لا یلزم في الآیات المذکورة [**پنجم**] آن‌که اگر مساوی در جمیع صفات مراد است لازم آید که حضرت امیر در نبوت و رسالت و خاتمیّت و بعثت إلی کافة الخلق و اختصاص بزیادت نکاح فوق الاربع و درجه رفیعه روز قیامت و شفاعت کبری و مقام محمود و نزول وحی و دیگر احکام خاصه پیغمبر، شریک پیغمبر باشد و هو باطل بالاجماع [**ششم**] و اگر مساوی در بعض مراد است فائده نمی‌کند زیرا که مساوی در بعض اوصاف با اوصاف با افضل و اولی بالتصرف [موجب] افضل و اولی بتصرف نمی‌باشد و هو ظاهر جدا [**هفتم**] و نیز اگر آیت دلیل امامت باشد لازم آید امامت امیر در حین حیات پیغمبرﷺ وهو باطل بالاتفاق و اگر تقیید کنند به وقتی دون وقتی مع انه لا دلیل علیه فی اللفظ، مفید مدعی نخواهد بود زیرا که اهل‌سنت نیز امامت امیر را در وقتی از اوقات

---

۱. وی برای این شباهت مثالی آورده که مضمون آن همین معناست که آوردیم.
۲. باید «نساءهم» و یا «ایّاهم» باشد و در هر صورت «آباءهم» خطاست.
۳. دهلوی، تحفه اثنی عشریة، ص٤١١-٤١٢.
٤. البته این آیه بدین صورت است: ﴿**تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ**﴾.

ثابت می‌کنند».[۱]

در این سلسله از مناقشه‌ها به تفسیر روح المعانی اثر محمود بن عبدالله آلوسی (م/۱۲۷۰ق) می‌رسیم؛ وی مطالب تحفهٔ اثنی عشریة، آنها را نقل و برخی از آنها را اندکی شرح داده است؛ وی حتی متوجه خطای دهلوی در نقل آیه ﴿يُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ﴾ (بقره/۸٤) نشده و به همان صورت غلط، همانند دهلوی بدین گونه نقل کرده است «یخرجون انفسهم من دیارهم»[۲] آلوسی در کتاب النفحات القدسیه نیز برخی از همین مطالب را تکرار کرده است[۳] و سخن تازه‌ای ندارد. و همین‌طور سید محمود شکری آلوسی (م/۱۳۰۱ق) که تحفهٔ اثنی عشریه دهلوی را تلخیص و تهذیب کرده، مطلب خاصی نیاورده و تنها به تلخیص اکتفا کرده است.[۴]

پاسخ‌های امامیه: هر پنج مناقشه ثناءالله پانی پتی (م/۱۲۲۵ق) دقیقاً همانند مناقشه‌های دهلوی است و پاسخ امامیه به دهلوی برای ابطال آن نیز کافی است؛ چه این‌که گفتیم آن‌چه آلوسی در روح المعانی و در النفحات القدسیة آورده همان قول دهلوی بلکه اساساً تقلید و ترجمه عبارات اوست. پاره‌ای از مناقشه‌های دهلوی نیز تکرار اقوال دیگران است.

میرحامد حسین هندی (م/۱۳۰٦ق) طبق سنت خود و متأسفانه با عبارات تند و گزنده به تفصیل دیدگاه دهلوی را نقد کرده و در اثنای بحث به نقد آرای دیگران مانند فخررازی نیز پرداخته است؛ نقل تمام کلام میرحامد حسین موجب تطویل می‌شود. پس، ناگزیر به ذکر برخی از پاسخ‌های وی در خصوص مناقشه‌های دهلوی به صورت موجز و با تصرف اندک در عبارات وی اکتفا خواهیم کرد.

اولاً: ادعای دهلوی که می‌گفت: «این تقریر منتظم، اکثر علمای شیعه را در این آیه به هم نرسیده و این حق این رساله است بر ذمّه ایشان» بهتانی بزرگ است، لبیب منصف را باید که به کتاب اهل حق مثل الشافی، احقاق الحق و بحارالأنوار و حق الیقین و امثال آن رجوع کرد و دریابد که چه ها داد تحقیق و تدقیق داده‌اند... و عجب آن است که کلام خودش در این‌جا تهافت است چون می‌گوید: «... اکثر علمای شیعه...» که در ظاهر دلالت دارد بر آن‌که بعضی از علمای شیعه را در این تقریر به هم رسیده، وقول او که: «این حق این رساله است...» دلیل

---

۱. دهلوی، تحفه اثنی عشریة، ص٤۱۱-٤۱٤.
۲. ر.ک: آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۱-۱۸۲.
۳. همو، النفحات القدسیة، ص۷۲-۷۳.
٤. ر.ک: آلوسی، محمود شکری، مختصر تحفهٔ الاثنی عشریة، ص۱۷۲-۱۷۳.

صریح است به آن‌که این تقریر از مختصات این رساله است و هیچ یک از علمای اهل حق، بلکه اهل خلاف را هم نصیب نشده؟!... [بلکه قول او] مأخوذ از تقریرات اهل حق است، و هرگز تهذیب و ترتیب و تقریر او را، در تحسین آن دخلی نیست... به قول سلطان العلماء چرا امر بالعکس نباشد به این‌که سنّیان این استدلال را از شیعه نیاموخته باشند؟! منشأ آن هم حدیث مناشده امام علی﵇ است که در کتب سنیان نقل شده است [و در گفتار اول از فصل دوم آن را ملاحظه کردید].

ثانیاً: اصحاب مباهله نزد رسول خدا ﷺ احبّ واعز خلق بودند و اِلّا چرا حضرت، دیگران را نیاورد. دهلوی نیز می‌گفت: چون پیغمبر این بزرگواران را نهایت عزیز می‌دانست به همراه خود به مباهله برد.

نورالدین سمهودی در جواهر العقدین و ابن‌حجر در شرح قصیدهٔ همزیه و زمخشری در الکشاف نیز بر این حقیقت تصریح کرده‌اند. و چون هر کس «احب» نزد رسول خداست، أفضل از دیگران است، پس خلافت، تنها برای حضرت امام علی﵇ متعین است. رسول خدا ﷺ نیز بنا به حدیث ابی رباح مولی ام سلمه ـ که متن آن در گفتار اول از فصل دوم نقل شد ـ درباره اصحاب مباهله فرمود: «... **وهم أفضل الخلق...**».

ثالثاً: قول دهلوی که می‌گوید: احضار اهل‌بیت برای این بود که برایشان قسم بخورد، اصلی ندارد [در واقع هیچ سند تاریخی و روایی از فریقین دراین‌باره نقل نشده است] اما احتمال ثانی که تأمین اهل‌بیت نیز مداخلت در استجابت دعا داشته، واقعبینانه است، دهلوی نیز می‌گفت: مختار اکثر امامیه همین احتمال [پس شیعه، این حقیقت را از اهل‌سنت نگرفته است] و نمونه آن قول ابن‌مطهر حلّی در نهج الحق (ص۱۷۸-۱۷۹) است.

رابعاً: مؤید... مداخلت دعای اهل‌بیت در استجابت دعا، ایراد صیغه جمع «ثم نبتهل» در آیه است، و نیز روایت قاضی بیضاوی و دیگران و دلائل النبوه ابونعیم از رسول خدا ﷺ که فرمود: «**اذا انا دعوت فأمّنوا**» و نیز مؤید آن باز قول بیضاوی و نیز زمخشری است که چنین نقل نموده‌اند: «قال اسقف النصاری... إنّی لأریٰ وجوهاًلو سألوا الله أن یزیل جبلاً مِن مکانه لأزاله بها، فلا تباهلوا...».

خامساً: کلام دهلوی که از قول نواصب می‌گوید: «حضور اهل‌بیت در مباهله برای الزام خصم بوده» ناخواسته موجب تقبیح برخی از اهل‌سنت مانند فضل بن روزبهان می‌شود که می‌گوید: «چون عادت ارباب مباهله این بوده که در وقت بهله اقارب خود را جمع نمایند... جناب رسالت مآب نیز حضرت امیر و دیگر اهل‌بیت را حاضر فرمود».[1]

---

۱. میرحامد حسین، عبقات الانوار، ج آیات/۲، ص۲۷۶.

سپس میرحامد حسین در مقام اثبات افضلیت اهل‌البیت می‌گوید:

از مجموع آن‌چه که گفته شد معلوم می‌شود قول دهلوی که گفت: «این آیه در اصل دلیل این مدعاست ـ یعنی مدعای اهل‌سنت برای فضیلت اهل‌بیت در برابر نواصب که حضور آنان را تنها به دلیل الزام خصم می‌دانند بدون آن‌که فضیلتی برای اهل‌بیت محسوب شود ـ» خلاف واقع و باطل است، بلکه این آیه در اصل، دلیل بر افضلیت و امامت حضرت علی‌علیه‌السلام است که از حدیث مناشده و سایر ادله استفاده می‌شود و در واقع دهلوی آن را با اخفای برخی و تصرف در برخی دیگر منسوب به خود و اهل‌سنت کرده است پس سزاوار است در حق او گفته :

کس نیاموخت علم تیر از من که مرا عاقبت نشانه نکرد

سادساً: قول دهلوی می‌گفت: «تمسک شیعه به این آیه بوجوه بسیار خلل راه یافته است. «اول آن‌که لا نسلِّم که مراد از «انفسنا» حضرت امیر است بل نفس نفیس پیغمبر است» به سبب جهل او به کتب اخبار و تفاسیر اهل‌سنت است؛ مانند روایت جابر، که «انفسنا» را رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت علی‌علیه‌السلام می‌داند و قول ثعلبی که حضرت امیر را داخل «انفسنا» نمود و فخررازی نیز بدان اشاره کرده و همین‌طور فضل بن روزبهان که گفته است: «الأنفس هنا، الرجال... والرجال رسول الله وعلي» بلکه ابوبکر نقاش «انفسنا» را تنها امام علی‌علیه‌السلام دانسته و گفته: «جعله رسول الله کنفسه» کلام عبدالجبار در المغنی نیز مشعر به این معناست. احتجاج امام علی‌علیه‌السلام در روز شورا نیز بنا به روایت ابن‌حجر در صواعق از دارقطنی ـ که متن آن در گفتار اول از فصل دوم نقل کردیم ـ صریح در این معناست؛ چون حضرت، خود را نفس رسول الله نامید و صحابه حاضر در شورا آن را تأیید کردند و اعتراضی نداشتند چه این‌که کسی از مفسرین مشاهیر این معنا را انکار نکرده بلکه دعوی اجماع مفسرین بر آن نموده‌اند.

مؤید این معنا، روایات رسول خدا که فرمود: «**علیّ منی وأنا من علی**» (ابن‌حنبل، المسند، ج۲۹، ص۴۹، ح۱۷۵۰۵؛ ترمذی، السنن، ج٦، ص۷۸ و...)، «**علیّ منی مثل رأسی من بدنی**» (ابن‌مغازلی، المناقب، ص۱٤۸، ح۱٤۹؛ ابن‌حجر، الصواعق، ج۲، ص۳٦٦)، «**حربك حربی**» (ابن‌مغازلی، المناقب، ص۳۰۵، ح۲۸۵) و قول پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به عمرو بن العاص که درباره امام علی‌علیه‌السلام پرسید و حضرت فرمود: «**انّ هذا یسألنی عن نفسی**»[1] (سیوطی، جمع الجوامع، ج۲۱، ص۷۵۲، ح۱۹٤۹۹).

شیخ محمدحسین مظفر (م/۱۳۷۵) نیز در پاسخ به مناقشه ابن‌روزبهان که «انفسنا» را به رجالنا معنا کرد و آن را رسول الله و حضرت علی‌علیه‌السلام دانست، به حدیث یاد شده از ابن‌حجر در الصواعق و نیز حدیث شعبی به نقل از واحدی نیشابوری و دیگران استناد کرد؛ شعبی، «انفسنا»

---

۱. همو، عبقات الانوار، ج آیات/۲، ص۲۷۷.

را علی بن ابی طالب می‌داند.[۱] ـ متن حدیث وی را در گفتار اول از فصل دوم ملاحظه کردید ـ حسینی میلانی نیز به مفاد احادیث قطعی فریقین برای ابطال این مناقشه استناد کرده است و می‌گوید قول دهلوی، مستلزم تکذیب راویان و حدیث‌نگاران خواهد شد.[۲]

دومین مناقشه دهلوی این بود که می‌گفت: «در عرف قدیم، و جدید شایع و ذایع است «دعته نفسه الی کذا»، «فطوعت له نفسه قتل اخیه» و «امرت نفسی» و... پس قول امامیه که می‌گویند: «الشخص لاید عو نفسه، سخنی نابخردانه است» میرحامد حسین در پاسخ به مناقشه می‌گوید:

> «قول قائل «دعوت نفسی» و مانند آن حقیقتاً ممکن نیست و بر سبیل مجاز جایز است، چنانچه اراده حضرت امیر﵇ از «انفسنا» به طریق مجاز خواهد بود ولکن این مجاز، ارجح و اولی و اقرب است زیرا که متعارف و متداول است؛ چون که در مقام غایت اتحاد می‌گویند: «هو نفسی» واهل فُرس نیز می‌گویند: «فلانی جان من است و بمنزلهٔ روح من است» به خلاف «دعوت نفسی»، پس [این معنا] راجح باشد؛ چه این‌که ظاهر است اگر مراد از «انفسنا» پیغمبر خداﷺ و حضرت امیر﵇ هر دو باشند، دو مجاز لازم می‌آید. و اگر فقط حضرتﷺ مراد باشند باز لزوم مجازین غیر متعارفین می‌شود یکی در دعوت و ثانی در «أبناءنا»؛ چراکه اطلاق «ابن» بر داماد غیر متعارف در کلام عرب است و بزودی خواهید دید».[۳]

ناگفته نماند، این مناقشه قبل از دهلوی نیز مطرح بوده است مانند ابوحیان (م/۷٤٥ق) که آن را آورده[۴] و امامیه مانند قاضی نورالله شوشتری (م/۱۰۱۹ق) به آن پاسخ داده‌اند؛ بخشی از پاسخ‌های قاضی نورالله، شبیه میرحامد حسین است بلکه چه‌بسا بتوان گفت میرحامد حسین از او گرفته است. قاضی نورالله برای تأیید این پاسخ می‌گوید: «إنّ الاخبار الصحیحة عند اهل السنة مرجِّح لمجازنا»؛[۵] شیخ محمدجواد بلاغی (م/۱۳۵۲ق) نیز پس از تبیین کاربرد مجازی «انفسنا» درباره امام علی﵇، حدیث منزلت و غدیر را برای تأیید این قول نقل کرده است[۶] و همین‌طور آیةالله

---

۱. مظفر، دلائل الصدق، ج٤، ص٤٠٤-٤٠٥.
۲. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۷۹.
۳. میرحامد حسین، عبقات الانوار، ج آیات/۲، ص۲۷۸.
٤. ابوحیان، البحر المحیط، ج۳، ص۱۹۰.
۵. شوشتری، حاشیة علی تفسیر البیضاوی، ج٤، ص۱۳۹.
٦. وی می‌گوید: «ولابد ان یکون الداعی غیر المدعو والمراد هو الشخص الذی یری داعیه... اقرب الناس الی مقام وجوده وما یطلبه من غایة وجوده وبذلك یقول: هذا نفسی بتنزیل صحیح و مجاز مقبول.» (ر.ک: بلاغی، آلاء الرحمن، ج۱، ص۲۹۰-۲۹۱)

جوادی آملی که با استناد به حدیث منزلت و نیز سایر احادیث از اهل‌بیت ـ مانند روایت امام حسن مجتبی، امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام که در گفتار اول از فصل دوم نقل کردیم ـ و قول برخی از اهل‌سنت که «انفسنا» را امام علی علیه‌السلام می‌دانند این مناقشه را ابطال کرده است.[۱]

دو پاسخ دیگر از امامیه در مواجهه با این مناقشه به چشم می‌خورد؛ از ثقفی تهرانی (م/۱٤۰٦ق) از معاصران که کاربرد «انفسنا» را درباره امام علی علیه‌السلام به نحوی، حقیقی می‌داند و می‌گوید:

«چون هر دو از یک نورند و یک حقیقت و یک روحند در دو بدن».[۲]

و عبدالأعلی سبزواری (م/۱٤۱٤ق) که چه‌بسا بتوان از عبارت وی چنین استفاده کرد که برخلاف همه مفسران امامیه، «انفسنا» را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علی علیه‌السلام دانسته، می‌گوید:

«والمقصود بها نفس الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله القائم بالدعوة إلى الله ومَن هو بمنزلته فی العلم والعمل والقضا بالحق وهو منحصر في علي علیه‌السلام نصوصاً واجماعاً... فإن دخول الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله انما هو لأجل اثبات منزلة علی علیه‌السلام والاعلام بأن وجوده علیه‌السلام بمنزلة وجوده صلی‌الله‌علیه‌وآله فی العلم والعمل والخصال الحمیده».[۳]

سومین مناقشه دهلوی این بود که می‌گفت: «اگر حضرت امیر را مصداق «انفسنا» قرار دادیم، از کفار کدام کسی را مصداق انفس کفار خواهیم داد... پس معلوم شد که حضرت امیر در «ابناؤنا» داخل است» میرحامد حسین با پاسخ نقضی این مناقشه را دفع کرده می‌گوید:

«ایشان مصداق «نساءکم» و «ابناءکم» را بیان فرمایند که کدام کسان بودند و اولاد و داماد و نجران به تعیین اسماء اظهار نمایند [آن‌گاه] بعد از آن مصداق «انفسکم» را از ما استفسار کنند، چه این‌که تا به حال احدی از مفسران نگفته که حضرت امیر علیه‌السلام داخل «أبناءنا» است... پس این وجه سمتی از جواز ندارد افزون بر آن، اگر آن جناب داخل «أبناءنا» باشد نیز فضیلتی عظیم... برای آن جناب حاصل است و مطلوب ما که افضلیّت است حاصل می‌شود.

باز این‌که دهلوی می‌گوید: حضرت امیر حکماً در «ابناء» داخل است همانند حسنین که حقیقتاً أبناء نیستند و حکماً داخل أبناء شدند، بنا به قول فخررازی و دیگران ـ که با استناد به آیات ۸٤ و ۸۵ سوره انعام می‌گویند: حسنین فرزندان حقیقی رسول خدایند پس اطلاق «ابناء« بر

---

۱. جوادی آملی، تسنیم، ج۱٤، ص٤٦۰، و ص٤۹۲-٤۹٤.
۲. ثقفی تهرانی، روان جاوید، ج۱، ص٤۲۷.
۳. سبزواری، مواهب الرحمن، ج٦، ص۱۱.

حسنین حقیقی است ـ باطل خواهد بود».[۱]

برخی از مفسران امامیه مانند صادقی تهرانی (م/۱٤۱٤ق) قول به حضور امام علی‌ؑ در أبناءنا» را راه‌کاری برای فرار از منزلت عظیم امام علی از «انفسنا» دانسته‌اند.[۲]

آیة‌الله جوادی نیز می‌گوید:

«حمل «ابن» بر داماد، مجازی است و قرینه می‌خواهد که در این‌جا نه تنها قرینه‌ای نیست بلکه شاهد برای اراده حقیقی ـ و یا اقرب المجازات ـ هست، چون «انفسنا» در مقابل «أبناءنا» و «نساءنا» آمده است؛ پس، منظور کسی است که بمنزلهٔ جان شخص و حتی بالاتر از پسر و دختر است».[۳]

حسینی میلانی نیز در پاسخ به این مناقشه می‌گوید:

«این اشکال به قدری سست و بی‌اساس است که نیازی به پاسخ ندارد. در تاریخ مسلم است که هیأت نجرانی حاضر به مباهله نشدند. بنابراین نه فرزندانشان را آوردند و نه زنانشان را و حتی اگر مراد از «انفس» خودشان باشند، باز هم اشکال باقی خواهد بود، چرا که خود آنان نیز در مباهله شرکت نکردند. پس عدم شرکت کسی به‌عنوان «نفس» به جهت انصراف آنها از مباهله بود و به این بهانه نمی‌توان منکر این واقعیت شد که مراد خداوند از «نفس پیامبر» در آیه مباهله حضرت امیرالمؤمنین‌ؑ است».[۴]

وی در مقام ابطال قول به حضور امام علی‌ؑ در «أبناءنا» نیز می‌گوید:

این نیز ادعایی بدون دلیل است و اگر دهلوی به بهانه این‌که کسی با عنوان «نفس» از هیأت نجران در مباهله شرکت نکرد، ازاین‌رو، «نفس پیامبر» بودن امیرالمؤمنین‌ؑ را انکار می‌کند، درباره مدعای او نیز به دلیل عدم شرکت کسانی به‌عنوان فرزندان نصرانیان در مباهله، نمی‌توان مصداقی برای فرزندان پیامبر اکرمﷺ یافت و حال آن‌که بسیاری از عالمان بزرگ سنی معترفند که مراد خداوند از «أبناءنا» حسنین‌ؑ، و مراد از «أنفسنا» حضرت امیرالمؤمنین‌ؑ است و با این حساب خود دهلوی نیز در زمرهٔ ناصبیانی قرار می‌گیرد که مدعی مخالفت اهل‌سنت با آنان است.

البته داخل کردن امیرالمؤمنین‌ؑ در مصداق «أبناءنا» نیز بر أفضلیت ایشان دلالت می‌کند.

---

۱. میرحامد حسین، عبقات الانوار، ج آیات/۲، ص۲۷۹.
۲. صادقی تهرانی، الفرقان، ج۵، ص۱۸۰.
۳. جوادی آملی، تسنیم، ج۱٤، ص٤٦۹.
٤. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۸۰.

اما دهلوی در صدد نفی أفضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست، بلکه وی هدف دیگری دنبال می‌کند که آن نفی مساوات امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که البته تلاش وی به فرجام نرسیده است».[۱]

چهارمین مناقشه دهلوی نیز مردود است وی می‌گفت: «نفس به معنای قریب و هم نسب» و «هم دین» و «هم ملت» آمده و به برخی از آیات استشهاد می‌کرد. چون از نظر میرحامد حسین بر فرض شیوع و تبادر این معانی برای نفس، کاربرد آنها در ما نحن فیه خطاست چرا که اگر همه این معانی در «انفسنا» لحاظ شده چرا عقیل و عباس را در مباهله نیاوردند پس باید تخصیص امام علی علیه السلام در مباهله عبث باشد و اگر «انفسنا» تنها به معنای «هم دین» است می‌باید ابوبکر صدیق را می‌آورد که اول شخصیت جهان سنی پس از پیامبر خداست و اگر مجرد قرابت و هم نسب باشد که فضیلتی نیست با آن‌که به اتفاق علما، آیه در مقام بیان فضیلت اهل‌بیت است».[۲]

عبدالاعلی سبزواری (م/۱٤۱٤ق) نیز دراین‌باره می‌گوید:

«فان جعل الأنفس مقابل الأقربا مثل النساء والابناء لایراد منها اِلّا المعنی الحقیقی والادعائی التنزیلی نظیر قوله تعالی ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ (التحریم/٦)».[۳]

پاسخ میرحامد حسین به پنجمین مناقشه دهلوی که می‌گفت: «اگر قول شیعه درباره مساوات امام علی علیه السلام با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در همه صفات باشد، باطل و اگر در برخی است فایده ندارد...» این است:

«مراد، مساوات در جمیع فضائل است اِلّا ما أخرجه الدلیل... علاوه آن‌که شفاعت روز قیامت برای ائمه اثنا عشر نزد شیعه ثابت است و احادیث سنی نیز آن را تأیید می‌کند و از خصائص النبی نیست... چه این‌که ممکن است مراد، مساوات در صفات نفسیّه کامله باشد... و بعثت و خاتمیت و امور دیگر از افعال نفسیّه نیست همان‌گونه که غزالی در المنخول (ص٦٣، باب القول فی الاحکام الشرعیة) گفته است.

از این پاسخ می‌توان نقد میرحامد حسین را بر مناقشه ششم دهلوی دریافت، به این‌که مساوات امام علی علیه السلام با رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بعضی از اوصاف شامل وصف أفضل و أولیٰ بالتصرف نیز می‌شود

---

۱. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۸۱.
۲. میرحامد حسین، عبقات الانوار، ج آیات/۲، ص۲۸۰.
۳. سبزواری، مواهب الرحمن، ج٦، ص۱۱.

چون؛ اولاً: دلیلی بر خروج این وصف نیست و ثانیاً: از افعال نفسیّه نیست.

محمدحسین مظفر (م/۱۳۷۵ق) نیز در تبیین این مساوات و ابطال مناقشه می‌گوید:

«المساواة فی الخصائص والکمال الذاتی، عدا خاصّة أوجبت نبوّته ومیّزته عنه، وهو مفاد ما حکاه فی «کنز العمال» فی فضائل علي (ج۱۳، ص۱۱۳، ح۳٦۳٦۸ و ۳٦٤۷٤ و ص۱۷۰، ح۳٦٥۱۳) عن ابن‌ابی عاصم، و ابن‌جریر، قال: وصحّحه وعن الطبرانی فی الاوسط و ابن‌شاهین فی «السنة» [والنسائی فی الخصائص، ص۱٥۲، ح۱٤۸ وغیره] إنّ النبیﷺ قال لعلي: «**ما سألت الله لی شیئاً اِلّا سألت لك مثله، ولا سألت الله شیئاً اِلّا أعطانیه، غیر أنه قیل لي: إنّه لانبیّ بعدك**» ویدلّ علیه ما روی مستفیضاً عن النبیﷺ «**إنّ علیا منّی وأنا من علي**» (بخاری، الصحیح، ج٤، ص۲۲، ح۹ و ج٥، ص۸۷؛ ترمذی، السنن، ج٥، ص٥۹۰-٥۹۱، ح۳۷۱۲ و ص٥۹۳، ح۳۷۱٦ و...).

حسینی میلانی نیز به حدیث «ما سألت الله لی شیئاً...» برای دفع این مناقشه استناد کرده و در پی آن می‌گوید:

«بنابراین آیهٔ مباهله و احادیث شریف نبوی به روشنی بر مساوات امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام با رسول خداﷺ در همهٔ کمالات ـ جز نبوت ـ دلالت دارند و همین اثر اثبات‌کننده وجوب اطاعت مطلق و امامت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام است؛ زیرا رسول خداﷺ اولویت در تصرف داشته و دارای حق امر و نهی بودند و این کمال برای کسی که با آن حضرت مساوی باشد نیز ثابت است».

و بالاخره پاسخ میرحامد حسین به آخرین مناقشه دهلوی درباره امامت حضرت امیرعلیه‌السلام در زمان حیات پیامبر خداﷺ یا تقیید به برخی از اوقات این است:

«اولاً: احتمال دارد حضرت در زمان پیامبر خداﷺ متصف به صفت امامت باشند همان‌گونه که «حدیث منزلت» بر آن دلالت دارد؛ ثانیاً: امامت حضرت در همه اوقات عمومیت دارد جز آن‌چه که با دلیل خارج شود؛ ثالثاً: بر فرض که امامت حضرت مقید به برخی از اوقات [پس از خلافت خلفا] باشد برای سنیان مفید نیست چون این امامت از نظر آنان به دلیل نص نیست با آن‌که قول به نص و قول به عدم امامت حضرت بلافصل، خرق اجماع مرکب و باطل است».[۱]

آیة‌الله جوادی در پاسخ به این مناقشه ـ که در کلام آلوسی نیز تکرار شده ـ می‌گوید:

«واژه «انفسنا» بر خلافت امیرمؤمنان دلالت مطابقی ندارد، تا گفته شود آن حضرت در آن زمان خلیفه نبوده است، بلکه دلالت دارد که او از همهٔ مردم برتر است، زیرا بمنزلهٔ جان رسول خداﷺ است و پس از رحلت آن حضرت اگر امر بین او و دیگران دایر شود، او که بمنزلهٔ جان

---

۱. میرحامد حسین، عبقات الانوار، ج آیات/۲، ص۲۸۱-۲۸۲.

رسول خداست بر امر خلافت بر دیگران مقدم است».[۱]

حسینی میلانی نیز پس از پاسخ‌های مشابه به این مناقشه می‌گوید:

«معلوم نیست ادعای دهلوی مبنی بر بطلان اجماع علماء بر عدم وجود دو ولیّ در یک زمان، بر چه اساسی بنا شده است».[۲]

خلاصهٔ فصل

این فصل در سه گفتار، متوازن با مناقشه‌های اهل‌سنت است که به سه دسته تقسیم شدند و هر دسته در طی یک گفتار، همراه با پاسخ امامیه بیان گردید.

گفتار اول: این گفتار به مناقشه درباره اصل حضور اهل‌بیت در مباهله و پاسخ‌های امامیه اختصاص یافت؛ این مناقشه، طیف گونه است از انکار حضور اهل‌بیت در مباهله گرفته تا تردید در حضور و عدم حضور برخی و بالاخره حضور افراد دیگر در جمع اهل‌بیت، نخستین کسی که با صراحت اصل حضور اهل‌بیت را انکار کرده محمد عبده (م/۱۳۲۳ق) از متأخران است وی پنج دلیل و شاهد بر این ادعا اقامه کرده است؛ شیخ محمدجواد بلاغی (م/۱۳۵۰ق) قول را ابطال و نتایج ویرانگر قول وی را برشمرده است؛ علامه طباطبایی نیز ضمن اظهار شگفتی از قول عبده به تفصیل به نقد هر پنج دلیل و شاهد وی پرداخته است؛ وی روایات حضور در منابع سنی را بیش از آن می‌داند که امثال محمد عبده بتوانند آنان را انکار کنند؛ علامه، منشأ اصلی خطای محمد عبده را خلط بین مفهوم با مصداق دانسته و ضمن شرح آن، قول وی را ابطال کرده است، برخی از دیدگاه‌های عبده نیز چیزی جز فرض محال نخواهد بود؛ بسیاری از علمای دیگر امامیه نیز با تفصیل یا اجمال به پاسخ عبده پرداخته‌اند؛ در این گفتار، اقوال طیف‌های دیگر مانند رشید رضا که درباره حضور اهل‌بیت در مباهله تردید کرده و همین‌طور اقوال دیگر نقل و از ناحیه امامیه نقد شده‌اند.

گفتار دوم: این گفتار دربارهٔ مناقشه‌ها نسبت به تلقی امامیه از تعابیر «أبناءنا» و «نساءنا» و

---

۱. جواد آملی، تسنیم، ج۱٤، ص٤٦٩.
۲. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۸۳.

پاسخ‌های امامیه است؛ این مناقشه‌ها به دو محور تقسیم شدند؛ محور اول درباره تبیین رابطه «أبناءنا» با رسول خداست. شرح این مناقشه و پاسخ آن برای پرهیز از تکرار به اصل پنجم از اصول امامیه و اهل‌سنت ارجاع شد و تکمیل آن به فصل بعد در خصوص ارزیابی اصل پنجم واگذار گردید. محور دوم، مناقشه اهل‌سنت درباره تلقی امامیه از «أبناءنا» و «نساءنا» برای فضیلت یا حتی افضلیت آنهاست؛ می‌گویند: چون ملاک حضور، قرب نسب بوده حسنین‌علیهما‌السلام به مباهله آمدند و از این نظر فضیلتی در آن نیست، این مناقشهٔ کهن از قرن چهارم از جبّائی (م/۳۲۱ق) تا عصر حاضر مانند قول دروزه (م/۱٤۰٤ق) به صورت غیر ممتد به چشم می‌خورد؛ امامیه نیز از عصر شریف مرتضی تاکنون به آن پاسخ داده و می‌گویند: بنا به شواهد قرآنی و روایی، سن کم حسنین‌علیهما‌السلام دلالتی بر عدم بلوغ و کمال عقلی آنان ندارد. از نظر امامیه، استنتاج فضیلت از حضور حضرت زهراعلیها‌السلام به‌عنوان مصداق «نساءنا» آشکارتر است چون دیگران چنین اهلیتی نداشتند تا با حضور خود، مصادیقی برای «نساءنا» به حساب آیند.

گفتار سوم: نقطه کانونی تردیدها و مناقشه‌های اهل‌سنت نسبت به دیدگاه امامیه درباره «انفسنا» است؛ این مناقشه‌ها و پاسخ‌ها در این گفتار در دو محور گزارش شدند؛ **محور اول:** مناقشه درباره تلقی امامیه از «انفسنا» به معنای همانند خود ما، بمنزلهٔ جان ما و در نتیجه افضلیت امام و پاسخ‌های امامیه؛ مناقشه‌ها در این محور به تفکیک تاریخی ذکر شدند نخستین آنها ابوهاشم جبّائی (م/۳۲۱ق) است که معنای «انفسنا» را قرب القرابة دانسته و قاضی عبدالجبار (م/٤۱۵ق) آن را پی گرفته است.

پاسخ‌های امامیه نیز به دو دسته تقسیم گردید، پاسخ‌های غیر مستقیم که به‌طور خاص در صدد نقد مناقشه با ذکر نام مناقشه‌گر برنیامده‌اند؛ اینان با دو دسته دلیل درون متنی قرآنی و برون متنی با ذکر انبوه روایات به آنها پاسخ و مناقشه‌ها را رفع کرده‌اند؛ دسته دوم پاسخ‌ها با ذکر نام مناقشه‌گران مانند شریف مرتضی در نقد جبّائی و قاضی عبدالجبار که با پاسخ نقضی و حلی و باز با قراین درون متنی آیه و برون متنی روایات اثبات کرده «انفسنا» به معنای قرب القرابة نیست و همین‌طور ابن‌شهرآشوب و آیة‌الله حسینی میلانی از معاصران.

از جمله مناقشه‌گران دیگر، فخررازی است؛ وی دیدگاه سدید حمصی (م/اوایل قرن هفتم) امامی را نقل می‌کند که می‌گوید: «انفسنا» دلالت بر برتری امام علی‌علیه‌السلام بر انبیاء ـ به جز نبی اسلام ـ دارد و سپس در آن مناقشه می‌کند؛ ابوحیان اندلسی نیز مناقشه‌های فخررازی را به تفصیل

ذکر کرده است؛ پاسخ‌های امامیه به این مناقشه‌ها متنوع و پربار است از جمله بیاضی عاملی، قاضی نورالله شوشتری، شیخ محمدحسین مظفر، عبدالاعلی سبزواری و نیز پاسخ تفصیلی جواهرالکلام و بالاخره تسنیم آیةالله جوادی که با پاسخ‌های بدیع بر استحکام پاسخ‌ها افزوده است.

ابن‌مطهر حلّی بر این باور است که «انفسنا» دلالت بر مساوات امام علی﵇ با پیامبر خداﷺ از جمله در ولایت دارد؛ و سایر اهل‌بیت نیز افضل و امامت در آنها متعین است. ابن‌تیمیه با تفصیل نسبی به مناقشه و ابطال دیدگاه ابن‌مطهر حلی پرداخته که در نوزده بند گزارش شدند؛ شیخ محمدجواد بلاغی در پاسخ به ابن‌تیمیه، نقض و اضطراب در کلام وی را نشان داد و همین‌طور عبدالاعلی سبزواری و آیةالله جوادی و بالاخره حسینی میلانی که بیش از دیگران، دیدگاه‌ها و مناقشه‌های ابن‌تیمیه را کاویده و سپس نقاط قوت و ضعف آن را بیان و به مناقشه‌ها نیز پاسخ‌های نقضی و حلی داده است؛ وی در پاسخ‌ها افزون بر آیات از روایات متعدد اهل‌سنت بهره گرفته است، آخرین مناقشه در این محور از قاضی ایجی و جرجانی است؛ قول آنان تکرار اقوال دیگران است به همین روی، تنها به پاسخ جواهرالکلام اکتفا شد.

محور دوم، مناقشه اهل‌سنت نسبت به تلقی امامیه از «انفسنا» برای اثبات حقانیت انحصاری ولایت امام علی﵇ و پاسخ‌های امامیه است، در این محور نیز اسامی مناقشه‌گران به ترتیب تاریخی همراه با پاسخ‌های امامیه ذکر شدند؛ پاسخ‌های امامیه به مناقشه‌های قاضی عبدالجبار و جبّائی و نیز ابن‌تیمیه به محور اول ارجاع شد.

ابن روزبهان در مقام مناقشه بر این باور است: مراد از «انفسنا» مردانند که مصداق آن در این‌جا رسول خداﷺ و امام علی﵇ است و ادعای مساوات امام علی﵇ با رسول خداﷺ باطل است؛ شیخ محمدحسین مظفر به تفصیل قول ابن‌روزبهان را براساس قواعد اصول و مفاد روایات سنی درباره شأن نزول آیه، ابطال و با ادلهٔ متعدد از روایات سنی، مساوات را اثبات کرده است این مساوات، مستلزم ولایت انحصاری امام و افضلیت ایشان برای ولایت است. مؤلف جواهرالکلام نیز تقریباً شبیه پاسخ‌های مظفر را ذکر کرده است.

آخرین مناقشه‌ها از ثناءالله مظهری، شاه عبدالعزیز دهلوی و سید محمود آلوسی و شکری آلوسی است؛ مناقشه‌های اینان، شبیه به یکدیگر و در برخی از موارد عین عبارت یکدیگر و پاره‌ای از آنها تکرار اقوال دیگران است؛ اینان بر این باورند «انفسنا»، امام علی﵇ نیست و به معانی

دیگر است؛ حضور امام علی‌علیه‌السلام می‌تواند مصداقی از «أبناءنا» باشد، مساوات امام با پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله در همه صفات باطل و در برخی، مستلزم ولایت نخواهد بود؛ اگر امام علی‌علیه‌السلام اولی بالتصرف باشد با ولایت رسول خدا تهافت می‌یابد؛ چون همهٔ این مناقشه‌ها و دیگر شبهات در کلام دهلوی آمده به پاسخ‌های میرحامد حسین به دهلوی اکتفا کردیم؛ پاسخ‌های وی نقضی و حلی و دقیق است و طبق سنت خود و متأسفانه با عبارات تند و گزنده، به تفصیل بحث کرده که در این‌جا با تلخیص و تصرف در آن گزارش شدند؛ در اثنای پاسخ‌های میرحامد حسین، پاسخ‌های شیخ محمدجواد بلاغی، شیخ محمدحسین مظفر، ثقفی تهرانی، عبدالاعلی سبزواری و آیةالله جوادی نقل شد و همین‌طور پاسخ‌های حسینی میلانی که به تفصیل، دیدگاه دهلوی را نقل و نقد کرده است.

پژوهش

۱. تلقی فریقین را دربارهٔ مفاد حدیث نبوی «علی منّی وأنا من علي» بررسی و ارزیابی کنید.

۲. سیر تاریخی مناقشه‌های اهل‌سنت را نسبت به تلقی امامت از «انفسنا» بررسی کنید.

۳. اهل‌سنت چه مناقشه‌های دیگری به تلقی امامیه از «انفسنا» دارند و پاسخ‌های امامیه چیست؟ بررسی و ارزیابی کنید.

٤. سیر اندیشهٔ افضلیت امام علی‌علیه‌السلام بر سایر انبیاء ـ به جز نبی مکرم اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ را بررسی کنید.

۵. چه ادلهٔ دیگری بر افضلیت امام علی‌علیه‌السلام بر سایر انبیاء اقامه شده است؛ مناقشه‌ها و پاسخ‌های آنها را ارزیابی کنید.

فصل چهارم

ارزیابی اصول فریقین در تفسیر آیه

در مقدمه فصل اول گفتیم: تفسیر تطبیقی (مقارن) مبتنی بر دو پایه «توصیف» و سپس «ارزیابی» دیدگاه‌هاست؛ آن‌چه تاکنون در گفتار دوم و سوم از فصل دوم بیان شد، توصیف دیدگاه‌های فریقین بود؛ اکنون به ارزیابی آنها می‌رسیم، این ارزیابی، از توصیف با اهمیت‌تر و در درک دیدگاه‌های درست، مؤثرتر است.

دیدگاه‌های هر کدام از دو فریق در تفسیر این آیه را در دوازده اصل برشمردیم؛ برخی از آنها نقاط مشترک و برخی نقاط افتراق آنان به‌شمار می‌آیند. در این فصل هر کدام از این اصول را به صورت تلفیقی مورد ارزیابی قرار خواهیم داد؛ در مقام ارزیابی پاره‌ای از مطالب فریقین تأیید و تثبیت، برخی تکمیل و پاره‌ای تصحیح یا ابطال می‌گردند.

ارزیابی اصل اول: تبیین حکمت دعوت به مباهله

مطالبی که فریقین درباره حکمت دعوت به مباهله گفته‌اند واقعبینانه است و ابهام یا شبهه‌ای در آن نیست؛ دعوت به مباهله برای نمایاندن محسوس راستگو از دروغگوست که پس از اتمام حجت با اقامه برهان عقلی و نقلی (وحیانی) صورت می‌پذیرد. این معنا مورد تأیید است ولی باید مطالبی برای «تکمیل» و نیز «تصحیح» دیدگاه‌ها ذکر شوند که عبارتند از:

یک: تکمیل دیدگاه‌ها: تکمیل دیدگاه‌ها در چند بند بدین شرح است:

الف) از تنظیر حضرت عیسی﵇ با آدم که فرمود: ﴿**إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللهِ كَمَثَلِ آدَمَ**...﴾ (آل‌عمران/۵۹) چنین استفاده می‌شود که موضوع مباهله پیامبر خداﷺ با نجرانیان در خصوص حضرت عیسی﵇ بوده آنان عیسی را که پدر ندارد، پسر خدا می‌دانستند که شرک ذاتی است و در

پی آن برای حضرت عیسی نوعی ربوبیت قائل بودند که در آیه ٦٤ بیان فرمود ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللهِ...﴾ و نیز در این آیه که می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلٰهًا وَاحِدًا لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (توبه/۳۱) آنان بر اثر شرک ربوبی به آفت شرک الوهی و عبادی نیز دچار شدند که در ادامه همین آیهٔ سوره توبه و نیز در این آیه از آن یاد شده است: ﴿وَإِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللهِ قَالَ سُبْحَانَكَ...﴾ (مائده/۱۱٦). پس، موضوع مباهله درباره اصل اساسی همه معارف و کمالات یعنی «توحید» بوده است؛ اگر موضوع فرزندی حضرت عیسی﵇ برای خدا که شرک ذاتی است ابطال می‌شد چه‌بسا سایر آفات سهمگین شرک ربوبی، الوهی و عبادی نیز پایان می‌پذیرفت.

خداوند، پس از اقامه برهان و اتمام حجت و بالاخره با ناگزیری در دعوت به مباهله، پندارها را درباره حضرت عیسی﵇ زدود و حقیقت را برای آنان نمایان ساخت. سپس در آیات ٦٥ تا ٦٨ به موضوع حضرت ابراهیم پرداخت تا پندارها، ابهام، ها اتهام‌ها و کتمان‌ها را درباره ایشان نیز برطرف کند؛ چون نبی خاتم، احیاگر آیین ابراهیم بودند و نه پیامبری از بنی‌اسرائیل و برای آنان؛ اهل کتاب، حقانیت پیامبر اکرمﷺ و سایر حقایق را نیز با دلیل روشن می‌شناختند ولی به اختلاف مذموم ـ اختلاف پس از علم ـ دچار شدند؛ قرآن دراین‌باره می‌فرماید: ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ (بینه/٤).

ب) همان‌گونه که فریقین گفته‌اند: مباهله، پس از اقامهٔ حجت برای اثبات حقیقت است؛ این حجّت با شیوه‌های گوناگون برهانی، تمثیلی و جدال احسن ـ که البته مانعة الجمع هم نیست ـ صورت می‌پذیرد یعنی مباهله پس از آن است که هرچه باید گفته شود، گفته شده ولی طرف مقابل بر موضع خود پافشاری می‌کند. و اِلّا اگر تسلیم حقیقت شود، مخاصمه پایان می‌پذیرد؛ در صورت عدم تسلیم یا خود را بی‌طرف می‌نامد که در صدد توطئه نیست ولی می‌خواهد بر دین خود باقی باشد، در این صورت، برای اهل کتاب، جزیه مقرر شده ولی اگر در صدد توطئه و براندازی باشند چنین به نظر می‌رسد که باید رهبر جامعه دربارهٔ آن تصمیم گیرد. در هر صورت؛ به نظر می‌رسد چارچوب مجادله که باید به نیکوترین روش انجام شود و نیز گروه‌بندی اهل کتاب دراین‌باره در آیه ٤٦ سوره عنکبوت بیان شده است؛ پس باید در مفاد این آیه به دقت نگریست.

ج) در این‌جا این پرسش به ذهن می‌آید چرا اهل باطل پس از اقامه برهان و اتمام حجت باز

برسر موضع خود می‌ایستند و به محاجّه بی‌ثمر خود ادامه می‌دهند و حتی حاضر می‌شوند به مباهله تن دهند با آن‌که مباهله، موجب لعنت خدا و مرگ آنان می‌شود؟! آیا این لجاجت پس از علم از سر استکبار و خود برتربینی است؟! چون می‌خواهند موقعیت فردی و اجتماعی خود را حفظ کنند؛ مانند فرعونیان که یقین داشتند حضرت موسی﵇ بر حق است ولی به دلیل خوی مستکبرانه و برترجویی خود، حاضر نبودند به آن اعتراف کنند حتی اگر گمان می‌بردند حضرت موسی ـ که حق است با امداد الهی ـ طومار آنان را در هم می‌پیچد و این انکار به قیمت جان آنان تمام می‌شود؟! قرآن در آیه ١٤ سوره نمل می‌فرماید: ﴿**وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ**﴾ یا آن‌که آنان در شک و تردید بسر می‌بردند و اصرار آنان بر موضع باطل خود بر اثر استکبار و خودبرتربینی نبود بلکه به دلیل سیطرهٔ سنگین پنداری است که عمری در آن بسر برده و به خود اجازه نمی‌دهند لحظه‌ای دربارهٔ منطق طرف مقابل بیندیشند تا به علم قطعی درباره حقیقت حضرت عیسی رسند بلکه نزد خود گمان می‌برند هم اکنون از اقامه دلیل برای اثبات اندیشهٔ خود عاجزند و اِلّا ـ با توجه به پیروان فراوان مکتب خود ـ خود را ذی حق دانسته و تصور می‌کند برای قول خود، دلیل دارند؛ کدام احتمال درباره مسیحیان نجرانی درست است؟! باید قراین و شواهد را در نظر گرفت تا بتوان واقعبیانه قضاوت کرد.

د) طبق گزارش‌های فراوان، مسیحیان نجران پس از اقامهٔ برهان و تنظیر حضرت عیسی﵇ به آدم به حقیقت گردن ننهادند و چه‌بسا محاجّه برخاستند و بر بنوّت و الوهیت حضرت عیسی اصرار ورزیدند تا آن‌که پیشنهاد مباهله مطرح شد و آنان پذیرفتند؛ چون قرآن می‌فرماید: ﴿**فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...**﴾ حتی آنان طبق مدارک متعدد در صدد اجرای مباهله برآمدند، ولی چون رفتار پیامبر اکرم و نیز حضور همراهان ایشان را مشاهده کردند در واپسین لحظات از مباهله سرباز زدند؛ آیا آنان قبل از پیشنهاد مباهله می‌دانستند که باطل‌اند ولی به آن اعتراف نکردند یعنی از سر علم و عمد، حقیقت را دربارهٔ حضرت عیسی﵇ دانستند ولی انکار کردند یا آن‌که به دلیل سیطرهٔ پندار خود دربارهٔ حضرت عیسی﵇ به خود اجازه نمی‌دادند به ادلهٔ حق گوش سپرند و در آنها بیندیشند تا به بطلان خود پی برند، بالاخره آمادگی حضرت رسول خدا برای مباهله و مشاهده این صحنه رخنه‌ایی در فضای فکری آنان ایجاد کرد تا آنان بدانند دروغگویند ـ یعنی آن‌چه درباره حضرت عیسی می‌پندارند واقعیت ندارد ـ و نیز نه تنها فاسدند بلکه مفسدند و عقاید دیگران را نیز به تباهی می‌برند. گویی به همین دلیل است که گفته

شده حضرت رسول خداﷺ دستور دادند پس از وفات خود، نجرانیان را از جزیره اخراج کنند، چون جزیره از شرک تطهیر شده بود و نجرانیان بنا به مطالب مذکور به بطلان عقاید خود پی برده و کاذب و مفسد بودند. برخی گزارش‌ها حاکی از این است که آنان در زمان خلیفه دوم از جزیره اخراج شدند چون رباخواری در بین آنان رواج یافت با آن‌که رسول خداﷺ در متن صلح نامه چنین قید کرده بودند: «**أن لایأکلوا الربّا فَمَن أکل الربّا من ذی قبل فذمّتی مِنه بَرئیة**».[1]

هـ) قرآن کریم در آیهٔ ۵۹ پس از تنظیر حضرت عیسی‌ؑ به آدمؑ از باب جدال احسن، بلافاصله در آیه بعد می‌فرماید: ﴿**الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ**﴾ (آل‌عمران/٦٠) و سپس در آیه بعد در خصوص محاجّه آنان و دعوت به مباهله می‌فرماید: ﴿**فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ**...﴾ (آل‌عمران/٦١).

چرا خداوند در این دو آیه به پیامبر اکرمﷺ دستور می‌دهد از «تردیدکنندگان مباش» منشأ این تردید و حکمت این دستور چیست؟ قطعاً پیامبر اسلامﷺ هیچ شک و تردیدی در حقّانیت ادعای رسالت خویش و شخصیت حقیقی حضرت عیسیؑ نداشتند.

شبیه به همین آیه را در بین آیات تغییر قبله و شناخت قطعی اهل کتاب از پیامبر اکرم می‌بینیم، می‌فرماید: ﴿**وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ * الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ**...﴾ (بقره/١٤٦-١٤٨) در این‌جا نیز همان پرسش مطرح است پیامبر خداﷺ که هرگز تردید و شکی در حقیقت نداشتند پس نهی از «امترا» برای چیست؟ بر این اساس یا باید طبق نظر بسیاری از مفسران، نهی از «امتراء» را نسبت به حضرت، دفع و نسبت به دیگران رفع دانست و یا در مقام تکمیل دیدگاه‌ها احتمال دهیم، متعلق إمترا در این موارد امر دیگری است و در واقع خداوند به پیامبر اکرمﷺ می‌گوید: شما شک نکنید که حق برای اینان آشکار است؛ چون چه‌بسا حضرت، تصور می‌کردند پس از ادلهٔ عقلی و وحیانی در این دو مورد، باز اهل کتاب درباره واقعیت حضرت عیسیؑ و شناخت شخص ایشان به‌عنوان رسول خدا به علم و یقین نرسیده‌اند و هنوز هم به نوعی در شک و تردید بسر می‌برند و خداوند به ایشان می‌گوید: شک نکنید که آنان حقیقت را دریافته و حجت بر آنان تمام است؛ در این صورت تنها می‌توان مجاجّه نجرانیان و انکار آنان نسبت به رسالت حضرت رسول اسلامﷺ را به حساب لجاجت آنان گذاشت که پس از علم و آگاهی باز هم بر موضع خود پافشاری می‌کردند.

---

۱. ابن‌سلّام، الاموال، ج۱، ص۲٤٤ رقم ۵۰۳.

دو: تصحیح دیدگاه‌ها: برخی مطالب درباره تصحیح دیدگاه‌ها بدین شرح اند:

الف) برخی گفته‌اند ماجرای مباهله از نظر اعتقادی و سیاسی نه تنها در همان دوران بلکه در تاریخ سیاسی اسلام به‌ویژه در تکوین اعتقادات شیعی نقش اساسی داشته است و همین نقش باعث شده تا روایات مربوطه به آن در آثار راویان شیعه و سنی به‌گونه‌های متفاوت نقل شود.

این قضاوت درباره تکوین اعتقادات شیعی خطاست؛ بلکه باید گفت حضور اهل‌البیت در ماجرای مباهله و تعابیری که خداوند برای آنان به کار برد به‌ویژه تعبیر «انفسنا» برای امام علی‌علیه‌السلام، زوایای پنهان از فضایل و ارزش‌های اهل‌البیت را هرچه بیش‌تر نمایان ساخت و در واقع نخستین گام را دراین‌باره امامان معصوم از عترت و بنا به رسالت خود برداشتند تا حقیقت پنهان نماند؛ مانند احادیث امام حسن، امام کاظم و امام رضاعلیهم‌السلام که در گفتار اول از فصل دوم ملاحظه کردید آن‌گاه علمای امامیه و با پیروی از آنان، این فضایل را شرح و توضیح و به مناقشه‌ها پاسخ دادند. تفاوت روایات شیعه و سنی در همین امر است و اِلّا در اصل گزارش مباهله، حضور اهل‌البیت، نقش آنان در مباهله و فضیلت آنان، اختلافی نیست.

ب) ابهام‌هایی درباره نمایندگی ابوعبیدة بن جراح از ناحیه پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به چشم می‌خورد که باید برطرف شود؛ ابن‌کثیر ـ که قول وی را در اصل اول اصول اهل‌سنت نقل کردیم ـ می‌گفت:

> نجرانیان پس از استنکاف از مباهله از پیامبر خدا خواستند مردی امین را برگزیند تا با آنان مصالحه کند؛ پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله ابوعبیده را به نمایندگی انتخاب کردند و فرمودند: «**اُخرج معهم فَقضِ بینهم بالحقّ فیما اختلفوا فیه**».[1]

آیا گروه نجرانیان حاضرِ در مدینه درباره مقدار وجه المصالحة با پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله اختلاف داشتند؟ هیچ اثری ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ دربارهٔ اختلاف آنان نقل نشده است؛ همه اسناد و مدارک می‌گوید: مصالحه بدون هیچ ابهام یا اختلاف بین آنان و رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نگاشته شد و چند نفر هم به‌عنوان شاهد بر آن شهادت دادند؛ تفصیل این ماجرا در بسیاری از کتب تفسیری فارغ از منابع تاریخی و روایی مانند جامع البیان ابن‌جریر و التفسیر الکبیر طبرانی[2] و دیگران نقل شده است. یا آن‌که نجرانیان درباره اموال خودشان اختلاف داشتند و نماینده‌ای از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله

---

۱. ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج۲، ص٤٤.

۲. ر.ک: ابن‌جریر، جامع البیان، ج۳، ص۲۱۱؛ طبرانی، التفسیر الکبیر، ج۲، ص٦٥ و...

درخواست کردند تا به اختلاف آنان پایان دهد؛ این گزارش نیز در تفسیر ابن‌کثیر به نقل از ابن‌اسحاق از محمد بن جعفر بن زبیر ذکر شده که می‌گوید:

«فقالوا [ای: وفد النجران] یا ابا القاسم: قد رأینا ان لانلا عنك وأن نترکك علی دینك ونرجع علی دیننا ولکن ابعث معنا رجلاً من اصحابك ترضاه لنا یحکم بیننا فی أشیاء اختلفنا فیها فی اموالنا، فانکم عندنا رضاً...».[1]

در تمام منابع تنها همین گزارش سربسته درباره حکایت ابو عبیدة بدون هیچ شرح و توضیحی نقل شده است؛ ابن‌عاشور نیز با اشاره به همین مطلب می‌گوید:

«ولم اقف علی ما دعاهم إلی طلب امین ولا علی مقدار المدّة مکث فیها ابو عبیدة بینهم».[2]

با آن‌که باید به‌طور طبیعی و با توجه به شخصیت وی، شرح و تفصیلی درباره ماجرای وی نقل می‌شد تا ابهام‌ها برطرف شود.

ج) از بین دو احتمالی که فریقین برای مرجع ضمیر «فیه» در ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ﴾ گفته‌اند ـ که یا به امر عیسی‌علیه‌السلام و یا «الحق» در آیه قبل ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ برمی‌گردد ـ قول دوم به صواب نزدیک‌تر است بلکه چه‌بسا در آن متعین باشد؛ چون، از یک سو، «الحق» نزدیک‌تر به این ضمیر و از سوی دیگر مناسب با تداوم مباهله در عرصه‌های گوناگون است؛ در واقع قرآن در مقام بیان قاعدهٔ کلی می‌فرماید: اگر در هر امر حقی با تو محاجّه کنند آنان را پس از احراز شرایط به مباهله دعوت کن؛ و براساس اصل دوازدهم از اصول فریقین، دعوت به مباهله اولاً: اختصاصی به حضرت رسول اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله ندارد و عالمان نیز می‌توانند مباهله کنند ثانیاً: مباهله تنها بین الادیانی نیست ـ مانند مباهله حضرت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله با مسیحیان ـ بلکه در مسائل اساسی بین المذاهب نیز روا و مشروع است.

د) عطف به بند قبلی نمی‌توان مانند برخی از مفسران فریقین، مباهله را «معجزه» نامید؛ هرچند مباهله امری خارق‌العاده محسوب می‌شود که تنها به تعلیم الهی است و اثر آن نیز با معادلات عادی قابل تبیین نیست ولی نمی‌توان مباهله را معجزه اصطلاحی که اختصاص به انبیاء و حتی اوصیاء دارد، دانست؛ معجزه اصطلاحی برخلاف مباهله قابل تعلیم نیست و نیز سند

---

۱. ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج۲، ص۴۳-۴۴.
۲. ابن‌عاشور، التحریر والتنویر، ج۳، ص۱۱۳.

صدق نبوت یا وصایت است و تنها توسط خود نبیّ یا وصیّ اجرا می‌شود. به همین رو، نمی‌توان دیدگاه برخی از مفسران اهل‌سنت را تأیید کرد که ـ ملاحظه کردید ـ می‌گفتند: تأثیر مباهله به دلیل اتصال نفوس انبیاء به روح القدس و... است.

هـ) استفاده برخی از مفسران اهل‌سنت برای حجیت قیاس از آیه ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللهِ كَمَثَلِ آدَمَ...﴾ (آل‌عمران/۵۹) واقعبینانه است ولی به دو شرط؛ اولاً: مفاد این آیه را مصداقی از قیاس بدانیم؛ ثانیاً: قیاس اولویّت را احراز کنیم همانند مفاد این آیه که می‌گوید: آدم، فرزند خدا نبود چون پدر و مادر نداشت؛ پس، عیسی﵇ به طریق اولی فرزند خدا نیست چون تنها پدر ندارد و ایجاد هر دو به قدرت و حکمت بی‌انتهای حق‌تعالی وابسته است.

و) برخلاف دیدگاه رشیدرضا و پیروان وی، از آیه مباهله نمی‌توان لزوم تعلّم زنان را استنباط کرد جز آن‌که اولاً: در این حکم لزومی، «أبناء» را نیز به دلیل وحدت سیاق، داخل کنیم؛ ثانیاً: به تداوم مشروعیت مباهله گردن نهیم؛ ثالثاً: همانند اصل یازدهم از اصول امامیه، حضور زنان را با نقش مستقل در اثبات حقانیت و در دعا بر یکدیگر بپذیریم؛ در این صورت می‌توان لزوم تعلم بانوان و همین‌طور فرزندان را در خصوص معارف دین از این آیه استنباط کرد.

ارزیابی اصل دوم: مباهله، شیوهٔ منصفانه در مواجهه با مخالفان

هر دو فریق در این اصل، دیدگاه یکسانی دارند و قول آنان مورد تأیید است. این تلقی ـ همان‌گونه که در بیان دیدگاه‌های فریقین در مورد این اصل ملاحظه کردید ـ ریشه کهن دارد از جمله در منابع امامیه، محاجّه امام علی﵇ با خوارج در موضوع حکمیت و نیز حدیث امام هادی و در منابع اهل‌سنت، حدیث ابن‌شبّه و دیگران؛ در این میان، احتمالی که ابن‌عاشور دراین‌باره ذکر کرد باید مورد توجه قرار گیرد که می‌گفت: «مباهله در سنت مسیحیان، روشی منصفانه برای اقامه حجت بوده است» چه‌بسا بتوان برای احراز این سنت، شواهد و قراینی پیدا کرد که در ارزیابی اصل دوازدهم خواهید دید.

ارزیابی اصل سوم: اتفاق امامیه بر حضور اهل‌البیت در مباهله و اختلاف اهل‌سنت در آن

اتفاق امامیه دراین‌باره درست و واقعبیانه و اختلاف اهل‌سنت غیر موجه و نادرست است، چون، **اولاً:** منشأ این اتفاق، روایات متواتر اهل‌بیت﵈ است آنان بر این قول اتفاق نظر دارند و هیچ روایتی از اهل‌بیت معصوم در غیر این معنا نقل نشده است؛ **ثانیاً:** قول صحابه نیز دراین‌باره متواتر

است و اختلافی از آنان به چشم نمی‌خورد؛ **ثالثاً:** اکثر اهل‌سنت از حدیث پژوهان و مفسران و دیگران از قدما و متأخران بر این حقیقت تصریح کرده‌اند؛ **رابعاً:** برخی از اهل‌سنت می‌گویند: اهل سیره و آثار بر حضور اختصاص اهل‌بیت در مباهله، اجماع بلکه اتفاق نظر دارند و نیز بر تواتر اخبار حضور اهل‌بیت در مباهله تصریح کرده‌اند مانند جصاص، حاکم نیشابوری، محمد بن طلحه شافعی؛ نص عبارات آنان را در پایان گفتار اول از فصل دوم ملاحظه کردید؛ بر همین اساس، برخی از اهل‌سنت مانند سید محمود آلوسی، اقوال دیگر را خلاف دیدگاه مشهور محدثان دانست و گفت: «حضور اهل البیت هو المشهور المعول علیه لدی المحدثین».[۱] **خامساً:** هیچ کس از قائلین به اقوال دیگر نگفته‌اند روایات حضور اختصاصی اهل‌بیت در مباهله خبر واحدند و یا اعتباری به منابع آنها نیست و بالعکس هیچ کس از آنان نگفته روایات حضور دیگران یا عدم حضور برخی از اهل‌بیت در صحنه مباهله، متواتر و یا اسناد انها صحیح است؛ **سادساً:** در بین روایات متواتر از نه نفر از صحابه در منابع سنی که دلالت بر حضور اختصاصی اهل‌بیت در مباهله دارد، حدیث صحیح السند نیز به چشم می‌خورد؛ مانند حدیث سعد بن ابی وقاص به نقل از صحیح مسلم و ترمذی و دیگران؛ ناگفته نماند اگر برخی از تابعین، نام علی﵇ را در مباهله نمی‌آورند چه‌بسا به دلیل گرایش‌های سیاسی آنهاست؛ ابن‌جریر دراین‌باره چنین نقل می‌کند:

«حدثنا ابن‌حمید، قال: ثنا جریر، قال: فقلت للمغیرة: «إنّ الناس یَرون فی حدیث اهل نجران أن علیّاً کان معهم فقال: أمّا الشعبی فلم یذکره، فلا أدری لسوء رأی بنی أُمیّه فی علي، او لم یکن فی الحدیث».[۲]

ابن‌عطیه اندلسی (م/٥٤١ق) نیز ماجرای مباهله را از شعبی نقل و آن را به لحاظ محتوا در مقایسه با نقل دیگران نامقبول می‌داند.[۳] البته اگر در برابر روایات متواتر از حضور انحصاری اهل‌بیت در مباهله، خبرهای واحد ضعیفی نقل شده که از حضور دیگران خبر می‌دهد امری نوظهور نیست؛ چون در کتاب هفتم خواهید دید در برابر احادیث متواتر ـ بلکه فراتر از تواتر ـ دربارهٔ سبب نزول آیات ٥٥ و ٥٦ سوره مائده که در مورد تصدق امام علی﵇ در رکوع نماز است، خبر واحدی از عکرمه نقل می‌کنند که می‌گوید: صدقه دهنده ابوبکر بوده است؟![۴]

---

۱. آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۲.
۲. ابن‌جریر، جامع البیان، ج۱، ص۳۲۸.
۳. ابن‌عطیه، المحرر الوجیز، ج۱، ص٤٤٧-٤٤٨ و به نقل از وی ابوحیان، البحر المحیط، ج۳، ص۱۸۹.
٤. ر.ک: فخررازی، مفاتیح الغیب، ج۱۲، ص۲۳؛ آلوسی، روح المعانی، ج۳، ص۳۳٥؛ ابن‌عاشور، التحریر،

ارزیابی اصل چهارم: افضلیت اهل‌البیت در مباهله از دیدگاه امامیه و عدم افضلیت و اختلاف در درجه فضیلت از دیدگاه اهل‌سنت

از نظر امامیه، حضور اهل‌بیت در مباهله از دو ناحیهٔ سلب و ایجاب، برتری (افضلیت) آنان را نسبت به صحابه و امت نمایان ساخت؛ امامیه برای اثبات هر کدام از این دو ناحیه چند دلیل اقامه کردند که ملاحظه کردید. از جمله در ادله ناحیهٔ سلب گفتند: دیگران صلاحیت حضور در صحنه مباهله را نداشتند چون مانند اینان، فاقد ویژگی‌های اصحاب کساء و اهل‌بیت مطهر و رسالت بودند و در ادلهٔ ناحیه ایجاب گفتند: هیچ کس از اقوام و همسران و یاران ایشان، همپایه اهل‌بیت به‌عنوان بهترین، عزیزترین و محبوب‌ترین افراد نزد رسول خداﷺ نبودند؛ از نظر اهل‌سنت نیز، که یا به آن تصریح کردند و یا آن را انکار نکردند، نفس حضور اهل‌بیت در مباهله دست‌کم به دو صورت، فضیلت ـ و نه افضلیت ـ آنان را نمایان ساخت از یک سو، ویژگی حاضران به‌عنوان اصحاب کساء و اهل‌بیت مطهر (در آیهٔ تطهیر) و اهل رسول خدا (در تعبیر «هولاء اهلی»، در احادیث صحیح سنی) و از سوی دیگر، به دلیل ویژگی آنان به‌عنوان عزیزترین، محبوب‌ترین و دلنشین‌ترین افراد در قلب مبارک پیامبر خداﷺ؛ چون دیدگاه اهل‌سنت را با امامیه مقایسه کنیم به دو نقطه مشترک می‌رسیم، **یک:** ویژگی حاضران در مباهله با اوصاف ویژهٔ اصحاب کساء و اهل‌بیت مطهر و اهل رسول خداﷺ، **دو:** ویژگی آنان به‌عنوان عزیزترین، محبوب‌ترین افراد نزد رسول خداﷺ.

اکنون باید دید آیا از این دو ویژگی، «فضیلت» اثبات می‌شود آن‌طور که اهل‌سنت می‌گویند یا «افضلیت» آن‌طور که شیعه می‌گوید؛ به نظر ما قول امامیه، موجّه و واقعبینانه است.

تحلیل افضلیت اهل‌البیت با اوصاف ویژه آنان: اثبات افضلیت همراهان رسول خداﷺ از ویژگی اول آنان بدین شرح است: همان‌گونه که در اصل چهارم اهل‌سنت ملاحظه کردید، جمعی از بزرگان اهل‌سنت مانند زمخشری، فخررازی، بیضاوی، اعرجی نیشابوری، شربینی و دیگران از همراهان رسول خدا به‌عنوان اصحاب کساء و اهل‌بیت ناظر به آیه تطهیر یاد کردند؛ پس، می‌توان آنان را «اهل‌البیت» نامید؛ باز همین جمع و سایر اهل‌سنت ـ جز تعداد اندکی از آنان ـ حدیث

ج۵، ص۱۳۷.

صحیح السند سعد بن ابی وقاص را از صحیح مسلم، سنن ترمذی، مستدرک حاکم و منابع دیگر نقل و به مفاد آن ملتزم شدند؛ همان‌گونه که در گفتار اول از فصل دوم ملاحظه کردید، سعد بن ابی وقاص در این حدیث می‌گوید: پیامبر خداﷺ پس از حضور همراهان خود در مباهله فرمود: «**اللهم هؤلاء اهلی**»[۱] و در برخی از منابع فریقین چنین نقل شده است: «**اللهم هؤلاء اهل‌بیتی**»[۲] پرسش کلیدی این است چرا حضرت این تعبیر را به کار بردند؛ مراد ایشان از «هؤلاء اهل‌بیتی» و یا «هؤلاء اهلی» چیست؟

اگر به‌طور قطع بگوییم مراد از «اهل‌البیت» و نیز مقصود حضرت در این‌جا «اهل‌بیت نبوت» است گزاف نگفته‌ایم؛ چون «اهل‌البیت» و «هؤلاء اهلی» از سه معنا بیرون نیست؛ اهل سکونت، اهل قرابت و اهل نبوت؛ اگر مراد از این تعابیر «اهل سکونت» می‌بود حضرت رسول خداﷺ زنان خود را در صحنهٔ مباهله می‌آوردند چون آنان در خانهٔ حضرت ساکن بودند و نیز اگر مراد از این تعبیر «اهل قرابت» می‌بود، حضرت سایر اقوام مانند عباس و فرزند و سایر بنی هاشم را می‌آوردند و در هر صورت، هیچ محذوری برای تطبیق این افراد بر الفاظ آیه نبود؛ چون، الفاظ آیه جمع است و چنین ظرفیتی در آن وجود دارد؛ پس، مراد از «اهل‌البیت» و «هؤلاء اهلی»، «اهل‌بیت نبوت» است؛[۳] این اصطلاح، دلالت بر شایستگی انتساب این افراد به پیامبر اکرمﷺ در عالی‌ترین درجه را دارد و اهلیت منحصر به فرد اینان را به بیت نبوت نمایان می‌سازد و هیچ کس همپایهٔ آنان نخواهد بود؛ بر این اساس، اهل‌سنت ناگزیرند ـ بدون آن‌که تردید کنند ـ أفضلیت آنان را بر همگان از صحابه و امت بپذیرند بدون آن‌که نیازی به توضیح یا بحث دیگری داشته باشد. از آن‌چه گفتیم می‌توان به این نتیجه رسید: اهل‌البیت به‌عنوان افضل امت در صحنه مباهله حاضر شدند نه آن‌که حضور آنان در مباهله به آنان افضلیت بخشید؛ هرچند نفس این حضور نیز

---

۱. محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول، ص۳۷ دربارهٔ وثاقت قول پیامبر خداﷺ که فرموده «اللهم هؤلاء اهلی» می‌گوید: «فقد نقل الرواة الثقات و النقلة الاثبات...».

۲. بغوی، مصابیح السنة، ج٤، ص۱۸۳، ح٤٧٩٥؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ج۱، ص۱۷، ح۹؛ طوسی، الامالی، مجلس٦، ح۳۹ و مجلس ۱۱، ح٦۳.

۳. ما به تفصیل در گفتار دوم از فصل اول دراین‌باره بحث کردیم و در آن‌جا مشخص شد، «اهل البیت» ـ که در این‌جا از آنان به «اهلی» یاد شده است ـ در آیه تطهیر و نیز در لسان مبارک پیامبر خداﷺ مانند حدیث پر بهای ثقلین و سفینه و... اهل بیت نبوت» است و این موارد نیز شامل همسران و یا خویشاوندان پیامبر خداﷺ نمی‌شود.

برای آنان امتیاز محسوب می‌شود.

البته این‌که خداوند در این آیه از اهل‌البیت با عنوان «أبناءنا»، «نساءنا» و «انفسنا» یاد کرده حکمتی دارد که باید آن را شناخت و اِلّا چه‌بسا گفته شود چرا در آن موقعیت خطیر که نفس مباهله اقتضا می‌کرد تا عزیزترین و محبوب‌ترین افراد بیایند از آنان به‌عنوان اهل‌بیت نبوت و صفوة و طهارت یاد نشد به‌ویژه آن‌که اهل‌البیت در دعا و اثبات حقانیت رسالت و در نفرین نقش داشتند.

پاسخ آن این است که مخاطبان مباهله، نجرانیان بودند و آنان در بدو الامر، اساس رسالت حضرت خاتم را انکار کردند و به همین رو، مباهله را پذیرفتند چه رسد به این‌که به اهل‌بیت رسالت گردن نهند. البته طبق برخی از مدارک مانند حدیث جد محمد بن المنکدر ـ که در گفتار اول از فصل دوم نقل شد ـ نجرانیان، پس از رؤیت حاضران، آنان را اهل الصفوة و الطهارة یافتند و از مباهله سر باز زدند.

براساس آن‌چه که گفتیم می‌توان به این پرسش پاسخ داد؛ اگر فرض کنیم پیامبر اکرمﷺ در زمان مباهله فرزندان دیگری یا خویشاوندی با سابقه در ایمان داشتند آیا آنان را به مباهله می‌آوردند؟ پاسخ این است اگر آنان صلاحیت «بیت نبوت و طهارة و صفوة» را داشتند دعوت می‌شدند و اِلّا صرف خویشاوندی و درجه سابقه در ایمان ملاک حضور نیست؛ درباره همسران پیامبر نیز همین نکته وجود دارد آنان به رتبهٔ اهل‌بیت نبوت نرسیدند به همین روست که در آیه تطهیر و در مباهله حضور ندارند.

تحلیل افضلیت اهل‌البیت با ویژگی عزیزترین و محبوب‌ترین افراد نزد رسول خداﷺ: گفتیم امامیه و اهل‌سنت به دو نقطه مشترک به‌عنوان ویژگی‌های همراهان رسول خداﷺ در مباهله رسیدند، اثبات افضلیت از ویژگی اول، بیان شد؛ اثبات «افضلیت» از ویژگی دوم اهل‌بیت به‌عنوان عزیزترین و محبوب‌ترین افراد نزد رسول خداﷺ، نیز بدین شرح است: ابتدا و قبل از ورود به اصل بحث لازم است به این نکته اشاره کنیم: نفس مباهله چنین اقتضا می‌کند که اگر بناست هر کدام از دو طرف، یافراد را به صحنه مباهله آورند باید عزیزترین و محبوب‌ترین افراد نزد آنان باشند؛ چون مباهله در مقام اثبات حقانیت و صدق یک طرف و ابطال و کذب طرف مقابل و اتمام حجت است و هر کدام از دو طرف با آوردن عزیزترین افراد خود به دیگری نشان می‌دهد که قطعاً بر صدق و حق است و هیچ تردیدی در آن ندارد و اِلّا حاضر نبود عزیزترین افراد خود را فدا کند.

اکنون به اثبات «افضلیت» اهل‌بیت در مباهله به‌عنوان عزیزترین و محبوب‌ترین افراد می‌ریسم که بدین شرح است، برخلاف زمخشری که مبدع این قول است و می‌گفت:

«وإنما خصّ الأبناء والنساء لأنّهم اعزّ الأهل وأحبّهم والصقهم بالقلب وربّما فداهم الرجل بنفسه وحارب دونهم حتی یقتل».[1]

خصوصیات أعزّ الاهل وأحبّهم و... برای حاضران در مباهلهٔ رسول مکرم اسلامﷺ همانند این خصوصیات نزد افراد عادی نبود که تنها امر عاطفی بر اثر قرابتِ فرزندی و همسری و به‌طور کلی پیوند خانوادگی پدید آید تا به قول زمخشری گفته شود: «وربّما فداهم الرجل بنفسه...» چون؛ **اولاً**: اگر ملاک برای محبوب‌ترین و عزیزترین و... تنها قرابت خانوادگی می‌بود ـ آن طور که از ظاهر بلکه نص عبارت زمخشری استفاده می‌شود ـ پیامبر خداﷺ همسران خود مانند عائشه و حفصه و نزدیک‌ترین افراد از نظر قرابت مانند عباس و فرزندان وی و محبوب‌ترین افراد از نظر فضیلت مانند ابوبکر و... را به مباهله می‌آوردند به‌ویژه بنا به قول برخی از اهل‌سنت که «انفسنا» را به معنای «رجالنا»، «أتباعنا»، «إخواننا» و «اهل دین» دانستند و در اصل هشتم از اصول اهل‌سنت آوردیم؛ **ثانیاً**: اهل‌البیت برخلاف افرادی عادی در مباهله نقش‌آفرین بودند ـ همان‌گونه که بیضاوی و دیگران گفته‌اند و در اصل چهارم اهل‌سنت ملاحظه کردید ـ از این‌که «آمین» گویند، در دعا بر یکدیگر شرکت کنند و چهرهٔ آنان، حقیقت را به اسقف نجران بنمایاند که گفت: «یا معشر النصاری إنّی لأریٰ وُجوها لو سألوا الله أن یزیل جَبَلاً مِن مکانه لأزالَه بها» کاستی‌های دیگری نیز در قول زمخشری وجود دارد که ارزیابی اصل هفتم از اصول فریقین خواهد آمد.

در هر صورت، این خصوصیات به خوبی افضلیت اهل‌البیت را اثبات می‌کند چون پیامبر اکرمﷺ مانند سایر معصومان از حبّ و بغض نفسانی معصوم و مصونند ـ و برخی مانند قاضی نورالله شوشتری از امامیه و دهلوی از اهل‌سنت در خصوص موضوع مباهله به آن تصریح کردند ـ پس، این سطح از محبت و دلنشینی و عزیزترین، تنها برای خدا و به دلیل و صلاح و سداد آنهاست و هر کس نزد خدا برتر و افضل است، محبوب‌ترین افراد نزد رسول اوست و بالعکس، محبوب‌ترین افراد نزد رسول خداﷺ، افضل افراد نزد خدایند و آنان که افضل نزد خدا و

---

۱. زمخشری، الکشاف، ج۱، ص۳٦۹.

محبوب‌ترین افراد نزد رسول اویند از همگان افضل و برترند.

افزون بر این تبیین از ویژگی اهل‌البیت به‌عنوان عزیزترین و محبوب‌ترین افراد و... نزد رسول خداﷺ برای اثبات افضلیت آنان باید به دو امر دیگر توجه کرد تا افضلیت آنان نمایان‌تر شود؛ امر اول، نقش آنان از آمین گفتن و دعا بر یکدیگر و... که اشاره شد و امر دوم اگر افراد دیگری غیر از اهل‌بیت، عزیزترین و محبوب‌ترین و... نزد حضرت رسول خداﷺ می‌بودند، حضرت آنان را برای نمایاندن حقانیت خویش و حجّت بر نجرانیان به صحنه مباهله می‌آوردند چون اقتضای نفس مباهله همین است و اشاره شد؛ ناگفته نماند حکمت حضور اهل‌بیت برای نمایاندن حقانیّت و یقین پیامبر اکرمﷺ بر صدق خویش و حجّت بر نجرانیان در اصل دهم از اصول فریقین ذکر شد.

ارزیابی اصل پنجم: اتفاق امامیه در تبیین رابطه «أبناءنا» با رسول خدا و دلالت «أبناءنا» بر فضیلت و اختلاف اهل‌سنت در تبیین رابطه و عدم دلالت «أبناءنا» بر فضیلت

باید این ارزیابی را براساس دیدگاه‌های فریین در دو محور صورت داد:

محور اول: رابطه «أبناءنا» با رسول خداﷺ به صورت استثنا یا قاعده کلی

محور دوم: دلالت یا عدم دلالت تعبیر «أبناءنا» بر فضیلت

ارزیابی محور اول، تبیین رابطه: اتفاق امامیه که رابطه «أبناءنا» را با رسول خداﷺ مصداقی از قاعده کلی می‌داند واقعبیانه است؛ چون این قاعده از قرآن اخذ شده و مستند به آن است. قرآن، معیار تشخیص حق و جداکنندهٔ آن از باطل است و حضرت عیسی‌ؑ را که نوهٔ دختری حضرت ابراهیم است، ذرّیّه او می‌داند (انعام/۸۴-۸۵).

دیدگاه معصومان نیز که ثِقل قرآنند، همانند قرآن است و هیچ اختلافی در روایات آنها نیست؛ آنان دراین‌باره به آیات یاد شده از سوره انعام استناد کرده‌اند؛ مانند محاجّه امام کاظمؑ با هارون و همین‌طور استناد امام باقرؑ به آیهٔ ۲۳ سوره نساء که می‌فرماید: ﴿**حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ**... **وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ**﴾ امام باقرؑ براساس مفاد این آیه می‌فرماید: «**فهما إبناه لصلبه**» و تاکنون ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ کسی نتوانسته این دلیل را ابطال کند؛ مانند سایر احتجاج‌ها و دیدگاه‌های اهل‌البیت که کسی قادر به ابطال آنها نیست. متن این روایات را در گفتار اول از فصل دوم ملاحظه کردید؛ پس، اعتباری به سایر اقوال و فتاوا و یا عرف رایج جامعه و قول شاعران نیست. برخی از علمای امامیه مانند امینی با بررسی تفصیلی به اثبات این حقیقت پرداختند و قول شاعر و دیگران را

ابطال کردند که در اصل پنجم از اصول امامیه ذکر شد.

بدین‌سان و براساس دیدگاه قرآن و معصومان و حتی علوم تجربی که نقش مادر را در نقطه قطعی می‌داند، نوهٔ دختری، فرزند انسان محسوب می‌شود این امر اختصاصی به نوهٔ بلاواسطه ندارد؛ چون حضرت عیسی﵇ با چند واسطه به حضرت ابراهیم﵇ می‌رسد. به همین رو، نسل حضرت فاطمه﵄ از صالح و طالح نیز تا قیامت ذرّیّه (دودمان) رسول خدا ﷺ به حساب می‌آیند و با ایشان پیوند نسبی دارند؛ این پیوند، نوعی احترام و حرمت را برای آنان پدید می‌آورد اما در صورتی فضیلت برای آنان محسوب می‌شود که اهل صلاح و سداد باشند.

درنگی در حدیث نبوی «کل سبب و نسب ینقطع...»: در اصل پنجم از اصول اهل‌سنت ملاحظه کردید قائلین به رابطه استثنایی پیامبر اکرم ﷺ با حسنین﵉ به این حدیث از پیامبر اکرم ﷺ استناد کرده‌اند که می‌فرماید: «**کل سبب ونسب ینقطع یوم القیامة اِلّا سببی ونسبی**» این حدیث با برخی از اختلاف‌ها در متن نقل شده است. درباره اعتبار صدوری و دلالی این حدیث و به‌طور خاص درباره حکمت نقل آن از خلیفه دوم،[1] مباحث متعدد و متنوعی صورت گرفته که با موضوع بحث ما تناسبی ندارد، تنها در این‌جا از این نظر که آیا مفاد این حدیث می‌تواند دلیلی برای قائلین به رابطه استثنایی حسنین﵉ با پیامبر خدا ﷺ باشد به ذکر چند نکته اکتفا خواهیم کرد؛ ابتدا اشاره کنیم: ظاهر این حدیث، این آیه را تخصیص می‌زند که می‌فرماید: ﴿**فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ**﴾ (مؤمنون/۱۰۱) پس، باید دید آیا شرایط تخصیص آیه را دارد یا خیر؟

اما چرا و چگونه مفاد این حدیث، حجت برای قائلین به این قول است که رابطه حسنین﵉ با پیامبر خدا ﷺ را استثنایی می‌دانند و مصداقی از قاعده کلی محسوب نمی‌کنند.

الف) آیا حسنین﵉ به‌طور خاص و سایر اهل‌بیت معصوم به‌طور عام، نفیاً و اثباتاً دربارهٔ این

---

۱. از جمله حدیث قطیعی که با سند خود چنین نقل می‌کند: إنّ عمر بن الخطاب خطب الی علیّ اُمّ کلثوم [بنت علي]... وقال: إنّی سمعتُ رسول الله ﷺ یقول: «**کلّ نسب وسبب ینقطع یوم القیامة اِلّا ما کان من سببی ونسبی**» فأحببت أن یکون بینی وبین رسول الله سبب ونسب (ابن‌حنبل، فضائل اهل البیت من فضائل الصحابة، ص۱۳۰، ح۱۹۳) این ماجرا در مصادر فریقین نقل شده و جمعی از علما آن را از نظر اعتبار صدوری و دلالی مورد بررسی و ارزیابی قرار داده‌اند؛ از قدمای امامیه مانند شیخ مفید در المسائل السّرویّة و شریف مرتضی در رساله مستقل و از متأخران میرحامد حسین (م/۱۳۶۱ق) و در کتاب الردّ الکبیر علی مزاعم الهی ظهیر، لجنة التحقیق (ج۲، ص۶۲۵-۶۶۸) از علمای اهل‌سنت نیز ابن‌حجر هیتمی در الصواعق المحرقه، ج۲، ص۴۵۵-۴۵۸.

حدیث اظهار نظر کرده‌اند.

ب) آیا اگر رابطه حسنین‌علیهما‌السلام با پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله را مصداقی از قاعده کلی قرآنی ـ در آیات ۸٤ و ۸۵ سوره انعام ـ بدانیم، این حدیث فاقد معنا می‌شود؟ به عبارت دیگر آیا علمای امامیه و برخی از اهل‌سنت که این رابطه را مصداقی از قاعده کلی می‌دانند نمی‌توانند به این حدیث استناد کنند و بگویند: طبق قاعده، همه نوه‌های دختری همانند نوه‌های پسری، فرزند و دودمان آدمی محسوب می‌شوند ولی این رابطه در قیامت جز در مورد نوه‌های دختری رسول مکرم اسلام قطع خواهد شد؟!

ج) اگر بر فرض پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله فرزند پسر و نوه‌های پسری داشتند که به اتفاق امت، فرزند و ذرّیّه رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله محسوب می‌شد آیا قائلین به استثنا می‌توانستند با استناد به اطلاق این حدیث، رابطهٔ اسباط و به‌طور کلی دودمان رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله را با ایشان استثنایی بدانند، قطعاً خیر؛ پس این حدیث نفیاً و اثباتاً حجتی برای آنان درباره رابطهٔ پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله با نوه‌های دختری‌شان نیست به عبارت دیگر از حضرت، احفاد (نوه‌های پسری) هم داشتند باز این روایت معنادار بود.

د) آنان‌که به این حدیث برای اثبات رابطهٔ استثنایی حسنین‌علیهما‌السلام با پیامبر خدا استناد می‌کنند نمی‌توانند تنها مفاد آن را در این خصوص بدانند بلکه باید حداقل رابطهٔ پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله با حضرت زینب دختر امام علی‌علیه‌السلام و دودمان وی را نیز استثنا محسوب کنند که معلوم نیست به این امر ملتزم شود؛ چه این‌که ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ هیچ کس از نوادگان حضرت زینب‌علیهاالسلام به این حدیث برای موقعیت خود استناد نکرده‌اند.

ارزیابی محور دوم: دلالت یا عدم دلالت «أبناءنا» بر فضیلت: تعبیر «أبناءنا» در خصوص آیه مباهله دلالت بر فضیلت حسنین‌علیهما‌السلام دارد و قول امامیه دراین‌باره موجّه است؛ چون

اولاً: اطلاق «ابن رسول الله» بر هر کدام از حسنین‌علیهما‌السلام در عصر پیامبر اکرم معروف و رایج بوده و همگان ایندو را تنها با همین کنیه مورد خطاب قرار می‌دادند و بر آن اتفاق نظر داشتند؛ امام علی‌علیه‌السلام نیز آنان را فرزندان رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌نامید؛ و همین‌طور خود حسنین، پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله را همواره با «یا ابت» صدا می‌زدند؛ امام علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: «**ما سمّانی الحسن والحسین یا ابت حتی توفی رسول اللهصلی‌الله‌علیه‌وآله کانا یقولان: لرسول اللهصلی‌الله‌علیه‌وآله: یا ابت یا ابت وکان الحسن یقول لی یا ابا حسین وکان**

الحسین یقول لی یا ابا حسن»[۱] در حدیثی دیگر از امام حسن﵇ چنین نقل شده که می‌فرماید: «**أنا ابن النبی**»؛[۲] همین تعبیر از امام حسین﵇ نیز نقل شده است؛[۳] بر این اساس می‌توان گفت رابطه امام حسن و امام حسین﵈ با رسول مکرم اسلامﷺ انحصاری بوده و همین انحصار فضیلتی برای آنان به‌شمار می‌آید.

ثانیاً: چه‌بسا با توجه به بند قبلی بتوان گفت تعبیر «أبناءنا» در آیه مباهله، عَلَم برای حسنین﵈ به‌شمار می‌رفته و مراد حق‌تعالی از این تعبیر فقط همین دو نفر بوده‌اند هرچند آن را با لفظ جمع «أبناءنا» آورده که البته در قرآن امری شایع است، بر این اساس، نفس این تعبیر از ناحیهٔ حق‌تعالی ـ که اضافه آنان به رسول خداست ـ در موقعیت خطیر مباهله دلالت بر فضیلت آنان دارد.

ثالثاً: از سیره رفتاری و گفتاری پیامبر اعظمﷺ که در روایات فراوان فریقین منعکس شده چنین استفاده می‌شود که رابطهٔ حسنین﵈ با پیامبر خدا، بسی ژرف‌تر و وثیق‌تر از پیوند نسبی یا عاطفی بوده و همین امر دلالت بر فضیلت بلکه افضلیت این تعبیر دربارهٔ آنان دارد از جمله؛ حضرت، محبت به آنان را معیار قرار داد و فرمود: «**هذان إبنای وابنا ابنتی، أللهم؛ إنّك تعلم أنّی أُحبّهما فأحِبَّهما**»[۴] و آنان را چنین توصیف کرد: «**هما ریحانتی من الدنیا**»[۵] چه‌بسا بتوان از احادیث مستفیض با اسناد صحیح که از پیامبر خداﷺ نقل شده و فرموده است: «**الحسن والحسین سیّدا شباب اهل الجنّة**»[۶] تأییدی برای این پیوند وثیق و ژرف به دست آورد.

بدین‌سان اگر پیامبر اکرمﷺ بارها حسنین﵈ را فرزندان خود دانسته‌اند، تنها به دلیل این نیست که نوهٔ دختری، فرزند انسان محسوب می‌شود بلکه حضرت، در صدد بوده به جامعه تفهیم کند ایندو تراز محبت به رسول خدایند و در انتساب به بیتِ نبوت و رسالت ـ و نه تنها به شخص رسول خداﷺ ـ جزو نزدیک‌ترین افراد به ایشان به‌شمار می‌آیند.

---

۱. حاکم نیشابوری، معرفة علوم الحدیث، النوع السابع عشر، ص۶۲.
۲. طبرانی، المعجم الاوسط، ج۳، ص۸۷، ح۲۱۷۶.
۳. حاکم نیشابوری، المستدرك، ج۳، ص۱۷۲، ح۴۸۰۲.
۴. بخاری، صحیح البخاری مع فتح الباری، ج۲، (کتاب فضائل الصحابة)، ص۹۴، ح۳۷۴؛ مسلم، صحیح مسلم، ج۴، ص۱۸۸۳، ح۲۴۲۲؛ ترمذی، سنن الترمذی، ج۵، ص۶۵۶، ح۳۷۶۹ و...
۵. ابن‌حبان، صحیح ابن‌حبان، ج۱۵، ص۴۲۵، ح۶۹۶۹؛ ترمذی، سنن الترمذی، ج۵، ص۶۵۷، ح۳۷۷۰؛ صدوق، امالی، ص۲۰۷، ح۲۲۸.
۶. ترمذی، سنن الترمذی، ج۵، ص۶۵۶، ح۳۷۶۸؛ حاکم نیشابوری، المستدرك، ج۲، ص۱۶۶ و...

البته این امر در تلقی امامیه، اختصاصی به حسنین﵉ ندارد بلکه سایر معصومان از نسل فاطمهٔ زهرا﵄ نیز در همین رتبه قرار دارند. در هر صورت، اگر انتساب به رسول خدا در این سطح ـ یعنی پیوند نسبی با بیت نبوت ـ فضیلتی نبود هارون الرشید و دیگران از آن استنکاف نمی‌کردند و در جست‌وجوی دلیل آن از قرآن برنمی‌آمدند که در محاجّه امام کاظم﵇ با هارون ـ در روایات امامیه در گفتار اول از فصل دوم ـ ملاحظه کردید؛ البته باید دید محاجّه معصومان بر سر چه موضوعی بوده است اگر تنها برای اثبات این حقیقت بوده که نوهٔ دختری فرزند انسان محسوب می‌شود تنها باید به همین اندازه اکتفا کرد و مقوله فضیلت را از ادلهٔ دیگر به دست آورد.

لازم به ذکر است اهل‌سنت مناقشه‌هایی را درباره تلقی فضیلت از تعبیر «أبناءنا» صورت داده‌اند که همراه با پاسخ امامیه در گفتار دوم از فصل سوم ملاحظه کردید.

ارزیابی اصل ششم: دلالت «نساءنا» بر افضلیت یا فضیلت زهرای مرضیه﵄ از دیدگاه امامیه و عدم دلالت و سکوت از نظر اهل‌سنت

همگان از شیعه و سنی به اتفاق می‌گویند مراد از «نساءنا» در آیه مباهله، تنها شخص صدیقه طاهره است و در آن تردید ندارند جز خبری واحد ضعیفی که حفصه و عایشه دو همسر رسول خداﷺ را به آن افزوده است؛[1] ولی فریقین به آن اعتنا نکرده‌اند. جملگی معصومان و صحابه نیز به همین حقیقت باور دارند؛ روایات آنان را در گفتار اول از فصل دوم ملاحظه کردید؛ اصل حضور زهرای مرضیه﵄ در مباهله به‌عنوان اهل‌البیت، دلالت بر افضلیت ایشان می‌کند و دلیل آن را به تفصیل در ارزیابی اصل چهارم آوردیم، اما آیا از نفس عنوان «نساءنا» می‌توان فضیلت یا افضلیت ایشان را استنباط کرد. آن گونه که امامیه می‌گوید یا این تعبیر دلالتی بر این امر ندارد؟!

به نظر می‌رسد اضافه «نساء» به «نا» ضمیر متکلم مع الغیر که در این‌جا مراد از این ضمیر، رسول مکرم اسلامﷺ است فضیلتی برای حضرت زهرا﵄ از ناحیهٔ خدا رقم خواهد زد؛ چون رسول خداﷺ در مقام تبیین و امتثال از «نساءنا» از بین زنان خود و امت و نیز دختران امت و دختران زهرای مرضیه، تنها ایشان را به صحنه مباهله آوردند با آن‌که لفظ «نساءنا» جمع است و بدون تردید، همسران و دختران را در برمی‌گیرد؛ پس، هیچ کس غیر از حضرت زهرا﵄، اهلیّت

---

۱. ر.ک: مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل، ج۱، ص۲۸۱.

برای حضور در آن مقام خطیر را نداشته است و این صیغهٔ که چه‌بسا برای تکریم و تعظیم است به صورت لفظ جمع نازل شد و تنها بر یک مصداق تطبیق گردید.

در اصل ششم امامیه ملاحظه کردید برخی از علمای امامیه احادیث متعددی را از پیامبر خداﷺ درباره مقام و منزلت حضرت زهراعليها السلام نقل کردند تا اهلیّت منحصر به فرد زهرای مرضیهعليها السلام را برای حضور در مباهله و نیز تفضیل حضرت را بر همگان تأیید و تثبیت کنند، این احادیث را که در منابع فریقین نقل شده‌اند در سه گروه می‌توان دسته‌بندی کرد؛ **الف)** روایاتی که از رابطه پیامبر خداﷺ با حضرت زهراعليها السلام خبر می‌دهد و مفاد آنها بسی عمیق‌تر و ژرف‌تر از پیوند نسبی و عاطفی پدر و دختری است مانند این‌که فرمود: «**فاطمة بَضعة مِنّی یریبنی ما رابها**»، «**إنّ فاطمه بَضعة مِنّی یؤذینی من اٰذاها**» ایندو روایت و مضمون آنها، در صحیحین و سایر منابع معتبر سنی و نیز منابع شیعی نقل شده است؛[1] پیامبر اکرم، معصومند و هرگز در محبت افراط یا تفریط نمی‌کنند؛ **ب)** روایاتی که مضمون آنها این است: «**إنّ الله یَغضب لغضب فاطمه ویَرضی لرضاها**»[2] بر این اساس، خشم و خشنودی زهرای مرضیهعليها السلام معیار خشم و خشنودی خداست؛ چون، تنها برای خدا و معصومانه است؛ **ج)** روایات صحیح و مستفیض که می‌فرماید: «**إنّ فاطمه سیدة نساء العالمین**»[3] که از اوج مقام حضرت حکایت می‌کند؛ از مجموع مفاد هر سه دسته روایت، می‌توان استفاده کرد که مراد حق‌تعالی از اضافهٔ «نساء» به «نا» در آیه مباهله مانند ارتباط‌های رایج عرفی نیست بلکه دلالت بر ارتباطی منحصر به فرد دارد و هیچ کس همپایهٔ آن نیست.

---

۱. ر.ک: بخاری، صحیح البخاری، ج۷، ص۴۷، باب ۱۰۹؛ مسلم، صحیح مسلم، ج۴، ص۱۹۰۲، ح۲۴۴۹؛ ترمذی، سنن الترمذی، ج۵، ص۶۹۸، ح۳۸۶۷؛ نسائی، السنن الکبری، ج۵، ص۹۷، ح۸۳۷۲؛ صدوق، الامالی، ص۴۶۷، ح۶۲۲؛ مفید، الامالی، ص۲۵۹، ح۲ و...

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج۲، ص۷۶۴.

۳. بخاری، صحیح البخاری، ج۸، ص۷۹؛ مسلم، صحیح مسلم، ج۴، ص۱۹۰۴، ح۲۴۵۰؛ ابی‌داود، سنن ابی‌داود، ج۲، ص۲۲۶، ح۲۷۰۱؛ ترمذی، سنن الترمذی، ج۵، ص۶۹۸، ح۳۸۶۷؛ طوسی، الامالی، ص۲۴۸، ح۴۳۶؛ صدوق، الخصال، ص۵۵۵ (باب اربعین)، ح۳۰.

ارزیابی اصل هفتم: اتفاق امامیه در معنا و مصداق «انفسنا» و دلالت آن بر افضلیت امام علی‌علیه‌السلام و اختلاف اهل‌سنت در معنا و مصداق آن و اتفاق در عدم دلالت «انفسنا» بر افضلیت امام

اتفاق امامیه که معنای «انفسنا» را «بمنزلهٔ جان ما» و مصداق آن را فقط امام علی‌علیه‌السلام دانسته و از آن افضلیت امام را بر همگان دریافته‌اند کاملاً موجّه و قابل دفاع است و اختلاف اهل‌سنت، به نوعی توجیه حقایق و چشم‌پوشی از مدارک و اسناد است؛ دلیل روشن بر این ادعا همین بس که اگر اهل‌سنت دلیلی استوار بر قول خود و انکار قول امامیه داشتند به اختلاف‌های چندگانه درباره «انفسنا» ـ تا یازده قول ـ دچار نمی‌شدند؛ اختلاف آنان در همان بدو الامر از ضعف و بطلان قول آنان حکایت می‌کند؛ گویی آنان نگرانند مبادا با این معنا برای «انفسنا» و مصداق انحصاری آن، فضیلت دیگران در مقایسه با امام علی‌علیه‌السلام مخدوش شود.

دیدگاه امامیه را درباره معنا و مصداق «انفسنا» در اصل هفتم از اصول امامیه و جمع‌بندی آن را در پایان همان فصل ملاحظه کردید، امامیه با چند دلیل اثبات کردند: **اولاً:** مراد از «انفسنا» شخص پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله نیستند؛ **ثانیاً:** تنها مصداق «انفسنا» در آیه، امام علی‌علیه‌السلام است؛ **ثالثاً:** «انفسنا» در این آیه در معنای حقیقی آن به کار نرفته تا گفته شود حضرت رسول اکرم و امام علی هر دو، یک وجود و یک حقیقت‌اند چون این معنا محال است پس باید کاربرد آن را از باب اقرب المجازات دانست که به این معناست: امام علی، اقرب الناس به پیامبر خدایند و در آثار و غایت وجودی بمنزلهٔ وجود ایشان است به‌گونه‌ای که می‌توان گفت: همه صفات روحی، اخلاقی و کمالات علمی و عملی پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ در غیر از خصائص النبی ـ متجسد در امام علی‌علیه‌السلام و امام به این معنا مساوی حضرت است؛ **رابعاً:** «انفسنا» در آیه، تنها به همین معناست و به معنای خویشاوند بسیار نزدیک، پسر عمو، مردانی از ما، فردی از بنی هاشم، برادر دینی و... ـ آن گونه که اهل‌سنت می‌گویند ـ نیست به چند دلیل عمده از جمله؛ **الف)** اگر «انفسنا» به این معانی می‌بود حضرت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله عمو و پسر عمو و... را به مباهله می‌آوردند و محذوری نداشت چون لفظ «انفسنا» جمع است و این ظرفیت را دارد؛ **ب)** این معنا با توجه به جایگاه امام علی‌علیه‌السلام نسبت به پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله از کودکی و پس از آن و نیز تربیت حضرت نسبت به ایشان تأیید می‌گردد؛ **ج)** روایات فراوان با تواتر معنوی از شخص رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و برخی با اسناد صحیح در منابع اهل‌سنت به چشم می‌خورد که معنای «انفسنا» را به صورت روشن، تبیین و هر معنای دیگری را

درباره این واژه ابطال می‌کند، مانند حدیث نبوی «**فإنّه منّی وأنا منه**» که در چند مورد از رسول اکرمﷺ صادر شده است و حدیث «**لأبعثن رجلاً کنفسی**» و «**إنّ علیّاً نفسی**» و درباره تبلیغ سوره توبه فرمود: «**لا یودّی عنّی إلّا أنا أو رَجل منّی**» و نیز در پاسخ به کسی که دربارهٔ اصحابشان پرسید و گفت: «**فَعَلي**» حضرت فرمود: «**إنّما سألتنی عن الناس ولم تسألنی عن نفسی**» و احادیث خلقت پیامبر اکرم و امام علی از یک نور و از یک طینت و نیز احادیث طیر، منزلت، غدیر و حدیث «**من أراد أن ینظر الی آدم فی علمه وإلی نوح فی تقواه و...**» البته احادیث طیر، منزلت، غدیر و حدیث «**مَن اراد أن ینظر...**»[1] همانند احادیث قبلی نیست که با صراحت دلالت بر این معنا کنند که امام علی‌علیه‌السلام بمنزلهٔ جان پیامبر خدایند بلکه دلالت بر شدت قرابت امام علی‌علیه‌السلام نسبت به پیامبر اعظمﷺ و محبت ویژه رسول خدا به ایشان دارد که لازمهٔ آن افضلیت امام علی‌علیه‌السلام است.

اهل‌سنت در قول خود درباره «انفسنا» از این روایات سخنی نمی‌گویند و نفیاً و اثباتاً دربارهٔ آنها اظهارنظر نمی‌کنند؛ تنها ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ ابن‌تیمیه پاسخ نقضی برای حدیث «**علی مِنّی وأنا من علي**» آورده و می‌گوید پیامبر خدا درباره انصار و شخصی به نام جلیبیب نیز این تعبیر را به کار برده‌اند؛ دهلوی نیز دلالت آن را در حد قرابت شدید می‌داند که هر دو، در گفتار سوم از فصل پنجم ارزیابی خواهد شد.

این در حالی است که پیامبر اکرمﷺ در بیان این اوصاف دربارهٔ امام علی‌علیه‌السلام از افراط و تفریط مصون و کلام ایشان معصومانه است و کلام حضرت در خصوص موضوع بحث ما یا مبتنی بر معنای «انفسنا» در کلام خداست و یا تبیین و تفسیر آن است و هر دو وجه موافق با قران است و

---

۱. حدیث طیر در منابع معتبر سنی مانند سنن ترمذی، ج۵، ص٦٣٦، ح۳۷۲۱؛ خصائص نسائی، ص۲۸، ح۱۰؛ مستدرك حاکم، ج۳، ص۱۳۱ و برخی دیگر از منابع نقل شده است؛ اسناد حدیث منزلت و غدیر نیز متواتر است. حدیث «من أراد أن ینظر...» از انس بن مالک، ابی الحمراء، عبدالله بن عباس و ابوهریره نقل شده است (ر.ک: عدة من المحققین، موسوعة الامامة، ج١٦، ح١٨١٣٢-١٨١٤٤ و ج١٩، ح٢١٣٥١-٢١٣٥٧ و ج١٣، ح١٣٨٨٥-١٣٨٨٧)؛ احمد و بیهقی نیز آن را به صورت مرسل نقل کرده‌اند (ر.ک: همان، ج١٦، ح١٨٤٥) حارث الأعور صاحب رأیة امام علی‌علیه‌السلام (پرچمدار امام علی‌علیه‌السلام) نیز می‌گوید: «بلغنا أنّ النبی قال...»؛ (ر.ک: همان، ج١٦، ح١٨١٢٣ و ج١٧، ح١٩٦٧٩) ابن‌ابی‌الحدید نیز دراین‌باره می‌نویسد: «روی المحدثون أیضاً عنه‌علیه‌السلام انه قال: «مَن أراد أن ینظر...» (به نقل از همان، ج١٦، ح١٨٤٤) شیخ محمدکاظم محمودی، محقق فرائد السمطین می‌گوید: این حدیث از امام علی‌علیه‌السلام، ابوسعید خدری، ابن‌عباس، انس بن مالک، ابن‌مسعود، ابوهریره و ابوذر نقل شده است (ر.ک: حمویی، پانوشت فرائد السمطین، ج۱، ص٢٥٦) بدینسان می‌توان گفت: کثرت طرق، ضعف سند احتمالی را جبران می‌کند.

تردیدی در صحت آن نیست.

تأیید و تکمیل دیدگاه امامیه: چون در فصل قبل به تفصیل مناقشه‌های اهل‌سنت درباره تلقی امامیه از «انفسنا» همراه با پاسخ‌های امامیه ذکر و در فصل پنجم دیدگاه‌های آنان ارزیابی خواهد شد تنها در این‌جا به بیان چند دلیل و قرینه دیگر با اندکی شرح برای تأیید و تکمیل قول امامیه اکتفا خواهیم کرد که عبارتند از:

الف) ظاهر آیه: هر کس بدون پیش‌فرض به واژگان و سیاق آیه مباهله بنگرد امام علی را در ظاهر آیه، تحت تعبیر «انفسنا» می‌بیند، چون «أبناءنا» ظهور در فرزندان دارد و «نساءنا» نیز برای زنان است و واژه دیگری هم در آیه جز «انفسنا» به چشم نمی‌خورد؛ پس اگر مراد از «انفسنا» پیامبر اکرمﷺ باشد، باید از یک سو، امام علی‌علیه‌السلام را از «أبناءنا» محسوب کرد که مجاز بعید است و از سوی دیگر، «انفسنا» را برای تأکید بدانیم که خلاف اصل است چون در این صورت اگر «انفسنا» هم نبود تعابیر آیه که می‌فرماید: ﴿**قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ... ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ...**﴾ بر حضور پیامبر خداﷺ دلالت داشت و نیازی به «انفسنا» نبود.

ب) اتفاق اهل‌بیت دربارهٔ معنا و مصداق «انفسنا» و دلالت آن بر افضلیت امام علی‌علیه‌السلام: در واقع قول امامیه برگرفته از قول اهل‌بیت و مبتنی بر همین اتفاق نظر است؛ روایات اهل‌بیت را در گفتار اول از فصل دوم ملاحظه کردید؛ از جمله از امام علی‌علیه‌السلام: «**فكانت نفسي، نفس رسول الله**» امام حسن‌علیه‌السلام: «**فأخرج رسول اللهﷺ من الأنفس معه أبي ومن البنين أنا وأخي ومن النساء أُمّي فاطمه من الناس جميعاً فنحن أهله ولَحمه ودَمُه ونَفسُه ونَحن مِنه وهو منّا**»؛ امام باقر‌علیه‌السلام: که درباره معنای «انفسنا» می‌فرماید: «**علي بن ابی طالب**»؛ امام کاظم‌علیه‌السلام: «**وانفسنا علی بن ابی طالب**»؛ امام رضا‌علیه‌السلام: که در پاسخ به مأمون که می‌گوید: اخبرنی بأکبر فضیلة لامیر المؤمنین یدل علیها القرآن قال‌علیه‌السلام: «**فضيلة فی المباهلة... فكان امير المؤمنين نفسه بحكم الله عزّو جلّ فقد ثبت أنّه ليس أحدٌ من خَلق الله تعالى أجلّ من رسول اللهﷺ وأفضل فوجب ان لايكون أحدٌ افضل من نفس رسول الله بحكم الله تعالى...**» و در حدیث دیگر که دربارهٔ ویژگی همراهان پیامبر اکرمﷺ در مباهله فرموده است: «**وقرنَ أنفسهم بنفسه؛ مَيَّز الله الطاهرين من خَلقه فأمَرَ نبيّه بالمباهلة بهم... وإنّما عنى بأنفسنا علی بن ابی طالب‌علیه‌السلام وممّا يدل على ذلك قول النبیﷺ «لَينتهِيَنَّ بنو وليعه أو لأبعثنَّ إليهم رجلاً كنفسي» يعنى على بن ابى طالب وعَنٰى بالأبناء الحسن والحسين وعَنٰى بالنّساء فاطمة فهذه خصوصية لايتقدّمهم فيها أحد وفضل لايلحقُهم فيه بَشَر وشَرَف لايسبقهم اليه خَلْق اذ جعل نفس علي كنفسه...**» و از امام حسن عسکری‌علیه‌السلام که می‌فرماید:

«واما الأنفس فكان علی بن ابی طالبﷺ **جاء به رسول الله... فقال رسول الله**ﷺ**: اللّهم هذا نفسی وهو عندی عِدل نفسی... فأمّا محمد**ﷺ **فهو أفضل رجال العالمين وأمّا علي فهو نفس محمد افضل رجال العالمين بعده».**

در تمام این احادیث، افضلیت امام علی‌ﷺ یا به صراحت یا به صورت لازم بیّن از معنای «انفسنا» بیان شده است.

ج) اتفاق صحابه درباره معنا و مصداق «انفسنا»: روایاتی که از صحابه در منابع فریقین درباره معنا و مصداق «انفسنا» نقل شده بدون استثنا، این تعبیر را درباره امام علی‌ﷺ می‌دانند؛ تنها خبری واحد از جابر بن عبدالله آن را به امام علی و پیامبر اکرمﷺ تفسیر کرده است؛ پس، حضور امام علی‌ﷺ در مباهله تحت عنوان «انفسنا» است و بر برخی از اقوال سنی خط بطلان می‌کشد که ـ در اصل هفتم از اصول سنی ملاحظه کردید ـ هیچ ارتباطی بین «انفسنا» و امام علی نمی‌بیند و ناگزیر امام علی‌ﷺ را تحت عنوان «أبناءنا» محسوب می‌کند؛ روایات عبارتند از: قول ابن‌عباس در منابع شیعی که می‌گوید: «فقال رسول اللهﷺ هولاء أبناؤنا و نساؤنا وانفسنا» و باز قول او در منابع سنی که می‌گوید: «وعلیّ نفسه» و ابوالطفیل که مناشده امام علی‌ﷺ را نقل کرده و امام در آن می‌فرماید: «أنشدکم بالله هل أحد اقرب الی رسول الله فی الرحم ومن جعله رسول الله نفسه و...» و شعبی تابعی که می‌گوید: «انفسنا» علی بن ابی طالب» بر همین اساس، حاکم نیشابوری گفت:

> «وقد تواتر الاخبار فی التفاسیر عن ابن‌عباس و غیره أن رسول اللهﷺ أخذ یوم المباهلة بید علي وحسن وحسین وجعلوا فاطمه وراءهم ثم قال: «**هولاء أبناءنا وأنفسنا ونساءنا**» ... .[1]

البته اگر در برخی از روایات تابعین، حضور امام علی در مباهله ذکر نشده مانند حدیث قتاده و ازرق بن قیس و یا در روایات آنان اختلاف است؛ برخی بر حضور و پاره‌ای بر عدم حضور دلالت دارد مانند روایت عامر شعبی و حسن بصری؛ چه‌بسا به همین دلیل است که حضور امام علی‌ﷺ تحت عنوان «انفسنا» است و حکایت از أفضلیت امام می‌کند و به مذاق برخی خوش نمی‌آید. شواهدی از ناخرسندی برخی از اینان را از تفسیر طبری و فرات کوفی در گفتار اول از فصل دوم آوردیم.

د) دلالت احادیث نبوی بر معنای «انفسنا»: امامیه، احادیثی از رسول مکرم اسلامﷺ نقل

---

۱. حاکم نیشابوری، معرفة علوم الحدیث، ص۵۰.

کردند تا تلقی خود را از معنای «انفسنا» تثبیت کنند؛ به نظر ما برخی از احادیث از نظر صدور، محرز و از نظر دلالت، قول امامیه را بیش از پیش تأیید و تحکیم می‌کند. در این‌جا به نقل و بررسی این روایات تنها از منابع اهل‌سنت اکتفا خواهیم کرد.

یک: روایاتی که خلقت پیامبر اکرمﷺ و امام علی‌علیه‌السلام را از نور واحد می‌داند: این احادیث از رسول مکرم اسلام از ده نفر از صحابه از انس بن مالک، جابر بن عبدالله، حسین بن علی‌علیهماالسلام، ابوذر غفاری، ابوسعید خدری، سلمان فارسی، ابی سلمی، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و ابوهریره نقل شده است. کثرت طرق در این احادیث، ضعف احتمالی در اسناد آنها را جبران می‌کند.[۱]

دو: احادیثی که دلالت بر خلقت پیامبر اکرمﷺ و امام علی‌علیه‌السلام از طینت واحده و شجره واحده دارد؛ احادیث طینت واحده از انس بن مالک، بریده أسلمی، ابوهریره و امام باقرعلیه‌السلام و روایات شجره واحده از ابی امامه بأهلی، انس بن مالک، جابر بن عبدالله، ابوسعید خدری، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، امام علی‌علیه‌السلام و امام باقرعلیه‌السلام از پیامبر اکرمﷺ نقل شده‌اند؛ این روایات نیز متواتر و قاعدهٔ جبران ضعف سند بر اثر کثرت طرق در آنها جاری است و صدور آنها را محرز می‌کند.[۲]

دلالت این روایات بر معنای «انفسنا» روشن است اگر پیامبر اکرمﷺ و امام علی‌علیه‌السلام از یک نور و یک طینت و یک شجرند پس می‌توان گفت امام علی‌علیه‌السلام جان پیامبر خداﷺ و بمنزلهٔ وجود ایشان است.

سه: روایت نبوی متواتر و مشهور در منابع متعدد اهل‌سنت با مضمون مشترک که فرمود: «**إنّ علیّاً منی وأنا منه**»؛ این مضمون در موارد متعدد از پیامبر اکرمﷺ و برخی با سند صحیح نقل شده و در صدور آن شکی نیست؛ جملگی آنها را می‌توان در موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة باب «إنّه [علی‌علیه‌السلام] نفس رسول الله او منه او مثله» ملاحظه کرد؛[۳] از جمله واکنش پیامبر اکرمﷺ به شکایت بی‌مورد عمران بن حصین از امام که به وی فرمود: «**ما تریدون من علي؟! إنّ علیّاً منّی وأنا منه، وهو ولیّ کل مؤمن بعدی**» دقیقاً همین واکنش به شکایت بریده أسلمی نقل شده است؛ پیامبر

---

۱. ر.ک: عدة من المحققین، موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة، ج۶، ص۲۱-۳۰.
۲. ر.ک: همو، موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة، ج۶، ص۳۰-۴۶.
۳. ر.ک: همو، موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة، ج۱۷، ص۹۵-۱۶۰.

خداﷺ در ماجرای تبلیغ سوره توبه نیز چنین فرموده است: «**عليّ منی وأنا من علي، لايودّی عنّی اِلّا أنا او علي**» و شبیه به آن در همین ماجرا در حدیثی دیگر که فرموده است: «**إنّه لايؤدّی عنّی اِلّا أنا او رجل منّی**»؛ ابن‌عباس این روایت را از پیامبر اکرمﷺ چنین نقل کرده است: «**لا يَذهبُ بها [ای: بسورة التوبه] اِلّا رجل هو منّی وأنا منه**».

باز همین تعبیر در ماجرای قضاوت حضرت رسول خداﷺ بین جعفر و زید و امام علی‌ؑ درباره کفالت دختر حمزه، پیامبر خداﷺ به جعفر می‌فرماید: «**أشبهت خلقی وخلقی**» و به زید می‌فرماید: «**یا زید انت أخونا ومولانا**» و به امام علی‌ؑ می‌فرماید: «**أنت منّی وأنا منك**» این حدیث صحیح السند است و از خود امام علی‌ؑ و نیز براء بن عازب نقل شده است.

پیامبر خداﷺ در حدیثی دیگر به نقل از اسامة بن زید از پدرش می‌فرماید: «**ما انت یا علي، فختنی، وابوولدی، وانت منّی وأنا منك**» و حدیث دیگر از حُبشی بن جناده السَلوکی که می‌گوید: «سمعت رسول الله یقول: «**عليّ منّی وأنا منه**» چه‌بسا هر کس جست‌وجو کند این مضمون را از دیگر صحابه نیز می‌یابد؛[1] پس، می‌توان گفت: رسول مکرم اسلام با تکرار این تعبیر در موارد گوناگون درصدد بوده‌اند به صحابه و غیر صحابه، شخصیت حقیقی امام علی‌ؑ را معرفی کنند به این‌که او از من است و من از اویم و هیچ کس در تراز او نیست؛ به همین دلیل، صحابه معنای «انفسنا» را به خوبی درمی‌یافتند و در معنای آن اختلاف نداشتند.

اکنون می‌پرسیم مراد رسول مکرم اسلامﷺ از این تعبیر چیست؟ آیا جز این می‌توان گفت که این تعبیر، تبیین «انفسنا» در آیه مباهله است و نیز هماهنگ با مفاد این آیه است که می‌فرماید: ﴿**أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ**﴾ (هود/۱۷)؛ چون در منابع اهل‌سنت مانند تفسیر طبری، ابن‌ابی‌حاتم، و نیز از ابن‌مردویه و ابونعیم از خود امام علی‌ؑ و نیز از انس بن مالک، ابوذر غفاری، عبدالله عباس، عمرو بن العاص، و امام باقر‌ؑ چنین نقل شده که مراد ﴿**شَاهِدٌ مِنْهُ**﴾ امام علی‌ؑ است،[2] از جمله ابوذر از رسول مکرم اسلامﷺ چنین نقل می‌کند: «سمعت

---

۱. ر.ک: عدة من المحققین، موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة، ج۱۷، باب «إنّه [علي‌ؑ] نفس رسول الله أو منه أو مثله» از صحابه دیگر از جمله، از خود امام علی‌ؑ و ابوبکر، براء بن عازب، ابورافع، سعد بن ابی وقاص، ابوسعید خدری نیز نقل شده است.

۲. ر.ک: همو، موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة، ج۷، ص۳۳۰-۳۴۰.

رسول الله یقول «**إنّ الله أیّد هذا الدین بعلي، وإنّه منّی وانا منه، وفیه انزل...**».[۱]

اگر مراد رسول مکرم اسلام معنای دیگری بود چرا آن را بیان نکردند به‌طور نمونه، پیامبر خداﷺ درباره کفالت دختر حمزه به جعفر فرمود: «**أشبهتَ خَلقی و خُلقی**» و به زید فرمود: «**یا زید انت أخونا ومولانا**» چرا شبیه به این تعابیر را درباره امام علی‌علیه‌السلام به کار نبردند و در همین مورد کفالت به ایشان فرمود: «**أنت منّی و انا منك**» چرا حضرت تعابیری که اهل‌سنت دربارهٔ «انفسنا» می‌گویند به کار نبردند به این‌که بفرماید: امام علی‌علیه‌السلام از بنی هاشم، پسرعمو، داماد، برادر و... من است.

واقعیت این است که جایگاه امام علی‌علیه‌السلام نسبت به پیامبر اکرمﷺ در تعبیر قرآنی «انفسنا» و روایی «**أنت مِنّی وأنا منك**» فضلی است که خداوند نصیب ایشان کرده است و هیچ کس از صحابه همپایهٔ ایشان نیست؛ البته هر کس از پیامبر اکرمﷺ پیروی کند مطابق با این تعبیر راهبردی از حضرت ابراهیم که فرمود: ﴿**فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي**...﴾ (ابراهیم/۳۶) از پیامبر محسوب می‌شود ولی فاصله بین کلام پیامبر اسلامﷺ در خصوص امام علی‌علیه‌السلام با این تعبیر حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام زیاد است؛ چون حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام نمی‌فرماید: «فإنّه مِنّی وأنا منه» ولی توصیف «أنا منه» از رسول اسلامﷺ درباره امام علی‌علیه‌السلام بسی فرازمند و والاست. ناگفته نماند ابن‌تیمیه کوشیده با پاسخ نقضی، در مفاد این روایت مناقشه کند ولی راه به جایی نمی‌برد و در ارزیابی دیدگاه‌های وی در فصل بعدی خواهید دید.

چهار: حدیث دیگر در این زمینه از ابوذر، جابر بن عبدالله، عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن حنطب از پیامبر اکرمﷺ است که می‌فرماید: «**لَتنتهیّنّ بنو ولیعه أو لأبعَثَنَّ الیهم رجلاً کنفسی ینفذ فیهم أمری، فیقتل المقاتلة، ویسبی الذرّیّة**»؛[۲] برای نخستین بار، امام رضاعلیه‌السلام در مقام ابطال قول علما

---

۱. عدة من المحققین، موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة، ج۷، ص۳۲۰.

۲. ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ص۵۹، ح۹۰؛ حاکم نیشابوری، المستدرك، ج۲، ص۱۳۱، ح۲۵۵۹، (وی این حدیث را به شرط شیخین، صحیح می‌داند؛ ذهبی نیز در مقام اعتبارسنجی سند تنها دربارهٔ یکی از روایان در سلسله این حدیث به نام «طلحة بن خیر» می‌گوید: «طلحة لیس بعمدة» البته نقل این حدیث از حداقل چهار صحابی و برخی از تابعین مورد وثوق موجب وثاقت صدور آن می‌شود و ضعف احتمالی را جبران می‌کند). کوفی، مناقب الکوفی، ج۱، ص۵۱۶، ح۳۶۵؛ نسائی، السنن الکبری، ج۷، ص۴۳۴، ح۸۴۰۳؛ همو، الخصائص، ص۸۲، ح۷۱؛ ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ج۳، ص۱۱۱۰؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ج۶، ص۳۷۷، ح۳۲۱۲۸؛ ابن‌مردویة، المناقب، ص۱۱۰. ابوذر غفاری یکی از راویان این حدیث در ادامه آن

که می‌گفتند مراد از «انفسنا» شخص پیامبر خداست به این روایت استناد و فرمود: «**وانما عنی بأنفسنا علی بن ابی طالب ومما یدلّ علی ذلك قول النبی**ﷺ **لینتهینّ بنو ولیعه...**» ـ این روایت در گفتار اول از فصل دوم نقل شد ـ سپس امامیه نیز از این روایت برای قول خود بهره گرفتند. لابد اگر علما در برابر این استدلال از امام رضاؑ پاسخی داشتند، بیان می‌کردند؛ چه این‌که ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ تاکنون هیچ کدام از علمای سنی نیز مناقشه‌ای در این استدلال نکرده است؛[1] در هر صورت، دلالت این روایت برای معنایی که امامیه از «انفسنا» می‌کنند روشن است و سایر معانی را ابطال می‌کند.[2]

البته روایات فراوان دیگری نیز در منابع اهل‌سنت نقل شده که دلالت بر ارتباط خاص امام علیؑ با پیامبر اکرمﷺ دارد[3] و به نحوی مؤید این معنا برای «انفسنا» و درک مفاد حدیث «**علی منّی وأنا مِن علي**» است؛ و هر کس جست‌وجو کند آنها را می‌یابد؛ برخی از این روایات در جلد هشتم «موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة» در طی سی و سه باب و هر کدام با چندین روایت، نقل شده‌اند؛ مانند باب: «إنّه [علیؑ] أحقُّ الناس برسول الله؛ «تربیّ مع النبی»، «صاحب رسول الله»، «خلیل رسول الله ووزیره»، «وأول الناس لحوقاً برسول اللهﷺ واشدّهم لزوقاً به»، «أقرب الناس به»، «صاحب سرّ النبی» و...

ابطال دیدگاه (اختلاف) اهل‌سنت: اختلاف یازده‌گانه اهل‌سنت در معنا و مصداق «انفسنا» شاهدی بر نااستواری دیدگاه آنان است؛ ما اقوال اهل‌سنت را در دو دیدگاه عمده دسته‌بندی کردیم:

می‌گوید: «فما راعنی اِلّا وکفّ عمر فی حجزتی من خلفی [قال]: مَن یعنی؟ فقلت: ما ایّاك یعنی و لا صاحبك. قال: فمن یعنی؟ قلت: خاصف النعل. قال: وعلیّ یخصف نعلاً» مضمون روایت ابوذر از عبدالله بن حنطب صحابی نیز نقل شده است (ر.ک: عبدالرزاق، المصنف، ج۱۱، ص۲۲٦، ح۲۰۳۸۹؛ بزّار، المسند، ج۳، ح۵۰۲)؛ ابن‌عساکر نیز در تاریخ دمشق، ج٤۲، ص۲٤۳ آن را از عبدالرحمن بن عوف نقل کرده است. این روایت در موسوعة الامامة، ج۱۷، ص۹٤ به بعد از جمع صحابه مذکور نقل شده است.

۱. ابن‌تیمیه نیز که کوشید استدلال ابن‌مطهر حلّی را درباره این آیه ابطال کند ـ و در فصل سوم ملاحظه کردید ـ نسبت به صدور یا مفاد این حدیث در ادلهٔ حلّی بحثی نمی‌کند.

۲. سید هاشم بحرانی در جلد پنجم از کتاب غایة المرام در باب سوم تحت عنوان «انّ علیّاً کنفس رسول الله...» سیزده حدیث از منابع اهل‌سنت و در باب چهارم با همان نام، سه حدیث از منابع شیعه نقل کرده است.

۳. مانند این حدیث از ابن‌حجر هیتمی در الصواعق المحرقة، ج۲، ص٤٥٤ که می‌گوید: «قال العباس للنبیﷺ أتحبّه [أی علیّاً] قال: «**یا عم والله لله أشَدُّ حُبّاً له مِنّی**» براساس مفاد این روایات است که می‌گوییم اطلاق «انفسنا» بر امام علیؑ، ملاک دارد و بسی برتر از پیوندها عادی است.

گروه اول که می‌گوید: تعبیر «انفسنا» در آیه مباهله با امام علی‌علیه‌السلام پیوند معنایی و مصداقی دارد و مصداق آن یا تنها امام علی‌علیه‌السلام است و یا شامل پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علی‌علیه‌السلام هر دو می‌شود و گروه دوم که به کلی منکر این پیوند است؛ اصل این پیوند در دیدگاه گروه اول واقعبینانه است چون از یک سو، منطبق با ظاهر آیه و اتفاق اهل‌البیت و صحابه است که در ارزیابی قول امامیه در همین جا ملاحظه کردید و از سوی دیگر، به دلیل ضعف‌ها و بطلان دیدگاه گروه دوم است که خواهید دید؛ با این وصف، گروه اول، درباره وجه اطلاق «انفسنا» بر امام علی دچار اختلافند و به پنج قول می‌رسند، قول اول همانند دیدگاه امامیه است که امام را بمنزلهٔ جان پیامبر خدا می‌داند؛ هرچند طرفداران این قول در بین اهل‌سنت، بسیار اندک‌اند ولی تنها همین دیدگاه درست است؛ اقوال دیگر در این گروه درباره وجه اطلاق «انفسنا» بر امام علی‌علیه‌السلام بدین شرح بود: «بنی العم، پسرعمو»، «القرابة القریبة، خویشاوندی بسیار نزدیک»، «الرجال الذین هم من جنسنا فی الدین والنسب، مردانی که در دین و نسب از جنس مایند» و «من بنی هاشم، فردی یا افرادی از بنی هاشم»؛ ناگفته نماند آنان که در این گروه، «انفسنا» را شامل پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علی‌علیه‌السلام می‌دانند به دیدگاه امامیه نزدیک‌ترند ولی از آن فاصله می‌گیرند و به سایر اقوال می‌پیوندند با آن‌که همه این اقوال به سه دلیل عمده باطل‌اند؛

اولاً: «انفسنا» در آیه با صیغهٔ جمع آمده و نباید پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بنا به دیدگاه اینان، تنها امام علی‌علیه‌السلام را به مباهله آورند تا تنها مصداق برای «انفسنا» باشد. بلکه لازم بود پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله افراد دیگری را از پسرعموها مانند عبدالله بن عباس، یا خویشاندان نزدیک مانند عباس، عموی خود را نیز به صحنه مباهله آورند و همین‌طور مردانی که در دین و نسب با پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله مجانست و مشابهت داشتند و یا از بنی هاشم بودند؛ اما بنا به قول امامیه و اندکی از اهل‌سنت، کسی دیگر همانند امام علی‌علیه‌السلام بمنزلهٔ جان پیامبر خدا وجود نداشت تا پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله او را به مباهله آورند برخلاف اقوال دیگر که مانعی برای حضور آنان نبود.

ثانیاً: این اقوال صرف حدس و استحسان بدون استناد به قول پیامبر اکرم و صحابه است و پشتوانه علمی ندارد، به همین روست که خود اهل‌سنت در آنها دچار اختلاف و تحیّرند؛ ابن‌تیمیه برای رهایی از این تحیّر، قید سبقت در اسلام را افزوده که بدون دلیل است؛ چون مبنای وی برای کشف معنای «انفسنا» کلام عرب و قرآن است؛ ولی این قید در کاربرد «انفسنا» در کلام عرب و قرآن و همین‌طور در معانی مذکور از پسرعمو، خویشاوندی و... نهفته نیست. توضیح بیش‌تر

در گفتار سوم از فصل پنجم خواهد آمد.

ثالثاً: اهل‌سنت در این گروه و همین‌طور در گروه بعد هیچ دلیلی بر ابطال قول امامیه اقامه نکرده‌اند با آن‌که اقتضای مباحث علمی این است که باید قول رقیب را ابطال کرد تا قول خود تثبیت گردد؛ تنها دلیل اهل‌سنت، پیش‌فرضی است که برخی از آنان مانند فخررازی، ابن‌تیمیه و ابن‌روزبهان به آن تصریح کرده و می‌گویند: «کسی نمی‌تواند مساوی و بمنزلهٔ پیامبر باشد»،[1] با آن‌که از یک سو، این عین مدعاست و از سوی دیگر، امامیه نمی‌گوید امام علی‌علیه‌السلام از هر نظر از جمله در رتبهٔ فضیلت هم ردیف پیامبر خدایند چون هیچ کس از آدم تا قیامت به مقام فضیلت پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله نمی‌رسد. لیکن مفاد همین آیهٔ مباهله و روایات گوناگون این پیش فرض را ابطال می‌کند؛ احادیثی که با طرق متواتر و مستفیض و برخی با اسناد صحیح در منابع سنی ـ فارغ از منابع شیعی ـ از خود رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده‌اند و در ارزیابی قول امامیه ملاحظه کردید.

دیدگاه دوم اهل‌سنت درباره معنای «انفسنا» عبارت بود از: «خود شخص پیامبر اکرم»، «شخص حضرت و پیروان ایشان»، «برادران دینی»، «همسران»، «اهل دین، مسلمین»، «همهٔ خویشاوندان و خدمت‌گزاران پیامبر اکرم» از نظر اینان، واژهٔ «انفسنا» برای معانی دیگر وضع شده و ارتباطی با امام علی‌علیه‌السلام از نظر معنایی ندارد؛ براساس این قول ـ همان‌گونه که ملاحظه کردید ـ یا برخی ناگزیرند حضور امام علی‌علیه‌السلام را در مباهله انکار کنند که امکان آن به دلیل روایات متواتر در هر کدام از منابع فریقین نیست و یا اگر حضور را می‌پذیرند تنها راه این است که حضور امام را تحت معنای «أبناءنا» درآورند و به قول عرب تمسک کنند که داماد را «ابن» می‌نامد ولی این راه حل در خصوص آیه مباهله خطاست و بزودی خواهید دید. ان شاءالله.

همهٔ این اقوال بنا به همان سه دلیل عمده‌ای که در نقد و ابطال دیدگاه اول آوردیم، فاقد اعتبار و باطل‌اند و برخی از آنها نیز حکایت از استحسان مبتنی بر قرآن بسندگی می‌کند.

در این گروه ـ همان‌گونه که در اصل هفتم از اصول اهل‌سنت ملاحظه کردید ـ تعداد زیادی از اهل‌سنت، «انفسنا» را خود شخص پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانند؛ چون بدون تأمل از دیدگاه زمخشری پیروی کرده و متوجه ضعف‌ها در دیدگاه او نبوده‌اند که بدین شرح است:

نقد دیدگاه زمخشری و پیروان او: زمخشری می‌گوید:

---

۱. ر.ک: فخررازی، مفاتیح الغیب، ج۸، ص۲٤۸؛ ابن‌تیمیه، منهاج السنة، ط محقق، ج۷، ص۱۲۳؛ ابن‌روزبهان، نهج الباطل، ضمن کتاب دلائل الصدق مظفر، ج٤، ص٤۰۷.

«ولم یقتصر علی تعریض نفسه له... وخصَّ الأبناء والنّساء لأنّه أعزّ الأهل وألصقهم بالقلوب وربما فداهم الرجل بنفسه... وقدّمهم فی الذکر علی الأنفس لینبّه علی لطف مکانهم وقُرب منزلتهم، ولیؤذن بأنّهم مقدّون علی الأنفس مُفدون بها».[۱]

اولاً: زمخشری با این تلقی از آیه، «انفسنا» را شخص پیامبر خدا دانسته و از این امر غفلت کرده که قول وی خلاف روایات اهل‌بیت و صحابه است؛ چون اهل‌بیت، «انفسنا» را فقط امام علی و صحابه، «انفسنا» را امام علی علیه‌السلام و یا امام علی و پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانند و هیچ روایتی از آنان، «انفسنا» را به شخص پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله معنا نکرده است.

ثانیاً: زمخشری، که «انفسنا» را شخص پیامبر خدا می‌داند باید مشخص می‌کرد امام علی تحت چه عنوانی در مباهله شرکت کرده‌اند وی از این نیز غفلت کرده و برخی از پیروان وی مانند پانی پتی در تفسیر مظهری و آلوسی در روح المعانی[۲] به این نکته توجه کرده‌اند و ناگزیر امام علی علیه‌السلام را تحت «أبناءنا» دانسته‌اند.

ثالثاً: لابد زمخشری نیز باید همانند پیروانش، امام علی علیه‌السلام را تحت «أبناءنا» محسوب کند با آن‌که ملاحظه کردید هیچ کدام از اهل‌بیت، صحابه و تابعین قائل به این قول نیستند؛ این قولِ ابداعی در قرن‌های بعد پدید آمد و بزودی در فصل بعد ضعف و بطلان آن را خواهید دید.

رابعاً: قول زمخشری مخالف با مفاد حدیث صحیح سعد بن ابی وقاص است؛ توضیح آن‌که پیروان زمخشری، یا این حدیث را نقل کرده‌اند؛ از جمله آلوسی که دربارهٔ این حدیث می‌گوید: «المشهور المعول علیه لدی المحدثین بل الجمهور»[۳] و یا همانند خود زمخشری، آن را نقل نکرده‌اند ولی هرگز آن را انکار نکرده‌اند؛ سعد بن ابی وقاص دربارهٔ علت استنکاف خود از دستور معاویه برای سبّ امام علی علیه‌السلام به سه فضیلت امام تصریح می‌کند و در فضیلت سوم می‌گوید: «ولما نزلت هذه الآیة دعا رسول الله علیّاً وفاطمه وحسناً وحسیناً، فقال: «**اللهم هؤلاء اهلی**» حضور امام علی علیه‌السلام در ظاهر این حدیث، تحت عنوان «انفسنا» است و سعد بن ابی وقاص به همین دلیل از سبّ استنکاف می‌ورزد و اِلّا می‌توانست بگوید: چون امام علی علیه‌السلام داماد پیامبر خدا و یا پسر عمو و یا نزدیک‌ترین افراد به ایشان است از این دستور سرپیچی می‌کنم.

---

۱. زمخشری، الکشاف، ج۱، ص۳۶۹-۳۷۰.
۲. ر.ک: پانی پتی، التفسیر المظهری، ج۲، ص۶۲؛ آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۲.
۳. آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۱۸۳.

خامساً: امامیه در مناقشه‌های خود به اهل‌سنت می‌گویند: «انفسنا» نمی‌تواند شخص پیامبر خدا باشد؛ چون، شخص، خودش را دعوت و نیز امر و نهی نمی‌کند جز آن‌که قرینه‌ای در کلام باشد که در آیه مباهله نیست؛ بر این اساس، قول زمخشری و سایر قرآن‌پژوهانی که می‌گویند مراد از «انفسنا» شخص پیامبر خدایند مخدوش است؛ برخی از اهل‌سنت نیز در صدد پاسخ به آن برآمده‌اند که همراه با نقد امامیه و ارزیابی آنها در گفتار سوم از فصل پنجم ذکر خواهد شد.

سادساً: اگر مراد از «انفسنا» بنا به قول زمخشری و دیگران شخص پیامبر خداﷺ باشد، «انفسنا» در آیه برای تأکید خواهد بود و خلاف اصل است؛ چون اگر آیه می‌فرمود: «... تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم ثم نبتهل فنجعل...» به قرینه کلمه «نبتهل» و «نجعل»، شخص پیامبر خدا در آن حضور داشتند.

سابعاً: اساساً نگاه زمخشری و دیگران به حضور اهل‌بیت، نگاهی عاطفی صِرف است که بدون هیچ نقشی در مباهله حاضر می‌شوند با آن‌که حضور آنان بسی برتر از امری عاطفی با پیوندهای نسبی و سببی است و در ارزیابی اصل چهارم به تفصیل بیان شد.

ارزیابی اصل هشتم: دلالت «انفسنا» بر شایستگی انحصاری امام علی‌ؑ برای ولایت و خلافت از دیدگاه امامیه و اتفاق اهل‌سنت بر عدم دلالت آن

تبیین دیدگاه امامیه: قبل از ارزیابی دیدگاه فریقین در این اصل، لازم است به چند نکته برای تبیین دیدگاه امامیه اشاره کنیم:

اولاً: امامیه از قدما تا متأخران و معاصران به «انفسنا» برای اثبات ولایت انحصاری امام علی‌ؑ استدلال کرده‌اند ولی این استدلال در بین امامیه مشهور و رایج نیست گویی بتوان آن را به دو دلیل دانست؛ **یک:** بیش‌ترین اهتمام امامیه در مواجهه با اهل‌سنت برای اثبات افضلیت اهل‌بیت به‌ویژه «انفسنا» مصروف شده چون نقطه کانونی اختلاف آنان همین امر است؛ **دو:** این موضوع ـ استدلال به این آیه برای امر ولایت ـ در آثار برجای مانده از اهل‌بیت معصوم کمتر به چشم می‌خورد؛ **ثانیاً:** تا آن‌جا که می‌دانیم، نخستین دانشمند امامیه که ـ فراتر از دلالت «انفسنا» برای ولایت امام علی‌ؑ ـ به افضلیت امام حسن و امام حسین به دلیل حضور در مباهله ـ استناد امامت را در آنها متعین بداند ابن‌مطهر حلّی (م/۷۲۶ق) است.

ثالثاً: عبارات حلی در منهاج الکرامة و میرحامد حسین در عبقات الانوار در این بحث، تند و

گزنده است و در عرف تحقیق ناصواب و ضعف تلقی می‌شود.

تأیید و تثبیت قول امامیه: به نظر ما هر دو دلیل امامیه درباره «انفسنا» برای امر ولایت و امامت انحصاری امام علی‌علیه‌السلام واقعبینانه و موجّه است، دلیلی که می‌گوید: امام علی‌علیه‌السلام ـ در غیر خصائص النبی ـ مساوی رسول خدایند و چون ولایت عامه و زعامة کبری فقط برای رسول خداست پس، این سطح از امامت و ولایت تنها برای امام علی‌علیه‌السلام خواهد بود؛ و دلیلی که می‌گوید: امام علی‌علیه‌السلام جان پیامبر خدایند پس أفضل از همه صحابه و امت‌اند و کسی که افضل است به امامت سزاوارتر است و اِلّا تقدم مفضول بر فاضل پدید می‌آید که قبیح است.

البته اهل‌سنت نسبت به این استدلال‌ها مناقشه‌هایی صورت داده‌اند که همراه با پاسخ امامیه در فصل سوم بیان شد و ارزیابی آنها را در گفتار سوم از فصل پنجم خواهید دید.

آن‌چه که قول امامیه را در این اصل، بیش از پیش تأیید و تثبیت می‌کند، ر وایات با اسناد صحیح از پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله است که فرموده‌اند: «**عليّ مِنّی وأنا من علي وهو وليّكم بعدی**» درباره اسناد و دلالت این حدیث در ارزیابی اصل هفتم بحث شد؛ در واقع بخش اول این حدیث که ـ در ارزیابی اصل قبل ملاحظه کردید ـ در موارد متعدد از پیامبر صادر شده و فرموده‌اند: «**علیّ منی وأنا من علي**» مطابق با معنای «انفسنا» در آیه و بخش دوم آن‌که می‌فرماید: «**وهو وليّكم بعدی**» دلالت بر شایستگی انحصاری امام علی‌علیه‌السلام بر ولایت است و هر دو دلیل امامیه دربارهٔ آن جاری است؛ پس به یک معنا می‌توان گفت استدلال امامیه به آیه مباهله برای امامت برگرفته از قول خود رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله است.

استدلال ابن‌مطهر حلّی نیز بر افضلیت امام حسن و امام حسین‌علیهماالسلام و امامت آنان از خصوص آیه مباهله تام است؛ وی می‌گفت:

> «ولو كان غير هؤلاء مساویً لهم وأفضل منهم فی إستجابة الدعاء لأمره تعالی بأخذهم معه لأنّه فی موضع الحاجة واذا كانوا هم الأفضل تعيّنت الإمامة منهم».

البته باید قاعده «قبح تقدم مفضول بر فاضل» را بر این استدلال افزود؛ ناگفته نماند ما در ارزیابی اصل چهارم از اصول فریقین به صورت مشروح گفتیم: اهل‌بیت از جمله حسنین‌علیهماالسلام به‌عنوان «اهل‌بیت نبوت» در مباهله حضور یافتند و نفس این عنوان دلالت بر أفضلیت آنان بر همگان دارد و امامت آنان در این‌جا با ضمیمه قاعده مذکور اثبات می‌گردد.

ارزیابی اصل نهم: تلقی فریقین از حضور اهل‌البیت در مباهله برای نمایاندن جایگاه آنان به نجرانیان

تأیید، تکمیل و تصحیح دیدگاه فریقین: بسیاری از قرآن‌پژوهان هر دو فریق، قول اسقف (یا برخی دیگر از) نجرانیان را نقل کردند که چون پیامبر اکرمﷺ و همراهان ایشان را دید گفت: «إنّی لأری وجوهاً لو سألوا الله أن یزیل جبلاً من مکانه لأزاله فلا تبتهلوا فتهلکوا ولا یبقی علی وجه الأرض نصرانی إلی یوم القیامة» این نقل و شبیه به آن حکایت از جایگاه پر ارج اهل‌بیت در نگاه نجرانیان دارد.

چه‌بسا نجرانیان، اثر تطهیر ویژه اهل‌البیت (احزاب/۳۳) را در چهرهٔ آنان دیدند و از مباهله سر باز زدند؛ در هر صورت، هیچ کدام از قرآن‌پژوهان از هر دو فریق نیز رد و ایرادی به آن نداشتند و آن را تلقی به قبول کردند؛ البته تا آن‌جا که جست‌وجو کردیم، حدیث مسندی برای این نقل از اهل‌بیت یا صحابه و تابعین در منابع فریقین نیافتیم؛ علامه طباطبایی و عبدالاعلی سبزواری آن را به مجاهد و کلبی به نقل از تفسیر ثعلبی نسبت می‌دهند[۱] و بلاغی در آلاء الرحمن نیز با تعبیر «وفی روایة ابن‌اسحاق» از آن یاد می‌کند؛[۲] ولی این نقل در نسخهٔ تفسیر ثعلبی ده جلدی دار احیاء بیروت و نیز نسخه آن با تحقیق ابن‌عاشور، چاپ بیروت، بدون استناد به مجاهد و کلبی است، در المغازی ابن‌اسحاق نیز چنین نقل یافت نشد.

محمدجواد مغنیه نیز با تعبیر «وقد تواترت الروایات» از این نقل یاد کرده[۳] که خطاست جز آن‌که گفته شود مراد وی، نقل این تعبیر به صورت متواتر در منابع تفسیری فریقین است.

به هر روی، نمی‌توان از این تعبیر با این کثرت نقل و نیز اقبال مفسران به آن به سادگی گذشت؛ چه این‌که این تعبیر دلالت بر این حقیقت می‌کند که حضور اهل‌بیت در مباهله بسی فراتر از یک امر عاطفی یا صرف پیروی مؤمنانه از پیامبر اکرمﷺ است؛ البته اگر بناست آن را به دلیل ارسال یا عدم سند، ضعیف قلمداد کنیم حداقل برای تأیید ادلهٔ مسند درباره جایگاه اهل‌بیت در مباهله ـ که در ارزیابی اصول بعدی خواهید دید ـ کارآمد است و قابل مناقشه نیست.

---

۱. ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲۳۱؛ سبزواری (عبدالاعلی)، مواهب الرحمن، ج٦، ص۲۷.
۲. بلاغی، آلاء الرحمن، ج۱، ص۲۹۱.
۳. مغنیه، الکاشف، ج۲، ص۷۷.

ارزیابی اصل دهم: تلقی فریقین از حضور اهل‌البیت برای نمایاندن حقانیت و یقین پیامبر اکرمﷺ بر صدق خویش و حجّت بر نجرانیان

تبیین نقاط اشتراک فریقین: اصل این تلقی از فریقین ریشه در روایات آنان دارد با این مضمون مشترک «إن لاعَنَ بأصحابه فلیس بنبیّ، وإنْ لاعن بأهله، فهو نبیّ» و هر دو فریق با پشتوانه عقلی و عاطفی آن را شرح و توضیح دادند که واقعبیانه است؛ آنان می‌گویند: پیامبر اکرمﷺ به دستور خداوند، نزدیکان خود را به مباهله آوردند تا از یک سو، حقانیت و یقین خود را بر ادعا و دعوت خویش به نجرانیان نشان دهند و از سوی دیگر کذب آنان را به اثبات رسانند؛ نجرانیان نیز به همین نتیجه رسیدند و گفتند: وی با این اقدام قطعاً نبی خدا و صادق است؛ بدین‌سان از نظر هر دو فریق باید گفت: حضور همراهان پیامبر اکرمﷺ در مباهله برای اثبات صدق حضرت و کذب نجرانیان، فضیلتی برای آنان محسوب می‌شود.

تبیین نقاط افتراق فریقین و تأیید و تکمیل قول امامیه: امامیه در این‌جا دو نقطه فارق با اهل‌سنت دارد؛ هر دو نقطه دربارهٔ استنباط أفضلیت اهل‌البیت به دلیل نقش آنان در این اصل است.

نقطهٔ فارق اول: امامیه به اتفاق می‌گویند: همراهان پیامبر خداﷺ، محبوب‌ترین و عزیزترین نزدیکان نزد ایشان بودند؛ این درجه از محبت و قرب اهل‌بیت نزد رسول خداﷺ افضلیت آنان را اثبات می‌کند و اِلّا چرا حضرت، همسران خود و عمو و پسرعموهای خود را نیاوردند؟! آیا اگر حضرت اینان را می‌آوردند غرض حاصل نمی‌شد؟ ما به تفصیل در ارزیابی اصل چهارم از اصول فریقین دراین‌باره بحث کردیم و گفتیم: حضور اهل‌بیت در مباهله بسی برتر از روابط خویشاوندی عاطفی است، حتی اگر ـ براساس همان روابط عاطفی ـ به وصف محبوب‌ترین و عزیزترین افراد توصیف شوند.

برخی از احادیث نیز این برتری را تثبیت می‌کند مانند حدیث امام صادقؑ که ـ در گفتار اول از فصل دوم ـ ملاحظه کردید: امام به ابوجعفر أحول می‌فرماید: «ما تقول قریش فی الخُمس؟» قال: قلت: تزعم أنّه لها. قال: «**ما أنصفونا الله لوکان مباهلة لتباهِلُنّ بنا ولئن کان مبارزةٌ لَتُبارِزُنَّ بنا ثُمّ نکون وهم علی سواء؟!**» و در حدیث دیگر از حجّاج خشّاب که می‌گوید: از ابی عبدالله‌ؑ شنیدم که فرمود: «**خبِّرونی عن النبیﷺ اذا نزلت به شدیدةٌ مَن خَصّ بها أَلیس إیّانا خصّ بها حین أراد أن یلاعن اهل نجران أخَذَ بید علي وفاطمة والحسن والحسین؟!**» حدیث ابی رباح مولی ام سلمه نیز این حقیقت را اثبات می‌کند؛ وی از رسول خداﷺ چنین نقل کرده است: «**لو علم الله تعالی أنّ**

فی الارض عباداً أکرم من علي وفاطمه والحسن والحسین لأمرنی أن أُباهل بهم ولکن أمرنی بالمباهلة مع هولاء فغلبت بهم الیهود والنصاری» این حدیث نیز در گفتار اول از فصل دوم در بخش روایات اهل‌سنت بیان شد؛ براساس همین ادله می‌گوییم: اگر دوباره مباهله‌ای صورت می‌گرفت حضرت رسول اکرمﷺ باز همین افراد را می‌آوردند چون اینان برترینند.

نقطهٔ فارق دوم: این نقطه درباره استنباط أفضلیت اهل‌بیت به دلیل اتمام حجّت پیامبر اکرمﷺ به وسیله آنان بر نجرانیان است؛ امامیه ـ همان‌گونه که در اصل دهم از اصول آنان ملاحظه کردید ـ می‌گوید: موقعیت خطیر مباهله اقتضا می‌کرد نبی مکرم اسلامﷺ کسانی را همراه خود آورند تا حجت بر صدق ایشان و برهانی برای دین او باشند و این فضلی است که هیچ کس از امت در آن شریک نیست و همانندی برای آن وجود ندارد؛ امامیه در تقریر دیگر می‌گوید: نقش همراهان پیامبر خداﷺ در مباهله به‌عنوان حجّت برای حضرت علیه نجرانیان، اقتضا می‌کرد آنان در اوج فضیلت باشند؛ به نظر ما این ادعاها به چند دلیل درست است به دلیل مطالب پیش گفته و مفاد دو روایت منقول از امام صادقؑ و ابوربّاح و نیز به این دلیل که همراهان پیامبر خداﷺ به وصف «اهل‌بیت نبوت و طهارت» توصیف می‌شوند که در ارزیابی اصل چهارم به اثبات رسید و در روایت امام رضاؑ نیز به آن اشاره شده است ـ که در گفتار اول از فصل دوم ملاحظه کردید ـ حضرت فرمود: **«میّزَ الله الطاهرین من خَلقه فأمر نبیّه بالمباهلة بهم فی الآیة الابتهال»** و دلیل بعد، نقش مستقل آنان در اثبات صدق دعوت و حقانیت پیامبر اکرمﷺ است که در ارزیابی اصل بعدی خواهید دید. در همین جا به این نکته نیز اشاره کنیم، علامه طباطبایی که حکمت حضور اهل‌بیت را امری عاطفی می‌داند به‌طور مشروح به نقش مستقل آنان در اثبات توحید و حقانیت رسالت پرداخته است؛ همین امر نقطه فارق دیدگاه وی با دیگران از جمله زمخشری است که به امر عاطفی اهتمام دارند.

ارزیابی اصل یازدهم: حضور اهل‌البیت در مباهله برای استجابت دعا و اثبات حق از نظر امامیه و حضور آنان برای شرکت در دعا از نظر اهل‌سنت

در خصوص این اصل، باید دو موضوع مورد ارزیابی قرار گیرد؛ نقش اهل‌بیت در دعا و موضوع دوم، نقش مستقل آنان در اثبات حق.

تفاوت قول فریقین در نقش دعای اهل‌البیت و تأیید امامیه: هر دو فریق، حضور اهل‌بیت در

مباهله را برای نقش‌آفرینی در دعا پذیرفته‌اند با این تفاوت که تلقی امامیه از این نقش والاست برخلاف اهل‌سنت که آن را در حد «آمین» گفتن افراد عادی می‌دانند که در این عبارت ابن‌عطیهٔ اندلسی منعکس شده است:

«ودعاء النساء والأبناء للملاعنة أهزّ للنفوس ودأعى لرحمة الله [للمحقين] او لغضبه على المبطلين».[۱]

امامیه می‌گوید: یکی از حکمت‌های دستور خداوند برای حضور اهل‌بیت در مباهله، تأثیر خاص آنان در اجابت دعا بود که یا با «آمین» گفتن و یا امر دیگری تحقق می‌یافت و جز اینان کس دیگری در درجهٔ آنان نبود تا چنین تأثیری پدید آید؛ چون آنان اهل‌بیت نبوت و طهارت و أفضل از همگان در ارزش‌های الهی بودند و اِلّا بنا به تلقی و قول اهل‌سنت باید گفت: از یک سو، دعای شخص پیامبر خداﷺ کافی و مستجاب بود و در ظاهر نیازی به دیگران نداشتند و از سوی دیگر، چرا حضرت به صحابه که برای تماشای صحنه مباهله آمده بودند نفرمود: «آمین گویید» یا همان حضرت، کودکان یا همسران خود یا افراد دیگری را برای دعا یا «آمین» گفتن آنان نیاوردند؟! به تعبیر ابن‌مطهر حلی از قدما (م/۷۲٦ق) که می‌گوید:

«لو كان غير هولاء مساوياً لهم وأفضل منهم فى إستجابة الدُعاء لأمره تعالى بأخذهم معه [مع رسول اللهﷺ] لأنّه موضع حاجة».[۲]

و محمدحسین مظفر از معاصران (م/۱۳۷۵ق) که می‌گوید:

«فإن إستعانة سيد النبيّن بهما [اى: الحسن والحسين‌ﷺ] فى الدّعاء بأمر الله سبحانه فضلاً عن امير المؤمنين والزهراء مع صغرهما، وجود ذوى السِّن من اقار به وأصحابه لأعظم دليل على امتيازهما بالشَّرف عندالله».[۳]

تبیین و تأیید قول امامیه دربارهٔ نقش مستقل اهل‌البیت در اثبات حق: موضوع دوم درباره نقش مستقل اهل‌بیت در اثبات توحید و حقانیت نبی مکرمﷺ برای نجرانیان از یک سو، و مفسد بودن نجرانیان از سوی دیگر است؛ اهل‌سنت به این موضوع نپرداخته‌اند ولی برخی از امامیه به این

---

۱. ابن‌عطیه، المحرر الوجیز، ج۱، ص٤٤٨ و به نقل از وی، ابوحیان، البحر المحیط، ج۳، ص۸۹؛ ثعالبی، الجواهر الحسان، ج۲، ص٥٤.
۲. حلی، منهاج الکرامة، ص۱۲٤.
۳. مظفر، دلائل الصدق، ج٤، ص٤٠٤.

نقش توجه کرده و آن را به دلیل بخش پایانی آیه به اثبات رساندند چون آیه می‌فرماید: ﴿... **ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ**﴾ تعابیر «نبتهل» و «فنجعل» در آیه و به‌طور خاص تعبیر «الکاذبین» با صیغهٔ جمع است و دلالت بر این دارد که هر کدام از دو گروه که مدعی حق‌اند مشتمل بر چند نفرند و در برابر یکدیگر ایستاده و بر دروغگویان نفرین می‌کنند؛ بر این اساس گفته می‌شود: گروه همراه پیامبر اکرمﷺ در تحقق دعوت و تأیید دین خدا و نیز نمایان ساختن کذب و إفساد نجرانیان، نقش‌آفرین و در این امر شریک بودند.

در تأیید قول امامیه چند دلیل و قرینه می‌توان اقامه کرد: **الف)** مفاد دو حدیث منقول از امام صادق‌علیه‌السلام و حدیث ابی رباح مولی اُم سلمه که در ارزیابی اصل دهم آوردیم؛ **ب)** روایت امام رضاعلیه‌السلام که درباره همراهان پیامبر خداﷺ فرمود: «**میّز الله الطاهرین من خلقه فأمَرَ نبیّهﷺ بالمباهلة بهم...**» و حدیث منقول از امام عسکریعلیه‌السلام ـ که هر دو در گفتار اول از فصل دوم نقل شد ـ می‌فرماید: «**... میّز الله عند ذلك الصادقین من الكاذبین فجَعَل محمداً وعلیّاً وفاطمه والحسن والحسینعلیهم‌السلام أصدق الصادقین وأفضل المؤمنین فإنّ الله تعالى ما ألحَق صبیاناً برجالٍ كاملی العقول إلّا هولاء الأربعة عیسى بن مریم ویحیى بن زكریّا والحسن والحسین**»؛ **ج)** تعابیر «قولوا» و «مسلمون» که در آیه ٦٤ در ادامه دعوت به مباهله با صیغه جمع آمده و می‌فرماید: ﴿**فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ**﴾ می‌تواند شاهدی بر نقش مستقل اهل‌البیت در مباهله باشد؛ **د)** «مفسدین» در آیه ٦٣ آل‌عمران که در ادامه آیهٔ مباهله است به صیغه جمع آمده می‌فرماید: ﴿**فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ**﴾ خداوند، نجرانیان را «مفسد» ـ و نه «فاسد» ـ نامید چون از خواص بودند و اگر به حقیقت تن می‌دادند و اصلاح می‌شدند، جامعه نیز اصلاح می‌شد.

پاسخ به شبههٔ عذاب استیصال برای کودکان: این شبهه براساس مطالب یاد شده، پاسخ می‌گیرد که می‌گوید: اگر نجرانیان، کودکان و زنان خود را به مباهله می‌آوردند چرا باید مشمول لعنت خدا قرار گیرند و قربانی جهالت‌ها و یا تعصب و خودخواهی‌های کور دیگران شوند؟! به نظر ما پاسخ درست این است: اگر افرادی دیگر ـ غیر از دو مدعی اصلی ـ در مباهله حاضر شوند، باید خود به‌طور مستقل، مدعی حق باشند مانند همراهان حضرت رسول خداﷺ که نقش مستقل در دعوت داشتند؛ هرچند حسنینعلیهماالسلام در سن کودکی بسر می‌بردند ولی هرگز کم سالگی آنان دلالت بر نقصان کمال عقلی آنان نیست؛ آنان از نظر درک مقام توحید و رسالت و نیز کذب ادعای مسیحیان دربارهٔ فرزند داشتن خدا در کمال عقلی بودند و امر آنان در این کمال همانند

تطهیر آنان (احزاب/۳۳) استثنایی است؛ این حقیقتی است که قدمای امامیه تاکنون بر آن باور دارند و ادلهٔ متعددی را برای اثبات آن اقامه کرده‌اند که در گفتار دوم فصل قبل ملاحظه کردید؛ بنابراین اگر مدعیان نجرانی نیز به همراه خود، فرزندان و زنان و افرادی که بمنزلهٔ جانشان بود می‌آوردند، باید آنان نیز نقش مستقل در ادعا و دعوت داشته باشند تا محذور یاد شده لازم نیاید؛ بر این اساس، نباید در طرف نجرانیان «أبناءنا» را لزوماً به کودکان معنا و یا بر آنان اطلاق کنیم؛ چون «أبناءنا» در لغت و اصطلاح، شامل افراد جوان و بالاتر از آنها نیز می‌شود. برخی از مفسران امامیه به همین نکته توجه کرده می‌گویند: «اگر مسیحیان نجران در صدد مباهله برمی‌آمدند باید گروهی از بزرگسالان را می‌آوردند چون محاجه با کودکان و به خطر انداختن آنان برخلاف فطرت و منطق اسلام است».[۱]

این تبیین از حضور «أبناءنا» در دو طرف گروه مباهله برخلاف تبیینی است که برخی از اهل‌سنت مانند فخررازی و آیةالله جوادی آملی از شیعه دارند که خلاصه آن این است: سنت خدا این است که چون عذاب استیصال نازل شود دامنگیر همگان از کوچک و بزرگ و زن و کودک می‌شود هرچند درباره کودکان، از جنس عذاب کیفری و عقاب نیست.[۲]

ارزیابی اصل دوازدهم: اتفاق فریقین بر بقای مشروعیت و کارآمدی مباهله در امر دین

در گزارش اصل دوازدهم از اصول فریقین ملاحظه کردید جمعی از امامیه و اهل‌سنت بر بقای مشروعیت مباهله تصریح و بلکه درباره آن رساله مستقل نوشتند؛ افزون بر آن برخی از آنان شروط مباهله را نیز برشمردند، سایرین نیز آن را انکار نکردند. پس، می‌توان اتفاق امت را بر این امر تحصیل کرد؛ این اتفاق، موجّه و واقعبیانه است، تنها در این‌جا به ذکر چند نکته برای تصحیح و تکمیل دیدگاه‌های فریقین اشاره خواهیم کرد:

تصحیح و تکمیل دیدگاه فریقین: الف) در ارزیابی اصل اول گفتیم: برخلاف برخی از علما، نمی‌توان، مباهله را معجزه نامید؛ چون این اصطلاح ویژه انبیاء و اوصیاست؛ جز آن‌که مراد آنان از معجزه، امری خارق‌العاده و فراتر از قوانین عادی باشد، در این صورت، تداوم مباهله قابل درک و اجرای آن برای افراد عادی امکان‌پذیر است.

---

۱. ر.ک: موسوی همدانی، انوار درخشان، ج۳، ص۹۹.
۲. ر.ک: فخررازی، مفاتیح الغیب، ج۸، ص۲٤۹؛ جوادی آملی، تسنیم، ج۱٤، ص٤۸۸.

ب) مباهله در قرآن بین پیامبر اکرمﷺ و مسیحیان اهل کتاب مطرح شد که بین الادیانی از جنس ادیان ابراهیمی است اما در روایات فریقین و دیدگاه علما گسترش یافت و بین المذاهب را نیز دربرگرفت؛ ادلهٔ این توسعه، متعدد و غیر قابل مناقشه است، اما مباهله بین مسلمین با کافران و یا مشرکان غیر اهل کتاب ـ ادیان غیر ابراهیمی ـ چطور؟ به این معنا آیا می‌توان با ـ مشرک یا کافری که تنها به خالقیت و یا به خالقیت ربوبیت خدا باور دارد اما در الوهیت دچار شرک یاکفر است، مباهله کرد؟ اگر بتوان برای این فرض، مصداقی پیدا کرد لابد ادلهٔ مشروعیت مباهله شامل آن نیز می‌شود و دلیلی برای انحصار مباهله به دو مورد قبلی نیست.

ج) موضوع مباهله که در روایات امامیه به آن تصریح شده، امر ولایت به‌ویژه ولایت انحصاری امام علی‌علیه‌السلام است؛ و موضوع دیگری ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ در آنها به چشم نمی‌خورد، چه‌بسا به این دلیل است که این امر مورد ابتلا بوده و سایر موارد مسکوت مانده است. با این وصف بعید است مشروعیت مباهله را تنها در امر ولایت دانست؛ هرچند ملاک مباهله که در امر مهم دینی است در مصداق ولایت، کاملاً روشن و آشکار است.

د) پنج روایت در کتاب کافی در موضوع مباهله نقل شده است؛ روایت ابی‌مسروق از امام صادق‌علیه‌السلام که در گفتار اول از فصل دوم ذکر شد و چهار روایت دیگر از چند نفر از روایان ائمه که در آنها آداب مباهله را آموزش داده‌اند؛[1] این امر حکایت از اهتمام معصومان به امر مباهله، دارد تا پیروان آنان بدانند بر حق‌اند و هرچه بیش‌تر در حقانیت خود استوار بمانند.

هـ) غیر از مصادیقی که فریقین درباره رخداد مباهله ذکر کردند، موارد دیگری نیز درباره دعوت به مباهله، نقل شده است.[2]

و) با احراز اعتبار مجموع قراین و شواهدی که فریقین إقامه کردند آنها می‌توان چنین استفاده کرد که مباهله در امت‌های پیشین سابقه داشته و مسیحیان نجرانی آن را می‌شناختند هرچند در احادیث اهل‌البیت ـ تا آن‌جا که می‌دانیم ـ شاهدی برای آن یافت نشد؛ گویی به این دلیل است که موارد آن بسیار اندک بوده است.

خلاصهٔ فصل

در این فصل، اصول دوازده‌گانه فریقین به صورت تلفیقی مورد ارزیابی قرار گرفت، در این ارزیابی

---

۱. کلینی، الکافی، ج۲، ص۵۱۳-۵۱۵.
۲. به‌طور نمونه، ر.ک: همو، الکافی، ج۱، ص۳۲٤.

برخی از مطالب فریقین، تأیید و تثبیت و برخی تکمیل و پاره‌ای تصحیح شدند؛ **ارزیابی اصل اول:** این اصل به تبیین حکمت دعوت به مباهله اختصاص داشت و در آن پنج مورد برای تکمیل و شش مورد برای تصحیح ذکر شدند؛ نقاط تکمیلی عبارت بود از: خطر شرک ذاتی مسیحیان به شرک الوهی و عبادی؛ دسته‌بندی اهل کتاب در مباهله؛ دلیل پافشاری اهل باطل در عقاید خود و اعلان آمادگی برای مباهله؛ کاوش در دلیل دستور پیامبر خداﷺ برای اخراج نجرانیان از جزیره پس از وفات خود؛ تحلیل نهی از «امتراء» در ﴿فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾. در تصحیح دیدگاه‌ها نیز به این موارد پرداخته شد: خطا در قضاوت دربارهٔ تکوین اعتقادات شیعه؛ ابهام در نقش ابوعبیدة بن جراح پس از مباهله؛ تصحیح دربارهٔ مرجع ضمیر «فیه» در ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ﴾؛ تصحیح تلقی معجزه از مباهله؛ تصحیح استنباط حجیت قیاس از آیه ۵۹/آل‌عمران؛ عدم استفاده لزوم تعلم زنان از آیهٔ مباهله جز با احراز شرایط دیگر؛ **ارزیابی اصل دوم:** مباهله، شیوه منصفانه است. این تلقی از مباهله ریشه روایی دارد و تأیید گردید؛ **ارزیابی اصل سوم:** اتفاق امامیه بر حضور اهل‌بیت در مباهله و اختلاف اهل‌سنت در آن؛ اتفاق امامیه درست و واقعبینانه و اختلاف اهل‌سنت غیر موجه است؛ دلیل آن روایات متواتر اهل‌بیت، روایات صحابه، تصریح اکثر اهل‌سنت، تصریح به تواتر اخبار حضور اهل‌بیت، اعتبار اخبار حضور و عدم اعتبار اخبار دیگر است؛ در این میان نباید نقش گرایش‌های سیاسی در انکار یا تردید حضور اهل‌بیت در مباهله را نادیده گرفت؛ **ارزیابی اصل چهارم:** در این اصل، قول امامیه به افضلیت اهل‌البیت به تفصیل با دو دسته دلیل عمده تأیید شد؛ افضلیت اهل‌البیت به دلیل اوصاف ویژهٔ آنان به‌عنوان اهل‌بیت نبوت، طهارت و صفوة و نیز افضلیت آنان به‌عنوان عزیزترین و محبوب‌ترین افراد نزد رسول خداﷺ؛ **ارزیابی اصل پنجم:** در این اصل نیز قول امامیه و برخی از اهل‌سنت که رابطه «أبناءنا» با رسول خداﷺ را طبق قاعده کلی می‌دانند با ادلهٔ قرآنی و روایات اهل‌البیت تأیید گردید و استناد قائلین به استثناء به روایت نبوی «کل سبب ونسب ینقطع یوم القیامة اِلّا نسبی وسببی» مورد نقد قرار گرفت؛ باز در این اصل، قول امامیه که می‌گوید: تعبیر «أبناءنا» در آیه، دلالت بر فضیلت حسنینؑ دارد با سه دسته دلیل تأیید گردید؛ **ارزیابی اصل ششم:** حضور زهرای مرضیهؑ در مباهله به‌عنوان اهل‌البیت، دلالت بر أفضلیت و به‌عنوان «نساءنا» دلالت بر فضیلت ایشان دارد؛ این ادعا با سه دسته روایات نبوی، تأیید و تثبیت و گفته شد: اضافهٔ «نساء» به «نا» در آیه مانند ارتباط‌های رایج عرفی نیست؛ **ارزیابی اصل هفتم:** این اصل که نقطه کانونی نزاع فریقین به‌شمار می‌آید درباره اتفاق امامیه نسبت

به معنای «انفسنا» ـ به معنای بمنزلهٔ جان ما، خود ما ـ و مصداق منحصر به فرد آن یعنی: امام علی‌علیه‌السلام و نیز استنباط افضلیت امام از آن و اختلاف اهل‌سنت ـ تا یازده مورد ـ در معنا و مصداق آن و اتفاق در عدم دلالت آن بر افضلیت است.

در مقام ارزیابی این اصل، ابتدا ادلهٔ امامیه در دو ناحیهٔ سلب و ایجاب و مبتنی بر روایات متواتر معنوی از منابع اهل‌سنت به صورت موجز گزارش شد و سپس قول امامیه با چهار دلیل از جمله دلیل روایی با روایات نبوی معتبر و برخی متواتر در منابع سنی، تأیید و تثبیت گردید و در گام بعد، دیدگاه اهل‌سنت به دو دسته کلی تقسیم و با سه دلیل عمده ابطال شدند؛ در این اصل، دیدگاه زمخشری که مورد توجه و پیروی بسیاری از اهل‌سنت است به صورت مجزا ذکر با هفت دلیل و شاهد ابطال گردید؛ **ارزیابی اصل هشتم**: دلالت «انفسنا» بر شایستگی انحصاری امام علی‌علیه‌السلام برای ولایت از دیدگاه امامیه و اتفاق اهل‌سنت بر عدم دلالت آن؛ در ارزیابی، ابتدا به دو نکته اشاره شد؛ اولاً: این استدلال در بین امامیه مشهور و رایج نیست که گویی بنا به دو دلیل است؛ ثانیاً: ظاهراً نخستین عالم شیعی که به این آیه برای امامت حسنین‌علیهماالسلام نیز استناد کرده، ابن‌مطهرحلّی (م/۷۲۶ق) است آن‌گاه، قول امامیه شرح و نقاط تکمیلی به آن افزوده شد؛ ارزیابی مناقشه‌ها و پاسخ‌های امامیه به این استدلال‌ها نیز به گفتار سوم از فصل پنجم ارجاع گردید؛ **ارزیابی اصل نهم**: این اصل به ارزیابی تلقی فریقین از حضور اهل‌بیت برای نمایاندن جایگاه آنان به نجرانیان پرداخت، برخی را تأیید و برخی را تصحیح و تکمیل کرد؛ **ارزیابی اصل دهم**: در این اصل، نقاط اشتراک فریقین دربارهٔ حضور اهل‌بیت برای نمایاندن حقانیت و یقین پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و حجت بر نجرانیان، تبیین شد و سپس دو نقطه فارق بیان و قول امامیه در این دو نقطه تأیید و تکمیل گردید؛ نقطه اول، حضور اهل‌بیت در مباهله بسی برتر از روابط خویشاوندی عاطفی است و تأیید آن با روایات و نقطه دوم، تأیید استنباط افضلیت اهل‌بیت با دو تقریر، یکی به دلیل اتمام حجت پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله به وسیلهٔ آنان بر نجرانیان و دیگری حضور همراهان به‌عنوان اهل‌بیت نبوت و طهارت؛ **ارزیابی اصل یازدهم**: در این اصل دو موضوع مورد ارزیابی قرار گرفت؛ در موضوع اول نقش اهل‌بیت در استجابت دعا؛ اهل‌سنت، نقش اهل‌بیت را تنها در حد «آمین» گفتن کودکان و زنان می‌دانند ولی امامیه به تأثیر خاص آنان در اجابت دعا به‌عنوان اهل‌بیت طهارت و نبوت می‌نگرند. چون قول امامیه پشتوانهٔ عقلی و نقلی دارد، تأیید شد؛ موضوع دوم درباره نقش مستقل اهل‌بیت در اثبات توحید و رسالت و مفسد بودن نجرانیان است، اهل‌سنت به این موضوع نپرداخته‌اند، قول امامیه تبیین و با چند دلیل و قرینه تأیید گردید، در

پایان این اصل، شبهه عذاب استیصال نسبت به کودکان ذکر و پاسخی بدیع به آن داده شد؛ **ارزیابی اصل دوازدهم**: اتفاق فریقین بر بقای مشروعیت و کارآمدی مباهله در دین، مورد تأیید قرار گرفت و سپس پنج نکته برای تصحیح و تکمیل دیدگاه‌ها بیان گردید. از جمله، اگر مباهله را معجزه اصطلاحی بدانیم کارآمدی خود را از دست می‌دهد؛ آیا می‌توان مباهله را با غیر اهل کتاب یا غیر مذاهب با کافران و مشرکان گسترش داد، هرچند مباهله در روایات امامیه در امر ولایت است ولی امکان توسعه آن در هر امرمهم دینی امکان‌پذیر است، معصومان به امر مباهله اهتمام داشته و آداب آن را آموزش داده‌اند؛ چه‌بسا از مجموع قراین و شواهد بتوان استفاده کرد که مباهله در امت‌های پیشین به‌ویژه اهل کتاب ـ هرچند با مورد بسیار اندک ـ سابقه داشته است.

پژوهش

۱. وجوه معنایی «نفس» در قرآن را بررسی و تشابه و تمایز آنها را با «انفسنا» در آیهٔ مباهله بیان کنید.

۲. درباره اعتبار صدوری و مفاد حدیث نبوی «لَيَنتَهِيَّنِ بنو وَليعه او لأبعثن اليهم رجلاً نفسه كنفسي / كنفسي / نفسي كنفسه» پژوهش کنید.

۳. چه نقاط قوت یا ضعف‌های دیگری در قول زمخشری و پیروان اوست.

٤. آیةالله جوادی می‌گوید «انفسنا» از «حسین منّی وانا من حسین» (تسنیم، ج١٤، ص٤٦٠) قوی‌تر است، این تلقی را بررسی و ارزیابی کنید.

۵. مدارک و اسناد قول اسقف نجران که چون پیامبر اکرمﷺ و همراهانشان را دید گفت: «اِنّی لأری وُجوهاً لو سألوا الله أن يزيل جَبلاً مِن مكانه لأزاله...» اعتبارسنجی کنید.

٦. مناقشه‌های آیةالله جوادی (تسنیم، ج١٤، ص٤٦٥-٤٦٧) را دربارهٔ تلقی علامه طباطبایی از تعبیر «الکاذبین» در آیه مباهله ارزیابی کنید.

۷. پاسخ فریقین به این شبهه را بررسی و ارزیابی کنید: «چرا باید کودکان و زنان در مباهله، مشمول لعنت خدا شوند».

۸. حدیث نبوی «كل نَسب وسَبَب منقطع يوم القيامة اِلّا نسبي وسببي» را از نظر صدوری و دلالی اعتبارسنجی کنید.

فصل پنجم

ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه

- گفتار اول: ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه دربارهٔ حضور اهل‌البیت در مباهله
- گفتار دوم: ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه دربارهٔ تلقی امامیه از «أبناءنا» و «نساءنا»
- گفتار سوم: ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه دربارهٔ تلقی امامیه از «أنفسنا»
- گفتار چهارم: بررسی و ارزیابی مناقشه‌های برخی از سلفیان معاصر در مواجهه با دیدگاه امامیه

فصل پنجم

ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه

این فصل، مشتمل بر سه گفتار متناسب با گفتارهای فصل سوم است که در آن به مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه اختصاص یافت و در این‌جا به ارزیابی آنها پرداخته می‌شود.

گفتار اول: ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه درباره حضور اهل‌البیت در مباهله

تأیید حضور انحصاری اهل‌البیت در مباهله: برخی از اهل‌سنت درباره اصل حضور اهل‌البیت در مباهله مناقشه کردند و امامیه در پاسخ با چند دلیل آن را ابطال نمودند؛ به نظر ما پاسخ‌ها موجّه و حضور اهل‌بیت در رخداد مباهله قطعی است. چه این‌که هیچ کس دیگر در این حضور شریک نبوده و جایی برای انکار یا تردید در آن نیست؛ چون **اولاً:** در گفتار اول در فصل دوم ملاحظه کردید مدارک و اسناد فریقین دراین‌باره متواتر است؛ این رخداد در منابع امامیه از هفت نفر از امامان اهل‌بیت و برخی با چند طریق و پنج نفر از صحابه و در مدارک اهل‌سنت نیز از نُه نفر از صحابه باز گاهی با چند طریق و از جمعی از تابعین نقل شده و هر نوع ابهام را برطرف می‌کند و به هر بهانه‌ای پایان می‌دهد؛ **ثانیاً:** برخی از علمای اهل‌سنت افزون بر امامیه به تواتر اخبار و کثرت طرق بلکه اتفاق نظر دراین‌باره اذعان کردند مانند جصاص، حاکم نیشابوری، ابن‌طلحه شافعی، نص عبارات آنان را در پایان گفتار اول از فصل دوم ملاحظه کردید؛ **ثالثاً:** هر نوع گزارش دیگری دراین‌باره از عدم ذکر امام علی‌علیه‌السلام در مباهله و یا فزودن نام عایشه و حفصه و یا حذف نام حضرت فاطمه‌علیهاالسلام و جایگزینی آن با «جاء النبی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله بابی بکر و ولده، و بعمرو ولده و بعثمان وولده وبعلي وولده» با اخبار آحاد و شاذ و با سند ضعیف نقل شده و در درون خود نیز متهافت و از اعتبار

ساقط‌اند. به همین روست که اکثر مفسران سنی از آنها اعراض کرده‌اند؛ تفصیل این حقیقت نیز در همان گفتار اول از فصل دوم و نیز اصل سوم از اصول امامیه و اهل‌سنت ذکر شد، و نیازی به تکرار آنها نیست. تنها در این‌جا به دو نکته اشاره کنیم؛ از یک سو، این احادیث غریب و ضعیف السند، خود شاهدی بر فضیلت اهل‌بیت در رخداد مباهله است؛ چون اگر فضیلتی برای حضور این افراد نبود چنین احادیثی جعل نمی‌شد؛ از سوی دیگر، آثار زیانباری که بلاغی و دیگران نسبت به تلقی محمد عبده ـ که روایات حضور اهل‌بیت در مباهله را بافته شیعه می‌دانست که به منابع سنی راه یافته است ـ برشمردند، واقعبینانه و قابل دفاع است.

تأیید و تکمیل پاسخ‌های امامیه به مناقشه‌ها درباره تطبیق تعابیر آیه بر اهل‌البیت: بخشی دیگر از مناقشه‌های محمد عبده و دیگران درباره تطبیق «نساءنا» بر حضرت زهراﷺ و «انفسنا» بر امام علی‌ؑ بود.

پاسخ امامیه درباره تطبیق «نساءنا» بر حضرت زهراﷺ کامل است و نیازی به توضیح یا تکمیل ندارد پاسخ به مناقشه تطبیق «انفسنا» بر امام علی‌ؑ نیز در حد پاسخ به محمد عبده کامل است با هرچند این موضوع به تفصیل در گفتار سوم همین فصل که درباره تلقی امامیه در «انفسنا» است مورد بحث قرار خواهد گرفت.

مناقشه سوم عبده نیز که گفت چون نجرانیان به همراه خود زنان و فرزندانی نداشتند تا در مباهله شرکت کنند پس، روایات حضور اهل‌بیت در مباهله فاقد اعتبار است با پاسخ حسینی میلانی رنگ باخت؛ وی می‌گفت: «در واقع رسول خداﷺ موظف بودند تا با نجرانیان قرار مباهله گذارند نه این‌که به هنگام نزول آیه بلافاصله با آنان مباهله کنند. بنابراین، اگر نجرانیان مباهله را می‌پذیرفتند باید زنان و فرزندان خود را حاضر می‌کردند که البته حاضر به مباهله نشدند».[۱]

در تکمیل این پاسخ باید گفت: خداوند با این دستور از یک سو، به نجرانیان تکلیف بدون موضوع نکرد از سوی دیگر، رسول خداﷺ براساس مدارک و اسناد فراوان با اهل‌بیت در مباهله شرکت کردند؛ بر این اساس، می‌توان موضع نجرانیان را به دو صورت تصور کرد: **یک:** آنان می‌توانستند به پیامبر خداﷺ بگویند: به ما فرصت دهید تا فرزندان، زنان و افرادی که بمنزلهٔ جان مایند بیاوریم. این احتمال در صورتی است که آنان پس از استدلال قرآن در تنظیر حضرت عیسی‌ؑ به آدم و سایر ادله باز هم گمان می‌کردند بر حق‌اند و با همراهانشان در مباهله از گزند

---

۱. حسینی میلانی، جواهرالکلام، ج۳، ص۳۸۷-۳۸۹.

لعنت مصون می‌مانند. **دو:** آنان می‌توانستند بگویند: نیازی به آوردن فرزندان و زنان و افرادی که در حد جان مایند نیست و حضور خود ما برای مباهله کافی است؛ چون حکمت مباهله جدا ساختن حق از باطل و نمایاندن راستگو از دروغگوست و این حکمت با حضور خود نجرانیان تحقق می‌یافت؛ در این صورت، دستور خداوند برای آوردن افراد دیگر در صحنه مباهله در حد پیشنهاد خواهد بود بدون آن‌که در حد شرط لازم باشد؛ در واقع این پیشنهاد برای آن بود که آنان یقین موهوم و یا اصرار خودخواهانه خود را محک زنند و اندکی تأمل کنند که اگر واقعاً عیسی﵇ را پسر خدا می‌دانند آیا جرأت دارند فرزندان و زنان و... خود را در معرض لعنت خدا قرار دهند؟! در هر دو صورت؛ آن‌چه که باید نمایان می‌شد و نزاع بر سر آن بود یعنی حقانیت رسالت پیامبر اکرمﷺ و بطلان فرزندی حضرت عیسی﵇ و در مجموع اتمام حجت بر نجرانیان، با حضور پیامبر خدا و اهل‌بیت در مباهله تحقق یافت و مناقشه محمد عبده نیز ابطال خواهد شد.

بخشی از اشکال چهارم محمد عبده درباره دو تلقی از ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...﴾ با پاسخ امامیه به‌ویژه علامه طباطبایی ابطال شد و توضیح بیش‌تری نمی‌خواهد، اما مناقشه اصلی محمد عبده بر دیدگاه شیعه ـ در مناقشه پنجم و بخش دوم از مناقشه چهارم ـ این بود که تخصیص «أبناءنا» و «نساءنا» بر فاطمه﵄ و «انفسنا» بر امام علی﵇ را انکار می‌کرد و می‌گفت: وجهی برای این تخصیص نیست چون ظاهر الفاظ آیه، عام‌اند و باید در همان معنا به کار روند؛ از نظر امامیه، رفتار رسول مکرم اسلامﷺ به‌عنوان مبیِّن کلام خدا برای صحت این تخصیص و ابطال مناقشه عبده کافی است. چون حضرت در مقام امتثال امر خدا و طبق روایات متواتر، تنها همین چهار نفر را برای مباهله آوردند. اما امامیه به همین امر اکتفا نکردند و در صدد کشف حکمت کاربرد الفاظ عام (جمع) در آیه و تطبیق آن بر افراد خاص برآمدند. نوعاً علمای امامیه با تفکیک طبع مقام و عادت بین دو دسته متخاصم با واقع امر خارجی و نیز تفکیک مقام قرارداد با مقام اجرا و همین‌طور تفکیک بین مقام مفهوم و دلالت با مقام مصداق و امتثال به این حکمت دست یافتند؛ این تفکیک در عرف عقلا پرکاربرد و برخی از آنها در آیات دیگر قرآن نیز جاری است.

اینها پاسخ‌های امامیه است ولی باید با تأمل بیش‌تر، آنها را تصحیح و تکمیل کرد.

تصحیح و تکمیل پاسخ‌های امامیه به حکمت کاربرد الفاظ جمع در آیه: ابتدا اشاره کنم یکی از راه‌کارهایی که برای تبیین حکمت کاربرد الفاظ جمع در آیه، تفکیک مقام طبع و عادت بین دو دسته متخاصم با واقع خارجی بود، این راه کار در خصوص آیه مباهله کارآمد نیست چون در مباهله،

حضور دو نفر مدعی کافی است و نیاز به حضور دیگران ندارد تا با عادت متخاصمان تنظیر شود. اما برای تکمیل پاسخ امامیه، بحث را با دو پرسش پی می‌گیریم: **یک:** چرا پیامبر اکرمﷺ برای مباهله تنها همین چهار نفر را آوردند و بنا به برخی از روایات مانند حدیث صحیح مسلم و سنن ترمذی و دیگران فرمودند: «**اللهم هؤلاء اهلی**» پس چرا آیه نفرمود: «قل تعالوا ندع اهلنا واهلکم ثم...» **دو:** اگر تنها باید همین چهار نفر برای مباهله حضور می‌یافتند چرا قرآن برای آنان الفاظ جمع به کار برد؟ با آن‌که می‌دانیم ـ همان‌گونه که برخی از علمای امامیه مانند ملکی میانجی به آن تصریح کردند ـ رسول مکرم اسلامﷺ نبی معصوم‌اند و رفتار ایشان در مقام امتثال، شرح و تفسیر مراد واقعی خداوند بوده و هرگز از آن تخطی نکرده‌اند؛[1] این حقیقت به این معناست که قطعاً مراد خداوند از تعابیر «أبناءنا»، «نساءنا» و «أنفسنا» تنها حسنینؑ و زهرای مرضیه و امام علیؑ بوده است و اِلّا حضرت، دیگران را هم می‌آوردند.

در پاسخ به این دو پرسش و با توجه به نکتهٔ یاد شده باید گفت: چون نزول آیه در مقام محاجّه رسول مکرم اسلامﷺ با نجرانیان است، استفاده از تعابیر «ندع اهلنا واهلکم یا اهل بیتنا واهل بیتکم» خلاف حکمت خواهد بود؛ چون مراد از اهلنا و یا اهل‌البیت، «اهل‌بیت نبوت» است و نجرانیان نمی‌توانستند افرادی را به‌عنوان اهل‌بیت نبوت در مباهله حاضر کنند[2] ادله‌ای که اثبات می‌کند افرادی که در مباهله آمدند «اهل‌بیت نبوت» بودند متعدد است و در ارزیابی اصل چهارم از اصول فریقین آوردیم.

پاسخ به پرسش دوم نیز باز با درک مقام نزول آیه در محاجّه آشکار می‌شود، اگر آیه تعابیری غیر از این می‌آورد خلاف حکمت بود چون موقعیت حسنین به‌عنوان دو فرزند رسول خداﷺ، زهرای مرضیهؑ به‌عنوان تنها دختر و امام علیؑ به‌عنوان تنها کسی که بمنزلهٔ جان رسول خدا بودند استثنایی است و برای نجرانیان امکان فراهم کردن این موقعیت استثنایی تکلیف شاق بلکه محال بود. بنابراین، الفاظ آیه به صورت جمع آمد تا در مقام اجرا و امتثال امکان تعیین مصادیق آن برای نجرانیان فراهم باشد؛ بر این اساس اگر نجرانیان، چندین فرزند و تعدادی زن و چند نفر دیگر را که بمنزلهٔ جانشان بود

---

۱. ملکی میانجی، مناهج البیان، ج۳، ص۲۶۹.

۲. اگر در آیه تطهیر (احزاب/۳۳) از امام حسن و امام حسین و امام علی و زهرای مرضیهؑ با تعبیر «اهل‌البیت» که همان اهل بیت نبوت است یاد شد چون در مقام احتجاج نبود. نکته دیگر آن‌که این افراد در مباهله بنا به آن‌چه گفته شد، دست‌کم دارای دو شأن والایند؛ شأن اهل بیت نبوت و نیز شأن فرزندان رسول خدا، تنها مصداق «نساءنا» و جان رسول خداﷺ.

می‌آوردند، به شرایط مباهله وفا کرده بودند؛ این جاست که بنا به قول امامیه و اکثر اهل‌سنت که روایات مباهله را پذیرفته‌اند، باید مقام معنا و مفهوم از این تعابیر را با مصداق خارجی آنها تفکیک کرد تا بتوان الفاظ آیه را با صیغه جمع در «أبناءنا» بر دو نفر و «نساءنا» را بر یک نفر و «أنفسنا» را بر یک نفر (یعنی امام علی(ع)) بدون آن‌که دچار مجازگویی شویم.

البته کاربرد این الفاظ با صیغه جمع بدون حکمت نیست و ملاحظه کردید حکمت آن، مقام محاجّه با نجرانیان است؛ با بیان این حکمت می‌توان در مورد تنظیرهای امامیه از آیات قرآن با آیه مباهله، قضاوت کرد آنان آیاتی را برشمردند که با صیغه جمع آمده ولی در واقع بیرونی تنها یک مصداق دارد برخی با این آیات تنظیر کردند: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ﴾ (بقره/۲۱۹) و آیه ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ﴾ (آل‌عمران/۱۷۳)، چه‌بسا حکمت این امر در این است که دیگران نیز در ذهن و ضمیر خود همین اندیشه را داشتند ولی تنها یک نفر آن را به زبان آورد؛[1] محمدجواد بلاغی آیه مباهله را به آیات سوره شعراء درباره تکذیب انبیاء تنظیر کرد و گفت:

«وقد جاء الجمع وارادة الواحد منهم في القرآن الكريم... كقوله تعالى ﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ﴾ (الشعراء/۱۰۵) و ﴿كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ﴾ (الشعراء/۱۲۳) و ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ﴾ (الشعراء/۱٤۱) و...».[2]

با آن‌که هر قوم تنها پیامبر خود را تکذیب می‌کردند ولی قرآن کریم تکذیب آنان را دربارهٔ همهٔ انبیاء می‌داند، حکمت این کاربرد نیز در این است که همه انبیاء دارای یک منطق بودند و کفر و تکذیب هر کدام موجب کفر و تکذیب همه آنان می‌شد؛ برخی دیگر به این آیه تنظیر کردند که می‌فرماید: ﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ...﴾ (نور/٦١) و می‌گفتند: «فلا إشكال في صدق الأمر بالتسليم ولو كان في البيت واحد من اهل‌البيت»[3] در این مورد نیز از یک سو، مفاد آیه شامل مواردی که اهل‌بیت از ساکنان و یا چند نفر در خانه باشند خواهد شد برخلاف مفاد آیهٔ مباهله دربارهٔ همراهان پیامبر خدا؛ از سوی دیگر، چه‌بسا کاربرد این آیه در مصداق واحد به دلیل آن است که مؤمن به تنهایی، جماعت محسوب می‌شود یا آن‌که برای تشریف و تکریم اوست.

---

۱. ر.ک: سبزواری، مواهب الرحمن، ج٦، ص۹-۱۰.
۲. بلاغی، آلاء الرحمن، ج۲، ص۲۹۳.
۳. ر.ک: ملکی میانجی، مناهج البیان، ج۳، ص۲٦۹.

بدین‌سان در همهٔ این تنظیرها، تفاوت بین مفاد آیه مباهله با این آیات وجود دارد و اگر بناست تنظیری کامل از آیات برای آیه مباهله نشان دهیم باید از آیه‌ای یاد کنیم که در مقام محاجّه باشد.

گفتار دوم: ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه درباره تلقی امامیه از «أبناءنا» و «نساءنا»

حاصل مناقشه‌ها این بود: تنها ملاک برای حضور افراد در مباهله، خویشاوندی نزدیک بوده و بر همین روست که حضرت رسول اکرمﷺ حسنینعليهما‌السلام را با آن‌که خردسال بودند به صحنه مباهله آوردند و اگر حضرت در آن زمان افرادی دیگر در این ردیف از خویشاوندی داشتند آنان را نیز می‌آوردند؛ چون سنت مباهله، جمع‌آوری خویشاوندان نزدیک بوده است؛ بر این اساس، آنان هر نوع نقشی را برای اهل‌بیت در مباهله نادیده گرفتند.

امامیه در پاسخ می‌گفت: **اولاً:** خردسالی منافاتی با کمال عقلی و معرفت به توحید و اقرار به رسالت ندارد؛ چه‌بسا از باب خرق عادت است تا موجب شود مقام آنان نمایان گردد؛ مانند خرق عادت درباره حضرت عیسیعليه‌السلام و یحییعليه‌السلام؛ آنان برای اثبات این امر به چند دلیل روایی استناد کردند.

ثانیاً: اضافه آنان به رسول خداﷺ در بین همه صحابه و امت، دلالت بر فضل آنان دارد به‌ویژه «نساءنا» که تنها مصداق آن زهرای مرضیه بود با آن‌که حضرت رسولﷺ در آن زمان چند زن داشتند؛ بلکه نقش صیغه جمع در «أبناءنا، نساءنا و انفسنا» از وجه دیگری بر عظمت و والایی آنان حکایت می‌کند.

ثالثاً: آنان بنا به ادلهٔ متعدد در مباهله نقش‌آفرین بودند که فضیلت بلکه افضلیت برای آنان محسوب می‌شود؛ نقش آنان از صیغه جمع، «نبتهل» دستور حضرت به آنان که پس از دعا «آمین» گویند و به دعای آنان استعانت کردند و قول اسقف نجران که گفت: «إنّی لأریٰ وجوهاً لو سألوا الله أن یَزیل جبلاً من مکانه لأزاله».

رابعاً: تعبیر «**هؤلاء اهلی**» از رسول خداﷺ دربارهٔ آنان، دلالت اختصاصی بر «اهل النبی» در این چهار نفر دارد؛ مانند حدیث کساء در آیه تطهیر و این فضیلتی بی‌مانند است.

خامساً: اگر تنها ملاکِ حضور، خویشاوندی است پس نباید هیچ فضیلتی برای آنان در نظر گیریم که همان قول نواصب و خلاف اجماع اهل‌سنت است.

این‌ها پاسخ‌های امامیه به مناقشه‌های اهل‌سنت بود که به نظر ما موجّه است و مناقشه‌ها را دراین‌باره ابطال می‌کند.

تصحیح و تکمیل پاسخ‌های امامیه به فضیلت (افضلیت) حسنین و زهرای مرضیه: از جمله ادلهٔ روایی که برخی امامیه به آن استناد کردند تا کمال عقلی حسنین در خردسالی را اثبات کنند، حدیث نبوی «**أبنای هذانِ إمامانِ قاما أو قعدا**» بود؛ در صورتی می‌توان از این دلیل بهره گرفت که اثبات شود مراد پیامبر اکرم تحقق امامت آنان در همان زمان صدور روایت بوده است ولی با وجود پیامبر خدا و امام علی اعمال ولایت نمی‌کردند یا آن‌که گفته شود: مراد حضرت، شایستگی امامت آنهاست که در آن همان زمان داشته‌اند اما إعمال آن با تصرف در امور برای زمان‌های بعدی است؛ در غیر این دو صورت نمی‌توان از این روایت برای اثبات مدعا بهره گرفت؛ در حدیث منقول از امام عسکری نیز به این کمال عقلی اشاره شد می‌فرماید «**فإنّ الله تعالی ما ألحق صبیاناً برجالٍ کامِلِی العقولِ إلّا هولاء أربعة عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا والحسن والحسین**».[1]

برای تکمیل دیدگاه امامیه باید گفت: به‌طور کلی می‌توان حکمت حضور حسنین و زهرای مرضیه را در مباهله به دو گونه تصور و تحلیل کرد:

یک: تحلیل نگاه عاطفی به حضور اهل‌البیت در مباهله: اگر حضور حسنین و زهرای مرضیه با نگاه عاطفی بنگریم یعنی همان‌گونه که جمعی از بزرگان قرآن‌پژوه سنی و شیعه گفته‌اند ـ و در اصل چهارم از اصول آنان بیان شد ـ حضرت رسول خدا محبوب‌ترین و عزیزترین افراد خد را به مباهله آوردند. چون، نفس مباهله که در مقام اثبات حقانیت و صدق یک طرف و کذب طرف مقابل است چنین اقتضا دارد که هر کدام از دو طرف عزیزترین افراد خود را بیاورد تا نشان دهد قطعاً بر صدق و حق است و حاضر است آنان را فدا کند؛ در این صورت، تلقی امامیه از افضلیت حسنین و زهرای مرضیه قابل اثبات است، چون پیامبر خدا مانند سایر معصومان از حبّ و بغض نفسانی معصوم و مصونند و این سطح از محبت ایشان به اهل‌البیت بسی فراتر از روابط خویشاوندی است و تنها برای خدا و به دلیل صلاح و سداد آنهاست و إلّا حضرت، سایر زنان و خویشاوندان خود را می‌آوردند و هر کس نزد خدا برتر و افضل است، نزد رسول خدا محبوب‌ترین است و بالعکس محبوب‌ترین افراد نزد رسول خدا أفضل افراد نزد خدایند و آنان

---

۱. امام عسکری، تفسیر [المنسوب الی] الامام العسکری، ج۱، ص۶۶۰، متن کامل این حدیث در گفتار اول از فصل دوم نقل شد.

که افضل نزد خدا و محبوب‌ترین افراد حضرت رسول اویند، از همگان أفضل و برترند ـ حتی اگر فرض کنیم حسنین‌علیهما‌السلام به صورت استثنایی فرزندان رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نامیده شدند این تحلیل مستحکم‌تر خواهد بود ـ در هر صورت، این تبیین به صورت مشروح در ارزیابی اصل چهارم از اصول فریقین ذکر شد.

دو: تحلیل نگاه فراعاطفی به حضور اهل‌البیت در مباهله: اگر حضور حسنین و زهرای مرضیه‌علیهما‌السلام در مباهله را از نگاه فرا عاطفی ـ یا به عبارتی حکیمانه ـ مورد توجه قرار دهیم باز افضلیت آنان قابل اثبات است. چون

اولاً: اینان به‌عنوان «اهل‌بیت نبوّت» در مباهله حضور یافتند و بنا به قراین و شواهد متعدد، مراد از «هولاء اهلی» و یا «اللهم هولاء اهل‌بیتی» در حدیث صحیح السند سعد بن ابی وقاص و دیگران همین معناست؛ در این‌جا تنها به ذکر این دلیل اکتفا خواهیم کرد: اگر مراد از «هولاء اهلی» این معنا نبود باید زنان پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به‌عنوان «اهل‌بیت سکونت» و خویشاوندان به‌عنوان «اهل‌بیت قرابت» برای مباهله دعوت می‌شدند ولی دعوت نشدند؛ با آن‌که چنین امکانی بنا به ظرفیت الفاظ آیه که به صورت جمع آمده فراهم بود: این اصطلاح ـ اهل‌بیت نبوت ـ دلالت بر شایستگی این افراد به پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله در عالی‌ترین درجه را دارد و اهلیت منحصر به فرد اینان را به بیت نبوت نمایان می‌سازد به‌گونه‌ای که هیچ کس همپایهٔ آنان نخواهد بود. این حقیقت نیز در ارزیابی اصل چهارم از اصول فریقین بیان شد.

ثانیاً: جمعی از اهل‌سنت مانند زمخشری، فخررازی، بیضاوی و... که از اینان به اصحاب کساء یا اهل‌بیت ناظر به آیهٔ تطهیر یاد کردند به این واقعیت نزدیک‌ترند که آنان را اهل‌بیت طهارت و نبوت و افضل از همگان بدانند؛ چون آیه تطهیر بنا به روایات متواتر (احزاب/۳۳) تنها درباره اینان نازل شده است[1] و این آیه بدون تردید موقعیت ممتاز و افضلیت اهل‌البیت را نمایان می‌سازد؛ توضیح بیش‌تر دراین‌باره در جلد قبلی این سلسله بود که درباره تفسیر آیه تطهیر است.

ثالثاً: دیدگاه اهل‌البیت که در روایات آنان منعکس شده، حقیقت را در امر مباهله برای ما روشن می‌کند به‌گونه‌ای که نیاز به دلیل دیگری ندارد؛ از نظر معصومان، انتخاب اصحاب مباهله بسی فراتر از امر عاطفی و پیوند خویشاندی است؛ آنان به‌عنوان اهل‌بیت نبوت و اهل الصفوة و الطهارت و الکرامة و... در این صحنه حضور یافتند و هیچ کس به رتبهٔ آنان نمی‌رسد؛ از جمله

---

۱. ر.ک: عدة من المحققین، موسوعة الامامة، ج۲، ص۷۲-۱۸۲ و ج۳، ص۸۶-۱۴۵.

این روایات ـ که در گفتار اول از فصل دوم نقل شد ـ عبارتند از:

الف) حدیث امام علی علیه‌السلام که فرمود: چون آیه مباهله نازل شد:

«قال جبرئیل... فما افتخرتُ بأحدٍ من الأنبیاء اِلّا بکم اهل البیت فقال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: یا جبرئیل انت منّا فقال جبرئیل أنَا منکم فقال رسولُ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله أنت منّا...».[1]

ب) حدیث امام حسن مجتبی علیه‌السلام که در بخشی از خطبه خود پس از صلح با معاویه فرمود:

«وله الحمد فیما أدخل فیه نبیّه صلی‌الله‌علیه‌وآله وأخرجنا ونَزّهنا مما أخرجه منه ونَزّهه عنه کرامة اکرمنا الله عزّ وجلّ بها وفضیلة فضّلنا بها علی سائر العباد».

سپس به آیه مباهله استناد و فرمود:

«فنحن أهله ولَحمه ودَمُه ونفسُه ونحن منه وهو مِنّا».[2]

ج) دعای امام کاظم علیه‌السلام که می‌فرماید:

«اللهم صلّ علی محمد وعلی أخیه وصِنوه امیر المؤمنین وقبلة العارفین وعَلَم المهتدین وثانی الخَمسة المیامین الذّین فخر بهم الروح الامین وباهلَ بهم المباهلین...».[3]

د) مناظره امام رضا علیه‌السلام با دانشمندان در مجلس مأمون که در سومین دلیل درباره تفضیل عترت بر سایرین به آیه مباهله استناد و می‌فرماید:

«... فحین میّزَ الله الطاهرین مِن خَلقه فأمر نبیّه بالمباهلة بهم فی آیة الابتهال... فأبرز النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله علیّاً والحسن والحسین وفاطمة وقرنَ انفسهم بنفسه... فهذه خصوصیة لایتقدّمهم فیها أحد وفضل لایلحقهم فیه بَشرٌ وشرفٌ لایسبقهم الیه خلق...».[4]

هـ) حدیث امام حسن عسکری علیه‌السلام که در آن فرمود:

«... میّز الله تعالی عند ذلك [ای: المباهلة] الصّادقین من الکاذبین... فجعل محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله وعلیّاً وفاطمه والحسن والحسین علیهم‌السلام أصدق الصادقین وافضل المؤمنین فأمّا محمدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله فهو أفضل رجال العالمین وأما علیّ فهو نفس محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله أفضل رجال العالمین بعده وأمّا فاطمه فأفضل نساء العالمین واما

---

۱. ابن‌شهرآشوب، المناقب، ج۲، ص۷۵؛ نوری، مستدرك الوسائل، ج۲، ص۲۹.
۲. طوسی، الامالی، ص٦٥٣، مجلس ۲۱، ح۱.
۳. طوسی، مصباح المتهجد، ج۲، ص٧٦٧؛ کفعمی، المصباح، ص۹۰.
٤. صدوق، عیون الاخبار، ج۱، ص۲۳۱؛ حرانی، تحف العقول، ص۲۱۵.

الحسن والحسین فسیّدا شباب اهل الجنة».[۱]

براساس مفاد این روایات می‌توان گفت: حضور اهل‌بیت در مباهله امری بسی فراتر از پیوند خویشاوندی و عاطفی است بلکه دعوت به حضور آنان از ناحیه حق‌تعالی، حکیمانه برای معرفی شخصیت آنان در نظام هدایتی دین است.

رابعاً: احادیث صحابه نیز در این زمینه راهگشاست از جمله:

الف) حدیث سعد بن ابی وقاص که در برخی از منابع سنی و در منابع شیعی چنین نقل شده است: فقال [رسول الله ﷺ] «**اللهم هؤلاء اهل بیتی**»؛[۲] بنا به ادلهٔ پیش گفته، «اهل‌بیتی» در این حدیث، اهل‌بیت نبوت است.

ب) ابورباح مولی ام سلمه که از قول رسول خدا ﷺ چنین نقل کرد:

«**لو عَلم الله تعالی أنّ فی الارض عباداً أکرمَ مِن علي وفاطمة والحسن والحسین لأمرنی أن أباهل بهم، ولکن أمرنی بالمباهلة مع هؤلاء وهُم أفضل الخلق...**».[۳]

ج) جد محمد بن المنکدر که از قول نجرانیان می‌گوید:

«فقالوا... ننظر من یباهلنا غداً بکثره أتباعه من ادناس [اوباش] الناس أم بأهله مِن اهل الصّفّوة والطهارة فإنّهم وشیج الأنبیاء وموضع بهلهم فلما کان غداً...».[۴]

چه‌بسا نجرانیان به‌عنوان اهل کتاب می‌دانستند که هر پیامبری دارای اهل الصفوة والطهارة است و آنان را برای نمایاندن هرچه بیش‌تر از یقین به صدق خویش و اتمام حجت به صحنه مباهله می‌آورد، بدین‌سان در این‌جا ابتدا دعوت به مباهله را پذیرفتند ولی چون دیدند رسول خدا ﷺ اهل‌بیت طهارت آمدند و فرمود: «**اللهم هؤلاء اهلی**» به حقانیت حضرت پی بردند و از مباهله سر باز زدند.

خامساً: اشکال اساسی به همهٔ کسانی که حکمت حضور حاضران در مباهله را در حد رابطهٔ عاطفی و خویشاوندی دیده‌اند و یا حتی رابطه دینی قلمداد کرده و در پی آن تنها از این حضور،

---

۱. امام عسکری، تفسیر [المنسوب الی] الامام العسکری، ج۱، ص٦٦٠.
۲. بغوی، مصابیح السنة، ج٤، ص۱۸۳، ح٤٧٩٥؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ج۱، ص۱۷، ح۹؛ طوسی، الامالی، مجلس ٦، ح۳۹ و مجلس ۱۱، ح٦۳؛ اربلی، کشف الغمة، ج۱، ص۲۱۹.
۳. همدانی، مودة القربی به نقل از عبقات الانوار میرحامد حسین، ج۲، ص۲۵۹.
٤. مفید، الاختصاص [المنسوب الیه]، ص۱۱٦؛ ابن‌طاووس، سعد السعود، ج۱، ص۲۰۹.

فضیلتی را برای حاضران در نظر گرفته‌اند این است که از جایگاه اهل‌بیت در کتاب خدا غافل شده و نقش آنان را در نظام دین در نظر نگرفته‌اند. به عبارت دیگر حضور اینان را در مباهله، تنها در همین آیه نگریسته و به سایر آیات نپرداخته‌اند. با آن‌که خداوند در کتاب خود، پرونده‌ای خاص دربارهٔ مناقب و حقوق آنان گشوده و از آنان با نام‌ها و اوصاف گوناگون یاد کرده است؛ ما فهرستی از برخی از این اوصاف را در گفتار دوم از فصل اول، تحت عنوان «اهل‌البیت در ظاهر قرآن با نام‌ها و اوصاف گوناگون» برشمردیم مانند «اهل‌البیت» (احزاب/۳۳)، «القربی» (شوری/۲۳۱)؛ «اهل الذکر» (نحل/٤۳)؛ «ذی القربی» (انفال/٤۲) و... دراین‌باره کافی است مناظره امام رضا علیه‌السلام را با دانشمندان در مجلس مأمون مرور کنیم، مأمون عباسی می‌پرسد: «... هل فضّل الله العترة علی سائر الناس» امام در این مناظره، دوازده دلیل درباره اصطفای اهل‌البیت بر همگان در ظواهر قرآن ـ غیر از باطن ـ برمی‌شمرند که سومین آنها آیه مباهله است ـ و در گفتار اول فصل دوم و نیز بخشی از آن در همین بحث، نقل کردیم ـ بر این اساس، باید اهل‌بیت در مباهله را حداقل با این دوازده وصف دید آن‌گاه بدون تردید به برتری آنان بر همه امت پی خواهیم برد که در این کلام از امام علی علیه‌السلام منعکس شده است: «**لایقاس بآل محمد من هذه الأمة أحد ولایسوِّی مَن جرت علیهم نعمته ابداً**».[1]

سادساً: سیرهٔ رفتاری و گفتاری پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله که در روایات فراوان فریقین معکس شده بر این حقیقت دلالت دارد که رابطه حسنین و زهرای مرضیه علیهم‌السلام با پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بسی ژرف‌تر و وثیق‌تر از پیوند نسبی خویشاوندی و یا عاطفی است و همین امر دلالت بر افضلیت آنان دارد. متن این احادیث را با ذکر منابع آنها در ارزیابی اصل پنجم و ششم فریقین آوردیم، از جمله احادیثی که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، محبت به آنان را معیار قرار داد و بدین معنا که آنان را تراز محبت به خود و خدا دانست، مانند این احادیث صحیح درباره حسنین علیهماالسلام که می‌فرماید: «**هذان إبنای وإبنا ابنتی، اللهم إنّك تعلم أنّی احبّهما فأحبهما**»؛ «**هما ریحانتی من الدنیا**» و روایتی دیگر و درباره حضرت زهرای مرضیه علیهاالسلام فرمود: «**فاطمة بضعة منّی یریبنی ما رابها**»؛ «**إن فاطمه بضعة منّی یؤذینی من اذاها**» ایندو حدیث و مضمون آنها در صحیحین و سایر منابع معتبر سنی و نیز منابع شیعی نقل شده‌اند که ملاحظه کردید؛ و همین‌طور روایاتی که مضمون آنها این است: «**إنّ الله یغضب لغضب فاطمه ویرضی لرضاها**» این حقایق از زبان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است که معصومند و در محبت افراط و تفریط

---

۱. شریف رضی، نهج‌البلاغه، خطبه ۲ و نیز، ر.ک: عدة من المحققین، موسوعة الامامة، ج٤، ص۲۲-۲۵.

نمی‌کند. پس، به جرأت می‌توان این روایات و نیز احادیث مستفیض و با اسناد صحیح که ـ از اوج مقام آنان حکایت می‌کند ـ می‌فرماید: «**الحسن والحسین سیّدا شباب اهل الجنة**» و «**انّ فاطمه سیدة نساء العالمین**» استفاده کرد که اضافه «إبناء» و «نساء» به «نا» در آیه مباهله، مانند پیوندهای رایج عرفی نیست بلکه از ارتباط ارزشی منحصر به فرد آنان با بیت رسالت خبر می‌دهد و هیچ کس در رتبهٔ آنان نیست.

سابعاً: تأکید بر نقش‌آفرینی حسنین و زهرای مرضیه‌ﷺ ـ و نیز امام علی‌ﷺ ـ در مباهله که در پاسخ‌های امامیه نیز ملاحظه کردید از جمله شرکت مستقل آنان در اثبات توحید و حقانیت رسالت، دعا و نیز استعانت به دعای آنان، بنا به نقل بسیاری از مفسران که پیامبر خداﷺ به آنان فرمود: پس از دعا «آمین» گویید، اتمام حجت بر نجرانیان بنا به کاربرد صیغه جمع در «نبتهل» و «الکاذبین» در آیه مباهله و «قولوا» و «مسلمون» در ادامه دعوت به مباهله در آیه ٦٤ که فرمود: ﴿**... فان تولّوا فقولوا إشهدوا بأنّا مسلمون**﴾ در حدیث امام رضاﷺ نیز ملاحظه کردید با صیغه جمع فرمود: «**میّز الله الطاهرین مِن خَلقه**» و نیز در حدیث امام حسن عسکریﷺ که چنین نقل شد: «... **میّز الله تعالی عند ذلك الصادقین من الکاذبین** ... **فجعل محمداً وعلیاً وفاطمه والحسن والحسین**ﷺ **أصدقُ الصّادقین وأفضل المؤمنین...**».

گفتار سوم: ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه دربارهٔ تلقی امامیه از «انفسنا»

مناقشه‌های اهل‌سنت را دربارهٔ تلقی امامیه از «انفسنا» همراه با پاسخ‌های امامیه در گفتار سوم از فصل سوم، ملاحظه کردید. این مناقشه‌ها و پاسخ‌ها در دو محور گزارش شدند.

محور اول: مناقشه‌ها و پاسخ‌ها درباره تلقی امامیه از «انفسنا» به معنای همانند خود ما، بمنزلهٔ جان ما و در نتیجه افضلیت امام علی‌ﷺ بر همگان

محور دوم: مناقشه‌ها و پاسخ‌ها درباره تلقی امامیه از «انفسنا» برای حقانیت انحصاری ولایت و خلافت امام علی‌ﷺ و تلقی امامت از حضور اهل‌بیت در مباهله

محور اول: ارزیابی مناقشه‌ها و پاسخ‌ها درباره معنای «انفسنا» و افضلیت امام علی‌ﷺ:

فهرست تلقی امامیه از «انفسنا» در این محور که بر آن اتفاق نظر داشتند این بود:

الف) امام علی‌ﷺ در مباهله حضور داشتند؛ **ب)** امام به‌عنوان «انفسنا» به مباهله دعوت شدند؛ **ج)** تنها مصداق «انفسنا» امام علی‌ﷺ است؛ **د)** «انفسنا» تنها به یک معناست، به معنا و

بمنزلهٔ جان پیامبر خداﷺ و همانند ایشان در آثار و غایت وجودی؛ هـ) امام از این نظر که بمنزلهٔ جان پیامبر خدایند از همه صحابه و امت برترند؛ و) برخی از امامیه می‌گفتند: چون پیامبر خداﷺ به اتفاق امت از همهٔ انبیاء برترند، امام علی‌علیه‌السلام نیز که همانند ایشانند از همه انبیاء جز رسول مکرم اسلام برترند.

کاوش در نخستین مناقشه: ابتدا در مقام ارزیابی به این نکته اشاره کنیم: نخستین مناقشه که در این محور می‌شناسیم از مأمون، خلیفه عباسی (م/۲۱۸ق) است که به تفصیل در احادیث امامیه در گفتار اول از فصل دوم نقل کردیم؛ وی به امام علی بن موسی الرضاعلیه‌السلام ـ که در سال ۲۰۳ به شهادت رسیدند ـ می‌گوید: «أخبرنی بأکبر فضیلة لأمیر المؤمنین یدل علیها القرآن» قال له الرضاعلیه‌السلام: «**فضیلة فی المباهلة... فدعا رسول اللهﷺ... أمیر المؤمنین فکان نفسه... فوجب ان لایکون أحد أفضل من نفس رسول الله بحکم الله تعالی**» مأمون در مقام اشکال می‌گوید: «... فالّاجاز أن یذکر الدعاءُ لمن هو نفسه ویکون المراد نفسه فی الحقیقة دون غیره فلایکون لأمیر المؤمنین ما ذکرت من الفضل» و امام در پاسخ او می‌فرماید: «**لیس یَصح ما ذکرتَ...**» و سپس امام برای آن چند دلیل اقامه می‌کنند؛ و در پی آن مأمون قانع شده می‌گوید: «اذا وَرَدَ الجواب سقط السوأل».[1] بزودی در ارزیابی مناقشهٔ نهم فخررازی و ابوحیان آندلسی، ادلهٔ امام را در پاسخ به مأمون و نیز در پاسخ امام به علما در مجلس مأمون خواهید دید. باز همین مناقشه در مناظره امام رضاعلیه‌السلام با دانشمندان در مجلس مأمون نیز گزارش شده است ـ که در گفتار اول از فصل دوم با تفصیل نسبی آوردیم ـ مأمون از امام رضاعلیه‌السلام می‌پرسد: «هل فضلّ الله العترة علی سائر النّاس... امام می‌فرماید: «**إنّ الله عزّ وجلّ فضّل العترة علی سائر الناس**» تا به آیه مباهله می‌رسند و می‌فرماید: «**فأبرز النبیﷺ علیّا والحسن والحسین وفاطمه وقرن أنفسهم بنفسه فهل تدرون ما معنی قوله «وانفسنا وانفسکم»**» دانشمندان حاضر در جلسه مناقشه کرده، می‌گویند: «عنی به نفسه، منظور، خود پیامبر خدا است» امام در پاسخ به این اشکال می‌فرماید: «**انّما عنی بها علی بن ابی طالب**» و سپس امام در این‌جا نیز ادله‌ای را برای اثبات این معنا بیان و در ادامه می‌فرماید: «**فهذه خصوصیة لایتقدّمهم فیها احدٌ وفضل لایلحقهم فیه بَشَرٌ وشرف لایسبقهم إلیه خلق اذ جعل نفس علي کنفسه...**»[2] درواقع منشأ تفسیر امامیه از آیه مباهله به‌ویژه از «انفسنا» و باور و تسلیم به مقام بی‌مانند امام علی‌علیه‌السلام به‌عنوان جان پیامبر خداﷺ از ائمه اهل‌البیت معصوم مانند این کلام از امام

---

۱. مفید، الفصول المختاره، ص۳۸؛ شریف رضی، حقائل التأویل، ص۱۱۲.
۲. صدوق، عیون الاخبار، ج۱، ص۲۳۱؛ همو، الأمالی، مجلس ۷۹، ح۱؛ حرانی، تحف العقول، ص۲۱۵.

رضا﵇ است.

اکنون به ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه می‌رسیم که به تفکیک اقوال عبارتند از:

یک: ارزیابی مناقشه‌های قاضی عبدالجبار و جبّائی و پاسخ‌های امامیه: ایندو مناقشه‌هایی داشتند که بخشی از آن مربوط به اصل حضور امام علی﵇ در مباهله بود و ارزیابی آن در گفتار اول همین فصل گذشت اما در خصوص تلقی امامیه از «انفسنا» برای افضلیت امام علی﵇ چنین گفتند:

۱-۱. ملاک حضور افراد در مباهله، قرب در نسب بوده است

۱-۲. مراد از «انفسنا و انفسکم» قرابت و خویشاوندی است همان‌گونه که درباره کسی که در نسب با قومی خویشاوندی دارد می‌گویند: «إنه من انفسهم».

۱-۳. حضور امام علی﵇ دال بر جایگاه خاص ایشان نسبت به رسول خدا و شدت محبت حضرت به ایشان و فضیلت امام علی﵇ است اما دلالتی بر أفضلیت حضرت علی﵇ ندارد.

تأیید و تکمیل پاسخ‌های امامیه: به نظر ما پاسخ‌های نقضی و حلی امامیه به این مناقشه‌ها واقعبینانه و قابل دفاع است و تنها باید برای این مطلب را برای تکمیل پاسخ‌ها اضافه کنم؛ برخلاف نظر قاضی عبدالجبار و جبّائی حضور امام علی﵇ در مباهله بین فضیلت و أفضلیت نیست بلکه بین افضلیت و عدم هر نوع فضیلتی است که بنا به قول اهل‌سنت، قول نواصب است؛ چون اگر شدت محبت رسول خدا به ایشان به دلیل قرابت و خویشاوندی است چرا عباس، عموی حضرت و فرزندان او دعوت نشدند و اگر فراتر از قرابت است چرا دیگران را به مباهله نیاوردند، پس یا خویشاوندان رسول خدا و سایرین صلاحیت حضور نداشتند یا از خواص افاضل (برتری خواص) نبودند و در هر دو صورت، افضلیت حاضران از جمله امام علی﵇ نسبت به همگان از خویشاوندان و غیر خویشاوندان رسول خداﷺ اثبات می‌شود. به‌ویژه آن‌که توجه کنیم ـ همان‌گونه که امامیه در اصل هفتم از اصول خود و در پاسخ به هفتمین مناقشه با ادلهٔ گوناگون اثبات کردند ـ «انفسنا» در آیه به معنای قرابت نیست بلکه به معنای جان ما و بمنزلهٔ خود ماست.

افزون بر آن، پیش از این به تفصیل گفتیم: اگر رابطه پیامبر خدا با اهل‌البیت حاضر در مباهله را از نگاه عاطفی تحلیل کنیم، اهل‌البیت بنا به تصریح بسیاری از علمای اهل‌سنت مانند زمخشری و پیروان او عزیزترین و محبوب‌ترین افراد نزد رسول خدا بودند ـ که در اصل چهارم از اصول اهل‌سنت بیان شد ـ چون اقتضای مباهله همگام با سیرهٔ عرفی عقلا این است: اگر بناست

دو طرف مدعی افراد دیگری را بیاورند باید عزیزترین و محبوب‌ترین افراد نزد خود را می‌آوردند؛ و هر کس نزد رسول خدا عزیزتر و محبوب‌تر باشد نزد خدا نیز محبوب‌تر و در نتیجه أفضل است چون حبّ و بغض رسول خدا ﷺ حکیمانه و الهی است و اگر حضور این افراد را فراتر از نگاه فراعاطفی بنگریم، تنها آنان اهل‌البیت مطهر و اهل الصفوة و برگزیده‌اند و افضلیت آنان از این نظر نیز ثابت است و تردیدی در آن نیست.

دو: ارزیابی مناقشه‌های فخررازی و ابوحیان اندلسی و پاسخ‌های امامیه: مناقشه های فخررازی نسبت به استدلال سدیدالدین محمود حمصی که از «انفسنا» افضلیت امام علی ﷺ را نسبت به سایر انبیاء اثبات کرد بدین شرح بود:

۲-٤. مسلمین، اجماع دارند که پیامبر اکرم ﷺ برتر از حضرت علی ﷺ است به همین گونه اجماع دارند که نبیّ بما هو نبیّ از کسی که پیامبر نیست أفضل است.

۲-۵. عطف به بند قبلی چون، امام علی ﷺ، پیامبر نیست پس أفضل از انبیاء نیست.

۲-٦. این آیه، تنها در حق افضلیت حضرت محمد ﷺ است که پیامبر است و اگر بناست افضلیتی از آن برای دیگران استفاده شود تنها در حق سائر انبیاست؛ چون، هیچ کس در فضیلت به پایه انبیاء نمی‌رسد؛ تا بتوان از این آیه آن را استنباط کرد.

سه: مناقشه‌هایی که ابوحیان اندلسی از فخررازی در این زمینه نقل کرد بدین شرحند:

۳-۷. حدیثی که سدیدالدین حمصی از قول پیامبر خدا ﷺ به آن استناد کرده که می‌فرماید: «**من أراد أن یری آدم فی علمه و...**» موضوع است و اعتباری به آن نیست.

۳-۸. در واقع حمصی این تلقی را که علی ﷺ افضل از انبیاء ـ غیر از حضرت محمد ﷺ ـ است از برخی از متصوفه گرفته است، متصوفه گمان می‌برند، «ولیّ» افضل از «نبیّ» است با آن‌که این قول، مخالف دیدگاه‌های مسلمین است.

۳-۹. قولی که می‌گوید: انسان خودش را دعوت نمی‌کند خطاست؛ در کلام عرب گفته می‌شود: خودم را به فلان کار دعوت کردم ولی اجابت نکرد.

۳-۱۰. ادعای اجماع درباره این‌که مراد از «انفسنا» امام علی ﷺ است، نارواست؛ چون، اقوال گوناگونی دربارهٔ آن گفته شده است.

۳-۱۱. امام علی ﷺ همانند و مثل پیامبر خدایند لزوماً در همهٔ امور نیست بلکه این مماثلت، بنا به کاربرد لغت در یک امر کافی است.

۳-۱۲. مماثلت در همه امور و صفات، قول متکلمان و کاربرد آنهاست.

۳-۱۳. عطف به دو بند قبل، پیامبر خدا و امام علی‌علیه‌السلام هر دو از بنی هاشم‌اند و همین امر برای مماثلت و مشابهت آنان کافی است، عرب هم می‌گوید: «هذا من انفسنا» یعنی از قبیلهٔ ماست.

امامیه به این مناقشه‌ها پاسخ دادند که خلاصه آن چنین بود: **اولاً:** اجماع ادعایی فخررازی را با چند وجه ابطال کردند؛ **ثانیاً:** ادلهٔ عقلی و نقلی با آیات و روایات برای افضلیت امام علی‌علیه‌السلام بلکه سایر اهل‌بیت عصمت بر همهٔ انبیاء به جز رسول مکرم اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله اقامه کردند؛ از جمله در ادلهٔ عقلی براساس کمالات نفسانیّه امام علی‌علیه‌السلام، تبیین مقام ولایت و تحلیل رابطه خلیفه (که امام علی است) با مستخلف عنه (که پیامبر خدایند) و در ادلهٔ نقلی قرآنی براساس مفاد آیه ﴿**إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**...﴾ (بقره/۱۲٤) که دلالت بر برتری مقام امامت بر نبوت دارد؛ در ادلهٔ نقلی روایی نیز با استناد به اقتدای حضرت عیسی‌علیه‌السلام به‌عنوان پیامبر اولوالعزم به حضرت امام مهدی‌عجل‌الله‌فرجه، تحلیل رتبهٔ امام علی‌علیه‌السلام و سایر اهل‌بیت طهارت براساس مفاد حدیث ثقلین و قیاس اولویّت در احادیث نبوی «**الحسن والحسین سیّدا شباب اهل الجنة**» و «**أبوهما خیر منهما**» و احادیث دیگر؛ **ثالثاً:** ابطال ادعای فخررازی به نقل از ابوحیان اندلسی که حدیث «**من أراد أن یری آدم فی علمه...**» را موضوع می‌دانست، چون اعتبار این حدیث دست‌کم به دلیل استفاضهٔ آن محرز است و نیز ابطال قول وی که گمان می‌برد افضلیت امام علی‌علیه‌السلام بر سایر انبیاء قول متصوفه است.

امامیه در این‌جا به نقد دیدگاه ابوحیان دراین‌باره که انسان خودش را دعوت نمی‌کند ـ نقد شماره ۹ ـ نپرداختند و آن را به نقد دیدگاه دهلوی در همین باره واگذاشتند ولی به سایر مناقشه‌های وی در همین جا پاسخ دادند؛ از جمله پاسخ به ردّ وی نسبت ادعای اجماع سدیدالدین حمصی ـ در شماره ۱۰ ـ که می‌گفت: «انفسنا» تنها امام علی‌علیه‌السلام است» و مناقشه وی درباره عدم مماثلت امام علی‌علیه‌السلام با پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله در همه امور و کفایت مماثلت در یک امر، مانند هم قبیله بودن رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله با امام علی‌علیه‌السلام.

تصحیح و تکمیل پاسخ‌های امامیه به مناقشهٔ افضلیت انبیاء بر همگان: به نظر ما پاسخ‌های امامیه برای ابطال ادعای اجماع فخررازی، موجّه و با تصحیح و تکمیل برخی از آنها کامل خواهد شد که بدین شرح است:

اولاً: چون اهل‌سنت بالاتفاق مقامی برتر از نبوت نمی‌شناسند گمان می‌برند، اجماع آنان

حجت است با آن‌که دلیلی بر این ادعا ندارند؛ فخررازی در تفسیر آیهٔ امامت (بقره/۱۲٤) با نقل دیدگاه قاضی ابوبکر باقلانی کوشیده برای این قول ادله‌ای اقامه کند ولی ادلهٔ وی مصادره به مطلوب و ضعیف و باطل‌اند و در کتاب ششم از این سلسله ـ که به بررسی تطبیقی نظریه امامت در قرآن پرداخته ـ به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است.

ثانیاً: دلیل قرآنی امامیه برای اثبات برتری مقام امامت بر نبوت از آیه ﴿... **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي**...﴾ (بقره/۱۲٤) که درباره امامت حضرت ابراهیم و دودمان او از جمله اهل‌البیت اوست، دقیق و کامل است؛ همان‌گونه که گفتیم دیدگاه فریقین دراین‌باره را می‌توانید در کتاب ششم از این سلسله ملاحظه کنید؛ در آن جا، قول اهل‌سنت که امامت در این آیه را به معنای نبوت یا پیشوایی در منش‌ها و آیین‌ها می‌دانند با چندین دلیل ابطال شده است؛ البته این دیدگاه به این معنا نیست که امام علی‌علیه‌السلام که مقام امامت دارند از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله برترند چون رسول مکرم اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله افزون بر مقام نبوت، واجد مقام امامت در عالی‌ترین سطح‌اند و در همان کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

ثالثاً: حدیث نبوی اقتدای حضرت عیسی‌علیه‌السلام به امام مهدی‌عجل‌الله‌فرجه در صحیح مسلم[1] و به‌طور کلی مفاد این حدیث نبوی در صحیح بخاری و منابع دیگر که می‌فرماید: «**کیف انتم اذا نزل ابن‌مریم فیکم و امامکم منکم**»[2] تأییدی بر برتری رتبهٔ امامت بر نبوت است؛ البته باید دید مقام امامت انبیایی که به این مقام نایل شدند ـ به‌طور مشخص حضرت اسحاق و یعقوب در آیه ۷۳ سوره انبیاء ـ در چه سطح و رتبه‌ای است؟

رابعاً: دلیل دیگر امامیه، قیاس اولویت از احادیث نبوی «**الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة**» و «**ابوهما خیر منهما**» بود که البته دلالت بر مقام والای امام علی‌علیه‌السلام دارد اما آیا از خصوص این روایات می‌توان، برتری امام علی‌علیه‌السلام را نسبت به سایر انبیاء اثبات کرد؟ دست‌کم نیاز به بررسی بیش‌تر دارد.

خامساً: دلیل دیگر امامیه حدیث «**من اراد ان یری علم آدم...**» بود، فخررازی دربارهٔ اعتبار صدوری این روایت ساکت مانده ولی اگر بر فرض نتوان اعتبار صدوری این حدیث را احراز کرد

---

۱. مسلم، صحیح مسلم، ج۱، ص۹۵.
۲. بخاری، الصحیح للبخاری مع فتح الباری کتاب احادیث الانبیا، باب «نزول عیسی بن مریم»، ج٦، ص٤٩١، رقم ٣٤٤٩.

اما ویژگی‌های امام علی‌علیه‌السلام در علم، حلم و صبر و... که در این روایت بیان شده از سیره امام علی‌علیه‌السلام در روایات انبوه فریقین قابل اثبات است و مفاد این حدیث را تأیید می‌کند. چه این‌که مفاد این حدیث، اجماع ادعایی فخررازی را در افضلیت مطلق انبیاء بر غیر انبیاء ابطال می‌کند.

اتهام ابوحیان که قول امامیه را در برتری مقام امامت بر نبوت برگرفته از متصوفه می‌دید شتابزده و باطل است بلکه برگرفته از کتاب خداست؛ دراین‌باره کافی است دیدگاه امامیه را از قدما تا معاصران در ذیل آیه امامت (بقره/۱۲٤) مرور کنیم.

ابطال مناقشهٔ دعوت انسان از خویش: فخررازی و ابوحیان در مناقشه نهم می‌گفتند: قولی که می‌گوید انسان خودش را دعوت نمی‌کند خطاست. در کلام عرب نیز گفته می‌شود خودم را به فلان کار دعوت کردم؛ اساس این مناقشه که از چند نفر مانند دهلوی، آلوسی و... نقل شده برای آن است که امام علی‌علیه‌السلام را از معنا و مصداق «انفسنا» بیرون برند و به جای آن پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله را بنشانند، این جابه‌جایی با چالش‌های جدی روبروست. از جمله؛ **اولاً:** آنان ناگزیرند یا وجود امام علی‌علیه‌السلام را در مباهله انکار کنند که بنا به روایات متواتر امکان ندارد و یا امام علی‌علیه‌السلام را از سر ناچاری تحت «أبناءنا» بدانند و در توجیه آن بگویند: عرب به داماد، «ابن» می‌گوید؛ با آن‌که هیچ اثری از این قول در روایات نبوی و احادیث اهل‌بیت و اقوال صحابه و تابعین به چشم نمی‌خورد؛ هرگز آنان امام علی‌علیه‌السلام را جزو «أبناءنا» محسوب نکرده‌اند. در واقع این قول، در زمان‌های بعدی ابداع شده است و ضعف‌های دیگری که توضیح بیش‌تر آن را در ارزیابی مناقشه‌های دهلوی خواهید دید. ان شاءالله

ثانیاً: قول امامیه که می‌گوید: انسان خودش را دعوت نمی‌کند ناظر به سیاق آیه و برگرفته از دیدگاه اهل‌بیت در آیهٔ مباهله است؛ آنان می‌گویند در خصوصِ این سیاق نمی‌توان گفت پیامبر اکرم خودشان را با تعبیر «انفسنا»، دعوت کرده‌اند؛ از جمله روایت امام رضاعلیه‌السلام که ـ در آغاز همین گفتار ملاحظه کردید ـ در آن، مأمون عباسی همین مناقشه را مطرح کرد و گفت: «فَأَلّا جاز أن یُذکر الدعاء لمن هو نفسُه ویکون المراد نفسَه فی الحقیقة» و نیز همین إشکال از برخی دیگر که به امام رضاعلیه‌السلام گفتند: «عَنی به [ای: انفسنا] نفسه»؛ حضرت، چهار جواب به این مناقشه دادند و آنان پذیرفتند و ساکت شدند و مأمون نیز گفت: «اذا وَرَدَ الجواب سقط السؤال» این چهار جواب عبارتند از: **الف)** «**لایصح أن یکون [الداعی] داعیاً لنفسه فی الحقیقة کما لایکون آمراً لها فی الحقیقة**» یعنی دعوت انسان از خود و نیز امر به خویش مجازگونه است و دلیل می‌خواهد؛ **ب)** «**فلمّا دعا**

الأبناء والنساء لایصح أن یدعو نفسَه» دعوت از «انفسنا» در این سیاق در ردیف دعوت از «أبناءنا و نساءنا» است و این سیاق، قرینه برای درک درست از «أنفسنا» خواهد بود. پس، چه‌بسا بتوان گفت اگر آیه می‌فرمود: «قل تعالوا ندع انفسَنا وانفسَکم ثم نبتهل» امکان چنین معنایی برای «انفسنا» قابل تصور بود ولی سیاق آیه این گونه نیست؛ بر این اساس، مثال نقضی ابوحیان، و نیز دهلوی و آلوسی (که در مناقشه ۲۵ در محور دوم خواهید دید) خطاست چون مثال‌های آنان شباهتی با این سیاق ندارد؛ ج) **«لم یصح ان یتوّجه دعاء الأنفس اِلّا إلی علی بن ابی طالب اذا لم یکن بحضرته غیره ممن یجوز توجه دعاء الانفس الیه ولو لم یکن ذلك کذلك لبطل معنی الآیة»** بر این اساس، مثال‌هایی که مناقشه‌گران می‌آورند و می‌گوید که شخص می‌تواند از خودش دعوت کند در این‌جا کارایی ندارد چون در این‌جا شخص دیگری وجود دارد که به تعبیر امام «یجوز توجّه دعاء الأنفس إلیه» مأمون و دیگران در واکنش به این پاسخ تسلیم شدند و نگفتند: امام علی علیه‌السلام را می‌توان تحت «أبناءنا» محسوب کرد؛ چون می‌دانند چنین معنایی مجاز بعید و خلاف همه أسناد و مدارکی است که از صحابه و دیگران دراین‌باره نقل شده است؛ پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز هرگز امام علی علیه‌السلام را به‌عنوان «ابن» خود نخوانده‌اند بلکه ایشان را «جان خود» نامیده‌اند که در پاسخ چهارم امام رضا علیه‌السلام ملاحظه می‌کنید؛ د) امام می‌فرماید: **«انّما عَنی بها [ای: انفسنا] علی بن ابی طالب و ممّا یدل علی ذلك قول النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله لینتهینّ بنو وَلیعه او لأبعثن الیهم رجلاً کنفسی ـ یعنی علی بن ابی طالب».**[1]

تأیید مناقشه ابوحیان دربارهٔ ابطال اجماع برای معنای «انفسنا»: مناقشه دهم ابوحیان وارد است چون با وجود اقوال دیگر درباره معنای «انفسنا» ـ هرچند قائلین به آن فراوان نیستند ـ نمی‌توان گفت: مراد از «انفسنا» بنا به دلیل اجماع، امام علی علیه‌السلام است؛ البته، قطعاً مراد از «انفسنا» بنا به ادلهٔ دیگر امام علی علیه‌السلام است؛ از جمله ظاهر آیه، اتفاق اهل‌بیت، اتفاق صحابه دربارهٔ معنا و مصداق «انفسنا» و دلالت چند گروه از احادیث نبوی که امام علی علیه‌السلام را از خود و جان خود و... می‌داند و به تفصیل در ارزیابی اصل هفتم از اصول فریقین بیان شد.

تأیید و تکمیل پاسخ امامیه به مناقشهٔ مماثلت امام علی علیه‌السلام با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در یک امر: پاسخ امامیه به مناقشه یازدهم تا سیزدهم ابوحیان درباره وجه مماثلت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علی علیه‌السلام واقعبینانه است؛ چون، اولاً: اگر مماثلت تنها در بنی هاشم بودن آنهاست، عباس عموی پیامبر و فرزندان او نیز بنا به صیغهٔ جمع «انفسنا» به مباهله دعوت می‌شدند. ثانیاً: مماثلت امام علی با

---

۱. منابع این حدیث در فصل قبلی در ارزیابی اصل هفتم از اصول امامیه ذکر شد.

پیامبر اکرمﷺ بنا به احادیث نبوی با اسناد صحیح درباره امام علی‌ؑ ـ که در ارزیابی اصل هفتم از اصول فریقین نقل شد ـ بسی فراتر از هم قبیله بودن و هر نوع مشابهت عادی دیگر است. از جمله در این حدیث که فرمود: «**علیّ منّی و أنا من علي**» ثالثاً: قول ابوحیان که مماثلت بین دو چیز را از نظر لغت تنها در یک وجه می‌داند نوعی مغالطه است؛ چون، هرگز اهل لغت، منکر مماثلت در چند وجه نیستند؛ یعنی آنان نمی‌گویند اگر بین دو شیء از وجوه فراوان مشابهت بود، آندو مماثل یکدیگر نیستند.

چهار: ارزیابی مناقشه‌های ابن‌تیمیه و پاسخ‌های امامیه: مناقشه‌های ابن‌تیمیه بدین شرح بود:

٤-١٤. امام علی‌ؑ بدون تردید بنا به حدیث صحیح مسلم در مباهله حاضر بوده و معنا و مصداق «انفسنا» است.

٤-١٥. رسول مکرم اسلامﷺ، امام علی و حسنین و زهرای مرضیهؑ را برای مباهله فراخواندند و فرمودند: «**اللهم هولاء اهلی**» «اهل» در این‌جا ـ بنا به مطالبی که بعداً می‌گوید ـ اقرب در نسب است یعنی حضرت می‌فرماید: «اللهم هولاء أقربین إلیّ فی النَّسب».

٤-١٦. هیچ کس از امام علی‌ؑ و دیگران مساوی رسول خداﷺ نیستند؛ بلکه ادعای مساوات، امری ممتنع است.

٤-١٧. کاربرد واژه «أنفسنا» در کلام عرب و در قرآن برای معنای مساوی نیست.

٤-١٨. مراد از «انفسنا»، مجانست و مشابهت بین دو یا چند نفر است؛ گاهی این تجانس و تشابه به دلیل اشتراک در ایمان ـ در جامعه ایمانی ـ و گاهی در دین ـ در جامعه اسلامی که منافقان هم هستند ـ پدید می‌آید.

٤-١٩. اگر مجانست و مشابهت افزون بر دین مشترک در نسب هم باشد، این تجانس و اشتراک تأکید بیش‌تری می‌یابد و مستحکم‌تر می‌شود؛ مانند قوم موسی که درباره آنان فرمود: ﴿**فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ**﴾ (بقره/٥٤)

٤-٢٠. مراد از «انفسنا» در آیه مباهله، رجالی (مردانی) هستند که در دین ـ و نه در ایمان ـ و نسب یا فقط در قرابت و نسب هم جنس مایند.

٤-٢١. بنا به آن‌چه در بند قبل درباره مجانست در قرابت گفته شد، مراد خداوند در این آیه، نزدیکان از مردان و زنان از اولاد و خویشاوندان است. به همین رو، حضرت رسولﷺ از فرزندان، حسن و حسین و از زنان فاطمه و از مردان علي را برای مباهله فراخواند. چون از نظر نسبی کسی

دیگر نزدیک‌تر از این افراد به ایشان نبودند؛ اینان همان افرادی هستند که رسول خدا آنان را تحت پوشش (کساء) قرار داد و به مباهله آورد.

٤-۲۲. مباهله با نزدیک‌ترین افراد صورت می‌گیرد... چرا که همگان به نزدیکان خود گرایش و رأفتی دارند که به غیر آنان ندارد... بلکه چه‌بسا آدمی حاضر می‌شود خود را در معرض هلاکت قرار دهد ولی فرزندش زنده بماند.

٤-۲۳. مباهله در سال دهم هجری رخداد داد و چون در آن زمان از اقربای پیامبر خدا ﷺ کسی جز آن چهار نفر زنده نبودند تنها آنان حضور یافتند.

٤-۲٤. در زمان مباهله تنها عباس، عموی پیامبر خدا ﷺ زنده بود ولی از سابقین در اسلام نبود تا صلاحیت حضور داشته باشد؛ بنابراین، «انفسنا» در آیه در مقام ثبوت، اختصاص به علی بن ابی طالب ندارد.

٤-۲۵. عطف به بند قبلی، اگر تنها مصداق «انفسنا» امام علی و متعیّن در اوست ـ چون کسی از دیگر اقارب نبود تا جانشین او یا همراه او شود ـ این امر موجب نمی‌شود که ایشان را مساوی پیامبر خدا ﷺ در امری از امور بدانیم بلکه موجب نمی‌شود که وی را افضل از سایر صحابه بدانیم.

٤-۲٦. حضور در مباهله تنها نوعی از فضیلت برای امام علی ﷺ است. این فضیلتی است که برای فاطمه و حسن و حسین هم هست و در آن مشترک‌اند؛ این فضیلت از خصائص امامت به‌شمار نمی‌آید.

٤-۲۷. اقتضای حضور امام علی در مباهله، افضلیت بر همه صحابه نیست چه این‌که حضور حضرت فاطمه و حسن و حسین در مباهله نیز چنین اقتضا ندارد.

٤-۲۸. از آن‌چه گفته شد، مشخص می‌شود تعبیر «نساءنا» که صیغه جمع است، اختصاصی به فاطمه ندارد. پس، اگر دیگران دختران حضرت زنده بودند به مباهله دعوت می‌شدند و همین‌طور «انفسنا» که صیغه جمع است و اختصاصی به علی ندارد و «أبناءنا» نیز به همین صورت، صیغهٔ جمع است و اختصاص به حسن و حسین ندارد؛ به همین رو، اگر ابراهیم پسر حضرت در زمان مباهله زنده می‌بود تنها به دلیل آن‌که در سن طفولیت بسر می‌برد در صحنه مباهله نمی‌آمد و اِلّا وجهی برای عدم حضور وی نیست؛ البته وی در طفولیت از دنیا رفت.

عدم صحت و تمامیّت پاسخ‌های برخی از امامیه: مناقشه‌های ابن‌تیمیه ـ برخلاف تصور

سلفیانی که از وی پیروی می‌کنند و در گفتار بعد خواهید دید ـ کارآمد نیست؛ البته برخی از پاسخ‌های حسینی میلانی از امامیه نیز ناتمام است. در این‌جا ابتدا به ارزیابی پاسخ‌های وی ـ که در فصل سوم بیان شد ـ و سپس به ارزیابی دیدگاه ابن‌تیمیه می‌پردازیم.

الف) حسینی میلانی به برخی از نقاط قوت ابن‌تیمیه دربارهٔ حضور اهل‌بیت در مباهله اشاره کرد؛ از جمله: اعتراف ابن‌تیمیه به صحت حدیث مباهله، اختصاص جریان مباهله به اهل‌بیت یا همان اصحاب کساء، اعتراف به این‌که مباهله نوعی فضیلت برای علی بن ابی طالب است، البته این امور اختصاصی به ابن‌تیمیه ندارد اکثر اهل‌سنت نیز بر این امور اذعان می‌کنند.

ب) ادعای ابن‌تیمیه که می‌گوید: هیچ کس با رسول خدا مساوی نیست بر خلاف نظر حسینی میلانی جنبهٔ جدلی ندارد بلکه وی منکر همین معناست که ایشان و به‌طور کلی امامیه می‌گویند: «امام علی با رسول خدا ﷺ در تمام کمالات جز نبوت مساوی‌اند».

ج) از نظر ابن‌تیمیه حدیث نبوی «**علیّ منی وأنا من علي وهو وليّكم بعدی**» که مورد استناد حسینی میلانی و دیگران است دلالتی بر مساوات امام علی علیه‌السلام با پیامبر خدا ندارد؛ چون پیامبر خدا ﷺ همین تعبیر را درباره یکی از اصحاب خود به نام جلیبیب نیز به کار برده، فرموده‌اند: «**هو منّی وأنا منه**» البته قید «**وهو وليكم بعدی**» را ندارد.

د) ابن‌تیمیه می‌گوید: امام علی علیه‌السلام در زمان مباهله بر اقربای پیامبر خدا مقدم‌اند چون واجد امتیازهایی‌اند که سایر اقربای پیامبر اکرم ﷺ فاقد آنند ولی بر خلاف دیدگاه حسینی میلانی نتیجه این تقدم و امتیاز، افضلیت امام بر همگان نخواهد بود؛ هرچند، خداوند از امام علی علیه‌السلام با تعبیر «انفسنا» یاد کرده است.

ابن تیمیه در بند چهارده، مصداق «انفسنا» را امام علی علیه‌السلام می‌داند که نقطه قوت اوست؛ این قول بر دیدگاه بسیاری از اهل‌سنت که «انفسنا» را شخص پیامبر خدا ﷺ می‌دانند و ناگزیر امام را مصداقی از «أبناءنا» محسوب می‌کنند خط بطلان می‌کشد.

عدم صحت قول ابن‌تیمیه دربارهٔ معنای حدیث نبوی «هولاء اهلی»: وی براساس بند پانزده، صدور «**اللهم هولاء اهلی**» به نقل از سعد بن ابی وقاص از پیامبر خدا ﷺ را درباره همراهان حضرت محرز می‌داند که واقعبینانه است ولی آن را به «اللهم هولاء اقربين إليّ فی النسب» معنا می‌کند که نادرست است؛ مراد از این تعبیر، «اهل‌بیت نبوت» است که دلالت بر شایستگی منحصر به فرد حاضران به بیت رسالت و نبوت دارد و به همین روست که هیچ کس به پایهٔ آنان

نمی‌رسد؛ ادلهٔ این ادعا در ارزیابی اصل چهارم در فصل قبل بیان شد.

تشابه قول ابن‌تیمیه با عبدالجبار و جبّائی: دیدگاه وی درباره «انفسنا» در سایر بندها همانند یا حتی برگرفته از قول قاضی عبدالجبار و جبّائی است که در همین گفتار بیان شد؛ آنان نیز بر این باور بودند که ملاک حضور افراد در مباهله، قرابت در نسب و «انفسنا» به معنای قرب القرابة است. البته آنان این تعبیر را دلالت بر جایگاه خاص امام علی﵇ نسبت به رسول خداﷺ و شدت محبت حضرت رسول به ایشان و فضیلت امام... می‌دانستند ولی ابن‌تیمیه ـ در بند ٢٦ ـ تنها آن را نوعی فضیلت برای امام علی﵇ مانند سایر حاضران در مباهله می‌بیند. از سوی دیگر، ابن‌تیمیه در تقریر این قول راه را طولانی کرده و در کلام خود دچار تهافت است که خواهید دید.

نقد قول ابن‌تیمیه دربارهٔ معنای «انفسنا» و معیار اقربیّت برای حضور: ابن‌تیمیه کوشیده در بند شانزدهم تا بیست و سوم از مناقشه‌های خود اثبات کند «انفسنا» در کلام عرب و قرآن برای معنای «مساوی» به کار نرفته و معیار برای حضور در مباهله اقربیّت بوده که نادرست است؛ چون، **اولاً:** اگر بر فرض انفسنا در قرآن و حتی کلام عرب به این معنا به کار نرفته است لازمهٔ منطقی آن این نیست که پس در آیه مباهله هم به این معنا نیست؛ **ثانیاً:** این معنا در آیه مباهله به کار رفته است چون در ناحیهٔ ایجاب، حدیث پیامبر اکرمﷺ در این معنا کافی است که می‌فرماید: «**لتنتهینّ بنو وَلیعه أو لأبعثنَّ الیکم رجلاً کنفسی [او نفسه کنفسی] ـ یعنی علی بن ابی طالب ـ**»[1] حضرت معلم و مبیِّن وحی است و کلام او معصومانه است؛ پس، قول ابن‌تیمیه اجتهاد در برابر نص است؛ چه این‌که ابن‌تیمیه نمی‌توان ادعا کند که «نفس» در این حدیث به معنای «أقرب إلیّ» است؛ دراین‌باره در محور دوم، توضیح بیش‌تری خواهیم داشت؛ از سوی دیگر، هر معنایی که ابن‌تیمیه و دیگران کوشیده‌اند برای معنای «انفسنا» در آیه پیدا کنند باطل است؛ از جمله در مناقشه‌های خود ابن‌تیمیه در بندهای ۱۸ تا ۲۳ که آن را به معنای تجانس و تشابه در ایمان یا در دین می‌دانست و می‌گفت: مراد از آن مردانی‌اند که در دین و نسب و یا فقط در قرابت و نسب هم جنس‌اند؛ ولی خود وی ناگزیر از این معانی در بند ٢٤ عدول کرده است. بر همین اساس گفتیم: ابن‌تیمیه راه را طولانی و دچار تهافت است؛ وی ابتدا معانی «انفسنا» را در قرآن برمی‌شمرد تا شاید قول خود را مستند سازد ولی چون به نتیجه نمی‌رسد آنها را فرو می‌گذارد و عدول می‌کند؛ افزون بر آن اگر مراد از «انفسنا» مردانی‌اند که در ایمان و نسب با شخص پیامبر خداﷺ تشابه و تجانس دارند و

---

۱. منابع این حدیث در ارزیابی اصل هفتم از اصل امامیه ذکر شد.

تنها مصداق آن امام علی‌علیه‌السلام است؛ پس، هیچ کس در این تشابه و تجانسِ ایمانی و نسبی به پایهٔ امام علی‌علیه‌السلام نمی‌رسد و اِلّا دعوت می‌شدند؛ لفظ «انفسنا» نیز جمع است و ظرفیت این را داشت. پس، همین امر برای صحت ادعای مساوات امام علی‌علیه‌السلام با پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله کافی است؛ **ثالثاً:** اگر «انفسنا» در آیات قرآن به معنای مجانست و مشابهت در ایمان یا در دین است نیازی به ذکر «أبناءنا» و «نساءنا» در آیهٔ مباهله نبود چون اینان، مشمول «انفسنا» به معنای یاد شده می‌شوند؛ **رابعاً:** اگر «انفسنا» باز به همان معناست نیازی به این‌که حاضران در مباهله از أقربا باشند نیست و باید حضرت، همسران خود و سایر صحابه به‌ویژه اکابر آنان را برای مباهله می‌آوردند؛ **خامساً:** آیا نجرانیان از «انفسکم» قرابت با مجانست و مشابهت در ایمان یا در دین می‌فهمیدند؟! یعنی اگر اسقف آنها کسی را از اقربا یا غیر اقربا می‌آورد که آن قدر به وی نزدیک بود که بمنزلهٔ جان او محسوب می‌شد خلاف شرط قلمداد می‌شد؟ **سادساً:** اگر مراد از «انفسنا» در این آیه، صرف تجانس در قرابت است چرا سایر خویشاوندان پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به مباهله دعوت نشدند و اگر به معنای تجانس در أقربیّت است دلیل آن چیست؟ و چرا در این فرض، حضرت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله عموی خود عباس و فرزند او را دعوت نکردند؟ وی برای دفع این اشکال می‌گوید: هرچند عباس از أقربا بود ولی چون از سابقین در اسلام نبود، دعوت نشد. ولی وی با این کلام هرچه آن‌چه بافته نقش بر آب می‌کند چون براساس مبنای خودش که می‌گفت «انفسنا» درقرآن و کلام عرب به معنای مساوی به کار نرفته پس قول امامیه باطل است، «انفسنا» در قرآن و کلام عرب نیز به معنای أقربا با شرط سابقه در اسلام به کار نرفته پس، قول او باطل است؛ **سابعاً:** ابن‌تیمیه شرط سبقت در اسلام را برای پاسخ از اشکال مطرح کرد ولی وی مبنایی دارد که او را در این‌جا به اشکال سخت‌تری دچار می‌کند؛ وی می‌گوید:

> «ومن المعلوم أنّه قد یکون التائب من الظلم أفضل ممن لم یقع منه؛ ومن اعتقد أنّ کل من لم یکفر ولم یذنب أفضل من کل مَن آمن بعد کفره واهتدیٰ بعد ضلاله وتاب بعد ذنوبه، فهو مخالف لما علم بالاضطرار من دین الاسلام...».[1]

براساس این مبنا باید عباس عموی حضرت را از امام علی‌علیه‌السلام برتر و برای حضور در مباهله سزاوارتر بدانیم جز آن‌که ابن‌تیمیه، توجیهی برای آن بیاورد؛ **ثامناً:** اگر ملاک برای کشف معانی،

---

۱. ابن‌تیمیه، منهاج السنة، ج۱، ص۳۰۲؛ درباره نقد این نظریه، ر.ک: نجارزادگان، کتاب ششم، بخش چهارم، گفتار سوم از فصل دوم.

قرآن و لغت عرب است، «نساءنا» در عرف و قرآن برای همسران نیز به کار رفته پس چرا زنان پیامبر برای مباهله دعوت نشدند چه این‌که «انفسنا» در قرآن برای خود شخص به کار رفته مانند این آیه ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ (تحریم/٦) و چون کاربرد آن در این معنا در آیه مباهله محال است به اقرب المجازات حمل می‌شود.

مقایسهٔ قول ابن‌تیمیه با زمخشری، تفاوت‌ها و ضعف‌ها: ابن‌تیمیه در بند ۲۲، معیار حضور افراد در مباهله را امری عاطفی دانست و گفت: «همگان به نزدیکان خود گرایش و رأفتی خاص دارند که به غیر ندارند.... بلکه چه‌بسا آدمی حاضر می‌شود خود را در معرض هلاکت قرار دهد ولی فرزندش زنده بماند»؛ این، همان قول زمخشری است که ملاک حضور را امری عاطفی می‌دانست ـ و به تفصیل قول وی را در اصل چهارم از اصول اهل‌سنت نقل کردیم ـ ولی ابن‌تیمیه صورت ناقص آن را آورده و بر همین اساس ـ چه‌بسا ناخودآگاه ـ افزون بر ضعف‌ها در قول زمخشری ـ که در ارزیابی اصل چهارم از اصول فریقین ملاحظه کردید ـ به مناقشه‌های دیگری نیز دچار شده که بدین شرح است؛ **الف)** زمخشری «انفسنا» را پیامبر خداﷺ ولی ابن‌تیمیه «انفسنا» را امام علی‌ؑ می‌داند لابد باید در این‌جا اذعان کند که حضرت رسول خداﷺ حاضرند جان خود را فدای امام علی‌ؑ کنند؟! **ب)** اگر ملاک حضور از نظر ابن‌تیمیه، امری عاطفی است چرا صرفاً برای «أبناءنا» و آن هم در خصوص حسنین‌ؑ است؟! چرا ملاک عاطفی شامل ابراهیم فرزند رسول خداﷺ نمی‌شود چون در بند ۲۸ می‌گفت: «اگر ابراهیم فرزند رسول خداﷺ زنده بود به مباهله نمی‌آوردند چون در طفولیت بسر می‌برد» با آن‌که از یک سو، حسنین نیز از نظر ابن‌تیمیه طفل بودند و از سوی دیگر، ملاک عاطفی در ابراهیم قوی‌تر است؛ **ج)** این امر عاطفی، شامل «نساءنا» نیز می‌شود، چون بنا به سیره عقلا، آدمی همان‌گونه که حاضر است برای فرزندش جان فدا کند برای همسرش نیز چنین خواهد کرد؛ بر این اساس، چرا تنها حضرت زهراؑ حضور داشتند و زنان پیامبر دعوت نشدند؟ **د)** چرا این امر عاطفی، شامل «انفسنا» نشود آیا مانعی وجود دارد؟! ابن‌تیمیه که در بند ۲۱ می‌گفت: «هیچ کس از نظر نسبی در زمان مباهله نزدیک‌تر از این افراد به پیامبر خداﷺ نبودند»؛ پس، ملاک امر عاطفی برای «انفسنا» نیز تحقق دارد و همان‌گونه که گفتیم: لابد حضرت رسولﷺ حاضرند جان خود را فدای امام علی‌ؑ کنند همان‌گونه که حاضرند فدای حسنین و زهرای مرضیه‌ؑ شوند، آیا ابن‌تیمیه به این لوازم ملتزم است؟!

هـ) اگر از نظر ابن‌تیمیه، معنای «انفسنا» مردانی‌اند که در قرابت و نسب هم جنس مایند و ملاک حضور صرف قرابت و خویشاوندی است چرا قرآن نفرمود: «تعالوا ندع أقرباءنا وأقرباءکم...»، **و)** تفاوت دیگر قول زمخشری با ابن‌تیمیه این است که زمخشری، همراهان پیامبر خداﷺ را عزیزترین و محبوب‌ترین افراد نزد ایشان می‌دانست؛ نتیجه منطقی آن این بود که گفتیم: چون، عزیزترین و محبوب‌ترین افراد نزد رسول خداﷺ، برترین افراد نزد خدایند پس، همراهان پیامبر خداﷺ در مباهله افضل از همگانند؛ چون حضرت معصومند و معیار حُبّ و بغض ایشان الهی است؛ اما ابن‌تیمیه که ملاک حضور را تنها در امر عاطفی در اقربیت در نسب می‌بیند از یک سو، بر سایر ادله و شواهد درباره موقعیت اینان چشم فرو می‌بندد. و از سوی دیگر، تعبیر «**اللهم هولاء اهلی**» از پیامبر اکرمﷺ را تنها در همین اقربیت در نسب خلاصه می‌کند که خطاست و دلیل آن را گفتیم؛ از ناحیه سوم، وی با این قول نمی‌تواند عدم حضور عباس و فرزند وی را در مباهله توجیه کند، ناگزیر شرط سبقت در اسلام را اضافه می‌کند؛ ولی این شرط، اساس ملاک وی را در امر عاطفی به چالش می‌کشد؛ پس، ملاک حضور اهل‌بیت در مباهله، تنها به دلیل امر عاطفی و محبوبیت و فضیلت آنان نیست بلکه به دلیل محبوب‌ترین و افضلیت آنان نسبت به همگان است.

از آن‌چه تاکنون گفتیم نادرستی دیدگاه ابن‌تیمیه را در بندهای ۲۳ تا ۲۶ نیز آشکار می‌کند و نیازی به تکرار ندارد. و همین‌طور دیدگاه وی در بند ۲۷؛ چون در ارزیابی اصل چهارم و هفتم فریقین با ادلهٔ متعدد اثبات شد حضور اهل‌بیت در مباهله دلالت بر افضلیت اینان دارد.

ابطال دیدگاه ابن‌تیمیه دربارهٔ دلالت «نساءنا»: وی در مناقشهٔ بیست و هشتم می‌گفت: «تعبیر «نساءنا» که صیغه جمع است اختصاصی به فاطمه ندارد و همین‌طور «أنفسنا» و «أبناءنا» اختصاصی به امام علی و حسنینﷺ ندارد لیکن در آن زمان، نزدیک‌تر از این افراد به پیامبر خدا نبودند تا دعوت شوند.» پاسخ این ادعا نیز بیان شد؛ اگر ملاک ابن‌تیمیه برای حضور در مباهله، امری عاطفی است و می‌گوید: آدمی حاضر است جان خود را فدای آنان کند، باید زنان پیامبر خدا با تعبیر «نساءنا» و عباس و پسر او بنا به تعبیر «انفسنا» به مباهله دعوت می‌شدند.

آن‌چه تاکنون گفته شد، ارزیابی مناقشه‌های ابن‌تیمیه نسبت به ادلهٔ درون متنی آیه مباهله بود؛ در این بخش به ارزیابی مناقشه‌های ابن‌تیمیه به ادلهٔ برون متنی روایی می‌پردازیم.

چشم‌پوشی ابن‌تیمیه از حدیث نبوی «رجلاً کنفسی»: ابن‌مطهر حلی، فصل سوم کتاب منهاج

الکرامة را برای ادلهٔ قرآنی امامت گشوده و برهان نهم را به آیه مباهله اختصاص داده است؛ وی در فصل دوم کتاب نیز، تحت عنوان «انما کان مذهب الامامیه واجب الاتباع بوجوه» ششمین وجه را به بیان فضائل امام علی‌علیه‌السلام اختصاص می‌دهد و در آن آیه مباهله و حدیث سعد بن ابی وقاص را ـ که در محور اول از آن یاد شد ـ نقل می‌کند و در پی آن مناشده امام علی‌علیه‌السلام را در شورای شش نفره انتخابی خلیفه دوم به نقل از ابی الطفیل عامر بن واثلة می‌آورد؛ امام به اعضای شورا می‌فرماید: «**فأنشدکم بالله هل فیکم أحدٌ قال رسول الله لبنی وَلیعه: لتنتهِیَّن أو لأبعثنَّ إلیکم رجلاً نفسه کنفسی [او نفسی]**... «قالوا:لا».[1]

پیش از این اشاره کردیم: ابن‌تیمیه و دیگران نمی‌توانند با وجود این حدیث و احادیث مشابه آن ادعا کنند؛ هیچ کس از امام علی‌علیه‌السلام و دیگران جان رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله نیستند؛ چون این اجتهاد در برابر نص و باطل است؛ امام رضا‌علیه‌السلام نیز برای اثبات معنای درست «انفسنا» و افضلیت امام علی‌علیه‌السلام به همین حدیث استناد کردند که تفصیل آن را در گفتار اول از فصل دوم و خلاصه آن را در آغاز همین گفتار در ارزیابی مناقشه نهم فخررازی و ابوحیان آوردیم.

ابن تیمیه که کتاب منهاج السنة را در نقد منهاج الکرامه حِلیّ نگاشته، به نقد حدیث مناشده امام علی‌علیه‌السلام پرداخته است ولی در خصوص این بخش از حدیث درباره بنی ولیعه اظهار نظر نمی‌کند و به صورت کلی می‌نویسد:

«اما قوله [ای ابن‌مطهر حلّی] عن عامر بن واثلة و ماذکره یوم الشوری فهذا کذب باتفاق اهل المعرفة بالحدیث».[2]

و سپس تنها به نقد برخی از بخش‌های این حدیث اشاره می‌کند. چون می‌داند بخش‌هایی از حدیث مناشده با سند صحیح نقل شده‌اند؛ مانند حدیث غدیر، طیر، وزارت، ثقلین، رأیة و حدیث «**إنّ منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله**» و...

بنابراین، بر فرض که گزارش مناشده امام علی‌علیه‌السلام، ضعیف و یا حتی مجعول باشد، حدیث بنی‌ولیعه در این مناشده در چند منبع از منابع سنی از چند نفر از صحابه از ابوذر، جابر بن عبدالله، عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن حنطب و برخی از تابعین نقل شده است و در ارزیابی اصل هفتم از اصول فریقین ملاحظه کردید، صدور آن محرز است.

---

۱. حلی، منهاج الکرامة، ص۹۳، حدیث مناشده امام علی‌علیه‌السلام در منابع امامیه به نقل از ابوذر و در منابع سنی به نقل از ابوالطفیل عامر بن واثلة در گفتار اول از فصل دوم بیان شد.

۲. ابن‌تیمیه، منهاج السنة، ط محقق، ج۵، ص۵۲.

نقد مناقشه ابن‌تیمیه دربارهٔ مفاد حدیث نبوی «علیّ منّی وأنا منه»: حدیث نبوی دیگری که امامیه برای معنای «انفسنا» به آن استناد کرده، روایت نبوی مشهور است که می‌فرماید: «**علیّ منی وأنا منه**»؛ این مضمون در موارد متعدد از پیامبر اکرمﷺ و برخی با سند صحیح نقل شده و در صدور آن شکی نیست؛ این موارد همراه با منابع و اسانید آنها در ارزیابی اصل هفتم از اصول امامیه ذکر شدند؛ ابن‌مطهر حلّی این روایت را در تفسیر آیه مباهله نیاورده ولی در فصل سوم از کتاب منهاج الکرامة به این حدیث برای اثبات امامت امام علی‌علیه‌السلام استناد کرده است؛ مفاد این روایت از نظر امامیه، تفسیر «انفسنا» از زبان مبارک پیامبر خداست که هر نوع معنا و اجتهادی دیگری را درباره تفسیر این واژه ابطال می‌کند؛ در این‌جا برای تکمیل پاسخ‌های امامیه، نقد ابن‌تیمیه را نقل و ارزیابی خواهیم کرد.

ابن‌تیمیه در مقام نقد این حدیث تنها به یک مورد از موارد صدور این حدیث پرداخته می‌گوید:

«إنّ هذا الحديث صحيح أخرجاه فی الصحيحين من حديث البراء بن عازب فی نزاع علی وجعفر و زيد فی إبنة حمزه، فقضی بها لخالتها فكانت تحت جعفر وقال لعلي: «**انت منّی وأنا منک**» وقال لجعفر: «**اشبهت خَلقی وخُلقی**» وقال لزيد: «**أنت اخونا ومولانا**» لكن هذا اللفظ قد قاله النبیﷺ لطائفة من أصحابه كما فی الصحيحن عن أبی موسی الاشعری أن النبیﷺ قال: «**إنّ الاشعريين اذا أرملوا فی الغزو أو قَلّت نفقة عيالهم فی المدينة جمعوا ما كان معهم فی ثوب واحد ثم قسّموه بينهم بالسّوية هم منّی وأنا منهم**» وكذلك قال عن جليبيب: «هو منی وأنا منه» فروی مسلم فی صحيحه عن أبی برزة قال كنّا مع النبیﷺ فی غزوة له فأفاء الله عليه فقال لأصحابه: «**هل تفقدون من أحد** قالوا: نعم فلانا وفلانا ثم قال: **وهل تفقدون من أحد** قالوا نعم فلانا وفلانا ثم قال: **هل تفقدون من أحد** قالوا لا قال: **لكنی أفقد جليبيبا فاطلبوه** فطلبوه فی القتلی فوجدوه الی جنب سبعة قد قتلهم ثم قتلوه فأتی النبیﷺ فوقف عليه فقال: «**قتل سبعة ثم قتلوه هذا منّی وأنا منه، هذا منّی وأنا منه**» قال: فوضعه علی ساعدَيه ليس له سرير اِلّا ساعدَيهﷺ قال: فحفر له فوضع فی قبره ولم يذكر غسلا» فتبين أن قوله لعلي: «**أنت منی وأنا منك**» ليس من خصائصه، بل قال ذلك للاشعريين وقاله لجليبيب واذا لم يكن من خصائصه بل قد شاركه فی ذلك غيره ممن هو دون الخلفاء الثلاثة فی الفضيلة لم يكن دالاً علی الأفضلية ولا علی الامامة».[1]

بر فرض احراز صدور این دو روایت از پیامبر خداﷺ درباره انصار و جلیبیب باید در مفاد

---

۱. ابن‌تیمیه، منهاج السنة، ج۳، ص۷.

آنها اندیشید تا مشخص شود پیامبر اکرمﷺ با این تعبیر در صدد بیان چه حقیقتی دربارهٔ آنانند، آیا معنا و مرتبه‌ای که پیامبر خداﷺ از این تعبیر دربارهٔ انصار و جلیبیب در نظر گرفته‌اند با همین تعبیر درباره امام علی‌علیه‌السلام یکسان است؟!

نووی در شرح صحیح مسلم درباره این تعبیر به جلیبیب می‌گوید:

«قولهﷺ **هذا منّی وأنا منه**، معناه المبالغة فی اتحاد طریقتهما واتّفاقهما فی طاعة الله».[1]

و درباره اشعریین نیز می‌نویسد:

«اذا أرملوا فی الغزو أی فَنیٰ طعامهم وفی هذا الحدیث فضیلة الأشعریین وفضیلة الإیثار والمواساة و... وهم منّی وأنا منهم سبق تفسیره فی باب فضائل جلیبیب».[2]

ولی این تعبیر درباره امام علی‌علیه‌السلام به این معناست: امام علی‌علیه‌السلام در آثار و مزایا و فضیلت و غایت وجودی بمنزلهٔ وجود پیامبر خداﷺ و نزدیک‌ترین مردم در مرتبهٔ ایشان ـ در غیر از خصائص النبی ـ است؛ این معنا و مرتبه برای امام علی‌علیه‌السلام، منحصر به فرد است؛ چون یاران پیامبر اکرم مانند سایر انبیاء ذومراتب‌اند و این مرتبه در بین صحابه تنها برای امام علی‌علیه‌السلام رقم خورد؛ برخی از ادله و شواهد برای این معنا را در ارزیابی اصل هفتم از اصول فریقین آوردیم؛ این ادله و قراین و نیز شرایط صدور و بافت خطاب، نقش اساسی در فهم معنای «**علی منّی و انا منه**» دارد و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت؛ از جمله: **الف)** روایاتی که از جایگاه امام علی‌علیه‌السلام به پیامبر اکرمﷺ از کودکی و پس از آن حکایت می‌کند؛ **ب)** حدیث نبوی «**انما سألتنی عن الناس ولم تسألنی عن نفسي**»؛ **ج)** روایات متواتری که خلقت پیامبر اکرمﷺ و امام علی‌علیه‌السلام را از نور واحد می‌داند؛ **د)** احادیث متواتر یا لااقل مستفیض نبوی که دلالت بر خلقت پیامبر اکرمﷺ و امام علی‌علیه‌السلام از طینت واحده و شجره واحده دارد؛ **هـ)** حدیث نبوی به بنو ولیعه که در همین بحث ملاحظه کردید درباره امام علی‌علیه‌السلام فرمود: «**کنفسی**» [**او نفسه کنفسی**]؛ **و)** تعابیری که پیامبر اکرمﷺ در سیاق تعبیر «**علي منّی وأنا منه**» به کار برده‌اند مانند: «**هو ولیّ کل مؤمن بعدی**» در ماجرای شکایت عمران بن حصین و «**علي منّی وأنا من علي، لایودّی وعنّي اِلّا أنا او علي**» در ماجرای تبلیغ سوره توبه و در همین ماجرا تعبیر «**لایذهب بها [بسورة التوبه] اِلّا رجل هو منّی وأنا منه**» و... بلکه تکرار این تعبیر

---

۱. نووی، شرح صحیح مسلم، ج۱۶، ص۲۴، رقم ۲۴۷۲.
۲. همو، شرح صحیح مسلم، ج۱۶، ص۶۲، رقم ۲۵۰۰.

«**علي منّی وانا منه**» از پیامبر اعظمﷺ در رخدادهای گوناگون، بی‌حکمت نیست و دلالت بر معنایی فراتر از امری عاطفی یا ـ به قول نووی ـ اتحاد و اتفاق در روش و منش دارد؛ از جمله بنا به معنای از اتحاد، نباید رسول خداﷺ ابلاغ سوره برائت را از ابوبکر می‌ستاندند؛ **ز)** دلالت آیه ﴿**أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ**﴾ (هود/۱۷) از پنج نفر از صحابه که شرح آن به تفصیل در ارزیابی اصل هفتم بیان شد؛ **ح:** سایر روایاتی که تنها نام برخی از ابواب آنها را از کتاب «موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة» برشمردیم و گفتیم مشتمل بر سی و سه باب است و شواهدی برای معنای درست از «**علیّ منی وأنا منه**» خواهند بود. آیا می‌توان تمام این اوصاف و تعابیر را که پیامبر خداﷺ درباره امام علی‌ؑ گفته‌اند دربارهٔ انصار و یا جلیبیب نیز به کار برد به این بهانه که پیامبر خداﷺ درباره همه آنها یک تعبیر به کار برده‌اند؛ درباره انصار فرموده‌اند «**هم منّی وأنا منهم**» و درباره جلیبیب فرموده‌اند «**هذا منّی وأنا منه**»؟! آیا به‌طور نمونه، می‌توان تعبیر «**شاهد منه**» در آیه مذکور از سوره هود را دربارهٔ اینان به کار برد؟! آیا حضرت، ابلاغ سوره برائت را به انصار یا جلیبیب دادند و فرمودند: «لایذهب بها [ای سورة البرائة] اِلّا رجل منّی وانا منه» و یا به آنان فرموده‌اند: «هم [الانصار] وهو [جلیبیب] ولیّکم بعدی»؛ بنابراین، این تعبیر از پیامبر خداﷺ دربارهٔ اشعریین ـ والله اعلم ـ به این معناست که منش آنان در ایثار و مواساة دقیقاً همانند منش من است و تنها در این امر همانند یکدیگریم و نه بیش از آن؛ تعبیر پیامبر اکرمﷺ درباره جلیبیب نیز پس از شهادت اوست؛ یعنی در شرایطی که خداوند، هدایت ویژه نصیب او کرده و شأن وی را اصلاح نموده است؛ خداوند درباره شهدا می‌گوید: ﴿**وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ* سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ * وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ**﴾ (محمد/٤-٦) با این وصف، باز هم باید، مراتب افراد را در ارتباط با پیامبر اکرمﷺ حتی پس از شهادت در نظر گرفت؛ همانند یاران و عاصیان حضرت ابراهیم که دربارهٔ آنان می‌فرماید: ﴿رَبِّ... **فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**﴾ (ابراهیم/٣٦) پیروان حضرت ابراهیم که از اویند و عاصیانی که او را نافرمانی می‌کنند ذومراتب‌اند؛ این حقیقت روشن است و نیازی به توضیح ندارد.

پنج: ارزیابی مناقشه‌های ایجی و جرجانی و پاسخ‌های امامیه: مناقشه‌های ایندو این بود:

۵-۲۹: مراد از «انفسنا» همه اقرباء و خدمه، خدمت‌گزاران پیامبرندﷺ که در عرف بمنزلهٔ نفس پیامبر تلقی می‌شود و اختصاصی به امام علی‌ؑ ندارد؛ چون صیغهٔ «انفسنا» به صورت جمع آمده است.

تصحیح و تأیید پاسخ‌های امامیه: این مناقشه همان‌گونه که امامیه گفتند: ضعیف و باطل است؛ چون، اگر «انفسنا» همه اقرباء و خدمت‌گزاران پیامبر خدا باشند ذکر «أبناءنا» و «نساءنا» در آیه لغو می‌شود، افزون بر آن ـ در پاسخ امامیه نیز ملاحظه کردید ـ این دیدگاه مخالف صریح روایاتی است که خود ایندو نقل و به صدور آنها اطمینان دارند و رد و ایرادی به آنها نکرده‌اند. پس، قول اینان اجتهاد در برابر نص و باطل است؛ پاسخ‌های دیگری که امامیه آوردند نیز برای بطلان قول اینان کافی است.

باید پاسخ پنجم جواهرالکلام به اینان تصحیح شود که می‌گفت: «شیخین از فضیلت حضور در مباهله محروم بودند، ولی امام علی‌علیه‌السلام در مباهله حضور داشتند» چون، محرومیت شیخین از این فضیلت دلیل بر افضلیت امام نخواهد بود. بلکه حضور امام در مباهله فضیلتی برای ایشان است؛ تنها در صورتی می‌توان افضلیت امام را اثبات کرد که «انفسنا» را به معنای جان پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بدانیم که ایجی و جرجانی آن را برنمی‌تابند.

محور دوم: ارزیابی مناقشه‌ها و پاسخ‌ها درباره تلقی امامت از «انفسنا» و از حضور اهل‌البیت در مباهله: فهرست مطالب امامیه درباره تلقی امامت انحصاری امام علی‌علیه‌السلام از «انفسنا» و نیز تلقی امامت از حضور اهل‌بیت در مباهله بدین شرح بود: **الف)** امام علی‌علیه‌السلام جان پیامبر خدایند؛ پس، از همه صحابه و امت برترند و کسی که افضل از همگان است به امامت و ولایت عامه سزاوارتر و شایسته‌تر است و اِلّا قبح تقدم مفضول بر فاضل لازم می‌آید؛ **ب)** امام علی‌علیه‌السلام مساوی رسول خدا ـ در غیر از خصائص النبی ـ است و چون ولایت عامه تنها برای رسول خداست؛ پس، این ولایت تنها برای مساوی ایشان تحقق دارد؛ **ج)** اگر کسی مساوی اهل‌بیت یا افضل از ایشان می‌بود خداوند دستور می‌داد برای اجابت دعا به مباهله دعوت شوند چون به دعای آنان نیاز بود ولی چنین دستوری صادر نشد پس، تنها اهل‌بیت، افضل از دیگرانند و در نتیجه امامت تنها در آنان متعیّن است.

این مناقشه درباره ولایت امام علی‌علیه‌السلام نیز پیشینهٔ کهن دارد و از مأمون عباسی (م/۲۱۸ق) نقل شده که به امام رضاعلیه‌السلام ـ که در سال ۲۰۳ به شهادت رسیدند ـ گفت: «ما الدلیل علی خلافة جدك علی بن ابی طالب، قال‌علیه‌السلام: «**آیة انفسنا**» وی در مقام مناقشه گفت: «لو لا نساءنا» و امام فرمودند: «**لولا أبناءنا**» این حدیث در گفتار اول از فصل دوم و نیز در ارزیابی اصل هشتم از اصول امامیه نقل شد.

یک: ارزیابی مناقشه‌های قاضی عبدالجبار و جبّائی و پاسخ‌های امامیه: مناقشه‌های ایندو در این محور بدین شرح بود:

۱-۱. اساساً امام علی‌علیه‌السلام در مباهله حضور نداشته است.

۱-۲. امامت ضرورتاً برای افضل نیست.

۱-۳. ملاک دعوت باری حضور در مباهله نمایاندن فضیلت و أفضلیت نبوده بلکه قرابت در نسب بوده است.

۱-٤. براساس بند قبلی، مراد از «انفسنا» قرابت و خویشاوندی است بر همین اساس درباره مردی که با قومی خویشاوندی دارد می‌گویند: «إنّه من انفسهم».

تأیید پاسخ‌های امامیه: این مناقشه‌ها بر اثر نادیده گرفتن ادلهٔ درون متنی از آیه و برون متنی از روایات و سایر شواهد است؛ امامیه نیز با دو دسته پاسخ غیر مستقیم و مستقیم این مناقشه‌ها را ابطال کردند و نقطه ابهامی باقی نمانده تا ارزیابی شود.

دو: ارزیابی مناقشه‌های ابن‌تیمیه و پاسخ‌های امامیه: مناقشه‌های ابن‌تیمیه در این محور بدین شرح بود:

۲-۵. واژه «انفسنا» در کلام عرب و در قرآن برای معنای مساوی به کار نرفته است تا از آن مساوات در ولایت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله با امام علی‌علیه‌السلام را برداشت کنیم.

۲-٦. عطف به بند قبلی، هرچند مصداق «انفسنا»، امام علی‌علیه‌السلام و متعیّن در اوست ـ چون کسی دیگر از اقرباء که ملاک حضور برای مباهله است نبود تا جانشین یا همراه او شود ـ لیکن نمی‌توان ایشان را مساوی پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله در امر ولایت و یا افضل از صحابه بدانیم.

۲-۷. هرچند عباس عموی پیامبر خدا از اقرباء و در زمان مباهله زنده بود ولی از سابقین در اسلام نبود تا صلاحیت حضور داشته باشند.

۲-۸. حضور در مباهله تنها نوعی فضیلت برای امام علی‌علیه‌السلام است که دیگران نیز در آن مشترکند؛ این فضیلت از خصائص امامت به‌شمار نمی‌آید.

دیدگاه‌ها و مناقشه‌های ابن‌تیمیه نسبت به ولایت انحصاری اهل‌بیت براساس اجابت دعای آنان عبارتند از:

۲-۹. هدف از دعوت شدگان در مباهله برخلاف ادعای ابن‌مطهر حلّی برای اجابت دعا نبود بلکه مقابله اهل با اهل بود و اِلّا بدیهی است؛ اگر دیگران مانند ابوبکر و عمر و... می‌آمدند

بزرگترین مردم برای اجابت امر خدا می‌بودند و دعای این افراد و دیگران به هدف اجابت و نزدیک‌تر و رساتر بود لکن خداوند دستور نداد آنان را به مباهله آورند.

۲-۱۰. هدف از دعوت شدگان برای مباهله ـ که برای نفرین و لعنت است ـ این بود: کسانی را آورند که طبع بشری نسبت به آنان، دلسوزی و عطوفت دارد... همانان که نزدیک‌ترین افراد به انسانند و آدمی نسبت به آنان خوف و هراسی دارد که نسبت به بیگانگان ندارد.

۲-۱۱. خداوند به پیامبرﷺ دستور داد اقرباء را بیاورد و آنان هم همین‌طور... پس، اگر حضرت اجانب را می‌آوردند نجرانیان حاضر به مقابله نمی‌شدند؛ بدین‌سان نمی‌توان گفت: اهل انسان نزد خدا برتر از دیگرانند چون در مقابل کسانی قرار دارند که آنان نیز با اهل خود به مقابله آمده‌اند.

۲-۱۲. نتیجه آن‌که؛ این آیه، دلالتی بر مطلوب رافضی (ابن‌مطهر حلی) ندارد لیکن وی و همانند او که در دلشان کژی و انحراف است همانند مسیحیان به الفاظ مجمل تشبث می‌جویند و ادعا می‌کنند که آنها نصوص صریحه‌اند تا بتوانند به گمان خود برگزیدگان و خوبان این امت را قدح کنند؛ [لفظ مجمل در این‌جا، کلمه «انفسنا» است که آن را به «مساوون» معنا کرده‌اند با آن‌که چنین کاربردی در لغت عرب ندارد].

مطالبی که به تفصیل در ارزیابی مناقشه‌های ابن‌تیمیه و پاسخ‌های امامیه در محور اول آوردیم، برای نقد این مناقشه‌ها کافی است و نیاز به تکرار ندارد به‌ویژه آن‌که ملاحظه کردید مناقشه‌های وی در درون خود متهافت و از برخی از ادله نیز چشم‌پوشی کرده است.

ابن تیمیه که می‌گوید: «انفسنا» لفظ مجمل است و در قرآن و کلام عرب برای معنای مساوی به کار نرفته بنا به دو دسته ادلهٔ ایجابی و سلبی ـ که پیش از این ملاحظه کردید ـ خطاست؛ وی برای آن‌که اثبات کند «انفسنا» به این معنا نیست به کاوش و شرح در معنای «انفسنا» در قرآن پرداخت ولی چون به نتیجه نرسید ناگزیر از قول خود عدول کرد و «انفسنا» را به معنای أقربا با شرط سابقه در اسلام دانست؛ با این‌که این معنا نیز در قرآن، نظیر ندارد؛ افزون بر آن شرط سبقت در اسلام نیز مشکل وی را بنا به مبنایی که درباره مقام تائب از ظلم دارد، حل نکرد و به مشکل وی افزود؛ وی در ادامه، ملاک حضور در مباهله را امری عاطفی دید که صورت ناقص قول زمخشری است و مناقشه‌های آن بیش‌تر است و آنها را ذکر کردیم.

در هر صورت، «انفسنا» بنا به ادلهٔ متعددی که امامیه در پاسخ‌های ابن‌تیمیه آوردند و ما نیز

آنها را در ارزیابی محور اول بنا به ادلهٔ درون متنی و برون متنی تکمیل کردیم. متعین در امام علی‌علیه‌السلام و به معنای مساوات از جمله مساوات در ولایت و نیز دال بر افضلیت امام است و هر احتمال دیگری که ابن‌تیمیه و دیگران ذکر کرده‌اند نادرست است؛ بلکه از یک نظر، اختلاف اهل‌سنت با یکدیگر درباره معنای «انفسنا» برای عدم صحت دیدگاه‌های آنان کافی است، چه رسد به تهافت‌های درونی که در برخی از اقوال آنان به چشم می‌خورد.

نقد مناقشه ابن‌تیمیه نسبت به امامت اهل‌البیت: مناقشه‌های ابن‌تیمیه نسبت به ولایت انحصاری اهل‌بیت نیز از چند نظر ضعیف است؛ در واقع اساس مناقشه‌های وی این است که نقشی برای اهل‌بیت در مباهله قائل نیست و حضور آنان را صرفاً امری عاطفی می‌داند؛ به همین رو، در بند نهم گفت: هدف از دعوت شدگان در مباهله برای اجابت دعا نبود ولی این ادعا نیز از چند نظر مخدوش است، از جمله:

اولاً: این ادعا مخالف با برخی از روایات مانند روایت ابونعیم در دلائل النبوة[1] و نیز قول بسیاری از مفسران فریقین است که می‌گویند: چون پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله اهل‌بیت را به صحنه مباهله آوردند به آنان فرمودند: «**اذا أنا دعوت فآمّنوا**»؛ اقوال این مفسران در اصل چهارم از اصول آنان ذکر شد؛ بدین‌سان اهل‌البیت آمدند تا «آمین» گویند؛ چون، آمین گفتن آنان تأثیر خاصی در اجابت دعا داشت چراکه آنان اهل‌بیت نبوت و طهارت بودند و اِلّا چرا حضرت به صحابه‌ای که برای تماشای صحنه مباهله آمدند نفرمود: «آمین» گویید و یا چرا حضرت، کودکان یا همسران خود یا افراد دیگری را برای دعا یا آمین گفتن نیاوردند؛

ثانیاً: اهل‌البیت بنا به شواهد متعدد درون قرآنی و برون قرآنی نه تنها در نمایاندن حقانیت و یقین پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله بر صدق خویش و حجّت بر نجرانیان نقش آفرین بودند بلکه در ادعای صدق رسالت نبی اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله و دعوت به توحید و ابطال تثلیث نیز، نقش مستقل داشتند؛ ادلهٔ این نقش‌ها به تفصیل در ارزیابی اصل یازدهم از اصول فریقین ذکر شد.

ثالثاً: آن‌چه که ابن‌تیمیه در این‌جا به بداهت حواله می‌دهد و می‌گوید: «اگر دیگران مانند ابوبکر و عمر و... می‌آمدند به هدف اجابت نزدیک‌تر و رساتر بود ولی خداوند دستور نداد آنان را به مباهله آورند» خلاف قول او در بند هفدهم از محور اول است که می‌گفت: «انفسنا» به معنای مجانست و مشابهت بین دو یا چند نفر به دلیل اشتراک ایمانی است؛ پس از این نظر،

---

۱. ابونعیم، دلائل النبوّة، ج۲، ص۳۵۵، ح۲٤٥.

ابوبکر و عمر و... مشمول «انفسنا» خواهند بود و باید به مباهله دعوت می‌شدند؛ جز آن‌که بگوییم: رسول خداﷺ از موقعیت این افراد برای «آمین گفتن» و اجابت دعا غافل بودند؟!

رابعاً: اگر آنان همراه با اقربای پیامبر دعوت می‌شدند چون از افاضل امت بودند، خوف نجرانیان از آمین آنان برای گرفتار شدن به لعنت بیش‌تر می‌شد و نجرانیان هرچه زودتر از مباهله عقب می‌نشستند.

خامساً: وی در همین جا از ابوبکر و عمر و... دیگران نام برده ولی از عایشه نام نمی‌برد تا مبادا گفته شود: چرا حضرت با موقعیت والای برخی از همسران خود، مانند عایشه که مصداقی از «نساءنا» است برای مباهله و اجابت دعا دعوت نکردند؟!

سادساً: وی در بند دهم، ملاک حضور اهل‌بیت در مباهله را امری عاطفی می‌داند آنان که نزدیک‌ترین افراد به انسانند و طبع بشری نسبت به آنان دلسوزی و عطوفت دارد؛ پیش از این در ارزیابی قول ابن‌تیمیه در محور افضلیت امام علی‌علیه‌السلام گفتیم: این تلقی از حضور اهل‌بیت همانند قول زمخشری است که از چند نظر مخدوش است و شش مورد آن را برشمردیم.

سابعاً: ابن‌تیمیه در بند یازدهم می‌گوید: خداوند دستور داد حضرت رسولﷺ صرفاً اقربای خود را بیاورد و اگر حضرت اجانب را می‌آوردند، نجرانیان حاضربه مقابله نمی‌شدند؛ بنابراین، مراد رسول خداﷺ براساس حدیث سعد بن ابی وقاص ـ که ابن‌تیمیه صدور آن را محرز می‌داند ـ که فرمود: «**اللهم هولاء اهلی**» این است: «اللهم هولاء أقربائی» لیکن این معنا از چند نظر نادرست است؛ و قبلاً هم گفتیم: مراد از «اللهم هولاء اهلی» اهل‌بیت سکونت و قرابت نیست بلکه نبوت است که دلالت بر شایستگی منحصر به فرد اینان به بیت رسالت و نبوت دارد. به همین رو، هیچ کس به رتبهٔ آنان نمی‌رسد چون رسول خدا در مقامِ امتثال دستور خداوند تنها همین افراد را آوردند؛ همانان که نزول آیه تطهیر نیز ـ بنا به روایات متواتر ـ تنها درباره آنهاست و آنان را «اهل‌البیت» توصیف کرده است؛ جمعی از بزرگان اهل‌سنت مانند زمخشری، فخررازی، بیضاوی، اعرجی نیشابوری، شربینی و دیگران نیز از آنان به‌عنوان اصحاب کساء و اهل‌بیت ناظر به آیهٔ تطهیر یاد کرده‌اند؛ اقوال آنان را در اصل چهارم از اصول اهل‌سنت ملاحظه کردید.

براساس این مطالب ـ که تفصیل آن در ارزیابی اصل چهارم از اصول فریقین و نیز در ارزیابی مناقشه‌های ابن‌تیمیه در محور اول بیان شد ـ حتی اگر فرض کنیم این مناقشه درست باشد که اهل‌بیت برای آمین گفتن نیامدند و در پی آن نتوان أفضلیت آنان از این راه اثبات کرد ولی از این

نظر که آنان به‌عنوان اهل‌بیت نبوت و طهارت حاضر شدند، افضل‌اند و استدلال بر امامت آنان به ضمیمه قاعده قبح تقدم مفضول بر فاضل تمام است.

با ارزیابی مناقشه‌های ابن‌تیمیه، مشخص شد ادعای وی که در بند دوازدهم می‌گوید: «رافضی (ابن‌مطهر) به الفاظ مجمل تشبث می‌جوید و...» در هر دو محور معنای «انفسنا» و افضلیت امام علی‌علیه‌السلام و اهل‌بیت و نیز در محور مقام امامت آنان درست نیست؛ چون ابن‌مطهر حلّی ـ مانند سایر امامیه و همه امت ـ می‌گوید: همان‌گونه که سیره گفتاری پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله در تفسیر قرآن حجت است سیرهٔ رفتاری ایشان نیز حجت است؛ حضرت در مقام امتثال امر خدا تنها حسنین، زهرای مرضیه و امام علی‌علیهم‌السلام را به مباهله آوردند؛ امام علی‌علیه‌السلام، معنا و مصداق «انفسنا» و جان پیامبر خداست؛ این ادعا با دو دسته ادلهٔ ایجابی و سلبی اثبات شدند؛ تفصیل این دو دسته ادله را در ارزیابی مناقشه‌های شانزدهم تا بیست و سوم ابن‌تیمیه در محور اول ملاحظه کردید. بنابراین، امامیه به لفظ مجمل «انفسنا» تشبث نکرده است؛ دیدگاه خود ابن‌تیمیه نیز در این عرصه مخدوش است؛ با این وصف، ابن‌مطهر حلی را به کژی و انحراف دل و تشبث به الفاظ مجمل متهم می‌کند؟!

سه: ارزیابی مناقشه‌های ابن‌روزبهان و پاسخ‌های امامیه: مناقشه‌های ابن‌روزبهان بدین شرح بود:

۳-۱۳. عادت ارباب مباهله این بود که اهل‌بیت و خویشاوندان نزدیک خود را بیاورند؛ بر همین اساس، پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نیز فرزندان و زنان را آوردند.

۳-۱٤. مراد از «انفسنا» در آیه مردانند که عبارتند از: خود پیامبر و علی بن ابی طالب

۳-۱۵. ادعای مساوات امام علی‌علیه‌السلام با پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله باطل و بطلان آن ضروری دین است چون هیچ کس از امت مساوی پیامبر نیست؛ پس، هر کس چنین ادعایی کند از دین، بیرون شده است؛ چون رسول خدا، خاتم الانبیاء و از همه انبیاء اولواالعزم برتر است و این صفات در علی بن ابی طالب وجود ندارد.

۳-۱٦. البته به‌طور مسلم برای علی‌علیه‌السلام در این آیه فضیلتی بزرگ است اما این فضیلت، دلالتی بر امامت ایشان ندارد.

تأیید و تکمیل پاسخ‌های امامیه: به نظر ما پاسخ‌های نقضی و حلی شیخ محمد مظفر و در پی آن پاسخ‌های حسینی میلانی به ابن‌روزبهان درست و واقعبینانه است؛ قبل از تکمیل پاسخ‌ها

به نقطه ضعفی در پاسخ حسینی میلانی اشاره کنیم: بنا به قول ابن‌روزبهان در بند شانزدهم، نفس حضور امام علی‌علیه‌السلام در مباهله، فضیلتی بزرگ برای امام محسوب می‌شود؛ ولی برخلاف نظر حسینی میلانی در پاسخ ششم نمی‌توان از این فضیلت بزرگ تقدّم امام را بر ابوبکر و در پی آن خلافت بلافصل رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله را برای امام علی‌علیه‌السلام اثبات کرد، بلکه تنها اگر افضلیت امام ـ و نه فضیلت ـ از راه مساوات ایشان با نبی اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله اثبات شود؛ چنین نتیجه‌ای حاصل خواهد شد. ولی ابن‌روزبهان در بند پانزدهم مساوات هر انسانی را با پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله انکار و آن را موجب خروج از دین دانسته است.

اما نقاط تکمیلی از پاسخ‌ها عبارتند از: **اولاً:** پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بنا به حدیث صحیح سعد بن ابی وقاص فرمودند: «**اللهم هولاء اهلی**»[1] و همین‌طور در روایت حاکم نیشابوری ـ که بر آن ادعای تواتر می‌کند می‌گوید: حضرت فرموده‌اند: «**هولاء أبناءنا و نساءنا و انفسنا**»[2] این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که مراد از «انفسنا» حضرت رسولصلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علی‌علیه‌السلام نیستند بلکه صرفاً شخص امام علی‌علیه‌السلام است؛ چون گوینده «هولاء» که پیامبر اکرم‌اند غیر از مشارالیه هولاء یعنی حسنین و زهرای مرضیه و امام علی‌علیه‌السلام است؛ پس ادعای ابن‌روزبهان در بند چهاردهم که «انفسنا» را پیامبر خدا و امام علی‌علیه‌السلام می‌داند باطل است؛ **ثانیاً:** بر فرض که خداوند از «انفسنا» در آیه، پیامبر خدا و امام علی‌علیه‌السلام را اراده کرده باشد در این صورت، «انفسنا» به معنایی که شیعه می‌گوید ـ و آن را بمنزلهٔ جان ما، همانند ما، می‌داند ـ نزدیک‌تر است تا معانی دیگر؛ در واقع ابن‌روزبهان با این مناقشه درباره «انفسنا» نه تنها قول شیعه را باطل نکرده بلکه ناخواسته دیدگاه شیعه را تأیید کرده است.

ثالثاً: همان‌گونه که محمدحسین مظفر در پاسخ ابن‌روزبهان گفت: ادعای مساوات امام علی‌علیه‌السلام با پیامبر خدا به معنای مساوات در همه ابعاد از جمله در رسالت و خصائص النبی نیست تا موجب خروج از دین شود بلکه ـ بنا به ادله‌ای که بیان کرد ـ در کمالات ذاتی با حفظ مراتب آن است و همین امر موجب می‌شود که امام علی‌علیه‌السلام را همانند پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله «اولی بالمؤمنین من انفسهم، سزاوارتر به مؤمنان از خودشان» بدانیم و بگوییم «انفسنا» دلالت بر امامت و ولایت

---

۱. مسلم، صحیح مسلم، ج٤، ص۱۸۷۱ ح۲٤۰٤، سایر منابع این حدیث در گفتار اول از فصل دوم ذکر شد.
۲. حاکم نیشابوری، معرفة علوم الحدیث، ص۵۰.

امام علی﵇ دارد.

در تکمیل ادلهٔ مظفر برای اثبات معنای مساوات از «انفسنا»به این حقیقت نیز ـ که در همین بخش در ارزیابی دیدگاه‌ها به‌ویژه دیدگاه ابن‌تیمیه آوردیم ـ توجه کنیم؛ از یک سو، همه احتمال‌های اهل‌سنت درباره معنای «انفسنا» نادرست است و از سوی دیگر، خود پیامبر اکرمﷺ، امام علی﵇ را جان خود یا بمنزلهٔ جان خود نامیدند؛ از جمله در این روایت که فرمود: «**لینتهین بنو وَلیعه او لأبعثنّ إلیهم رجلاً کنفسی** ـ یعنی علی بن ابی‌طالب»[1] پس انکار معنای مساوات برای «انفسنا» بدون دلیل و اجتهاد در برابر نص و باطل است.

چهار: ارزیابی مناقشه‌های ثناءالله مظهری، دهلوی و آلوسی و پاسخ‌های امامیه: ابتدا فهرست مناقشه‌های اینان را مرور کنیم.

۱۷-٤. «انفسنا» صیغه جمع است و مراد از آن پیامبر خدا و پیروان اویند و دلالتی بر این‌که هر دو در جان متحد و یکی باشند ندارد؛ بلکه بطلان این ادعا آشکار است.

۱۸-٤. حضور امام علی در مباهله به دلیل «انفسنا» نیست بلکه به دلیل «أبناءنا» است که عموم المجاز است و امام علی را نیز در برمی‌گیرد؛ چون در عرف به داماد، «ابن» می‌گویند. به عبارت دیگر همان‌گونه که حسنین﵈ حقیقتاً فرزندان پیامبر خداﷺ نیستند و حکما فرزندان پیامبر نامیده شدند امام علی نیز حکماً در «أبناءنا» داخل است؛ دهلوی و آلوسی نیز این مناقشه را آورده‌اند.

۱۹-٤. اگر امام علی مشمول «انفسنا» باشد به دلیل رابطه نسبی و دینی ایشان با پیامبر خداست و هرگز لازمه آن مساوات نیست.

۲۰-٤. مساوات امام علی با پیامبر خدا در جمیع صفات از جمله در خصائص النبی به اتفاق باطل است؛ مساوات در برخی از صفات هم در موضوع ما کارساز نیست؛ چون، کاملاً آشکار است که مساوی با برخی از اوصاف کسی همانند پیامبر که افضل و اولی بالتصرف است موجب افضلیت و اولی به تصرف برای مساوی ایشان (یعنی امام علی﵇) نخواهد شد؛ دهلوی و آلوسی نیز همین مناقشه را مطرح کردند.

۲۱-٤. اگر آیه، دلالت بر اولویت بر تصرف [مقام ولایت و امامت] امام علی﵇ داشته باشد

---

۱. اسناد و مدارک این حدیث را در فصل قبل در ارزیابی اصل هفتم از اصول فریقین ملاحظه کردید.

باید ایشان در زمان پیامبر خدا نیز چنین باشند که به اتفاق باطل است و امامیه نیز به آن ملتزم نیست و اگر وقتی از اوقات باشد ـ افزون بر آن‌که در دلیل مدعی چنین قیدی نیست ـ برای او سودمند نخواهد بود. چون اهل‌سنت نیز، امامت حضرت امیر را در وقتی از اوقات پذیرفته‌اند؛ شبیه به این مناقشه در عبارات دهلوی و آلوسی نیز آمده است.

۲۲-٤. ناگفته نماند رخداد مباهله بر این حقیقت دلالت دارد که حاضران محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر خدا بودند و پیغمبران از محبت و بغض نفسانی معصومند.

۲۳-٤. اساس استدلال امامیه از این آیه برگرفته از اهل‌سنت است که در برابر نواصب اقامه کرده‌اند و اِلّا تقریر شیعه از یک سو، نابسامان و پریشان است و از سوی دیگر، به این استدلال رنگ و بوی غلو داده تا آن را در برابر اهل‌سنت درآورد.

۲٤-٤. مراد از «انفسنا» فقط، خود پیامبر خدایند.

۲۵-٤. این‌که امامیه می‌گوید: کسی خود را دعوت نمی‌کند، سخنی ناسنجیده و نابخردانه است؛ چون شواهد قرآنی و عرفی فراوانی برخلاف آن است. آلوسی نیز آن را هذیان من القول می‌نامد.

۲٦-٤. اگر امام علی﵇، مصداق «انفسنا» باشد، «انفسکم» مصداق نخواهد داشت؛ چون، کافران در صیغه «ندع» شرکت دارند برخلاف آن‌که مصداق «انفسنا» خود پیامبر باشند؛ در این صورت، مصداق «انفسکم» خود کافران خواهد بود که بناست در مباهله حضور یابند.

۲۷-٤. «نفس» در آیات قرآن به معنای قریب، هم نسب، هم دین، هم کیش آمده [ولابد «انفسنا» در آیه نیز به یکی از این معانی است].

۲۸-٤. رابطه حضرت امیر با رسول خداﷺ در پیوند نسبی، خویشاوندی، دامادی، اتحاد دینی، هم‌کیشی و کثرت معاشرت و الفت در سطحی قرار داشت که پیامبر خدا در حق او فرمود «**علیّ منّی و انا من علی**» پس چه‌بسا به همین دلیل، ایشان را «انفسنا» نامیدند ولی هرگز لازمهٔ آن مساوات از جمله مساوات در ولایت نیست چه این‌که از آیات قرآن نیز، چنین لازمه‌ای از کلمه «انفس» دریافت نمی‌شود.

ابطال مناقشه‌ها با تکمیل پاسخ‌های امامیه: مناقشه‌های ثناءالله مظهری همانند مناقشه‌های دهلوی است؛ و چه‌بسا هر دو از یک منبع گرفته‌اند بدون آن‌که آن را ذکر کنند، دیدگاه آلوسی و

فرد دیگری به نام خواجه نصرالله هندی در کتاب السیوف المشرقة و مختصر الصواقع المخرقة[1] نیز تکرار اقوال آنهاست؛ پاسخ‌های امامیه به‌ویژه پاسخ مشروح میرحامدحسین به مناقشه‌های دهلوی که جامع مناقشه‌ها ثناءالله و آلوسی و خواجه نصرالله هندی است برای ابطال این اقوال کفایت می‌کند و نیاز به تکرار ندارد. ما نیز در ارزیابی اصل هفتم از اصول فریقین با ادله متعدد اثبات کردیم تنها مصداق و معنای «انفسنا» بنا به ظاهر آیه، اتفاق اهل‌بیت و اجماع صحابه، امام علی‌علیه‌السلام است و نیز به تفصیل سایر دیدگاه‌ها را دربارهٔ معنای «انفسنا» برشمردیم و آنها را با ادلهٔ گوناگون ابطال کردیم؛ پس، مناقشه ثناءالله، دهلوی و آلوسی در بند هفدهم و هیجدهم، بیست و چهارم و بیست و هفتم، باطل است.

باز در همان ارزیابی اصل هفتم، احادیث فراوانی از نبی مکرم اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله از منابع سنی نقل کردیم که معنای «انفسنا» را به همانند خود ما، بمنزلهٔ جان ما تأیید می‌کرد و تحکیم می‌بخشید؛ بر این اساس، مناقشه‌های اینان در بند نوزدهم و بیست و هشتم نیز خطا و مردود است.

قول اینان در بند بیست و دوم که حاضران در مباهله را محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر خدا می‌دانند به ضمیمه مناقشه بیست و چهارم که «انفسنا» را پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله قلمداد می‌کنند همان قول زمخشری است؛ دراین‌باره نیز در ارزیابی اصل هفتم به تفصیل بحث و نقاط ضعف آن را برشمردیم.

مناقشه بیست و پنجم اینان نیز در ارزیابی بند نهم از ارزیابی مناقشه‌های فخررازی و ابوحیان اندسی با ادلهٔ متعدد ابطال شد؛ سایر مناقشه‌های اینان نیز با پاسخ‌های امامیه ابطال شده‌اند. تنها چند مناقشه است که چه‌بسا نیاز به بررسی و ارزیابی بیش‌تر دارند که به ترتیب عبارتند از شماره ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۶ و ۲۸.

در بند هیجدهم می‌گویند: حضور امام علی‌علیه‌السلام در مباهله تحت «أبناءنا» است؛ چون در عرف به داماد، فرزند می‌گویند، این معنا در آیه مباهله خطاست؛ چون، **اولاً:** همان‌گونه که ـ در فصل چهارم در ارزیابی اصل هفتم از اصول فریقین و نیز در همین گفتار در ارزیابی مناقشهٔ نهم فخررازی و ابوحیان ـ گفتیم، هیچ اثری از این قول در روایات نبوی و احادیث اهل‌بیت و اقوال صحابه و تابعین به چشم نمی‌خورد؛ هرگز آنان امام علی‌علیه‌السلام را معنا یا مصداق «أبناءنا» محسوب نکرده‌اند. هرگز پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله امام علی‌علیه‌السلام را به‌عنوان «ابن» خود نخوانده‌اند، بلکه ایشان را در چند مورد جان خود نامیده‌اند. مانند این حدیث نبوی که چند بار نقل شد و حضرت در آن فرمود: «**لینتهین بنو ولیعه او**

---

۱. ر.ک: خواجه نصرالله، السیوف المشرقة، المقصد الرابع، ص۴۷۶-۴۷۷.

لأبعثنَّ الیهم رجلاً کنفسی ـ یعنی علی بن ابی طالب...» **ثانیاً:** در این فرض، کاربرد «انفسنا»برای تأکید خواهد بود که خلاف اصل است؛ چون، تعابیر «فنبتهل و فنجعل» برای حضور پیامبر اکرمﷺ کافی است؛ **ثالثاً:** مفاد روایت حاکم نیشابوری از پیامبر اکرمﷺ نیز که بر آن ادعای تواتر می‌کند و می‌گوید: حضرت فرموده‌اند: «**هولاء أبناءنا ونساءنا وانفسنا**»[1] و یا حدیث صحیح نبوی از سعد بن ابی وقاص که فرموده است: «**اللهم هولاء اهلی**»[2] دلالت بر این دارد که «انفسنا» شخص پیامبر خدا نیستند تا امام علی‌علیه‌السلام را جزو «أبناءنا» محسوب کنیم، **رابعاً:** اگر دلیلی استوار بر این معنا دلالت می‌کرد که امام علی‌علیه‌السلام مصداق «أبناءنا» هستند، اهل‌سنت دربارهٔ معنای اختلاف نمی‌کردند؛ **خامساً:** بنابر قول اینان لابد اگر پیامبر خداﷺ داماد دیگری هم داشتند به مباهله می‌آوردند؛ در این صورت آیا حضور در مباهله به دلیل دامادی فضیلتی ـ چه رسد به فضیلتی بزرگ ـ برای اوست و جزو محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر خداﷺ محسوب می‌شود؟! چون اینان در بند بیست و دوم حضور در مباهله را فضیلتی بزرگ و حاضران را محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر اکرم می‌دانند؛ **سادساً:** اگر ملاک حضور داماد در مباهله به دلیل خویشاوندی است چرا حضرت رسول، عموی خود، عباس را نیاوردند وی که به خویشاوندی و نسب به پیامبر خدا نزدیک‌تر است و اگر ملاک آن خویشاوندی نیست بلکه تجانس و تشابه در دین و آیین است چرا رسول خدا، فقط امام علی‌علیه‌السلام را آوردند؛ و اگر ملاک، دامادی یا تشابه در دین با شرط سبقت در ایمان است مخالف قول عرب خواهد بود ـ که ملاک اینان برای معنای «انفسنا» است ـ چون در عرف، هیچ شرطی برای این‌که داماد را فرزند بنامند وجود ندارد.

نقد مناقشه دربارهٔ ولایت امام علی‌علیه‌السلام در عصر رسول خداﷺ: مناقشه بیست و یکم اینان و همین‌طور پاسخ آن درباره دلالت آیه بر اولویّت در تصرف امام علی‌علیه‌السلام در زمان پیامبر بسی کهن است و به قبل از شیخ طوسی می‌رسد؛ اینان به جای آن‌که پاسخ‌ها را ارزیابی کنند دوباره مناقشه را تکرار می‌کنند. به‌طور نمونه فخررازی (م/٦٠٦ق) نیز دقیقاً همین مناقشه را نسبت به استدلال امامیه به آیات ولایت (مائده/٥٥ و ٥٦) تقریر کرده و می‌گوید:

«إنّ علی بن ابی طالب کرّم الله وجهه ماکان نافذ التصرف حال حیاة الرسول، فلم یبق اِلّا ان تحمل الایة علی أنّها تدل علی أنّ علیّاً سیصیر اماماً بعد ذلك، ومتی قالوا ذلك فنحن نقول

---

۱. حاکم نیشابوری، معرفة علوم الحدیث، ص۵۰.

۲. مسلم، صحیح مسلم، ج٤، ص۱۸۷۱ ح۲٤۰٤ و سایر منابع که در گفتار اول فصل دوم ذکر شد.

بموجبه ونحمله علی امامته بعد ابی بکر و عمر وعثمان، اذ لیس فی الآیة علی تعیین الوقت».[۱]

ولی شیخ طوسی (م/٤٦٠ق) قبل از فخررازی و دیگران این مناقشه را ذکر و به دو صورت پاسخ داده است و می‌گوید:

«قلنا: مِن أصحابنا من قال: إنّه کان اماماً ولکن لم یأمر لوجود النبیﷺ وکان وجوده مانعاً من تصرّفه، فلمّا مضی النبیﷺ قام بما کان له. ومنه من قال ـ وهو الذی نعتمده ـ أنّ الآیة دلت علی فرض طاعته واستحقاقه للامامة وهذا کان حاصلاً له واما التصرّف فموقوف علی ما بعد الوفاة کما یثبت استحقاق الامر لولی العهد فی حیاة الامام الذی قبله و ان لم یجزله التصرف فی حیاته... وقد استوفینا الکلام علی الآیة فی کتب الامامة...».[۲]

برخی از مفسران شیعه مانند ابوالفتوح رازی، نهاوندی، سید عدنان خباز، محمدحسین مظفر قول اول را پذیرفته‌اند[۳] و برای آن از احادیث و ادلهٔ دیگر دلیل آورده‌اند؛ مانند حدیث نبوی وزارت که می‌فرماید: «**انت منی بمنزلة هارون من موسی**» با تنظیر هارون در زمان موسی که مفترض الطاعة بوده ولی در طول ولایت حضرت موسی است و نیز حدیث ولایت که می‌فرماید: «**إنّ علیّا منی وأنا منه وهو لیّکم بعدی**» که مراد در آن بعدیّت رتبی است و حدیث غدیر که می‌فرماید: «**من کنت ولیّه فعلي ولیّه**» که دلالت بر ولایت امام علی‌ؑ در عصر رسول اسلامﷺ دارد.

جمعی دیگر قول دوم را ترجیح آن را شرح و بسط داده‌اند.[۴] این مناقشه و پاسخ امامیه به آن به تفصیل در فصل پنجم کتاب هفتم از این سلسله، نقل و سپس در فصل ششم همان کتاب ارزیابی شدند.

پاسخ به اتهام‌های دهلوی: اتهام دهلوی در مناقشه بیست و سوم ضعیف و نخ‌نماست؛ ما در اصل هفتم از اصول امامیه، استدلال حدود چهل نفر از علمای امامیه را از ابن‌جریر طبری شیعی در اوایل قرن چهارم تا عصر حاضر نقل کردیم؛ هر کس آنها را ملاحظه کند خواهید دید، نابسامانی و پریشانی در آنها نیست؛ ابوهاشم جبائی (م/۳۲۱ق) نیز که قول امامیه را نقل و نقد

---

۱. فخررازی، مفاتیح الغیب، ج۱۲، ص۲۸؛ همو، الاربعین فی اصول الدین، ج۲، ص۲۹۸.
۲. طوسی، التبیان، ج۳، ص٥٥٨.
۳. ر.ک: ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج۷، ص٣٤؛ نهاوندی، نفحات الرحمن، ج۲، ص۳۵۹؛ عدنان خباز، میثاق الامامة، ص٩٦-٩٧؛ مظفر، دلائل الصدق، ج٤، ص٣٠٤.
٤. ر.ک: عاملی، الوجیز، ج۱، ص۳۸۷؛ شبر، الجوهر الثمین، ج۲، ص۱۸۸؛ مکارم شیرازی، الأمثل، ج٤، ص٢٦.

کرده ـ و در همین گفتار ملاحظه کردید ـ حکایت از این دارد که قول امامیه بین علما رایج و معروف بوده است، بلکه اگر اندکی عمیق‌تر بنگریم، امامیه، قول به افضلیت اهل‌بیت از آیه مباهله به‌طور عام و افضلیت امام علی از «انفسنا» را به‌طور خاص از اهل‌بیت معصوم گرفته است؛ این حقیقت غیر قابل انکار است؛ دراین‌باره کافی است روایات اهل‌بیت به‌ویژه محاجّه امام رضا علیه السلام (م/۲۰۳ق) را با مأمون عباسی و نیز با علمای اسلام که در اواخر قرن دوم و یا ابتدای قرن سوم رخ داده ملاحظه کنیم تا مشخص شود اتهام دهلوی به امامیه درباره نابسامانی استدلال و غلو در دیدگاه امامیه کاملاً بی‌اساس است؛ این محاجّه به تفصیل در گفتار اول از فصل دوم و به اجمال در آغاز همین گفتار نقل شد.

دهلوی شگفتانه، دیدگاه امامیه را درباره افضلیت امام علی علیه السلام از آیه مباهله، غلو می‌داند ولی خودش ناخواسته به همین غلو مبتلاست؛ چون در مناقشه بیست و دوم می‌گوید: «حاضران عزیزترین و محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند» ـ که در واقع قول زمخشری (م/۵۳۸ق) و پیروان اوست ـ و نیز چنین تصریح می‌کند:

> «پیغمبران از محبت و بغض نفسانی معصومند و این عزت ایشان لابد بحسب دین و تقوا و صلاح خواهد بود».[1]

نتیجهٔ قول وی از این دو مقدمه، همان قول امامیه است که می‌گوید: آنان که نزد پیامبر خدا، عزیزترین و محبوب‌ترین‌اند نزد خدا افضل و برترین‌اند. چون نزاع امامیه با اهل‌سنت بر سر افضلیت و فضیلت است، بنا به قول دهلوی، اهل‌سنت برخلاف نواصب، منکر فضیلت حاضران در مباهله نیستند بلکه منکر افضلیت آنانند و امامیه قائل به افضلیت‌اند و دهلوی آن را غلو می‌نامد؟!

ابطال مناقشه دربارهٔ مصداق «انفسکم»: مناقشه بیست و ششم دهلوی نیز می‌گوید: اگر حضرت امیر را مصداق انفسنا قرار دهیم از جانب کفار در «انفسکم» کدام کس را مصداق انفس کافران قرار دهیم ـ باطل است؛ وی در این‌جا از دو جهت دچار غفلت شده یا تغافل می‌ورزد؛ از یک جهت، اگر اسقف نجران فردی از اقربا و یا غیر اقربای خود را که به قدری به وی نزدیک که بمنزلهٔ جان او محسوب شود به مباهله می‌آورد و می‌گفت: او عزیزترین افراد و مصداق «انفسکم»

---

۱. دهلوی، تحفه اثنی عشریة، ص۴۱۱.

است؛ آیا رفتار او خلاف شرط قلمداد می‌شد؟! افزون بر آن، دهلوی که در این مناقشه می‌گفت: کفار در صیغه «ندع» شرکت دارند؛ پس، حضور اسقف بنا به قول وی در «ندع» است و نیازی به «انفسکم» نیست درباره پیامبر خدا هم همین حکم جاری است؛ اگر رسول خداﷺ در «ندع» شرکت دارند نیازی به «انفسنا» نیست و این خلاف نظر او در مناقشهٔ بیست و چهارم است؛ پس، باید مصداق «انفسکم» غیر از اسقف و «انفسنا» غیر از رسول خدا باشد. از جهت دوم، اینان پیامبر خداﷺ را مصداق «انفسنا» می‌دانند و ناگزیر امام علی‌علیه‌السلام را جزو «أبناءنا» محسوب کرده می‌گویند: در عرف به داماد، فرزند گفته می‌شود؛ لیکن، این قول از چند نظر خطا و غیر قابل دفاع است و در ارزیابی مناقشه هیجدهم اینان در همین جا ملاحظه کردید.

ابطال توجیه‌ها دربارهٔ حدیث نبوی «عليّ منّی وأنا منه»: آخرین مطلب دربارهٔ ارزیابی توجیهی است که که دهلوی در مناشقه بیست و هشتم دربارهٔ حدیث مشهور نبوی «علي منّی وأنا من عليّ» آورده و می‌گوید: این تعبیر بر اثر رابطه نسبی، دامادی، کثرت معاشرت و... بوده است لیکن این توجیه باطل است چون؛ **اولاً**: همان‌گونه که ابن‌تیمیه در جواب نقضی این حدیث گفت ـ و در محور اول از ارزیابی مناقشه‌های ابن‌تیمیه در همین گفتار ملاحظه کردید ـ شبیه به همین تعبیر از رسول خداﷺ دربارهٔ انصار و شخصی به نام جلیبیب نقل شده است آیا رابطه رسول خدا با انصار و جلیبیب، رابطه نسبی و دامادی و... بوده است؟ **ثانیاً**: رابطه نسبی، دامادی، هم کیشی و کثرت معاشرت و... تنها موجب می‌شود پیامبر خداﷺ درباره امام علی‌علیه‌السلام بفرماید «علیّ منی» مانند قول حضرت ابراهیم که می‌فرماید: ﴿... **فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي**...﴾ (ابراهیم/۳٦) ولی حضرت افزون بر آن فرموده است: «**وأنا منه**» که مطابق با احادیث دیگر پیامبر خداست که امام علی‌علیه‌السلام را «نفس و جان» خود دانسته‌اند ـ و در همین بحث، آن را ملاحظه کردید ـ تنها در این صورت، معنا و مصداق «انفسنا» در آیه، امام علی‌علیه‌السلام و لازمه آن مساوات حضرت با پیامبر خداست؛ بر این اساس باز قول دهلوی که می‌گوید: صرف پیوند نسبی، دینی، کثرت معاشرت و... موجب شده تا «انفسنا» بر امام علی‌علیه‌السلام تطبیق شود، خطا و باطل است.

ثالثاً: بر فرض که قول دهلوی درست باشد که می‌گوید: پیوند نسبی، دینی، کثرت معاشرت و... امام علی‌علیه‌السلام با رسول مکرم اسلامﷺ در سطحی بود که موجب شد پیامبر خداﷺ درباره امام علی‌علیه‌السلام بفرماید: «**علی منّی وأنا من علي**» ولی دهلوی مشخص نمی‌کند معنای این کلام حکیمانه و معصومانه چیست. به عبارت دیگر، حکمت صدور این کلام بحثی است و معنای آن

بحث دیگری است؛ درک این معنا اهمیت بسزا دارد که دهلوی آن را فرو گذاشته است.

در پایان اشاره‌ای کوتاه به دیدگاه دروزه (م/۱٤۰٤ق) کنیم که در مواجهه با قول شیخ طوسی می‌گوید: «والهوی الحزبی ظاهر البروز فی ذلك كله» این نوع مواجهه، عادت اوست که در تفسیر آیهٔ تبلیغ در جلد هشتم و تفسیر آیهٔ اکمال در جلد نهم نیز خواهید دید؛ چون وی نمی‌خواهد ادلهٔ دیدگاه‌های امامیه را تحلیل و نقد عالمانه کند ناگزیر چنین قضاوت می‌کند.

گفتار چهارم: بررسی و ارزیابی مناقشه‌های برخی از سلفیان معاصر در مواجهه با دیدگاه امامیه

مقدمه

معاصران ضد شیعه که نوعاً از تیرهٔ سلفیان به‌شمار می‌آیند، ابن‌تیمیه را پیشوای خود می‌دانند و در این مواجهه نیز دیدگاه وی را بدون هیچ تأملی به‌عنوان فصل الخطاب تلقی می‌کنند؛ شواهد این ادعا را خواهید دید. باز اینان به جای تأسی به سنت رسول الله ﷺ به ابن‌تیمیه تأسی می‌کنند که زبان به الفاظ رکیک می‌گشاید؛ وی در همان آغاز کتاب منهاج السنة که دربارهٔ نقد دیدگاه ابن‌مطهر حلی در کتاب منهاج الکرامة است، می‌نویسد:

«و هو من الذين لم يرد الله ان يطهر قلوبهم بل من اهل الجبت والطاغوت والنفاق وكان وصفه بالنجاسة والتكدير اولي من وصفه بالتطهير».[۱]

و نیز می‌نویسد:

«ولا ريب أنّ الرفض مشتق من الشرك والالحاد والنفاق لكن تارة يظهر وتارة يخفي».[۲]

و موارد فراوان دیگر که موجب شده ابن‌حجر در ترجمه ابن‌مطهر حلی درباره روش ابن‌تیمیه بنویسد:

«وكم من مبالغة لتوهين كلام الرافضي ادّته احياناً إلى تنقيص علي رضي الله عنه».[۳]

با آن‌که هرگز سنت و سیره رسول خدا ﷺ چنین نبوده است.[٤] نمونه‌هایی از تعابیر که گویی

---

۱. ابن‌تیمیه، منهاج السنة، ج۲، ص۱.
۲. ابن‌تیمیه، منهاج السنة، ج٤، ص۸.
۳. ابن‌حجر، لسان المیزان، ج۷، ص۵۲۸.
٤. ر.ک: بخاری، الصحیح، کتاب المناقب، ص۲۳ و کتاب الادب، ص۳۸؛ مسلم، الصحیح، کتاب الفضائل،

خود را موظف به دشنام و تفرقه می‌دانند در همین گفتار ملاحظه خواهید کرد؛ برخی از تعبیر دیگر آنان بدین شرح است: محمدباقر سجودی در ایام پیشاور درباره مؤلف کتاب شب‌های پیشاور می‌نویسد:

«فیاله من أحمق أبتر... وهو من الّذین أعمی الله أبصارهم وبصائرهم من الجملة».[۱]

عثمان خمیس نیز درباره کتاب المراجعات شرف‌الدین عاملی می‌گوید:

«وهذا لاشك أنّه كذب وزجّ اسم الشيخ سليم البشري في هذا الموضوع وهو منه براء فإنَّ الشيعة يحاولون التلبس على الناس».[۲]

در این میان ابومریم أعظمی در الحجج الدامغات گوی سبقت را از دیگران ربوده و در کیسهٔ خود هرچه از دشنام و اتهام بوده به شیعه به‌طور عام و به شرف‌الدین عاملی به‌طور خاص نثار کرده است. وی می‌نویسد:

«لوكان هناك جماعة تستحق أن توصف بأنّها أبناء الوزغ فهم الرافضة الضلال»، «الرافضة الملعونون»، «وهم بهذا مقتدون بأسلافهم من النصارى»، «فما أضعف عقول هولاء الروافض وما أحمقهم... وهى من أحط العقول وأشبهها بالأنعام».[۳]

تفصیل این اتهام‌ها و ناسزاگویی‌ها را در کتاب هفتم تا نهم این سلسله خواهید دید.

تعجب این‌جاست که أعظمی در آغاز کتاب الحجج این آیه شریفه را نقل می‌کند: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا**﴾ (احزاب/۷۰) تا به خواننده وانمود کنند که پژوهش آنان بر مدار تقوا و قول سدید است.[۴] آیا ناسزاگویی و افترا، نشانه تقوا الله یا مصداقی از قول سدید است؟!

از جمله روش برخی از اینان، کتمان پاره‌ای از ادله و منابع است و برخی را نیز تکذیب می‌کند تا راه خود را هموار سازند و بتوانند اتهام زنند و خواننده را سردرگم کنند. شواهد این ادعا را نیز در همین‌جا و در کتاب‌های بعدی با تفصیل بیش‌تر خواهید دید.

ص۲۸.

۱. سجودی، ایام پیشاور، ص٦٦.

۲. عثمان خمیس، شبهات الشیعة، سایت کتاب پدیا. البته این اتهام نخ‌نماست برای ابطال آن کافی است به تشیید المراجعات و تفنید المکابرات اثر سید علی حسینی میلانی ج۱، ص۱۲-۳۳ رجوع کنید.

۳. أعظمی، الحجج، به ترتیب ص٥٤، ۳٤۸، ۷٦۹، ۷۹۱ و ۷۹٤.

٤. أعظمی، الحجج الدامغات، ص۱۱.

یک: مناقشه‌های أعظمی، خالد حمزه و خطیب دربارهٔ تلقی افضلیت و امامت از آیهٔ مباهله

ابومریم أعظمی دراین‌باره می‌گوید:

«لا دلالة فی ذلك علی الامامة ولا علی الأفضلیّة بل علی الفضل فقط وهذا جهل منه [ای: من شرف الدین عاملی] فی تفسیر الآیة أو مغالطة فی ذلك ومن قبله قاله ابن‌المطهر الحلی وقد ردّ شیخ الاسلام ابن‌تیمیه فی منهاج السنة».

وی سپس کلام ابن‌تیمیه را نقل می‌کند.[۱] و همین‌طور خالد بن فوز حمزه که قول ابن‌تیمیه را با تلخیص آورده است.[۲]

محب‌الدین خطیب نیز که کتاب مختصر تحفهٔ الاثنی عشریه را تحقیق و بر آن تعلیق زده هیچ مطلبی نیفزوده و قول دهلوی را پذیرفته است.[۳]

بررسی و ارزیابی

پاسخ‌های امامیه به مناقشه‌های ابن‌تیمیه و دهلوی را در فصل چهارم ملاحظه کردید؛ اقوال ایندو در فصل پنجم نیز ارزیابی شد و نقاط ضعف آنها نمایان گردید، در این‌جا نیازی به تکرار آنها نیست.

دو: مناقشه‌های محمدسالم خضر، سالوس، سجودی و... دربارهٔ تلقی امامیه از «انفسنا»

محمدسالم خضر ابتدا می‌گوید: از این آیه خاطره‌ای دارم که فراموش نمی‌شود و آن احتجاج یکی از اهل‌سنت با یکی از علمای شیعه است. عالم شیعه گفت:

«الامام علی أفضل من الأنبیاء جمیعاً سوی محمد صلوات الله وسلامه علیه» و چون از او دلیل خواستند به «انفسنا» در آیه مباهله استناد کرد؛ در پاسخ به این عالم شیعی گفته شد: «لکنّ الله عزوجل قد قال فی کتابه المجید مخاطباً الکفار ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (التوبة/۱۲۸) فهل یقال بأن کفار مکه هم نفس رسول الله لانّ الله قد قال ﴿رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ﴾ عالم شیعی ساکت و از پاسخ عاجز شد».

---

۱. همو، الحجج الدامغات، ص۹۴-۹۵.

۲. ر.ک: پانوشت تفسیر الاشارات الإلهیة، ص۵۲.

۳. دهلوی، تحفه اثنی عشریة مع تحقیق وتعلیق محب الدین الخطیب، ص۱۷۲-۱۷۴.

وی پس از ذکر این خاطره می‌نویسد:

«وآية المباهلة لامستند فيها على ما يدّعيه الشيعة الاثني عشرية في موضوع الإمامة لعدة أسباب».[۱]

اسبابی که محمدسالم خضر و سایر همکیشان او آورده‌اند به سه دسته تقسیم می‌شود: مناقشه با ادلهٔ حلّی، با ادلهٔ نقضی و استلزامات باطل در قول امامیه؛ البته اصولاً اینان در هر سه دسته مقلدند و به اقوال دیگر استناد می‌کنند.

الف) مناقشه با ادلهٔ حلّی: ادلهٔ حَلّی اینان بدین شرح است، **اولاً**: می‌گویند:

«إنه على كثرة المعاني والمرادفات لكلمة «نفس» التي تستدل بها الإمامية على دلالة النص في خلافة علي بن أبي طالب لا يوجد معنى حقيقي أو مجازي يدل على الخلافة، ولكن ما استدل به على أهل السنة على أنّها تدل على دعوة النبيﷺ بحضوره بنفسه أو المقاربة في الدين أو النسب فهو مذكوره في اللغة موافقاً للدين».

سالم خضر سپس اقوالی را برای این معنا ذکر می‌کند؛ مانند قول دهلوی که می‌گوید: «انفسنا» خود پیامبر خدایند و نیز قول ابن‌تیمیه که با استناد به آیهٔ ﴿... **وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ**...﴾ (بقره/۸٤) می‌گوید: «فالمراد بالانفس الاخوان: امّا فی النسب وإمّا فی الدّین»[۲] دکتر علی احمد سالوس نیز همین قول را از ابن‌تیمیه نقل کرده وی در بخش دیگر از کلام خود دیدگاه زمخشری را نیز نقل و هر دو را صواب می‌نامد؛[۳] ابوعبدالرحمن بغدادی نیز قول ابن‌تیمیه را به تفصیل نقل و به‌طور کامل آن را می‌پذیرد؛[۴] محمدسالم خضر در بخش دیگری از کلام خود حضور اهل‌بیت در مباهله را باز با استناد به قول ابن‌تیمیه، امری عاطفی قلمداد می‌کند.[۵]

ثانیاً: دلیل حَلّی دیگر از سجودی است؛ وی کتاب روزهای پیشاور را در نقد کتاب شب‌های پیشاور سلطان الواعظین نوشته که متأسفانه پر از ناسزاگویی و هتاکی است. وی در این‌باره می‌گوید: لفظ «زنان» و «پسران» و «خودمان» جمع است درحالی‌که فاطمه یک زن و حسن و

---

۱. خضر، ثم ابصرت الحقيقة، ص۱۸۵-۱۸۷.
۲. همو، ثم أبصرت الحقيقة، ص۱۸۸-۱۹۰.
۳. ر.ک: سالوس، مع الاثنی عشریة، ص٦۳-٦٤.
٤. بغدادی، الجواهر البغدادية، ج۳، ص٤٧٤-٤٧٥.
۵. ر.ک: خضر، ثم أبصرت الحقيقة، ص۱۹۰.

حسین دو پسر و علی و رسول الله دو مرد بودند و زبان عربی برای جمع دو نفر، لفظ خاص خود دارد. پس آیه بر افرادی بیش از این ۵ نفر یا دست‌کم بر ۹ نفر دلالت دارد و به نظر ما، آیه برای همه عصرها و همه زمان‌ها و خطاب به همهٔ مردم است! و اجازهٔ مباهله با کفار را می‌دهد!»[۱]

سجودی باز در پاسخ به سلطان الواعظین که می‌گوید: «آیه مباهله دلیلی است بر این‌که پیامبر و علی‌علیهما‌السلام یک روح در دو بدن بودند» می‌نویسد:

«یک بار جواب دادم که این اختصاص به علی و فاطمه و حسن و حسین ندارد. اگر حضرت محمد یک بار خالد را امیر لشکر کرد، نباید نتیجه بگیریم که غیر از او، امیر دیگری نیست. اگر یک بار علی را با خود به مباهله برد، نباید نتیجه بگیریم که در دورهٔ بعدی غیر از علی کس دیگری را نمی‌برد؛ دلیل ما این است که «نساءنا» جمع است، اما شما می‌گویید: فقط دربارهٔ فاطمه است.

مگر شما نمی‌گویید: «حق مع علی و علی مع حق». خب نتیجه بگیرید که الله (حق) و علی هم یک روح هستند در دو بدن. علی اللهی‌ها با همین دیدِ داعی، به این حدیث نگاه کردند و علی را الله دانستند».

وی درباره احادیثی که در منابع اهل‌سنت نقل شده و دلالت به خلقت پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علی‌علیه‌السلام از طینت واحد و شجرهٔ واحد دارد می‌گوید:

«سلطان الاعظین» این‌جا بیش از ده حدیث جعلی در حق علی روایت کرده که هیچ کدام سند درستی ندارد یا دروغ است![۲] این شیوهٔ ناپسند، عادت این مرد است که فرق حدیث صحیح و غیر صحیح را نمی‌فهمد».

ثالثاً: سجودی در پاسخ به سلطان الواعظین که با استناد به آیه مباهله می‌گوید: چون پیغمبر افضل بر انبیاء است، علی هم افضل از آنها است... چنین جواب می‌دهد:

«با وجود این، نمی‌دانیم چرا قرآن این حرف مستدل و منطقی را قبول ندارد و ذکری از علی در قرآن نیست! حدیث‌هایی هم که آورده، همه دروغ است؛ از جمله حدیث منقول از پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌فرماید: «**من أراد ینظر الی آدم فی علمه وإلی نوح فی تقواه و... فلینظر إلی علي**» چون ناقل آن، کنجی شافعی شیعی است».[۳]

---

۱. سجودی، روزهای پیشاور، ص۵۰.
۲. سجودی، روزهای پیشاور، ص۱۵۵.
۳. همو، روزهای پیشاور، ص۱۵۵-۱۵۶.

وی نسبت به متن حدیث نیز مناقشه‌هایی آورده است.[۱]

ب) مناقشه با ادلهٔ نقضی: ادلهٔ نقضی اینان نیز بدین شرح است: اولاً: محمدسالم خضر با استناد به آیه ۱۲۸/توبه که ذکر شد می‌گوید:

«وفي هذه الآية حجة بالغة على من يستدل بقوله تعالى «انفسنا» على معنى المماثلة والتطابق، فهذه الآية تتكلم عن رسول الله وعن كفار مكة، وتقول «من أنفسكم» فمن ذا الذي يقول بأنّ نفس رسول الله ونفس كفار مكة ـ عياذاً بالله ـ؟!!

وهنا تظهر المزاجية في تفسير آية المباهلة حين يتجاهل علماء الشيعة كل هذه النصوص ثم يأتون إلى هذه الآية الكريمة فيبالغون في معناها إلى حد قولهم بأنّ علياً هو نفس محمد عليه الصلاة والسلام سوى النبوة! ولعلي أشير هنا إلى رواية شيعية تبين أنّ إطلاق لفظ أنفسنا على الأخ أو القريب أو أرباب الفئة الواحدة، شيء متعارف عليه بين العرب؛ عن أبي عبد الله عليه السلام قال: بعث أمير المؤمنين عليه السلام عبد الله بن العباس إلى ابن الكواء وأصحابه، وعليه قميص رقيق وحُلّة، فلما نظروا إليه قالوا: يا ابن عباس، أنت خيرنا في أنفسنا وأنت تلبس هذا اللباس...»[۲] (کلینی، الکافی: ج٦، ص٤٤١).

ثانیاً: دلیل نقضی دیگر از ابوعبدالرحمن بغدادی است که با تفصیل بیش‌تر کوشیده موارد نقضی از قرآن و روایات فریقین پیدا کند، وی می‌گوید:

«ان الآية الكريمة المباركة تبين فضيلة عظيمه لعلي وفاطمه والحسن والحسين ولكن لايلزم منها ان يكون علي هو نفس الرسول اى عينه، وله ما لرسول الله صلى الله عليه وآله. فقد وردّ فى القرآن الكريم آيات تدل على انّ المؤمنين نفس رسول الله صلى الله عليه وآله كذلك، لا يقول احد إنّهم نفس رسول الله صلى الله عليه وآله اى عينه ولهم ما لرسول الله صلى الله عليه وآله».

وی سپس مانند همکیشان خود به آیه ۱۲۸ سوره توبه و نیز به این آیه که می‌فرماید: ﴿**لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ**...﴾ (آل‌عمران/١٦٤) استناد و می‌گوید:

«فالآيات الكريمات مصرّحة بان النبى صلى الله عليه وآله من نفس المؤمنين. وقال تعالى: ﴿**لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَٰذَا إِفْكٌ مُبِينٌ**﴾ (نور/١٢) فالآية صريحة في أنّ المؤمنين نفس واحدة، وقال تعالى: ﴿**فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**﴾ (نور/٦١) فالرسول صلى الله عليه وآله مخاطب بالآيةَ قطعا،

---

۱. همو، روزهای پیشاور، ص۱۵٦-۱۵۸.

۲. خضر، ثم أبصرت الحقيقة، ص۱۸۹.

وكان اذا دخل الى بيته سلَّم على زوجاته، فيلزم من الآية الكريمة المباركة ان زوجات رسول الله ﷺ نفس رسول الله ﷺ».

وی سپس حدیثی را از صحیح بخاری (ج٦، ص١١٩) نقل کرده که پیامبر خدا ﷺ بر همسران خود سلام کرده می‌کردند و آنان پاسخ می‌دادند و همین‌طور این حدیث با سند شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار (ص١٦٢-١٦٣) که در آن أبی الصباح می‌گوید:

«سألت أبا جعفر ﷺ عن قول الله عزوجل ﴿**فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ**...﴾ (نور/٦١) فقال: «**هو تسليم الرجل على أهل البيت حين يدخل ثم يردون عليه، فهو سلامكم على أنفسكم**».

باز بغدادی همان قول خود را تکرار و می‌گوید:

«يلزم من هذا انّ كل ازواج رسول الله ﷺ بما فيهن عائشة وحفصة ورملة وام سلمة رضى الله عنهن هم نفسه لانه كان اذا دخل بيته سلّم عليهن جميعا».

بغدادی تا این‌جا ـ به گمان خود ـ از ادلهٔ نقضی بهره گرفت؛ وی برای پاسخ با ادلهٔ حلّی از دیدگاه ابن‌تیمیه، پیروی و کلام او را به صورت کامل نقل می‌کند که همراه با نقد آن ملاحظه کردید.

بغدادی در ادامه و پس از نقل کلام ابن‌تیمیه، می‌گوید: «ولقد مثلّ النبي ﷺ المؤمنين بالجسد الواحد» و سپس حدیثی از صحیح مسلم (ج٤، ص١٩٩٩) از پیامبر خدا ﷺ نقل می‌کند که فرموده‌اند:

«**مَثَلُ المُؤمنينَ في تَوَادِّهِم، وتَرَاحُمِهِم، وَتَعاطُفِهِم مَثَلُ الجَسَدِ إذا اشتَكَى مِنهُ عُضوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالحُمَّى**».

لابد وی با نقل این حدیث، در صدد کشف معنای «أنفسنا» در آیه مباهله است؛ پس، باید بنا به نظر او، این واژه را به معنای همهٔ مؤمنان دانست!

بغدادی کلام خود را بدین صورت پایان می‌برد:

«فاية المباهلة فيها فضيلة عظيمة لعلي والحسن والحسين وفاطمة ﷺ، ولكن لا يلزم منها ان يكونوا افضل من الكل، ولا ان يكون علي رضي الله عنه نفس رسول الله ﷺ اي عينه، وليس له ما لرسول الله ﷺ من الحقوق».

ومن باب الزام الرافضة نقول:

قال الله تعالى: ﴿**مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللهِ شَهِيدًا**﴾ (نساء/٧٩)، فهل يَقول الرافضة إنّ ما أصاب النبي ﷺ من سيئات

تكون من علي عليه السلام على اعتبار انه نفس رسول الله؟!!!»[۱]

ثالثاً: دلیل نقضی سوم از نظر اینان، قول شریف رضی است، محمدسالم خضر می‌گوید:

«اعترف أحد أقطاب الشيعة وهو الشريف الرضّي أنّ قوله تعالى «انفسنا» لا يعني أنّ علياً عليه السلام هو نفس رسول الله كما يقول الشيعة.

يقول الشريف الرضيّ في كتابه حقائق التأويل في متشابه التنزيل (ج٢، ص١١٣) في تفسير الآية الكريمة: «قال بعض العلماء: إنّ للعرب في لسانها أن تخبر عن ابن العم اللاصق والقريب المقارب بأنه نفس ابن عمه، وأنّ الحميم نفس حميمه، ومن الشاهد على ذلك قول الله تعالى ﴿**وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ**﴾ أراد تعالى: ولا تعيبوا إخوانكم المؤمنين، فأجرى الأخوة بالديانة مجرى الأخوة في القرابة، وإذا وقعت النفس عندهم على البعيد النسب كانت أخلق أن تقع على القريب السبب، وقال الشاعر: كأنا يوم قُرّى إنما نقتل إيانا.

أراد: كأنما نقتل أنفسنا بقتلنا إخواننا، فأجرى نفوس أقاربه مجرى نفسه، لشوابك العِصَم ونوائط اللُحَم وأطيط الرحم، ولما يخلج من القربى القريبة، ويتحرك من الأعراق الوشيجة...».

وبهذا يتضح أنه لاحجة لدى الشيعة في دعواهم أنّ في هذه الآية ما ينص على مساواة بين رسول الله وعلي عليه السلام وأرضاه، فلفظ (النفس) يُطلق في لغة العرب على البعيد النسب فإطلاقه على القريب من باب أولى، وليس في ذلك دلالة على الإمامة من قريب ولا بعيد!»[۲]

ج) مناقشه با ادلهٔ استلزامی: اینان می‌گویند قول به مماثلت و مساوات رسول خدا صلی الله علیه و آله با امام علی علیه السلام مستلزم امور باطلی است؛ چون **اولاً:**

أنّ النبي صلی الله علیه و آله لا يساويه أحد في أمور الدين لا علي ولا غيره، فأين مقام رسول الله وكماله البشري من سائر الناس؟ إنّ الإمام علياً نفسه لا يرتضي ما يقول الشيعة الإمامية عنه، والمنصف العاقل يدرك هذه القضية بكل وضوح؛ روى الكليني في الكافي (ج١، ص٨٩) أنّ أمير المؤمنين علياً علیه السلام سئل «يا أمير المؤمنين، أفنبيّ أنت؟، فقال: **ويلك، إنما عبد من عبيد محمد** صلی الله علیه و آله». يريد بذلك عبد الطاعة والخدمة لا عبد العبادة».[۳]

ثانیاً: قول امامیه مستلزم، غلو است؛ می‌گویند:

فهل بعد هذه الدلائل القرآنية وبعد هذه الرواية الشيعية من كلمة يقولها المغالى؛ وهل كمال علي بن أبي طالب البشري ككمال رسول الله البشري في نبوّته صلوات الله وسلامه عليه أو

---

۱. بغدادی، الجواهر البغدادية، ج٤، ص٤٧٢-٤٧٥.
۲. خضر، ثم أبصرت الحقيقة، ص١٨٩-١٩٠.
۳. خضر، ثم أبصرت الحقيقة، ص١٩١.

حتى قبل نبوّته؟!
هل يدّعي هؤلاء أنه لا فرق بين رسول الله قبل النبوة وبين علي بن أبي طالب، وأنّ النبوة حينما جاءت لم تجد فرقاً بين محمد عليه الصلاة والسلام وبين علي بن أبي طالب، لكن الاختيار وقع على محمد عليه الصلاة والسلام هكذا لحكمة ربانيّة لا نعلمها لا لكونه أكمل وأفضل وأشرف مقاماً وأعظم خُلقاً واستحقاقاً من علي بن أبي طالب؟!
وكأنّهم يقولون من حيث لا يشعرون أنّ الله عز وجل لم يصطفِ محمداً عليه الصلاة والسلام لتميزه عن سائر الخلق إذ أنّ علياً نفسه بالضبط لكن جاءت المشيئة الإلهية بأن يكون هو النبي وأن يكون عليٌّ وصياً له! رحماك ربي... إلى أي ضلالة يقودنا الغلو من حيث لا نشعر...».[1]

دکتر سالوس نیز، مساوات را غلو می‌داند.[2]

ثالثاً: از لوازم باطل دیگر از دیدگاه دکتر سالوس این است که می‌گوید:

«إنّ ولاية أمر المسلمين تحتاج إلى قدرات خاصة تتوافر في صاحبها، حتى يستطيع أن يقود الأمة بسلام، ويرعى مصالحها على الوجه الأكمل، والآية الكريمة لا تشير إلى شيء من هذا و لاتتعرض للخلافة على الإطلاق، وإنما تذكر الأبناء والنساء والأنفس في مجال التضحية لإثبات صحة الدعوى، وهؤلاء المذكورون من أقرب الناس إلى رسول اللهﷺ، وبهذا يتحقق للمعاندين صحة دعواه لتقديمه للمباهلة أقرب الناس إليه. وفرق شاسع بين مجال التضحية ومجال الإمامة، ففي التضحية يمكن أن يقدم النساء والصغار ولكنهم لا يقدمون للخلافة.[3]

وی سپس قول زمخشری را به‌طور کامل نقل می‌کند تا بر آن صحه گذارد و بر این فرق تأکید ورزد.[4]

رابعاً: سالوس در ادامه می‌گوید:

لو قلنا: أن الآية الكريمة تدل على أفضلية الإمام علیؑ فإن إمامة المفضول مع وجود الأفضل جائزة حتى عند بعض فرق الشيعة أنفسهم كالزيدية، وهذا لايمنعه الشرع ولا العقل، لأن المفضول بصفة عامة قد يكون أفضل بصفة خاصة فيما يتعلق بأمور الخلافة ومصلحة

---

۱. همو، ثم أبصرت الحقيقة، ص۱۸۵-۱۹۲.
۲. سالوس، مع الاثنى عشرية، ص٦٢.
۳. سالوس، مع الاثنى عشرية، ص٦٢؛ محمدسالم خضر نیز همین مضمون را آورده است (خضر، ثم أبصرت الحقيقة، ص۱۹۰)؛ البته هر دو، این مناقشه را از ابن‌تیمیه (منهاج السنة، ج۷، ص١٢٦) گرفته‌اند.
٤. سالوس، مع الاثنى عشرية، ص٦٤، وی در پاورقی قول علامه طباطبایی را از تفسیر المیزان (ج۳، ص٢٤٤) نقل می‌کند که تا حدودی شبیه قول زمخشری است.

المسلمین، وکان الرسول الکریم یولی الأنفع علی من هو أفضل منه.[۱]

بررسی و ارزیابی

ابتدا به نقاط ابهام و اشکال‌های مناظره‌ای که محمدسالم خضر حکایت کرده اشاره کنم، نمی‌دانیم چرا عالم شیعی که از وی یاد می‌کند متوجه مغالطه آشکار عالم سنی نشده تا به او بگوید: **اولاً**: آیا شما منکر وجود لفظ مشترک در قرآن هستید ـ که از آن با عنوان وجوه یاد می‌کنند و دانشمندانی مانند دامغانی دربارهٔ آن کتاب نوشته‌اند ـ اگر منکرید پس، هرگز در صلاحیت شما نیست تا دربارهٔ آیات قرآن اظهار کنید؛ چون یکی از شرایط مفسِّر، آگاهی کامل به علم لغت است. سیوطی در اتقان در النوع الثامن والسبعون فی معرفة شروط المفسر وآدابه می‌گوید:

«أحدها اللّغة... ولایکفی فی حقه معرفة الیسیر منها فقد یکون اللفظ مشترکاً وهو یعلم احد المعنیین والمراد الاخر».[۲]

شما درباره «انفسکم» در آیه ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ...﴾ (توبه/۱۲۸) می‌گویید: «فهل یقال بأن کفار مکه هم نفس رسول الله...» با آن‌که «انفسکم» در این‌جا غیر از «انفسنا» در آیه مباهله است؛ ایندو از باب وجوه‌اند که در لفظ مشترکند و در معنا متفاوت؛ آیه ۱۲۸ سوره توبه همانند آیه ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ...﴾ (آل‌عمران/۱٦٤) به این معناست: از جنس شما جامعه ایمانی یا جامعه انسانی ولی در آیه مباهله نمی‌توان آن را به این معنا دانست، اگر به این معنا می‌بود ابن‌تیمیه و قبل از او فخررازی و عبدالجبار و جبّائی و... پس از او ابن‌روزبهان و دهلوی و آلوسی و... آن را به همین سادگی معنا می‌کردند و برخی از آنان مانند ابن‌تیمیه و دهلوی دچار تهافت و حیرت نمی‌شدند، بلکه خود اهل‌سنت دست‌کم یازده معنا برای «انفسنا» برنمی‌شمردند و خود را از این اختلاف فاحش، نجات می‌دادند.

---

۱. همو، مع الاثنی عشریة، ص٦۳، وی در پانوشت می‌گوید: قال ابن‌قیّم الجوزیة تحت عنوان: «تولیة الرسول ﷺ الأنفع علی من هو أفضل منه» وبهذا مضت سنة رسول الله ﷺ، فإنه یولی الأنفع للمسلمین علی من هو أفضل منه، کما ولّی خالد بن الولید من حین أسلم علی حروبه لنکایته في العدو، وقدمه علی بعض السابقین من المهاجرین والأنصار. وکان أبوذر من أسبق السابقین وقال له: «یا أبا ذر، إنی أراك ضعیفاً، وأحب لك ما أحبه لنفسی، لا تؤمرن علی اثنین ولا تولین مال یتیم». وأمر عمرو بن العاص في غزوة ذات السلاسل، لأنه کان یقصد أخواله بنی عذرة، فعلم أنهم یطیعونه ما لایطیعون غیره للقرابة... إلخ (انظر أعلام الموقعین، ج۱، ص۱۱٤-۱۱۵).

۲. سیوطی، الاتقان، ج۲، ص٤۷۷.

ثانیاً: امامیه با صراحت می‌گوید: «انفسنا» به این معنا نیست که پیامبر خداﷺ و امام علی‌ؑ یک وجودند چون اتحاد محال است؛ خود محمدسالم خضر نیز نص عبارت شیخ طوسی را آورده که می‌گوید: «واذا جعله [یعنی علیؑ] مثل نفسه [یعنی، نبی اکرمﷺ] وجب ان لا یدانیه ولا یقاربه فی الفضل احد»، شیخ طوسی می‌گوید: «مثل پیامبر خدا و نه عین ایشان» پس نه تنها تنظیر «انفسنا» در آیه مباهله با «انفسکم» در آیه ۱۲۸/توبه خطاست بلکه معنایی که عالم سنی از این آیه گرفته و می‌گوید: «فهل یقال بأنّ کفار مکّه هم نفس رسول الله» خطا و در واقع مغالطه است.

اکنون به بررسی و ارزیابی مناقشه‌های اینان می‌رسیم.

۱. بررسی و ارزیابی مناقشه‌های حلّی: این بررسی و ارزیابی به ترتیب عبارتند از: **اولاً:** هر آن‌چه که اینان برای ادلهٔ حلّی با استناد به قول ابن‌تیمیه، زمخشری و دهلوی آوردند، باطل است که به تفصیل در پاسخ امامیه در فصل چهارم و در ارزیابی اقوال آنان در فصل پنجم ملاحظه کردید، نکتهٔ قابل توجه و عجیب این است که اینان، دلیل امامیه و نیز پاسخ‌های آنان را به دیدگاه‌های اهل‌سنت و به مناقشه‌گران دیده‌اند ولی باز دیدگاه اهل‌سنت و مناقشه‌گران را تکرار می‌کنند؛ اگر اینان در صدد بحث علمی و کشف حقیقت‌اند باید ادلهٔ امامیه و پاسخ‌های آنان را بیان و سپس ابطال کنند. ولی چنین نکرده‌اند!

ثانیاً: برخی از اینان مانند محمدسالم خضر و دکتر سالوس برای ابطال قول شیعه، دیدگاه زمخشری و ابن‌تیمیه و دهلوی را نقل کرده، آنها را صواب می‌بینند؛ با آن‌که اینان با یکدیگر اختلاف جدی دارند؛ ابن‌تیمیه «انفسنا» را امام علیؑ و زمخشری، پیامبر خداﷺ می‌داند؛ با این اختلاف هرگز نمی‌توان هر دو قول را صواب دانست.

افزون بر آن، نتیجهٔ قول زمخشری که همراهان پیامبر خدا را عزیزترین و محبوب‌ترین افراد نزد حضرت می‌داند، افضلیت اهل‌البیت است برخلاف ابن‌تیمیه که صرفاً قائل به فضیلت آنهاست.

ثالثاً: قول سجودی که می‌گوید: مباهله برای همه عصرها و زمان‌هاست باطل است؛ چون در اصل دوازدهم از اصول فریقین گفته شد، از نظر هر دو فریق حضور فرزندان و زنان در مباهله شرط نیست بلکه حضور دو نفر داعی کافی است؛ افزون بر آن، آیا از نظر سجودی ـ نعوذ بالله ـ پیامبر خداﷺ در مقام امتثال، خطا کردند که بیش از چهار نفر را نیاوردند؟! نکتهٔ دیگر در این‌جا تناقض‌گویی سجودی است؛ چون از یک سو، حضور اهل‌بیت در مباهله را می‌پذیرد و از سوی

دیگر، از قول محمد عبده پیروی می‌کند که حضور اهل‌بیت را با تمسک به الفاظ جمع در آیه منکر می‌شد و ملاحظه کردید.

گزینش افراد از ناحیه حضرت رسول خداﷺ برای مباهله حکیمانه بوده و خود حضرت بنا به حدیث سعد بن ابی وقاص فرمودند: «**اللهم هولاء اهلی**» آنان اهل‌بیت طهارت و محبوب‌ترین و نزدیک‌ترین افراد به حضرت بودند؛ پس، اگر دوباره، مباهله‌ای صورت می‌گرفت برخلاف ادعای سجودی باز همین افراد دعوت می‌شدند. دلیل سجودی نیز علیل است که می‌گوید: «دلیل ما این است که «نساءنا» جمع است اما شما می‌گویید: فقط درباره فاطمه است» چون **الف)** ما نگفتیم فقط درباره فاطمه است بلکه روایات متواتر فریقین و برخی با سندهای صحیح می‌گویند؛ **ب)** به چه دلیل بنا بوده مباهله‌های دیگری صورت گیرد و بر فرض به چه دلیل پیامبر خدا در مباهله‌های دیگر، زنان دیگری را می‌آوردند؟! **ج)** پیامبر خداﷺ چه کسانی را در فرض مباهله جدید به جای «أبناءنا» می‌آوردند؛ **د)** قیاس «علی مع الحق والحق مع علی» با معنای «انفسنا» مع‌الفارق و در واقع مغالطه است و بر کسی پوشیده نیست؛ چون ملاحظه کردید؛ امامیه می‌گوید: اتحاد محال است پس نباید گفت: امام علی‌علیه‌السلام و رسول مکرم اسلامﷺ یک وجودند.

رابعاً: مناقشه سوم سجودی نیز ضعیف و باطل است؛ چون، **الف)** اگر قرآن این حرف مستدل و منطقی را قبول نداشت «انفسنا» را نمی‌گفت و پیامبر اکرمﷺ نیز در مقام امتثال، فقط امام علی‌علیه‌السلام را نمی‌آوردند؛ **ب)** به چه دلیل باید نام خاص امام علی‌علیه‌السلام در قرآن باشد؟! ما به تفصیل در گفتار سوم از فصل اول دراین‌باره بحث کردیم و نیازی به تکرار آن نیست؛ **ج)** اگر سجودی می‌خواهد احادیث را دروغ یا ضعیف ارزیابی کند باید بتواند قاعده مسلَّم نزد علمای حدیث را که می‌گویند: «کثرت طرق جبران ضعف سند می‌کند» ابطال کند. درباره این قاعده و اقوال علما نسبت به آن نیز به تفصیل در گفتار اول از فصل اول بحث شد؛ براساس این قاعده و برخلاف نظر سجودی، حدیث نبوی «**من أراد أن ینظر إلی آدم...**» دروغ نیست؛ چون، این حدیث در منابع اهل‌سنت از چهار نفر از صحابه و بنا به قول برخی از حدیث‌پژوهان از هفت نفر از صحابه نقل شده است و در فصل چهارم در ارزیابی اصل هفتم ملاحظه کردید.

۲. بررسی و ارزیابی مناقشه‌های نقضی: تنظیر و قیاس محمدسالم خضر از «انفسنا» در آیه مباهله با «أنفسکم» در آیه ۱۲۸ سوره توبه از چند جهت باطل است و در آغاز ارزیابی‌ها در حکایت منقول از وی آوردیم و همین‌طور تنظیر و قیاس وی از معنای «انفسنا» در حدیث منقول

از امام صادق‌علیه‌السلام ـ در ماجرای مناظره عبدالله بن عباس با ابن‌الکواء و اصحاب وی ـ با معنای «انفسنا» در آیه مباهله نیز باطل است؛ چون وی با این تنظیر، چنین نتیجه گرفت: «انّ اطلاق لفظ انفسنا علی الاخ او القریب او ارباب الفئة الواحدة شیء متعارف علیه بین العرب» غافل از این‌که ابن‌تیمیه که قائل به همین معانی برای «انفسنا» بود ناگزیر ـ و چه‌بسا ناخواسته ـ از قول خود عدول کرد؛ افزون بر آن، قول وی فارغ از هشت مناقشه به تهافت رسید که در ارزیابی دیدگاه وی ملاحظه کردید.

در کلام بغدادی نیز همین تنظیرها و قیاس‌های باطل درباره «انفسنا» در آیه مباهله با کاربرد آن در سایر آیات و روایات به چشم می‌خورد؛ آیا بغدادی و امثال او منکر وجوه برای کاربرد کلمات در قرآنند ـ که باید بنا به اقتضای سیاق و سایر قراین معنا شود ـ؟ یا پاسخ‌های امامیه را به تلقی اهل‌سنت از «انفسنا» ندیده‌اند ـ که بسیار بعید است ـ ولی باز آنها را تکرار می‌کنند؟! آیا بغدادی با خود نیندیشیده که اگر معنای «انفسنا» در آیه مباهله، همانند معنای آن در آیات ۱۲۸/توبه، ۱٦٤/آل‌عمران، ۱۲ و ٦۱/نور ـ که مورد استناد اوست ـ می‌بود چرا پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله تنها امام علی‌علیه‌السلام را به‌عنوان مصداق «انفسنا» در مباهله آوردند و سایر مؤمنان دعوت نشدند، با آن‌که لفظ «انفسنا» جمع است و ظرفیت حضور سایر مؤمنان را دارد؛ بلکه اگر «انفسنا» به همان معنا در آیات دیگر می‌بود نیازی به ذکر «نساءنا» و حتی «أبناءنا» در آیهٔ مباهله نبود! آیا همین امور و چندین دلیل و شاهد دیگر که در ارزیابی مناقشه‌ها در همین باره گفتیم برای بطلان قول اینان و صحت ادعای امامیه کافی نیست؟!

قول پایانی بغدادی که می‌گوید: «فآیة المباهلة فیها فضیلة عظیمه... ولکن لایلزم منها ان یکونوا أفضل...» شبیه قول ابن‌تیمیه است و پاسخ آن در ارزیابی قول ابن‌تیمیه گذشت و همین‌طور آن‌چه که «من باب الزام الرافضه...» آورده دلالت بر این دارد که متأسفانه بغدادی از اساس دیدگاه امامیه را نشناخته با این وصف در صدد نقد و ابطال برآمده است؛ تنها در این‌جا در پاسخ به این «الزام» موهومی و در واقع مغالطه بغدادی اشاره کنم اگر دو نفر به قدری در اوصاف و کمالات به یکدیگر بسیار نزدیک شوند و با هم به‌گونه‌ای انس بگیرند که یکی از آنان با صداقت تمام بگوید: «او از من است و من از اویم»؛ همان‌گونه که پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره امام علی‌علیه‌السلام در روایات متواتر و در موارد متعدد فرمود: «علي منّی وأنا من علي» ـ و در ارزیابی اصل هفتم ملاحظه کردید ـ آیا هیچ عاقلی از این پیوند وثیق، تلقی بغدادی را می‌فهمد که می‌گوید: «فهل یقول

الرافضه إنّ ما اصاب النبی من سیئات تکون من علي علی اعتبار أنّه نفس رسول الله» یا آن‌که تلقی بغدادی را مغالطه می‌بیند؟! چون الزام بغدادی مبتنی بر اتحاد رسول خداﷺ با امام علی‌علیه‌السلام است که امامیه آن را با صراحت نفی کرده و می‌گوید: اتحاد محال است.

خامساً: پاسخ نقضی محمدسالم خضر با استناد به قول شریف رضی از چند جهت ضعیف و ناکارآمد است؛ چون **الف)** متأسفانه وی کلام شریف رضی را به‌طور کامل نقل نکرده است. شریف رضی ابتدا می‌گوید: مأمون، خلیفه عباسی از شخصی به نام نوشجایی دربارهٔ دلیل افضلیت امام علی‌علیه‌السلام پرسید. وی به او گفت: «فإنّ الله سبحانه جعل نفس رسوله و نفس علي واحدة» و چون مأمون مناقشه کرد و گفت: «انفسنا» به معنای خود رسول خداست، امام رضاعلیه‌السلام مناقشه وی را ابطال کردند؛ این حدیث به‌طور کامل در بخش روایات امامیه در گفتار اول از فصل دوم نقل شد؛ **ب)** شریف رضی پس از نقل این حدیث به تبیین افضلیت امام علی‌علیه‌السلام از «انفسنا» از دیدگاه دیگران ـ و نه از دیدگاه خود ـ می‌پردازد و با صراحت می‌گوید: «قال بعض العلما...»؛ **ج)** آن‌چه که شریف رضی از برخی از علما نقل کرده نیز حکایت از پیوند وثیق و عمیق رسول خداﷺ با امام علی‌علیه‌السلام دارد و چون تنها مصداق «انفسنا» در آیهٔ مباهله، امام علی‌علیه‌السلام است پس، این پیوند، بی‌مانند است و همین امر دلالت بر أفضلیت امام علی‌علیه‌السلام می‌کند؛ آن‌گاه با ضمیمه قاعده قبح تقدم مفضول بر فاضل، امامت امام علی‌علیه‌السلام را به اثبات می‌رساند و نتیجه آن ابطال قول محمدسالم خضر است که می‌گفت: «ولیس فی ذلك دلالة علی الامامة من قریب ولا بعید».

۳. بررسی و ارزیابی مناقشه‌های استلزامی: اینان در این‌جا نیز از قول ابن‌تیمیه پیروی کرده‌اند که می‌گفت: «هیچ کس مساوی رسول خداﷺ نیست و این ادعا امری ممتنع است» و برای تأیید آن، حدیث امام علی‌علیه‌السلام به نقل از کلینی را نقل کردند که البته راه به جایی نمی‌برند چون **الف)** این ادعا در ارزیابی دیدگاه ابن‌تیمیه نقل و ابطال شد از جمله در ناحیهٔ سلب گفتیم: دلیلی بر این ادعا نیست افزون بر آن امامیه نمی‌گوید: امام علی‌علیه‌السلام در همه شئون مساوی پیامبر خداست و در ناحیهٔ ایجاب مشخص شد، این ادعا اجتهاد در برابر نص ـ مانند ماجرای بنی وَلیعه که پیامبر خداﷺ، امام علی‌علیه‌السلام را «نفس» خود یا «کنفس» خود نامیدند ـ و باطل است.

حدیث منقول از کلینی نیز هیچ منافاتی با قول به مساوی ـ با در نظر گرفتن معنای درست آن ـ ندارد؛ قطعاً امام علی‌علیه‌السلام در رتبهٔ رسول خدا نیستند اما این بدان معنا نیست که وجود کمالات رسول خداﷺ در امام علی‌علیه‌السلام ممتنع است و اِلّا خداوند، تعبیر «انفسنا» را برای امام به کار

نمی‌برد. در واقع، امام علی﵇ بر اثر معرفت و ایمان بی‌نظیر به رسول خداﷺ و پیروی خاص از ایشان به این رتبه رسیدند و حدیث کلینی نیز آن را تأیید می‌کند. اگر گفتار دوم از فصل اول و نیز اقوال امامیه را ـ در اصل هفتم از اصول آنان ـ مرور کنیم این حقیقت را به وضوح می‌یابیم.

ثانیاً: دلیل دوم استلزامی آنان قول به غلو است، می‌گویند: امامیه از ادلهٔ قرآنی و روایی که ما افراد دربارهٔ معنای درست «انفسنا» آوردیم چشم می‌پوشند و آن را به‌گونه‌ای معنا می‌کنند که ـ هرچند ناخواسته ـ مستلزم غلو است، متأسفانه این قضاوت بر اثر کتمان حقایق از یک سو، و درک نادرست اینان از قول امامیه دربارهٔ «انفسنا» از سوی دیگر است؛ حقایقی که کتمان می‌کنند خطاها و ضعف‌ها و بلکه تهافت‌ها در ادله‌ای است که برای معنای «انفسنا» اقامه کرده‌اند، جملگی ادلهٔ اینان از ابن‌تیمیه و سپس دهلوی و دیگران است و بطلان آنها در فصل چهارم و پنجم به تفصیل و در همین گفتار به اجمال بیان شد؛ جالب است که خود محمدسالم خضر و سالوس که مدعی غلو در دیدگاه امامیه‌اند متوجه تهافت و در نتیجه ابطال قول خودشان هم نیستند و در ارزیابی ادلهٔ حَلّی ملاحظه کردید. درک نادرست اینان از «انفسنا» از این روست که در اقوال امامیه تأمل نکرده‌اند؛ ما قول نزدیک به چهل نفر از امامیه از قدما تا عصر حاضر را دراین‌باره ـ در اصل هفتم از اصول امامیه ـ نقل کردیم در آن‌جا ملاحظه کردید، امامیه برخلاف ادعای گزاف اینان که می‌گویند: «إنّ النبوة حینما جاءت لم تجد فرقاً بین محمدﷺ وبین علی بن ابی طالب... اذ اِنّ علیاً نفسه بالضبط لکن جاءت المشیئة الالهیة...» چنین تصریح می‌کنند: امام علی﵇ افزون بر طهارت و قداست نفس و سایر عوامل، تحت تربیت پیامبر اکرم از طفولیت[1] تا مراحل بعد به مقامی رسیدند که خداوند، ایشان را جان پیامبر خود نامید.

ثالثاً: استلزام باطل دیگری که دکتر سالوس برشمرده ـ و می‌گفت: «فرق شاسع بین مجال التضحیه و مجال الامامة» ـ خطاست؛ وی این تلقی را از ابن‌تیمیه گرفته است و سپس به نوعی با قول زمخشری تلفیق کرده که می‌گوید: «وهولاء المذکورون من أقرب الناس الی رسول الله...»؛ چون، **الف)** امامیه نمی‌گوید: عرصه مباهله به‌طور مستقیم عرصه امامت است بلکه از لازمهٔ معنای «انفسنا»، امامت حضرت علی﵇ـ را به دو صورت یکی مساوات و دیگری افضلیت ـ و از نقش حسنین﵈ در استجابت دعا، امامت آندو را اثبات کرده است؛ همان‌گونه که اهل‌سنت

---

۱. خود امام علی﵇ دربارهٔ نقش تربیتی پیامبر اکرمﷺ قبل از بعثت نسبت به ایشان می‌فرماید: «**لقد کنتُ أتَّبِعُهُ** [ای: رسول الله] **إتّباع الفَصیل أثَر اُمّه، یَرفع لِي في کلِّ یومٍ من أخلاقِه عَلَماً ویأمُرني بالإقتداء به...**».

از مجال مصاحبت ابوبکر با پیامبر اکرم در غار، صلاحیت خلافت وی را اثبات می‌کنند.

ب) برخلاف دیدگاه سالوس، همراهان پیامبر اکرمﷺ در مباهله «من اقرب الناس الی رسول الله» [با «من» تبعیضیه] نبودند بلکه «اقرب الناس الی رسول الله» بودند و اِلّا لازم بود پیامبر خداﷺ افراد دیگری که اقرب به ایشان بودند، بیاورند، چون بنا به قول سالوس، مباهله مجال جانفشانی است پس باید اقرب الناس را می‌آوردند؛ الفاظ آیه نیز جمع است و این ظرفیت را دارد؛ **ج)** پیش از این نیز گفتیم اگر سالوس قول زمخشری را می‌پذیرد باید به افضلیت همراهان پیامبر خدا گردن نهد؛ **د)** آن‌چه سالوس در پاورقی از قول علامه طباطبایی آورده شبیه به قول زمخشری است و مشکلی از وی حل نمی‌کند چون گفتیم: قول زمخشری مستلزم افضلیت اهل‌البیت و با انضمام قاعدهٔقبح تقدم مفضول بر فاضل، امامت حضرت علی‌علیه‌السلام و بلکه حسنین‌علیهماالسلام اثبات می‌شود، افزون بر آن، قول علامه با زمخشری از دو جهت اساسی تفاوت دارد؛ علامه طباطبایی «انفسنا»را امام علی و زمخشری رسول خداﷺ می‌داند و از جهت دیگر، علامه برخلاف زمخشری برای اهل‌البیت، نقش مستقل در مباهله قائل است و می‌گوید: «وهذا من أفضل المناقب التی خصّ الله به اهل البیت»[1] و در اصل یازدهم از اصول امامیه بیان شد.

رابعاً: قول سالوس که می‌گوید: «امامة المفضول مع وجود الأفضل جائزة... ولایمنعه الشرع والعقل» به نوعی فرار از واقعیت و بلکه باطل است؛ چون، امامیه می‌توانند در ابطال آن بگویند؛ **الف)** اگر چنین بود پیامبر اکرمﷺ، سه خلیفه اول را به‌عنوان انفع و اصلح افراد برای امور گوناگون اجتماعی مأموریت می‌دادند ولی چنین نیست؛ **ب)** باز اگر چنین بود اصحاب سقیفه برای انتخاب خلیفه، افضلیت خلیفه اول را مطرح نمی‌کردند بلکه بر ملاک انفع و اصلح تأکید می‌کردند؛ خلیفه دوم هم باید شورایی تشکیل می‌داد که انفع و اصلح برای مسلمین باشند و به همان دلیل که امام علی‌علیه‌السلام در سقیفه مطرح نشد نباید خلیفه دوم هم ایشان را جزو شورا قرار می‌داد و مهاجران و انصار نیز نباید برای بیعت با امام علی‌علیه‌السلام بر افضلیت امام نسبت به همگان اجماع می‌کردند؛ بدین‌سان، تفکیک بین افضل با انفع و اصلح دست‌کم در مورد امام علی‌علیه‌السلام خطاست؛ **ج)** آن‌چه که دکتر سالوس در پاورقی از ابن‌قیم جوزیه به‌عنوان شاهد ادعای خود نقل کرده، اساساً دربارهٔ موضوع فرماندهی در جنگ است و به بحث در این‌جا که درباره امامت و ولایت کلی است

---

۱. طباطبایی، المیزان، ج۳، ص۲۲٤.

ارتباطی ندارد؛ افزون بر آن مثال‌های ابن‌قیّم هم در مورد امام علی‌علیه‌السلام ـ که موضوع بحث ماست ـ نادرست است؛ چون خود پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بین خالد بن ولید و امام علی‌علیه‌السلام، برای انتخاب فرماندهی جنگ، امام را منصوب کردند؛ بریده أسلمی در جریان مشهور خود می‌گوید:

«بعثنا رسول اللهصلی‌الله‌علیه‌وآله الی الیمن مع خالد بن ولید وبعث علیّاً علی جیش آخر و قال: «**ان إلتقیتما فعلیّ علی النّاس، وإن تفرّقتما فکل واحدٍ منکما علی حِدَته...**» فلقینا بنی زبید من اهل الیمن...».[1]

سه: مناقشه‌های سجودی دربارهٔ معنای «أبناءنا»

سجودی دراین‌باره می‌گوید:

اولاً: هرچند پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله پدربزرگ حسنین بودند و آندو را فرزند خود خطاب می‌کردند ولی شما نباید دربارهٔ آنان بگویید: یابن رسول الله! بلکه باید بگویید: حسین بن علی. چون بنا به آیه ﴿**مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ**﴾ (احزاب/٤٠) پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله پدر هیچ مردی نیست ما حق نداریم به مردان بگوییم: ابن‌رسول الله و کسی را فرزند حقیقی رسول الله بدانیم.

ثانیاً: مقایسه بین عیسی با حسن و حسین نادرست است؛ زیرا عیسی بدون پدر به دنیا آمد و هیچ بشری چون او نیست لذا الله او را با نام «عیسی بن مریم» معرفی می‌کند؛ اما ما هرگز نمی‌گوییم و حق نداریم بگوییم: حسین بن فاطمه؛ چون امر شده‌ایم که پسر را با نام پدر بخوانیم. این قیاس‌های باطل از عادات عجیبه شیعه است.

وی در ابطال حدیث منقول از خلیفه ثانی که می‌گوید:

«إنّی سمعتُ رسولَ الله یقول: **کل حَسَب ونَسب فمتقطع یومَ القیامة ما خلا حَسبی ونَسبی وکل بنی انثیٰ عُصبتُهم لأبیهم ما خلا بنی فاطمه فإنّی أنا أبوهم وأنا عُصبَتهم**».

چنین می‌گوید:

به گفتهٔ هیثمی (مجمع الزوائد، ج٤، ص٢٢٤ و ج٩، ص١٧٣) در میان راویان، «شیبة بن نعامه» است که به گفته‌هایش نباید اعتنا شود. و به گفتهٔ دمشقی در بین راویان، «حسین الأشقر» رافضی و دروغگو است.

سجودی درباره احادیثی دیگری که از عبدالله بن عمر از پدرش و نیز از خود عمر نقل شده که می‌گوید: «اولاد فاطمه، اولاد رسول خدایند» چنین قضاوت می‌کند: احادیثی که ذکر نموده،

---

۱. نسائی، الخصائص، ص۹۸، ح۸۹؛ ابن‌حنبل، المسند، ج۳۸، ص۱۱۸، ح۲۳۰۱۲.

همگی بی‌ارزش هستند.[۱]

بررسی و ارزیابی

برای ابطال قول سجودی نیازی به تفصیل نیست پس از آن‌که در فصل چهارم در ارزیابی اصل پنجم از اصول فریقین دراین‌باره بحث کردیم؛ در آن‌جا ملاحظه کردید؛ براساس ادلهٔ قرآنی و روایی و اتفاق اهل‌البیت، حسنین‌علیهما‌السلام فرزندان حقیقی رسول خدایند و در آن تردیدی نیست؛ در واقع مناقشه‌های سجودی و دیگران دراین‌باره همان مناقشه‌ها و تردیدهایی است که در عصر امام باقرعلیه‌السلام (شهادت/۱۱٤ق) نیز رایج بوده است؛ امام باقرعلیه‌السلام پس از آن‌که با استناد به آیه ۲۳ سوره نساء اثبات کردند، حسنین‌علیهما‌السلام دو فرزند از صلب پیامبر خدایند می‌فرماید: «جز کافر [به کتاب خدا] این حقیقت را انکار نمی‌کند» متن این روایت در گفتار اول از فصل دوم نقل شد؛ پس، قضاوت سجودی که روایات دراین‌باره را بی‌ارزش می‌داند، خطاست. حدیث منقول از خلیفهٔ دوم نیز در همان ارزیابی اصل پنجم ذکر و مطالبی که باید در مورد آن گفته می‌شد بیان کردیم و نیازی به تکرار آنها در این‌جا نیست.

چهار: رویکرد دکتر مغراوی به آیهٔ مباهله و امامیه

دکتر مغراوی ابتدا طبق سنت خود ـ که اقوال را نقل می‌کند ـ بخشی از اقوال مفسران مانند ابن‌تیمیه، قرطبی، رشیدرضا و سعدی را در معنای آیه، گزینش و نقل کرده و سپس در بخش روایی ـ تحت عنوان نصوص صحیحة ـ حدیث سعد بن ابی وقاص را آورده است؛ وی هیچ اظهار نظری درباره مفاد حدیث سعد بن ابی وقاص درباره فضیلت حضور اهل‌بیت و به‌طور خاص معنای «انفسنا» در مباهله نمی‌کند. در گزارش اقوال مفسران نیز بخشی را گزینش کرده که مربوط به حضور اهل‌بیت در مباهله نیست؛ وی در جمع‌بندی تنها می‌گوید: از داستان و فد نجران چنین نتیجه می‌گیریم:

«إنّ تاریخ البشریة مملوء بالعناد... و تاریخ المبتدعه مِن الرافضة والصّوفیه والخوارج والجهمیة وغیرهم مَلئ بالعناد فالحق واضح ظاهر، وآیات القرآن واحادیث رسول الله صحیحة لامِریة

---

۱. سجودی، روزهای پیشاور، ص٤۸-۵۲.

فیها، فکل معاند للحق متنکب عنهما؛ سَلَفه هولاء المعاندون من النصاری والمشرکین. اللهم اکفنا شرّ المعاندین وشرّ المُبتدعه من رافضة وصوفیه... فاللهم سلِّط علیهم کلباً من کلابك وصاعقة من صواعقك».[1]

بررسی و ارزیابی

دیدگاه دکتر مغراوی نیازی به ارزیابی تفصیلی ندارد پس از آن‌که آراء منقول وی از ابن‌تیمیه، قرطبی، رشیدرضا، ابن‌کثیر و سعدی را در فصل سوم نقل و در فصل چهارم ارزیابی کردیم. تنها در این‌جا به این نکته اکتفا می‌کنیم؛ وی که عبارات مفسران یاد شده را گزینش و نص آنها را آورده است لابد متوجه تناقض در قول محمد عبده ـ به نقل از رشیدرضا ـ و قول سعدی با دیگران مانند ابن‌تیمیه، قرطبی، ابن‌کثیر و به‌طور خاص با مفاد حدیث صحیح و سعد بن ابی وقاص بوده است؛ چون محمد عبده و سعدی، روایات متواتر و برخی صحیح دربارهٔ حضور اهل‌بیت در مباهله را نادیده می‌گیرند و «أبناءنا، نساءنا و انفسنا» را به «رجالاً و نساء و اطفالاً» معنا می‌کنند؛ مغراوی نیز بر این کتمان دامن زده در نقل دیدگاه ابن‌تیمیه، قرطبی، و ابن‌کثیر بخشی را نقل می‌کند که مربوط به حضور اهل‌بیت در مباهله نیست، وی با این چشم‌پوشی از تناقض‌ها و کتمان حقایق بر کرسی قضاوت نیز نشسته و امامیه ـ و به تعبیری وی رافضه ـ را به بدعت‌گزاری و عناد متهم و در حق آنان نفرین می‌کند؟! آیا این نوع مواجههٔ غیرمنصفانه با آیهٔ مباهله برای ابطال قول و قضاوت او کافی نیست؟

پنج: مناقشهٔ عبدالرحمن دمشقی دربارهٔ اعتبار حدیث نبوی «رجلاً کنفسی...»

وی بنا به موضوع کتاب خود که با نام «استدلال الشیعه بالسُّنة النبویّة فی میزان النقد العلمی» کوشیده حدیث نبوی «**لَیَنتَهِیَنَّ بنو وَلیعه أو لأبعثَنَّ إلیهم رجلاً مِنّی او کنفسی...**» را که دربارهٔ امام علی علیه‌السلام است تضعیف کند.[2]

---

۱. مغراوی، التدبر والبیان، ج۵، ص۲۱۰-۲۱۵.
۲. دمشقی، استدلال الشیعة بالسنة النبویه، ص۷۶۲-۷۶۳.

بررسی و ارزیابی

این حدیث برای نخستین بار مورد استناد امام رضا﵇ برای معناشناسی«انفسنا» در آیه مباهله قرار گرفت و سپس سایر امامیه نیز به آن استناد کردند که در ارزیابی اصل هفتم ملاحظه کردید؛ اما کوشش عبدالرحمن دمشقی راه به جایی نمی‌برد؛ چون در آن‌جا مشخص شد این حدیث بنا به قول برخی از حدیث‌پژوهان سنی، معتبر و باز حداقل از چهار نفر از صحابه و برخی از تابعین مورد وثوق نقل شده و ضعف احتمالی در سند آن را جبران می‌کند.

شش: رویکرد بغدادی به حدیث سعد بن ابی وقاص

حدیث سعد بن ابی وقاص به دلیل صحت سند و دلالت متن، اهمیت خاصی در تفسیر آیه مباهله دارد؛ چون پیامبر اکرمﷺ درباره همراهان خود فرمود: «**اللهم هولاء اهلی**» که گفتیم مراد از آن، اهل‌بیت سکونت یا قرابت نیست بلکه اهل‌بیت نبوت است؛ ابوعبدالرحمن بغدادی افزون بر مناقشه درباره تلقی امامیه از «انفسنا» ـ که ملاحظه کردید ـ از زاویه دیگر به حدیث سعد بن ابی وقاص پرداخته است؛ در این حدیث ـ که در گفتار اول از فصل دوم ملاحظه کردید ـ چنین می‌خوانیم: «أمَرَ معاوية بن ابی سفيان سعداً فقال: ما منعك ان تَسبَّ ابا التراب؟ فقال: أمّا ما ذكرتُ ثلاثاً قالهُنّ رسول اللهﷺ فلن أسُبَّهُ...» سپس این سه مورد را برمی‌شمرد؛ سومین آن این است: «ولمّا نزلت هذه الآية ﴿**فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ**﴾ (آل‌عمران/٦١) دعا رسول اللهﷺ علیّاً وفاطمه وحسناً وحسیناً فقال: «**اللهم هولاء اهلی**».

بغدادی درباره این حدیث کوشیده تا دستور معاویه را برای سبّ امام علی﵇ توجیه و معاویه را تطهیر کند بلکه برای او فضیلت بسازد؛ وی ابتدا برای اثبات موضع خود قول نووی در شرح مسلم را نقل می‌کند که توجیه بعیدی است؛ و سپس بغدادی با کمال شگفتی از قدح معاویه مدح می‌سازد و در پی کلام نووی می‌گوید:

> «إنّ هذا الأثر فضيلة لمعاوية وذلك لأنّه بعد سواله لسعد لم يعاقبه او ينكر عليه ذكر فضائل علي... بل الوارد سكوت معاويه ممّا يدل على الإقرار بهذه الفضائل الطيبه».

بررسی و ارزیابی

در این توجیه بغدادی برای مدح معاویه بنگرید و قضاوت کنید. گویی خود بغدادی هم به ضعف قول خود پی برده در جست‌وجوی دلیل دیگری برای فضیلت معاویه برمی‌آید؛ وی گمشدهٔ خود را در دو حدیث یکی در تاریخ دمشق و دیگری در امالی صدوق می‌یابد. وی در این‌جا ـ و برخلاف عادت خود، نسبت به اعتبارسنجی صدور روایات ـ از اعتبار صدوری این دو روایت چشم می‌پوشد. چون در این دو حدیث گفته شده: معاویه در شهادت امام علی‌علیه‌السلام گریه و به فضایل امام اقرار کرد؛ بدین‌سان، مشکل بغدادی با گریهٔ معاویه و اقرار او به فضایل امام علی‌علیه‌السلام حل می‌شود؛ ولی چالش دیگری در این‌جا رخ می‌نماید و آن حدیث ابن‌ماجه است که باز مشکل‌ساز است؛ چون، این حدیث می‌گوید: سعد بن ابی وقاص از دستور معاویه برای سبّ امام علی‌علیه‌السلام خشمگین شد و گفت: «تقول هذا الرجل، سمعت رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله...» و سپس سه فضیلت برای امام برمی‌شمرد؛ آن‌چه که بر مشکل بغدادی می‌افزاید، حکم ناصرالدین ألبانی به صحت این حدیث است؛ بغدادی که ناصرالدین ألبانی را پیشوای خود در حدیث‌شناسی می‌داند[1] برای برون رفت از این چالش نیز چاره‌جویی کرده می‌گوید:

«لقد صحّح الامام الالبانی هذا الاثر، ومع جلالة الامام الألبانی، وقدره الکبیر، ومقامه العظیم عندنا اِلّا أنّ الاثر فیه... عِلّتان فی السند والمتن...».[2]

در این‌جا نیازی به ذکر و بررسی این دو علت نیست؛ چون از موضوع اصلی ما بیرون است. خوانندگان می‌توانند در این دو علت بنگرند و قضاوت کنند.[3] در هر صورت، نقطه کانونی ما دربارهٔ حدیث سعد بن ابی وقاص، حضور اهل‌بیت در مباهله و کلام پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله است که فرمودند: «**اللهم هولاء اهلی**» که بارها مورد استناد یا استشهاد قرار گرفت.

خلاصهٔ فصل

این فصل مشتمل بر چهار گفتار است؛ سه گفتار اول آن متناسب با گفتارهای فصل سوم به ارزیابی

---

۱. بغدادی، الجواهر البغدادیه، ج۱، ص۵-۶.

۲. همو، الجواهر البغدادیه، ج۴، ص۶۶۲-۶۶۹.

۳. البته حدیث صحیح السند نبوی که دربارهٔ امام علی‌علیه‌السلام فرمود: «**اِنّ منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلتُ علی تنزیله**» برای هر نوع قضاوت منصفانه دربارهٔ امام علی‌علیه‌السلام و معاویه کافی است.

مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه اختصاص دارد و در گفتار چهارم، مناقشه‌های سلفیان معاصر را در مواجهه با دیدگاه امامیه مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد.

گفتار اول: در این گفتار مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه درباره حضور اهل‌بیت در مباهله ارزیابی و مشخص شد، حضور اهل‌البیت بدون کم یا زیاد در این رخداد قطعی است، چون مدارک و اسناد آن متواتر است و احتمال دیگری با اخبار آحاد و سند ضعیف نقل شده و در درون خود تهافت و ساقط‌اند؛ بخشی دیگر از مناقشه‌ها در این‌جا درباره تطبیق تعابیر آیه بر اهل‌البیت بود که با تکمیل پاسخ امامیه ابطال شدند، بُعد دیگر این مناقشه‌ها درباره کاربرد الفاظ جمع در آیه و تطبیق آن بر افراد خاص است؛ امامیه به کشف حکمت آن پرداختند که در مقام ارزیابی تصحیح و تکمیل شدند؛ در این تکمیل، حدیث نبوی که فرمود: «**اللهم هولاء اهلی**» به اهل‌بیت نبوت و طهارت معنا و گفته شد حکمت کاربرد الفاظ جمع در آیه به دلیل مقام محاجّه است؛ پس باید برای تنظیر کامل، آیه‌ای را آورد که در مقام محاجّه باشد.

گفتار دوم: بخش دیگری از مناقشه‌ها درباره تلقی امامیه از «أبناءنا» و «نساءنا» است؛ مناقشه‌گران بر این باورند که این دو تعبیر، دلالتی بر فضیلت ندارد؛ چون، ملاک حضور در مباهله خویشاوندان نزدیک بوده است؛ امامیه با پنج پاسخ نقضی و حلی آن را ابطال کردند. ابتدا در مقام ارزیابی، برخی از پاسخ‌ها تصحیح و سپس تکمیل شدند؛ در تکمیل پاسخ‌ها گفته شد: حضور حسنین و زهرای مرضیه‌ﷺ در مباهله را می‌توان به دو صورت تصور کرد و هر دو، دلالت بر افضلیت آنان دارد، **یک:** نگاه عاطفی به این معنا که حاضران، محبوب‌ترین و عزیزترین افراد نزد رسول خدا بودند و چون محبت رسول خداﷺ معصومانه است؛ پس این سطح از محبت فراتر از روابط خویشاوندی است و دلالت بر أفضلیت آنان نزد خدا دارد، **دو:** نگاه فراعاطفی؛ در این نگاه نیز، افضلیت اینان با شش دلیل اثبات شد.

گفتار سوم: این گفتار اهمیتی خاص دارد و در آن مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه دربارهٔ تلقی امامیه از «انفسنا» در دو محور ارزیابی شدند.

محور اول: ارزیابی مناقشه‌ها و پاسخ‌ها درباره معنای «انفسنا» و افضلیت امام علی‌ﷺ؛ در این محور، ابتدا، فهرست دیدگاه امامیه ذکر گردید و سپس با کاوش در نخستین مناقشه دراین‌باره، مناقشه مأمون خلیفه عباسی (م/۲۱۸ق) و پاسخ امام رضاﷺ (شهادت/۲۰۳)، گزارش شدند و در پی آن مناقشه‌های دیگران با ارقام و تفکیک و ترتیب تاریخی همراه با پاسخ‌های امامیه بدین

صورت، بیان گردید. **یک:** مناقشه‌های قاضی عبدالجبار و جبّائی با تأکید و تکمیل پاسخ‌های امامیه؛ در تکمیل پاسخ‌ها گفته شد؛ حضور امام علی﵇ در مباهله بین فضیلت و أفضلیت نیست بلکه بین أفضلیت و عدم هر نوع فضیلتی است و چون، با هر دو نگاه عاطفی و فراعاطفی به حضور امام علی﵇ در مباهله بنگریم به افضلیت امام علی﵇ می‌رسیم. **دو:** مناقشه‌های فخررازی و ابوحیان اندلسی؛ مناقشه‌های اینان با ارقام، همراه با پاسخ‌های امامیه بیان و سپس مناقشه امامیه نسبت به قولی که می‌گوید: انبیاء بر همگان افضل‌اند تکمیل گردید؛ قول دیگر اینان این بود: اگر «انفسنا»، پیامبر خداﷺ باشند از این نظر که انسان خود را دعوت کند محذوری نخواهد داشت؛ گفتیم: این ادعا در جای خود درست است اما کاربرد آن در سیاق آیه مباهله بنا به چهار دلیل خطاست؛ این چهار دلیل برگرفته از محاجّه امام رضا﵇ با مأمون است؛ مناقشه دیگر ابوحیان، نفی دلیل اجماع برای معنای «انفسنا» است که مورد تأیید قرار گرفت و بالاخره تأیید و تکمیل پاسخ امامیه در ابطال این مناقشه که می‌گفت: «مماثلت امام علی﵇ با پیامبر خداﷺ در یک امر مانند مماثلت از بنی هاشم کافی است»؛ دو: در این سیر به ارزیابی مناقشه‌های ابن‌تیمیه و پاسخ‌های امامیه پرداختیم، ابتدا مناقشه‌های وی با ارقام بیان شد و سپس در مقام ارزیابی، ابتدا عدم صحت و تمامیت برخی از پاسخ‌ها اثبات گردید و در گام بعد، مناقشه‌های ابن‌تیمیه و پاسخ‌ها در دو بخش تقسیم و هر کدام به صورت جداگانه ارزیابی شدند؛ بخش اول ارزیابی ادله‌ای درون متنی آیه مباهله که در آن گفته شد: اولاً: «اهلی» در حدیث «**اللهم هولاء اهلی**»، اهل‌بیت نبوت ـ و نه نسب و قرابت ـ است؛ ثانیاً: قول ابن‌تیمیه که ملاک حضور را قرابت و اقربیت می‌داند، همانند قول عبدالجبار و جبّائی است و به هشت دلیل و شاهد، نادرست و بلکه اجتهاد در برابر نص است؛ باز قول ابن‌تیمیه که ملاک دیگر برای حضور در مباهله را امری عاطفی می‌داند، صورت ناقص قول زمخشری است؛ این امر موجب شده افزون بر ضعف‌ها در قول زمخشری ـ که از ارزیابی اصل چهارم از اصول فریقین بیان شد ـ به ضعف‌های دیگر نیز دچار شود؛ از جمله قول خود وی درباره معنای «نساءنا» ابطال گردد؛ بخش دوم به ارزیابی ادلهٔ برون متنی روایی اختصاص یافت؛ ابن‌تیمیه از برخی از روایات دراین‌باره چشم پوشیده و درباره مفاد حدیث نبوی «**علي منی و انا منه**» نیز به پاسخ نقضی پرداخته است؛ پاسخ نقضی وی با هفت دلیل و شاهد ابطال گردید؛ آخرین ارزیابی در این محور، ارزیابی مناقشه‌های ایجی و جرجانی با پاسخ‌های امامیه است، ابتدا پاسخ‌های امامیه تأیید و در پی آن؛ مناقشه ایندو ـ که در واقع باید

جزو مناقشه‌های ضعیف محسوب کرد ـ ابطال شدند و سپس پاسخ یکی از امامیه تصحیح گردید.

محور دوم: محور دوم این گفتار دربارهٔ ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه درباره تلقی امامت از «انفسنا» و نیز از حضور اهل‌بیت در مباهله است؛ ابتدا در این محور نیز، فهرست دیدگاه امامیه ذکر و گفته شد، چه‌بسا نخستین مناقشه دراین باره نیز از مأمون خلیفه عباسی است؛ آن‌گاه، همانند محور اول، ابتدا مناقشه‌ها با ارقام و به ترتیب تاریخی گزارش و سپس بدین شرح ارزیابی شدند: **یک:** ارزیابی مناقشه‌های عبدالجبار و جبّائی با تأیید کامل پاسخ‌های امامیه؛ **دو:** ارزیابی مناقشه‌های ابن‌تیمیه و پاسخ‌های امامیه؛ بخشی از این ارزیابی به محور اول ارجاع شد و بخش دیگر که دربارهٔ تلقی امامیه از حضور اهل‌بیت برای اثبات امامت آنهاست ارزیابی و گفته شد: در واقع، اساس مناقشه‌های ابن‌تیمیه در این موضوع بدین روست که هیچ نقشی برای اهل‌بیت در مباهله قائل نیست و حضور آنان را صرفاً امری عاطفی می‌داند؛ این مواجهه با هفت دلیل درون قرآنی و برون قرآنی ابطال شدند و در پایان نیز مشخص گردید ادعای ابن‌تیمیه که می‌گوید: «ابن مطهر حلّی که در دلش کژی و انحراف است به الفاظ مجمل تشبث می‌جوید» اتهامی بیش نیست؛ ابن‌مطهر حلّی همانند سایر علمای امامیه؛ براساس ادله و شواهد فراوان از جمله روایات اهل‌بیت به حقیقت معنای آیه راه یافته و برخلاف اهل‌سنت به اختلاف، دچار نشدند؛ شخص ابن‌تیمیه نیز در معنای آیه دچار تهافت و اختلاف است. **سه:** ارزیابی مناقشه‌های ابن‌روزبهان و پاسخ‌های امامیه؛ در این ارزیابی، پاسخ یکی از علمای امامیه تصحیح و پاسخ‌های نقضی و حلی شیخ محمدحسین مظفر تأیید و سپس تکمیل گردید؛ از جمله اثبات شد مصداق «انفسنا»، شخص پیامبر خداﷺ یا ایشان و امام علی‌علیه‌السلام نیستند و انکار تلقی امامیه از «انفسنا» اجتهاد در برابر نص و باطل است؛ **چهار:** ارزیابی مناقشه‌های ثناء الله مظهری، دهلوی و آلوسی و پاسخ‌های امامیه؛ در ارزیابی قول اینان ـ که اندکی نیز به تفصیل گرایید ـ گفته شد: اقوال اینان همانند یکدیگر است و پاسخ‌های مشروح میرحامد حسین برای ابطال آنها کافی است. ما نیز برای تکمیل برخی از پاسخ‌ها خواننده را به فصل ارزیابی اصول فریقین، ارجاع و در این‌جا باز مطالبی به آن افزودیم از جمله، **الف)** ادعای حضور امام علی‌علیه‌السلام در مباهله تحت «أبناءنا» را با شش دلیل ابطال کردیم؛ ب) گفتیم: مناقشه دربارهٔ ولایت امام علی‌علیه‌السلام در عصر رسول خداﷺ بسی کهن و به قبل از شیخ طوسی می‌رسد و امامیه با دو پاسخ کلی آن را ابطال کرده‌اند؛ **ج)** اتهام دهلوی که می‌گوید: اساس استدلال امامیه از آیه، برگرفته از اهل‌سنت است ولی تقریر آنان از یک سو، پریشان و از

سوی دیگر، رنگ و بوی غلو دارد، اتهامی نخ‌نماست؛ **د)** مناقشه دیگر اینان درباره مصداق «انفسکم» است و از آن نتیجه می‌گرفتند، مصداق «انفسنا» امام علی﵇ نیست که از دو جهت باطل شد؛ **هـ:** ابطال توجیه دهلوی درباره حکمت صدور حدیث نبوی «**علي منّی وأنا منه**»؛ اگر قول وی را با توجیه ابن‌تیمیه درباره همین حدیث بسنجیم به ضعف هر دو قول بیش‌تر پی می‌بریم. ضمن آن بر فرض صحت قول دهلوی، حکمت صدور این حدیث، بحثی است و معنای آن بحثی دیگر است آن‌چه که اهمیت بسزا دارد و دهلوی آن را فرو گذاشته معنای این حدیث است. در پایان این گفتار، اشاره‌ای نیز به مواجهه و قضاوت دروزه در التفسیر الحدیث درباره دیدگاه امامیه شد؛ وی طبق عادتش شیعه را به هوای حزبی متهم می‌کند بدون آن‌که دیدگاه امامیه را تحلیل و نقد عالمانه کند.

گفتار چهارم: این گفتار به بررسی و ارزیابی مناقشه‌های سلفیان معاصر نسبت به تلقی امامیه از آیه مباهله پرداخت. ابتدا در مقدمه گفتیم: اینان بدون هیچ تأملی از دیدگاه ابن‌تیمیه در تفسیر آیه و روش او در ناسزاگویی پیروی می‌کنند سپس مناقشه‌های آنان به شش گروه تقسیم و مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفت. مناقشه‌های گروه اول آنان، عین عبارات ابن‌تیمیه و دهلوی است که قبلاً به تفصیل ارزیابی شده‌اند. اساس مناقشه‌های آنان در گروه دوم درباره تلقی امامیه از «انفسنا» است که به سه دسته تقسیم شد؛ مناقشه با ادلهٔ حلی، و ادلهٔ نقضی و سوم استلزامات باطل در قول امامیه؛ نوعاً ادلهٔ حلّی اینان مستند به قول ابن‌تیمیه، دهلوی و زمخشری و نیز کاربردهای «انفسنا» در قرآن، الفاظ جمع در آیه و عدم اعتبار احادیث نبوی است؛ بخشی از ادلهٔ نقضی اینان، شبیه به ادلهٔ حلّی آنهاست و افزون بر آن استناد به قول شریف رضی از امامیه است. ادعای استلزامات باطل در قول امامیه نیز مبتنی بر این امور است **الف)** فاصله پر نشدنی مقام رسول خداﷺ با امام علی﵇؛ **ب)** لزوم غلو در دیدگاه امامیه؛ **ج)** تفاوت اساسی بین عرصه مباهله برای جانفشانی با عرصه امامت و خلافت؛ **د)** امکان تقدم مفضول بر فاضل در خلافت به دلیل مصالح جامعه.

در مقام ارزیابی از مناقشه‌ها با ادلهٔ حلّی گفتیم: **الف)** ادلهٔ اینان تکرار اقوال و مناقشه‌های دیگران و ناکارآمد است. اگر آنان درصدد بحث علمی بودند باید ادلهٔ امامیه و پاسخ‌های آنان را به مناقشه‌ها بیان و آنها را ابطال می‌کردند. **ب)** برخی از آنان متوجه تهافت‌ها و نیز اختلاف‌های اهل‌سنت دراین‌باره نیستند و باز آنها را تکرار می‌کنند. **ج)** برخی از اقوال آنان شبیه به مغالطه و برخی ادعاهای بدون دلیل است. در ارزیابی مناقشه‌ها با ادلهٔ نقضی نیز مشخص شد تنظیرهای

اینان از «انفسنا» در آیه مباهله با سایر آیات باطل است؛ در این‌جا نیز مغالطه برخی از آنان به چشم می‌خورد. استناد به قول شریف رضی با تقطیع عبارت او و نیز انتساب نادرست به وی صورت گرفته است. با این وصف، افضلیت امام علی﵇ از عبارت منقول وی قابل اثبات است. مناقشهٔ آنان با ادلهٔ استلزامی نیز تکرار قول ابن‌تیمیه و باطل است و ادعای لزوم غلو از قول امامیه نیز بر اثر کتمان حقایق و درک نادرست از قول امامیه است؛ اثبات امامت از آیهٔ مباهله، از باب لازمهٔ معناست و باطل نیست، ادعای شرعی و عقلی جواز امامت مفضول با وجود فاضل نادرست و شواهد آن نیز بیگانه با موضوع بحث ماست.

مناقشه آنان در گروه سوم دربارهٔ رابطه «أبناءنا» با رسول خداست که آن را استثنایی می‌دانند. این مناقشه نیازی به ارزیابی تفصیلی نداشت و به ارزیابی اصل پنجم از اصول امامیه ارجاع و تنها به روایت امام باقر﵇ اشاره شد که فصل الخطاب دراین‌باره است.

مناقشه در گروه چهارم به رویکرد دکتر مغراوی به آیه مباهله و امامیه اختصاص یافت؛ در ارزیابی وی مشخص شد: **الف)** وی متوجه تناقض‌ها در اقوالی که از ابن‌تیمیه و محمد عبده و دیگران آورده نیست؛ **ب)** وی بر کتمان حقایق، دامن زده است؛ **ج)** قضاوت وی دربارهٔ امامیه منصفانه نیست.

در پنجمین گروه از مناقشه‌ها، دیدگاه عبدالرحمن دمشقی درباره عدم اعتبار حدیث نبوی «**رجلاً کنفسی**» مورد ارزیابی قرار گرفت و باطل شد و بالاخره در گروه ششم، رویکرد بغدادی نسبت به حدیث سعد بن ابی وقاص بررسی و ارزیابی شد؛ وی کوشیده دستور معاویه به سعد را برای سبّ امام علی﵇ توجیه و معاویه را تطهیر بلکه برای او فضلیت بسازد ولی در این تلاش ناکام است.

پژوهش

۱. دربارهٔ وجه ارتباط معنایی آیهٔ ﴿**أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ**﴾ (هود/۱۷) با «انفسنا» در آیه مباهله پژوهش کنید.

۲. مواجهه دروزه نسبت به دیدگاه امامیه درباره آیهٔ مباهله را با آیات ولایت، تبلیغ و اکمال (مائده/۵۵-۵۶، ٦٧ و ۳) مقایسه و ارزیابی کنید.

۳. مناقشه‌های درون متنی ابن‌تیمیه از «انفسنا» در آیهٔ مباهله را ارزیابی کنید.

٤. مناقشه‌های برون متنی ابن‌تیمیه از «انفسنا» در آیهٔ مباهله را ارزیابی کنید.

۵. دربارهٔ رابطهٔ منقبت اهل‌البیت در مباهله با سایر مناقب آنان در قرآن پژوهش کنید.
٦. ادلهٔ نقلی فریقین بر قبح تقدم مفضول بر فاضل را بررسی و ارزیابی کنید.
۷. سلفیان معاصر چه مناقشه‌های دیگری نسبت به دیدگاه امامیه دارند، بررسی و ارزیابی کنید.

منابع و مآخذ

١. قرآن کریم.
٢. آبی، ابوسعید منصور بن حسین، نثرالدر، تحقیق محمدعلی قرنة، مصر، مرکز تحقیق التراث، [بی‌تا].
٣. آجری، ابوبکر محمد بن حسین، الشریعة، تحقیق عبدالله بن عمر الدمیجی، ریاض، الوطن، ١٤٢٠ق.
٤. آلوسی، شهاب الدین محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تصحیح محمدحسین العرب، بیروت، دارالفکر، ١٤١٧ق.
٥. ـــــــــــ ، نهج السلامة فی مباحث الامامة، تحقیق ابی شعیب البغدادی، مصر، مکتبة الدیار، ١٤٣٤ق.
٦. ـــــــــــ ، النفحات القدسیة فی ردّ الإمامیّة، تحقیق مصطفی البغدادی، [بی‌تا].
٧. آلوسی، سیّد محمودشکری، مختصر تحفة الاثنی عشریة، تحقیق و تعلیق محب الدین الخطیب، الریاض، الرئاسة العامة للادارات البحوث العلمیة، ١٤٠٤ق.
٨. آل غازی (ملاحویش)، بیان المعانی، دمشق، مطبعة الترقی، ١٣٨٢ق.
* ابن‌ابی‌جامع ←——— عاملی، ابن‌ابی‌جامع
٩. ابن أبی حاتم رازی، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق اسعد محمد طیب، بیروت، المکتبة العصریة، ١٩٩٩م.
١٠. ابن ابی الحدید، عزّ الدین، شرح نهج‌البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالکتب العلمیة.
١١. ابن أبی شیبه، أبوبکر عبدالله بن محمد، الکتاب المصنف فی الاحادیث والآثار، تصحیح محمد بن عبدالسلام شاهین، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١٦ق.

۱۲. ابن ابی طیفور، ابوالفضل احمد بن ابی طاهر، بلاغات النساء، قم، انتشارات شریف رضی، [بی‌تا].
۱۳. ابن أبی عاصم، احمد بن عمرو، کتاب السنة ومعه ظلال الجنة فی تخریج السنة، بقلم محمد ناصرالدین ألبانی، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۹۹۳م.
۱٤. ابن‌اثیر جزری، عزّالدین علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ۱٤۰۲ق.
۱۵. ـــــــــــــ، اسدالغابة، بیروت، دارالفکر، ۱٤۰۹ق.
۱٦. ابن انس، مالک، الموطاء، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱٤۰٦ق.
۱۷. ابن بطریق، یحیی بن حسن حلی، العمدة (عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار)، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱٤۰۷ق.
۱۸. ابن‌تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، المقدمة فی أُصول التفسیر، بیروت، دارمکتبة الحیاة، [بی‌تا].
۱۹. ـــــــــــــــــــ، مجموع الفتاوی، تحقیق عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، المدینة المنورة، مجمع الملک فهد للطباعة المصحف الشریف، ۱٤۱٦ق.
۲۰. ـــــــــــــــ، منهاج السنة النبویة فی الرد علی الشیعة القدریة، تحقیق محمد رشاد سالم، ریاض، مکتبة الریاض الحدیثة، ۱٤۱۵ق.
۲۱. ـــــــــــــــ، بیروت، دارالکتب العلمیة، [بی‌تا].
۲۲. ابن التمجید، مصطفی بن ابراهیم، حاشیة ابن التمجید علی تفسیر البیضاوی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۲۲ق.
۲۳. ابن‌جریر، محمد ابن‌جریر، جامع البیان عن تاویل أی القرآن (تفسیر طبری)، بیروت، بلانشر، ۱٤۰۸ق.
۲٤. ـــــــــــــــــــ، تاریخ الامم و الملوک (تاریخ الطبری)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، [بی‌جا].
۲۵. ابن جریر، محمد بن جریر بن رستم، المسترشد فی الإمامة امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، تحقیق شیخ احمد محمودی، مؤسسة الثقافة الاسلامیة، تهران، ۱٤۱۵ق.
۲٦. ابن‌جزی، محمد بن احمد، کتاب التسهیل لعلوم التنزیل، بیروت، شرکة دار الارقم، ۱٤۱٦ق.

۲۷. ابن‌جوزی، عبدالرحمن، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱٤۲۲ق.

۲۸. ـــــــــــــــ ، تذکرة الأریب فی تفسیر الغریب، تحقیق طارق فتحی السید، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰٤م.

۲۹. ابن‌حبان، ابوحاتم محمد بن حبّان، صحیح ابن‌حبان بترتیب ابن‌بلبان، تحقیق: شعیب الارنؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱٤۱٤ق.

۳۰. ابن‌حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، بیروت، دارالمعرفة للطباعة والنشر، [بی‌تا].

۳۱. ـــــــــــــــ ، لسان المیزان، تحقیق واشراف عبدالرحمن مرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱٤۱٥ق.

۳۲. ـــــــــــــــــــــ، القول المسدد فی الذب عن المسند لامام احمد، قاهره، مکتبة ابن‌تیمیه، ۱٤۰۲ق.

۳۳. ـــــــــــــــــــــ، العجاب فی بیان الأسباب، تحقیق عبدالحکیم محمد الأنیس، [بی‌جا]، دار ابن‌الجوزی، ۱٤۱۸ق.

۳٤. ابن حمدون، محمد بن حسن، التذکرة الحمدونیّه، تحقیق احسان عباس و بکر عباس، بیروت، دار صادر، ۱۹۹٦م.

۳٥. ابن حموش، مکی بن حموش، الهدایة الی بلوغ النهایة، امارات، ۱٤۲۹ق.

۳٦. ابن‌حنبل، احمد، مسند الإمام احمد بن حنبل، طبع محقق باشراف شعیب ارنؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱٤۱۷ق.

۳۷. ـــــــــــــــ، فضائل اهل البیت من کتاب فضائل الصحابة، تحقیق محمدکاظم المحمودی، طهران، المجمع العالمی للتقریب، ۱٤۲٥ق.

۳۸. ابن روزبهان، فضل، ابطال الباطل ضمن کتاب دلائل الصدق محمدحسین المظفر، تحقیق مؤسسة ال البیت لاحیاء التراث، قم، مؤسسة ال البیت، ۱٤۲۳ق.

۳۹. ابن‌سعد، محمد بن سعد بن منیع، الطبقات الکبری، بیروت، دارالکتب، ۱٤۰٥ق.

٤۰. ابن سلام، ابوعبید القاسم، الاموال، تحقیق خلیل محمد هراسی، دار الفکر، بیروت، ۱٤۳۰ق.

٤۱. ابن شبه، ابوزیدعمر، تاریخ المدینة المنورة، تحقیق فهیم محمد شلتوت، قم، دارالفکر، ۱٤۱۰ق.

٤٢. ابن‌شهرآشوب، محمد، متشابه القرآن و مختلفه، قم، انتشارات بیدار، ١٤١٠ق.
٤٣. ـــــــــــــــــــ ، مناقب آل ابی طالب، تحقیق یوسف البقاعی، بیروت، دارالاضواء، ١٤١٢ق.
٤٤. ابن طاووس، علی بن موسی، سعد السعود للنفوس، قم، منشورات الرضی، ١٣٦٣.
٤٥. ـــــــــــــــــــ ، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، قم، مطبعة الخیام، ١٣٣٩ش.
٤٦. ابن طلحه شـــافعی، محمد بن طلحه، مطالب الســؤول فی مناقب آل الرســول، تحقیق عبدالعزیز الطباطبائی، النجف الاشرف، بی‌تا.
٤٧. ابن‌عاشور، محمدطاهر، التحریر و التنویر، تونس: دار سحنون، ١٤٢٦ق.
٤٨. ابن‌عبد البر، یوسف، جامع بیان العلم و فضله، بیروت، دارالکتاب، [بی‌تا].
٤٩. ـــــــــــــــــــ ، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دارالجیل، ١٤١٢ق.
٥٠. ابن‌عثیمین، محمد بن صالح، الکنز الثمین فی تفسیر ابن‌عثیمین، تخریج ابی عبدالرحمان عادل بن سعد، بیروت، ١٤٣١ق.
٥١. ابن‌عجیبه، احمد، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، قاهره، نا شر دکتر حسن عباس زکی، ١٤١٩ق.
٥٢. ابن‌عربی، تفســیر ابن‌عربی (تفســیر القرآن الکریم)، تحقیق مصــطفی غالب، بیروت، بلانشر، ١٩٧٨م.
٥٣. ابن‌عساکر، علی بن حسن، ترجمة الامام علی من تاریخ مدینة دمشق، تحقیق محمد باقر المحمودی، بیروت، [بی‌نا]، ١٤٠٠ق.
٥٤. ـــــــــــــــــــ ، ترجمة الامام الحسین بن علی من تاریخ مدینة دمشق، تحقیق محمدباقر المحمودی، بیروت، [بی‌نا]، ١٤٠٥ق.
٥٥. ـــــــــــــــــــ ، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری و عمرو بن غرامة العمروی، بیروت، دارالفکر، ١٤١٥ق.
٥٦. ابن‌عطیه آندلسی، عبدالحق، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، [بی‌نا]، ١٤١٣ق.
٥٧. ابن عقدة، احمد بن محمد الکوفی، کتاب الولایة، جمع و ترتیب محمدحسین حرزالدین،

قم، انتشارات دلیل، ۱٤۲۱ق.
۵۸. ابن‌فارس، احمد، ترتیب مقاییس اللغة، ترتیب علی العسکری و حیدر المسجدی، قم، مرکز دراسات الحوزة و الجامعه (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه)، ۱۳۸۷ش.
۵۹. ابن‌قتیبه، عبدالله بن مسلم، غریب القرآن، تحقیق احمد صقر، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۳۹۸ق.
٦۰. ـــــــــــــــ ، الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمیة والمشبهة، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۰۵ق.
٦۱. ابن‌قیّم جوزیّه، شمس الدین محمد بن شیخ ابی بکر، زاد المعاد فی هدی خیر العباد، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱٤۱۵ق.
٦۲. ابن‌کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، [بی‌نا]، ۱٤۰۲ق.
٦۳. ـــــــــــــــ ، تحقیق سامی بن محمد سلامة، دارالطیبة للنشر والتوزیع، ۱٤۲۰ق.
٦٤. ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید، السنن (سنن ابن‌ماجه)، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر، [بی‌تا].
٦۵. ابن‌مردویه، احمد، مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علي، جمع و ترتیب محمدحسین حرزالدین، قم، دارالحدیث، ۱٤۲۲ق.
٦٦. ابن‌مغازلی، علی، مناقب الامام امیرالمؤمنین علي بن ابی طالب، تحقیق محمد باقر المحمودی، بیروت، دار الاضواء، ۱٤۲٤ق.
٦۷. ابن منظور، جمال الدین بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، [بی‌تا].
٦۸. ابن هائم، شهاب‌الدین احمد بن محمد، التبیان فی تفسیر غریب القرآن، بیروت، دارالعرب الاسلامی، ۱٤۲۳ق.
٦۹. أبوحیان آندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت، دارالفکر، ۱٤۲۰ق.
۷۰. ـــــــــــ، النهر الماد، تحقیق عادل احمد عبد وآخرین، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۲۲ق.
۷۱. ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، تعلیق محمد عبدالحمید، بیروت،

دار احیاء السنة النبویه، [بی‌تا].
۷۲. ابورية، محمود، اضواء على السنة المحمدية، قم، مؤسسة انصاريان، ١٤١٦ق.
۷۳. ابوزهرة، محمد، زهرة التفاسير، بيروت، دارالفكر، [بی‌تا].
۷٤. ابوالسعود عمادی، محمد بن محمد، ارشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم، بيروت، داراحياء التراث العربی، [بی‌تا].
* ابوالفتوح رازی ← رازی
۷۵. أبونعيم إصبهانی، احمد بن عبدالله، حلية الاولياء وطبقات الأصفياء، بيروت، دارالكتاب العربی، ١٤٠٥ق.
۷٦. ـــــــــــــ، دلائل النبوّة، تحقيق وتقديم مساعد بن سليمان راشد حميد، رياض، دارالعاصمة،١٤١٢ق.
۷۷. ـــــــــــــ، النور المشتعل من كتاب ما نزل من القرآن فی علي، جمع و ترتيب شيخ محمدباقر المحمودی، تهران، وزارة الارشاد، ١٤٠٦ق.
۷۸. ابوالفرج اصبهانی، علی بن الحسين، الأغانی، جمع محمد مسعود، تصحيح احمد شنقيطی، مصر، مطبعة التقدم، [بی‌تا].
۷۹. اربلی، علی، كشف الغمة فی معرفة الائمه، تحقيق علی الفاضلی، قم، المجمع العالمی لاهل البيت، ١٤٢٦ق.
۸۰. استرآبادی، سيد شرف‌الدين علی حسينی، تأويل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، تحقيق: حسين الاستاد ولی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤٠٩ق.
* اعرجی نيشابوری ← نيشابوری
۸۱. أعظمی، ابومريم بن محمد، الحجج الدامغات لنقض كتاب المراجعات، اسكندرية، دارالايمان، ١٤٢٥ق.
۸۲.ألبانی، محمد ناصرالدين، سلسلة الاحاديث الصحيحة، بيروت، المكتب الاسلامی، ١٤٠٥ق.
۸۳. ـــــــــــــــــ، معجم اسامی الرواة الذين ترجم لهم العلامة محمدناصر الدين الالبانی جرحاً وتعديلاً، اعداد احمد اسماعيل شكوكانی وصالح عثمان اللحّام، بيروت، دارالحزم، ١٤٢١ق.
۸٤. امام خمينی، روح الله، المكاسب المحرمة (موسوعة الامام الخمينی ۱۳ و ١٤)، تهران،

مؤسسة تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی، ١٤٣٤ق.
٨٥. امام حسن بن علی عسکری، تفسیر *[المنسوب إلی]* الامام العسکری، تحقیق و نشر مدرسة الامام المهدی، قم، ١٤٠٩ق.
٨٦. امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب والسنة والادب، تحقیق مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، قم، ١٤١٦ق.
٨٧. ایجی، قاضی عضدالدین عبدالرحمن، المواقف فی علم الکلام، تصحیح بدرالدین نعسانی، قم، الشریف الرضی، ١٤٢٥ق.
٨٨. ــــــــــــ، شرح المواقف (مطبوع مع المواقف)، ــــــــــــ.
٨٩. ــــــــــــ، فضائل الثقلین من کتاب توضیح الدلائل، تحقیق حسنی بیرجندی، تهران، المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الاسلامیة، ١٤٢٦ق.
٩٠. بابایی، علی اکبر و آخرون، پرسمان عصمت، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ١٣٨٨ش.
٩١. بانو امین اصفهانی، سیده نصرت، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، طهران، نهضت زنان مسلمان، ١٣٦١.
٩٢. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه اسماعیلیان، [بی‌تا].
٩٣. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری مع فتح الباری، شرح احمد بن حجر العسقلانی، باشراف محب‌الدین الخطیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
٩٤. ــــــــــــ، الجامع الصحیح (صحیح البخاری)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، [بی‌تا].
٩٥. برقی، احمد بن محمد، المحاسن، تصحیح السید جلال الدین الحسینی، قم، دارالکتب الاسلامیة، [بی‌تا].
٩٦. بروسوی، اسماعیل، روح البیان، بیروت، دارالفکر، ١٤٢٦ق.
٩٧. بروجردی، سید ابراهیم، تفسیر جامع، تهران، کتبخانه صدر، [بی‌تا].
٩٨. بزار، احمد بن عمرو البزار، مسند البزّار (البحر الزّخار)، تحقیق محفوظ الرحمن زین الله، مدینة، مکتبة العلوم والحکم، ١٤١٠ق.
٩٩. بغدادی، احمد بن علی (خطیب بغدادی)، تاریخ بغداد أو مدینة السلام، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١٧ق.
١٠٠. بغدادی، احمد بن عبدالله، الجواهر البغدادیة فی حوار الشیعة الامامیه، نسخة الکترونیة،

سایت فیصل نور.
۱۰۱. بغوی، ابومحمد حسین بن مسعود، معالم التنزیل (تفسیر بغوی)، تحقیق خالد عبدالرحمن العک، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، ۱٤۲۰ق.
۱۰۲. ــــــــــــــــــ ، مصابیح السنة، تحقیق یوسف عبدالرحمن المرعشلی و آخرین، بیروت، دار المعرفة، ۱٤۰۷ق.
۱۰۳. بقاعی، ابراهیم بن عمر، نظم الدرر فی تناسب الآیات والسور، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۲۷ق.
۱۰٤. بلاغی نجفی، محمدجواد، الآء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم، مکتبة الوجدانی، [بی‌تا].
۱۰۵. بلاغی، عبدالحجة، حجة التفاسیر وبلاغ الإکسیر، قم، چاپخانه حکمت، ۱۳۸٦ش.
۱۰٦. بیاضی عاملی، زین‌الدین، الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم، تصحیح محمدباقر البهبودی، المکتبة الرضویه، [بی‌تا].
۱۰۷. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل (تفسیر بیضاوی)، بیروت، دارالکتب العلمیة، [بی‌تا].
۱۰۸. بیهقی، أبوبکر احمد بن حسین، دلائل النبوّة ومعرفة احوال صاحب الشریعة، تعلیق عبدالمعطی قلعجی، بیروت، دارالکتب العلمیة، [بی‌تا].
۱۰۹. ــــــــــــ ، السنن الکبری، بیروت، دارالمعرفة، ۱٤۰٦ق.
۱۱۰. پانی پتی، محمد ثناء الله، التفسیر المظهری، پاکستان، مکتبة الرشدیة، ۱٤۱۲ق.
۱۱۱. ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح (سنن الترمذی)، تحقیق احمد شاکر، بیروت، دارالفکر، ۱٤۱٤ق.
* تستری، قاضی نورالله ←——— شوشتری، قاضی نورالله
۱۱۲. ثعلبی، احمد، الکشف و البیان، تحقیق ابی محمد بن عاشور، بیروت، دارالتراث العربی، ۱٤۲۲ق.
۱۱۳. ثعالبی، الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالتراث العربی، ۱٤۱۸ق.
۱۱٤. ثقفی تهرانی، میرزا محمد، روان جاوید در تفسیر قرآن مجید، تهران، انتشارات برهان، ۱۳۸٦ش.
۱۱۵. ثلائی، یوسف بن احمد، الثمرات الیانعة والاحکام الواضحة القاطعة، یمن، مکتبة التراث

الاسلامی، ١٤٢٣ق.
١١٦. ثمالی، ابوحمزه ثابت بن دینار، تفسیر القرآن الکریم، جمع محمدحرز الدین، بیرووت، دارالمفید، ١٤٢٠ق.
١١٧. جابلقی بروجردی، سید علی اصغر، طرائف المقال، تحقیق السید مهدی الرجالی، قم، مکتبة آیةالله المرعشی، ١٤١٠ق.
١١٨. جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن، جلاء الاذهان و جلاء الاحزان (تفسیر گازر)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٧٧ش.
١١٩. جرجانی، عبدالقادر، درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق طلعت صلاح فرحات، اردن، دارالفکر، ١٤٣٠ش.
١٢٠. جرجانی، علی، شرح المواقف، تصحیح بدرالدین نعسانی، قم، الشریف الرضی، ١٤٢٥ق.
١٢١. جزائری، ابوبکر جابر، أیسر التفاسیر لکلام العلی الکبیر، مصر، دارالسلام، ١٤١٢ق.
١٢٢. جزائری، سید نعمة الله، عقود المرجان فی تفسیر القرآن، تحقیق مؤسسه فرهنگی ضحی، قم، نور وحی، ١٣٨٨ش.
١٢٣. جصّاص، احمد، احکام القرآن، تحقیق محمدعلی شاهین، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٥ق.
١٢٤. جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، قم، مؤسسه انتشارات هجرت، ١٣٧٦ش.
١٢٥. جمل، سلیمان بن عمر، الفتوحات الالهیة بتوضیح تفسیر الجلالین للدقائق الخفیّة، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤٢٧ق.
* جنابذی ← گنابادی
١٢٦. جوادی آملی، عبدالله (آیةالله جوادی آملی)، تسنیم، تفسیر قرآن کریم، (جلد ١٤)، تحقیق و تنظیم عبدالکریم عابدینی، قم، مرکز نشر اسراء، ١٣٨٥ش.
* جوینی، ابراهیم ← حمّوئی
١٢٧. حائری طهرانی، علی، مقتنیات الدرر، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ١٣٣٨ش.
١٢٨. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد بن عبدالله، المستدرك علی الصحیحین، وبذیله التلخیص للحافظ الذهبی، تحقیق بإشراف یوسف عبدالرحمن المرعشلی، بیروت، دارالمعرفة، [بی‌تا].
١٢٩. ـــــــــــ، معرفة علوم الحدیث، تحقیق السید معظم حسین، المدینة، دارالکتب

العلمیة، ۱۳۹۷ق.
۱۳۰. حبری، حسین، تفسیر الحبری، تحقیق سید محمدرضا الحسینی الجلالی، بیروت، مؤسسه ال البیت لإحیاء التراق، ۱٤۰۸ق.
۱۳۱. حرانی، ابن‌ابی شعبه، تحف العقول عن ال رسول، تصحیح علی اکبر الغفاری، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۹۸ش.
۱۳۲. حر عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، تصحیح السید هاشم الرسولی، قم، المطبعة العلمیه، [بی‌تا].
۱۳۳. ــــــــــــــــ، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسة ال البیت، ۱٤۱۲ق.
۱۳٤. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق محمدکاظم المحمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، نسخة الکترونیه.
۱۳۵. حسنی واعظ، محمود بن محمد، دقائق التأویل وحقائق التنزیل، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۱ش.
۱۳٦. حسینی جلالی، سید محمدرضا، تدوین السنة الشریفه، قم، مکتبة دار الاعلام الاسلامی، ۱٤۱۸ق.
۱۳۷. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنی عشری، تهران، انتشارات میقات، ۱۳٦۳ش.
۱۳۸. حسینی میلانی، سید علی، نفحات الأزهار فی خلاصة عبقات الانوار، قم، مرکز تحقیق و ترجمه و نشر آلاء، [بی‌تا].
۱۳۹. ــــــــــــــــ، جواهر الکلام فی معرفة الامامة والامام، (جلد ۲ و ۳ و ٤)، قم، مرکز الحقائق الاسلامیه (انتشارات حقایق)، ۱۳۹۰ش.
۱٤۰. ــــــــــــــــ، تشیید المرجعات وتفنید المکابرات، ــــــــــــــــ، ۱٤۲۷ق.
۱٤۱. حسینی همدانی، سید محمدحسین، انوار درخشان، تهران، کتابفروشی لطفی، ۱٤۰٤ق.
۱٤۲. حلبی، علی بن اهیم، السیرة الحلبیة، تصحیح عبدالله محمد الخلیلی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱٤۲۷ق.
۱٤۳. حلی، ابن‌مطهر حسن بن یوسف (علامه حلی)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد،

قم، مؤسسه مطبوعات دینی، ۱۳٦٦ش.
۱٤٤. ـــــــــــــــــــ، نهج الحق وکشف الصدق، تعلیق الحسنی الارموری، قم، مؤسسة دارالهجرة، ۱٤۰۷ق.
۱٤٥. ـــــــــــــــــــ، منهاج الکرامة فی معرفة الامامة، تحقیق عبدالرحیم مبارک، مشهد، مؤسسة تاسوعا، [بی‌تا].
۱٤٦. ـــــــــــــــــــ، کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین، تحقیق علی ال کوثر، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱٤۱۳ق.
۱٤۷. حمصی رازی، سدیدالدین محمود بن الحسن، المنقذ من التقلید، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱٤۱۲ق.
۱٤۸. حمّوئی جوینی، ابراهیم، فرائد السمطین، تحقیق محمدباقر المحمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱٤۰٥ق.
۱٤۹. حوی، سعید، الأساس فی التفسیر، قاهره، دارالسلام، ۱٤۲٤ق.
۱٥۰. حویزی، علی بن جمعه، نورالثقلین، تصحیح هاشم الرسولی المحلاتی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، [بی‌تا].
۱٥۱. خازن، علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازن)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۱٥ق.
* خباز ←——— سید عدنان
* خسروانی ←——— میرزا خسروانی
۱٥۲. خضر، محمدسالم، ثم ابصرت الحقیقة، شبکة انصار اهل‌البیت، ۱٤۲۸ق.
۱٥۳. خطیب، عبدالکریم، تفسیر القرآنی للقرآن، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۲٥ق.
۱٥٤. خطیب شربینی، شمس الدین محمد بن احمد، السراج المنیر، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۲٥ق.
۱٥٥. خفاجی، شهاب الدین احمد بن محمد، عنایة القاضی وکفایة الراضی (حاشیة الشهاب علی تفسیر البیضاوی)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۱۷ق.
۱٥٦. خواجه طوسی، نصیرالدین، تجرید الاعتقاد مع کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، مؤسسهٔ مطبوعات دینی، ۱۳٦٦ش.
۱٥۷. خواجه نصرالله هندی، نصیرالدین محمد، السیوف المشرقة ومختصر الصواقع المخرقة،

اختصره وهذبّه، السید محمود شکری الآلوسی، تحقیق الدکتور مجید الخلیفة، القاهرة، مکتبة الامام البخاری، ١٤٢٩ق.
١٥٨. خوارزمی، مؤفّق بن احمد، المناقب، تحقیق الشیخ مالک المحمودی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤١١ق.
١٥٩. ـــــــــــ، مقتل الحسین، تحقیق محمد السماوی، قم، مکتبة المفید، [بی‌تا].
١٦٠. درّه، محمدعلی طه، تفسیر القرآن الکریم واعرابه وبیانه، بیروت، دار ابن‌کثیر، ١٤٣٠ق.
١٦١. دروزه، محمد، التفسیر الحدیث، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ١٣٨٣ق.
١٦٢. دلیمی، طه حامد، الامامة فی منظور القرآن، نسخه الکترونیکی.
١٦٣. دوانی، جلال الدین، نور الهدایة فی اثبات الامامة، شرح وتوضیح وحید توسلی و دیگران، مجمع ذخائر اسلامی، ١٣٩٢ش.
* دمشقیه، عبدالرحمن بن محمد ←——— عبدالرحمن دمشقیة
١٦٤. دهلوی، مولوی شاه عبدالعزیز، تحفهٔ اثنی عشریة، استانبول، مکتبة الحقیقة، ١٤١٥ق.
١٦٥. ـــــــــــ، تحفهٔ اثنی عشریة، به اهتمام شیخ محمدحسن دهلی، ١٢٧١ق.
١٦٦. ـــــــــــــــــــــــ، مع تحقیق وتعلیق محب الدین الخطیب، اختصار وتهذیب محمود شکری الآلوسی، القاهرة، المکتبة السلفیة، ١٣٧٢ق.
١٦٧. دینوری، عبدالله بن محمد ابن‌وهب، تفسیر ابن‌وهب (المسمی الواضح فی تفسیر القرآن الکریم)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤٢٤ق.
* دینوری، عبدالله مسلم ←——— ابن‌قتیبه
١٦٨. دیوبندی، محمود حسن، تفسیر کابلی، تهران، نشر احسان، ١٣٨٥ش.
١٦٩. ذهبی، محمد بن احمد، تلخیص المستدرك (مطبوع فی ذیل المستدرك علی الصحیحین)، تحقیق باشراف یوسف المرعشلی، بیروت، دارالمعرفه، [بی‌تا].
١٧٠. رازی، أبوالفتوح حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، مشهد، تصحیح محمدمهدی ناصح و محمدجعفر یاحقی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ١٤٠٨ق.
* رازی، فخرالدین ←——— فخررازی
١٧١. راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق عدنان الداودی، بیروت، الدار الشامیه، ١٤١٦ق.
١٧٢. رسیّ، قاسم بن ابراهیم، الکامل المنیر فی اثبات ولایة امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام والردّ علی

الخوارج، تحقیق عبدالولی یحیی هادی، [بی‌جا]، ۱٤۱۳ق.
۱۷۳. رسعنی، عبدالرزاق بن رزق الله، رموز الکنوز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق عبدالملک دهیش، مکه مکرمة، مکتبة الاسدی، ۱٤۲۹ق.
۱۷٤. رشیدرضا، محمد، المنار (دروس الشیخ محمد عبده)، بیروت، دارالمعرفة، [بی‌تا].
۱۷۵. رضایی اصفهانی، محمدعلی، تفسیر قرآن مهر، پژوهش های تفسیر و علوم قرآن، قم، ۱۳۸۷ش.
۱۷٦. زرکشی، بدرالدین، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالمعرفة، [بی‌تا].
۱۷۷. زمخشری، جارالله محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل، قم، نشر ادب حوزه، [بی‌تا].
۱۷۸. سالوس، علی بن احمد، مع الاثنی عشریة فی الاصول والفروع، ریاض، دارالفضیلة، ۱٤۲٤ق.
۱۷۹. سبزواری، سید عبدالاعلی، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة اهل‌البیت، ۱٤۰٦ق.
۱۸۰. سبزواری، محمد، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، بیروت، دارالتعارف، ۱٤۰٦ق.
۱۸۱. ــــــــــــــ، ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن، بیروت، دارالتعارف، ۱٤۱۹ق.
۱۸۲. سبکی، تقی‌الدین، شفاء السقام بزیارة خیر الأنام، تحقیق حسین محمدعلی الشکری، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۲۹ق.
۱۸۳. سجودی، محمدباقر، روزهای پیشاور، ردی بر کتاب شب‌های پیشاور، سایت مکتبة القلم، نسخه الکترونیکی.
۱۸٤. ــــــــــــــ، ایام بیشاور، سایت مکتبة القلم، نسخهٔ الکترونیکی.
۱۸۵. سمرقندی، نصر بن محمد، بحرالعلوم (تفسیر السمرقندی)، تحقیق علی‌محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۱۳ق.
۱۸٦. سمین، احمد یوسف، الدر المصون فی علوم الکتاب المکنون، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۱٤ق.
۱۸۷. سید عدنان خباز، سید منیر، میثاق الامامة فی آیة الولایة، تقریر احمد سلمان، شبکة الفکر.

۱۸۸. سید قطب، فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق، ۱٤۱۲ق.
۱۸۹. سیواسی، احمد بن محمود، عیون التفاسیر، بیروت، دارصادر، ۱٤۲۷ق.
۱۹۰. سیوطی، جلال‌الدین و جلال‌الدین محلی، تفسیر الجلالین، بیروت، مؤسسة النور، ۱٤۱٦ق.
۱۹۱. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۳ق.
۱۹۲. ــــــــــــــــــــ، تاریخ الخلفا، تحقیق حمدی الدمر، مکتبة نزار مصطفی بارز، ۱٤۲٥ق.
۱۹۳. ــــــــــــــ، الإتقان فی علوم القرآن، بیروت، دارالندوة، [بی‌تا].
۱۹٤. ــــــــــــــ، الاکلیل فی استنباط التنزیل، تحقیق سیف الدین عبدالقادر کاتب، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۲۸ق.
* شاه عبدالعظیمی ⟵ حسینی شاه عبدالعظیمی
۱۹٥. شبّر، سید عبدالله، الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، تقدیم محمد بحرالعلوم، کویت، شرکة مکتبة الالفین، ۱٤۲٤ق.
۱۹٦. شحّاته، عبدالله محمود، تفسیر القرآن الکریم، قاهره، دارغریب، ۱٤۲۱ق.
* شربینی ⟵ خطیب شربینی
۱۹۷. شریف رضی، محمد بن حسین، حقائق التأویل فی متشابه التنزیل، شرح محمدرضا آل کاشف الغطاء، بیروت، دارالاضواء، ۱٤۰٦ق.
۱۹۸. ــــــــــــــ، نهج‌البلاغه، ضبط صبحی صالح، بیروت، دارالکتاب، ۱۳۸۷ق.
۱۹۹. شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، تهران، دفتر نشر داد، ۱۳۷۳.
۲۰۰. شریف مرتضی، علی بن حسین، الشافی فی الامامه، قم، مؤسسة اسماعیلیان، ۱٤۱۰ق.
۲۰۱. ــــــــــــــ، نفائس التأویل (تفسیر الشریف المرتضی)، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱٤۳۱ق.
۲۰۲. شعرانی، ابوالحسن، پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸٦ش.
۲۰۳. شعراوی، محمدمتولی، تفسیر الشعراوی، بیروت، ادارة الکتب والمکتبات، ۱۹۹۱م.
۲۰٤. شنقیطی، محمدأمین، أضواء البیان فی ایضاح القران بالقرآن، بیروت، دارالکتب العلمیة،

۱٤۲۷ق.
۲۰۵. شهرستانی، عبدالکریم، مفاتیح الاسرار و مصابیح الانوار، تحقیق محمدعلی آذرشب، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷٦ش.
۲۰٦. شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی، الرعایة فی علم الدرایة، تحقیق محمدعلی البقال، قم، مکتبة آیةالله المرعشی، ۱٤۱۳ق.
۲۰۷. شوشتری، قاضی نورالله، کشف القناع، حاشیة القاضی نورالله التستری علی تفسیر البیضاوی، تحقیق شیخ محمدرضا فاضلی، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیة، ۱٤٤۰ق.
۲۰۸. ــــــــــــ، احقاق الحق وازهاق الباطل، تعلیق آیةالله المرعشی، قم، مکتبة آیةالله المرعشی، ۱٤۰۹ق.
۲۰۹. شوکانی، محمد، فتح القدیر الجامع بین فنّی الروایة والدرایة من علم التفسیر، بیروت، دار ابن‌کثیر، دار الکلم الطیب، ۱٤۱٤ق.
۲۱۰. شیبانی، محمد بن حسن، نهج البیان عن کشف معانی القرآن، تهران، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ۱٤۱۳ق.
۲۱۱. شیبانی، محمد بن علی نقی، مختصر نهج البیان، تهران، دارالاسوة للطباعة والنشر، ۱۳۷٦ش.
۲۱۲. شیرازی، محمد، تقریب القرآن إلی الأذهان، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱٤۰۰ق.
۲۱۳. شیخ زاده، محمد بن مصطفی، حاشیة علی تفسیر القاضی البیضاوی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۱۹ق.
۲۱٤. شیخ علوان، نعمةالله بن محمود، الفواتح الالهیة والمفاتح الغیبیة الموضحة للکلم القرآنیة والحکم الفرقانیة، قاهره، دار رکابی للنشر، ۱۹۹۹م
* شیخ مفید ◄——— مفید
۲۱۵. صابونی، محمدعلی، صفوة التفاسیر، بیروت، دارالفکر، ۱٤۲۱ق.
۲۱٦. صادقی طهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳٦۵ش.
۲۱۷. ــــــــــــ، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱٤۱۹ق.
۲۱۸. صبحی صالح، علوم الحدیث و مصطلحه، بیروت، ۱۹۹۱م.

۲۱۹. صدر، محمدباقر (شهید صدر)، السنن التاریخیة فی القرآن، باعادة الشیخ محمدجعفر شمس الدین، بیروت، [بی‌تا].
۲۲۰. صدر، سیدحسن، نهایة الدرایة، شرح الوجیز للشیخ البهائی، تحقیق الغرباوی، تهران، نشر مشعر، [بی‌تا].
۲۲۱. صدوق، محمد، الأمالی، تحقیق مؤسسة البعثه، قم، ۱٤۱۷ق.
۲۲۲. ـــــــــــــــــ، کتاب الخصال، تصحیح علی‌اکبر الغفاری، قم، منشورات جماعة المدرسین، ۱٤۰۳ق.
۲۲۳. ـــــــــــــــــ، علل الشرایع، تقدیم سید محمدصادق بحرالعلوم، نجف، منشورات المکتبة الحیدریه، ۱۳۸۵ق.
۲۲٤. ـــــــــــــــــ، عیون أخبار الرضا، قم، مکتبة المصطفوی، [بی‌تا].
۲۲۵. ـــــــــــــــــ، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح علی‌اکبر الغفاری، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱٤۰۵ق.
۲۲٦. ـــــــــــــــــ، معانی الأخبار، تصحیح علی‌اکبر الغفاری، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳٦۱ش.
۲۲۷. ـــــــــــــــــ، من لایحضره الفقیه، تعلیق حسن الموسوی الخرسان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.
۲۲۸. صدیق حسن خان، محمدصدیق، فتح البیان فی مقاصد القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۲۰ق.
۲۲۹. صفی علیشاه، محمدحسن بن محمدباقر، تفسیر قرآن صفی علیشاه (تفسیر منظوم)، تهران، ۱۳۷۸ش.
۲۳۰. طالقانی، محمود، پرتوی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳٦۲ش.
۲۳۱. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، منشورات جماعة المدرسین، ۱٤۲۰ق.
۲۳۲. ـــــــــــــــــ، تفسیر البیان، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱٤۲۷ق.
۲۳۳. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱٤۰٦ق.
۲۳٤. ـــــــــــــــــ، التفسیر الکبیر (تفسیر القرآن العظیم)، تحقیق هشام البدرانی، اردن،

دارالکتاب الثقافی، ۲۰۰۸م.
۲۳۵. ـــــــــــــ ، المعجم الصغیر، بیروت، دارالکتب العلمیة، [بی‌تا].
۲۳۶. طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، تصحیح أبوالقاسم گرجی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۲۳۷. ـــــــــــــ ، إعلام الوری بأعلام الهدی، قم، مؤسسة ال البیت لاحیاء التراث، ۱٤۱۷ق.
۲۳۸. ـــــــــــــ ، مجمع البیان لعلوم القرآن، تحقیق المحلاتی و الطباطبایی، بیروت، دارالمعرفه، ۱٤۰٦ق.
۲۳۹. طبری، محمد بن جریر بن رستم ←ـــــــ ابن جریر، محمد بن جریر رستم
۲٤۰. طبری، احمد، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، تحقیق اکرم البوشی، قاهرة، مکتبة التابعین، ۱٤۱۵ق.
۲٤۱. طنطاوی، محمدسید، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، قاهرة، نهضة مصر، ۱۹۹۷م.
۲٤۲. طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی، شیخ الطائفه)، الأمالی، تهران، مؤسسة البعثة، ۱٤۱٤ق.
۲٤۳. ـــــــــــــ ، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱٤۰۲ ق.
۲٤٤. ـــــــــــــ ، تلخیص الشافی، تحقیق السید حسن بحرالعلوم، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹٤ق.
۲٤۵. ـــــــــــــ ، کتاب الغیبه، تحقیق عبادالله الطهرانی و احمد ناصح، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه، ۱٤۱۱ق.
۲٤٦. ـــــــــــــ ، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، تحقیق حسن المصطفوی، مشهد، دانشکده مشهد، ۱۳٤۸.
۲٤۷. ـــــــــــــ ، تهذیب الاحکام، تحقیق السید حسن الموسوی الخرسان، طهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳٦۵ش.
۲٤۸. ـــــــــــــ ، مصباح المتهجد، بیروت، مؤسسة فقه الشیعة، ۱٤۱۱ق.
۲٤۹. طوفی، نجم الدین سلیمان بن عبدالقوی، الاشارات الالهیة الی المباحث الاصولیة، اعداد ابوعاصم حسن بن عباس وتعلیق خالد بن فوزی حمزه، القاهرة، الفاروق الحدیثیه

للطباعة والنشر، ١٤٢٣ق.
٢٥٠. طیب اصفهانی، سید عبدالحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، ١٣٧٨ش.
٢٥١. عاملی، علی بن الحسین بن ابی‌جامع، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، تحقیق مالک محمودی، قم، دارالقرآن الکریم، ١٤١٧ق.
٢٥٢. عاملی، ابراهیم، تفسیر عاملی، تهران، کتابفروشی صدوق، ١٣٦٠ق.
٢٥٣. عبدالرزاق صنعانی، أبوبکر، تفسیر القرآن العزیز (تفسیر عبدالرزاق)، تحقیق عبدالمعطی امین قلعجی، بیروت، دار المعرفة، ١٤١١ق.
٢٥٤. عثمان خمیس، عثمان بن محمد بن حمد التمیمی، شبهات الشیعیة والرد علیها، نسخة الکترونیکی.
٢٥٥. ــــــــــ، وقفات مع کتاب المراجعات، ــــــــــ.
٢٥٦. عدة من المحققین، موسوعة الامامة فی نصوص اهل السنة، باهتمام سید محمود مرعشی، قم، مکتبة آیةالله المرعشی، ١٤٣٠ق.
* عدنان خباز ← سید عدنان خبّاز
٢٥٧. عک، خالد عبدالرحمن، أُصول التفسیر و قواعده، بیروت، دار النقاش، ١٤١٤ق.
* علم الهدی، سید مرتضی ← شریف مرتضی، علی بن الحسین
٢٥٨. عمادی، محمد، ارشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم (تفسیر ابی السعود)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١٩ق.
٢٥٩. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر (تفسیر العیاشی)، تصحیح هاشم الرسولی المحلاتی، طهران، المکتبة الاسلامیه، [بی‌تا].
٢٦٠. فاضل آبی ← آبی
٢٦١. فتال نیشابوری، محمد، روضة الواعظین، تحقیق غلامحسین مجیدی و مجتبی فرحی، قم، ١٤٢٣ق.
٢٦٢. فخررازی، فخرالدین محمد بن عمر، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، قم، مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی، ١٤١١ق.
٢٦٣. فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق محمد الکاظم، طهران، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الاسلامی، ١٤١٠ق.

۲٦٤. فراهیدی، خلیل بن احمد، ترتیب کتاب العین، تحقیق و ترتیب مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، قم، انتشارات اسوه، ١٤١٤ق.
۲٦٥. فضل الله، سید محمدحسین، تفسیر مِن وحی القرآن، بیروت، دارالملاك للطباعة والنشر، ١٤١٩ق.
۲٦٦. فهد الرومی، عبدالرحمن، اتجاهات التفسیر فی القرن الرابع عشر، [بی‌نا]، ١٤٠٧ق.
۲٦٧. فیض کاشانی، محمدمحسن بن مرتضی، الأصفی فی تفسیر القرآن، تحقیق محمدحسین درایتی و محمدرضا نعمتی، قم، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، قم، ١٣٧٦ش.
۲٦٨. ــــــــــــــ، تفسیر المعین، قم، کتابخانه آیةالله مرعشی، ١٤١٠ق.
۲٦٩. ــــــــــــــ، الصافی فی تفسیر القرآن، تصحیح شیخ حسین الأعلمی، بیروت، دار المرتضی، ١٤٢١ق.
۲۷۰. فیضی دکنی، ابوفیض ناکوری، سواطع الالهام، تحقیق سید مرضی آیةالله زادهٔ شیرازی، تهران، انتشارات یاران، ١٤١٧ق.
۲۷۱. قاری، علی بن سلطان محمود (ملاعلی قاری)، شرح الشفا للقاضی عیاض، ضبط و تصحیح عبدالله محمد الخلیلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤٢١ق.
۲۷۲. ــــــــــــــ، مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، بیروت، دارالفکر، ١٤٢٢ق.
۲۷۳. قاسمی، محمد جمال‌الدین، محاسن التأویل (تفسیر القاسمی)، تحقیق عیون سود، محمد باسل، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٨ق.
۲۷٤. قاضی عبدالجبار، عبدالجبار بن احمد همدانی، المغنی فی ابواب التوحید والعدل، تحقیق باشراف طه حسین، مصر، ١٣٨٢ق.
۲۷٥. قاضی نعمان، نعمان بن محمد ابن‌حیّون، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الأطهار، تحقیق سید محمد الحسینی الجلالی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤١٤ق.
۲۷٦. ــــــــــــــ، دعائم الاسلام وذکر الحلال والحرام والقضایا والأحکام عن اهل بیت رسول الله علیه وعلیهم افضل السلام، تصحیح آصف فیضی، قم، مؤسسة ال البیت، ١٣٨٣ق.
* قاضی نور الله ← شوشتری
۲۷۷. قرشی، سید علی‌اکبر، تفسیر احسن الحدیث، تهران، بنیاد بعثت، ١٣٧٧.

۲۷۸. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحکام القرآن، قاهرة، دار الکتاب العربی، ۱۳۸۷ق.
۲۷۹. ـــــــــــــــ، المفهم لما اشکل من تلخیص صحیح مسلم، تحقیق احمد محمد السید و آخرین، دمشق، دار ابن‌کثیر، ۱۹۹٦م.
۲۸۰. قزوینی، عبدالجلیل رازی، نقض، تصحیح محدث ارموی، بازنگاشت سید علی موسوی گرمارودی، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۹٦ش.
۲۸۱. قفاری، ناصر بن عبدالله، اصول مذهب الشیعة الامامیة الاثنی عشریة، ریاض، ۱٤۱۸ق.
۲۸۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر [المنسوب الی] القمی، تصحیح السید طیب الموسوی، قم، ۱٤۰٤ق.
۲۸۳. قمی مشهدی، میرزا محمد، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، مؤسسه الطبع و النشر لوزارة الثقافه و الارشاد، ۱٤۱۱ ق.
۲۸٤. قمی، شیخ عباس، سفینة البحار ومدینة الحکم والآثار، بیروت، [بی‌نا]، ۱٤۰۵ق.
۲۸۵. قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة، تحقیق سیدعلی جمال اشرف الحسینی، تهران، مطبعة اسوة، [بی‌تا].
۲۸٦. قنوجی، محمدصدیق حسن خان، فتح البیان فی مقاصد القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۲۰ق.
۲۸۷. قونوی، اسماعیل بن محمد، حاشیة علی تفسیر الامام البیضاوی، ومعه حاشیة ابن‌التمجید، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۲۲ق.
۲۸۸. کاشانی، مولی فتح‌الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام مخالفین، تهران، کتابفروشی علمی، ۱۳۳٦.
۲۸۹. ـــــــــــــــــــ، خلاصة منهج الصادقین فی الزام مخالفین، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳٦۳ش.
۲۹۰. ـــــــــــــــ، زبدة التفاسیر، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱٤۲۳ق.
۲۹۱. کاشانی، محمد بن مرتضی، التفسیر المعین، قم، کتابخانه آیة‌الله المرعشی النجفی، ۱٤۱۰ق.
۲۹۲. کاشفی، سبزواری، حسین بن علی، مواهب علیّه، تحقیق سید محمدرضا جلالی النائینی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات اقبال، ۱۳٦۹.

۲۹۳. کتانی، محمد بن جعفر، نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، مصر، دارالکتب السلفیة، [بی‌تا].
۲۹٤. کرمی، محمد، التفسیر لکتاب الله المنیر، قم، چاپخانه علمیه، ۱٤۰۲ق.
۲۹۵. کفعمی، ابراهیم بن امین، المصباح، مؤسسة النعمان، بیروت، ۱٤۱۲ق.
۲۹٦. ــــــــــــــ، البلد الامین، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱٤۲۵ق.
۲۹۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی‌اکبر الغفاری، طهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ق.
۲۹۸. کنجی شافعی، محمد بن یوسف، کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، تحقیق محمدهادی الامینی، قم، دار احیاء تراث اهل‌البیت، ۱٤۰٤ق.
۲۹۹. کیاهرّاسی طبری، ابوالحسن علی بن محمد، احکام القرآن، بیروت، المکتبة العلمیة، ۱٤۰۳ق.
۳۰۰. کوفی، محمد بن سلیمان، مناقب الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، تحقیق محمدباقر المحمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱٤۱۲ق.
۳۰۱. گنابادی، سلطان علی شاه، بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱٤۰۸ق.
۳۰۲. لاهیجی، محمد بن علی اشکوری، تفسیر شریف لاهیجی، تهران، نشر داد، ۱۳۷۳ش.
۳۰۳. لجنة التألیف، الرد الکبیر علی مزاعم الهی ظهیر، دراسة نقدیة فی الرد علی کتابه الشیعة واهل البیت، بیروت، المجمع العالمی لاهل البیت، ۱٤۳۱ق.
۳۰٤. لجنة التحقیق فی مسألة الامامة، کتاب الله واهل البیت فی حدیث الثقلین من مصادر اهل السنة، قم، مدرسه الامام باقرالعلوم، ۱٤۲۲ق.
۳۰۵. ماتریدی، محمد بن محمد، تأویلات اهل السنة (تفسیر الماتریدی)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۲٦ق.
۳۰٦. مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایة فی علم الدرایة، تحقیق محمدرضا المامقانی، قم، مؤسسة ال البیت، ۱٤۱۱ق.
۳۰۷. ماوردی، علی، النکت و العیون (تفسیر الماوردی)، تحقیق السید بن عبدالمقصود، بیروت، المکتبة الثقافیه، ۱٤۲۸ق.

۳۰۸. مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الأطهار، طهران، المکتبة الاسلامیة، ۱۳۹۷ق.
۳۰۹. ـــــــــــــــ، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳٦۳ق.
۳۱۰. محمودی، محمدجواد، ترتیب الامامی، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱٤۰۲ق.
۳۱۱. محمودی، محمدکاظم، مسند حدیث الثقلین، نسخة الکترونیة.
۳۱۲. مدرسی، سید محمدتقی، مِن هدی القرآن، تهران، دار محبی الحسن، ۱٤۱۹ق.
۳۱۳. مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت، دار الفکر، ۱٤۲۷ق.
۳۱٤. مزّی، جمال‌الدین أبوالحجّاج یوسف، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، تحقیق بشّار عواد معروف، ۱٤۱۳ق.
۳۱۵. مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۳۱٦. مظفر، محمدحسن، دلائل الصدق لنهج الحق، تحقیق مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، قم، مؤسسة ال البیت، ۱٤۲۳ق.
۳۱۷. مظهری ←——— پانی پتی
۳۱۸. مغراوی، محمد بن عبدالرحمن، التدبر و البیان فی تفسیر القرآن بصحیح السنن، بیروت، ۱٤۳۵ق.
۳۱۹. مغنیه، محمدجواد، التفسیر المبین، دارالکتب الاسلامیة، ۱٤۰۳ق.
۳۲۰. ـــــــــــــــ، التفسیر الکاشف، قم، دارالکتاب الاسلامی، ۱٤۲٤ق.
۳۲۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الاختصاص (المنسوب إلیه)، تصحیح علی‌اکبر الغفاری و محمود محرمی، تهران، المؤتمر العالمی لألفیة الشیخ المفید، ۱٤۱۳ق.
۳۲۲. ـــــــــــــــ، الارشاد فی معرفة حجج العباد، ـــــــــــــــ.
۳۲۳. ـــــــــــــــ، تصحیح الاعتقادات، تحقیق حسین درگاهی، ـــــــــــــــ.
۳۲٤. ـــــــــــــــ، الفصول المختارة من العیون والمحاسن، گردآورنده شریف مرتضی، ـــــــــــــــ.
۳۲۵. ـــــــــــــــ، المسائل السرویّة، تحقیق صائب عبدالحمید، ـــــــــــــــ.
۳۲٦. ـــــــــــــــ، الامالی، تحقیق حسین استادولی و علی اکبر الغفاری، قم، مؤسسة

النشر الاسلامی، ١٤١٣ق.
۳۲۷. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق عبدالله محمود شحّاته، بیروت، دار احیاء التراث، ١٤٢٣ق.
۳۲۸. مقدسی، عبدالرحمن بن اسماعیل، المرشد الوجیز الی علوم تتعلق بالکتاب العزیز، تحقیق طیار اٰلتی قولاج، بیروت، دارصادر، ۱۳۹۵ق.
۳۲۹. مکارم شیرازی، ناصر (آیةالله مکارم) و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ١٣٨٦ش.
۳۳۰. ملکی میانجی، محمدباقر، مناهج البیان فی تفسیر القرآن، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ١٤١٤ق.
۳۳۱. مناوی، محمد عبدالرؤوف، فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر، تحقیق احمد عبدالسلام، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١٥ق.
۳۳۲. میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی‌سعد، کشف الاسرار و عدة الابرار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.
* میرحامد حسین هندی ⟵ هندی
۳۳۳. میرزا خسروانی، علیرضا، تفسیر خسروی، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۹۰ق.
* موسوی همدانی ⟵ حسینی همدانی
۳۳٤. مهائمی، علی بن احمد، تبصیر الرحمن وتیسیر المنان، بیروت، عالم الکتب، ١٤٠٣ق.
* ناکوری ⟵ فیضی ناکوری
۳۳۵. نجارزادگان، فتح‌الله، سلامة القرآن من التحریف وتفنید الافتراءات علی الشیعة الامامیة، تهران، نشر مشعر، ١٤٢٤ق.
۳۳٦. ــــــــــــــــ، بررسی تطبیقی مبانی تفسیر قرآن در دیدگاه فریقین، تهران، سازمان سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۱ش.
۳۳۷. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، رجال النجاشی، تحقیق السید موسی الشبیری الزنجانی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤٢٦ق.
۳۳۸. نسائی، احمد بن شعیب، خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، تحقیق محمد الکاظم، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ١٤١٩ق.

۳۳۹. ـــــــــــــــــ ، السنن الکبری، تحقیق عبدالغفار سلیمان البنداری، بیروت، ۱٤۱۱ق.
۳٤۰. نسفی، عبدالله، مدارک التنزیل (تفسیر النسفی)، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱٤۰۲ق.
۳٤۱. نطنزی، ابوالفتح محمد بن احمد، الخصائص العلویة فی سر البرّیّه، تحقیق علی آل کوثر، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱٤۳۳ق.
۳٤۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبه، تحقیق علی‌اکبر الغفاری، طهران، مکتبة الصدوق، [بی‌تا].
۳٤۳. ـــــــــــــــــ ، اصناف الآیات او رسالة المحکم والمتشابه (المنسوب الی الشریف المرتضی علم الهدی)، تحقیق عبدالحسین الغریفی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱٤۲۸ق.
۳٤٤. نمازی، شیخ علی، مستدرك سفینة البحار، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱٤۰۵ق.
۳٤۵. نهاوندی، محمد، نفحات الرحمن فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسة البعثة، ۱۳۸٦ش.
۳٤٦. نیشابوری، حسن بن محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۱٦ق.
۳٤۷. نوری، میرزاحسین، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، ۱٤۰۸ق.
۳٤۸. نویری، احمد بن عبدالوهاب، نهایة الارب فی فنون الادب، قاهره، وزارة الثقافة والارشاد القومی، [بی‌تا].
۳٤۹. نووی، أبوزکریا یحیی بن شرف، شرح صحیح مسلم (المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج)، بیروت، دار احیاء التراث العربی ، ۱۳۹۲ق.
۳۵۰. نووی، محمد، مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید، بیرووت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۱۷ق.
۳۵۱. واحدی نیشابوری، علی، الوسیط فی تفسیر القرآن المجید، تحقیق محمد معوض و آخرین، بیروت، ۱٤۱۵ق.
۳۵۲. ـــــــــــــــــ ، اسباب نزول القرآن الکریم، تحقیق کمال زغلول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۱۱ق.
۳۵۳. ـــــــــــــــــ ، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق صفوان عدنان، بیروت، دارالقلم، ۱٤۱۵ق.

۳۵٤. وهبة زحیلی، تفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، بیروت، دارالفکر، ۱٤۱۸ق.
۳۵۵. ـــــــــــــــ ، تفسیر الوسیط، دمشق، دارالفکر، ۱٤۲۲ق.
۳۵٦. هندی، میرحامدحسین، عبقات الانوار فی امامة الأئمة الاطهار، تصحیح و تحقیق سید صدرا موحد ابطحی با شراف آیةالله سید علی حسینی میلانی، قم، انتشارات الحقائق، ۱٤۰۰ش.
۳۵۷. هندی، علی متقی، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، تصحیح صفوة السقا، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱٤۰۵ق.
۳۵۸. هواری، هود بن محکم، تفسیر کتاب الله العزیز، [بی‌جا]، دار البصائر، ۱٤۲٦ق.
۳۵۹. هیتمی، ابن‌حجر احمد بن محمد، الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع والزندقة، تخریج و تعلیق عبدالوهاب عبداللطیف، قاهرة، مکتبة القاهرة، [بی‌تا].
۳٦۰. ـــــــــــــــ ، الصواعق المحرقة علی اهل الرفض والضلال والزندقة، تحقیق عبدالرحمن بن عبدالله الترکی وکامل محمد الخراط، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱٤۱۷ق.

نمایه آیات

سوره بقره

آیه ٤٩: ص١٦٥

آیه ٥٤: ص١٩٧

آیه ٨٤: ص٢١٠، ٢١١

آیه ١٢٤: ص٢٨٣

آیه ١٤٦: ص٣٧

آیات ١٤٦-١٤٨: ص٢٢٦

آیه ٢١٩: ص١٦٩، ٢٧١

آیه ٢٥٨: ص٧٥

سوره آل‌عمران

آیه ٥٩: ص٥٢، ٢٢٣، ٢٢٩

آیات ٥٩-٦٣: ص٥١

آیه ٦٠: ص٢٢٦

آیه ٦١: در بسیاری از صفحات

آیه ٦٢: ص٧٧

آیات ٦٢-٦٣: ص٥٢

آیه ٦٣: ص٢٥٨

آیه ٦٤: ص٢٢٤، ٢٥٨

آیه ٦٥: ص٧٥

آیه ١٢٣: ص٣٤

آیه ١٦٤: ص٣٢١

آیه ١٧٣: ص١٦٩، ٢٧١

سوره نساء

آیه ١١: ص١٦٥

آیه ٢٣: ص٢٣٦

آیه ٣٢: ص١٦٥

آیه ٥٩: ص٦، ٣٣، ٣٦، ١٢٠

آیه ٧٩: ص٣١٨

سوره مائده

آیه ٤٨: ص٣٥، ١٩٣

آیه ٥٥: ص٣٣، ١٢٠

آیه ١١٦: ص٢٢٢

سوره انعام

آیات ٨٤-٨٥: ص١٣٩

سوره اعراف

آیه ١٥٧: ص٣٧

سوره انفال
آیه ٤٢: ص٣٣
آیه ٦٢: ص١٠١

سوره توبه
آیه ٣١: ص٢٢٢
آیه ٦٠: ص٣٤
آیه ٨٤: ص٣١٤
آیه ١١٩: ص١١٩
آیه ١٢٨: ص٣١٤، ٣٢١

سوره هود
آیات ١٧: ص٢٠٢، ٢٤٦، ٢٩٦
آیه ٤٦: ص١٥
آیه ٧٣: ص١٥

سوره رعد
آیه ٤٣: ص٢٠٢

سوره ابراهیم
آیه ٣٦: ص١٦، ٢٤٧، ٢٩٧

سوره نحل
آیه ٨٩: ص٥

سوره اسراء
آیه ٢٦: ص٣٠

سوره مریم
آیات ٥-٦: ص٦

سوره طه
آیه ١٢٢: ص٣٠

سوره مؤمنون
آیه ١٠١: ص٢٣٧

سوره نور
آیه ١٢: ص١٩٥، ٢١٠، ٣١٧
آیه ٦١: ص١٧٠، ٢٧١، ٣٧١

سوره شعراء
آیه ١٠٥: ص٢٧١
آیات ١٠٥-١٠٧: ص١٦٦
آیه ١٢٣: ص٢٧١
آیات ١٢٣-١٢٤: ص١٦٦
آیه ١٤١: ص٢٧١
آیات ١٤١-١٤٢: ص١٦٦
آیات ١٧٦-١٧٧: ص١٦٦

سوره نمل
آیه ١٤: ص٢٢٥
آیه ١٦: ص٦
آیه ٦٢: ص٥٥

سوره قصص
آیه ٥: ص۳۱

سوره سجده
آیه ٢٤: ص٣٦

سوره احزاب
آیه ٦: ص٦
آیه ۳۳: ص۱۸، ۲۲
آیه ٤٠: ص۳۲۸

سوره فاطر
آیه ۳۲: ص۱۸، ۳۰

سوره صافات
آیه ٨٤: ص۱۸۳

سوره ص
آیات ۸۲-۸۳: ص۲۰

سوره زمر
آیه ۱۷: ص۱۹۷، ۲۰۰

سوره شوری
آیه ۲۳: ص۱۲۰

سوره محمد
آیات ٤-٦: ص٢٩٦

سوره حجرات
آیه ۱: ص٦، ٦٧، ۱۹٥
آیه ۱۱: ص۲۱۰

سوره الرحمن
آیات ۱۹-۲۲: ص۳۱

سوره حشر
آیه ۷۳: ص۸، ۳۳

سوره تحریم
آیه ٤: ص٩٤
آیه ٥: ص۲۰
آیه ٦: ص۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۱۷، ۲۹۱

سوره بیّنه
آیه ٤: ص٢٢٤

فهرست تفصیلی

فصل اول: کلیات

درآمد: اصطلاح‌شناسی تفسیر تطبیقی (مقارن)..... ۳

گفتار اول: نقش قرآن و احادیث فریقین در تفسیر تطبیقی ۵

مرجعیت قرآن در کشف حقایق و حل اختلاف‌ها ۵

روش تفسیر قرآن به قرآن و نقش کاربردی آن در تفسیر تطبیقی ۸

نقش کاربردی احادیث فریقین در تفسیر تطبیقی ۱۱

گفتار دوم: اصطلاح‌شناسی مناقب اهل‌البیت و تنقیح موضوع بحث ۱۳

معناشناسی مناقب..... ۱۳

اصطلاح‌شناسی اهل‌البیت ۱٤

اهل‌البیت در قرآن ۱٤

اهل‌البیت در آیهٔ تطهیر ۱٦

اهل‌البیت در حدیث ثقلین و سایر احادیث ۲۰

تنقیح موضوع بحث با دسته‌بندی آیات درباره اهل‌البیت ۲۹

دسته‌بندی آیات در سطح ظواهر و بطون ۳۰

اهل‌البیت در ظاهر قرآن با عناوین و اوصاف گوناگون..... ۳۰

دسته‌بندی آیات براساس فضائل و حقوق اهل‌بیت..... ۳۲

حقوق اهل‌البیت هم ردیف با حق خدا و پیامبر اکرم ۳۳

گفتار سوم: حکمت عدم تصریح نام خاص ائمه اهل‌البیت در قرآن..... ۳٤

دیدگاه افراطی ۳٤

دیدگاه تفریطی ۳۵

دیدگاه معتدل ۳٦

آزمون امت، حکمت عدم تصریح ۳۷
گفتار چهارم: سیری در پیشینهٔ پژوهش..... ۳۹
منابع عام ۳۹
منابع خاص ۴۲
خلاصهٔ فصل..... ۴۶
پژوهش ۴۸

فصل دوم: بررسی دیدگاه فریقین در تفسیر آیهٔ مباهله

درآمد: مروری بر رخداد مباهله..... ۵۱
معناشناسی «ابتهال» ۵۳
تحریر موضع نزاع ۵۵
گفتار اول: حضور اهل‌البیت در مباهله در روایات متواتر فریقین ۵۶
مصادر امامیه ۵۶
مصادر زیدی ۶۶
مصادر اهل‌سنت ۶۷
گفتار دوم: تبیین اصول دیدگاه امامیه در تفسیر آیه ۷۴
اصل اول: تبیین حکمت دعوت به مباهله ۷۴
اصل دوم: مباهله، شیوهٔ منصفانه در مواجهه با مخالفان ۷۷
اصل سوم: اتفاق درباره حضور اهل‌البیت در مباهله ۷۸
اصل چهارم: حضور اهل‌البیت در مباهله برای نمایاندن افضلیت آنان نسبت به امت... ۸۲
الف) عدم صلاحیت حضور دیگران در مباهله ۸۳
ب) حاضران در مباهله، بهترین و محبوب‌ترین خواص نزد پیامبر اکرم ۸۵
اصل پنجم: اتفاق در تبیین رابطه «أبناءنا» با رسول خدا و دلالت «أبناءنا» بر فضیلت حسنین ۸۷
اصل ششم: تبیین برتری (افضلیت) زهرای مرضیه از تعبیر «نساءنا» ۹۰
اصل هفتم: اتفاق در معنا و مصداق «أنفسنا» و دلالت آن بر افضلیت امام علی ۹۲

اصل هشتم: تبیین شایستگی انحصاری امام علی برای ولایت و امامت از تعبیر «انفسنا» ۱۰۸
اصل نهم: حضور اهل‌البیت برای نمایاندن جایگاه آنان به نجرانیان ۱۱۲
اصل دهم: حضور اهل‌البیت برای نمایاندن حقانیت و یقین پیامبر اکرم بر صدق خویش و حجت بر نجرانیان ۱۱۳
اصل یازدهم: حضور اهل‌البیت برای استجابت دعا و نقش مستقل در اثبات توحید و رسالت ...۱۱۶
اصل دوازدهم: بقای مشروعیت و کارآمدی مباهله در امر دین ۱۱۹
گفتار سوم: تبیین اصول دیدگاه اهل‌سنت در تفسیر آیه ۱۲۲
اصل اول: تبیین حکمت دعوت به مباهله ۱۲۲
اصل دوم: مباهله شیوهٔ منصفانه مباهله در مواجهه با مخالفان ۱۲۸
اصل سوم: اختلاف درباره حضور اهل‌البیت در مباهله ۱۲۹
عدم تصریح ۱۳۰
تردید درباره حضور اهل‌البیت در مباهله ۱۳۰
قول به حضور افراد دیگر در جمع اهل‌البیت در مباهله ۱۳۱
عدم حضور برخی از اهل‌البیت در مباهله ۱۳۱
انکار حضور اهل‌البیت در مباهله ۱۳۲
اصل چهارم: اتفاق در عدم افضلیت اهل‌البیت در مباهله و اختلاف در تبیین درجه فضیلت آنان ۱۳۳
اصل پنجم: اختلاف در تبیین رابطه «أبناءنا» با رسول خدا و عدم استنباط فضیلت از تعبیر «أبناءنا» ۱۳۷
اصل ششم: عدم استنباط فضیلت برای زهرای مرضیه از تعبیر «نساءنا» ۱۴۰
اصل هفتم: اختلاف در معنا و مصداق «انفسنا» و اتفاق در عدم دلالت آن بر افضلیت امام علی ۱۴۱
اصل هشتم: اتفاق در عدم دلالت «انفسنا» بر ولایت و خلافت انحصاری امام علی. ۱۴۸
اصل نهم: حضور اهل‌البیت برای نمایاندن جایگاه آنان به نجرانیان ۱۴۸
اصل دهم: حضور اهل‌البیت برای نمایاندن حقانیت و یقین پیامبر اکرم بر صدق خویش و

حجت بر نجرانیان ۱۵۰
اصل یازدهم: حضور اهل‌البیت برای شرکت در دعا ۱۵۱
اصل دوازدهم: بقای مشروعیت و کارآمدی مباهله در امر دین ۱۵۳
خلاصهٔ فصل ۱۵۵
پژوهش ۱۵۹

فصل سوم: مناقشه‌های اهل‌سنت به دیدگاه امامیه و پاسخ‌های امامیه
گفتار اول: مناقشه درباره اصل حضور اهل‌البیت در مباهله و پاسخ‌های امامیه ۱۶۳
پاسخ‌های امامیه ۱۶۴
گفتار دوم: مناقشه درباره تلقی امامیه از تعابیر «أبناءنا» و «نساءنا» و پاسخ امامیه . ۱۷۳
محور اول: مناقشه درباره تبیین رابطه «أبناءنا» با رسول خدا ۱۷۳
محور دوم: مناقشه درباره تلقی امامیه از «أبناءنا» و «نساءنا» برای فضیلت (و یا افضلیت) اهل‌البیت ۱۷۳
مناقشه عبدالجبار، جبّائی، ابن‌تیمیه و روزبهان ۱۷۴
پاسخ‌های امامیه به مناقشه ۱۷۶
گفتار سوم: مناقشه دربارهٔ تلقی امامیه از تعبیر «انفسنا» و پاسخ‌های امامیه ۱۸۰
محور اول: مناقشه در تلقی امامیه از «انفسنا» به معنای همانند خود ما، بمنزلهٔ جان ما و استنتاج افضلیت امام علی ۱۸۱
مناقشه جبّائی و عبدالجبار ۱۸۱
پاسخ‌های امامیه ۱۸۲
مناقشه‌های فخررازی و ابوحیان ۱۸۶
پاسخ‌های امامیه ۱۸۸
مناقشه‌های ابن‌تیمیه ۱۹۴
پاسخ‌های امامیه ۱۹۷
مناقشه قاضی ایجی و جرجانی ۲۰۲
پاسخ‌های امامیه ۲۰۲
محور دوم: مناقشه در تلقی امامیه از «انفسنا» برای حقانیت انحصاری ولایت و خلافت

امام علی ۲۰۳
مناقشه‌های قاضی عبدالجبار و ابوهاشم جبائی ۲۰۴
پاسخ‌های امامیه ۲۰۴
مناقشه‌های ابن‌تیمیه ۲۰۴
پاسخ‌های امامیه ۲۰۴
مناقشه فضل الله بن روزبهان ۲۰۴
پاسخ‌های امامیه ۲۰۵
مناقشه‌های ثناءالله مظهری، دهلوی و آلوسی ۲۰۸
پاسخ‌های امامیه ۲۱۱
خلاصهٔ فصل ۲۱۹
پژوهش ۲۲۲

فصل چهارم: ارزیابی اصول فریقین در تفسیر آیه

ارزیابی اصل اول: تبیین حکمت دعوت به مباهله **۲۲۳**
تکمیل دیدگاه‌ها ۲۲۳
تصحیح دیدگاه‌ها ۲۲۷
ارزیابی اصل دوم: مباهله، شیوهٔ منصفانه در مواجهه با مخالفان **۲۲۹**
ارزیابی اصل سوم: اتفاق امامیه بر حضور اهل‌البیت در مباهله و اختلاف اهل‌سنت در آن **۲۲۹**
ارزیابی اصل چهارم: افضلیت اهل‌البیت در مباهله از دیدگاه امامیه و عدم افضلیت و اختلاف در درجه فضیلت از دیدگاه اهل‌سنت **۲۳۱**
تحلیل افضلیت اهل‌البیت با اوصاف ویژه آنان ۲۳۱
تحلیل افضلیت اهل‌البیت با ویژگی عزیزترین و محبوب‌ترین افراد نزد رسول خدا ۲۳۳
ارزیابی اصل پنجم: اتفاق امامیه در تبیین رابطه «أبناءنا» با رسول خدا و دلالت «أبناءنا» بر فضیلت و اختلاف اهل‌سنت در تبیین رابطه و عدم دلالت «أبناءنا» بر فضیلت **۲۳۵**
ارزیابی محور اول، تبیین رابطه ۲۳۵
درنگی در حدیث نبوی «کل سبب و نسب ینقطع...» ۲۳۶

ارزیابی محور دوم: دلالت یا عدم دلالت «أبناءنا» بر فضیلت ۲۳۷
ارزیابی اصل ششم: دلالت «نساءنا» بر افضلیت یا فضیلت زهرای مرضیه از دیدگاه امامیه و عدم دلالت و سکوت از نظر اهل‌سنت **۲۳۹**
ارزیابی اصل هفتم: اتفاق امامیه در معنا و مصداق «انفسنا» و دلالت آن بر افضلیت امام علی و اختلاف اهل‌سنت در معنا و مصداق آن و اتفاق در عدم دلالت «انفسنا» بر افضلیت امام **۲۴۱**
تأیید و تکمیل دیدگاه امامیه ۲۴۳
ابطال دیدگاه (اختلاف) اهل‌سنت ۲۴۸
نقد دیدگاه زمخشری و پیروان او ۲۵۰
ارزیابی اصل هشتم: دلالت «انفسنا» بر شایستگی انحصاری امام علی برای ولایت و خلافت از دیدگاه امامیه و اتفاق اهل‌سنت بر عدم دلالت آن **۲۵۲**
تبیین دیدگاه امامیه ۲۵۲
تأیید و تثبیت قول امامیه ۲۵۳
ارزیابی اصل نهم: تلقی فریقین از حضور اهل‌البیت در مباهله برای نمایاندن جایگاه آنان به نجرانیان **۲۵۴**
تأیید، تکمیل و تصحیح دیدگاه فریقین ۲۵۴
ارزیابی اصل دهم: تلقی فریقین از حضور اهل‌البیت برای نمایاندن حقانیت و یقین پیامبر اکرم بر صدق خویش و حجّت بر نجرانیان **۲۵۵**
تبیین نقاط اشتراک فریقین ۲۵۵
تبیین نقاط افتراق فریقین و تأیید و تکمیل قول امامیه ۲۵۵
ارزیابی اصل یازدهم: حضور اهل‌البیت در مباهله برای استجابت دعا و اثبات حق از نظر امامیه و حضور آنان برای شرکت در دعا از نظر اهل‌سنت **۲۵۶**
تفاوت قول فریقین در نقش دعای اهل‌البیت و تأیید امامیه ۲۵۶
تبیین و تأیید قول امامیه دربارهٔ نقش مستقل اهل‌البیت در اثبات حق ۲۵۷
پاسخ به شبههٔ عذاب استیصال برای کودکان ۲۵۸
ارزیابی اصل دوازدهم: اتفاق فریقین بر بقای مشروعیت و کارآمدی مباهله در امر دین..... **۲۵۹**

تصحیح و تکمیل دیدگاه فریقین ۲۵۹
خلاصهٔ فصل ۲۶۰
پژوهش ۲۶۳

فصل پنجم: ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه
گفتار اول: ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه درباره حضور اهل‌البیت در مباهله ۲۶۷
تأیید حضور انحصاری اهل‌البیت در مباهله ۲۶۷
تأیید و تکمیل پاسخ‌های امامیه به مناقشه‌ها درباره تطبیق تعابیر آیه بر اهل‌البیت ۲۶۸
تصحیح و تکمیل پاسخ‌های امامیه به حکمت کاربرد الفاظ جمع در آیه ۲۶۹
گفتار دوم: ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه درباره تلقی امامیه از «أبناءنا» و «نساءنا» ۲۷۲
تصحیح و تکمیل پاسخ‌های امامیه به فضیلت (افضلیت) حسنین و زهرای مرضیه..... ۲۷۳
تحلیل نگاه عاطفی به حضور اهل‌البیت در مباهله ۲۷۳
تحلیل نگاه فراعاطفی به حضور اهل‌البیت در مباهله ۲۷۴
گفتار سوم: ارزیابی مناقشه‌های اهل‌سنت و پاسخ‌های امامیه دربارهٔ تلقی امامیه از «انفسنا» ۲۷۸
محور اول: ارزیابی مناقشه‌ها و پاسخ‌ها درباره معنای «انفسنا» و افضلیت امام علی ..۲۷۸
کاوش در نخستین مناقشه ۲۷۹
ارزیابی مناقشه‌های قاضی عبدالجبار و جبّائی و پاسخ‌های امامیه ۲۸۰
تأیید و تکمیل پاسخ‌های امامیه ۲۸۰
ارزیابی مناقشه‌های فخررازی و ابوحیان اندلسی و پاسخ‌های امامیه..... ۲۸۱
تصحیح و تکمیل پاسخ‌های امامیه به مناقشهٔ افضلیت انبیاء بر همگان ۲۸۲
ابطال مناقشهٔ دعوت انسان از خویش ۲۸۴
تأیید مناقشه ابوحیان دربارهٔ ابطال اجماع برای معنای «انفسنا»..... ۲۸۵
تأیید و تکمیل پاسخ امامیه به مناقشهٔ مماثلت امام علی با پیامبر اکرم در یک امر ... ۲۸۵

ارزیابی مناقشه‌های ابن‌تیمیه و پاسخ‌های امامیه ۲۸۶
عدم صحت و تمامیّت پاسخ‌های برخی از امامیه ۲۸۷
عدم صحت قول ابن‌تیمیه دربارهٔ معنای حدیث نبوی «هولاء اهلی» ۲۸۸
تشابه قول ابن‌تیمیه با عبدالجبار و جبّائی ۲۸۹
نقد قول ابن‌تیمیه دربارهٔ معنای«انفسنا» و معیار اقربیّت برای حضور ۲۸۹
مقایسهٔ قول ابن‌تیمیه با زمخشری، تفاوت‌ها و ضعف‌ها ۲۹۱
ابطال دیدگاه ابن‌تیمیه دربارهٔ دلالت «نساءنا» ۲۹۲
چشم‌پوشی ابن‌تیمیه از حدیث نبوی «رجلاً کنفسی» ۲۹۲
نقد مناقشه ابن‌تیمیه دربارهٔ مفاد حدیث نبوی «علیّ منّی وأنا منه» ۲۹۴
ارزیابی مناقشه‌های ایجی و جرجانی و پاسخ‌های امامیه ۲۹۶
تصحیح و تأیید پاسخ‌های امامیه ۲۹۷
محور دوم: ارزیابی مناقشه‌ها و پاسخ‌ها درباره تلقی امامت از «انفسنا» و از حضور اهل‌البیت در مباهله ۲۹۷
ارزیابی مناقشه‌های قاضی عبدالجبار و جبّائی و پاسخ‌های امامیه ۲۹۸
تأیید پاسخ‌های امامیه ۲۹۸
ارزیابی مناقشه‌های ابن‌تیمیه و پاسخ‌های امامیه ۲۹۸
نقد مناقشه ابن‌تیمیه نسبت به امامت اهل‌البیت ۳۰۰
ارزیابی مناقشه‌های ابن‌روزبهان و پاسخ‌های امامیه ۳۰۲
تأیید و تکمیل پاسخ‌های امامیه ۳۰۲
ارزیابی مناقشه‌های ثناءالله مظهری، دهلوی و آلوسی و پاسخ‌های امامیه ۳۰۴
ابطال مناقشه‌ها با تکمیل پاسخ‌های امامیه ۳۰۵
نقد مناقشه دربارهٔ ولایت امام علی در عصر رسول خدا ۳۰۷
پاسخ به اتهام‌های دهلوی ۳۰۸
ابطال مناقشه دربارهٔ مصداق «انفسکم» ۳۰۹
ابطال توجیه‌ها دربارهٔ حدیث نبوی «علیّ منّی وأنا منه» ۳۱۰
گفتار چهارم: بررسی و ارزیابی مناقشه‌های برخی از سلفیان معاصر در مواجهه با دیدگاه

امامیه ۳۱۱
مقدمه ۳۱۱
مناقشه‌های أعظمی، خالد حمزه و خطیب دربارهٔ تلقی افضلیت و امامت از آیهٔ مباهله .. ۳۱۳
بررسی و ارزیابی ۳۱۳
مناقشه‌های محمدسالم خضر، سالوس، سجودی و... دربارهٔ تلقی امامیه از «انفسنا» ۳۱۳
مناقشه با ادلهٔ حلّی ۳۱٤
مناقشه با ادلهٔ نقضی ۳۱٦
مناقشه با ادلهٔ استلزامی ۳۱۸
بررسی و ارزیابی ۳۲۰
بررسی و ارزیابی مناقشه‌های حلّی ۳۲۱
بررسی و ارزیابی مناقشه‌های نقضی ۳۲۲
بررسی و ارزیابی مناقشه‌های استلزامی ۳۲٤
مناقشه‌های سجودی دربارهٔ معنای «أبناءنا» ۳۲۷
بررسی و ارزیابی ۳۲۸
رویکرد دکتر مغراوی به آیهٔ مباهله و امامیه ۳۲۸
بررسی و ارزیابی ۳۲۹
مناقشهٔ عبدالرحمن دمشقی دربارهٔ اعتبار حدیث نبوی «رجلاً کنفسی...» ۳۲۹
بررسی و ارزیابی ۳۳۰
رویکرد بغدادی به حدیث سعد بن ابی وقاص ۳۳۰
بررسی و ارزیابی ۳۳۱
خلاصهٔ فصل ۳۳۱
پژوهش ۳۳٦

منابع و مآخذ

نمایه آیات

SERIES OF COMPARATIVE QUR'ANIC EXEGESIS STUDIES

VOLUME V: A COMPARATIVE EXAMINATION OF THE EXEGESIS OF THE VERSE OF MUBĀHALA (ĀL ʿIMRĀN 3:61) IN THE WORKS OF SUNNI AND SHĪʿI COMMENTATORS

این کتاب، **پنجمین** اثر از سلسله جدید پژوهش‌های تفسیر تطبیقی است؛ پنج جلد از این سلسلهٔ ده جلدی به مناقب و حق ولایت اهل‌البیت در قرآن اختصاص دارد؛ از جمله این جلد که دیدگاه‌های فریقین را دربارهٔ مناقب اهل‌البیت در آیه مباهله (آل‌عمران/۶۱) مورد بررسی قرار داده است.

ساختار کتاب، مبتنی بر منطق مطالعات تطبیقی است که در آن پس از فصل کلیات، روایات فریقین را در خصوص آیه ـ و پس از تتبع نسبتاً کامل ـ نقل و در پی آن رویکرد و اصول دیدگاه امامیه و اهل‌سنت در تفسیر آیه را از دست کم ۱۳۰ منبع تفسیری ـ فارغ از منابع دیگر ـ کشف و سپس تنظیم و توصیف می‌کند؛ آن‌گاه به بیان مناقشه‌ها و پاسخ‌های فریقین نسبت به یکدیگر می‌پردازد و در گام بعد ـ که گامی اساسی است ـ اصول فریقین در تفسیر آیه و نیز مناقشه‌ها و پاسخ‌های آنان را با معیار علمی ارزیابی و به محک نقد می‌سپرد؛ این ارزیابی، اصول و مناقشه‌های فریقین را به تناسب مورد در گونه‌های تثبیت، تأیید، تکمیل، تصحیح و ابطال نمایان می‌سازد؛ در این ارزیابی، مناقشه‌های از سلفیان معاصر ـ که از دیگران در روش و منش و نیز نوع مناقشه نسبت به دیدگاه امامیه متمایزند ـ نیز مدنظر قرار گرفته و بررسی و نقد شده‌اند.

بنیاد بین‌المللی امامت
انتشارات امامت اهل‌البیت الطاهرین
انجمن علمی امامت حوزهٔ علمیه
مرکز تدوین متون و منابع درسی حوزه‌های علمیه